

**مختصر فقه
از
ادله قرآن کریم و سنت صحیح**

تألیف:
عبدالعظیم بن بدوی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

فهرست کلی مطالب

٤٧	طهارت (پاکیزگی).....
١٠٩	الصلاه (نماز).....
٢٦٧	جناز جنائز
٣١٣	صيام (روزه).....
٣٤١	زكات زکات
٣٧٣	حج حج
٤٣٥	ازدواج ازدواج
٥٢٧	بيوع (معاملات)..... بیوع (معاملات)
٥٩٧	أيمان (سوگندها) و نذور..... ایمان (سوگندها) و نذور
٦١٥	أطعمه (خوردنیها)..... اطعمه (خوردنیها)
٦٤١	وصیت وصیت
٦٤٩	فرائض فرائض
٦٦٥	حدود حدود
٦٩٥	جنايات جنایات
٧٢٣	قضاوت قضاوت
٧٣٩	جهاد جهاد
٧٦١	عتق (آزاد کردن بردگان)..... عتق (آزاد کردن بردگان)

فهرست تفصیلی مطالب

مقدمه.....	۳۷
رمزهای بکار گرفته شده در این کتاب.....	۴۵
طهارت (پاکیزگی).....	۴۷
۱- انواع آبها.....	۴۹
۲- نجاسات.....	۵۰
۱ و ۲- ادرار و مدفوع انسان.....	۵۱
۳ و ۴- مَذِي و وَدِي.....	۵۲
۵- سرگین (فضلات) حیوانی که گوشتش خوردنی نیست.....	۵۳
۶- خون حَيْضُ.....	۵۳
۷- آب دهان سگ.....	۵۳
۸- مردار.....	۵۴
چگونگی پاک کردن نجاست.....	۵۵
سستهای فطرت.....	۵۹
ختنه کردن.....	۶۰
گذاشتن ریش.....	۶۱
سواک زدن.....	۶۲
کراهت کندن موی سفید.....	۶۳
آداب دستشویی.....	۶۵
ظروف.....	۷۰
طهارت برای نماز.....	۷۱

- اول: طهارت با آب: وضو و غسل ۷۱
- وضو ۷۱
- چگونگی وضو ۷۱
- شروط صحت وضو ۷۲
- فرائض وضو ۷۳
- سنتهای وضو ۷۵
- باطل کننده‌های وضو ۷۹
- اعمالی که وضو برای آنها واجب است (آنچه بر بی وضو حرام است) ۸۲
- اعمالی که وضو برای آنها سنت است ۸۳
- مسح خفین ۸۷
- شروط مسح بر خفین ۸۸
- مدت زمان مسح ۸۸
- محل (جای) مسح و چگونگی آن ۸۸
- مسح بر جوراب و نعل (دمپایی) ۸۹
- آنچه مسح را باطل می کند ۸۹
- فایده ۹۰
- فایده ۹۰
- غسل ۹۱
- آنچه غسل را واجب می کند ۹۱
- ارکان غسل ۹۳
- غسل کردن بطریقه‌ی سنت ۹۳
- غسلهای مستحب ۹۶

۹۹.....	دوم: طهارت با سطح زمین (تیمم)
۹۹.....	مشروعیت تیمم
۹۹.....	در چه مواردی تیمم جایز است؟
۱۰۱.....	روش تیمم
۱۰۲.....	فایده
۱۰۲.....	باطل کننده‌های تیمم
۱۰۳.....	فایده
۱۰۴.....	جواز تیمم بر دیوار
۱۰۴.....	احکام حیض و نفاس
۱۰۵.....	آنچه با حیض و نفاس حرام می‌شود
۱۰۶.....	حکم کسی که با حائضی آمیزش کند
۱۰۷.....	استحاضه
۱۰۸.....	احکام مستحاضه
۱۰۹.....	الصلاه (نماز)
۱۱۱.....	جایگاه نماز در دین
۱۱۲.....	حکم تارک الصلاه
۱۱۴.....	نماز بر چه کسی واجب است؟
۱۱۴.....	نماز بر هر مسلمان بالغ و عاقلی واجب است
۱۱۵.....	اوقات نماز
۱۱۷.....	(صلاه الوسطی) چه نمازی است؟
۱۲۱.....	چه زمانی شخص وقت نماز را دریافته است؟
۱۲۲.....	قضای نمازهای فوت شده

- ۱۲۳..... اوقاتی که ادای نماز در آنها نهی شده است
- ۱۲۶..... نهی از خواندن نفل بعد از طلوع فجر، قبل از نماز صبح
- ۱۲۶..... نهی از خواندن سنت هنگام اقامه فرض
- ۱۲۷..... اماکنی که خواندن نماز در آن نهی شده است
- ۱۲۸..... اذان
- ۱۲۸..... حکم اذان
- ۱۲۹..... فضیلت اذان
- ۱۲۹..... روش اذان
- ۱۳۰..... مستحب است که مؤذن دو الله اکبر را با یک نفس بگوید
- ۱۳۰..... مستحب بودن ترجیح
- ۱۳۲..... آنچه هنگام شنیدن اذان و اقامه گفته می‌شود
- ۱۳۴..... آنچه برای مؤذن مستحب است
- ۱۳۶..... فاصله بین اذان و اقامه چقدر است؟
- ۱۳۶..... نهی بیرون رفتن از مسجد بعد از اذان
- ۱۳۶..... اذان و اقامه برای نماز از دست رفته
- ۱۳۷..... شروط صحت نماز
- ۱۳۷..... ۱- آگاهی از فرا رسیدن وقت نماز
- ۱۳۷..... ۲- طهارت از حدث (اصغر و اکبر)
- ۱۳۸..... ۳- پاکي لباس و بدن و مکانی که در آن نماز خوانده می‌شود
- ۱۳۹..... ۴- پوشاندن عورت
- ۱۴۰..... ۵- رو کردن به قبله
- ۱۴۲..... ۶- نیت
- ۱۴۳..... چگونگی نماز

۱۴۶.....	ارکان نماز.....
۱۵۳.....	واجبات نماز.....
	۱- تکبیرات انتقال از رکنی به رکنی دیگر و گفتن (سمع الله لمن حمده ربنا و لک الحمد).....
۱۵۳.....	۲- تشهد اول.....
	۳- بر نمازگزار واجب است که در وقت نماز خواندن، ستره‌ای در جلوی سجده‌گاهش قرار دهد تا مانع عبور دیگران از جلو نمازگزار و مانع نگاه کردن او به آن سوی ستره شود.....
۱۵۵.....	سنتهای نماز.....
۱۵۹.....	سنتهای قولی.....
۱۶۵.....	سنتهای فعلی.....
۱۷۲.....	اذکار و دعاهای مشروع بعد از نماز.....
۱۷۵.....	مکروهات نماز.....
۱۷۵.....	۱- بیهوده با لباس یا بدن بازی کردن.....
	۲- اختصار، و آن حالتی است که نمازگزار دستش را روی خاصره‌اش (خالی‌گاه کمرش) قرار دهد.....
۱۷۶.....	۳- نگاه کردن به آسمان.....
۱۷۶.....	۴- نگاه کردن به اطراف بدون ضرورت.....
۱۷۶.....	۵- نگاه کردن به چیزی که انسان را به خود مشغول کند.....
۱۷۷.....	۶- (سدل الثوب) فروهستن لباس و پوشاندن دهان.....
۱۷۸.....	۷- خمیازه کشیدن.....
۱۷۸.....	۸- انداختن آب دهان به طرف قبله یا به طرف راست خود.....
۱۷۸.....	۹- داخل نمودن انگشتان در همدیگر.....

- ۱۰- جمع کردن مو و لباس ۱۷۹
- ۱۱- قرار دادن زانوها قبل از دستها (روی زمین) هنگام رفتن به سجده ۱۷۹
- ۱۲- پهن کردن ساعد روی زمین هنگام سجده ۱۷۹
- ۱۳- نماز در حالت حاضر بودن غذا و یا تنگی وضو (ادرار و مدفوع) ۱۷۹
- ۱۴- پیشی گرفتن بر امام ۱۸۰
- آنچه در نماز مباح است ۱۸۰
- ۱- راه رفتن هنگام ضرورت ۱۸۰
- ۲- حمل کودک ۱۸۰
- ۳- کشتن عقرب و مار در نماز ۱۸۱
- ۴- التفات به عقب و اشاره‌ی قابل فهم هنگام ضرورت ۱۸۱
- ۵- گرفتن آب دهان با لباس یا درآوردن دستمال از جیب ۱۸۱
- ۶- دادن جواب سلام با اشاره، در پاسخ کسی که سلام کند ۱۸۱
- ۷- سبحان الله گفتن مردان و دست زدن زنان، هنگام اتفاقی که در اثنای نماز روی می‌دهد ۱۸۲
- ۸- یادآوری اشتباه امام (فتح) ۱۸۲
- ۹- لمس پای کسی که خوابیده ۱۸۳
- ۱۰- درگیر شدن با کسی که قصد عبور از جلوی نمازگزار را دارد ۱۸۳
- ۱۱- گریه کردن ۱۸۳
- باطل کننده‌های نماز ۱۸۴
- ۱- یقین در باطل شدن وضو ۱۸۴
- ۲- بطور عمد ترک کردن رکعتی از ارکان یا شرطی از شروط نماز بدون عذر ۱۸۴
- ۳- خوردن و آشامیدن عمدی ۱۸۴
- ۴- حرف زدن عمدی بدون مصلحت در نماز ۱۸۵

۱۸۵.....	۵- خندیدن.....
۱۸۵.....	۶- عبور زن بالغ، خر یا سگ سیاه از بین سجده‌گاه نمازگزار و ستره‌اش.....
۱۸۶.....	نماز سنت.....
۱۸۶.....	فضیلت نماز سنت.....
۱۸۶.....	مستحب بودن خواندن نمازهای سنت در خانه.....
۱۸۷.....	انواع نماز سنت.....
۱۸۹.....	وتر.....
۱۸۹.....	حکم و فضیلت وتر.....
۱۹۰.....	وقت وتر.....
۱۹۱.....	تعداد رکعات وتر و چگونگی آن.....
۱۹۳.....	قنوت در وتر.....
۱۹۵.....	نماز شب «قیام اللیل».....
۱۹۵.....	تأکید بر استحباب نماز شب در رمضان بیشتر است.....
۱۹۶.....	تعداد رکعات نماز شب.....
۱۹۶.....	مشروعیت جماعت در نماز شب در رمضان.....
۱۹۷.....	مستحب بودن خواندن نماز شب با خانواده در غیر رمضان.....
۱۹۸.....	قضای نماز شب.....
۱۹۸.....	کسی که به نماز شب عادت دارد، مکروه است آنرا ترک کند.....
۱۹۸.....	نماز ضحی (نماز اوّابین).....
۱۹۸.....	مشروعیت نماز ضحی.....
۱۹۹.....	فضیلت نماز ضحی.....
۱۹۹.....	تعداد رکعات نماز ضحی.....
۱۹۹.....	بهترین اوقات ادای نماز ضحی.....

- ۲۰۰..... نماز بعد از وضو (سنت وضو).....
- ۲۰۰..... نماز استخاره.....
- ۲۰۱..... نماز کسوف (خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی).....
- ۲۰۲..... خواندن خطبه بعد از نماز کسوف.....
- ۲۰۴..... نماز استسقاء (طلب باران).....
- ۲۰۵..... سجده تلاوت.....
- ۲۰۵..... حکم سجده تلاوت.....
- ۲۰۶..... فضیلت سجده تلاوت.....
- ۲۰۶..... آنچه در سجده تلاوت، خوانده می‌شود.....
- ۲۰۷..... سجده شکر.....
- ۲۰۸..... سجده سهو.....
- ۱- هرگاه در نماز فرضی که دو تشهد دارند، تشهد اول را فراموش کرد و نشست
۲۰۸.....
- ۲- اگر پنج رکعت بخواند.....
۲۰۹.....
- ۳- هرگاه تعداد رکعات نمازی را کمتر خواند و سلام داد.....
۲۰۹.....
- ۴- هرگاه نداند که چند رکعت خوانده است.....
۲۱۰.....
- حکم سجده سهو.....
۲۱۲.....
- محل انجام سجده سهو.....
۲۱۲.....
- سجده سهو برای ترک سستی از سنتهای نماز.....
۲۱۳.....
- نماز جماعت.....
۲۱۴.....
- حکم نماز جماعت.....
۲۱۴.....
- فضیلت نماز جماعت.....
۲۱۶.....
- آیا زنان در نماز جماعت حاضر شوند؟.....
۲۱۷.....

۲۱۸.....	آداب رفتن به مسجد.....
۲۱۹.....	دعای خروج از خانه.....
۲۲۰.....	دعای ورود به مسجد.....
۲۲۰.....	تحیه المسجد.....
۲۲۱.....	اگرچه امام در حال خطبه باشد تحیه المسجد باید خوانده شود.....
۲۲۲.....	هرگاه نماز فرض برپا شد، غیر از آن نمازی نیست.....
۲۲۲.....	فضیلت رسیدن به تکبیره الإحرام امام.....
۲۲۲.....	کسی در حالی به مسجد وارد شود که امام از نماز فارغ شده است.....
۲۲۴.....	امام در هر حالتی که بود باید مقتدی به او اقتداء کند.....
۲۲۴.....	چه وقت یک رکعت به حساب می آید؟.....
۲۲۴.....	کسی که قبل از رسیدن به صف، رکوع برد.....
۲۲۵.....	امام به تخفیف نماز امر شده است.....
۲۲۶.....	طولانی کردن رکعت اول توسط امام.....
۲۲۶.....	وجوب تبعیت از امام و تحریم پیشی گرفتن از او.....
۲۲۷.....	چه کسی شایسته تر به امامت است؟.....
	کسی که نماز فرض می خواند می تواند به کسی که نماز نفل می خواند اقتدا کند و
۲۲۸.....	برعکس.....
۲۲۹.....	اقتدای مقیم به مسافر و برعکس.....
۲۲۹.....	هرگاه مسافر به مقیم اقتدا کند، نمازش را کامل بخواند.....
	کسی که توانایی قیام دارد اگر به امامی نشسته (به دلیل ناتوانی یا بیماری) اقتدا کند
۲۲۹.....	با او بنشیند.....
۲۳۰.....	اگر مقتدی یک نفر باشد، باید در سمت راست امام و شانه به شانه او بایستد.....
۲۳۱.....	دو نفر و بیشتر پشت سر امام صف ببندند.....

- ۲۳۱..... اگر مقتدی یک زن باشد، پشت سر امام بایستد.....
- ۲۳۱..... راست کردن صفها واجب است.....
- ۲۳۳..... صفوف مردان و زنان.....
- ۲۳۴..... فضیلت صفوف اول و صفوف سمت راست.....
- ۲۳۴..... چه کسی پشت سر امام می‌ایستد؟.....
- ۲۳۴..... تشکیل صف بین ستونها مکروه است.....
- ۲۳۵..... عذرهای ترک جماعت.....
- ۲۳۵..... ۱- سرما و باران.....
- ۲۳۵..... ۲- حاضر بودن غذا.....
- ۲۳۶..... ۳- هنگام فشار آوردن ادرار و مدفوع.....
- ۲۳۶..... نماز مسافر.....
- ۲۳۶..... قصر نمازهای ظهر، عصر و عشا بر مسافر واجب است.....
- ۲۳۸..... مسافت قصر.....
- ۲۳۸..... مکانی که از آنجا نماز قصر می‌شود.....
- اگر مسافر برای انجام کاری اقامت کرد و (از ابتدا) قصد اقامت نداشت تا وقتی که
- ۲۳۹..... برمی‌گردد نمازش را قصر کند.....
- ۲۳۹..... جمع بین دو نماز.....
- ۲۳۹..... اسباب جمع.....
- ۲۴۳..... نماز جمعه.....
- ۲۴۴..... تشویق بر خواندن نماز جمعه.....
- ۲۴۴..... برحذر داشتن از سستی در نماز جمعه.....
- ۲۴۵..... وقت نماز جمعه.....

۲۴۶.....	خطبه
۲۴۶.....	روش پیامبر ﷺ در خطبه
۲۴۷.....	خطبه حاجت
۲۴۹.....	وجوب سکوت و حرمت سخن گفتن هنگام خطبه
۲۵۰.....	جمعه با چه درک می شود
۲۵۰.....	خواندن نماز قبل از نماز جمعه و بعد از آن
۲۵۱.....	آداب روز جمعه
۲۵۳.....	اذکار و دعاهای مستحب روز جمعه
۲۵۴.....	خواندن نماز جمعه در مسجد جامع
۲۵۵.....	هرگاه جمعه و عید در یک روز باشند
	مستحب است امام برای کسانی که نماز عید را نخوانده اند و کسانی که می خواهند در
۲۵۵.....	جمعه شرکت کنند، نماز جمعه برگزار کند
۲۵۶.....	نماز دو عید (فطر و قربان)
۲۵۶.....	حکم نماز دو عید
۲۵۶.....	وقت نماز دو عید
۲۵۷.....	رفتن به مصلی
۲۵۷.....	آیا نماز دو عید اذان و اقامه دارد؟
۲۵۷.....	چگونگی نماز عید
۲۵۹.....	خطبه بعد از نماز عید
۲۵۹.....	نماز (سنت) قبل و بعد از نماز عید
۲۵۹.....	آنچه روز عید مستحب است
۲۶۳.....	نماز خوف
۲۶۳.....	چگونگی نماز خوف

- جنائز** (*)..... ۲۶۷
- تلقین محتضر..... ۲۶۹
- ۱ و ۲ چشمهای میت را ببندند و برای او دعا کنند..... ۲۶۹
- ۳- پوشاندن او با پارچه‌ای که تمام بدنش را فرا گیرد..... ۲۷۰
- ۴- عجله برای تجهیز و خارج کردن آن برای دفن..... ۲۷۰
- ۵- بعضی از نزدیکان میت باید فوراً اقدام به پرداخت دیون میت از داراییهایش نمایند اگرچه قرض تمام مالش را فرا گیرد..... ۲۷۰
- آنچه برای حاضرین بر جنازه و غیر آنان جایز است..... ۲۷۱
- آنچه بر بازماندگان میت واجب است..... ۲۷۲
- دوم: آنچه بر نزدیکانش واجب است..... ۲۷۳
- آنچه بر بازماندگان میت حرام است..... ۲۷۳
- آنچه برای میت واجب است..... ۲۷۵
- اولاً غسل..... ۲۷۵
- دوم: کفن کردن..... ۲۷۸
- سوم - نماز میت..... ۲۸۰
- محل خواندن نماز جنازه..... ۲۸۳
- امام کجا بایستد؟..... ۲۸۴
- روش خواندن نماز میت..... ۲۸۵
- خواندن نماز میت در اوقاتی که نماز خواندن حرام است، جایز نیست، مگر در حالت ضرورت..... ۲۸۹
- فضیلت نماز میت و تشییع آن..... ۲۹۰
- گریه کردن با صدای بلند و تشییع همراه با روشن کردن بخور (آتش)..... ۲۹۰
- سرعت در بردن جنازه، بدون دویدن واجب است..... ۲۹۱

۲۹۲.....	اگر کسی وارد قبرستان شد یا از کنار آن عبور کرد چه دعایی را بخواند.....
۲۹۲.....	سوم - تدفین.....
۲۹۸.....	بعد از دفن میت موارد زیر سنت است.....
۳۰۵.....	تعزیه.....
۳۰۶.....	آنچه به میت نفع می‌رساند.....
۳۰۶.....	میت در چند مورد از عمل دیگران نفع می‌برد.....
۳۰۸.....	زیارت قبور.....
۳۰۹.....	اعمالی که در کنار قبور حرام است.....

۳۱۳..... صیام (روزه)

۳۱۵.....	حکم روزه.....
۳۱۶.....	فضیلت روزه.....
۳۱۷.....	با رؤیت هلال ماه رمضان، روزه فرض می‌شود.....
۳۱۷.....	رؤیت هلال ماه رمضان با چه چیزی ثابت می‌شود.....
۳۱۹.....	روزه بر چه کسانی فرض است.....
۳۲۰.....	برای بیمار و مسافر روزه گرفتن بهتر است یا نگرفتن؟.....
۳۲۱.....	آنچه بر پیرمرد و پیرزن و مریضی که امید بهبودیش نیست واجب است.....
۳۲۱.....	زن حامله و شیرده.....
۳۲۳.....	ارکان روزه.....
۳۲۳.....	۱- نیت.....
	۲- خودداری از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند، از طلوع فجر تا غروب خورشید.....
۳۲۳.....

- ۳۲۴..... باطل کننده‌های روزه
- ۳۲۴..... ۱ و ۲ خوردن و آشامیدن عمدی
- ۳۲۴..... ۳- استفراغ عمدی
- ۳۲۵..... ۴ و ۵- حیض و نفاس
- ۳۲۵..... ۶- جماع
- ۳۲۵..... آداب روزه
- ۳۲۶..... ۱- سحری خوردن
- ۳۲۶..... ۲- پرهیز از سخنان بیهوده و دشنام دادن و چیزهای منافی روزه
- ۳۲۷..... ۳- سخاوت و تلاوت قرآن
- ۳۲۷..... ۴- تعجیل در افطار
- ۳۲۷..... ۵- افطاری خوردن به صورتی که در حدیث زیر آمده است
- ۳۲۸..... ۶- خواندن دعای زیر هنگام افطار
- ۳۲۸..... آنچه برای روزه‌دار مباح است
- ۳۲۸..... ۱- غسل بمنظور خنک شدن
- ۳۲۸..... ۲- مضمضه و استنشاق بدون مبالغه
- ۳۲۸..... ۳- حجامت
- ۳۲۹..... ۴- بوسیدن زنان و بازی با آنها برای کسی که قادر به کنترل خود است
- ۳۲۹..... ۵- صبح کردن در حالت جنابت
- ۳۲۹..... ۶- وصال (افطار نکردن) تا سحر
- ۳۲۹..... ۷- سواک زدن، استعمال بوی خوش، چرب کردن موی سر و پوست، سرمه کردن چشم، مصرف قطره و تزریق آمپول
- ۳۳۰..... روزه سنت
- ۳۳۰..... ۱- شش روز شوال

۳۳۱.....	۲ و ۳- روز عرفه برای غیر حاجی و روز عاشورا و روز قبل از آن
۳۳۲.....	۴- زیاد روزه گرفتن در ماه محرم.....
۳۳۲.....	۵- اکثر روزه‌های ماه شعبان.....
۳۳۲.....	۶- روزه‌های دوشنبه و پنجشنبه.....
۳۳۳.....	۷- سه روز از هر ماه.....
۳۳۳.....	۸- یک روز در میان روزه گرفتن.....
۳۳۳.....	۹- نُه روز اول ذی‌الحجه.....
۳۳۴.....	روزهایی که روزه گرفتن در آن نهی شده است.....
۳۳۴.....	۱- عید رمضان و قربان.....
۳۳۴.....	۲- أيام التشریق ^(*)
۳۳۵.....	۳- روزه گرفتن جمعه به تنهایی.....
۳۳۵.....	۴- روزه گرفتن شنبه به تنهایی.....
۳۳۶.....	۵- نیمه دوم شعبان برای کسی که به روزه گرفتن آن عادت ندارد.....
۳۳۶.....	۶- یوم الشک.....
۳۳۶.....	۷- روزه تمام سال اگرچه در ایام نهی شده روزه نگیرد.....
۳۳۸.....	اعتکاف.....
۳۴۱.....	زکات
۳۴۳.....	جایگاه زکات در دین.....
۳۴۳.....	تشویق بر ادای زکات.....
۳۴۴.....	تحدیر از ادا نکردن زکات.....
۳۴۶.....	حکم مانعین زکات.....
۳۴۸.....	زکات بر چه کسانی واجب است؟.....

- ۳۴۹..... اموالی که زکات در آنها واجب است
- ۳۴۹..... اول: زکات طلا و نقره
- ۳۵۰..... دوم: زکات کشتزار و میوه‌جات
- ۳۵۴..... سوم - زکات حیوانات
- ۳۵۸..... شروط وجوب زکات در حیوانات
- ۳۶۰..... چهارم - زکات رکاز
- ۳۶۰..... مصارف زکات
- ۳۶۱..... آیا واجب است که زکات به همه‌ی اصناف هشتگانه داده شود؟
- ۳۶۲..... ۱- فقراء
- ۳۶۲..... ۲- مساکین
- ۳۶۳..... ۳- مأموران جمع‌آوری زکات
- ۳۶۳..... ۴- مؤلفه القلوب
- ۳۶۵..... ۵- در راه آزاد کردن بردگان
- ۳۶۵..... ۶- بدهکاران، که به چند دسته تقسیم می‌شوند
- ۳۶۷..... ۷- در راه خدا
- ۳۶۷..... ۸- ابن السبیل (در راه‌ماندگان)
- ۳۶۸..... زکات فطر
- ۳۶۸..... حکم زکات فطر
- ۳۶۹..... حکمت زکات فطر
- ۳۶۹..... زکات فطر بر چه کسانی واجب است؟
- ۳۶۹..... مقدار زکات فطر
- ۳۷۱..... زمان پرداخت زکات فطر
- ۳۷۱..... مستحقان زکات فطر

۳۷۲.....	صدقه سنت
۳۷۳.....	حج
۳۷۵.....	فضیلت حج و عمره
	حج و عمره در زندگی یک بار بر هر مسلمان بالغ و عاقل و آزاد و توانا واجب است
۳۷۶.....	
۳۷۸.....	حج کودک، دیوانه و برده
۳۷۸.....	استطاعت چیست؟
۳۷۹.....	حج زن
۳۸۰.....	برای ادای حج باید عجله کرد
۳۸۰.....	مواقیت
۳۸۶.....	«مناسکتان را از من یاد بگیرید» حج پیامبر ﷺ
۳۹۳.....	حج یکی از عبادات است که ارکان و واجبات و سنتهایی دارد
۳۹۳.....	اولاً - سنت‌های حج
۴۰۱.....	ارکان حج
۴۰۳.....	واجبات حج
۴۰۵.....	شروط طواف (**)
۴۰۸.....	شروط سعی
۴۰۸.....	محرمات احرام
۴۱۴.....	مبطلات حج (*)
۴۱۴.....	اعمالی که در حرمین حرام است (**)
۴۱۶.....	فدیه کشتن نخجیر
۴۲۰.....	کفاره جماع در حج

۴۲۳.....	ذبح در حج ^(*)
۴۲۳.....	۱- ذبح تمتع و قرآن
۴۲۳.....	۲- ذبح (دم) فدیة
۴۲۴.....	۳- ذبح (دم) جزاء
۴۲۴.....	۴- ذبح (دم) احصار
۴۲۴.....	۵- ذبح (دم) به سبب همبستری
۴۲۴.....	عمره
۴۲۵.....	ارکان عمره
۴۲۶.....	واجبات عمره
۴۲۶.....	وقت عمره
۴۲۷.....	تکرار عمره ^(*)
۴۲۸.....	زیارت مدینه منوره ^(*)
۴۲۸.....	فضیلت مدینه
۴۲۹.....	فضیلت مسجد نبوی و نماز خواندن در آن
۴۳۲.....	مسجد قباء
۴۳۲.....	بقیع و أحد
۴۳۳.....	زیارتگاه‌ها
۴۳۴.....	دو تذکر بسیار مهم
۴۳۵.....	ازدواج
۴۳۷.....	حکم ازدواج
۴۳۸.....	چه زنانی برای ازدواج بهتر هستند
۴۳۹.....	چه مردانی برای ازدواج بهتر هستند

۴۴۱.....	نگاه به زنی که قصد خواستگاری او را دارد جایز است
۴۴۲.....	خواستگاری
۴۴۳.....	عقد ازدواج
۴۴۳.....	۱- اجازه ولی
۴۴۳.....	۲- حضور شاهدان
۴۴۳.....	وجوب اجازه خواستن از زن قبل از ازدواج
۴۴۴.....	خطبه ازدواج
۴۴۶.....	تبریک گفتن ازدواج مستحب است
۴۴۶.....	مهریه
۴۴۹.....	چه وقت مستحب است عروس به خانه شوهر برود؟
۴۵۰.....	آنچه هنگام زفاف مستحب است (*)
۴۵۵.....	وجوب ولیمه
۴۵۷.....	برای کسی که در دعوت حاضر می شود دو چیز مستحب است
۴۶۲.....	مرد آزاد با چند زن می تواند ازدواج کند؟
۴۶۳.....	زنانی که ازدواج با آنان حرام است
۴۶۶.....	مقدار شیری که با خوردن آن تحریم ثابت می شود
۴۶۷.....	زنانی که بطور موقت حرام شده اند
۴۷۰.....	ازدواجهای فاسد
۴۷۰.....	۱- نکاح شغار
۴۷۲.....	۲- نکاح محلل
۴۷۳.....	نکاح زن به نیت طلاق دادن او
۴۷۴.....	حقوق زوجین
۴۷۵.....	حقوق زن بر مرد

- ۴۸۳..... حقوق مرد بر زن.....
- ۴۹۲..... اختلافات زندگی مشترک.....
- ۴۹۴..... علاج نافرمانی زن.....
- ۴۹۷..... علاج نافرمانی مرد.....
- ۴۹۹..... وقتی اختلاف بین زن و شوهر شدت گرفت راه حل چگونه است؟.....
- ۵۰۱..... چرا آنچه را خداوند برایت حلال کرده حرام می‌کند؟.....
- ۵۰۲..... ایلاء.....
- ۵۰۴.....ظهار.....
- ۵۰۷..... حکمظهار.....
- ۵۰۷..... طلاق.....
- ۵۰۹..... انواع طلاق.....
- ۵۰۹..... ۱- طلاق از جهت لفظ.....
- ۵۱۰..... ۲- طلاق قطعی و معلق.....
- ۵۱۱..... ۳- طلاق به طریقه سنت و طلاق بدعت.....
- ۵۱۳..... طلاق ثلاثه.....
- ۵۱۴..... ۴- طلاق رجعی و غیر رجعی.....
- ۵۱۴..... خلع.....
- ۵۱۴..... تعریف خلع.....
- ۵۱۵..... مشروعیت خلع.....
- ۵۱۶..... پرهیز از خلع.....
- ۵۱۶..... تحذیر مردان از عضل زنان.....
- ۵۱۷..... خلع فسخ است، طلاق نیست.....
- ۵۱۹..... عده.....

۵۱۹.....	تعریف عده
۵۱۹.....	انواع عده
۵۲۲.....	آنچه بر زنی که شوهرش فوت کرده واجب است
۵۲۳.....	آنچه بر زنی که در عده طلاق رجعی به سر می‌برد واجب است
۵۲۳.....	زنی که طلاقش بائن است
۵۲۴.....	استبراء (پاک شدن رحم)
۵۲۵.....	حضانة
۵۲۷.....	بیوع (معاملات)
۵۲۹.....	تعریف بیوع (معاملات)
۵۲۹.....	مشروعیت بیع
۵۳۰.....	تشویق به کسب و کار
۵۳۰.....	ثروت برای متقی، ایرادی ندارد
۵۳۰.....	تشویق به میانه‌روی در کسب رزق
۵۳۱.....	تشویق به راستی و تحذیر از دروغ
۵۳۱.....	تشویق به آسانگیری و گذشت در خرید و فروش
۵۳۲.....	فضیلت مهلت دادن به تنگدست
۵۳۲.....	نهی از فریبکاری
۵۳۲.....	تشویق به زود بیدار شدن برای طلب رزق
۵۳۲.....	دعای ورود به بازار
۵۳۳.....	خداوند خرید و فروش را حلال کرده است
۵۳۳.....	معاملاتی که شارع نهی کرده است
۵۳۳.....	۱- بیع غرر

- ۲- فروش آنچه نزد فروشنده نیست ۵۳۷
- ۳- فروش کالا قبل از تحویل گرفتن آن ۵۳۷
- ۴- معامله روی معامله کسی دیگر ۵۳۸
- ۵- بیع عینه ۵۳۸
- ۶- معامله بصورت نسیه با افزایش قیمت (فروش قسطی) ۵۳۹
- آنچه خرید و فروش آن جایز نیست ۵۴۰
- ۱- شراب ۵۴۰
- ۲- مردار، خوک و بت ۵۴۰
- ۳- سگ ۵۴۱
- ۴- عکس موجودات جاندار ۵۴۱
- ۵- فروش میوه قبل از رسیدن ۵۴۲
- ۶- حبوبات قبل از سفت شدن دانه ۵۴۲
- خیار (داشتن حق اختیار) ۵۴۳
- تعریف آن: ۵۴۳
- اقسام آن ۵۴۳
- ربا ۵۴۵
- تعریف ربا ۵۴۵
- حکم ربا ۵۴۵
- انواع ربا ۵۴۷
- چیزهایی که ربا در آنها حرام است ۵۴۸
- مزارعه ۵۵۲
- تعریف مزارعه ۵۵۲
- مشروعیت مزارعه ۵۵۲

۵۵۳.....	مخارج زمین بر عهده چه کسی است؟
۵۵۳.....	آنچه در مزارعه جایز نیست
۵۵۴.....	مساقات (آبیاری)
۵۵۴.....	تعریف مساقات
۵۵۵.....	مشروعیت مساقات
۵۵۵.....	إحیاء موات (آباد کردن زمین‌های بایر)
۵۵۵.....	تعریف آن
۵۵۵.....	اسلام به احیاء موات تشویق می‌کند
۵۵۶.....	اجاره
۵۵۶.....	تعریف اجاره (*)
۵۵۶.....	مشروعیت اجاره
۵۵۷.....	آنچه اجاره‌اش جایز است
۵۵۸.....	دستمزد کارگران
۵۵۸.....	گناه کسی که دستمزد کارگر را نمی‌دهد
۵۵۹.....	دستمزدی که حلال نیست
۵۶۰.....	دستمزد قرائت قرآن
۵۶۱.....	شراکت
۵۶۱.....	تعریف شراکت
۵۶۱.....	مشروعیت شراکت
۵۶۲.....	شراکت شرعی
۵۶۲.....	مضاربه
۵۶۲.....	تعریف مضاربه
۵۶۳.....	مشروعیت مضاربه

- کسی که با پول مضاربه کار می‌کند (عامل) امین است ۵۶۴
- سلم ۵۶۵
- تعریف سلم ۵۶۵
- مشروعیت سلم ۵۶۵
- (سلم) پیش‌فروش چیزی که اصل آن موجود نیست ۵۶۶
- قرض ۵۶۶
- فضیلت قرض ۵۶۶
- تأکید بر بازپرداخت قرض ۵۶۷
- گرفتن مال مردم به قصد پس دادن یا پس ندادن آن ۵۶۸
- امر به پس دادن قرض ۵۶۹
- ادای قرض به نیکی ۵۶۹
- مطالبه قرض به خوبی ۵۷۰
- مهلت دادن به تنگدست ۵۷۰
- ظلم است توانگر ادای قرض را به تأخیر بیندازد ۵۷۱
- زندانی کردن توانگر در صورت امتناع از بازپرداخت قرض ۵۷۱
- هر قرضی که منفعتی به دنبال داشته باشد ربا است ۵۷۲
- رهن (گرو) ۵۷۲
- مشروعیت رهن ۵۷۳
- استفاده رهن‌گیرنده از رهن ۵۷۳
- حواله ۵۷۴
- تعریف حواله ۵۷۴
- ودیعه ۵۷۴
- تعریف ودیعه ۵۷۴

۵۷۵ حکم ودیعه
۵۷۵ ضمانت ودیعه
۵۷۶ عاریه
۵۷۶ تعریف عاریه
۵۷۷ برگرداندن عاریه واجب است
۵۷۷ ضمانت عاریه
۵۷۸ لقطه
۵۷۸ تعریف لقطه
۵۷۸ آنچه بر ملتقط (یابنده) واجب است
۵۷۹ گوسفند، بز و شتر گم شده
۵۸۰ حکم اشیاء خوردنی و کم ارزش
۵۸۰ لقطه حرم مکه
۵۸۱ لقیط
۵۸۱ تعریف لقیط
۵۸۱ حکم نگهداری لقیط
۵۸۱ اسلام، آزادی و نفقه لقیط
۵۸۲ میراث لقیط
۵۸۲ ادعای نسب لقیط
۵۸۳ هبه
۵۸۳ تعرف هبه
۵۸۳ تشویق بر دادن هبه
۵۸۳ قبول کردن هدیه، اگرچه کم باشد
۵۸۳ هدایایی که نباید رد شوند

- ۵۸۴..... پاداش هدیه
- ۵۸۴..... چه کسی به هدیه مستحق‌تر است
- ۵۸۵..... تبعیض بین فرزندان در هبه (بخشش) حرام است
- ۵۸۵..... پشیمان شدن از هدیه و خریداری آن جایز نیست
- ۵۸۶..... پدر در پشیمان شدن هبه به فرزندش مستثناست
- ۵۸۷..... کسی که صدقه‌ای را بدهد سپس آن را به ارث ببرد
- ۵۸۷..... قبول کردن هدایا توسط مأموران جمع‌آوری صدقه، خیانت محسوب می‌شود
- ۵۸۸..... عمری و رقیبی
- ۵۸۸..... تعریف عمری و رقیبی
- ۵۸۹..... غصب
- ۵۸۹..... تعریف غصب
- ۵۸۹..... حکم غصب
- ۵۹۰..... استفاده از مال غصبی حرام است
- ۵۹۱..... کسی که به خاطر دفاع از مالش کشته شود شهید است
- ۵۹۲..... غصب زمین
- ۵۹۳..... شفعه
- ۵۹۳..... تعریف شفعه
- ۵۹۳..... آنچه شفعه در آن جایز است
- ۵۹۴..... شفعه به واسطه همسایگی، اگر بین آنان حق مشترکی باشد
- ۵۹۵..... وکالت
- ۵۹۵..... تعریف وکالت
- ۵۹۵..... مشروعیت وکالت
- ۵۹۶..... آنچه وکالت در آن جایز است؟

۵۹۶.....	وکیل امانت‌دار است
۵۹۷.....	ایمان (سوگندها) و نذور.....
۵۹۹.....	ایمان.....
۵۹۹.....	تعریف ایمان.....
۵۹۹.....	با چه چیزی سوگند منعقد می‌شود؟.....
۶۰۰.....	سوگند به غیر خدا شرک است
۶۰۰.....	یک شبهه و جواب آن.....
۶۰۱.....	کسی که به دینی غیر از اسلام سوگند بخورد.....
۶۰۱.....	هرگاه برای کسی به خدا سوگند خورده شود، باید راضی گردد
۶۰۲.....	انواع سوگند
۶۰۵.....	ملاک در سوگند، نیت است.....
۶۰۶.....	شکستن سوگند بر اثر فراموشی یا خطا، گناه نیست.....
۶۰۶.....	استثناء در سوگند
۶۰۷.....	کسی که بر انجام کاری سوگند خورد، سپس کار دیگری به نظرش بهتر آمد چه کار کند.....
۶۰۷.....	نهی از اصرار بر سوگند.....
۶۰۸.....	کفاره سوگند
۶۰۹.....	سوگند به حرام.....
۶۱۰.....	نذور.....
۶۱۰.....	تعریف نذور.....
۶۱۰.....	مشروعیت نذر.....
۶۱۱.....	نهی از نذر معلق ^(*)

- ۶۱۱..... نذر چه وقت صحیح و چه وقت غیر صحیح است
- ۶۱۳..... کسی که نذر کرد و نتوانست به نذرش وفا کند
- ۶۱۳..... کسی که نذر کند سپس بمیرد
- ۶۱۵..... أُطعمه (خوردنیها)**
- ۶۱۷..... أُطعمه
- ۶۱۸..... خوردنیهای حرام
- ۶۲۰..... آنچه در حکم مردار است
- ۶۲۰..... خون و مرداری که از این حکم مستثنی است
- ۶۲۰..... خوردن گوشت خر اهلی حرام است
- ۶۲۱..... گوشت درندگان نیش‌دار و هر پرنده‌ای که چنگال داشته باشد حرام است
- ۶۲۱..... تحریم جلاله
- ۶۲۱..... چه وقت جلاله حلال می‌شود؟
- ۶۲۲..... خوردنیهای حرام در هنگام اضطرار مباح می‌گردد
- ۶۲۳..... ذکات (ذبح) شرعی
- ۶۲۳..... تعریف ذکات
- ۶۲۳..... خوردن ذبیحه چه کسی حلال نیست
- ۶۲۴..... وسیله ذبح
- ۶۲۵..... چگونگی ذبح
- ۶۲۵..... ذبح جنین
- ۶۲۶..... بسم الله گفتن هنگام ذبح
- ۶۲۷..... رو کردن (حیوان) به قبله
- ۶۲۸..... صید (شکار)

۶۲۹.....	صید چه کسانی حلال است.....
۶۲۹.....	ابزار صید.....
۶۳۰.....	صید بوسیله سگ غیر معلّم (آموزش داده نشده).....
۶۳۱.....	هرگاه نخجیر در آب بیافتاد.....
۶۳۱.....	هرگاه نخجیر دو یا سه روز پس از زدن یافته شد.....
۶۳۲.....	قربانی.....
۶۳۲.....	تعریف قربانی.....
۶۳۲.....	حکم قربانی.....
۶۳۳.....	چه حیواناتی قربانی شود؟.....
۶۳۴.....	شتر و گاو برای چند نفر کفایت می‌کند؟.....
۶۳۴.....	برای مرد و خانواده‌اش یک گوسفند (یا بز) کافی است.....
۶۳۴.....	چه حیواناتی برای قربانی جایز نیست.....
۶۳۶.....	عقیقه.....
۶۳۶.....	تعریف عقیقه.....
۶۳۶.....	حکم عقیقه.....
۶۳۷.....	وقت عقیقه.....
۶۳۷.....	آنچه در حق نوزاد مستحب است.....
۶۴۱.....	وصیت
۶۴۳.....	تعریف وصیت.....
۶۴۳.....	حکم وصیت.....
۶۴۴.....	در مال چه مقدار وصیت مستحب است.....
۶۴۵.....	وصیت برای وارث جایز نیست.....

- ۶۴۵..... آنچه در ابتدای وصیت نوشته می‌شود.....
- ۶۴۵..... چه زمانی وصیت عملی می‌شود؟.....
- ۶۴۶..... یادآوری.....

۶۴۹..... فرائض

- ۶۵۱..... تعریف فرائض^(*).....
- ۶۵۱..... تحذیر از ارتکاب ظلم در میراث.....
- ۶۵۲..... آنچه از مال میت به ارث برده می‌شود.....
- ۶۵۲..... اسباب ارث گرفتن.....
- ۶۵۲..... ۱- نسب.....
- ۶۵۲..... ۲- ولاء^(*).....
- ۶۵۳..... ۳- نکاح.....
- ۶۵۳..... موانع ارث.....
- ۶۵۳..... ۱- قتل.....
- ۶۵۳..... ۲- اختلاف دین.....
- ۶۵۴..... ۳- بردگی.....
- ۶۵۴..... مردانی که ارث می‌برند.....
- ۶۵۵..... زنانی که ارث می‌برند.....
- ۶۵۷..... کسانی که از ترکه (مال به جا مانده از میت) ارث می‌برند.....
- ۶۵۷..... نصف (یک دوم) سهم پنج دسته است.....
- ۶۵۸..... ربع (یک چهارم) سهم دو دسته است.....
- ۶۵۸..... ثمن (یک هشتم) سهم یک گروه است.....
- ۶۵۸..... ثلثان (دو سوم) سهم چهار گروه است.....

۶۵۸.....	ثلث (یک سوم) سهم دو گروه است
۶۵۹.....	سدس (یک ششم) سهم هفت گروه است
۶۶۱.....	عصبه
۶۶۱.....	تعریف آن
۶۶۲.....	اقسام عصبه
۶۶۳.....	حجب و حرمان
۶۶۳.....	تعریف حجب و حرمان
۶۶۳.....	انواع حجب
۶۶۵.....	حدود
۶۶۷.....	تعریف حدود
	جرایم حدود (گناهیانی که شریعت برای انجام دهندگانش حد معینی بیان کرده است)
۶۶۷.....	
۶۶۷.....	فضیلت اجرای حدود
	اجرای حدود بر خویشاوند، بیگانه، با شرافت و طبقات پایین، یکسان و واجب است
۶۶۸.....	
۶۶۸.....	کراهت سفارش در حدود آنگاه که قضیه به سلطان(قاضی) رسید
۶۶۹.....	پوشاندن عیب مؤمن مستحب است
۶۶۹.....	حدود، کفاره گناهان هستند
۶۷۰.....	چه کسی حدود را اجرا کند
۶۷۱.....	حد زنا
۶۷۱.....	زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است
۶۷۳.....	اقسام زناکاران

- حد برده..... ۶۷۴
- بر کسی که به زور وادار به زنا شود حدی نیست..... ۶۷۵
- حد غیر محصن (ازدواج نکرده)..... ۶۷۵
- با چه چیزی حد ثابت می شود..... ۶۷۶
- حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام..... ۶۷۸
- ثبوت زنا با شهادت شهود..... ۶۷۹
- حکم کسی که با یکی از محارمش زنا کند..... ۶۸۰
- حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند..... ۶۸۰
- حد لواط..... ۶۸۰
- حد قذف..... ۶۸۱
- تعریف قذف..... ۶۸۱
- حکم قذف..... ۶۸۱
- لعان..... ۶۸۲
- احکام پس از لعان..... ۶۸۴
- حد شرابخواری..... ۶۸۶
- تحریم شراب..... ۶۸۶
- شراب چیست..... ۶۸۷
- کم و زیاد (در تحریم) شراب تفاوتی ندارد..... ۶۸۸
- حد شرابخوار..... ۶۸۹
- چه زمانی حد بر شرابخوار جاری می شود؟..... ۶۹۰
- دعای شر بر شرابخوار جایز نیست..... ۶۹۰
- حد سرقت (دزدی)..... ۶۹۰
- حد حرابه (راهزنی)..... ۶۹۳

۶۹۳.....	تعریف حرابه.....
۶۹۳.....	حکم حرابه.....
۶۹۴.....	توبه راهزنان قبل از دستگیری.....

۶۹۵..... جنایات (*)

۶۹۷.....	تعریف جنایات.....
۶۹۷.....	احترام و ارزش خون و نفس مسلمانان.....
۶۹۹.....	خودکشی حرام است.....
۷۰۱.....	آنچه به سبب آن قتل مباح می شود.....
۷۰۲.....	انواع قتل.....
۷۰۲.....	پیامدهای قتل.....
۷۰۵.....	شرایط وجوب قصاص.....
۷۰۶.....	گروهی به خاطر کشتن یک نفر کشته می شوند.....
۷۰۷.....	ثبوت قصاص.....
۷۰۸.....	شرایط طلب قصاص.....
۷۱۰.....	قصاص با چه وسیله ای انجام شود؟.....
۷۱۰.....	قصاص حق حاکم است.....
۷۱۱.....	قصاص کمتر از نفس (قصاص اعضاء).....
۷۱۲.....	شرایط قصاص کمتر از نفس.....
۷۱۲.....	قصاص اعضای بدن.....
۷۱۳.....	قصاص زخمهای عمده.....
۷۱۳.....	دیه.....
۷۱۳.....	تعریف دیه.....

۷۱۵.....	قتلی که با آن دیه واجب می‌شود.....
۷۱۵.....	انواع دیه.....
۷۱۷.....	دیه اعضاء.....
۷۱۸.....	دیه از کار انداختن اعضاء.....
۷۱۹.....	دیه شجاج.....
۷۲۱.....	دیه جائفه.....
۷۲۱.....	دیه زن.....
۷۲۱.....	دیه اهل کتاب.....
۷۲۲.....	دیه جنین.....

۷۲۳..... قضاوت

۷۲۵.....	مشروعیت قضاوت.....
۷۲۵.....	حکم قضاوت.....
۷۲۶.....	فضیلت قضاوت.....
۷۲۶.....	خطیر بودن پست قضاوت.....
۷۲۷.....	نهی از درخواست قضاوت.....
۷۲۷.....	چه وقتی مرد برای قضاوت شایستگی پیدا می‌کند؟.....
۷۲۸.....	زنان نباید منصب قضاوت را به عهده بگیرند.....
۷۲۸.....	آداب قاضی.....
۷۲۹.....	حرام است قاضی رشوه و هدیه بگیرد.....
۷۲۹.....	صدور حکم توسط قاضی در حال عصبانیت، حرام است.....
۷۲۹.....	قضاوت قاضی حقی را تغییر نمی‌دهد.....
۷۳۰.....	دعوی و بینات (دادخواست‌ها و بینه‌ها).....

- ۷۳۱..... گناه کسی که ادعای چیزی کند که از او نیست
- ۷۳۱..... گناه کسی که با سوگند دروغ می‌خواهد مالی را بدست آورد
- ۷۳۲..... راههای اثبات ادعا
- ۷۳۹..... جهاد (*)**
- ۷۴۱..... تعریف جهاد
- ۷۴۱..... تشویق بر جهاد
- ۷۴۳..... فضیلت شهادت در راه خدا
- ۷۴۵..... وعید عذاب برای کسی که جهاد را ترک کند
- ۷۴۶..... حکم جهاد
- ۷۴۸..... آداب جهاد
- ۷۵۰..... جهاد بر چه کسانی واجب است؟
- ۷۵۱..... چه زمانی جهاد فرض عین می‌شود؟
- ۷۵۲..... اسیران جنگ
- ۷۵۳..... سلب
- ۷۵۳..... غنائم
- ۷۵۵..... مصارف خمس
- ۷۵۵..... فی
- ۷۵۵..... تعریف فی
- ۷۵۶..... عقد ذمه
- ۷۵۶..... پس از عقد ذمه، چه چیزی واجب می‌گردد
- ۷۵۷..... احکامی که بر اهل ذمه جاری می‌شود
- ۷۵۸..... چه وقت عهد نقض می‌شود؟

- ۷۵۸..... موجبات نقض عهد.....
- ۷۵۹..... جزیه از چه کسانی گرفته می‌شود؟.....
- ۷۵۹..... مقدار جزیه.....
- ۷۶۱..... عتق (آزاد کردن بردگان).....**
- ۷۶۳..... تعریف عتق.....
- ۷۶۳..... تشویق بر آزاد کردن برده و فضیلت آن.....
- ۷۶۴..... آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟.....
- ۷۶۴..... چه وقت آزاد کردن برده مستحب است.....
- ۷۶۵..... اسباب آزادی.....
- ۷۶۶..... تدبیر.....
- ۷۶۷..... فروش و یا هبّه مدبّر (تدبیر شده) جایز است.....
- ۷۶۷..... کتابت.....
- ۷۶۹..... ولاء.....
- ۷۷۱..... خاتمه.....
- ۷۷۳..... مراجع.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

(ان الحمد لله، نحمده، ونستعينه، ونسغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله).

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾

(آل عمران: ۱۰۲)

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾

(نساء: ۱)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾ (احزاب: ۷۰ - ۷۱)

أَمَّا بَعْدُ:

(فَأَنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَ كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ).^۱

بتحقیق علم فقه از بزرگترین و شریفترین علوم است، چون علمی است که صحت عبادت، که هدف آفرینش مخلوقات است، به آن وابسته است. همچنانکه خداوند می فرماید:

(۱) این خطبه، خطبه حاجت نام دارد که پیامبر ﷺ خطبه‌ها و دروس و موعظه‌هایش را با آن شروع می‌کرد.

علامه البانی در این باره رساله‌ای نافع دارد، به آن مراجعه شود.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)

«جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

همچنانکه اساس نجات انسان به صحت توحید و دوری او از باورهای شرک آلود، بستگی دارد، نجات کامل او هم بدون صحت عبادت و پرهیز از اعمال بدعت‌آمیز میسر نمی‌شود.

پیامبر ﷺ آگاهی از مسائل دینی را نشانه خیرخواهی خداوند به بنده‌اش قرار داده و فرموده است: (من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین)^۱ «خداوند به هر کسی اراده خیر داشته باشد او را در دین فقیه می‌کند».

عظمت و شرف این علم از همه جهات قابل وصف و احاطه نیست؛ چون این علم همواره با مسلمان است و او را در تمام مراحل زندگیش همراهی می‌کند، و روابط او با خدا و بندگان خدا را تنظیم می‌نماید.

این علم حلقه اتصال انسان با عباداتی چون طهارت، نماز، زکات، روزه، حج و قربانی است که انسان را با بندگی خداوند در آشکار و نهان مرتبط می‌سازد.

بوسیله این علم و آگاهی از فقه جهاد و غزوات، سیره، امان‌نامه‌ها و پیمان‌نامه‌ها و امثال اینها، قلمرو اسلام گسترش می‌یابد و علم نورانی قرآن به اهتزاز درمی‌آید.

بوسیله این علم و آگاهی از فقه معاملات از قبیل خرید و فروش، حق پشیمانی، ربا، صرافی و آنچه که با معاملات مالی رایج در میان مردم ارتباط دارد و بوسیله آن داراییها در جایگاه شرعی خویش قرار می‌گیرند، از قبیل وقف و وصیت، و دیگر احکام تصرفات مالی، روزی حلال به دست می‌آید و از گناه دوری می‌شود.

با آگاهی از این علم شخص مسلمان با فقه فرائض و تقسیم میراث که نصف علم به حساب می‌آید آشنایی پیدا می‌کند، و اموال و داراییها براساس عادلانه‌ترین تقسیم و کاملترین شیوه در دست صاحبانشان قرار می‌گیرد و از یک زندگی زناشویی مطابق با معیارها و احکام شرعی برخوردار می‌گردد و در می‌یابد که اسلام با وضع قوانین مربوط

(۱) متفق علیه: [بخاری (۳۳۱۶)، مسلم (۱۰۳۷)، ابن ماجه (۲۲۰)].

به جنایات، دیات، حدود و تعزیرات که باعث می‌شوند مسلمانان در امنیت و آرامش خاطر و ثبات زندگی کنند، تا چه حد به ضروریات زندگی توجه کرده است. و همچنین در احکام خوردنیها و ذبح حیوانات و نذرها و قسم‌ها و بحث‌های قضاوت و قواعد و احکام مربوط به آن زمینه‌ای بوجود می‌آید که عدالت در آن تحقق می‌یابد و دشمنی پایان می‌یابد، حقوق در جاهای اصلی خود قرار گرفته و مظلومین به حقوق خود می‌رسند.^۱

با توجه به این دلایل و دلایلی دیگر شاعر می‌گوید:

إِذَا مَا اعْتَزَ ذُو عِلْمٍ بِعِلْمٍ فَأَهْلُ الْفَقْهِ أَوْلَىٰ بِاعْتِزَازِ
فَكَمْ طَيْبٌ يَفُوحٌ وَلَا كَمْسَكٌ وَكَمْ طَيْرٌ يَطِيرُ وَلَا كِبَارُ

«اگر علم مایه سربلندی علما گردد، فقها به سربلندی لایق‌تراند.

بسیار بوی خوش هست که عطرش را پراکنده می‌کند ولی مانند مسک نیست و بسیار پرنده هست که پرواز می‌کند ولی مانند باز نیست.»
با وجود اینکه اختلافات زیادی (در میان امت) است، شریعت در فروع و اول خود به یک قول برمی‌گردد:

اول: دلایلی از قرآن

از جمله دلایل قرآن فرموده خداوند متعال است:

﴿وَلَوْ كَانُ مِنَ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (نساء: ۸۲)

«و اگر (قرآن) از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات زیادی را پیدا می‌کردند.»

وجود اختلاف در قرآن به طور قطع نفی شده است و اگر در قرآن چیزی مقتضی دو قول مختلف وجود داشته باشد به هیچ عنوان این گفته خداوند بر آن صدق نمی‌کند.
در قرآن آمده که:

(۱) مقدمه شیخ بکر ابوزید در کتاب «التَّقْرِيبُ لِفَقْهِ ابْنِ قَيِّمِ الْجَوْزِيَّةِ» (۱ و ۶ و ۷).

﴿فَأَنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (نساء: ۵۹)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیامبر او برگردانید».

این آیه صراحتاً درباره‌ی از بین بردن تنازع و اختلاف است و برای رفع اختلاف، طرفین درگیر را به مراجعه به شریعت سفارش کرده است تا اختلاف رفع شود، اما اختلاف برداشته نمی‌شود مگر با رجوع به یک شیء واحد، چون اگر در قرآن اختلاف وجود می‌داشت، با رجوع به آن تنازع و اختلاف از بین نمی‌رفت، و این باطل است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾

(آل عمران: ۱۰۵)

«و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند پس از آنکه نشانه‌های روشن به آنان رسید».

مراد از «البینات» شریعت است پس اگر شریعت مقتضی اختلاف باشد - که قطعاً اینطور نیست - به آنان گفته نمی‌شد «من بعد - پس از آنکه» و (با نیاوردن بینات) آنان بهترین بهانه را بدست می‌آوردند و این غیر صحیح است، پس هیچ اختلافی در شریعت نیست. آیات در نکوهش اختلاف و امر به رجوع به شریعت بسیار است و همگی به طور قطع دلالت می‌کنند بر اینکه در شریعت هیچ اختلافی وجود ندارد بلکه دارای مأخذ و قولی واحد است.

«مُزْنِي» شاگرد شافعی می‌گوید: «خداوند اختلاف را نکوهش کرده و آن را مذموم

دانسته و امر کرده است که هنگام اختلاف به کتاب و سنت رجوع کنیم».

دوم: بطور عموم اهل شریعت ناسخ و منسوخ را در قرآن و سنت اثبات کرده و مردم را از جهل به ناسخ و منسوخ و خطا و اشتباه در آن برحذر داشته‌اند و واضح است که بحث ناسخ و منسوخ زمانی پیش می‌آید که جمع کردن دو دلیل متعارض بطور همزمان ممکن نباشد. و گرنه یکی از آنها ناسخ و دیگری منسوخ نمی‌شد، و فرض با این تعریف مخالف است، پس اگر اختلاف جزو دین می‌بود، در اثبات ناسخ و منسوخ -

بدون نصی قاطع درباره آن - فایده‌ای حاصل نمی‌شد و بحث درباره آن کار بیهوده‌ای به حساب می‌آمد؛ چون عمل کردن به هر یک از آن دو (ناسخ و منسوخ) از ابتدا و به طور مداوم به استناد اینکه اختلاف اصلی از اصول دین است صحیح می‌بود. اما همه اینها به اجماع باطل است و این دلالت می‌کند بر اینکه اختلاف هیچ اصلی در شریعت ندارد و این قول درباره هر دلیلی همراه معارض آن صادق است مانند عموم و خصوص، اطلاق و تقیید و امثال آن. چون (این نوع اثبات) تمام این اصول را به هم می‌ریزد و این باطل است و هر چیزی که به این نتیجه بیانجامد نیز باطل است.

سوم: اگر در شریعت مجوزی برای اختلاف وجود می‌داشت به تکلیف مالایطاق می‌انجامید چون اگر فرض کنیم دو دلیل با هم تعارض دارند و هر دو را بطور همزمان مقصود شارع بدانیم یا باید گفته شود که مکلف مجبور به عمل کردن به مقتضای هر دوی آنهاست یا مجبور به عمل کردن به مقتضای هیچ کدام از آنها نیست، یا مجبور است که تنها به مقتضای یکی از آنها عمل کند نه دیگری و همه‌ی این حالات غیر صحیح هستند:

چون حالت اول مقتضای این است که صیغه امر «**إفعل**» و صیغه نهی «**لا تفعل**» برای یک مکلف از یک جهت بکار رود و این همان تکلیف به مالایطاق است. حالت دوم هم باطل است چون خلاف فرض است و حالت سوم هم باطل است، چون فرض این است که هر دو عملی شوند. پس فقط حالت اول باقی می‌ماند و آنهم، به دلیلی که ذکر کردیم باطل است.

چهارم: علمای اصول بر اثبات ترجیح بین دلایل متعارض وقتی که امکان جمع بین آنها نباشد اتفاق کرده‌اند و گفته‌اند که بکار بردن یکی از دو دلیل متعارض بدون تأمل و نظر در ترجیح آن بر دیگری صحیح نیست و قول به وجود اختلاف در شریعت، باب ترجیح را به طور کلی از بین می‌برد چون با فرض اینکه وجود اختلاف اصلی شرعی برای صحیح بودن وقوع تعارض در شریعت باشد هیچ فایده‌ای از ترجیح حاصل

نمی‌شود و هیچ نیازی نیز به آن نخواهد بود ولی این فرض فاسد است و هر چیزی که به این نتیجه بیانجامد نیز باطل است.^۱

می‌گویم: چون شریعت در اصول و فروع خود با وجود اختلافات زیادی که هست به یک قول برمی‌گردد، دوست داشتم کتابی در فقه بنویسم و در آن به یک قول راجح مبتنی بر دلیل صحیح و ثابت اکتفا کنم لذا در این کار راه مجتهدان و محققان و اندیشمندی را در پیش گرفته‌ام که وقایع را ثبت و حوادث را توضیح داده و برای آن دلایل زیادی از سرچشمه نور نبوت آورده‌اند و با پیروی از سنتهای نبوی و حرکت در مسیر آنها، علمی فراوان و اندیشه‌ای پربار و مبتنی بر بهترین و هدایت‌کننده‌ترین قواعد، برای مردم به ارمغان آورده‌اند.

این نوع از فقه، در اصل بهره‌ای است که اصحاب پیامبر ﷺ آن را به تابعین (به احسان) داده‌اند و به همین ترتیب تبع تابعین هم آن را گرفته و براساس این روش برتر و سالم آن را تدوین کرده‌اند.^۲

بنابراین کتابم را به نام:

الوجیزُ فی فقه السُّنَّةِ وَ الْکتابِ الْعزیزِ

نام‌گذاری کرده‌ام و به شرح زیر فصلهای آن را مرتب کرده‌ام:

فصل طهارت (پاکیزگی)، فصل صلاه (نماز)، فصل جنائز، فصل صیام (روزه)، فصل زکات، فصل حج، فصل نکاح، فصل معاملات، فصل ایمان (سوگندها)، فصل اطعمه (خوردنیها)، فصل وصایا، فصل فرائض، فصل حدود، فصل جنایات، فصل قضاء (داوری)، فصل جهاد، فصل عتق (آزاد کردن بردگان).

این ترتیب را به این دلیل انتخاب کردم که خداوند بلندمرتبه مخلوقات را آفریده تا او را عبادت کنند و در ألوهیت برای او شریک قرار ندهند و از آنجایی که نماز اصل عبادات و اساس دین است کتاب را با آن شروع کردم، ولی چون طهارت از شروط

(۱) الموافقات للشاطبی (۱۱۸/۴ - ۱۲۲) با اختصار.

(۲) این جمله را با همین معنا از مقدمه «تقریب» که قبلاً به آن اشاره شد، گرفته‌ام.

صحت نماز است و شرط بر مشروط مقدم است، بحث طهارت را بر مبحث نماز مقدم کردم و چون روزه برای خدای بلندمرتبه است و تنها او جزای آن را می‌دهد - همچنانکه در حدیث آمده - آن را بعد از نماز قرار دادم.

روزه را قبل از زکات آوردم تا عبادات بدنی را بر عبادات مالی خالص مانند زکات و عبادات بدنی مالی مانند حج مقدم کرده باشم و چون نکاح سبب بوجود آمدن افراد عابد و خداپرست می‌شود آن را اولین فصل بعد از فصول عبادات قرار دادم؛ سپس به دنبال آن معاملات را آوردم چون مردمی که از نکاح بوجود می‌آیند همواره با خرید و فروش سروکار دارند و چون زیاد سوگند خوردن در معاملات به یک عادت تبدیل شده است به دنبال فصل معاملات فصل ایمان (سوگندها) را آوردم تا سوگندهای صحیح و غیرصحیح از هم جدا شوند؛ سپس فصل خوردنیها، وصایا و فرائض و به دنبال آن فصل حدود و جنایات را قرار دادم و بعد از آن فصل قضا و داوری را ذکر کردم که برای جدا کردن حق از باطل در فرایض، حدود و جنایات کاربرد همیشگی دارد؛ چراکه اجازه اجرای حدود تنها به حاکم یا نایب او داده می‌شود.

و از آنجا که مسلمانان مکلفند پس از برپایی دین خدا در وجود خودشان، برای برپایی آن در سرزمین خدا و دعوت مردم به عبادت خدا سعی و تلاش کنند و طبق معمول در هر زمان و مکان، افرادی هستند که در راه خدا ایجاد مانع می‌کنند و داعیان را از تبلیغ دین خدا منع می‌کنند درباره جهاد و احکام آن صحبت کرده‌ام و چون جهاد گاهی بردگی اسرای جنگی کفار و مشرکین را بدنبال دارد، فصل عتق (آزاد کردن بردگان) را بعد از فصل جهاد ذکر کردم تا بیانگر میل و رغبت اسلام به آزاد کردن بردگان و اعطای آزادی به اسرای جنگی باشد.

فصل عتق را در آخر کتاب «الوجیز» قرار دادم به امید اینکه خداوند آن را سبب رهاییم از آتش جهنم قرار دهد؛ چراکه خداوند سبحان بسیار توانا و آمرزنده است.

از خداوند بزرگ می‌خواهم که مرا در نوشتن این کتاب به صواب و حق رسانیده باشد و بر این کار پاداش دهد و اگر خطایی در آن وجود دارد مرا بیامرزد و به واسطه آن به مسلمانان نفع برساند. والحمد لله رب العالمین.

عبدالعظیم بن بدوی الخلفی (لقبا)

در خانه خودم واقع در روستای شین - مرکز قطور - غریبه

هنگام اذان ظهر روز پنجشنبه ۱۴۱۳/۷/۲۱ هـ

۱۹۹۳/۱/۱۴ م

رمزهای بکار گرفته شده در این کتاب

بز مسند بزار	خ صحیح امام بخاری (فتح الباری)
مختصر خ مختصر صحیح البخاری	م صحیح امام مسلم
مختصر م مختصر صحیح مسلم	ت سنن الترمذی
ص.ت صحیح سنن الترمذی	نس سنن نسائی
ص.نس صحیح سنن نسائی	جه سنن ابن ماجه
ص.جه صحیح سنن ابن ماجه	د سنن ابوداود (عون المعبود)
ص.د صحیح سنن ابوداود	ما موطأ امام مالک
ص.ج صحیح جامع الصغیر	فع شافعی (الأم)
الإرواء إرواء الغلیل فی تخریج	أ احمد (فتح الربانی)
احادیث منار السبیل	هق بیهقی
الجنائز احکام الجنائز	قط دارقطنی
الزفاف آداب الزفاف	حب صحیح ابن حبان
صفه الصلاه صفه صلاه النبی ﷺ	خز صحیح ابن خزیمه
تمام المنه تمام المنه فی التعلیق علی	
فقه السنه	کم مستدرک حاکم
	می سنن دارمی
	طب طبرانی در الکبیر
	ش مصنف ابن ابی شیبه

طہارت (پاکیزگی)

طهارت در لغت به معنای نظافت و پاکی از هر نوع نجاست است و در اصطلاح عبارت است از رفع بی‌وضوئی یا برداشتن نجاست.*

۱- انواع آبها

هر آبی که از آسمان فرود آید و یا از زمین خارج شود پاک‌کننده است: به دلیل فرموده خداوند متعال:

(فرقان: ۴۸)

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾

«و ما هستیم که از آسمان آب پاک و پاک‌کننده را نازل می‌گردانیم».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ درباره دریا: (هو الطهور ماؤه، الحل میتته)¹. «آب آن پاک‌کننده و مردار آن حلال است».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ درباره آب چاه: (إن الماء طهور لا ینجسه شیء)². «آب پاک‌کننده است و هیچ چیزی آن را نجس نمی‌کند».

اگر چیزی پاک با آب آمیخته شود، در صورتی که نام آن از حالت اصلی خارج نشود، بصورت پاک‌کننده باقی خواهد ماند. به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به زنانی که خواستند دخترش را (برای دفن) تجهیز کنند: (اغسلنها ثلاثا أو خمسا أو أكثر من ذلك إن رأیتن، بماء و سدر، واجعلن فی الآخرة کافورا أو شیئا من کافور)³ «او را سه یا پنج بار یا اگر لازم دانستید بیشتر از آن با آب و سدر بشویید و در آخرین بار کافور یا مقداری از آن را در آب قرار دهید».

(* المجموع شرح المهدب (۱/۷۹).

(۱) صحیح: [ص: ۳۰۹]، ما (۲۶/۴۰)، د (۱/۵۲/۸۳)، ت (۱/۴۷/۶۹)، ج (۱/۱۳۶/۳۸۶)، نس (۱/۱۷۶).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۴]، د (۶۶ و ۱/۱۲۶/۶۷)، ت (۱/۴۵/۶۶)، نس (۱/۱۷۴).

(۳) خ (۳/۱۲۵/۱۲۵۳)، م (۲/۶۴۶/۹۳۹).

به محض داخل شدن نجاست در آب، به نجس بودن آن حکم نمی‌شود مگر وقتی که آب تغییر کند.

به دلیل حدیث ابوسعید که گفت: (قیل یا رسول الله أنتوضا من بئر بضاعة؟ وهی بئر یلقى فیها حیض ولحوم الکلاب والنتن، فقال ﷺ: الماء طهور لا ینجسه شیء)'.^۱ «گفته شد ای رسول خدا: آیا از چاه بضاعه وضو بگیریم؟ و آن چاهی است که پارچه آلوده به خون حیض و لاشه سگها و چیزهای گندیده در آن انداخته می‌شود، پیامبر ﷺ فرمود: آب پاک کننده است و هیچ چیزی آن رانجس نمی‌کند».

۲- نجاسات

نجاسات جمع نجاست است و آن هر چیزی است که صاحبان طبع سلیم آن را ناپاک دانسته و خود را از آن حفظ کنند و اگر لباسشان به آن آلوده شود آن را می‌شویند. مانند مدفوع و ادرار.^۲

اصل در اشیاء، مباح بودن و پاکی آنهاست؛ پس اگر کسی گمان کرد که چیزی نجس است، برای اثبات نجس بودن آن باید دلیل بیاورد، و اگر دلیل بر نجس بودن آن وجود نداشته باشد یا دلیلی وجود داشته باشد ولی در حد حجیت نباشد، باید آنرا به اصل

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۴]، د (۶۶ و ۶۷/۱۲۶/۱۲۷)، ت (۶۶/۴۵/۱)، نس (۱/۱۷۴). مبارکفوری در تحفة الأحوذی (۱/۲۰۴) می‌گوید: طیبی می‌گوید: معنی «یلقى فیها» این است که چاه در مسیر دره‌هایی بود که امکان داشت زباله صحرانشینان وارد آن شود به این صورت که نجاسات و زباله‌ها در اطراف خانه‌های مردم ریخته شود سپس سیل آن را به داخل آن چاه بیاندازد. تعبیر راوی به صورتی است که گمان می‌رود مردم از روی قلت تعهد دینی نجاسات را داخل چاه آب انداخته‌اند در حالیکه هیچ مسلمانی این کار را جایز نمی‌داند. پس چگونه می‌توان در مورد کسانی که بهترین و پاک‌ترین مردم بوده‌اند چنین گمانی داشت - آه - می‌گویم (مبارکفوری): بسیاری از اهل علم همین نظر را دارند و این چیزی است که عیناً آشکار است.

(۲) الروضة الندیة (۱/۱۲).

حمل کرده و پاک بداند.^۱ چون حکم به نجاست، حکمی تکلیفی است و بدون دلیل حکم به نجاست چیزی جایز نیست.^۲

از جمله چیزهایی که نجس بودن آنها از روی دلیل ثابت است عبارتند از:

۱ و ۲- ادرار و مدفوع انسان

دلیل نجس بودن مدفوع حدیث ابوهریره است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا وَطِئَ أَحَدُكُمْ بِنَعْلِهِ الْأَذَى فَإِنَّ التُّرَابَ لَهُ طَهُورٌ)^۳ «هرگاه یکی از شما با کفشش روی ناپاکی رفت خاک برای (کفش) او پاک‌کننده است».

«الأذی»: هر چیزی که باعث اذیت شود مانند نجاست و أشغال و سنگ و خارک و غیره.^۴ و منظور از «أذی» در حدیث همچنانکه واضح است نجاست است.

و اما دلیل نجس بودن ادرار حدیث انس است که گفت: (أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَالَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَامَ إِلَيْهِ بَعْضُ الْقَوْمِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: دَعُوهُ وَلَا تَزْرُمُوهُ، قَالَ: فَلَمَّا فَرَّغَ دَعَا بَدَلُو مِنْ مَاءِ فَصَبَهُ عَلَيْهِ)^۵ «یک نفر اعرابی (صحرائین) در مسجد ادرار کرد بعضی از مردم به سوی او بلند شدند (تا او را منع کنند). پیامبر ﷺ فرمود: او را به حال خود رها کنید و باعث حبس ادرارش نشوید. انس گفت: وقتی تمام شد (پیامبر) سطلی آب درخواست کرد و آن را بر محل ادرار ریخت».

(۱) السیل الجرار (۱/۳۱).

(۲) صحیح: [ص. د ۸۳۴]، الروضة النديه (۱/۱۵).

(۳) صحیح [ص. د ۸۳۴]، د (۲/۴۷/۳۸۱).

(۴) عون المعبود (۲/۴۴).

(۵) متفق علیه: م (۱/۲۳۶/۲۸۴)، و اللفظ له، خ (۱۰/۴۴۹/۶۰۲۵).

۳ و ۴- مَدِي و وَدِي

مَدِي: آب سفید و رقیق و لزجی است که هنگام شهوت، بدون احساس لذت و فوران خارج می‌شود، بدون اینکه به دنبال آن سستی در بدن ایجاد شود و گاهی خروج آن حس نمی‌شود، زن و مرد مَدِي دارند.^۱

مَدِي نجس است و بهمین دلیل پیامبر ﷺ دستور داده تا با خروج آن، آلت تناسلی شسته شود:

از علی روایت است که گفت: (كنت رجلا مذاء، و كنت أستحيي أن أسأل النبي ﷺ بمكان ابنته، فأمرت المقداد بن الأسود فسأله فقال: يغسل ذكره و يتوضأ)^۲ «مردی بودم که مَدِي زیادی از من خارج می‌شد و به خاطر جایگاه دختر پیامبر ﷺ شرم داشتم از پیامبر ﷺ سؤال کنم به مقداد بن أسود گفتم تا از او سؤال کند، پس پیامبر ﷺ فرمود: آلت تناسلیش را بشوید و وضو بگیرید».

اما وَدِي: آب سفید و غلیظی است که بعد از ادرار خارج می‌شود^۳ و نجس است: از ابن عباس روایت است که گفت: (المني والودي و المذي، أما المني فهو الذي منه الغسل و أما الودي و المذي فقال: اغسل ذكرک او^(*) مذاکیرک و توضا وضوک للصلاة)^۴ «منی و وَدِي و مَدِي، اما منی چیزی است که با خارج شدن آن غسل واجب می‌شود و اما درباره وَدِي و مَدِي گفت: آلت تناسلیت یا بیضه‌هایت را بشوی و سپس مانند وضوی نمازت وضو بگیر».

(۱) شرح مسلم للنووی (۳/۲۱۳).

(۲) متفق علیه : م (۱/۲۴۷/۳۰۳)، و اللفظ له، خ (۱/۲۳۰/۱۳۲) مختصراً.

(۳) فقه السنه (۱/۲۴).

(*) شك از راوی حدیث است.

(۴) صحیح [ص. د ۱۹۰]، هق (۱/۱۱۵).

۵- سرگین (فضلات) حیوانی که گوشتش خوردنی نیست

از عبدالله روایت است که گفت: (أراد النبي ﷺ أن يتبرز، فقال « ائتنی بثلاثة أحجار، فوجدت له حجرين وروثة حمار، فأمسك الحجرين وطرح الروثة وقال: هی رجس)¹ «پیامبر ﷺ خواست برای قضای حاجت دور شود فرمود: سه سنگ برایم بیاور، من هم دو سنگ و سرگین الاغی را پیدا کردم و برایش بردم، پیامبر دو سنگ را برداشت و سرگین را دور انداخت و فرمود این نجس است».

۶- خون حیض

از اسماء دختر ابوبکر روایت است: (جاءت امرأة إلى النبي ﷺ فقالت: إحدنا يصيب ثوبها من دم الحيض كيف تصنع؟ فقال: تحته ثم تقرصه بالماء ثم تنضحه، ثم تصلى فيه)². «زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: اگر لباس یکی از ما به خون حیض آلوده شد، چکار باید بکنند؟ پیامبر ﷺ فرمود: آن را از لباسش بزداید و سپس با نوک انگشتان و آب آن را بشوید و سپس بر روی آن، آب بریزد و در آن نماز بخواند».

۷- آب دهان سگ

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (طهور إناء أحدكم إذا ولغ فيه الكلب أن يغسله سبع مرات أولاهن بالتراب)³ «طریقه‌ی پاک کردن ظرف (کاسه) یکی از شما، زمانی که سگ در آن لیسید، چنین است که باید هفت بار آن را بشوید، بار اول با خاک».

۱) صحیح: [ص. ۲۵۳]، خز (۱/۳۹/۷۰) و غیر عبدالله حدیث را بدون لفظ الاغ (حمار) روایت

کرده‌اند، رواه: خ (۱/۲۵۶/۱۵۶)، نس (۱/۳۹)، ت (۱/۱۳/۱۷)، جه (۱/۱۱۴/۳۱۴).

۲) متفق علیه: م (۱/۲۴۰/۲۹۱)، و اللفظ له، خ (۱/۴۱۰/۳۰۷).

۳) صحیح: [ص. ج ۳۹۳۳]، م (۲۷۹ - ۹۱ - ۱/۲۳۴).

۸- مردار

مردار حیوانی است که بدون ذبح شرعی بمیرد، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (إِذَا دَبَغَ الْإِهَابُ فَقَدْ طَهَرَ)^۱ «اگر پوست مردار دباغی شد پاک می‌شود» إهاب، پوست مردار را گویند. موارد زیر از حکم مردار مستثنی هستند:

۱- مردار ماهی و ملخ

به دلیل حدیث ابن عمر (رض) که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (أَحَلَّتْ لَنَا مَيْتَاتَانِ وَدَمَانٌ: أَمَّا الْمَيْتَاتَانِ فَالْحَوْتُ وَالْجَرَادُ وَأَمَّا الدَّمَانُ فَالْكَبِدُ وَالطَّحَالُ)^۲ «دو نوع مردار و دو نوع خون برای ما حلال شده‌اند: دو مردار عبارتند از مردار ماهی و ملخ، و دو خون عبارتند از کبد و طحال».

۲- مردار چیزی که خون روان ندارد مانند مگس، مورچه، زنبور عسل و مانند**اینها**

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا وَقَعَ الذَّبَابُ فِي إِنَاءٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمَسْهُ كَلَّةً ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنْ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءٌ وَفِي الْآخَرِ شِفَاءٌ)^۳ «هرگاه مگس در ظرف یکی از شما افتاد، تمام آنرا در مایع ظرف فرو ببرید، سپس آن را دور بیاندازید، چون در یکی از بالهایش بیماری و در دیگری شفا است».

۳- استخوان، شاخ، سم (ناخن)، مو و پَر مردار همگی پاک هستند چون اصل

در آن پاکی است. و به دلیل روایت معلقی که بخاری آورده است^۴. او می‌گوید:

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۱۱]، م (۱/۲۷۷/۳۶۶)، د (۱۱/۱۸۱/۴۱۰۵).

(۲) صحیح: [ص. ج ۲۱۰]، أ (۱/۲۵۵/۹۶)، هق (۱/۲۵۴).

(۳) صحیح: [ص. ج ۸۳۷]، خ (۱۰/۲۵۰/۵۷/۸۲)، جه (۲/۱۱۵۹/۳۵۰۵).

(۴) (۱/۳۴۲).

زهري دربارهٔ استخوان حيوانات مرده‌اي - چون فيل و غيره - گفت: (أدرکت ناسا من سلف العلماء يمتشطون بها و يدهنون فيها، لا يرون به بأسا). «افرادی از علمای سلف را دیدم که با آن (استخوان فيل) شانه می‌کردند و در آن روغن نگهداری می‌کردند و در بکار بردن آن گناهی نمی‌دیدند».

حماد می‌گوید: پر مردار نجس نیست.

چگونگی پاک کردن نجاست

بدان، شاری که اشیاء نجس و نجس شده را به ما معرفی کرده است، کیفیت پاک کردن آنها را نیز به ما یاد داده است و تنها چیزی که بر ما واجب است اینست که دنباله‌رو فرمان او و اجراکننده اوامر او باشیم. بعضی از نجاسات برای اینکه پاک شوند، لازم است طوری شسته شوند که رنگ، بو و طعم آنها از بین برود؛ ولی برای پاک کردن بعضی دیگر از نجاسات ریختن یا پاشیدن آب و یا کندن نجاست و یا مسح کردن زمین و یا تنها راه رفتن بر زمین پاک، کافی است. بدان که آب در پاک کردن نجاسات اصل است چون شارع این وصف را به آن داده و فرموده است:

(خلق الله الماء طهوراً)^۱ «خداوند آب را پاک کننده خلق کرد» برای پاک کردن نجاسات نمی‌توان غیر آب را جایگزین آن کرد، مگر اینکه شارع دستور دهد؛ چراکه با این کار چیزی را که پاک‌کنندگی آن معلوم نیست جایگزین چیزی می‌کنیم که پاک‌کنندگی آن معلوم است، و این برخلاف مقتضای شریعت است.

حال که این نکته را فهمیدی، دستورات شرعی را دربارهٔ چگونگی پاک کردن چیزهای نجس یا نجس شده را بیان می‌کنم:

۱) السیلة الجرار (۴۲ . ۱/۴۸)، با تصرف. حافظ در کتاب التلخیص (۱/۱۴) گفته است: حدیث «خلق الله الماء طهوراً» را با این لفظ نیافتیم. این حدیث در روایت ابوسعید با لفظ «إن الماء طهور لا ینجسه شیء» آمده است.

۱- پاک کردن پوست مردار به وسیله دباغی

از ابن عباس روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (أَيُّمَا إِهَابٍ دَبَغٌ فَقَدْ طَهِّرْ).^۱ «هر پوستی که دباغی شود، پاک می‌شود».

۲- پاک کردن ظرفی که سگ آنرا لیسیده است

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (طَهِّرْ إِنَاءَ أَدْكُمْ إِذَا وَلَغَ فِيهِ الْكَلْبُ أَنْ يَغْسِلَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَوْ لَاهِنَ بِالتَّرَابِ).^۲ «پاکی ظرف هر یک از شما وقتی که سگ آن را لیسید این است که هفت بار آن را بشوید، اولین بار با خاک».

۳- پاک کردن لباس آغشته به خون حیض

از اسماء بنت ابوبکر (رض) روایت است: (جاءت امرأة إلى النبي ﷺ فقالت: إحدانا يصيب ثوبها من دم الحيضة كيف تصنع؟ فقال: تحته ثم تقرصه بالماء، ثم تنضح، ثم تصلى فيه).^۳ «زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: اگر لباس یکی از ما به خون حیض آلوده شد چکار باید بکند؟ پیامبر ﷺ فرمود: باید آن را از لباسش بزداید و سپس با نوک انگشتان و آب آن را بشوید و سپس بر روی آن، آب بریزد و در آن نماز بخواند».

اگر بعد از این کار اثری از خون باقی ماند، اشکالی ندارد:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که خوله بنت یسار گفت: (یا رسول الله، لیس لی إلا ثوب واحد و أنا حیض فیه؟ قال فإذا طهرت فاغسلی موضع الدم ثم صلی فیه، قالت یا رسول الله. إن لم یخرج أثره؟ قال: یکفیک الماء و لایضرک أثره).^۴ «ای رسول خدا، غیر از یک

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۹۰۷]، أ (۱/۲۳۰/۴۹)، ت (۳/۱۳۵/۱۷۸۲)، جه (۲/۱۱۹۳/۳۶۰۹)، نس (۷/۱۷۳).

(۲) تخریج در ص (۱۷).

(۳) تخریج در ص (۱۷).

(۴) صحیح: [ص. د ۳۵۱]، د (۲/۲۶ - ۳۶۱)، هق (۲/۴۰۸).

لباس، لباس دیگری ندارم و در همان لباس به حیض می‌افتم؟ فرمود: وقتی پاک شدی محل آغشته به خون را بشوی سپس در آن نماز بخوان، گفتم ای رسول خدا اگر اثرش از بین نرفت چکار کنم؟ فرمود: کافی است بر آن آب بریزی، اثر آن اشکالی ندارد».

۴- پاک کردن دامن لباس زن

از ام ولد ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف روایت است که او از ام سلمه همسر پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: (إني امرأة أطيل ذيلي و أمشي في المكان القذر؟ فقالت أم سلمة: قال النبي ﷺ: يطهره مابعده).^۱ «من زنی هستم که پایین دامنم را دراز می‌کنم و از محلی که نجاست در آن هست عبور می‌کنم؟ ام سلمه گفت: پیامبر ﷺ فرمود: آنچه بعد از نجاست است (خاک) آنرا پاک می‌کند».

۵- پاک کردن لباس از ادرار طفل شیرخوار

از ابوسمخ خادم پیامبر ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (يغسل من بول الجارية و يرش من بول الغلام)^۲ «ادرار دختر بچه (شیرخوار) شسته شود ولی برای پاک کردن ادرار پسر بچه (شیرخوار) کافی است که روی آن آب پاشیده شود».

۶- پاک کردن لباس از مزی

از سهل بن حنیف روایت است که گفت: بر اثر خروج مزی زیاد و غسل کردن زیاد دچار رنج و سختی شدم، وضعیت خود را برای پیامبر ﷺ بازگو کردم، پیامبر ﷺ فرمود: (إنما يجزیک من ذلك الوضوء) «کافی است که بعد از خروج آن وضو بگیری، گفتم ای رسول خدا آن قسمتی از لباسم را که به مزی آلوده شود چکار کنم؟ فرمود: (یکفیک أن

۱) صحیح: [ص. جه، ۴۳]، ما (۲۷/۴۴)، د (۲/۴۴/۳۷۹)، ت (۱/۹۵۱/۱۴۳)، جه (۱/۱۷۷/۵۳۱).

۲) صحیح: [ص. نس، ۲۹۳]، د (۲/۳۶/۳۷۲)، نس (۱/۱۵۸).

تأخذ كفا من ماء فتنضح به ثوبك، حيث ترى أنه قد أصاب منه). «كافی است مشتی آب به جایی از لباس که گمان می‌کنی به مذی الوده شده، پاشی».

۷- پاک کردن زیر کفش

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إذا جاء أحدكم المسجد فليقلب نعليه و لينظر فيهما فإن رأى خبثا فليمسسه بالأرض ثم ليصل فيهما)^۲ «هرگاه یکی از شما به مسجد آمد کفشهایش را وارونه کرده به زیر آنها نگاه کند، اگر نجاستی را دید، آنرا به زمین بمالد و سپس در آنها نماز بخواند».

۸- پاک کردن زمین

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: (قام أعرابي فبال في المسجد، فتناوله الناس، فقال لهم النبي صلی الله علیه و آله دعوه، و هريقوا علي بوله سجلا من ماء - أو ذنوبا من ماء - فإنما بعثتم ميسرين و لم تبعثوا معسرين)^۳ (شخصی اعرابی (صحرائشین) بلند شد و در مسجد ادرار کرد، مردم خواستند او را منع کنند پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: او را به حال خود بگذارید سپس بر ادرارش دلویی از آب بریزید، چرا که شما مبعوث شده‌اید تا سهل گیر باشید نه سخت گیر).

پیامبر صلی الله علیه و آله به ریختن آب بر ادرار اوامر کرد تا در پاک شدن زمین شتاب شود، و اگر محل نجاست به حال خود رها می‌شد تا اینکه خشک شود و اثر نجاست از بین رود، پاک می‌شد. به دلیل حدیث ابن عمر (رض) که گفت: (كانت الكلاب تبول في المسجد و

(۱) حسن: [ص. جه ۴۰۹]، د [۱/۳۵۸/۲۰۷]، ت (۱/۷۶/۱۱۵)، جه (۱/۱۶۹/۵۰۶).

(۲) صحیح: [ص. د ۶۰۵]، د (۲/۳۵۳/۶۳۶).

(۳) متفق علیه: [الإرواء ۱۷۱]، خ (۱/۳۲۳/۲۲۰)، نس (۴۸ و ۱/۴۹)، و رواه مطولا: د (۲/۳۹/۳۷۶)، ت

(۱/۹۹/۴۷).

تقبل و تدبر زمان رسول الله ﷺ فلم یكونوا یرشون شیئا^۱. «در زمان پیامبر ﷺ سگها در مسجد ادرار و رفت و آمد می کردند و هیچگاه (بر محل ادرارشان) چیزی نمی ریختند».

سنتهای فطرت

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (خمس من الفطرة: الإستحداد^۲ و الختان، و قص الشارب، و نتف الإبط و تقليم الأظفار)^۳ «پنج چیز از فطرت است؛ تراشیدن موهای زیر ناف، ختنه کردن، کوتاه کردن سبیل، کندن موی زیر بغل و کوتاه کردن ناخنها». از زکریا بن ابی زائده از مصعب بن شبیه از طللق بن حبیب از ابن زبیر از عائشه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (عشر من الفطرة: قص الشارب، وإعفاء اللحية، والسواك و استنشاق الماء و قص الأظفار و غسل البراجم^۴، و نتف الإبط، و حلق العانة، و انتقاص الماء - یعنی الإستنجاء - قال زکریا: قال مصعب: و نسیت العاشرة إلا أن تكون المضمضة)^۵ «ده چیز از فطرت است؛ کوتاه کردن سبیل، گذاشتن ریش، سواک، آب در بینی کردن، کوتاه کردن ناخنها، شستن بندهای انگشتان، کندن موی زیر بغل، تراشیدن

(۱) صحیح: [ص. ۳۶۸]، خ تعليقاً (۱/۲۷۸/۱۷۴)، د (۲/۴۲/۳۷۸).

(۲) الاستحداد: تراشیدن موی زیر ناف و شرمگاه است؛ چون در آن حدید(آهن) یعنی چاقو(تیغ) بکار برده می شود به این اسم، نامگذاری شده است؛ و به طریق تراشیدن، کوتاه کردن، کندن و غیره انجام می شود.

(۳) متفق علیه: خ (۱۰/۳۳۴/۵۸۸۹)، م (۱/۲۲۱/۲۵۸۷)، د (۱۱/۲۵۲/۴۱۸۰)، ت (۴/۱۸۴/۲۹۰۵)، نس (۱/۱۴)، جه (۱/۱۰۷/۲۹۲).

(۴) البراجم: جمع برجمه، و آن محل بند انگشتان و مفاصل است. أه

(۵) حسن: [مختصر م ۱۸۲]، م (۱/۲۲۳/۲۶۱)، (۱/۷۹/۵۲)، ت (۴/۱۸۴/۲۹۰۶)، نس (۸/۱۲۶)، جه (۱/۱۰۸/۲۹۳).

(*) نزد جمهور علمای اسلام ختنه برای زن مستحب است، و تنها برای مردان واجب است «مترجم».

موی زیر ناف، استنجا با آب، زکریا گوید: مصعب گفت: دهمی را فراموش کردم گمان می‌کنم مضمضه باشد».

ختنه کردن

ختنه برای مرد و زن^(*) واجب است چون از شعائر اسلام است و پیامبر ﷺ به مردی که اسلام آورده بود فرمود: (أَلْقِ عَنكَ شَعْرَ الْكُفْرِ وَ اخْتَنَّ)^۱ «موی کفر را از خودت بردار و خودت را ختنه کن».

ختنه کردن از شریعت ابراهیم است: از ابوهریره^(رضی الله عنه) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (اخْتَنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ بَعْدَ مَا أَتَتْ عَلَيْهِ ثَمَانُونَ سَنَةً)^۲ «ابراهیم خلیل الرحمن بعد از آنکه هشتاد سال از عمرش گذشته بود، ختنه کرد» و خداوند به پیامبرش محمد ﷺ فرمود:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ (نحل: ۱۲۳)

«سپس به تو (ای رسول خدا) وحی کردیم که از دین حنیف ابراهیم پیروی کن».

مستحب است که ختنه در روز هفتم ولادت باشد:

به دلیل حدیث جابر که گفت: (أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَقَّ عَنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ خَتَنَهُمَا لِسَبْعَةِ أَيَّامٍ)^۳ «پیامبر ﷺ در روز هفتم ولادت حسن و حسین عقیقه داد (ولیمه‌ای که به مناسبت تولد فرزند داده می‌شود) و آنها را ختنه کرد».

ابن عباس گوید: (سبعة من السنة في الصبي يوم السابع: يسمي و يختن)^۴. «در روز هفتم تولد نوزاد، هفت چیز سنت است: اینکه نامگذاری و ختنه شود ...».

(۱) حسن: [ص. ج ۱۲۵۱]، د (۲/۲۰/۳۲۵)، هق (۱/۱۷۲).

(۲) متفق علیه: خ (۱۱/۸۸/۶۲۹۸)، م (۴/۱۸۳۹/۳۷۰).

(۳) طغ (۲/۱۲۲/۸۹۱)، [تمام المنة ۶۸].

(۴) طس (۱/۳۳۴/۵۶۲)، [تمام المنة ۶۸].

اگرچه در سندهای این دو حدیث ضعف هست اما یکی از آنها دیگری را تقویت می‌کند؛ چون مخرج آنها مختلف و در آنها راوی متهم وجود ندارد.^۱

گذاشتن ریش

گذاشتن ریش واجب و تراشیدن آن حرام است؛ چون تغییر خلقت خدای به حساب می‌آید، و از عمل شیطان است که گفته است:

(نساء: ۱۱۹)

﴿وَلَا مَرْتَهُمْ فَلْيَعْبِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ﴾

«و به آنان دستور می‌دهم تا خلقت خدایی را تغییر و دگرگون کنند».

تراشیدن ریش مشابهت به زنان است و پیامبر ﷺ مردانی را که خود را شبیه به زنان می‌کنند لعنت کرده است: (لعن رسول الله ﷺ المتشبهين من الرجال بالنساء).^۲

پیامبر ﷺ به گذاشتن ریش امر فرموده است و امر چنانکه معلوم است بر وجوب دلالت می‌کند:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (جزوا الشوارب و أرخوا اللحى، خالفوا المجوس).^۳ «سبیلهایتان را کوتاه کرده و ریشهایتان را بگذارید و (با این کار) با مجوس مخالفت کنید».

از ابن عمر (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (خالفوا المشركين، وفروا اللحى، وأحفوا الشوارب).^۴ «با مشرکین مخالفت کنید، ریشهایتان را گذاشته و سبیلهایتان را کوتاه کنید».

(۱) تمام المنة (۶۸).

(۲) صحیح: [ج ۵۱۰۰]، خ (۱۰/۳۳۲/۵۸۸۵)، ت (۴/۱۹۴/۲۹۳۵).

(۳) صحیح: [مختصرم ۱۸۱]، م (۱/۲۲۲/۲۶۰).

(۴) متفق علیه: خ (۱۰/۳۴۹/۵۸۹۲)، م (۱/۲۲۲/۵۴/۲۵۹).

سواک زدن

سواک زدن در هر حالت مستحب است لیکن در موارد زیر بیشتر به آن تأکید شده است:

۱- هنگام وضو

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(لولا أن أشق على أمتي لأمرتهم بالسواك مع الوضوء)^۲ «اگر بر اتم احساس دشواری نمی‌کردم، آنان را هنگام وضو به سواک زدن امر می‌کردم».

۲- هنگام نماز

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(لولا أن أشق على أمتي لأمرتهم بالسواك عند كل صلاة)^۳ «اگر بر اتم احساس دشواری نمی‌کردم، آنان را هنگام هر نمازی، به سواک زدن امر می‌کردم».

۳- هنگام قرائت قرآن

از علی رضی الله عنه روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به سواک زدن امر کرد و فرمود: (إن العبد إذا قام يصلي أتاه ملك فقام خلفه يستمع القرآن ويدنو، فلا يزال يستمع و يدنو حتى يضع فاه على فيه، فلا يقرأ آية إلا كانت في جوف الملك)^۴ «وقتی که انسان برای نماز قیام می‌کند، فرشته‌ای نزد او آمده، پشت سر او می‌ایستد و به قرآن گوش فرا می‌دهد و به او همچنان

(۱) ریشه درختی معروف به نام اراک است.

(۲) صحیح ۰ [ج ۵۳۱۶]، أ (۱/۲۹۴/۱۷۱).

(۳) متفق علیه : م (۱/۲۲۰/۲۵۲)، خ (۲/۳۷۴/۷ ۸۸)، ت (۱/۱۸/۲۲)، نس (۱/۱۲)، در روایت بخاری بجای «عند كل صلاة» عبارت «مع كل صلاة» آمده است.

(۴) صحیح لغیره : [الصحيحه ۱۲۱۳]، هق (۱/۳۸).

نزدیک می شود تا دهنش را روی دهن او (نمازگزار) قرار می دهد. هیچ آیه ای را نمی خواند مگر اینکه آن آیه در درون ملک قرار می گیرد».

۴- هنگام ورود به خانه

از مقدم بن شریح از پدرش روایت است: از عایشه سؤال کرده و گفتم: (بأی شیء کان یبدأ النبی ﷺ إذا دخل بیده؟ قالت: بالسواک) ^۱ «پیامبر ﷺ وقتی وارد خانه می شد، شروع به چه چیزی می کرد؟ گفت به سواک زدن».

۵- شب، هنگام بیدار شدن (برای تهجد)

از حذیفه رضی الله عنه روایت است: (کن رسول الله ﷺ إذا قام لیتهجد یشوص فاه بالسواک) ^۲ «پیامبر ﷺ وقتی که برای تهجد بلند می شد دهان (و دندانهایش) را سواک می زد».

کراحت کندن موی سفید

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لاتنفوا الشیب، ما من مسلم یشیب شیبه فی الإسلام إلا کانت له نورا یوم القیامة) ^۳ «موی سفید را نکنید. چون هر مویی که مسلمان در اسلام سفید می کند، در روز قیامت برای او نوری خواهد شد».

تغییر موی سفید به وسیله ی حناء و کتم (نوعی رنگ گیاهی) و مانند اینها و حرام بودن رنگ سیاه:

از ابوذر رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۳۵]، م (۱/۲۲۰/۲۵۳)، د (۱/۸۶/۵۸)، جه (۱/۱۰۶/۲۹۰)، نس (۱/۱۳).

(۲) متفق علیه: م (۱/۲۲۰/۲۵۵)، و این لفظ مسلم است، خ (۱/۳۵۶/۲۴۵)، د (۱/۸۳/۵۴)، نس (۱/۸) و عبارت بخاری، أبو داود و نسائی «إذا قام من اللیل» است.

(۳) صحیح: [ص. ج ۷۴۶۳]، (۱۱/۲۵۶/۴۱۸۴)، نس (۸/۱۳۶).

(إن أحسن ما غيرتم به الشيب الحناء و الكتم)^۱ «بهترین چیزی که با آن موی سفید را تغییر می‌دهید حناء و کتم است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إن اليهود و النصارى لا یصبغون فخالقوهم)^۲ «یهود و نصاری موهایشان رنگ نمی‌کنند، پس شما با آنها مخالفت کنید (موهایتان را رنگ کنید)».

از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: (أتی بأبی قحافة یوم فتح مکة و رأسه و لحیته کالثغامة بیاضا، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله، غیروا هذا بشیء واجتنبوا السواد)^۳ «روز فتح مکه ابوقحافه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند در حالی که سر و ریشش مانند ثغامه (گیاهی با شکوفه‌های سفید) سفید بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این موی سفید را با چیزی تغییر دهید و از رنگ سیاه پرهیزید».

از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(یکون قوم یخضبون فی آخر الزمان بالسواد کحوصل الحمام لایریحون رائحة الجنة)^۴ «قومی در آخر زمان پیدا می‌شوند که مانند چینه‌دان کبوتران موی‌هایشان را رنگ می‌کنند و بوی بهشت به مشامشان نمی‌رسد».

(۱) صحیح: [ص ج ۱۵۴۶]، د (۱۱/۲۵۹/۴۱۸۷)، ت (۳/۱۴۵/۱۸۰۶)، ج (۲/۱۱۹۶/۳۶۲۲)، لفظ حدیث روایت ابن ماجه است، نس (۸/۱۳۹).

(۲) متفق علی: خ (۱۰/۳۵۴/۵۸۹۹)، م (۳/۱۶۶۳/۲۱۰۳)، د (۱۱/۲۵۷/۴۱۸۵)، نس (۸/۱۳۷).

(۳) صحیح: [ص ج ۴۱۷۰]، م (۲۱۰۲ - ۶۹ - ۳/۱۶۶۳)، د (۱۱/۲۵۸/۴۱۸۶)، نس (۸/۱۳۸)، ج (۲/۱۱۹۷/۳۶۲۴) بنحوه.

(۴) صحیح: [ص ج ۸۱۵۳]، د (۱۱/۲۶۶/۴۱۹۴)، نس (۸/۱۳۸).

آداب دستشویی

۱- مستحب است کسی که می‌خواهد وارد دستشویی شود بگوید: (بسم الله اللهم انی أعوذ بك من الخبث و الخبائث) «به نام خدا، خداوندا پناه می‌برم به تو از شر شیاطین نر و ماده». به دلیل حدیث علی رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (ستر ما بین الجن و عورات بنی آدم إذا دخل أحدهم الخلاء أن يقول بسم الله) ^۱ «پرده بین جن و عورت انسانی که وارد دستشویی می‌شود اینست که بگوید: بسم الله».

و به دلیل حدیث انس رضی الله عنه که گفت:

(كان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا دخل الخلاء قال: اللهم انی أعوذ بك من الخبث و الخبائث) ^۲ «پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی وارد دستشویی می‌شد می‌فرمود: (اللهم انی أعوذ بك من الخبث و الخبائث) - خدایا از شیاطین نر و ماده به تو پناه می‌برم».

۲- مستحب است پس از خارج شدن از دستشویی بگوید: (غفرانک) - خدایا مرا ببخش - به دلیل حدیث عایشه (رض) که گفت:

(كان النبي صلی الله علیه و آله إذا خرج من الخلاء قال: غفرانک) ^۳ «پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از دستشویی خارج می‌شد می‌فرمود: غفرانک». «از تو بخشش می‌خواهم».

۳- مستحب است هنگام داخل شدن، پای چپ و هنگام خارج شدن پای راست را جلوتر بگذارد، چون در اعمال شریف راست و در اعمال غیر شریف چپ مقدم است. و روایاتی نیز در این باره آمده است که بطور کلی بر این موضوع دلالت می‌کند. ^۴

(۱) صحیح: [ص. ح ۳۶۱۱]، ت (۲/۵۹/۶۰۳)، و این عبارت ترمذی است، جه (۱/۱۰۹/۲۹۷)، ابن ماجه بجای «إذا دخل الخلاء» عبارت «إذا دخل الكنیف» را ذکر کرده است.

(۲) متفق علیه: خ (۱/۲۴۲/۱۴۲)، م (۱/۲۷۵/۳۷۵)، د (۱/۲۱/۴)، جه (۱/۱۰۹/۲۹۸)، ت (۱/۷/۶)، نس (۱/۲۰).

(۳) صحیح: [ص. ج ۴۷۱۴]، د (۱/۵۲/۳۰)، ت (۱/۱۷/۷)، جه (۱/۱۱۰/۳۰۰).

(۴) السیل الجرار (۱/۶۴).

۴- اگر شخصی در فضایی باز قضای حاجت کند، مستحب است که از مردم دور شود تا جایی که دیده نشود. از جابر رضی الله عنه روایت است که: (خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فى سفر، وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يأتى البراز حتى يتغيب فلا يرى) ^۱ «با پیامبر صلى الله عليه وسلم در سفری خارج شدیم، پیامبر صلى الله عليه وسلم برای قضای حاجت طوری دور می‌رفت که دیده نشود».

۵- مستحب است تا به زمین نزدیک نشده، لباسش را بالا نبرد:

از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت است: (أن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا أراد الحاجة لا يرفع توبه حتى يدنومن الأرض) ^۲ «هرگاه پیامبر صلى الله عليه وسلم می‌خواست قضای حاجت کند تا نزدیک شدن به زمین لباسش را بالا نمی‌برد».

۶- هنگام قضای حاجت در صحرا یا ساختمان، رو و پشت کردن به قبله جایز نیست:

از ابوایوب انصاری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: (إذا أتيتم الغائط فاستقبلوا القبلة ولا تستدبروها، ولكن شرقوا، أو غربوا) ^۳. «هرگاه خواستید قضای حاجت کنید رو یا پشت به قبله نکنید بلکه به جهت شرق یا غرب بنشینید».

ابوایوب گفت: (فقدمنا الشام فوجدنا مراحيض قد بنيت نحو الكعبة، فننحرف عنها و نستغفر الله تعالى) ^۴ «به شام رفتیم، دستشویی‌هایی را دیدیم رو به قبله بنا شده بود، (هنگام قضای حاجت خود را به طرف غیرقبله کج می‌کردیم و از خدا طلب آمرزش می‌نمودیم)».

۷- قضای حاجت در محل عبور مردم و در (سایه‌ی) جای استراحتشان حرام است:

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۶۸]، جه (۱/۱۲۱/۳۳۵)، د (۱/۱۹/۲)، بنحوه.

(۲) صحیح: [ص. ج ۴۶۵۲]، د (۱/۳۱/۱۴)، ت (۱/۱۱/۱۴)، از حدیث أنسو

(۳) صحیح: [مختصر. م ۱۰۹]، [ص. د ۷].

(۴) متفق علیه: خ (۱/۴۹۸/۳۹۴)، م (۱/۲۲۴/۲۶۴)، ت (۱/۸/۸).

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (اتقوا اللعینین، قالوا: اللعنان یا رسول الله؟ قال: الذی یتخلى فی طریق الناس أو فی ظلهم)'. «از دو چیز که باعث لعنت می شوند بپرهیزید، گفتند: ای رسول خدا آن دو کدامند؟ فرمود: آن دو راه مردم یا در سایه‌ای که می نشینند قضای حاجت می کند».

۸- ادرار کردن در محل استحمام مکروه است:

از حمید حمیری روایت است که گفت: مردی را که همانند ابوهریره در مصاحبت پیامبر ﷺ بود دیدم گفت: (نهی رسول الله ﷺ أن یمتشط أحدنا کل یوم، أو یبول فی مغتسله)'. «پیامبر ﷺ از اینکه هر روز موهایمان را شانه زده و یا در محل استحمام ادرار کنیم نهی کرده است».

۹- ادرار کردن در آب راکد حرام است:

جابر از پیامبر ﷺ روایت کره که فرمود: (أنه نهی أن یبال فی الماء الراكد) ^۲ «پیامبر ﷺ از ادرار کردن در آب راکد نهی کرده است».

۱۰- ایستاده ادرار کردن جایز است ولی نشسته بهتر است:

از حذیفه رضی الله عنه روایت است که: (أن النبی ﷺ انتهى إلى سباطة قوم فبال قائما، فتنحیت فقال ادنه، فدنوت حتی قمت عند عقبیه، فتوضا و مسح علی خفیه) ^۴ «پیامبر ﷺ به محل ریختن زباله (سباطه) ^۵ قومی آمد و ایستاده ادرار کرد، خودم را کنار کشیدم، فرمود:

(۱) صحیح: [ص. ج ۱۱۰]، د (۱/۴۷/۲۵)، م (۱/۲۲۶/۲۶۹)، و عبارت مسلم بصورت «اللعانین، قالوا: و ما اللعانان» است.

(۲) صحیح: [ص. نس ۲۳۲]، نس (۱/۱۳۰)، د (۱/۵۰/۲۸).

(۳) صحیح: [ص. ج ۶۸۱۴]، م (۱/۲۳۵/۲۸۱)، نس (۱/۳۴).

(۴) م (۱/۲۲۸/۲۷۳)، ت (۱/۱۱/۱۳)، خ (۱/۳۲۹۶/۲۲۵)، نس (۱/۱۹)، د (۱/۴۴/۲۳)، ج (۱۱۱/۳۰۵) / (۱).

(۵) سباطه: گودالی بود که هرخانه یا چند خانه باهم زباله‌هایشان را آنجا می ریختند. فتح الباری (۱/۴۲۸).

نزدیک شو، نزدیک شدم تا جایی که پشت سرش قرار گرفتم، سپس وضو گرفت و بر خفهایش مسح کشید».

و اینکه گفتیم به حالت نشسته بهتر است بدان جهت است که پیامبر غالباً نشسته ادرار می‌کرده تا جایی که عایشه (رض) می‌گوید: (من حدثکم أن رسول الله ﷺ بال قائما فلا تصدقوه، ما کان یبول إلا جالسا)^۱. «هرکس به شما گفت که پیامبر ﷺ به حالت ایستاده ادرار کرده است، سخن او را باور نکنید، چون پیامبر ﷺ تنها به حالت نشسته ادرار می‌کرد».

این سخن عایشه، حدیث حدیفه رانفی نمی‌کند؛ چون عایشه از چیزی که دیده سخن گفته و حدیفه هم از مشاهدات خود خبر داده است و معلوم است که اثبات کننده مقدم بر نفی کننده است چون با او (اثبات کننده) خبری اضافه است.

۱۱- پرهیز از قطرات ادرار واجب است:

از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر ﷺ از کنار دو قبر عبور کرده و فرمود: (إنهما لیعذبان، وما یعذبان فی کبیر، أما أحدهما فکان لایستنزه من بوله، و أما الآخر فکان یمشی بین الناس بالنمیمه)^۲ «صاحب این دو قبر در عذابند البته بخاطر ارتکاب گناهی کبیره نیست بلکه به این دلیل است که یکی از آنها از ادرارش پرهیز نمی‌کرد و دیگری بین مردم سخن چینی می‌کرد».

۱۲- در حال ادرار کردن از گرفتن آلت تناسلی با دست راست و استنجا کردن با آن

خودداری شود:

از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که: پیامبر ﷺ فرمود:

۱) صحیح: [ص نس ۲۹]، نس (۱/۲۶)، ت (۱/۱۰/۱۲)، ترمذی به جای «إلا جالسا» عبارت «ذلا قاعدا» را ذکر کرده است.

۲) متفق علیه: خ (۱/۳۱۷/۲۱۶)، م (۱/۲۴۰/۲۹۳)، ت (۱/۴۷/۷۰)، د (۱/۴۰/۲۰)، نس (۱/۲۸).

(إِذَا بَالَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَمْسُ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ، وَلَا يَسْتَنْجِ بِيَمِينِهِ) ^۱ «هرگاه، یکی از شما ادرار کرد از گرفتن آلت تناسلی با دست راست و استنجا با آن خودداری کند».

۱۳- استنجا با آب یا سنگ و مثل آن جایز است؛ ولی آب بهتر است: از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ الْخَلَاءَ، فَأَحْمَلُ أَنَا وَغُلَامٌ نَحْوِي أَدَاوَةَ مِنْ مَاءٍ وَ عَنْرَةٍ، فَيَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ) ^۲ «پیامبر صلی الله علیه و آله داخل دستشویی می شد من و پسر بچه ای همانند من ظرفی کوچک از آب و نیزه ای کوچک را برای پیامبر برمی داشتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله با آب استنجا می کرد».

از عایشه (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِذْ ذَهَبَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْغَائِطِ فَلْيَذْهَبْ مَعَهُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ فَلْيَسْتَطْبِ بِهَا فَإِنَّهَا تَجْزِي عَنْهُ) ^۳.

«هرگاه یکی از شما خواست قضای حاجت کند، با خود سه سنگ ببرد و خود را با آن پاک کند؛ چون سنگ (در استنجا) جایگزین آب می شود».

۱۴- بسنده کرن به کمتر از سه سنگ جایز نیست:

به سلمان فارسی رضی الله عنه گفته شد: پیامبرتان صلی الله علیه و آله همه چیز حتی قضای حاجت را به شما آموزش داده است، سلمان گفت (أَجَلْ لَقَدْ نَهَانَا أَنْ نَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ لَغَائِطِ أَوْ بُولِ، أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِالْيَمِينِ، أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِأَقْلٍ مِنْ ثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ، أَوْ أَنْ نَسْتَنْجِيَ بِرَجِيعٍ أَوْ بَعْظَمٍ) ^۴.

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۵۰]، جه (۱/۱۱۳/۳۱۰)، این لفظ ابن ماجه است، ورواه: خ (۱/۲۵۴/۱۵۴)، (۱/۲۲۵/۲۶۷)، د (۱/۵۳/۳۱)، ت (۱/۱۲/۱۵)، نس (۱/۲۵) نسائی هم آن را بصورت مطول و مختصر روایت کرده است.

(۲) متفق علیه: خ (۱/۲۵۲/۱۵۲)، م (۱/۲۲۷/۲۷۱)، نس (۱/۴۲) نسائی لفظ «العنزه» را در حدیث ذکر نکرده است.

(۳) صحیح: [ص. نس ۴۳]، نس (۱/۴۲)، د (۱/۶۱/۴۰).

(۴) صحیح: [ص. جه ۲۵۵]، م (۱/۲۲۳/۲۶۲)، ت (۱/۱۳/۱۶)، د (۱/۲۴/۷)، جه (۱/۱۱۵/۳۱۶)، نس (۱/۳۸).

«بله ما را از رو کردن به قبله هنام قضای حاجت نهی کرده، و اینکه با دست راست یا با کمتر از سه سنگ یا با مدفوع حیوان یا استخوان، استنجاء کنیم نیز، نهی کرده است».

۱۵- استنجاء با استخوان و سرگین جایز نیست:

از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: (نهی النبی صلی الله علیه و آله أن یتمسح بعظم أوبعیر) ^۱ «پیامبر صلی الله علیه و آله از استنجاء با استخوان و سرگین نهی کرده است».

ظروف

بکار بردن تمام ظروف بجز ظروف طلا و نقره جایز است؛ تنها خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره حرام است و می‌توان برای کارهای دیگر از آنها استفاده کرد:

از حذیفه رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(لا تشربوا فی آنية الذهب و الفضة، ولا تلبسوا الحریر و الدیبا، فإنها لهم فی الدنيا و لکم فی الآخرة) ^۲ «در ظروف طلا و نقره نیاشامید و ابریشم و دیبا را بر تن نکنید؛ چراکه اینها در دنیا به کفار و در آخرت به شما اختصاص دارند».

از ام سلمه (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(الذی یشرب فی إناء الفضة إنما یجرجو فی بطنه نار جهنم) بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند ^۳. «کسی که در ظرف نقره آب می‌نوشد، در واقع آتش جهنم را در شکم می‌ریزد».

و در لفظ مسلم چنین آمده است: (إن الذی یأکل أو یشرب فی آنية الفضة و الذهب... کسی که در ظرف طلا و نقره می‌خورد یا می‌نوشد...).

(۱) صحیح: [ص. / ج ۶۸۲۷]، م (۱/۲۲۴/۲۶۳)، د (۱/۶۰/۳۸).

(۲) متفق علیه: خ (۱۰/۹۶/۵۶۳۳)، م (۳/۱۶۳۷/۲۰۶۷)، ت (۳/۱۹۹/۱۹۳۹)، د (۱۰/۱۸۹/۳۷۰۵)، (۲/۱۱۳۰/۳۴۱۴)، ابن ماجه جمله «لا تلبسوا الحریر و الدیبا» را ذکر نکرده است، نس (۸/۱۹۸).

(۳) متفق علیه: خ (۱۰/۹۶/۵۶۳۴)، م (۳/۱۶۳۴/۲۰۶۵)، جه (۲/۱۱۳۰/۳۱۱۴).

امام مسلم می‌گوید: در هیچ‌کدام از روایات لفظ «أكل» و «ذهب» ذکر نشده بجز در روایت ابن مسهر.

شیخ آلبنانی می‌گوید: این اضافه از جهت روایت شاذ است؛ اگرچه از جهت درایت صحیح است؛ چون همانطور که واضح است خوردن و طلا نسبت به نوشیدن و نقره از اهمیت و خطر بیشتری برخوردار هستند^۱.

طهارت برای نماز

از ابن عمر (رض) روایت است که گفت: شنیدم از پیامبر ﷺ که می‌فرمود: (لا تقبل صلاة بغير طهور)^۲ «هیچ نمازی بدون طهارت قبول نمی‌شود». طهارت دو نوع است: طهارت با آب و طهارت با سطح زمین.

اول: طهارت با آب: وضو و غسل

وضو

چگونگی وضو

از حمران مولای عثمان روایت است که عثمان بن عفان برای وضو گرفتن، آب درخواست کرد و وضو گرفت. ابتدا دستهایش را سه بار شست، سپس مضمضه کرد بعد از آن آب را در بینی‌اش کرد، آنگاه صورتش را سه بار شست بعد از آن دست راست را با آرنجش سه بار شست، سپس دست چپ را، مانند دست راستش شست، به دنبال آن سرش را مسح کرد و عدلاً پای راستش را با قوزکش سه بار شست و پای چپش را هم مانند پای راستش شست. سپس گفت پیامبر خدا ﷺ را دیدم که به این روش وضو گرفت و فرمود: (من توضأ نحو وضوئی هذا ثم قام فرکع رکعتین لایحدث فیهما نفسه

(۱) الإرواء (۱/۶۹).

(۲) صحیح [مختصر م ۱۰۴]، م (۱/۲۰۴/۲۲۴)، ت (۱/۳/۱).

غفرله ما تقدم من ذنبه) «هرکس این چنین وضو بگیرد و با حضور قلب دو رکعت نماز بخواند گناهان (صغیره) گذشته او بخشیده می شود».

ابن شهاب می گوید: علمای ما می گفتند این وضو کاملترین وضو برای نماز است.^۱

شروط صحت وضو

۱- نیت

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ)^۲ «قبولی و صحت اعمال انسان به نیت بستگی دارد».

تلفظ به نیت مشروع نیست؛ چون هیچ دلیلی از پیامبر ﷺ در این باره ثابت نشده است.

۲- گفتن بسم الله

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا وُضوءَ لَهُ، وَلَا وُضوءَ لِمَنْ لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ)^۳ «نماز کسی که وضو نداشته باشد و وضویی که بر آن بسم الله گفته نشده باشد باطل است».

۳- موالات (پشت سر هم انجام دادن فرایض وضو)

به دلیل حدیث خالد بن معدان: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَصَلِي وَفِي ظَهْرِهِ قَدَمَةٌ لَمْعَةٌ قَدَرِ الدَّرْهِمِ لَمْ يَصْبِهَا الْمَاءُ، فَأَمَرَ النَّبِيَّ ﷺ أَنْ يَعِيدَ الْوُضوءَ وَالصَّلَاةَ)^۴ «پیامبر ﷺ مردی را دید

(۱) متفق علیه : م (۱/۲۰۴/۲۲۶)، و این لفظ مسلم است، خ (۱/۲۶۶/۱۶۴)، د (۱/۱۸۰/۱۰۶)، نس (۱/۶۴).

(۲) متفق علیه : البخاری (۱/۹/۱)، مسلم (۳/۱۵۱۵/۱۹۰۷)، د (۶/۲۸۴/۲۱۸۶)، ت (۳/۱۰۰/۱۶۹۸)، جه (۲/۱۴۱۳/۴۲۲۷)، نس (۱/۵۹).

(۳) حسن : [ص. جه ۳۲۰]، د (۱/۱۷۴/۱۰۱)، جه (۱/۱۴۰/۳۹۹).

که نماز می خواند و در پشت پایش خشکی ای به اندازه درهمی دیده می شد، پیامبر ﷺ به او امر کرد تا وضو و نمازش را اعاده کند».^۲

فرائض وضو

۱- شستن صورت که مضمضه و استنشاق هم جزو آن است.

۲- شستن دو دست با آرنجها.

۳- مسح تمام سر، گوشها جزو سر هستند.

۴- شستن پاها با قوزکها.

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى

الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... ﴾ (مائده: ۶)

«ای مؤمنان، هنگامی که خواستید نماز بخوانید (و وضو نداشتید) صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشویید و سرهای خود را مسح کنید و پاهای خود را همراه با قوزکهای آنها بشویید».

دلیل اینکه مضمضه و استنشاق جزو شستن صورت بحساب می آیند و انجام آن واجب است، اینست که خداوند متعال در قرآن کریم به شستن صورت امر فرموده و ثابت شده که پیامبر ﷺ هم همواره هنگام وضو گرفتن، آنها را انجام داده است و تمام کسانی که چگونگی وضوی پیامبر ﷺ را بیان کرده اند، مواظبت ایشان بر مضمضه و استنشاق را هم روایت کرده اند و این دلالت می کند بر اینکه شستن صورت که در قرآن به آن امر شده است شامل مضمضه و استنشاق هم می شود.^۳

(۱) صحیح: [ص. د ۱۶۱]، د (۱/۲۳۹۶/۱۷۳).

(۲) شافعی در «الأم» (۲۵ / ۱) می گوید:

(۳) السیل الجرار (۱/۸۱).

پیامبر ﷺ نیز به مضمضه و استنشاق دستور داده و می‌فرماید: (إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِهِ مَاءً ثُمَّ لِيَسْتَنْثِرْ) ^۱ «هرگاه یکی از شما وضو گرفت در بینی‌اش آب فرو کند و سپس آن را بیرون کند».

و می‌فرماید: (و بِالْبَالِغِ فِي الْأَسْتِنْشَاقِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ صَائِمًا) ^۲ «در استنشاق مبالغه کن مگر اینکه روزه باشی».

و می‌فرماید: (إِذَا تَوَضَّأْتَ فَمُضِّضْ) ^۳. «هرگاه وضو گرفتی مضمضه کن».

و دلیل وجوب مسح تمام سر این است که مسح در قرآن به صورت مجمل ذکر شده و برای بیان کردن آن به سنت نبوی مراجعه می‌شود، در صحیحین و دیگر کتب حدیث ثابت شده که پیامبر ﷺ تمام سرش را مسح کرده است و این دلالت می‌کند بر اینکه مسح تمام سر واجب است.

اگر گفته شود که حدیث مغیره بیانگر این است که پیامبر ﷺ پیشانی و عمامه‌اش را مسح کرده جواب این است که:

به این دلیل پیامبر ﷺ به مسح پیشانی بسنده کرده است؛ چون مسح بقیه سرش را بامسح عمامه کامل کرده است، ما هم این نظریه را قبول داریم و در این حدیث دلیلی بر صحت اکتفا به مسح پیشانی یا قسمتی از سر بدون تکمیل آن با مسح عمامه وجود ندارد. ^۴

بنابراین نتیجه می‌گیریم که مسح تمام سر واجب است و شخص می‌تواند تنها سر و یا تنها عمامه و یا سر و عمامه را با هم مسح کند.

(۱) صحیح: [ص. ج ۴۳]، د (۱/۲۳۴/۱۴۰)، نس (۱/۶۶).

(۲) صحیح: [ص. ۱۲۹ و ۱۳۱]، د (۱۴۴/۱۴۲ و ۱/۲۳۶).

(۳) صحیح: [ص. د ۱۲۹ و ۱۳۱]، د (۱/۲۳۶/۱۴۴/۱۴۲).

(۴) تفسیر ابن کثیر (۲/۲۴) بتصرف.

و دلیل اینکه گوشها جزو سر به حساب می‌آیند و مسح آنها واجب است، حدیثی است که از پیامبر ﷺ ثابت است که فرمود: (الأذنان من الرأس) ^۱ «گوشها جزو سر هستند».

۵- خلال کردن ریش (آب را به تمام ریش رساندن):

به دلیل حدیث انس بن مالک رضی الله عنه: (أن رسول الله ﷺ كان إذا توجها أخذ من ماء فادخله تحت حنكه فخلل به لحيته و قال: هكذا أمرني ربي عزوجل) ^۲ «هرگاه پیامبر ﷺ وضو می‌گرفت، مشتی آب برمی‌داشت و آن را زیر چانه‌اش وارد کرده ریشش را با آن خلال می‌کرد و می‌فرمود: پروردگارم اینچنین به من دستور داده است».

۶- خلال کردن انگشتان دست و پا:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (اسيع الوضوء و خلل بين الأصابع و بالغ في الإستنشاق إلا أن تكون صائما) ^۳، «وضو را کامل بگیر و بین انگشتان را خلال کن و در استنشاق مبالغه کن مگر اینکه روزه باشی».

سنتهای وضو

۱- سواک کردن:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(لولا أن أشق على أمتي لأمرتهم بالسواك مع كل وضوء) ^۴ «اگر بر امتم دشوار

نمی‌دیدم، به آنها دستور می‌دادم که با هر وضویی سواک کنند».

۲- سه بار شستن دو کف دست در ابتدای وضو:

به دلیل حدیث عثمان رضی الله عنه که در آن آمده پیامبر ﷺ دو کف دستش را سه مرتبه

شست ^۱:

(۱) صحیح: [ص. ۳۵۷]، جه (۱/۱۵۲/۴۴۳).

(۲) صحیح: [الإرواء ۹۲]، د (۱/۲۴۳/۱۴۵)، هق (۱/۵۴).

(۳) تخریج در صف (۳۵).

(۴) تخریج در ص (۲۴).

۳- مضمه و استنشاق را سه بار با هم و با یک مشت آب انجام دادن: به دلیل حدیث عبدالله بن زید رضی الله عنه که در آن وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را آموزش می‌داد و می‌گفت: او با یک مشت آب، مضمه و استنشاق می‌کرد و این کار را سه بار تکرار می‌نمود.^۲

۴- مبالغه در مضمه و استنشاق برای کسی که روزه نیست: به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: (وبالغ فی الاستنشاق إلا أن تكون صائما)^۳. «و در استنشاق مبالغه کن مگر اینکه روزه باشی».

۵- تقدیم راست به چپ: به دلیل حدیث عایشه (رض): (كان رسول الله صلی الله علیه و آله يحب التيامن فی تنعله و ترجله و طهوره و فی شأنه كله)^۴ «پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام نعل به پا کردن و سرشانه کرن و وضو گرفتن و در تمام کارهایش، دوست داشت که طرف راست را بر طرف چپ مقدم دارد». و به دلیل حدیث عثمان که وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را تعریف کرد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله اول طرف راست و سپس طرف چپش را می‌شست.

۶- دست مالیدن روی اعضای وضو: به دلیل حدیث عبدالله بن زید: (أن النبی صلی الله علیه و آله أتى بثلثی مد فتوضا فجعل یدلک ذراعیه)^۵ «برای پیامبر صلی الله علیه و آله دوسوم مد، آب آوردند، از آن وضو گرفت و بر ساعدهایش دست مالید».

(۱) تخریج در ص (۳۳).

(۲) صحیح: [مختصر م ۱۲۵]، م (۱/۲۱۰/۲۳۵).

(۳) تخریج در ص (۳۵).

(۴) متفق علیه: خ (۱/۲۶۹/۱۶۸)، م (۱/۲۲۶/۲۶۸)، (۱۱/۱۹۹/۴۱۲۲)، نس (۱/۷۸).

(۵) اسناد آن صحیح است: [ص. خز ۱/۶۲/۱۱۸].

۷- سه بار شستن (اعضای وضو):

به دلیل حدیث عثمان که گفته است: پیامبر ﷺ اعضای وضو را سه بار می‌شست و از پیامبر ﷺ ثابت شده که بعضی اوقات اعضای وضو را یک بار و گاهی هم دو بار می‌شست.^۱

تکرار مسح سرگاهگاهی مستحب است به دلیل حدیثی که از عثمان روایت است مبنی بر این که او وضو گرفت و سه بار سرش را مسح کرد و گفت: (رأیت رسول الله ﷺ توحاً هكذا)^۲ «پیامبر ﷺ را دیدم که اینطور وضو گرفت».

۸- ترتیب:

به دلیل اینکه آنچه در مورد وضوی پیامبر ﷺ ثابت شده اکثراً ترتیب را رعایت کرده است. البته از مقدم بن معدیکرب روایت است که گفت: (أنه أتى رسول الله ﷺ بوضوء فتوحاً فغسل كفيه ثلاثاً و غسل وجهه ثلاثاً، ثم غسل ذراعيه ثلاثاً، ثم تيمم و استنثر ثلاثاً ثم مسح برأسه و أذنيه ... الحديث)^۳. «او آب وضو را برای پیامبر ﷺ برد وی از آن وضو گرفت، دستها و صورتش را سه بار شست، سپس ساعدهایش را سه بار شست، آنگاه سه بار مضمضه و استنشاق کرد و به دنبال آن سر و گوشهایش را مسح کرد ... تا آخر حدیث».

۹- دعا بعد از وضو:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (مامنکم من أد يتوضأ فیسبغ الوضوء ثم یقول: أشهد أن لا إله إلا الله، وحده لا شریک له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، إلا فتحت له أبواب الجنة

۱) حسن و صحیح است: [ص. د ۱۲۴]، خ (۱/۲۵۸/۱۵۸) از حدیث عبدالله بن زید و د (۱/۲۳۰/۱۳۶).

ت (۱/۳۱/۴۳) ابوداود و ترمذی این حدیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

۲) حسن و صحیح است: [ص. د ۱۰۱]، د (۱/۱۸۸/۱۱۰).

۳) صحیح: [ص. د ۱۱۲]، د (۱/۲۱۱/۱۲۱).

الثمانية يدخل من أيها شاء^۱ «اگر هر یک از شما بطور کامل وضو بگیرد سپس بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله - گواهی می‌دهم که بجز الله معبود بر حقی نیست، یکتا است و هیچ شریکی ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست - درهای هشتگانه بهشت به روی او باز می‌شود، از هر کدام که بخواهد وارد می‌شود».

ترمذی این را هم اضافه کرده است:

(اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين)^۲ «خداوندا مرا از توبه‌کنندگان و پاکان قرار بده».

از ابوسعید روایت است که پیامب ﷺ فرمود: (من توحا فقال: سبحانك اللهم و بحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إليك كتب في رق، ثم طبع بطابع فلايكسر إلى يوم القيامة)^۳ «کسی که وضو بگیرد و بگوید: سبحانك اللهم و بحمدك، أشهد أن لا إله إلا أنت استغفرک و أتوب إليك - خداوندا تو پاک و منزهی و حمد لایق توست، شهادت می‌دهم که هیچ معبودی به حقی غیر از تو نیست، از تو طلب استغفار می‌کنم و به سوی تو باز می‌گردم - در ورقی نوشته شده، سپس مهر شده و تا قیامت شکسته نخواهد شد».

۱۰- خواندن دو رکعت نماز بعد از وضو:

به دلیل حدیث عثمان که پس از آموزش عملی وضوی پیامبر ﷺ به مردم، گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که مانند این وضوی من وضو گرفت و فرمود: (من توحا نحو وضوئی هذا، ثم قام فرکع رکعتين لا يحدث فيهما نفسه، غفرله ماتقدم من ذنبه)^۴. «هر

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۴۳]، م (۱/۲۰۹/۲۳۴).

(۲) صحیح: [ص. ت ۴۸]، ت (۱/۳۸/۵۵).

(۳) صحیح: [الترغیب ۲۰]، کم (۱/۵۶۴)، و در اثنای وضو دعایی ثابت نشده است. أه.

(۴) تخریج در ص (۳۳).

کس مانند وضوی من وضو بگیرد، سپس دو رکعت نماز با خشوع بخواند، گناهان گذشته او بخشوده می شود».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ هنگام اذان صبح به بلال فرمود: (یا بلال أخبرنی بأرجی عمل عملته فی الإسلام فإنی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة؟ قال: ما عملت عملاً أرجی عندی: أنى لم أظهر طهوراً فی ساعة من لیل أو نهار إلا صلیت بذلك الطهور ماکتب لی أن أصلی) ^۱ «ای بلال به من بگو چه کاری در اسلام انجام داده‌ای که به اجر و پاداش آن از هر کار دیگری بیشتر امیدواری. زیرا من صدای کفشهایت را پیشاپیش خودم در بهشت شنیدم، بلال گفت: امیدوارکننده‌ترین کاری که انجام داده‌ام این است که در طول شبانه‌روز، هر بار که وضو می‌گرفتم تعداد رکعاتی که خدا برایم مقرر کرده بود، می‌خواندم».

باطل کننده‌های وضو

۱- آنچه از دو راه جلو و عقب خارج می‌شود مانند ادرار، مدفوع و باد:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ﴾

(مائده: ۶)

«یا اینکه یکی از شما قضای حاجت برگشتید».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لا یقبل الله صلاة أحدکم إذا أحدث حتی یتوضأ، فقال رجل من حضرموت: ما الحدث یا أبا هریره؟ قال: فساء أو ضراط) ^۲. «هرگاه یکی از شما بی وضو شد تا وضو نگیرد خداوند نمازش را قبول نمی‌کند، مردی از حضرموت گفت ای ابوهریره بی وضویی چیست؟ ابوهریره گفت: بیرون شدن باد بدون صدا یا با صدا، از شکم».

(۱) متفق علیه: خ (۳/۳۴/۱۱۴۹)، م (۴/۱۹۱۰/۲۴۵۸).

(۲) متفق علیه: خ (۱/۲۳۴/۱۳۵)، [ریال (۱/۱۱۷)، أ (۲/۷۵/۳۵۲)، غیربخاری و بیهقیو احمد اصل

حدیث را بدون قسمت زیاد شده ذکر کرده‌اند: م (۱/۲۰۴/۲۲۵)، د (۱/۸۷/۶۰)، ت (۱/۱۵۰/۷۶).

خروج مذی و ودی (هم وضو را باطل می‌کند):

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: (المنى و الودی و المذی، أما المنی فهو الذی منه الغسل، و أما الودی و المذی فقال: اغسل ذکرک أو^(*) مذاکیرک و توضأ وضوءک للصلاة) «ابن عباس در خصوص منی و ودی و مذی گفت: منی آن است که با خارج شدن آن غسل واجب می‌گردد و اما با خروج ودی و مذی گفت آلت تناسلی و اطراف آن را بشوی سپس مانند وضوی نماز وضو بگیر».

۲- خواب عمیقی که با آن شعور و ادراک باقی نماند، خواه مقعد به زمین چسبیده باشد یا خیر:

به دلیل حدیث صفوان بن عسال که گفت: (کان رسول الله ﷺ یأمرنا إذا كنا سفرا أن لا ننزع خفافنا ثلاثة أيام ولياليهن، إلا من جنابة، لكن من غائط وبول و نوم)^۲ «پیامبر ﷺ به ما دستور می‌داد که در مسافرت خف‌هایمان را به مدت سه شبانه‌روز به خاطر مدفوع، ادرار و خواب در نیاوریم، مگر در حالت جنابت، در این حدیث، پیامبر ﷺ بین خواب و ادرار و مدفوع (برای باطل شدن وضو) فرقی قایل نشده است.

از علی^{رضی الله عنه} روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(العین و كاء السه فمن نام فليتوضأ)^۳ «چشم بند مقعد است، پس هر کس خواب رفت وضو بگیرد».

وکاء - به کسر واو - نخعی است که با آن سرمشک یا کیسه را می‌بندند.
سه: به فتح سین مهمل و کسرهاء مخفف، مقعد است.

(*) شک از راوی است.

(۱) تخریج در ص (۱۶).

(۲) حسن: [ص. نس ۱۲۳]، ت (۱/۶۵/۶۹)، نس (۱/۸۴).

(۳) حسن: [ص. جه ۳۸۶]، جه (۱/۱۶۱/۴۷۷)، د (۱/۳۴۷/۲۰۰) نحوه.

و معنی آن این است که بیداری، بند مقعد و محافظ آن است، چون شخص در بیداری آنچه از او خارج شود را، احساس می‌کند.^۱

۳- زائل شدن عقل به خاطر مستی یا بیماری، چون شدت غفلت در این موارد، بیش از خواب است.

۴- لمس کردن شرمگاه بدون مانع، با شهوت:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (من مس ذكره فليتوضأ)^۲ «هرکس شرمگاهش را لمس کرد باید وضو بگیرد».

در حدیثی دیگر می‌فرماید: (هل هو إلا بضعة منك)^۳ «آیا بیش از این نیست که آن تکه گوشتی از بدنت است؟» زمانی آلت تناسلی، تکه گوشتی از بدن به حساب می‌آید، که لمس کردن آن همراه با شهوت نباشد؛ زیرا در این حالت می‌توان لمس آن را به لمس عضوی دیگر از بدن تشبیه کرد؛ ولی اگر با شهوت لمس شود دیگر نمی‌توان آن را به عضوی دیگر تشبیه کرد چون دیگر اعضای بدن عادتاً با شهوت همراه نیست، و این همانطور که می‌دانید واضح است.^۴

۵- خوردن گوشت شتر:

به دلیل حدیث براء بن عازب رضی الله عنه از پیامبر ﷺ که فرمود:

(توضؤوا من لحوم الإبل، ولا توضؤوا من لحوم الغنم)^۵ «از خوردن گوشت شتر وضو بگیرید ولی از خوردن گوشت گوسفند وضو نگیرید».

(۱) نیل الأوطار (۱/۲۴۲).

(۲) صحیح: [ص. جه ۳۸۸]، د (۱/۳۰۷/۱۷۹)، جه (۱/۱۶۱/۴۷۹)، نس (۱/۱۰۰)، ت (۸۲ /)، درروایت ترمذی عبارت «فلا یصل...» هم ذکر شده است.

(۳) صحیح: [ص. جه ۳۹۲]، د (۱/۳۱۲/۱۸۰)، جه (۱/۱۶۳/۴۸۳)، نس (۱/۱۰۱)، ت (۱/۵۶/۸۵).

(۴) تمام المنة (۱۰۳).

(۵) صحیح: [ص. جه ۴۰۱]، د (۱/۳۱۵/۱۸۲)، ت (۱/۵۴/۸۱)، ت (۱/۵۴/۸۱)، جه (۱/۱۶۶/۴۹۴)، مختصراً.

از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت است که مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید:
 (أَتَوْضَأُ مِنْ لَحُومِ الْغَنَمِ؟ قَالَ إِنَّ شَيْئًا تَوْضَأُ وَإِنْ شِئْتَ لَا تَتَوْضَأُ: قَالَ: أَأَتَوْضَأُ مِنْ لَحُومِ
 الْإِبِلِ؟ قَالَ: نَعَمْ تَوْضَأُ مِنْ لَحُومِ الْإِبِلِ) ^۱ «آیا بعد از خوردن گوشت گوسفند وضو بگیرم؟
 پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خواستی وضو بگیر و اگر خواستی وضو نگیر، گفت آیا بعد از
 خوردن گوشت شتر وضو بگیرم؟ فرمود بله بعد از خوردن گوشت شتر وضو بگیر».

اعمالی که وضو برای آنها واجب است (آنچه بر بی وضو حرام است)

۱- نماز

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ... الْآيَةَ ﴾

(مائده: ۶)

«ای مؤمنان هنگامی که خواستید نماز بخوانید (و وضو نداشتید) صورتهای خود
 را بشویید ... الآية».

و به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: (لا يقبل الله صلاة بغير طهور) ^۲ «خداوند هیچ نمازی را
 بدون وضو قبول نمی کند».

۲- طواف خانه خدا

به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: (الطواف بالبيت صلاة، إلا أن الله أحل فيه الكلام) ^۳. «طواف خانه
 خدا به منزله نماز است با این تفاوت که خداوند سخن گفتن در آن را حلال کرده
 است».

(۱) صحیح [مختصر م ۱۴۶]، م (۱/۲۷۵/۳۶۰).

(۲) تخریج در ص (۳۳).

(۳) صحیح: [ص. ج ۳۹۵۴]، ت (۲/۲۱۷/۹۶۷).

اعمالی که وضو برای آنها سنت است

۱- ذکر خدای عزوجل، به دلیل حدیث مهاجر بن قنفذ: (أنه سلم على النبي ﷺ و هو يتوضأ فلم يرد عليه حتى توضأ، فرد عليه و قال: إنه لم يمنعني أن أرد عليك إلا أنى كرهت أن إذكر الله إلا على طهارة)^۱ «گوید: در حالی که پیامبر ﷺ وضو می گرفت بر او سلام کردم، پیامبر ﷺ جواب نداد تا اینکه وضویش تمام شد، سپس جواب سلامم را داد و فرمود: به این دلیل جواب سلامت را ندادم که دوست نداشتم بدون وضو ذکر خدا را بر زبان آورم».

۲- قبل از خواب: به دلیل حدیث براء بن عازب که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (إذا أتيت مضجعك فتوضأ وضوً للصلاة، ثم اضطج على شقك الأيمن ثم قل: اللهم أسلمت نفسي إليك و وجهت وجهي إليك، وفوضت أمري إليك، و ألجأت ظهري إليك، رغبة و رهبة إليك، لأملجأ و لا منجى منك إلا إليك، اللهم أمنت بكتابك الذي أنزلت، و نبیک الذي أرسلت، فإن مت من ليلتك فأنت على الفطرة واجعلهن آخر ما تتكلم به)^۲. «وقتی به بستر خواب رفتی مانند وضوی نماز وضو بگیر سپس بر پهلوئی راست بخواب و بگو: (اللهم أسلمت نفسي إليك، و وجهت وجهي إليك، وفوضت أمري إليك، و ألجأت ظهري إليك، رغبة و رهبة إليك، لا ملجأ و لا منجى منك إلا إليك، اللهم أمنت بكتابك الذي أنزلت، و نبیک الذي أرسلت) - خداوندا جانم را تسلیم تو و رویم را به سوی تو و امرم را محول به تو کردم، پشتم را در پناه تو قرار دادم امیدو بیمم از تو است، هیچ پناهگاه و محل نجاتی از تو به غیر خودت نیست، خداوندا به کتابت که نازل کردی و به پیامبرت (پیامبری) که فرستادی ایمان آوردم - چنانچه در آن شب بمیری بر فطرت مرده‌ای و این‌ها را آخرین سخنانت قرار بده».

۱) صحیح: [ص. جه ۲۸۰]، د (۱/۳۴/۱۷)، جه (۱/۱۲۶/۳۵۰)، نس (۱/۳۷)، در روایت نسائی بصورت مرفوع نیامده است.

۲) متفق علیه: خ (۱۱/۱۰۹/۶۳۱۱)، م (۴/۲۰۸۱/۲۷۱۰).

۳- جنب هرگاه قصد خوردن، یا آشامیدن، و یا جماع مجدد داشته باشد: از عایشه (رض) روایت است که: (كان النبي ﷺ إذا كان جنباً فأراد أن يأكل أو ينام توضأ وضوءه للصلاة)^۱ «پیامبر ﷺ وقتی که جنب بود و می خواست بخورد یا بخوابد مانند وضوی نمازش، وضو می گرفت».

از عمار بن یاسر رضی الله عنه روایت است که گفت: (أن النبي ﷺ رخص للجنب إذا أراد أن يأكل أو يشرب أو ينام أن يتوضأ وضوءه للصلاة)^۲ «پیامبر ﷺ به جنب اجازه داد در صورت تمایل به خوردن، آشامیدن و خوابیدن، وضویی همچون وضوء نماز بگیرد».

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا أتى أحدكم أهله ثم أراد أن يعود فليتوضأ)^۳ «هرگاه یکی از شما با همسرش نزدیکی کرد، سپس خواست دوباره نزدیکی کند، وضو بگیرد».

۴- قبل از غسل واجب یا مستحب:

از عایشه (رض) روایت است: (كان رسول الله ﷺ إذا أغتسل من الجنابة يبدأ فيغسل يديه ثم يفرغ بيمينه على شمال فيغسل فرجه، ثم يتوضأ وضوءه للصلاة)^۴.

«هرگاه پیامبر ﷺ غسل جنابت می کرد ابتدا دستهایش را می شست، سپس با دست راست بر طرف چپش آب می ریخت و شرمگاهش را می شست سپس وضویی همچون وضوی نماز می گرفت».

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۶۲]، م (۳۰۵ - ۲۲ - ۱/۲۴۸)، نس (۱/۱۳۸)، د (۱/۳۷۴/۲۲۱).

(۲) صحیح: د (۱/۳۷۵/۲۲).

(۳) صحیح: [ص. ج ۲۶۳]، م (۱/۲۴۹/۳۰۸)، (۱/۳۷۱/۲۱۷)، ت (۱/۹۴/۱۴۱)، نس (۱/۱۴۲)، جه (۱/۱۹۳/۵۸۷).

(۴) صحیح: [مختصر م ۱۵۵]، م (۱/۲۵۳/۳۱۶).

۵- وضو از آنچه آتش به آن رسیده باشد:

به دلیل حدیث ابوهریره رضی الله عنه که گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (توضأوا مما مست النار) ^۱ «بعد از خوردن چیزی که آتش به آن رسیده وضو بگیرید».

در اینجا صیغه امر بر استحباب حمل شده است، به دلیل حدیث عمرو بن أمیه ضمری: (رأیت النبی صلی الله علیه و آله یحتز من کتف شاة، فأکل منها، فدعی إلى الصلاة، فقام و طرح السکین و صلی ولم يتوضأ) ^۲ «پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که از کتف گوسفندی کنده و می خورد، در همین حال به نماز فرا خوانده شد، بلند شده، چاقو را انداخت و نماز خواند بدون اینکه (بخاطر خوردن گوشت) وضو بگیرد».

۶- وضو برای هر نماز:

به دلیل حدیث بریده رضی الله عنه: (کان النبی صلی الله علیه و آله يتوضأ عند کل صلاة، فلما کان یوم الفتح توضا و مسح علی خفيه و صلی الصلوات بوضوء واحد، فقال له عمر: یا رسول الله إنک فعلت شیئا لم تکن تفعله، فقال: عمدا فعلته یا عمر) ^۳ «پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر نمازی وضو می گرفت، در روز فتح مکه وضو گرفت و خفهایش را مسح کرد و نمازهای پنجگانه را با یک وضو خواند. عمر به او گفت: ای رسول خدا، کاری انجام دادی که قبلاً انجام نمی دادی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر عمداً این کار را کردم».

۷- بعد از هر بی وضویی:

به دلیل حدیث بریده رضی الله عنه: (أصبح رسول الله صلی الله علیه و آله یوما فدعا بلالا فقال: یا بلال بم سبقتنی إلى الجنة، إني دخلت البارحة الجنة فسمعت خشخشتک أمامی؟ فقال بلال: یا رسول الله، ماأذنت قط إلا صلیت رکعتین، ولاأصابنی حدث قط إلا توضأت عنده فقال رسول الله صلی الله علیه و آله:

۱) صحیح: [مختصر م ۱۴۷]، م (۱/۲۷۲/۳۵۲)، نس (۱/۱۰۵).

۲) صحیح: [مختصر م ۱۴۸]، م (۳۵۵ - ۹۳ - ۱/۲۷۴) این لفظ مسلم است، خ (۱/۳۱۱/۲۰۸).

۳) صحیح: [مختصر م ۱۴۲]، م (۱/۲۳۲/۲۷۷)، د (۱/۲۹۲/۱۷۱)، ت (۱/۴۲/۶۱)، نس (۱/۸۶).

لهذا^۱ «به هنگام صبح پیامبر ﷺ بلال را صدا زد و فرمود ای بلال با چه کاری در بهشت بر من پیشی گرفتی، دیشب به بهشت رفتم و صدای خش خش نعلهایت را پیشاپیش خودم شنیدم، بلال گفت: ای رسول خدا هیچگاه اذان نگفتم مگر اینکه دو رکعت نماز خواندم و هیچگاه بی وضو نشدم مگر اینکه پس از آن وضو گرفتم، پیامبر ﷺ فرمود: پیشی گرفتن تو از من در بهشت به این دلیل بود».

۸- وضو از استفراغ:

به دلیل حدیث معدان بن ابی طلحه از ابودرداء: (أن رسول الله ﷺ قاء فأفطر فتوضأ، فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق فذکرت ذلک له، فقال، صدق، أنا صیبت له وضوءه)^۲ «پیامبر ﷺ استفراغ کرد، پس (به خاطر آن) افطار نمود و وضو گرفت، (پس از آن) ثوبان را در مسجد دمشق ملاقات کرده، جریان را برایش تعریف کردم، ثوبان گفت: ابودرداء راست می‌گوید من آب وضو را برایش ریختم».

۹- از حمل جنازه:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (من غسل میتا فلیغتسل، و من حمله فلیتوضأ)^۳ «هر کس جنازه‌ای را شست غسل کند و هر کس آن را حمل کرد وضو بگیرد».

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۸۹۴]، ت (۵/۲۸۲/۳۷۷۲).

(۲) اسناد آن صحیح است: [تمام المنة ص ۱۱۱]، ت (۱/۵۸/۸۷)، د (۷/۸/۲۳۶۴)، در روایت ابوداود «فتوضأ» وجود ندارد.

(۳) صحیح: [الجنائز ۵۳]، أ (۲/۱۴۵/۴۸۶)، حب (۱۹۱/۷۵۱)، هق (۱/۳۰۰)، ت (۲/۲۳۱/۹۹۸)، بمعناه «ظاهر امر وجوب را می‌رساند اما ما قائل به وجوب نیستیم به دلیل حدیث ابن عباس که پیامبر ﷺ فرمود: (لیس علیکم فی غسل میتکم غسل إذا غسلتموه، فإن میتکم لیس بنجس، فحسبکم أن تغسلوا أیدیکم). «بر شما واجب نیست بعد از شستن جنازه، غسل کنید چون جنازه‌تان نجس نیست کافی است دستهایتان را بشویید».

رواه کم (۳۶/۸۶ / ۱)، هق (۳/۳۹۸)، أ ه این مطلب با تغییراتی از کتاب «أحكام الجنائز» البانی نقل شده است (ص ۵۳).

مسح خفین

امام نووی رحمه الله در شرح مسلم (۳/۱۶۴) می‌گوید:

همه‌ی کسانی که به اجماعشان اعتماد می‌شود، بر جایز بودن مسح خفین (موزه‌ها) در سفر و حضر اجماع کرده‌اند، خواه برای ضرورت باشد یا غیرضرورت، حتی برای زنی که همیشه در خانه است یا از پا افتاده‌ای که توانایی حرکت ندارد نیز جایز است. تنها خوارج و بعضی فرق، مسح خفین را جایز نمی‌دانند و مخالفشان ناقض اجماع نیست.

حسن بصری رحمه الله گوید: هفتاد نفر از اصحاب پیامبر ﷺ برای من روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ خفین را مسح می‌کرد - آه

بهترین دلیل بر جواز مسح خفین حدیثی است که مسلم از أمش از ابراهیم از همام روایت کرده که گفت: جریر ادرار کرد سپس وضو گرفت و خفهایش را مسح کرد به او گفته شد: این چنین می‌کنی؟ گفت: (نعم رأیت رسول الله ﷺ بال ثم توضأ و مسح علی خفیه) «بله پیامبر ﷺ را دیدم که ادرار کرد، سپس وضو گرفت و خفهایش را مسح کرد» أعمش گوید: ابراهیم گفت: این حدیث گفت: این حدیث بسیار مورد توجه‌شان قرار گرفت چون اسلام جریر بعد از نزول سوره مائده بود:^۱
نووی گوید:^۲

معنای این سخن همان گفته‌ی خداوند متعال در سوره مائده است:

﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى

الكَعْبَيْنِ﴾

(مائده: ۶)

«صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشویید و سرهای خود را مسح

کنید و پاهای خود را همراه با قوزکهای آن بشویید».

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۳۶]، م (۲۷۲/ ۲۲۷ / ۱)، ت (۹۳ / ۶۳ / ۱).

(۲) شرح مسلم (۱۶۴ / ۳).

اگر اسلام جریر قبل از نزول سوره مائده می‌بود احتمال داشت که حدیث او (در باره مسح بر خف) بوسیله آیه مائده منسوخ شده باشد، لیکن اسلام او بعد از نزول سوره مائده بوده، لذا در می‌یابیم که به حدیث او عمل می‌شود و حدیث روشن می‌کند که آیه درباره کسی است که بدون خف باشد؛ به این ترتیب سنت، مخصص (خاص کننده) آیه بوده است. والله أعلم.

شروط مسح بر خفین

شرط جایز بودن مسح خفین این است که خف‌ها بعد از وضو پوشیده شوند: از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که: (كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم ذات ليلة في مسير، فأفرغت عليه من الإداوة فغسل وجهه و ذراعيه و مسح برأسه، ثم أهويت لإنزع خفيه فقال: دعهما فأنى أدخلتهما طاهرتين. فمسح عليهما). «شبى در راه با پیامبر صلى الله عليه وسلم بودم، از آبی که در ظرف بود بر دست‌هایش ریختم، صورت و دست‌هایش همراه با ساعدهایش را شست و سرش را مسح کرد، سپس خواستم تا خفهایش را در بیاورم فرمود: آنها را در نیاور چون در حالت طهارت آنها را پوشیده‌ام (وضو داشتم) سپس بر آنها مسح کرد».

مدت زمان مسح

از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت است: (جعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة أيام ولياليهن للمسافر و يوماً و ليلة للمقيم)^۲ «پیامبر صلى الله عليه وسلم (مدت مسح را) سه شبانه روز برای مسافر و یک شبانه روز برای مقیم تعیین کرد».

محل (جای) مسح و چگونگی آن

محل مشروعی که باید مسح شود بالای خف است، به دلیل گفته علی ابن ابی طالب رضی الله عنه: (لو كان الدين بالرأى لكان أسفل الخف أولى بالمسح من أعلاه، لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم

(۱) متفق علیه: م (۲۷۴ - ۷۹ - ۲۳۰ / ۱)، خ (۲۰۶ / ۳۰۹ / ۱)، مختصراً، د (۱۵۱ / ۲۵۶ / ۱).

(۲) صحیح: [مختصر م ۱۳۹]، م (۲۷۶ / ۲۳۲ / ۱)، نس (۸۴ / ۱).

ی‌مسح علی ظاهر خفیه)^۱ «اگر دین بر اساس رأی - اشخاص - می‌بود مسح قسمت زیرین خف بر مسح بالای آن برتری داشت، ولی پیامبر ﷺ را دیدم که بالایخف را مسح می‌کرد».

مقدار واجب مسح، اندازه‌ای است که اسم مسح بر آن اطلاق شود.

مسح بر جوراب و نعل (دمپایی)

همانطور که مسح بر خف جایز است، مسح بر جوراب‌ها و نعل‌ها (دمپایی) نیز جایز است؛ به دلیل حدیث مغیره بن شعبه: (أن النبی ﷺ توضأ و مسح علی الجوربین و النعلین)^۲ «پیامبر ﷺ وضو گرفت و بر جوراب‌ها و دمپایی‌هایش مسح کرد».

از عبید بن جریج روایت است: (قیل لابن عمر: رأیناک تفعل شیئا لم نر أحدا یفعله غیرک، قال و ما هو؟ قالوا: رأیناک تلبس هذه النعال السبتية: قال إني رأيت رسول الله ﷺ یلبسها و يتوضا فها و یمسح علیها) «به ابن عمر گفته شد: از تو کاری را دیدیم که از کس دیگر آن را ندیده‌ایم. گفت چه کاری؟ گفتند: می‌بینیم که این دمپایی‌های چرمی را پوشیده‌ای^۳، گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که از این دمپایی‌ها می‌پوشید و با آنها وضو می‌گرفت و بر آنها مسح می‌کرد».

آنچه مسح را باطل می‌کند

مسح به یکی از این سه مورد باطل می‌شود:

۱- سپری شدن مدت مسح:

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۰۳]، د (۱۶۲ / ۲۷۸ / ۱).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۰۱]، د (۱۵۹ / ۲۶۹ / ۱)، ت (۹۹ / ۶۷ / ۱)، جه (۵۵۹ / ۱۸۵ / ۱).

(۳) «دلیل تعجب آنها این بود که این نوع دمپایی را اکثراً کسانی می‌پوشیدند که وضع مالی خوبی داشتند».

(النهایه - ابن الأثیر - مترجم).

چون همانطور که بیان شد اعتبار مسح خفین مدت معینی دارد که پس از آن جایز نیست.

۲- جنابت:

به دلیل حدیث صفوان: (کان رسول الله ﷺ یأمرنا إذا كنا سفرا ألا ننزع خفافنا ثلاثة أيام ولياليهن إلا من جنابة لكن من غائط وبول و نوم) ^۱ «پیامبر ﷺ به ما امر کرد که در مسافرت خفهایمان را سه شبانه‌روز در نیاوریم مگر به خاطر جنابت (در این صورت باید خفها را در آوریم چون مسح باطل می‌شود) اما بر اثر مدفوع، ادرار و خواب، درآوردن آنها لازم نیست».

۳- درآوردن چیزهای مسح شده (خف و جوراب و دمپایی) از پاها:

چون وقتی که آنها را درآورد و دوباره پوشید، نمی‌توان گفت: با پاهای پاک آنها را پوشیده است.

فایده

انقضای مدت مسح و نیز درآوردن چیزهای مسح شده تنها مسح را باطل می‌کند. پس تا دوباره وضو نگیرد و پاهایش رانشوید و (خف و دمپایی یا جوراب) را نپوشد نمی‌تواند مسح کند اما اگر هنگام درآوردن مسح شده یا سپری شدن مدت مسح وضو داشته باشد، وضویش به حال خود باقی می‌ماند و تا زمانی که وضویش باطل نشده، می‌تواند هر اندازه که می‌خواهد با آن نماز بخواند.

فایده

اگر کسی با طهارت (وضو) دو جفت جوراب بپوشد، سپس بر آنها مسح کند و جوراب بالایی را بعد از مسح درآورد، می‌تواند با مسح جوراب دومی، مدت مسح را به اتمام برساند. چون می‌توان گفت که این فرد با طهارت جورابها را پوشیده است. اما اگر یک جفت جوراب بپوشد و بر آن مسح کند؛ سپس یک جفت دیگر روی آن بپوشد، جایز

۱) حسن: [الإرواء ۴-۱]، ت (۹۶ / ۶۵ / ۱)، نس (۸۴ / ۱).

نیست که جوراب دومی را مسح کند؛ چراکه نمی‌توان گفت آنها را با طهارت پوشیده است.^(*) ۱

غسل

آنچه غسل را واجب می‌کند

۱- خروج منی در حالت بیداری یا خواب

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إنما الماء من الماء)^۲ «(غسل با) آب به سبب خروج آب (منی) است».

از ام سلمه روایت است که ام سلیم گفت: (یا رسول الله إن الله لا يستحي من الحق، فهل على المرأة غسل إذا احتلمت؟ قال نعم إذا رأت الماء)^۳ «ای رسول خدا! خدا از بیان حق شرم نمی‌کند، آیا بر زن واجب است وقتی احتلام شد، غسل کند؟ فرمود: بله، هرگاه آب (منی) را دید».

هنگام بیداری، خروج منی به شرطی موجب غسل می‌شود که باشهوت همراه باشد ولی در خواب این شرط لازم نیست به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إذا حذفت الماء فاغتسل من الجنابة، فإذا لم تكن حاذفا تغتسل)^۴ «وقتی آبراه به حالت جهیدن بیرون کردی غسل جنابت کن ولی اگر آب به حالت جهیدن بیرون نشد غسل نکن».

(* علامه ألبانی - رحمت خدا بر او باد - اینچنین به من گفت.

(۲) صحیح: [مختصر م ۱۵۱]، م (۱/۲۶۹/۳۴۳)، د (۱/۳۶۶/۲۱۴).

(۳) متفق علیه: خ (۱/۲۲۸/۱۳۰)، م (۱/۲۵۱/۳۱۳)، ت (۱/۸۰/۱۲۲).

(۴) اسناد حسن صحیح: [الإرواء ۱/۱۶۲]، أ (۱/۲۴۷/۸۲).

شوکانی می گوید: «حذف» پرت کردن است و این امکان ندارد مگر اینکه همراه با شهوت باشد. به همین دلیل نویسنده می گوید: این امر بیانگر آن است که آنچه بدون شهوت و بر اثر بیماری یا سرما خارج می شود، غسل را واجب نمی کند.

اگر کسی در خواب محتلم شود ولی آب منی نبیند، غسل بر او واجب نمی شود ولی اگر آب منی را ببیند و احتلامی را در خواب به یاد نداشته باشد، غسل بر او واجب می شود، از عایشه روایت است: (سئل رسول الله ﷺ عن الرجل یجد البلل و لایذکر احتلاما؟ فقال: یغتسل، و عن الرجل یری أنه قد احتلم و لایجد البلل؟ فقال: لا غسل علیه)^۲ «از پیامبر ﷺ درباره کسی که تری را می بیند ولی احتلامی به یاد نمی آورد سؤال شد، فرمود: غسل کند و همچنین درباره کسی که گمان می کند محتلم شده، بدون اینکه رطوبتی را ببیند، سؤال شد. پیامبر ﷺ در جواب فرمود: غسل بر او واجب نیست».

۲- جماع، اگرچه منی خارج نشود

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا جلس بین شعبها الأربع ثم جهدها فقد وجب الغسل و إن لم ینزل)^۳ «هرگاه بین رانهای زن بنشیند و شروع به آمیزش کند، غسل بر او واجب می گردد؛ اگرچه منی هم خارج نشود».

۳- کافری که مسلمان می شود

از قیس بن عاصم روایت است: (أنه أسلم فأمره النبی ﷺ أن یغتسل بماء و سدر)^۴ «قیس بن عاصم مسلمان شد، پیامبر ﷺ به او امر کرد تا با آب و سدر (کنار) غسل کند».

(۱) نیل الاوطار (۱/۲۷۵).

(۲) صحیح: [ص. د ۲۱۶]، ت (۱/۷۴/۱۱۳)، د (۱/۳۹۹/۲۳۳).

(۳) صحیح: [مختصر م ۱۵۲]، م (۱/۲۷۱/۳۴۸).

(۴) صحیح: [الارواء ۱۲۸]، نس (۱/۱۰۹)، ت (۲/۵۸/۶۰۲)، د (۲/۱۹/۳۵۱).

۴- قطع شدن خون حیض و نفاس

به دلیل حدیث عایشه (رض): پیامبر ﷺ به فاطمه بنت ابی حبیش فرمود:
(إِذَا أَقْبَلْتَ الْحَيْضَةَ فَدَعِي الصَّلَاةَ، وَإِذَا أَدْبَرْتَ فَاغْتَسِلِي وَصَلِي) ^۱ «هرگاه مدت حیض
فرا رسید نماز را ترک و وقتی که پایان یافت غسل کن و نماز بخوان».
بنا به اجماع نفاس هم مانند حیض است:

۵- روز جمعه: از ابوسعید خدری آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: (غسل الجمعة
واجب علی کل محتلم) ^۲ «غسل جمعه بر هر فرد بالغ واجب است».

ارکان غسل

۱- نیت: به دلیل حدیث (إنما الأعمال بالنیات) ^۳ «قبول و صحت اعمال به نیت
بستگی دارد».
۲- آب را به تمام بدن رساندن.

غسل کردن بطریقه‌ی سنت

از عایشه (رض) روایت است: (كان رسول الله ﷺ إذا اغتسل من الجنابة يبدأ فيغسل يديه،
ثم يفرغ بيمينه على شماله فيغسل فرجه، ثم يتوضأ وضوءه للصلاة ثم يأخذ الماء فيدخل
صابعه في أصول الشعر، حتى إذا رأى أن قد استبرأ حفن على رأسه ثلاث حفنات، ثم أفاض
على سائر جسده، ثم غسل رجليه) ^۴ «پیامبر ﷺ بهنگام غسل جنابت ابتدا دستهایش را
می شست، سپس با دست راستش بر طرف چپش آب می ریخت و شرمگاهش را

(۱) متفق علیه : خ (۱/۴۲۰/۳۲۰)، م (۱/۲۶۲/۳۳۳)، د (۱/۴۶۶/۲۷۹)، ت (۱/۸۲/۱۲۵)، نس (۱/۱۸۶)،

غیر از بخاری بقیه محدثین بجای عبارت «فاغتسلی» عبارت «فاغسلی عنک الدم» را ذکر کرده‌اند.

(۲) متفق علیه : خ (۳۵۷/۲/۷۸۹) م (۲/۵۸۰/۸۴۶)، (۲/۴۰۵/۳۳۷)، « (۳/۹۳) جه (۱/۳۴۶/۱۰۸۹)».

(۳) تخریج در ص (۳۴).

(۴) متفق علیه.

می‌شست. آنگاه وضویی همچون وضوی نماز می‌گرفت و آب برمی‌داشت و با انگشتانش بین موهایش را خلال می‌کرد تا مطمئن شود که آب به پوست رسیده است سپس سه مشت آب بر سرش می‌ریخت و بدنبال آن بر سایر بدنش آب می‌ریخت سپس پاهایش را می‌شست».

فایده

بر زن واجب نیست که برای غسل جنابت موهای بافته شده‌اش را باز کند ولی برای غسل حیض باید آنها را باز کند:

از ام سلمه (رض) روایت است: (قلت یا رسول الله، إني امرأة أشد ضفر رأسي أفأنقصه لغسل الجنابة؟ قال لا إنما يكفيك دن تحثي على رأسك ثلاث حثيات ثم تفيضين عليك الماء فتطهرين)^۱ «گفتم: ای رسول خدا! من زنی هستم که موهایم را می‌بافم آیا برای غسل جنابت باید آنها را باز کنم؟ پیامبر ﷺ در جواب فرمود: خیر، بلکه کافی است که سه مشت آب بر سرت بریزی، سپس آب را بر تمام بدنت جاری کنی تا پاک شوی». از عایشه (رض) روایت است که اسماء از پیامبر ﷺ درباره غسل حیض سؤال کرد. پیامبر ﷺ فرمود: (تأخذ إحداكن ماءها و سدرتها، فتطهر، فتحسن الطهور ثم تصب على رأسها فتدلكه دلکا شديدا، حتى تبلغ شئون رأسهاف ثم تصب عليها الماء، ثم تأخذ فرصة ممسكة فتطهر بها فقالت أسماء: كيف أتطهر بها؟ فقال: سبحان الله تطهرى بها، فقالت عائشة كأنها تخفى ذلك: تتبعين بها أثر الدم.

وسألته عن غسل الجنابة، تأخذ ماء فتطهر فتحسن الطهور أو تبلغ الطهور ثم تصب على رأسها فتدلكه حتى تبلغ شئون رأسها، ثم تفيض عليها الماء).^۲

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۳۶]، م (۱/۲۵۹/۳۳۰)، د (۱/۴۲۶/۲۴۸)، نس (۱/۱۳۱)، ت (۱/۷۱/۱۰۵)، ج (۱/۱۹۸/۶۰۳).

(۲) صحیح: [مختصر م ۱۷۲]، م (۱/۲۶۱/۶۱ - ۳۳۲).

«هر کدام از شما مقداری آب و سدر را بردارد و با آن به خوبی طهار بگیرد سپس آب را سرش بریزد و خوب آن را مالش دهد تا آب به تمام نقاط سرش (زیرموها) برسد. سپس آب را بر خودش بریزد و تکه پنبه‌ای آغشته به مسک را برداشته و با آن خود را پاک کند، اسماء گفت: چگونه با آن خود را پاک کند؟ فرمود: سبحان الله! خودش را با آن پاک کند، عایشه در حالی که گویا می‌خواست آن را (از دیگران) پنهان کند، گفت: با آن تکه پنبه آغشته به مسک، اثر خون را پاک کند».

همچنین از پیامبر ﷺ درباره غسل جنابت سؤال کرد، فرمود: «آب را بردارد و با آن به خوبی وضو بگیرد سپس آب را بر سرش بریزد و آن را مالش دهد تا آب به تمام نقاط سرش (زیرموها) برسد، سپس آب را بر سایر بدنش بریزد».

این حدیث به صراحت فرق بین غسل حیض و جنابت را بیان می‌کند بطوریکه تأکید شده است زن حیض باید در مالیدن سرش مبالغه کند و آن را پاک نماید ولی در غسل جنابت چنین تأکیدی وجود ندارد. همچنین حدیث ام سلمه دلیل بر عدم وجوب باز کردن موی بافته شده در غسل جنابت است.^۱

در اصل موهای بافته شده را باید باز کرد تا یقین حاصل شود که آب به ته آنها رسیده است. ولی در غسل جنابت بخاطر تکرار و مشقت زیاد در این کار (باز کردن موها)، مورد عفو قرار گرفته است، برخلاف غسل حیض که در ماه تنها یکبار صورت می‌گیرد.^۲

فایده

برای زن و شوهر غسل کردن در یک مکان و دیدن عورت همدیگر، جایز است. به

۱) تهذیب سنن أبی داود لابن القیم (۱/۱۶۷/۱۶۶)، با تصرف.

۲) تهذیب سنن أبی داود لابن القیم (۱/۱۶۷/۱۶۶)، با تصرف.

دلیل گفته عایشه (رض): (كنت أغتسل أنا و رسول الله ﷺ من إناء واحد و نحن جنبان)^۱
 «من و پیامبر ﷺ در حالی که جنب بودیم از یک ظرف غسل می‌کردیم».

غسلهای مستحب

۱- غسل پس از هر جماع

به دلیل حدیث ابورافع: (أن النبی ﷺ طاف ذات لیلۃ علی نساءه یغتسل عند هذه و عند هذه قال: فقلت یا رسول الله: ألا تجعله واحدا؟ قال: هذا أزکی و أطیب و أظهر)^۲. «پیامبر ﷺ در شبی با همسرانش جماع کرد، و پس از جماع با هر کدام، غسل میکرد. (ابورافع) گوید: گفتم: ای رسول خدا! (به جای این غسلها) چرا یک غسل نکردید؟ پیامبر ﷺ فرمود: این روش بهتر و پاک‌تر است».

۲- غسل مستحاضه (دائم الحیض)

زنی که بطور مداوم مبتلا به خون حیض است، باید برای هر نماز یا برای نماز ظهر و عصر با هم، یک غسل و برای نماز مغرب و عشاء با هم یک غسل و برای نماز صبح یک غسل بکند به دلیل حدیث عایشه (رض):

(أن أم حبیبۃ استحیضت فی عهد رسول الله ﷺ فأمرها بال غسل لکل صلاة ... الحدیث)^۳
 «أم حبیبۃ در زمان پیامبر ﷺ مستحاضه شد، پیامبر ﷺ به او امر کرد تا برای هر نمازی غسل کند...» و در روایتی دیگر از عایشه (رض) چنین روایت است: (استحیضت امرأة علی عهد رسول الله ﷺ فأمرت أن تعجل العصر و تؤخر الظهر و تغتسل لهما غسلا واحدا، و تؤخر المغرب و تعجل العشاء و تغتسل لهما غسلا و تغتسل لصلاة الصبح غسلا)^۴ «زنی در

۱) متفق علیه: م (۱/۲۵۶/۳۲۱)، خ (۱/۳۷۴/۲۶۳)، نس (۱/۱۲۹).

۲) حسن: [ص. جه ۴۸۰]، د (۱/۳۷۰/۲۱۶)، جه (۱/۱۹۴/۵۹۰).

۳) صحیح: [ص. د ۲۶۹]، د (۱/۴۸۳/۲۸۹).

۴) صحیح: [ص. د ۲۷۳]، د (۱/۴۸۷/۲۹۱)، نس (۱/۱۸۴).

زمان پیامبر ﷺ مستحاضه شد، پیامبر ﷺ به او دستور داد که نماز عصر را در اول وقت و نماز ظهر را در آخر وقت بخواند و برای هر دو نماز یک غسل انجام دهد. همچنین نماز مغرب و عشاء بهمین ترتیب بخواند و برای آنها هم یک غسل بجای بیاورد و برای نماز صبح به تنهایی یک غسل انجام دهد».

۳- غسل بعد از بیهوشی

به دلیل حدیث عایشه (رض): (ثقل رسول الله ﷺ فقال: أصلى الناس؟ فقلنا لا، هم ينظرونك يا رسول الله، فقال: ضعا لي ماء في المخضب، قالت: ففعلنا، فاغتسل ثم ذهب لئبوء فأغمى عليه ثم أفاق فقال: أصلى الناس؟ فقلنا لا، هم ينظرونك يا رسول الله، فقال ضعوا لي ماء في المخضب، قالت: ففعلنا، فاغتسل ثم ذهب لئبوء فأغمى عليه ثم أفاق فقال: أصلى الناس؟ فقلنا لا، هم ينظرونك يا رسول الله، فذكرت إرساله إلى أبي بكر و تمام الحديث) «بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفت، فرمود: آیا مردم نماز خوانده‌اند، گفتیم خیر، منتظر شما هستند ای رسول خدا، سپس فرمود: تشت آبی برایم آماده کنید. عایشه گفت: این کار را کردیم و پیامبر ﷺ غسل کرد، به سختی خواست بلند شود، ناگهان بیهوش شد، سپس به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتیم خیر، منتظر شما هستند ای رسول خدا! فرمود: تشتی آب برایم آماده کنید، عایشه گفت: این کار را کردیم، پیامبر ﷺ غسل کرد و به سختی خواست بلند شود، دوباره بیهوش شد. سپس به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتیم خیر، منتظر شما هستند ای رسول خدا! سپس عایشه قضیه‌ی فرستادن پیامبر ﷺ به دنبال ابوبکر را ذکر کرد ... تا آخر حدیث».

۴ و ۵- غسل عید فطر و قربان و روز عرفه

به دلیل حدیثی که بیهقی از طریق شافعی از زاذان روایت کرده: (سأل رجل علياً رضي الله عنه عن الغسل؟ قال: اغتسل كل يوم إن شئت، فقال: لا، الغسل الذي هو الغسل؟ قال:

(۱) متفق عليه : م (۱/۳۱۱/۴۱۸)، خ (۱/۷۲/۶۸۷).

یوم الجمعة، و یوم عرفة و یوم النحر، و یوم الفطر). «مردی از علی علیه السلام درباره غسل سؤال کرد، علی گفت: اگر می‌خواهی هر روز غسل کن، (آن مرد) گفت: نه، منظورم غسل سنت است؟ گفت: غسل روز جمعه، روز عرفه، روز عید قربان و عید فطر».

۶- غسل بعد از شستن مرده

به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: (من غسل میتا فلیغتسل)^۱. «کسی که مرده‌ای را شست غسل کند».

۷- غسل احرام برای حج یا عمره

به دلیل حدیث زید بن ثابت: (أنه رأى النبی صلی الله علیه و آله تجرد لإهلاله و اغتسل)^۲. «او پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که خود را برای احرام آماده نمود (لباسهایش را کشید) و غسل کرد».

۸- غسل برای ورود به مکه

از ابن عمر (رض) روایت است: (أنه كان لا يقدم مكة إلا بأب بذي طوى حتى يصبح و يغتسل ثم يدخل مكة نهارا، و يذكر عن النبی صلی الله علیه و آله أنه فعله)^۳. «ابن عمر (رض) قبل از اینکه وارد مکه شود شب را در ذی طوی به صبح می‌رساند، سپس غسل می‌کرد و در هنگام روز وارد مکه می‌شد و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که او هم این کار را انجام داده است».

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۱۹۵]، جه (۱/۴۷۰/۱۴۶۳).

(۲) حسن: [الإرواء ۱۴۹]، ت (۲/۱۶۳/۸۳۱).

(۳) متفق علیه: م (۱۲۵۹ - ۲۲۷ - ۲/۹۱۹) و این لفظ مسلم است، خ (۳/۴۳۵/۱۵۷۳)، د

(۲/۱۷۲/۸۵۴)، ت (۵/۳۱۸/۱۸۴۸).

دوم: طهارت با سطح زمین (تیمم)

مشروعیت تیمم

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَأْمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ...﴾

(مائده: ۶)

«و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا اینکه یکی از شما از قضای حاجت برگشت یا با زنان همبستر شدید و (در همه این صورتها آب برای غسل یا وضو) نیافتید با سطح زمین پاک تیمم کنید (بدین شکل که پس از زدن دستها بر سطح زمین) بر صورتها و دستهای خود مسح بکشید».

و پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّ الصَّعِيدَ الطَّيِّبَ طَهَّرَ الْمُسْلِمَ وَإِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ عَشْرَ سَنِينَ)^۱
«سطح زمین پاک، پاک کننده مسلمان است اگرچه ده سال آب نیابد».

در چه مواردی تیمم جایز است؟

تیمم وقتی جایز است که شخص از استفاده‌ی آب ناتوان باشد. بطوریکه آب در دسترس نباشد، یا اینکه به دلیل بیماری جسمی یا شدت سرما از استفاده کردن آن بترسد:

از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است: (كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ، فَصَلَّى بِالنَّاسِ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مَّعْتَزِلٍ، فَقَالَ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَصَلِيَ؟ قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ وَلَا مَاءَ، فَقَالَ ﷺ: عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ)^۲. «در سفری با پیامبر ﷺ بودیم. پیامبر ﷺ با مردم (به جماعت) نماز

۱) صحیح: [ص. ۳۲۲]، - (۱/۸۱/۱۲۴)، د (۵۲۸/۳۲۹)، نس (۱/۱۷۱) ترمذی، ابوداود و نسائی با الفاظی نزدیک به هم این حدیث را روایت کرده‌اند.

۲) متفق علیه: خ (۱/۴۷۷/۲۴۴)، م (۱/۴۷۴/۳۸۲)، نس (۱/۱۷۱).

خواند و ناگهان متوجه مردی شد (بدون اینکه نماز خوانده باشد) در گوشه‌ای نشسته، پیامبر ﷺ فرمود: چرا با ما نماز نخواندی؟ آن مرد گفت: جنب شده‌ام و آب نیست، پیامبر ﷺ فرمود: با سطح زمین تیمم کن، آن تو را کفایت می‌کند».

از جابر ﷺ آمده روایت است: (خرجنا فی سفر، فأصاب رجلا منا حجر فشحبه فی رأسه، ثم أحتلم فسأل أصحابه: هل تجدون لی رخصة فی التیمم؟ فقالوا: ما نجد لك رخصة و أنت تقدر علی الماء، فاغتسل فمات: فلما قدمنا علی رسول الله ﷺ أخبر بذلك، فقال: قتلوه، قتلهم الله، ألا سألوا إذا لم يعلموا، فإنما شفاء العی السؤال، إنما كان یکفیه أن یتیمم).^۱ «به قصد مسافرتی بیرون رفتیم، سنگی به مردی خورد و سرش را زخمی کرد، سپس آن مرد محتلم شد، از دوستانش پرسید آیا به نظر شما می‌توانم تیمم کنم؟ گفتند: در حالی که می‌توانی با آب غسل کنی رخصتی برای شما نمی‌یابیم، پس آن مرد غسل کرد و مرد، وقتی نزد پیامبر ﷺ رفتیم او را از این جریان باخبر کردند فرمود: او را کشتند، خدا آنها را بکشد چرا وقتی که نمی‌دانستند سؤال نکردند؟ چراکه شفای درمانده سؤال (کردن) است، کافی بود تیمم کند».

از عمرو بن عاص ﷺ روایت است: وقتی به غزوه ذات السلاسل اعزام شدم در شب بسیار سردی احتلام شدم، ترسیدم اگر غسل کنم هلاک شوم، در نتیجه تیمم کردم و برای همراهانم در نماز صبح امامت کردم. وقتی نزد پیامبر ﷺ برگشتیم جریان را برایش

(۱) حسن: [ص. د ۳۲۶]، د (۱/۵۳۲/۳۳۲)، در روایت ابوداود این اضافه منکر هم وجود دارد: (... و یعصر أو یعصب علی جرحه خرقة ثم یمسح علیها و یغسل سائر جسده) «و زخمش را با پارچه‌ای ببندد سپس بر آن مسح کند و بقیه بدنش را بشوید» شمس الحق در عون المعبود (۱/۵۳۵) می‌گوید: روایت جمع بین تیمم و غسل را فقط روایت کرده است و او با وجود اینکه در حدیث قوی نیست، با سایر کسانی که از عطابن ابی رباح روایت کرده‌اند مخالفت کرده است. بنابراین روایت جمع بین تیمم و غسل روایتی ضعیف است و نمی‌تواند آن حکمی را ثابت کرد آه و ضمناً به فایده‌ای که در صفحه بعد آمده توجه شود.

بازگو کردند فرمود: (یا عمرو صلّیت بأصحابک و أنت جنب؟ فقلت: ذکر قول الله تعالی: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ فتمت ثم صلّیت، فضحک رسول الله ﷺ ولم یقل شیئا) ^۱ «ای عمرو! در حالیکه جنب بودی برای همراهانت امامت کردی؟ گفتم: فرموده خداوند متعال را به یاد آوردم که: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ «خودتان را از بین نبرید، چراکه خداوند نسبت به شما رحیم و مهربان است، پس تیمم کردم و نماز خواندم. پیامبر ﷺ خندید و چیزی نگفت».

صعید چیست؟

ابن منظور در لسان العرب می گوید: ^۲ صعید زمین است و گفته شده: صعید به معنی زمین پاک است، (عده‌ای هم آن را به معنی هر خاک پاکی دانسته‌اند). در قرآن کریم چنین آمده است: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ ابواسحاق می گوید: صعید سطح زمین است و بر انسان لازم است که (هنگام تیمم) هر دو دستش را بدون توجه به اینکه در آنجا خاک وجود دارد یا نه؛ بر سطح زمین بزند چراکه صعید بمعنی خاک نیست، بلکه بمعنی سطح زمین است، خاک باشد یا غیرخاک، گوید: اگر تمام زمین صخره باشد و هیچ خاکی روی آن نباشد و تیمم کننده دستش را بر آن صخره بزند و صورتش را با آن مسح کند، همان برایش پاک کننده به حساب می آید.

روش تیمم

از عمار بن یاسر رضی الله عنه روایت است: (أجبت فلم أصب ماء فتمعكت في الصعيد و صلّیت فذکرت ذلك للنبي ﷺ فقال: إنما كان يكفیک هكذا و ضرب النبي ﷺ بكفيه الأرض و نفخ

(۱) صحیح: [ص. د ۳۲۳]، د (۱/۵۳۰/۳۳۰)، أ (۲/۱۹۱/۱۶)، کم (۱/۱۷۷).

(۲) (۳/۲۵۴).

فیهما، ثم مسح بهما وجهه و کفیه) ^۱ «جنب شدم و آبی نیافتم؛ پس خودم را به روی زمین مالیدم و نماز خواندم، جریان را برای پیامبر ﷺ تعریف کردم، پیامبر ﷺ فرمود: کافی بود که چنین می کردی: و پیامبر ﷺ دو کف دستش را بر زمین زد و در آنها فوت کرد و سپس با آنها صورت و دو کف دستش را مسح کرد».

فایده

تیمم در اصل جانشین وضو است، و هر آنچه با وضو جایز می شود با تیمم نیز جایز می گردد و شخص می تواند همانند وضو قبل از دخول وقت، تیمم بگیرد و هر اندازه که می خواهد با آن نماز بخواند.

باطل کننده های تیمم

آنچه وضو را باطل می کند، تیمم را نیز باطل می کند. علاوه بر این کسی که به علت عدم دسترسی به آب، تیمم کرده است، هرگاه آب را پیدا کند، تیممش باطل می شود، و نیز کسی که بخاطر بیماری و غیره از بکار بردن آب عاجز بوده، با رفع ناتوانی، تیمم او باطل می شود، ولی هر نمازی که قبلاً با تیمم خوانده، صحیح است و اعاده آن (دوباره خواندن) لازم نیست.

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است: (خرج رجلان فی سفر، فحضرت الصلاة و لیس معهما ماء، فتیمما صعبا طیبا فصلیا ثم وجدا الماء فی الوقت، فأعاد أحدهما الوضوء و الصلاة و لم یعد الآخر، ثم أتیا رسول الله ﷺ فذکرا ذلک له، فقال للذی لم یعد: أصبت السنة، و اجزاک صلاتک، و قال للذی توضعاً و أعاد: لک الأجر مرتین) ^۲ «دومرد به مسافرت رفتند، وقت نماز فرا رسید در حالیکه آب به همراه نداشتند، در نتیجه با سطح زمین پاک تیمم کردند و نماز خواندند؛ سپس آب را در همان وقت یافتند. یکی از آنها

(۱) متفق علیه : خ (۱/۴۵۵/۳۴۷)، م (۱/۲۸۰/۳۶۸)، د (۱/۵۱۴/۳۱۷)، نس (۱/۱۶۶).

(۲) صحیح : [ص. د ۳۲۷]، د (۱/۵۳۶/۳۳۴)، نس (۱/۲۱۳).

وضو گرفته و نماز را اعاده کرد و دیگری اعاده نکرد؛ سپس آب را در همان وقت یافتند. یکی از آنها وضو گرفته و نماز را اعاده کرد و دیگری اعاده نکرد. وقتی که نزد پیامبر ﷺ آمدند جریان را برایش بازگو کردند، به کسی که نماز و وضو را اعاده نکرده بود فرمود: مطابق سنت عمل کرده‌ای و نمازت صحیح است و به کسی که اعاده کرده بود فرمود: تو دو ثواب داری».

فایده

اگر عضوی از کسی زخمی شد و محل آن را باندپیچی کرد، یا جایی از بدنش شکست آن را بست (گچ گرفت)، شستن یا مسح کردن آن محل لازم نیست و نیازی به تیمم هم ندارد، بدلیل فرموده خداوند:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾

(بقره: ۲۸۶)

«خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».

و فرموده‌ی پیامبر ﷺ که: (إِذَا أَمَرْتُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ)^۱ «هرگاه شما را به کاری امر کردم هر اندازه که توانایی دارید آن را انجام دهید». بنابراین با استناد به قرآن و سنت در می‌یابیم که هرچه در توان انسان نباشد، از او ساقط می‌شود. و جایگزین کردن مسح (محل شکسته شده) و تیمم (برای محلی که قادر به شستن آن نیستیم) به جای شستن (محل مذکور)، باید با دلیل شرعی ثابت شود، و احکام هم تنها با قرآن و سنت به اثبات می‌رسد در حالیکه در قرآن و سنت هیچ دلیلی درباره این جایگزینی وجود ندارد، بنابراین، چنین نظریه‌ای از درجه اعتبار ساقط است.^۲

(۱) صحیح: [مختصر م ۶۳۹]، م (۲/۹۷۵/۱۳۳۷)، نس (۵/۱۱۰).

(۲) المحلي (۲/۷۴).

جواز تیمم بر دیوار^۱

از ابن عباس روایت است: من و عبدالله بن یسار، مولای میمونه زن پیامبر ﷺ نزد ابوجهیم بن حارث بن صمه انصاری رفتیم، ابوجهیم گفت: (أقبل النبي ﷺ من نحو «بئر جمل»^۲). فلقیه رجل فسلم عليه، فلم يرد عليه النبي ﷺ حتى أقبل على الجدار فمسح بوجهه ویدیه، ثم رد عليه السلام^۳. «پیامبر ﷺ از طرف «بئر جمل» برمی گشت، مردی با او ملاقات کرد و سلام کرد، پیامبر ﷺ جواب سلام او را نداد تا رو به دیوار کرد و (دست بر دیوار زد) صورت و دستهایش را با آن مسح کد و سپس جواب سلام او را داد».

احکام حیض و نفاس

حیض خونی است شناخته شده نزد زنان که در شرع هیچ حدی برای حداقل و حداکثر آن وجود ندارد و در این مورد به عادت زنان مراجعه می شود.

نفاس: خونی است که به سبب زایمان خارج می شود و حداکثر آن چهل روز است: از ام سلمه (رض) روایت است: (كانت النفساء تجلس على عهد رسول الله ﷺ أربعين يوماً)^۴ «نفساء (زنانی که وضع حمل می کنند) زمان پیامبر ﷺ چهل روز می نشستند (یعنی نماز و روزه را ادا نمی کردند)».

اگر خون نفاس قبل از چهل روز قطع شود، باید غسل کند و پاکی اش شروع می شود و اگر بعد از چهل روز، خونریزی ادامه یابد بعد از پایان چهل روز غسل کند و پاکی او محسوب می شود.

(۱) از گل باشد یا از سنگ، رنگ روغنی به آن آغشته شده باشد یا نه. شیخ البانی رحمه الله این فتوا را باری من داد و گفت [و ما كان ربك نسيا] «و پروردگارت فراموشکار نبوده است».

(۲) محلی است در نزدیک مدینه.

(۳) متفق علیه: خ (۱/۴۴۱/۳۳۷)، م (۱/۲۸۱/۳۶۹)، معلقاً د (۱/۵۲۱/۳۲۵)، ن (۱/۱۶۵).

(۴) حسن صحیح: [ص. جه ۵۳۰]، د (۱/۵۰۱/۳۰۷)، ت (۱/۹۲/۱۳۹)، جه (۱/۲۱۳/۶۴۸).

آنچه با حیض و نفاس حرام می‌شود

آنچه بر بی‌وضو حرام است، بر حائض و نفساء نیز حرام است. علاوه بر آن موارد زیر نیز بر زنی که در مدت حیض یا نفاس است حرام می‌شود:

۱- روزه، و هرگاه پاک شود باید آن را قضا کند.

از معاذه روایت است: (سألت عائشة فقلت: ما بال الحائض تقضى الصوم و لا تقضى الصلاة قالت: كان يصيبنا ذلك مع رسول الله ﷺ فنؤمر بقضاء الصوم و لانؤمر بقضاء الصلاة)^۱ «از عایشه سؤال کردم چرا حائض روزه را قضا می‌گیرد ولی نماز را قضا نمی‌آورد؟ عائشه گفت: زمان رسول الله ﷺ، دچار حیض می‌شدیم، به قضای روزه امر می‌شدیم ولی به قضای نماز امر نمی‌شدیم».

۲- آمیزش با زنان از راه طبیعی (زایمان):

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أذىً، فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ، فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ (بقره: ۲۲۲)

«از تو درباره آمیزش با زنان هنگام حیض می‌پرسند بگو: زیان و ضرر است پس در حالت قاعدگی از (همبستری) با زنان کناره‌گیری نمایید و با ایشان نزدیکی نکنید، تا آنگاه که پاک می‌شوند، هنگامی که پاک شدند از جایی که خدا به شما فرمان داده است (و راه طبیعی زناشویی و وسیله حفظ نسل است) با آنان نزدیکی کنید».

(۱) متفق علیه: م(۱/۲۶۵/۳۳۵)، و این لفظ مسلم است، خ(۱/۴۲۱/۳۲۱)، ت(۱/۸۷/۱۳۰)، د

(۱/۴۴۴/۲۵۹)، ج(۱/۲۰۷/۶۳۱).

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إِصْنَعُوا كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا النِّكَاحَ) «هرکاری غیر از آمیزش، با آنها انجام دهید».

حکم کسی که با حائضی آمیزش کند

امام نووی رحمه الله در شرح مسلم (۳/۲۰۴) می‌گوید:

اگر مسلمانی معتقد به جواز آمیزش با حائض در فرجش (از راه طبیعی) باشد، کافر و مرتد می‌شود؛ و اگر کسی این کار را انجام دهد و معتقد به حلال بودن آن نباشد اگر فراموش کرد یا از وجود حیض خبر نداشت یا ندانست که حرام است یا کسی به زور او را وادار به این کار کرد، هیچ گناهی بر او نیست و کفاره هم ندارد؛ اما اگر عمداً و با آگاهی از فرارسیدن حیض و تحریم آن و با اختیار، با زن حائض آمیزش کرد مرتکب گناهی کبیره شده است، شافعی هم به کبیره بودن آن تصریح کرده است. بر او واجب است که توبه کند، و در وجوب کفاره بر او دو نظریه وجود دارد. ^۱ آه

می‌گویم (مؤلف): قول راجح این است که کفاره بر او واجب است؛ به دلیل حدیث ابن عباس (رض): پیامبر ﷺ دربارهٔ مردی که با زن حائض خود آمیزش کرده بود، فرمودند: (يَتَصَدَّقُ بِدِينَارٍ^(*) أَوْ نِصْفِ دِينَارٍ)^۲ «یک یا نصف دینار صدقه دهد».

مختار بودن شخص (در پرداخت نصف دینار یا یک دینار) که در حدیث آمده به تفاوت بین اول حیض و آخر آن برمی‌گردد. به دلیل حدیث موقوفی که از ابن عباس روایت است که: (إِنْ أَصَابَهَا فِي فُورِ الدَّمِ تَصَدَّقَ بِدِينَارٍ وَإِنْ كَانَ فِي آخِرِهِ فَنِصْفِ دِينَارٍ)^۳

(۱) صحیح: [ص. جه ۵۲۷]، م (۱/۲۴۶/۳۰۲)، د (۱/۴۳۹/۲۵۵)، ت (۴/۲۸۲/۴۰۶۰)، جه (۱/۲۱۱/۶۴۴)، نس (۱/۱۵۲).

(* هر دینار ۴/۲۵ گرم طلا است «مترجم».

(۲) صحیح: [ص. جه ۵۲۳]، د (۱/۴۴۵/۲۶۱)، نس (۱/۱۵۳)، جه (۱/۲۱۰/۶۴۰).

(۳) صحیح موقوف: [ص. د ۲۳۸]، د (۱/۲۴۹/۲۶۲).

«اگر در ابتدای حیض با او آمیزش کرد یک دینار و اگر در آخر حیض با او آمیزش کرد نصف دینار صدقه بدهد».

استحاضه

خونی است که در غیر مدت حیض و نفاس یا در ادامه آن دو خارج می‌شود که اگر در غیر مدت حیض و نفاس باشد، واضح است، و اگر در ادامه آن دو خارج شود به صورت زیر است:

اگر زن عادت ماهیانه‌اش منظم باشد، آنچه بعد از مدت عادت خارج شود استحاضه است، چون پیامبر ﷺ به ام حبیبه فرمود: (أمکشی قدرما کانت تحبسک حیضتک ثم اغتسلی وصلی)^۱ «به اندازه قاعدگی ماهانه‌ات منتظر بمان؛ سپس غسل کن و نماز بخوان».

هرچند این دو خون قابل تشخیص از هم هستند، خون حیض سیاه و شناخته شده است و غیر از این خون استحاضه به حساب می‌آید:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به فاطمه بنت ابی حبیش: (إذا کان دم الحی فإنه أسود مروف، فأمسکی عن الصلاة، فإذا کان الآخر فتوضی فإنما هو عرق)^۲. «هرگاه خون حیض بود که آن سیاه و شناخته شده است، نماز نخوان و اگر خونی دیگر بود وضو بگیر که این بر اثر (پارگی) رگ است».

اگر زن مستحاضه‌ای بالغ شد و توانایی تشخیص دادن (خون حیض و غیر آن) را نداشت، به عادت رایج در زنان (خویشاوندش) مراجعه کند، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به حمه بنت جحش: (إنما هذه ركضة من ركضات الشيطان فتحيضي ستة أيام أو سبعة في علم الله، ثم اغتسلي، حتى إذا رأيت أنك قد طهرت و استتقيت فصلی أربعا و عشرين ليلة أو ثلاثا و عشرين و أيامهن، و صومی فإن ذلك یجزیک و كذلك فافعلی فی کل شهر، کما

(۱) صحیح [الإرواء ۲۰۲]، م (۲۲۴-۶۵-۱/۲۶۴).

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۰۴]، نس (۱/۱۸۵)، د (۱/۴۷۰/۲۸۳).

تحیض النساء و کما یطهرن لمیقات حیضهن و طهرن^۱ «این ضربه‌ای از ضربات شیطان است، و تو شش یا هفت روز را (خدا مدت آن را می‌داند) حیض حساب کن^(*)، سپس وقتی دیدی که پاک شدی، غسل کن، بیست و چهار یا بیست و سه شبانه روز نماز بخوان و روزه بگیر، این تو را کفایت می‌کند، و در هر ماه اینچنین عمل کن، همانطور که زنان در اوقات مشخصی حیض و پاک می‌شوند».

احکام مستحاضه

آنچه بر زن حیض حرام می‌شود بر مستحاضه حرام نیست. ولی بر زن مستحاضه واجب است که برای هر نمازی وضو بگیرد؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به فاطمه بنت ابی حبیش: (ثم تویی لکل صلاة)^۲. «سپس برای هر نمازی وضو بگیر».

سنت است که زن مستحاضه برای هر نمازی غسل کند همچنانکه در غسل‌های مستحب ذکر شد.

(۱) حسن: [الإرواء ۲۰۵]، د (۱/۴۷۵/۲۸۴)، ت (۱/۴۷۵/۱۲۸)، ت (۱/۸۳/۱۲۸)، جه (۱/۲۰۵/۶۲۷)

ابن ماجه معنی این حدیث را روایت کرده است.

(*) طبق عادت زنان «مترجم».

(۲) صحیح: [ص جه ۵۰۷]، د (۱/۴۹۰/۱۹۵) جه (۱/۲۰۴/۶۲۴).

الصلاه (نماز)

در شبانه‌روز، بر هر فرد عاقل و بالغ پنج نماز فرض است.
اوقات نمازهای پنجگانه‌ی واجب پنج تا هستند: ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است: (فرضت علی النبی صلی الله علیه و آله الصلوات ليله أسری به خمسين، ثم نقصت حتی جعلت خمسا ثم نودی یا محمد إنه لا یبدل القول لدی و إن لک بهذه الخمس، خمسين)^۱ «در شب اسراء پنجاه نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرض شد، سپس از آن کم شد تا به پنج نماز رسید آنگاه ندا آمد که ای محمد دیگر گفته من تغییر داه نمی‌شود و با این پنج نماز برای تو اجر پنجاه نماز هست».

از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است یک نفر اعرابی (بادیه‌نشین) با موی سر ژولیده نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای پیامبر خدا، به من بگو خداوند چه نمازهایی را بر من فرض کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (الصلوات الخمس إلا أن تطوع شیئا)^۲ «نمازهای پنج‌گانه بر تو واجب است و جز آن می‌توانی نفل بخوانی».

جایگاه نماز در دین

از عبدالله بن عمر (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (بنی الإسلام علی خمس شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله، وإقام الصلاة، وإیتاء الزکاة، و حج البيت و صوم رمضان)^۳ «اسلام بر پنج پایه بنا شده است؛ شهادتین (گواهی دادن به اینکه معبود برحق

(۱) متفق علیه : ت (۱/۱۳۷/۲۱۳)، این حدیث در سنن ترمذی به صورت مختصر آمده است ولی در منابع زیر به صورت مفصل ذکر شده است : خ (۷/۲۰۱/۳۸۸۷)، م (۱/۱۴۵/۲۵۹)، نس (۱/۲۱۷).

(۲) متفق علیه : خ (۱/۱۰۳/۴۶)، م (۱/۴۰/۱۱)، د (۲/۵۳/۳۸۷)، نس (۴/۱۲۱).

(۳) متفق علیه : م (۱۶ - ۲۰ - ۱/۴۵)، این لفظ مسلم است، خ (۱/۴۹/۸)، ت (۴/۱۱۹/۲۷۳۶)، نس (۸/۱۰۷).

جز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده اوست)، اقامه نماز، دادن زکات، حج خانه خدا، و روزه ماه رمضان».

حکم تارک الصلاة

مسلمانان اجماع دارند بر اینکه اگر کسی فرضیت نماز را انکار کند، کافر شده و از دایره اسلام خارج می‌شود. اما درباره کسی که با وجود اعتقاد به وجوب نماز، آن را ترک کند، اختلاف نظر دارند و سبب اختلاف هم احادیثی است که از پیامبر ﷺ ثابت شده و در آنها تارک الصلاة کافر نامیده شده بدون اینکه بین کسی که نماز را از روی انکار ترک کرده و کسی که از روی سهل‌انگاری (نماز را) ترک کرده، تفاوت قائل شده باشد.

از جابر ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَ بَيْنَ الشَّرْكِ وَ الْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ) ^۱ «حد فاصل میان انسان و شرک و کفر ترک نماز است».

از بریده روایت است از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (العهد الذی بیننا و بینهم الصلاة فمن ترکها فقد کفر) ^۲ «مشخصه‌ی بین ما و آنها (کفار و مشرکین) نماز است، هر کس آنرا ترک کند کافر می‌شود».

قول راجح این است که منظور از کفر، کفرا صغری است که انسان را از دایره اسلام خارج نمی‌کند و این ترجیح به دلیل جمع بین این احادیث و احادیث زیر داده شده است:

از عباده بن صامت ﷺ روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: (خمس صلوات کتبهن الله علی العباد، من أتى بهن لم یضیع منهن شیئا استخفافا بحقهن کان له عند الله عهد

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۸۴۸]، م (۱/۸۸/۸۲)، این لفظ مسلم است، د (۱۲/۴۳۶/۴۶۳)، ت (۴/۱۲۵/۲۷۵۱)، جه (۱/۳۴۲/۱۰۷۸).

(۲) صحیح: [ص. جه ۸۸۴]، جه (۱/۳۴۲/۱۰۷۹)، نس (۱/۲۳۱)، ت (۴/۱۲۵/۲۷۵۶).

أَنْ يَدْخُلَهُ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ لَمْ يَأْتِ بِهِنَّ فَلَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ، إِنْ شَاءَ عَذَبَهُ وَ إِنْ شَاءَ غُفِرَ لَهُ).^۱
 «پنج نماز است که خداوند بر بندگان خود واجب کرده است، هر کس آنها را بجای بیاورد و با سبک شمردن چیزی از آنها را ضایع نکند، خداوند عهد کرده است که او را وارد بهشت کند و هر کس از ادای آنها سر باز زند، خداوند هیچ تعهدی نسبت به او ندارد؛ اگر خواست او را عذاب می‌دهد و اگر خواست او را می‌بخشد».

همانطور که می‌بینیم پیامبر ﷺ در این حدیث فرجام اشخاص تارک الصلاة را به مشیت الهی واگذار کرده است و از این نکته می‌فهمیم که حکم ترک نماز پایین‌تر از حکم کفر و شرک است:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (نساء: ۴۸)

«بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را (در صورت توبه نکردن) نمی‌بخشد و گناهان کمتر از آن را برای هر کسی که بخواهد می‌بخشد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (إِنْ أَوْلَ مَا يَحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ الْمُسْلِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، فَإِنْ أَتَمَّهَا وَ إِلَّا قِيلَ النَّظَرُ وَ هَلْ لَهُ مِنْ تَطَوُّعٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ تَطَوُّعٌ أَتَمَّتْ الْفَرِيضَةَ مِنْ تَطَوُّعِهِ، ثُمَّ يَفْعَلُ بِسَائِرِ الْأَعْمَالِ الْمَفْرُوضَةِ مِثْلَ ذَلِكَ)^۲
 «اولین چیزی که بنده‌ی مسلمان در روز قیامت از آن محاسبه می‌شود، نماز فرض است؛ اگر آن را به طور کامل انجام داده که خوب، در غیر این صورت گفته می‌شود: نگاه کنید آیا نماز مستحبی دارد؛ اگر نماز مستحبی داشته باشد نماز فرضش از آن کامل می‌گردد. سپس با سایر اعمال واجب او نیز چنین عمل می‌شود».

(۱) صحیح: [ص. ۱۱۵۰، ما [۲۶۶/۹۰]، أ [۲۳۴/۸۲]، ت [۹۳/۴۲۱]، ج [۴۴۹/۱۴۰۱]، نس (۱/۲۳۰).

(۲) صحیح: [ص. ۱۱۷۲]، ج [۴۵۸/۱۴۲۵]، این لفظ ابن ماجه است، ت (۱/۲۵۸/۴۱۱)، نس (۱/۲۳۲).

از حذیفه بن یمان روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(یدرس الإسلام كما يدرس و شى الثوب حتى لا يدرى ما صيام و لاصلاة و لانسك و لاصدقة و ليسرى على كتاب الله عزوجل فى ليلة فلا يبقى فى الأرض منه آية و تبقى طوائف من الناس شيخ الكبير و العجوز يقولون: أدركنا آباءنا على هذه الكلمة: لا إله إلا الله، فنحن نقولها. فقال له صله: ما تغنى عنهم لا إله إلا الله، و هم لا يدرن ما صلاة و لا صيام و لا نسك و لاصدقة؟ فاعرض عنه حذيفة، ثم ردها عليه ثلاثا، كل ذلك يعرض عنه حذيفة ثم أقبل عليه فى الثالثة فقال: يا صلة تنجيهم من النار ثلاثا) ^۱ «اسلام از بين مى‌رود همچنانکه نقش و نگار جامه و لباس فرسوده مى‌شود تا جایی که مردم نمی‌دانند روزه، نماز، حج، و صدقه چیست. و کتاب خداوند عزوجل در یک شب از میان برگرفته مى‌شود تا جایی که بر روی زمین یک آیه هم از آن باقی نمی‌ماند. گروههایی از پیرمرد و پیرزن باقی می‌مانند و می‌گویند از پدرانمان کلمه‌ی: (لا إله إلا الله) را شنیدیم، و ما هم آن را می‌گوییم»، صله به او (حذیفه) گفت: لا اله الا الله چه نفعی به آنها می‌رساند در حالی که نمی‌دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست؟ حذیفه از او روی‌گردان شد، سپس (صله) سؤال را سه بار برای حذیفه تکرار کرد، هر بار حذیفه از او روی‌گردان شد، تا اینکه بار سوم به او (صله) کرد و سه بار گفت: ای صله! (لا إله إلا الله) آنها را از آتش نجات می‌دهد».

نماز بر چه کسی واجب است؟

نماز بر هر مسلمان بالغ و عاقلی واجب است

از علی رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتى يستقيظ و عن الصبي حتى يحتلم، و عن المجنون حتى يعقل) ^۲ «تکلیف از سه گروه برداشته شده

(۱) صحیح: [ص. جه ۳۲۷۳]، جه (۴۰۴۹/۲/۱۳۴۴).

(۲) صحیح: [ص. ج ۳۵۱۳]، د (۴۳۸۰/۷۸/۱۲).

است، از شخص خوابیده تا بیدار شود، از بچه تا وقتی که احتلام (بالغ) شود و از دیوانه تا زمانی که عاقل شود».

بر سرپرست بچه^(*) واجب است تا او را به نماز امر کند هر چند که نماز بر او واجب نیست، تا به ادای آن عادت کند:

از عمر بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مروا أولادکم بالصلاة و همأبناء سبع سنین، واضربوهم علیها و هم أبناء عشر سنین، و فرقوا بینهم فی المضاجع)^۱ «در هفت سالگی فرزندان را به خواندن نماز امر کنید و در ده سالگی (به خاطر نافرمانی در ترک نماز) آنها را بزنید و بستر خوابشان را از هم جدا کنید».

اوقات نماز

از جابر بن عبدالله روایت است: (أن النبی ﷺ جاءه جبریل علیه السلام فقال له: قم فصله، فصلی الظهر حین زالت الشمس، ثم جاءه العصر فقال: قم فصله، فصلی العصر حین صار ظل كل شیء مثله، ثم جاءه المغرب فقال: قم فصله، فصلی المغرب حین وجبت الشمس، ثم جاءه العشاء فقال قم فصله، فصلی العشاء حین غاب الشفق، ثم جاءه الفجر فقال قم فصله، فصلی الفجر حین برق الفجر، أو قال سطح الفجر.

ثم جاءه من الغد للظهر فقال، قم فصله، فصلی الظهر حین صار ظل كل شیء مثله، ثم جاءه العصر فقال: قم فصله، فصلی العصر حین صار ظل كل شیء مثلیه، ثم جاءه المغرب و قتا واحدا لم یزل عنه، ثم جاءه العشاء حین ذهب نصف اللیل، أو قال: ثلث اللیل فصلی العشاء ثم جاءه حین أسفر جدا فقال: قم فصله، فصلی الفجر، ثم قال: ما بین هذین الوقتین، وقت)^۲ «جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر ﷺ آمد و به او گفت: بلند شو و نماز بخوان،

(* بجهای که سنش از ۷ سال کمتر نباشد «مترجم».

(۱) حسن: [ص. ج ۵۸۶۸]، د (۲/۱۶۲/۴۹۱)، این لفظ ابوداود است، أ (۱/۲۳۷/۸۴)، کم (۱/۱۹۷).

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۵۰]، أ (۲/۲۴۱/۹۰)، نس (۱/۲۶۳)، ت (//۱۵۰)، بنحوه.

پیامبر ﷺ نماز ظهر را وقتی که خورشید - از وسط آسمان - زوال کرده بود خواند. سپس هنگام عصر نزد او آمد و به او گفت: بلند شو و نماز بخوان، پیامبر ﷺ نماز عصر را هنگامی خواند، که سایه هر چیز به اندازه خودش شده بود سپس وقت مغرب نزد او آمد و به او گفت: بلند شو نماز بخوان پیامبر ﷺ نماز مغرب را وقتی که خورشید غروب کرده بود، خواند، سپس موقع عشاء نزد او آمد و به او گفت: بلند شو نماز بخوان پیامبر ﷺ نماز عشاء را وقتی خواند که شفق - سرخی بعد از غروب آفتاب - پنهان شده بود. سپس هنگام صبح نزد او آمد و به او گفت نماز بخوان، پیامبر ﷺ نماز صبح را هنگامی که فجر نمایان شد، خواند.

سپس روز بعد هنگام ظهر نزد او آمد و گفت بلند شو و نماز بخوان، پیامبر ﷺ نماز ظهر را هنگامی که سایه هر چیز به اندازه خودش شده بود، خواند، سپس وقت عصر نزد او آمد و گفت بلند شو و نماز بخوان، پیامبر نماز عصر را هنگامی که سایه هر چیز دو برابر خودش شده بود، خواند سپس هنگام مغرب در همان وقت دیروز آمد (و به او گفت نماز بخوان) سپس وقت عشاء هنگامی که نیمی از شب یا یک سوم آن گذشته بود نزد او آمد و نماز عشاء را در همان وقت خواند سپس وقتی که بامداد بسیار روشن نزد او آمد و گفت بلند شو و نماز بخوان، پیامبر ﷺ نماز صبح را ادا کرد و گفت: وقت هر نماز بین این دو وقت است».

ترمذی گوید: محمد (بن اسماعیل بخاری) گفت: صحیحترین حدیث درباره اوقات نماز حدیث جابر است:

۱- ظهر: وقت آن از زوال خورشید (از وسط آسمان) تا وقتی است که سایه هر چیز به اندازه خودش شود.

۲- عصر: وقت آن از زمانی است که سایه هر چیز به اندازه خودش شود، و تا غروب آفتاب ادامه دارد.

۳- مغرب: وقت آن از غروب خورشید تا پنهان شدن شفق (سرخی خورشیدن پس از غروب آفتاب) است:

چون پیامبر ﷺ فرموده‌اند: (وقت صلاة المغرب ما لم يغيب الشفق)^۱ «وقت نماز مغرب تا قبل از پنهان شدن شفق است».

۴- عشاء: وقت آن از پنهان شدن شفق تا نصف شب است، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (وقت صلاة العشاء إلى نصف الليل الأوسط)^۲ «وقت نماز عشاء تا نیمه میانی شب است».

۵- صبح: وقت آن از طلوع فجر تا طلوع خورشی است به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (وقت صلاة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس)^۳ «وقت نماز صبح از طلوع فجر تا طلوع خورشید است».

(صلاه الوسطی) چه نمازی است؟

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴾ (بقره: ۲۳۸)

«بر خواندن نمازها و (بویژه) نماز وسطی (عصر کوشا باشید و) محافظت ورزید و فروتنانه برای خدا به پا خیزید».

از علی رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ در روز جنگ احزاب فرمود:

(شغلونا عن الصلاة الوسطی صلاة العصر، ملاً الله بیوتهم و قبورهم ناراً)^۴ «ما را از نماز

وسطی، یعنی نماز عصر باز داشتند، خداوند خانه‌ها و قبرهاشان را پر از آتش کند».

(۱) حسن: [الإرواء ۱/۲۶۸]، م (۱۷۳/۶۱۲-۱/۴۲۷)، این لفظ مسلم است، د (۲/۶۷/۳۹۲)، نس (۱/۲۶۰).

(۲) مصادر سابق.

(۳) مصادر سابق.

(۴) صحیح: [مختصر م ۲۱۷]، م (۶۲۷-۲۰۵-۱/۴۳۷).

مستحب بودن ادای نماز ظهر در اول وقت هنگامی که گرما شدید نباشد:
از جابرن سمره روایت است: (كان النبي ﷺ يصلي الظهر إذا دحضت الشمس)^۱ «پیامبر ﷺ نماز ظهر را هنگامی که خورشید در حال زوال بود می‌خواند».

مستحب بودن تأخیر نماز ظهر در گرمای شدید تا وقت خنک شدن هوا:
از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
(إذا أشتد الحر فأبردوا بالصلاة، فإن شدة الحر من فيح جهنم)^۲ «هنگام شدت گرما نماز را تا وقت خنک شدن هوا به تأخیر بیاورید؛ چون شدت گرما از حرارت جهنم است».

مستحب بودن ادای نماز عصر در اول وقت:
از انس رضی الله عنه روایت است: (أن رسول الله ﷺ كان يصلي العصر و الشمس مرتفعة حية، فيذهب الذهاب إلى العوالي فيأتي العوالي والشمس مرتفعة)^۳ «پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را زمانی می‌خواند که خورشید بلند و پرنور بود طوریکه اگر یکی از ما می‌خواست به منطقه عوالی (محلّی در فاصله حدود چهار مایلی مدینه) برود، به آنجا می‌رسید در حالی که هنوز خورشید بلند بود».

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۵۴]، م (۱/۴۳۲/۶۱۸).

(۲) متفق علیه: م (۱/۴۳۰/۶۱۵) این لفظ مسلم است، خ (۲/۱۵/۵۳۳)، د (۲/۷۵/۳۹۸)، ت (۱/۱۰۵/۱۵۷)، نس (۱/۲۴۸)، جه (۱/۲۲۲/۶۷۷).

(۳) متفق علیه: خ (۲/۲۸/۵۵۰)، م (۱/۴۳۳/۶۲۱)، د (۲/۷۷/۴۰۰)، نس (۱/۲۵۲)، جه (۱/۲۲۳/۶۸۲).

گناه کسی که نماز عصر را از دست بدهد:

از ابن عمر (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الذی تفوته صلاة العصر كأنما وتر بأهله وماله) ^۱ «کسی که نماز عصر را از دست بدهد مانند این است که اهل و مالش را از دست داده باشد».

از بریده رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من ترک صلاة العصر فقد حبط عمله) ^۲ «کسی که نماز عصر را ترک کند عملش از بین رفته است».

گناه کسی که نماز عصر را تا وقت زرد شدن خورشید به تأخیر بیاورد:

از انس رضی الله عنه روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (تلك صلاة المنافق، يجلس و یرقب الشمس حتی إذا كانت بین قرنی الشیطان قام فنقرها أربعا لا یذكر الله إلا قليلا) ^۳ «این نماز منافق است که می نشیند و منتظر می ماند تا خورشید بین دو شاخ شیطان قرار بگیرد، آنگاه بلند می شود و چهار رکعت نماز را (مانند مرغی که به زمین نوک می زند) تندتند می خواند و در آن یادی از خدا نمی کند مگر اندک».

مستحب بودن تعجیل در نماز مغرب و کراهت به تأخیر انداختن آن:

از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(لا تزال أمتی بخیر أو علی الفطرة ما لم یؤخروا المغرب حتی تشتبك النجوم) ^۴ «امت من تا وقتی که نماز مغرب را تا موقع ظاهر شدن ستارگان به تأخیر نیانداخته اند، همواره بر خیر و فطرت (دینی)، یا بر دین حنیف هستند».

(۱) متفق علیه: م (۱/۴۳۵/۶۲۶)، خ (۲/۳۰/۵۵۲)، د (۲/۸۴/۴۰)، ت (۱/۱۱۳/۱۷۵)، نس (۱/۲۳۸).

(۲) صحیح: [ص. نس ۴۹۷]، خ (۲/۳۱/۵۵۳)، نس (۱/۲۳۶).

(۳) صحیح: [ص. د ۳۹۹]، م (۲۱/۴۳۴/۶۲۲) این لفظ مسلم است، د (۲/۸۳/۴۰۹)، ت (۱/۱۰۷/۱۶۰)، نس (۱/۲۵۴).

(۴) حسن صحیح: [ص. د ۴۰۳]، د (۲/۸۷/۴۱۴).

از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است: (أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلی المغرب إذا غربت الشمس و توارت بالحجاب)^۱ «پیامبر صلى الله عليه وسلم نماز مغرب را همینکه خورشید غروب می‌کرد و پنهان می‌شد می‌خواند».

مستحب بودن تأخیر نماز عشاء تا زمانیکه مشقتی در آن نباشد:

از عایشه (رض) روایت است: (أعتمت النبی صلى الله عليه وسلم ذات ليلة حتی ذهب عامة الليل، و حتی نام أهل المسجد، ثم خرج فصلی، فقال: إنه لوقتها لولا أن أشق علی أمتی)^۲ «شب‌ی پیامبر صلى الله عليه وسلم نماز (عشاء) را به تأخیر انداخت تا اینکه قسمت اعظم شب گذشت و اهل مسجد خوابیدند، سپس خارج شد، نماز را خواند و فرمود: اگر اتمم به سختی نمی‌افتادند آن وقت آن (نماز عشاء) است».

کراهت خواب قبل از نماز عشاء و صحبت کردن (بدون مصلحت) بعد از آن:

از ابوبرزه رضی الله عنه روایت است: (أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان یکره النوم قبل العشاء و الحدیث بعدها)^۳ «پیامبر صلى الله عليه وسلم خوابیدن قبل از عشاء و صحبت کردن بعد از آن را مکروه می‌دانست».

از انس رضی الله عنه روایت است: (نظرنا النبی صلى الله عليه وسلم ذات ليلة حتی كان شطر الليل یبلغه، فجاء فصلی لنا ثم خطبنا فقال: ألا إن الناس قد صلوا ثم رقدوا، و إنکم لم تزالوا فی صلاة ما انتظرتم الصلاة)^۴ «شب‌ی آنقدر منتظر پیامبر صلى الله عليه وسلم ماندیم تا اینکه نیمه شب فرا رسید؛ پس پیامبر صلى الله عليه وسلم آمد و برای ما امامت کرد سپس برایمان خطبه‌هایی خواند و فرمود: آگاه باشید

(۱) متفق علیه: م (۱/۴۴۱/۶۳۶)، ت (۱/۱۰۸/۱۶۴)، خ (۲/۴۱/۵۶۱)، بخاری این حدیث را بدون عبارت «غرب الشمس» روایت کرده است، د (۲/۸۷/۴۱۳)، نحوه، جه (۱/۲۲۵/۶۸۸) ابن ماجه مثل همین را روایت کرده است.

(۲) صحیح: [مختصر م ۲۲۳]، م (۶۳۸ - ۲۱۹ - ۱/۴۴۲).

(۳) متفق علیه: خ (۲/۴۹/۵۶۸)، م (۶۴۷-۲۳۷-۱/۴۴۷)، د (۲/۶۹/۳۹۴)، نس (۱/۲۴۶).

(۴) متفق علیه: خ (۲/۷۳/۶۰۰)، این لفظ بخاری است، م (۱/۴۴۳/۶۴۰)، نس (۱/۲۶۸).

که مردم نماز خوانده‌اند و خوابیده‌اند و شما از وقتی که منتظر نماز مانده‌اید، همواره در نماز بوده‌اید».

مستحب است نماز صبح در اول وقت خوانده شود (تغلیس - تاریکی اول فجر):

از عایشه (رض) روایت است: (کن نساء المؤمنات یشهدن مع رسول الله ﷺ صلاة الفجر متلفعات بمروطهن، ثم ینقلبن الی بیوتهن حین یقضین الصلاة، لا یعرفهن أحد من الغلس)^۱ «زنان مؤمن با پیامبر ﷺ در نماز صبح حاضر می‌شدند در حالیکه خود را با لباسهایی (از خز یا پشم) می‌پوشیدند؛ و پس از آن که نمازشان را ادا می‌کردند به خانه‌هایشان باز می‌گشتند در حالیکه هیچ کس به خاطر تاریکی آنها را نمی‌شناخت».

چه زمانی شخص وقت نماز را دریافته است؟

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(من أدرك من الصبح ركعة قبل أن تطلع الشمس فقد أدرك الصبح، ومن أدرك ركعة من العصر قبل أن تغرب الشمس فقد أدرك العصر)^۲ «کسی که به یک رکعت از نماز صبح برسد قبل از آنکه خورشید طلوع کند، نماز صبح را دریافته است و کسی که قبل از غروب آفتاب به یک رکعت از نماز عصر برسد، نماز عصر را دریافته است» این حکم، به نماز صبح و عصر اختصاص ندارد بلکه برای هر نمازی عمومیت دارد:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من أدرك ركعة من الصلاة فقد أدرك الصلاة)^۳ «کسی که به یک رکعت از نماز برسد، نماز را دریافته است».

(۱) متفق علیه: خ (۲/۵۴/۵۷۸)، م (۱/۴۴۵/۶۴۵)، د (۲/۹۱/۴۱۹)، نس (۱/۲۷۱)، ت (۱/۱۰۳/۱۵۳)، ج (۱/۲۲۰/۶۶۹).

(۲) متفق علیه: (۱/۵۶/۵۷۹)، م (۱/۴۲۴/۶۰۸)، نس (۱/۲۷۳) نحوه.

(۳) متفق علیه: خ (۱/۵۷/۵۸۰)، م (۱/۴۲۳/۶۰۷)، د (۳/۴۷۱/۱۱۰۸)، ت (۲/۱۹/۵۲۳)، نس (۱/۲۷۴).

قضای نمازهای فوت شده

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من نسی صلاة أو نام عنها فكفارتها أن یصلیها إذا ذكرها) ^۱ «هر کس نمازی را فراموش کند یا به خواب برود و نمازش را نخواند، کفاره آن این است که هرگاه به یادش آمد آن را بخواند».

آیا کسی که عمداً نماز را تا خارج شدن وقت ترک کند، می‌تواند قضای آن را بجای آورد؟

ابن حزم رحمه الله در «المحلی» (۲/۲۳۵) می‌گوید:

همانا خداوند متعال برای هر نماز فرضی وقت معینی را قرار داده که آغاز و پایانش مشخص است، بطوریکه در زمان مشخصی وقت آن فرا می‌رسد، و نیز در وقت معینی وقت آن به پایان می‌رسد، بنابراین کسی که نمازش را بعد از خارج شدن وقتش می‌خواند، مثل کسی که نماز را قبل از دخول وقتش خوانده باشد، چون هر دوی آنها در غیر وقت خودشان نماز خوانده‌اند. همچنین حکم کردن به قضای نماز باید از جانب خدا بیان شده باشد، زیرا حکم کردن به چیزی یک نوع قانونگذاری به حساب می‌آید، و این کار مختص خدا است که آن را توسط پیامبرش ابلاغ کرده است و اگر بر کسی که نماز را عمداً تا خروج وقت آن ترک کند قضایی واجب می‌بود، خداوند متعال و رسول او صلی الله علیه و آله از ذکر آن غفلت نمی‌کردند و آن را هم فراموش نکرده‌اند و با ترک بیان آن عمداً ما را در سختی قرار نمی‌دادند:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾

(مریم: ۶۴)

«و پروردگار تو فراموشکار نبوده است».

و هر قانونگذاری و حکمی که منشأ آن قرآن و سنت نباشد، باطل است - اه -

(۱) صحیح: [مختصر م ۲۲۹]، م (۶۸۴ - ۱/۴۷۷/۳۱۵).

اوقاتی که ادای نماز در آنها نهی شده است

از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است: (ثلاث ساعات كان رسول الله ﷺ ينهانا أن نصلی فیهن أو أن نقبر فیهن موتانا: حين تطلع الشمس بازغة حتى ترتفع، و حين يقوم قائم الظهيرة حتى تميل الشمس، و حين تضيف الشمس للغروب حتى تغرب)^۱ «سه وقت است که پیامبر ﷺ ما را در نماز خواندن یا دفن کردن مرده‌هایمان در آن اوقات نهی کرده است، وقتی که تازه خورشید طلوع می‌کند تا آن که بلند شود، و وقتی که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد تا وقتی که مایل شود، و زمانی که خورشید در آستانه غروب باشد تا وقتی که غروب کند».

پیامبر ﷺ علت نهی از نماز در این اوقات را در خطاب به عمرو بن عبسه بیان کرده و فرموده است: (صل صلاة الصبح، ثم أقصر عن الصلاة حتى تطلع الشمس حتى ترتفع، فإنها تطلع حين تطلع بين قرني شيطان، و حينئذ يسجد لها الكفار، ثم صل فإن الصلاة مشهودة محضورة، حتى يستقل الظل بالرمح، ثم أقصر عن الصلاة، فإنه حينئذ تسجر جهنم، فإذا أقبل الفی فصل فإن الصلاة مشهودة محضورة حتى تصلى العصر، ثم أقصر عن الصلاة حتى تغرب الشمس، فإنها تغرب بين قرني شيطان و حينئذ يسجد لها الكفار)^۲ «نماز صبح را بخوان سپس تا وقتی که خورشید طلوع می‌کند و بالا می‌آید نماز نخوان، چون خورشید بین دو شاخ شیطان طلوع می‌کند و کفار برای آن سجده می‌برند؛ سپس نماز (ضحی) بخوان چون ملائکه شاهد و حاضر بر نماز هستند تا اینکه سایه نیزه به کمترین مقدار خود می‌رسد؛ آنوقت از خواندن نماز خودداری کن؛ چون در این وقت آتش جهنم شعله‌ور می‌شود. سپس وقتی که سایه مایل شد نماز بخوان چون ملائکه شاهد و حاضر بر نماز هستند. تا آنکه نماز عصر را می‌خوانی، و بعد از آن، از نماز خواندن خودداری

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۲۳۳]، م (۱/۵۶۸/۸۳۱)، د (۸/۴۸۱/۳۱۷۶)، ت (۲/۲۴۷/۱۰۳۵)، نس (۱/۲۷۵)، جه (۱/۴۸۶/۱۵۱۹).

(۲) صحیح: [المشکا ۱۰۴۲]، م (۱/۵۷۰/۸۳۲).

کن تا وقتی که خورشید غروب کند؛ چون خورشید بین دو شاخ شیطان غروب می‌کند و در این زمان کفار برای آن سجده می‌برند».

نهی از خواندن نماز در اوقات ذکر شده شامل زمان و مکان زیر نمی‌شود:

در روز جمعه، زمان استواء (هنگامی که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد):
 چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: (لا یغتسل رجل یوم الجمعة فیتطهر ما استطاع من طهر، ویدهن من دهن، أو یمس من طیب بینه، ثم یخر فلا یفرق بین اثین، ثم یصلی ما کتب له، ثم ینصت إذا تکلم الإمام، إلا غفر له، ما بینه و بین الجمعة الأخری)^۱ «هر کسی که روز جمعه غسل کند و تا می‌تواند خودش را پاک کند و سرش را با روغن چرب نماید یا از بوی خوش خانه‌اش، خودش را خوشبو کند، سپس برای نماز جمعه خارج شود و بین دو نفر جدایی نیاندازد (در مسجد از روی شانه‌ها و سر آنها عبور نکند) و آنچه را که برایش مقدر شده نماز بخواند و وقتی که امام شروع به خواندن خطبه کرد، سکوت کند، تمام گناهان (صغیره) او از این جمعه تا جمعه دیگر بخشیده می‌شوند».

در اینجا پیامبر ﷺ نمازگزار را به خواندن آنچه برایش مقدر شده تشویق نموده و تا وقت خروج امام او را از نماز خواندن منع کرده است، و به همین علت جماعتی از سلف از جمله عمر بن خطاب رضی الله عنه و امام احمد نیز به تبعیت از او گفته‌اند: خروج امام (برای خواندن خطبه) مانع نماز است، و خطبه امام مانع صحبت کردن است، پس، خروج امام را مانع خواندن نماز دانسته‌اند نه قرار گرفتن خورشید در وسط آسمان را (استواء).

مکان: مکه مکرمه - خداوند بر شرافت و بزرگی آن بیفزاید - که نماز خواندن در آن در هیچ یک از اوقات مذکور مکروه نیست، چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: (یا بنی عبدمناف، لا تمنعوا أحدا طاف بهذا البیت و صلی أیة ساعة من لیل أو نهار)^۲ «ای بنی عبد

(۱) صحیح: [الترغیب ۶۸۹]، خ (۲/۳۷۰/۸۸۳).

(۲) صحیح: [ص. جه ۱۰۳۶]، جه (۱/۳۹۸/۱۲۵۴)، ت (۲/۱۷۸/۸۶۹)، نس (۵/۲۲۳).

مناف کسی را که در هیچ لحظه‌ای از شبانه‌روز از طواف این خانه و نماز در آن منع نکنید».

و نمازی که خواندن آن در این اوقات نهی شده است، نماز نغلی است که سببی نداشته باشد. بنابراین در این اوقات قضای نمازهای فوت شده‌ی فرض و سنت جایز است؛ چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: (من نسی صلاة فليصل إذا ذكرها، لا كفارة لها إلا ذلك)^۱. «هر کس نمازی را فراموش کرد، همین که یادش آمد باید آنرا بخواند، و کفاره‌ای جز این ندارد». نماز بعد از وضو نیز در هر وقتی که باشد جایز است؛ به دلیل حدیث ابوهریره که پیامبر ﷺ هنگام نماز صبح به بلال فرمود: (یا بلال أخبرنی بأرجی عمل عملته فی الإسلام فإنی سمعت دف نعلیک فی الجنة، قال: ما عملت عملاً أرجی عندی، أنى لم أتطهر طهوراً فی ساعته من لیل أو نهار إلا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی أن أصلی)^۲ «ای بلال به من بگو امیدوارکننده‌ترین عملی که در اسلام انجام داده‌ای کدام است، زیرا من صدای کفشهایت را پیشاپیش خودم در بهشت شنیدم، بلال گفت: امیدوارکننده‌ترین کاری که من انجام داده‌ام این بوده است که وضوئی در هیچ لحظه‌ای از شبانه‌روز نگرفتم مگر اینکه بعد از آن هر آنچه برایم مقدر شده بود، نماز خواندم». در این اوقات دو رکعت تحیه المسجد هم جایز است؛ چرا که پیامبر ﷺ فرموده است: (إذا دخل أحدکم المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین)^۳ «هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد، تا دو رکعت نماز نخوانده نشیند».

(۱) متفق علیه : خ (۲/۷۰/۵۹۷)، م (۱/۴۷۷/۶۸۴)، د (۲/۱۱۳/۴۳۸)، ابوداود این حدیث را بدون جمله «لاکفاره لها الا ذلک» روایت کرده است، نس (۱/۲۹۳)، ت (۱/۱۱۴/۱۸۷)، جه (۱/۲۲۷/۶۹۶).

(۲) تخریج در ص (۴۰).

(۳) متفق علیه : خ (۳/۴۸/۱۱۶۳)، م (۱/۴۹۵/۷۱۴)، د (۲/۱۳۳/۴۶۳)، ت (۱/۱۹۸/۳۱۵)، جه (۱/۳۲۴/۱۰۱۳)، نس (۲/۵۳).

نهی از خواندن نفل بعد از طلوع فجر، قبل از نماز صبح

یسار مولای ابن عمر گوید: (رآنی ابن عمر و أنا اصلی بعد طلوع الفجر فقال یا یسار، إن رسول الله ﷺ خرج علينا و نحن نصلی هذه الصلاة، فقال: لیبلغ شاهدکم غائبکم، لاتصلوا بعد الفجر الا سجدةین)^۱ «ابن عمر مرا دید که بعد از طلوع فجر نماز می‌خواندم، گفت: ای یسار، پیامبر ﷺ روزی بر ما وارد شد در حالی که در این وقت نماز نفل می‌خواندیم، فرمود: حاضرین در اینجا، به غایبین برسانند که بعد از طلوع فجر بجز دو رکعت، دیگر نمازی نیست (البته مراد نخواندن نفل است)».

نهی از خواندن سنت هنگام اقامه فرض

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا أقيمت الصلاة فلا صلاة إلا المكتوبة)^۲ «هرگاه نماز (فرض) اقامه شد خواندن هیچ نمازی جز همان فرض جایز نیست».

اماکنی که خواندن نماز در آن نهی شده است

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (فضلت علی الأنبياء بست: أعطيت جوامع الكلم، و نصرت بالرعب، و احلت لی الغنائم، و جعلت لی الأرض طهورا و مسجدا، أرسلت إلى الخلق كافة، و ختم بی النبیون)^۳ «با شش چیز بر سایر پیامبران برتری داده شده‌ام، جوامع الكلم (مفاهیم زیاد با الفاظی کم) به من داده شده و با ایجاد رعب و ترس در قلب دشمنان، خداوند مرا یاری داده است، و غنائم برایم حلال و زمین پاک کننده و

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۳۵۳]، د (۴/۱۵۸/۱۲۶۴)، ترمذی این حدیث را بصورت مختصر و با عبارت: «لا صلاة بعد الفجر إلا سجدةین» ذکر کرده است. (۱/۲۶۲/۴۱۷).

(۲) صحیح: [ص. ج ۹۴۵]، م (۱/۴۹۳/۷۱۰)، ت (۱/۲۶۴/۴۱۹)، د (۴/۱۴۲/۱۲۵۲)، نس (۲/۱۱۶)، ج (۱/۳۶۴/۱۱۵۱).

(۳) صحیح: [مختصر م ۲۵۷]، م (۱/۳۷۱/۵۲۳).

مسجد قرار داده شده است و به سوی تمامی مردم فرستاده شده‌ام و با بعثت من، رسالت همه‌ی پیامبران خاتمه پیدا کرده است».

لذا نماز خواندن در تمام اماکن جایز است مگر اماکنی که در احادیث زیر استشنا شده‌اند:

جندب بن عبدالله بجلی گوید: پنج روز قبل از وفات پیامبر ﷺ از او شنیدم که می‌فرمود: (ألا و إن من كان قبلکم كانوا يتخذون قبور أنبياءهم و صالحهم مساجد، ألا فلا تتخذوا القبور مساجد، إني أنهاكم عن ذلك) ^۱ «آگاه باشید کسانی قبل از شما بودند که قبور پیامبران و افراد صالحشان را به مسجد تبدیل کردند. آگاه باشید قبور را به مساجد تبدیل نکنید، من شما را از آن نهی می‌کنم.» ^(*)

از ابوسعید خدری روایت است: پیامبر ﷺ فرمود: (الأرض كلها مسجد إلا المقبرة و الحمام) ^۲ «تمام زمین بجز قبرستان و حمام، مکان جواز نماز است.» (فقط در این دو مکان نماز خواندن جایز نیست).

براء بن عازب گوید: از پیامبر ﷺ درباره نماز خواندن در استراحتگاه شتران سوال کردند، (پیامبر ﷺ) فرمود: (لا تصلوا فی مبارک الإبل فإنها من الشیاطین). «در استراحتگاه شتران نماز نخوانید چون از شیاطین است» و از او درباره نماز در استراحتگاه گوسفندان سؤال شد فرمود: (صلوا فیها فإنه برکة) ^۳ «می‌توانید در آن نماز بخوانید چون در آن برکت هست».

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۸۶]، م (۱/۳۷۷/۵۳۲).

(*) یعنی خواندن نماز در قبرستان حرام است «مترجم».

(۲) صحیح: [ص. جه ۶۰۶]، د (۲/۱۵/۴۸۸)، جه (۱/۲۴۶/۷۴۵)، ت (۱/۱۹۹/۳۱۶).

(۳) صحیح: [ص. ج ۷۳۵۱]، د (۲/۱۵۹/۴۸۹).

أذان

حکم أذان

اذان اعلام فرا رسیدن وقت نماز با الفاظی مخصوص است^۱ و حکم آن واجب است. از مالک بن حویرث روایت است: پیامبر ﷺ فرمود: (إذا حضرت الصلاة فليؤذن لكم أحدكم وليؤمكم أكبركم)^۲ «هنگامی که وقت نماز فرا رسید یکی از شما اذان بگوید و بزرگترین شما امامت کند». پیامبر ﷺ به گفتن اذان دستور داده است و امر همچنانکه معلوم است برای وجوب است.

از انس روایت است: (أن النبي ﷺ كان إذا غزا بنا قوما لم يكن يغزو بنا حتى يصبح وينظشر، فإن سمع أذانا كف عنهم، وإن لم يسمع أذانا أغار عليهم)^۳ «هرگاه پیامبر ﷺ با ما به جنگ قومی می‌رفت تا فرا رسیدن صبح نمی‌جنگید و نگاه می‌کرد اگر اذانی می‌شنید دست نگه می‌داشت و اگر اذانی نمی‌شنید بر آنها شیبخون می‌زد».

فضیلت أذان

از معاویه رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن المؤذنين أطول الناس أعناقاً يوم القيامة)^۴ «همانا گردن مؤذنان در روز قیامت از همه‌ی مردم بلندتر است». عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صعصعه انصاری مازنی از پدرش نقل کرده که ابوسعید خدری به او گفت: (إني أراك تحب الغنمو البادية، فإذا كنت في غنمك أو باديتك فأذنت بالصلاة فارفع صوتك بالنداء، فإنه لا يسمع مدى صوت المؤذن جن و

(۱) فقه السنه (۱/۹۴).

(۲) متفق علیه : خ (۲/۱۱/۶۳۱)، م (۱/۴۶۵/۶۷۴).

(۳) متفق علیه : خ (۲/۸۹/۶۱۰)، این لفظ بخاری است، م (۱/۲۸۸/۳۸۲) مسلم معنای این حدیث را روایت کرده است.

(۴) صحیح : [ص. ج ۶۶۴۵]، م (۱/۲۹۰/۳۸۷).

(خواب) حق است». سپس دستور داد که اذان گفته شود، و از آن پس بلال مولای ابوبکر به همین صورت اذان می‌گفت.^۱

مستحب است که مؤذن دو الله اکبر را با یک نفس بگوید

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِذَا قَالَ الْمُؤَذِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، فَقَالَ أَحَدُكُمْ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... الْحَدِيثُ)^۲ «هرگاه مؤذن گفت الله أكبر الله أكبر و یکی از شما گفت الله أكبر الله أكبر (جواب او را داد) سپس (مؤذن) گفت أشهد أن لا إله إلا الله و (یکی از شما گفت: أشهد أن لا إله إلا الله...» این حدیث به طور آشکار دلالت میکند بر این که مؤذن دو تکبیر را با یک نفس بخواند و شنوده‌ی اذان هم به همان صورت پاسخ بدهد.^۳

مستحب بودن ترجیح

ترجیح: عبارت است از دو بار تکرار شهادتین با صدای بلند پس از دوبار گفتن آن با صدای آهسته.^۴ از ابومحذوره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله این اذان را به او یاد داد: (الله أكبر، الله أكبر، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن محمدا رسول الله، أشهد أن محمدا رسول الله سپس دوباره بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا

(۱) حسن صحیح: [ص. د ۴۶۹]، أ (۳/۱۴/۲۴۴)، د (۲/۱۶۹/۴۵۹۵)، ت (۱/۱۲۲/۱۸۹)، ترمذی به صورت مختصر این حدیث را روایت کرده است، جه (۱/۲۳۲/۷۰۶).

(۲) صحیح: [ص. د ۵۲۷۴]، م (۱/۲۸۹/۳۸۵)، د (۲/۲۲۸/۵۲۳).

(۳) شرح النووی لمسلم (۳/۷۹).

(۴) منبع قبل (۳/۸۱).

الله، أشهد أن محمداً رسول الله، أشهد أن محمداً رسول الله، حي على الصلاة دوبار، حي على الفلاح دوبار، الله أكبر، الله أكبر، لا ذله إلا الله).^۱

تثویب (گفتن الصلاة خیر من النوم) در اولین اذان صبح

از ابو محذوره روایت است که پیامبر ﷺ اذان رابه او آموزش داد و در آن آمده:
 حی علی الفلاح، حی علی الفلاح، الصلاة خیر من النوم، الصلاة خیر من النوم، (این جمله) در اذان اول صبح (گفته شود)، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله).^۲
 امیر صنعانی در «سبل السلام» (۱/۱۲۰) از ابن رسلان نقل کرده است:
 مشروعیت تثویب فقط در اذان اول صبح است چون برای بیدار کردن کسانی است که خوابیده‌اند اما اذان برای اعلام دخول وقت و فراخواندن مردم به نماز است. — أه مستحب است که اذان در اول وقت گفته شود و قبل از وقت اذان گفتن مخصوص نماز صبح است:

از جابرن سمره روایت است: (كان بلال يؤذن إذا زالت الشمس لا يخرم، ثم لا يقيم حتى يخرج إليه النبي ﷺ، فإذا خرج أقام حين يراه)^۳ «بلال به هنگام زوال خورشید به طور کامل اذان می‌گفت: سپس اقامه را زمانی می‌گفت که پیامبر ﷺ را می‌دید برای نماز خارج شده است».

از ابن عمر (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن بلالاً يؤذن بليل، فكلوا و اشربوا حتى يؤذن ابن أم مكتوم)^۴ «همانا بلال در شب، اذان (صبح) می‌گوید، بنخورد و بیاشامید تا وقتی که ابن ام مکتوم اذان گوید».

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۹۱]، م (۱/۲۸۷/۳۷۹).

(۲) صحیح: [ص. نس ۶۲۸]، نس (۲/۷).

(۳) [ص. د ۵۰۳]، أ (۳/۳۵/۲۸۳)، این لفظ امام احمد است، م (۱/۴۲۳/۶۰۶)، د (۲/۲۴۱/۵۳۳) بنحوه.

(۴) متفق علیه: خ (۲/۱۰۴/۶۲۲)، م (۱۰۹۲ - ۳۸ - ۲/۷۶۸).

پیامبر ﷺ حکمت تقدیم اذان را دخول فجر بیان کرده و فرموده است: (لا یمنعن أحدکم أذان بلال من سحوره، فإنه یؤذن، أو قال ینادی بلیل لیرجع قائمکم و لینه نائمکم) ^۱ «أذان بلال هیچ یک از شما را از خوردن سحری باز ندارد؛ چون او اذان می گوید یا گفت در شب ندا سر می دهد تا کسی مشغول تهجد بوده دیگر نماز نخواند و کسی که خواب است بیدار شود».

آنچه هنگام شنیدن اذان و اقامه گفته می شود

مستحب است کسی که اذان و اقامه را می شنود آنچه را که مؤذن می گوید تکرار کند، از ابوسعید روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما یقول المؤذن) ^۲ «هرگاه اذان را شنیدید مثل آنچه که مؤذن می گوید، بگویید».

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه یکی از شما با الله أكبر الله أكبر مؤذن بگوید الله أكبر الله أكبر و با أشهد أن لا إله إلا الله مؤذن بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله، و با أشهد أن محمداً رسول الله مؤذن بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله، و با أشهد أن محمداً رسول الله مؤذن بگوید: أشهد أن محمداً رسول الله، و با حی علی الصلاة مؤذن بگوید: لا حول و لا قوة إلا بالله، و با حی علی الفلاح مؤذن بگوید: لا حول و لا قوة إلا بالله، و با الله أكبر مؤذن بگوید الله أكبر، و با لا إله إلا الله او از ته قلب بگوید: لا اله الا الله وارد بهشت می شود» ^۳.

۱) متفق علیه : خ (۱/۱۰۳/۶۲۱)، م (۲/۷۶۸/۱۰۹۳)، د (۶/۴۷۲/۲۳۳۰).

۲) متفق علیه : خ (۲/۹۰/۶۱۱)، م (۱/۲۸۸/۳۸۳)، د (۲/۲۲۴/۵۱۸)، ت (۱/۱۳۴/۲۰۸)، ج ه (۲/۲۳).

۳) تخریج در ص (۸۸).

پس کسی که آنچه را مؤذن می گوید تکرار کند یا هنگام گفتن حیّ علی الصلاة و حی علی الفلاح بگوید: لا حول و لا قوة إلا بالله، یا حی علی الصلاة و حی علی الفلاح و لا حول و لا قوة إلا بالله را با هم بگوید طبق سنت عمل کرده است.

هرگاه مؤذن از گفتن اذان یا اقامه فارغ شد (مستحب است که) شنونده بعد از تکرار گفته‌های او، آنچه که در دو حدیث زیر می آید بگوید:

از عبدالله بن عمر روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ، ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ عَشْرًا، ثُمَّ سَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ، فَإِنَّهَا مَنْزِلَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا تَنْبَغِي إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ، فَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ)^۱ «هرگاه (ندای) مؤذن را شنیدید، آنچه را می گوید تکرار کنید سپس بر من صلوات بفرستید چون هر کس بر من یک صلوات بفرستد، خداوند در برابر آن ده صلوات بر او می فرستد سپس از خدا برایم طلب وسیله کنید که وسیله مقامی است در بهشت که تنها به یکی از بندگان خدا داده می شود و امیدوارم که آن بنده من باشم، پس کسی که از خداوند برای من طلب وسیله کند، شفاعت شامل حالش می گردد».

از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ)^۲ «هر کس پس از شنیدن اذان بگوید - اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلاة القائمة، آت محمداً الوسيلة و الفضيلة و ابعثه مقاماً محموداً الذي وعده - یعنی: خداوند! ای پروردگار این دعوت کامل و نماز برپا شده، وسیله و

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۹۸]، م (۱/۲۸۸/۳۸۴)، د (۲/۲۲۵/۵۱۹)، ت (۵/۲۴۷/۳۶۹)، نس (۲/۲۵).

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۴۳]، خ (۲/۹۴/۶۱۴)، د (۲/۲۳۱/۵۲۵)، ت (۱/۱۳۶/۲۱۱)، نس (۲/۲۷)، جه

(۱/۷۲۲۲۳۹).

فضیلت را به محمد عطا فرما و در روز قیامت او را به مقام محمود و ستوده‌ای که به او وعده داده‌ای مبعوث فرما - شفاعت من در روز قیامت شامل حال او می‌گردد».

فایده

مستحب است مسلمان بین اذان و اقامه بسیار دعا کند؛ چون در این هنگام دعا اجابت می‌شود:

از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (الدعاء لا یرد بین الأذان و الإقامة) ^۱ «دعا در بین اذان و اقامه رد نمی‌شود».

آنچه برای مؤذن مستحب است ^۲

مستحب است مؤذن ویژگیهای زیر را داشته باشد:

- ۱- اذان را تنها بمنظور کسب رضای خدا بگوید و در قبال آن پاداشی نگیرد، از عثمان بن ابی العاص روایت است: گفتم: ای رسول خدا! مرا امام (جماعت) قومم قرار بده. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أنت إمامهم، و اقتد بأضعفهم، و اتخذ مؤذنا لا یأخذ علی أذانه أجرا) ^۳ «تو امام آنان هستی و در امامت حال ضعفا را رعایت کن (نمازت را بر حسب توانایی ضعفا بخوان) و مؤذنی انتخاب کن که در مقابل اذانش پاداشی دریافت نکند».
- ۲- از حدث اصغر و اکبر (بی‌وضوئی و جنابت) پاک باشد، بدلیل آنچه در مبحث (اعمالی که به وضو نیاز دارند) گذشت.
- ۳- به حالت ایستاده و رو به قبله اذان گوید. ابن منذر می‌گوید: اجماع بر این است که به حالت ایستاده اذان گفتن سنت است؛ چون برای شنیدن بهتر و رساتر است.

(۱) صحیح: [ص. د ۴۸۹]، ت (۱/۱۳۷/۲۱۲)، د (۲/۲۲۴/۵۱۷).

(۲) فقه السنه (۱/۹۹).

(۳) صحیح: [ص. د ۴۹۷]، د (۲/۲۳۴/۵۲۷)، نس (۲/۲۳)، جه (۲۳۶/۷۱۴)، جمله آخر را ابن ماجه روایت کرده است.

همچنین سنت است که مؤذن رو به قبله بایستد، چرا که مؤذنان پیامبر خدا ﷺ همواره رو به قبله اذان می‌گفتند.

۴- هنگام گفتن حیّ علی الصلاة سر و گردنش را به طرف راست و هنگام گفتن حیّ علی الفلاح به طرف چپ بچرخاند:

از ابوجحیفه روایت است: (أنه رأى بلالا يؤذن، قال: فجعلت أتتبع فاه ههنا و ههنا بالأذان)^۱ «بلال را دیدم که اذان می‌گفت، (ابوجحیفه) گوید: من دهان بلال که به سمت راست و چپ می‌چرخاند نگاه می‌کردم».

۵- دو انگشتش را در گوشه‌هایش قرار دهد: به دلیل گفته ابوجحیفه: (رأیت بلالا يؤذن و یدور، و یتبع فاه هاهنا و هاهنا، و أصبعاه فی أذنیه)^۲ «بلال را دیدم که اذان می‌گفت می‌چرخید و دهانش را (به حیّ علی الصلاة و حیّ علی الفلاح) به اینجا و آنجا (راست و چپ) می‌چرخاند و دو انگشتش را در گوشه‌هایش قرار می‌داد».

۶- هنگام اذان صدایش را بلند کند، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (فإنه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن و لا إنس و لا شیء إلا شهد له یوم القيامة)^۳ «هر جن و انسان و چیز دیگری که صدای مؤذن را می‌شنوند، در روز قیامت برای او شهادت می‌دهند».

(۱) متفق علیه : خ (۲/۱۱۴/۶۳۴)، م (۱/۳۶/۵۰۳)، د (۲/۲۱۹/۵۱۶)، ت (۲/۱۹۷/۱۲۶)، نس (۲/۱۲)، اما چرخاندن سینه هیچ اصلی در سنت ندارد و در احادیث وارد شده درباره چرخاندن گردن هیچ اشاره‌ای به آن نشده است - أه- از تمام المنة (۱۵۰).

(۲) صحیح : [ص. ت ۱۶۴]، ت (۱/۱۲۶/۱۹۷)، ترمذی گفته است؛ این حدیث حسن و صحیح است، اهل علم به آن عمل می‌کنند و مستحب می‌دانند که مؤذن هنگام اذان دو انگشتش را در دو گوشش قرار دهد. - أه-.

(۳) صحیح : [ص. نس ۶۲۵]، خ (۲/۸۷/۶۰۹)، نس (۲/۱۲).

فاصله بین اذان و اقامه چقدر است؟

لازم است بین اذان و اقامه به اندازه‌ای که شخص بتواند خود را برای نماز و حضور در آن آماده کند فاصله وجود داشته باشد؛ چراکه در غیر اینصورت غرض از گفتن اذان که همان آماده شدن برای نماز است از بین می‌رود.

این بطلال گوید^۱: هیچ حد و اندازه‌ی معینی برای این فاصله تعیین نشده لذا فاصله‌ی بین اذان و اقامه به اندازه‌ای باشد که نمازگزاران بتوانند به جماعت برسند.

نهی بیرون رفتن از مسجد بعد از اذان

از ابوشعثاء روایت است: (کنا قعوداً فی المسجد مع ابي هريرة، فأذن المؤذن، فقام رجل من المسجد یمشی فأتبعه أبوهريرة بصره حتی خرج من المسجد فقال أبوهريرة، أما هذا فقد عصى أبا القاسم^۲). «با ابوهریره در مسجد نشسته بودیم که مؤذن اذان گفت، مردی برخاست و از مسجد بیرون رفت. ابوهریره که نگاهش تا بیرون شدن او از مسجد به سوی او بود گفت: این شخص با سنت پیامبر^ﷺ نافرمانی کرد».

اذان و اقامه برای نماز از دست رفته

اگر کسی به علت خواب یا فراموشی، نمازش را (در وقت خود) نخواند، شرعاً می‌تواند هنگام قضای آن اذان و اقامه بگوید؛ بدلیل آنچه که ابوداود در ماجرای به خواب ماندن پیامبر^ﷺ و اصحابش در سفر و نخواندن نماز صبح (در وقت) روایت کرده که پیامبر^ﷺ به بلال دستور داد تا برای (قضای) آن اذان و اقامه بگوید^۳. و اگر چند نماز را از دست داده بود کافی است که یک اذان بگوید ولی برای هر نماز اقامه کند؛ به دلیل حدیث ابن مسعود که گفت: «إن المشركین شغلوا رسول الله^ﷺ عن أربع صلوات يوم الخندق، حتی

(۱) حافظ ابن حجر در «فتح الباری» (۲/۱۰۶) آن را آورده است.

(۲) صحیح: [مختصر م ۲۴۹]، م (۱/۴۵۳/۶۵۵)، نس (۲/۲۹)، د (۲/۲۴۰/۵۳۲)، ت (۱/۱۳۱/۲۰۴) و در روایت ابوداود و ترمذی آمده که آن وقت، وقت نماز عصر بود.

(۳) صحیح: [ص. د ۴۲۰]، د (۲/۱۰۶/۴۳۲).

ذهب من الليل ما شاء الله، فأمر بلالا فأذن، ثم أقام فصلى الظهر، ثم أقام فصلى العصر، ثم أقام فصلى المغرب ثم أقام فصلى العشاء^۱ «روز جنگ خندق، مشرکین، پیامبر ﷺ را از چهار نماز مشغول داشتند تا آنچه خداخواست از شب سپری شد. آنگاه پیامبر ﷺ به بلال دستور داد که اذان بگوید، بلال اذان گفت و سپس اقامه کرد، پیامبر ﷺ نماز ظهر را خواند، سپس بلال برای خواندن نمازهای عصر، مغرب و عشاء هم اقامه را تکرار کرد».

شروط صحت نماز

۱- آگاهی از فرا رسیدن وقت نماز

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ (نساء: ۱۰۳)

«بیگمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معین است».

پس خواندن نماز قبل از فرا رسیدن و بعد از تمام شدن وقت آن صحیح نیست مگر به عذر.

۲- طهارت از حدث (اصغر و اکبر)

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى

المرافقِ وَاْمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا﴾

(مائده: ۶)

«ای مؤمنان، هنگامی که خواستید نماز بخوانید (و وضو نداشتید) صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشویید و سرهای خود را مسح کنید و پاهای خود را همراه با قوزکهای آنها بشویید و اگر جنب بودید غسل کنید».

(۱) صحیح: [ص. نس ۶۳۸]، ت (۱/۱۱۵/۱۷۹)، نس (۱/۲۷۹).

و به دلیل حدیث ابن عمر از پیامبر ﷺ (لا یقبل الله صلاة بغير طهور)^۱ «خداوند هیچ نمازی را بدون پاکی (وضو) قبول نمی‌کند».

۳- پاکی لباس و بدن و مکانی که در آن نماز خوانده می‌شود

دلیل پاکی لباس فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾

(مدثر: ۴)

«و لباس خویش را پاکیزه دار».

و فرموده پیامبر ﷺ: (إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَقْلِبْ نَعْلَيْهِ وَ لِيَنْظُرْ فِيهِمَا فَإِنْ رَأَى خَبْثًا فَلْيَمْسَحْهُ بِالْأَرْضِ ثُمَّ لِيَصِلْ فِيهِمَا)^۲ «هرگاه یکی از شما به مسجد آمد، کفشهایش را برگرداند و به زیر آنها نگاه کند، اگر نجاستی بر آن دید آن را به زمین بمالد و سپس در آن نماز بخواند».

دلیل شرطی پاکی بدن، فرموده پیامبر ﷺ به علی است آنگاه که علی درباره مزی سؤال کرد، فرمود: (توضا و اغسل ذکرک)^۳ «آلت تناسلی خود را بشوی و وضو بگیر».

و به زن مستحاضه فرمود: (اغسلی عنک الدم و صلی)^۴ «خونت را بشوی و نماز بخوان».

دلیل شرط پاک بودن مکان، فرموده پیامبر ﷺ به اصحابش هنگام ادرار کردن بادیه‌نشین در مسجد است که فرمود: (أرئقوا علی بولہ سجلا من ماء)^۵ «بر ادرارش سطلی آب بریزید».

(۱) تخریج در ص (۳۳).

(۲) تخریج در ص (۲۱).

(۳) تخریج در ص (۱۵).

(۴) متفق علیه: خ (۴۲۸/۳۳۱ و ۱/۴۲)، م (۱/۲۶۱/۳۳۳)، ت (۱/۸۲/۱۲۵)، ج (۱/۲۰۳/۶۲۱)، نس (۱/۱۸۴).

(۵) تخریج در ص (۱۵).

فایده

اگر کسی نماز را در حالی خواند که نجاستی بر او بود لیکن متوجه آن نشده بود، نمازش صحیح و اعاده آن لازم نیست و اگر در اثنای نماز متوجه آن شد، اگر امکان برطرف کردن آن باشد مانند اینکه نجاست روی کفشها یا لباسی اضافی غیر از آنچه که عورت را پوشانده باشد، باید آن را برداشته و نمازش را کامل کند، ولی اگر برداشتن نجاست (در اثنای نماز) امکان پذیر نباشد باید به نمازش ادامه دهد و نیازی به اعاده آن نیست؛ به دلیل حدیث ابوسعید که گفت: پیامبر ﷺ نماز می خواند (در اثنای نماز) کفشهایش را درآورد، مردم هم (به دنبال او) کفشهایشان را در آوردند، وقتی که از نماز فارغ شد فرمود: چرا کفشهایتان را درآوردید؟ گفتند تو را دیدیم کفشهایت را درآوردی ما هم آنها را درآوردیم، پیامبر ﷺ فرمود: (إِنْ جَبْرِيْلُ أَتَانِي فَأَخْبِرُنِي أَنْ بَهْمَا خَبِثَا فَيَاذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَقْلِبْ نَعْلَيْهِ وَ لِيَنْظُرْ فِيهِمَا، فَإِنْ رَأَى خَبِثًا فَلْيَمْسَسْهُ بِالْأَرْضِ ثُمَّ لِيَصِلْ فِيهِمَا) «جبرئیل پیش من آمد و به من خبر داد که بر کفشهایم نجاست است، پس هرگاه کسی از شما به مسجد آمد، کفشهایش را وارونه کرده و به زیر آنها نگاه کند اگر نجاستی دید آن را به زمین بمالد و سپس با آن نماز بخواند».

۴- پوشاندن عورت

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ (أعراف: ۳۱)

«ای فرزندان آدم در هنگام هر نمازی عورت‌های خود را بپوشانید».

این در حالی بود که مردم قبل از اسلام به حالت عریان خانه خدا را طواف می کردند.

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لا يقبل الله صلاة حائض إلا بخمار)^۱ «خداوند نماز هیچ زن بالغی را بدون روسری قبول نمی‌کند».

عورت مرد از ناف تا زانوهایش است همچنانکه در این باره حدیثی مرفوع از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش آمده که: (ما بین السرة والركبة عورة)^۲ «عورت (مرد) بین ناف و زانوهایش است».

از جرهد أسلمی روایت است: پیامبر ﷺ از کنار من عبور کرد در حالی که جامه‌ای بر تن داشتم که رانم ظاهر شده بود. پیامبر ﷺ فرمود: (غَطْ فَخْذَكَ فَإِنَّ الْفَخْذَ عَوْرَةٌ)^۳ «رانست را بپوشان چون ران عورت است».

تمام اعضای زن غیر از صورت و دستهایش هنگام نماز، عورت است:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (المرأة عورة)^۴ «همه‌ی زن عورت است».

در حدیثی دیگر می‌فرماید: (لا يقبل الله صلاة حائض إلا بخمار)^۵ «خداوند نماز هیچ زن بالغی را بدون روسری قبول نمی‌کند».

۵- رو کردن به قبله

بدلیل فرموده خداوند متعال:

﴿قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُمَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾

(بقره: ۱۵۰)

(۱) صحیح: [ص. جه ۵۳۴]، د (۲/۳۴۵/۶۲۷)، ت (۱/۲۳۴/۳۷۵)، جه (۱/۲۱۵/۶۵۵).

(۲) حسن: [الإرواء ۲۷۱]، دارقطنی أحمد و أبوداود آن را روایت کرده‌اند.

(۳) صحیح لغیره: [الإرواء ۲۶۹]، ت (۴/۱۹۷/۲۹۴۸)، د (۱۱/۵۲/۳۹۹۵)، به گفته ابن قییم رحمه الله در

این باره در «تهذیب السنن» (۱۷/۶) مراجعه شود.

(۴) صحیح: [ص. ج ۶۶۹۰]، ت (۲/۳۱۹/۱۱۸۳).

(۵) صحیح: [ص. جه ۵۳۴]، د (۲/۳۴۵/۶۲۷)، ت (۱/۲۳۴/۳۷۵)، جه (۱/۲۱۵/۶۵۵).

«(واز هر جا که بیرون رفتی) رو به سوی مسجدالحرام کن و (ای مؤمنان چه در سفر و چه در حضر در همه اقطار زمین به هنگام نماز) هر جا که بودید روبه سوی آن کنید».

و بدلیل اینکه پیامبر ﷺ به مردی که نمازش را بد خواند (مسی الصلاة) فرمود: (إذا قمت إلى الصلاة فأسبغ الوضوء ثم استقبل القبلة ... الحديث) ^۱ «هرگاه خواستی نماز بخوانی به خوبی وضو بگیر سپس رو به قبله کن...».

اشکال ندارد که هنگام ترس شدید، و یا خواندن نفل بر سواری در سفر، استقبال قبله ترک شود:
خداوند متعال می فرماید:

﴿ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرَجَالاً أَوْ رُكْبَاناً ﴾ (بقره: ۲۳۹)

«و اگر (بخاطر جنگ یا خطر دیگری) ترسیدید در حالت پیاده یا سواره نماز را بخوانید».

ابن عمر درباره این آیه می گوید: ﴿ رَجَالاً أَوْ رُكْبَاناً ﴾ یعنی رو به قبله یا رو به غیرقبله، نافع گوید: ابن عمر حتماً آن را از پیامبر ﷺ نقل کرده است.^۲
از ابن عمر روایت است: (كان النبي ﷺ يسيح على راحلته قبل أي وجه توجه، ويوتر عليها غير أنه لا يصلي ليها المكتوبة)^۳ «پیامبر ﷺ بر شترش به هر سویی که روی آن بود، نفل و وتر می خواند. البته فرایض را بر روی سواری نمی خواند».

(۱) متفق علیه : خ (۱۱/۳۶/۶۲۵۱)، م (۱/۲۹۸/۳۹۷).

(۲) صحیح : ما (۱۲۶/۴۴۲)، خ (۸/۱۹۹/۴۵۳۵).

(۳) متفق علیه : م (۷۰۰- ۳۹- ۱/۴۸۷)، بخاری این حدیث را بصورت معلق روایت کرده است،

(۲/۵۷۵/۱۰۹۸).

فایده

اگر کسی برای پیدا کردن قبله تلاش کرد و نمازش را به جهتی که به گمانش قبله بود خواند و بعداً برایش روشن شد که (در پیدا کردن قبله) دچار اشتباه شده است، اعاده نماز بر او لازم نیست:

از عامر بن ربیع روایت است: (کنا مع النبی ﷺ فی سفر فی لیلة مظلمة، فلم ندر أين القبلة فصلی کل رجل منا علی حیاله، فلما أصبحنا ذکرنا ذلک لرسول الله ﷺ، فنزل ﴿ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ﴾^۱) «در شبی بسیار تاریک با پیامبر ﷺ در سفری بودیم و نمی دانستیم قبله کجاست، هر یک از ما به جهتی نماز خواند، وقتی صبح شد جریان را برای پیامبر ﷺ گفتیم. آنگاه آیه ﴿ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ﴾ «به هر جا رو کنید قبله خدا آنجاست» نازل شد.»

۶- نیت

عبارت از قصد و اراده نمازی است که برای آن ایستاده و باید با قلبش آن را تعیین کند، مانند فرض ظهر یا عصر یا مثلاً ستهای آندو^۲، تلفظ نیت با زبان مشروع نیست، چون پیامبر ﷺ آنرا تلفظ ننموده است، بلکه هرگاه رسول الله ﷺ برای انجام نمازی بلند می شد بدون آنکه نیتی را تلفظ کند می فرمود: «الله أكبر»، و نمی گفت فلان نماز را برای خدا، رو به قبله، چهار رکعت، به عنوان امام یا مأموم، بجای می آورم، و نیز نمی گفت: نماز حاضر، قضا یا فرض وقت؛ این دو مورد بدعت اند، و هیچ کس تا بحال حتی یک لفظ از آنها را با سندی صحیح یا ضعیف یا مسند یا مرسل از پیامبر ﷺ و یا یکی از اصحاب او روایت نکرده و هیچ کدام از تابعین و امامان چهارگانه نیز آنها را نپسندیده اند. - آه -^۳

۱) حسن: [ص. جه ۱۳۵]، ت (۱/۲۱۶/۳۴۳)، جه (۱/۳۲۶/۱۰۲۰)، بنحوه، وکذا: هق (۲/۱۱).

۲) مختصری از کتاب «صفة الصلاة» ألبانی (ص ۱۲).

۳) زاد المعاد (۱/۵۱).

چگونگی نماز^۱

وقتی پیامبر ﷺ می‌خواست نماز بخواند رو به قبله و نزدیک به ستره می‌ایستاد و می‌فرمود: (إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى) «صحت اعمال به نیت بستگی دارد و هر کس تنها پاداش آنچه را که نیت کرده است می‌گیرد».

سپس پیامبر ﷺ نمازش را با گفتن الله اکبر شروع می‌کرد، دستهایش را هنگام گفتن (تکبیره الإحرام) بلند می‌کند، دست راست را بر دست چپ، روی سینه‌اش قرار می‌داد، سپس به زمین چشم می‌دوخت و قرائت را با خواندن دعاهای زیاد و متنوعی شروع می‌کرد و در آن دعاها خدا را حمد و ستایش و ثنا می‌کرد و از شیطان رجیم به او پناه می‌برد (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)، سپس «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را آهسته قرائت می‌کرد و آنگاه سوره فاتحه را آیه آیه می‌خواند (بعد از هر آیه‌ای مکثی کوتاه می‌کرد) و وقتی که از قرائت سوره فاتحه فارغ می‌شد با صدای بلند و کشیده آمین می‌گفت و بعد از فاتحه سوره‌ای دیگر می‌خواند که گاهی طولانی و گاهی هم کوتاه را انتخاب می‌کرد. پیامبر ﷺ در نماز صبح و در دو رکعت اول مغرب و عشاء سوره‌ی فاتحه و سوره‌ای دیگر را با صدای بلند می‌خواند، و در نماز ظهر، عصر و رکعت سوم مغرب و دو رکعت آخر عشاء، آن را صدای آهسته می‌خواند.

همچنین پیامبر ﷺ فاتحه و سوره‌ی بعد از آن را در نمازهای جمعه و دو عید فطر و قربان و استسقاء (طلب باران) و کسوف (ماه و خورشید گرفتگی) را با صدای بلند می‌خواند.

پیامبر ﷺ دو رکعت آخر را کوتاهتر از دو رکعت اول و به اندازه نصف آن می‌خواند که گاهی به اندازه پانزده آیه به طول می‌انجامید و گاهی هم به خواندن سوره فاتحه در آنها اکتفا می‌کرد.

سپس وقتی از قرائت فارغ می‌شد قدری سکوت می‌کرد، پس از آن دستهایش را بلند کرده و الله اکبر می‌گفت و به رکوع می‌رفت و دو کف دستش را روی زانوهایش قرار

(۱) مختصری از کتاب «صفة صلاة النبي ﷺ» ألبانی.

می‌داد و بین انگشتانش فاصله می‌انداخت و دستهایش را محکم بر زانوهایش می‌گذاشت طوری‌که گویا آنها را گرفته است. بین دو آرنج و پهلوهایش فاصله می‌انداخت و پشتش را هموار می‌کرد و تمام آن را در یک سطح قرار می‌داد به طوری‌که اگر بر آن آب ریخته می‌شد، می‌ایستاد و نمی‌ریخت.

در رکوعش آرام می‌گرفت و سه بار می‌گفت: «سبحان ربی العظیم» و در حالت رکوع اذکار و ادعیه‌ی متنوعی را می‌خواند، و از قرائت قرآن در رکوع و سجود نهی می‌فرمود.

پس از «سمع الله لمن حمده» گفتن، از رکوع بلند می‌شد، و به هنگام راست شدن، دستهایش را بالا می‌برد و در حالی که ایستاده بود می‌گفت: «ربنا ولك الحمد». و گاهی بر آن اذکاری را می‌افزود، سپس الله اکبر گفته و برای سجده پایین می‌رفت و دستهایش را قبل از زانوهایش بر زمین قرار می‌داد و بر دوکف دستش قرار گرفته و آنها را باز می‌کرد و انگشتانش را رو به قبله به هم می‌چسباند و آنها را گاهی برابر شانه‌ها و گاهی برابر گوشهایش قرار می‌داد و بینی و پیشانی‌اش را محکم و استوار بر زمین می‌نهاد و می‌فرمود: به من امر شده تا بر هفت عضو سجده کنم: بر پیشانی و با دستش به بینی‌اش اشاره کرد و دو دست، دو زانو و سرپنجه‌ی پاها، و می‌فرمود: (لا صلاة لمن لا یصیب أنفه من الأرض ما یصیب الجبین) «کسی که بینی‌اش را همراه با پیشانی بر زمین نگذارد، نمازش صحیح نیست». و در سجده‌اش آرام می‌گرفت و سه بار «سبحان ربی الاعلی» می‌گفت، و انواع اذکار و ادعیه (مشروع) را در سجده می‌خواند، هر بار با دعا و ذکر، به زیاد دعا کردن در این رکن (سجود) امر می‌کرد سپس با الله اکبر گفتن، سرش را از سجده بلند می‌کرد و پای چپش را پهن می‌کرد و با آرامش بر آن می‌نشست و پای راستش را (به حالت عمودی بر زمین) نصب می‌کرد و انگشتان این پا را رو به قبله می‌کرد و می‌فرمود: (اللهم اغفر لی و ارحمنی، و اجبرنی، وارفعنی، واهدنی، و عافنی و ارزقنی) «خداوندا! مرا ببخش و به من رحم کن و مرا بی‌نیاز کن و مقام مرا بالا ببر و مرا هدایت فرما و به من سلامتی ببخش و مرا روزی ده». سپس الله اکبر می‌گفت و مانند

سجده اول، سجده دوم را انجام می‌داد سپس با گفتن الله اکبر سرش را بلند می‌کرد و بر پای چپش با حالتی متعادل می‌نشست تا تمام اعضا در جای خودشان آرام گیرند سپس در حالی که بر زمین تکیه می‌زد برای رکعت دوم بلند می‌شد و رکعت دوم را مانند رکعت اول بجا می‌آورد، با این تفاوت که رکعت دوم را کوتاهتر از رکعت اول می‌خواند.

پس بعد از پایان رکعت دوم برای تشهد می‌نشست، اگر نماز دو رکعتی بود مانند حالت جلوس بین دو سجده پای چپ را فرش کرده بر آن می‌نشست و در تشهد اول در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی نیز همین کار را انجام می‌داد و وقتی برای تشهد می‌نشست کف دست راستش را روی ران راستش و کف دست چپش را روی ران چپش قرار می‌داد، کف دست چپش را پهن می‌کرد و انگشتان دست راستش را مشت می‌کرد و با انگشت سبابه (به طرف قبله) اشاره و به آن نگاه می‌کرد، و به هنگام بلند کردن انگشت آن را تکان داده و دعا می‌خواند. می‌فرمود: (لهی أشد علی الشیطان من الحديد یعنی السبابه) «این عمل (حرکت سبابه) برای شیطان از آهن سخت‌تر است».

سپس پیامبر ﷺ در هر دو رکعت تشهد می‌خواند و در تشهد اول و دوم بر خودش صلوات می‌فرستاد و آنرا برای امتش مشروع قرار داد و در نمازش (در تشهد) دعاهای متنوع می‌خواند.

سپس به طرف راستش سلام می‌داد و می‌فرمود: «السلام علیکم ورحمة الله» و به طرف چپش هم به همین ترتیب سلام می‌داد و بعضی اوقات «و برکاته» را به سلام اولش اضافه می‌کرد.

ارکان نماز

نماز، فرایض و ارکانی دارد که اصل آن را تشکیل می‌دهند به طوریکه اگر فرضی یا رکنی انجام نگیرد، آن نماز شرعاً اعتبار ندارد.

ارکان نماز عبارتند از:

۱- تکبیره الاحرام

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(مفتاح الصلاة الطهور و تحريمها التكبير و تحليلها التسليم)^۱ «کلید نماز، وضو، تحریم آن، تکبیره الإحرام، و پایان آن سلام است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که نمازش را بد خوانده بود فرمود: (إذا قمت إلى الصلاة فكبر)^۲ «هرگاه خواستی نماز بخوانی، الله اکبر بگو».

۲- ایستادن در نمازهای فرض برای کسی که توانایی دارد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَوْمًا لِّلَّهِ قَاتِنِينَ﴾

(بقره: ۲۳۸)

«و فروتنانه برای خدا به پا خیزید».

پیامبر صلی الله علیه و آله به حالت ایستاده نماز می‌خواند و به عمران بن حصین هم دستور داد که به حالت ایستاده نماز بخواند و فرمود: (صل قائما، فإن لم تستطع فقاعدا، فإن لم تستطع فعلى جنب)^۳ «ایستاده نماز بخوان، اگر نتوانستی نشسته و اگر نتوانستی بر پهلو نماز بخوان».

۳- خواندن فاتحه در هر رکعت

از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱) حسن صحیح: [ص. جه ۲۲۲]. ت (۱/۵/۳)، د (۱/۸۸/۶۱)، جه (۱/۱۰۱/۲۷۵).

۲) تخریج در ص (۹۸).

۳) صحیح: [ص. ج ۳۷۷۸]. خ (۲/۵۸۷/۱۱۱۷)، د (۳/۲۳۳/۹۳۹)، ت (۱/۲۳۱/۳۶۹).

(لاصلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب)^۱ «کسی که سوره فاتحه را (در نمازش) نخواند، نمازش قبول نیست». و پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را بد خوانده بود دستور داد که سوره فاتحه را بخواند: (ثم افعِلْ ذلک فی صلاتک کلها)^۲ «و این عمل (خواندن فاتحه) را در تمام رکعات نمازت انجام بده».

۴ و ۵- رکوع و آرامش در آن

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا رُكَّعُوا وَاسْجُدُوا ...﴾ (حج: ۷۷)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود کنید».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را بد خوانده بود: (ثم اركع حتى تطمئن راکعا)^۳ «سپس رکوع را بجا بیاور تا اینکه در آن آرام بگیری».

۶، ۷- اعتدال بعد از رکوع و آرامش در آن

از ابومسعود انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (لا تجزئ صلاة لا یقیم الرجل فیها صلبه فی الركوع و السجود)^۴ «نمازی که شخص در آن پشتش را هنگام رکوع و سجود راست نکند صحیح نیست».

و پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را بد خوانده بود فرمود: (ثم ارفع حتى تعتدل قائما)^۱ «سپس بلند شو تا راست قرار گیری».

(۱) متفق علیه: خ (۲/۲۳۶/۷۵۶)، م (۱/۲۹۵/۳۹۴)، ت (۱/۱۵۶/۲۴۷)، نس (۲/۱۳۷).

(۲) متفق علیه: خ (۲/۲۳۶/۷۵۶)، م (۱/۲۹۵/۳۹۴)، ت (۱/۱۵۶/۲۴۷)، نس (۲/۱۳۷)، جه (۱/۲۷۳/۸۳۷)، د (۳/۴۲/۸۰۷)، در روایت ابوداود کلمه «فصاعداً» هم ذکر شده که در روایات دیگر نیامده است.

(۳) صحیح: [ص. جه ۷۱۰]، نس (۲/۱۸۳)، ت (۱/۱۶۵/۲۶۴)، د (۳/۹۳/۸۴۰)، جه (۱/۲۸۲/۸۷۰).

(۴) تخریج در ص (۱۱۰).

۸ و ۹- سجده، و آرامش در آن

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا رَكَعُوا وَاسْجُدُوا ... ﴾ (حج: ۷۷)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود کنید».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را بد خوانده بود: (ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى تطمئن جالسا، ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا)^۲ «سپس سجده کن تا در آن حالت آرام گیری، بعد سرت را بلند کن تا اینکه به حالت نشسته آرام گیری، سپس سجده کن تا اینکه در سجده آرام گیری».

اعضای سجده

از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أمرت أن أسجد على سبعة أعظم: على الجبهة و أشار بيده على أنفه، و اليدين، و الركبتين و أطراف القدمين)^۳ «به من امر شده است تا بر هفت عضو سجده برم، بر پیشانی و با دستش به بینی‌اش اشاره کرد، دو دست، دو زانو و سرپنجه‌های پاها». و نیز از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لاصلاة لمن لا يصيب أنفه من الأرض ما يصيب جبينه)^۴ «کسی که بینی‌اش همراه با پیشانی‌اش بر زمین قرار ندهد نمازش صحیح نیست».

(۱) تخریج در ص (۹۸).

(۲) تخریج در ص (۹۸).

(۳) خ (۲/۲۹۷/۸۱۲)، م (۴۹۰ - ۱/۳۵۴/۲۳۰)، نس (۲/۲۰۹).

(۴) قط (۱/۳۴۸/۳). البانی این را در «صفه الصلاة» ص (۱۲۳) آورده است.

۱۰ و ۱۱- نشستن بین دو سجده و آرامش در آن

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لا تجزی صلاة لا یقیم فیها الرجل صلبه فی الركوع و السجود)^۱ «کسی که در رکوع و سجود پشتش را راست نکند نمازش صحیح نیست» و به دلیل اینکه پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را بد خواند امر فرمود که این عمل را انجام بدهد، همانطور که ذکر آن در رکن سجده گذشت.

۱۲- تشهد آخر

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است: (کنا نقول قبل أن یفرض علينا التشهد: السلام علی الله^(*)). اللام علی جبریل و میکائیل، فقال رسول الله ﷺ: لا تقولوا هكذا، ولكن قولوا: التحیات لله...)^۲ «قبل از آنکه تشهد بر ما فرض شود می‌گفتیم: سلام بر الله، سلام بر جبرئیل، و میکائیل، پیامبر ﷺ فرمود: این چنی نگویید، بلکه بگویید: التحیات لله...».

فایده

صحیح‌ترین لفظ تشهد، تشهدی است که ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده و گفته است: در حالیکه دستم در دست پیامبر ﷺ بود تشهد را همانطوریکه سوره‌ای از قرآنرا به من یاد می‌داد آموخت: (التحیات لله والصلوات والطیبات، السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته، السلام علينا و علی عباد الله الصالحین، أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا

(۱) صحیح: [ص. جه ۷۱۰]، نس (۲/۱۸۳)، ت (۱/۱۶۵/۲۶۴)، د (۳/۸۴۰۹۳)، جه (۱/۲۸۲/۸۷۰).

(*) «سلام» از اسماء خداوند متعال است هم به معنی سالم از هر عیب و نقصی آمده و هم به معنی حافظ و نگهدارنده. بنابراین «السلام علی الله» یعنی خدا از هر عیب و نقصی که بر مخلوق وارد می‌شود منزّه است و «السلام علی جبریل» و «السلام علی میکائیل» و «السلام علی النبی» و «السلام علیا» و ... یعنی اینکه خداوند حافظ و نگهدارنده جبرئیل و میکائیل و ... است. «مترجم».

(۲) صحیح: [الإرواء ۳۱۹]، نس (۳/۴۰)، قط (۱/۳۵۰/۴)، هق (۲/۱۳۸).

عبده و رسوله^۱ «هر لفظی که بر سلام و ملک و بقاء دلالت کند فقط شایسته خداوند متعال است و هر دعایی که با آن تعظیم خداوند متعال مقصود باشد فقط لایق او است و هر صلوات و دعا و کلام پاکی فقط لایق خداوند متعال است، سلام، رحمت و برکات الله بر شما باد ای پیامبر، سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا، شهادت می‌دهم که هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست».

فایده دیگر

درباره فرموده‌ی پیامبر ﷺ (السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته) حافظ ابن حجر در فتح الباری (۲/۳۱۴) می‌گوید:

در بعضی از طرق حدیث ابن مسعود تفاوتی بین زمان حیات پیامبر ﷺ و پس از او ذکر شده است. بدین صورت که در زمان پیامبر ﷺ سلام به لفظ خطاب، اما بعد از او به لفظ غایب (السلام علی النبی) گفته می‌شد.

در «کتاب الاستئذان» صحیح بخاری، از طریق ابی معمر آمده که ابن مسعود بعد از روایت حدیث تشهد گفت: (و هو بین ظهرانینا، فلما قبض قلنا السلام یعنی علی النبی) «این در حالی بود که پیامبر ﷺ در میان ما بود، زمانی که وفات کرد گفتیم السلام یعنی: علی النبی». این روایت بخاری است.

و «ابوعوانه» در صحیح خود و «سراج» و «جوزفی» و «أبونعیم اصفهانی» و «بیهقی» از طرق متعدد تا «ابونعیم» شیخ بخاری با لفظ (فلما قبض قلنا السلام علی النبی) به حذف لفظ «یعنی نقل کرده‌اند و همینطور «ابوبکر بن اُبی شیبّه» آن را از «ابونعیم» روایت کرده است.

سکبی در «شرح منهاج» پس از آنکه این روایت را تنها از «ابوعوانه» نقل کرده گوید: اگر این (اثر) از صحابه ثابت باشد، دلالت می‌کند بر اینکه بعد از پیامبر ﷺ خطاب در سلام (السلام علیک ایها النبی) واجب نیست. لذا گفته شود (السلام علی النبی). می‌گویم

۱) متفق علیه : خ (۱۱/۵۶/۶۲۶۵)، م (۱/۳۰۱/۴۰۲).

(ابن حجر): در صحت این روایت شکی نیست و متباعی قوی بر آن یافتیم. عبدالرزاق می‌گوید:

ابن جریر از عطا به ما خبر داد که صحابه در زمان حیات رسول الله ﷺ می‌گفتند: (السلام علیک ایها النبی)، همین که وفات کرد گفتند: (السلام علی النبی). و اسناد صحیح است. - أه

آلبانی در «صفه الصلاه» (ص ۱۲۶) می‌گوید: این امر حتماً به دستور پیامبر ﷺ بوده است و اینک عایشه (رض) به همین صورت تشهد را به اصحاب یاد می‌داد که بگویند (السلام علی النبی) این مطلب را تأیید می‌کند.

«سراج» در مسندش (ج ۱/۲/۹) این حدیث را آورده است «مخلص» در الفوائد (ج ۱/۵۴/۱۱) به دو سند صحیح از عایشه آن را آورده است.

۱۳- صلوات بر پیامبر ﷺ بعد از تشهد اخیر

به دلیل حدیث فضاله بن عبید انصاری که می‌گوید: پیامبر ﷺ مردی را دید که نماز می‌خواند، و بدون اینکه خدا را ستایش کند و ثنای او را بگوید و بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد نمازش را تمام کرد، پیامبر ﷺ فرمود: (عجل هذا) «این عجله کرد» سپس او را صدا زد و به او دیگران فرمود: (إذا صلی أحدکم فلیبدأ بتمجید ربه و الثناء علیه، و لیصل علی النبی ﷺ، ثم یدعو بما شاء).^۱ «هرگاه یکی از شما خواست نماز بخواند ابتدا پروردگارش را به بزرگی یاد کند، او را ثنا گوید و بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد سپس هر دعایی که خواست بخواند.

از ابومسعود روایت است: در حالیکه نزد پیامبر ﷺ بودیم، مردی آمد و نزد او نشست، گفت: ای رسول خدا، صلوات خدا بر تو باد، سلام را یاد گرفتیم حال چگونه در نماز بر تو صلوات بفرستیم؟ (ابومسعود) گوید: پیامبر ﷺ ساکت شد تا جایی که آروز کردیم ای کاش آن مرد از او سؤال نمی‌کرد، سپس فرمود: (إذا أنتم صلیتم علی فقولوا: اللهم صل

(۱) اسناد آن صحیح است: [صفة الصلاة ۱۸۲ ط مکتبه المعارف]، ت (۵/۱۸۰/۳۵۴۶)، د (۴/۳۵۴/۴۶۸).

علی محمد النبی الأُمی و علی آل محمد ... الحدیث):^۱ «وقتی خواستید بر من صلوات بفرستید بگویید: اللهم صل علی محمد النبی الأُمی و علی آل محمد...» یعنی: خداوندا! بر محمد پیامبر اُمی و آل محمد صلوات بفرست. (*).

فایده

بهترین الفاظ صلوات بر پیامبر ﷺ، آن است که کعب بن عجره نقل کرده، و می‌گوید: گفتیم ای رسول خدا دانستیم چگونه بر تو سلام بفرستیم، صلوات فرستادن بر تو چگونه است؟ فرمود: بگویید: (اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی آل ابراهیم إنک حمید مجید، اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت علی آل ابراهیم إنک حمید مجید)^۲ «خداوندا! بر محمد و آل محمد صلوات بفرست همچنانکه بر آل ابراهیم صلوات فرستادی به تحقیق تو در هر حالی بسیار ستوده و بسیار بزرگ و با عظمتی، خداوندا! شرف و بزرگواری را که به محمد و آل محمد داده‌ای بیشتر گردان همچنانکه شرف و بزرگواری را برای آل ابراهیم بیشتر کرده‌ای به تحقیق تو در هر حالی بسیار ستوده و بسیار بزرگ و با عظمتی».

(۱) اسناد آن حسن است: خز (۳۵۱/۷۱۱ و ۱/۳۵۲).

(* اللهم صل علی محمد یعنی: خدایا مقام او را در دنیا با بلندآوازه کردن یاد او و دفاع از دعوتش و بقای شریعتش و در آخرت با شفاعت برای امتش و چند برابر کردن اجر و پاداشش بالا ببر. النهایه - ابن الاثیر - «مترجم».

(۲) متفق علیه، خ (۱۱/۱۵۲/۶۳۵۷)، م (۱/۳۰۵/۴۰۶)، د (۳/۲۶۴/۹۶۳)، ت (۱/۳۰۱/۴۸۲)، ج ه (۱/۲۹۳/۹۰۴)، نس (۳/۴۷).

۱۴- سلام

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (مفتاح الصلاة الطهور و تحريمها التكبير و تحليلها التسليم) «کلید نماز، وضو، تحريم آن تکبير و پايان آن سلام دادن است».

واجبات نماز

۱- تکبيرات انتقال از رکنی به رکنی ديگر و گفتن (سمع الله لمن حمده ربنا و لك الحمد)

از ابوهريره روايت است: (ان رسول الله ﷺ إذا قام إلى الصلاة يكبر حين يقوم، ثم يكبر حين يركع، ثم يقول: سمع الله لمن حمده، حين يرفع صلبه من الركعة، ثم يقولو هوقائم: ربنا لك الحمد، ثم يكبر حين يهوى، ثم يكبر حين يرفع رأسه، ثم يكبر حين يسجد، ثم يكبر حين يرفع رأسه، ثم يفعل ذلك في الصلاة كلها حتى يقضيها، و يكبر حين يقوم من الثنتين بعد الجلوس) ^۱. «پیامبر ﷺ وقتی که می خواست نماز بخواند، هنگامی که می ایستاد می فرمود: الله اكبر، سپس وقتی به ركوع می رفت، الله أكبر می گفت و هنگام بلند شدن از ركوع می فرمود: سمع الله لمن حمده و وقتی راست می ایستاد می فرمود: ربنا لك الحمد. سپس وقتی برای سجده فرود می آمد می فرمود الله اكبر، و وقتی سرش را از سجده بلند می کرد و می فرمود الله اكبر و وقتی به سجده می رفت می فرمود: الله اكبر و وقتی سرش را بلند می کرد و می فرمود الله اكبر سپس این کار را تا پایان نمازش انجام می داد و پس از تشهد اول، هنگام بلند شدن به ركعت سوم الله اكبر می گفت. پیامبر ﷺ در حدیثی ديگر فرموده است: (صلوا كما رأيتموني أصلي) ^۲ «نماز بخوانید همانطور که مرا دیدید نماز می خوانم».

(۱) تخریج در ص (۱۰۳).

(۲) متفق علیه: خ (۲۷۲/۲۸۹)، م (۲۸-۳۹۲-۲۹۳/۱)، نس (۲/۲۳۳).

(۳) صحیح: [الإرواء ۲۶۲]، خ (۲/۱۱۱/۶۳۱).

و به کسی که نمازش را بد خوانده بود دستور داد که در بین ارکان نماز الله اکبر بگوید و فرمود: (إِنَّهُ لَا تَتَمُّ صَلَاةَ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَتَّىٰ يَتَوَضَّاءَ فَيُضَعُ الْوُضُوءُ - یعنی مواضعه - ثم يكبر و يحمد الله عزوجل ويثنى عليه، و يقرأ بما شاء من القرآن ثم يقول: الله أكبر، ثم يسجد حتى تطمئن مفاصله، ثم يقول: الله أكبر، و يرفع رأسه حتى يستوي قاعدا، ثم يقول: الله أكبر، ثم يسجد حتى تطمئن مفاصله .. ثم يرفع رأسه فيكبر، فإذا فعل ذلك فقد تمت صلاته) ^۱ «نماز هیچ یک از مردم کامل نمی‌شود مگر اینکه به خوبی وضو بگیرد (یعنی به خوبی اعضای وضویش را بشوید) سپس الله اکبر بگوید و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و هر اندازه که خواست قرآن بخواند، سپس الله اکبر گفته، به رکوع رود بطوریکه مفاصلش آرام گیرند، سپس سمع الله لمن حمده بگوید بطوریکه راست بایستد، سپس الله اکبر گفته و به سجده برود بطوریکه مفاصلش آرام گیرند، سپس الله اکبر بگوید و سرش را (از سجده) بلند کند بطوریکه راست بنشیند سپس الله اکبر بگوید و (دوباره) سجده کند بطوریکه مفاصلش آرام گیرند سپس سرش را بلند کند و الله اکبر بگوید و وقتی که این کارها را انجام داد نمازش کامل شده است».

۲- تشهد اول

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِذَا قَعَدْتُمْ فِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ فَقُولُوا: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَوَاتُ وَ الطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، ثُمَّ لِيُتَخَيَّرَ أَحَدُكُمْ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَيْهِ، فَلْيَدْعُ بِهِ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ) ^۲ «در هر دو رکعت که نشستید بگویید: سلام، دعا و هر کلام پاکی به خداوند متعال اختصاص دارد، سلام خدا بر شما باد ای پیامبر خدا، سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا، شهادت می‌دهم که هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست و شهادت

(۱) صحیح: [ص. د ۷۶۳]، د ۹۹/۸۴۲ و ۳/۱۰۰.

(۲) صحیح: [الإرواء ۳۳۶]، نس ۲/۲۳۸.

می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. سپس هر دعایی را که دوست دارد انتخاب کند و با آن پروردگارش را بخواند».

و پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را به صورت ناصحیح خوانده بود دستور داد که تشهد اول را بخواند و فرمود: (فإذا جلست في وسط الصلاة فاطمئن و افترش فخذك اليسرى ثم تشهد) ^۱ «وقتی که در وسط نماز نشستی آرام بگیر و پای چپت را پهن کن (و روی آن بنشین) سپس تشهد بخوان».

۳- بر نماز گزار واجب است که در وقت نماز خواندن، ستره‌ای در جلوی سجده گاهش قرار دهد تا مانع عبور دیگران از جلو نماز گزار و مانع نگاه کردن او به آن سوی ستره شود

از سهل بن ابی حثمه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(إذا صلى أحدكم فليصل إلى ستره، وليدن منها، لا يقطع الشيطان عليه صلاته).^۲

«هرگاه یکی از شما خواست نماز بخواند، رو به ستره نماز بخواند و به آن نزدیک شود تا شیطان نمازش را قطع نکند».

از ابن عمر روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: (لا تصل إلا إلى ستره، ولا تدع أحدا يمر بين يديك، فإن أبي فلتقاتله، فإن معه القرين)^۳ «نماز نخوان مگر رو به ستره و به کسی اجازه نده که از جلوی نماز شما عبور کند و اگر اصرار بر عبور (از جلو نمازت) کرد با او بجنگ چون شیطان با اوست».

(۱) صحیح: [ص. د ۷۶۶]، د (۳/۱۰۲/۸۴۵).

(۲) صحیح [ص. نس ۷۲۲]، کم (۱/۲۵۱)، این لفظ مستدرک حاکم است، د (۲/۳۸۸/۶۸۱)، نس (۲/۶۲).

ابوداود و نسائی این حدیث را با لفظ «إذا صلى أحدكم إلى ستره...» روایت کرده‌اند.

(۳) صحیح: [صفة الصلاة ۶۲]، خز (۲/۹/۸۰۰).

(*) پستی پالان شتر به اندازه یک ذراع می‌باشد یعنی ارتفاع ستره باید از یک ذراع کمتر نباشد «مترجم».

ستره، با دیوار یا ستون یا عصایی که در زمین فرو برده شده و یا وسیله‌ی سواری (مانند شتر را) اگر در مقابل خود قرار دهد و نماز بخواند تحقق پیدا می‌کند، و کمترین اندازه ستره شرعی به اندازه پشتی پالان شتر است.^(*)

به دلیل حدیث موسی بن طلحه که از پدرش روایت کرده: پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا وَضَعَ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلَ مَوْخِرَةِ الرَّحْلِ فَلْيُصَلِّ، وَ لَا يَبْسُلُ مِنْ مَرِّ وَرَاءَ ذَلِكَ»^۱ «هرگاه یکی از شما چیزی به اندازه پشتی پالان شتر را روبروی خود قرار دهد نمازش را بخواند و کسی که از آنسوی آن عبور می‌کند توجه نکند».

نزدیک شدن نمازگزار به ستره

از بلال روایت است: (أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِدَارِ نَحْوُ مَنْ ثَلَاثَةَ أذْرَعٍ)^۲ «پیامبر ﷺ نماز خواند در حالی که فاصله‌ی بین او و دیوار حدود سه ذراع^۳ بود». از سهل بن سعد روایت است: (كَانَ بَيْنَ مَصْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُ الشَّاةِ)^۴ «بین محل سجده پیامبر ﷺ و دیوار به اندازه عبور گوسفندی فاصله بود».

هرگاه ستره‌ای انتخاب کرد اجازه ندهد چیزی میان او و ستره‌اش عبور کند

از ابن عباس روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَصَلِّي فَمَرَّتْ شَاةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَسَاعَاَهَا إِلَى الْقِبْلَةِ حَتَّى أَلْزَقَ بَطْنَهُ بِالْقِبْلَةِ)^۵ «در حالیکه پیامبر ﷺ نماز می‌خواند، گوسفندی خواست از جلوش عبور کند، قبل از رسیدن گوسفند پیامبر ﷺ به طرف قبله حرکت کرد تا شکمش را به قبله (دیوار) چسباند».

(۱) صحیح: [مختصر م ۳۳۹]، م (۱/۳۵۸/۴۴۹)، ت (۱/۲۱۰/۳۳۴)، د (۲/۳۸۰/۶۷۱) بنحوه.

(۲) صحیح: صفة الصلاة [۶۲]، خ (۱/۵۷۹/۵۰۶).

(۳) هر ذراع (۴۵) سانتیمتر است.

(۴) متفق علیه: خ (۱/۵۷۴/۴۹۶)، م (۱/۳۶۴/۵۰۸)، د (۲/۳۸۹/۶۸۲) بنحوه.

(۵) صحیح: [صفة الصلاة ۶۴]، خز (۲/۲۰/۸۲۷).

از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا كَانَ أَحَدُكُمْ يَصَلِي فَلَا يَدْعُ أَحَدًا يَمُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلِيَدْرَأَهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَبِي فَلْيَقَاتِلْهُ فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ) ^۱ «هرگاه یکی از شما نماز خواند اجازه ندهد کسی از جلوی او عبور کند، تا می‌تواند مانع او شود (برای اینکه از جلوی نمازش عبور نکند) و اگر سرپیچی کرد با او بجنگد زیرا او شیطان است».

عبور خر، زن و سگ سیاه از جلوی نمازگزار، در صورت نگذاشتن ستره نماز را باطل می‌کند

از عبدالله بن صامت از ابوذر روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ يَصَلِي، فَإِنَّهُ يَسْتَرُهُ إِذَا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلَ آخِرَةِ الرَّحْلِ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلَ آخِرَةِ الرَّحْلِ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ صَلَاتَهُ الْحِمَارَ وَالْمَرْأَةَ وَالْكَلْبَ الْأَسْوَدَ، قُلْتُ: يَا أَبَا ذَرٍّ! مَا بَالُ الْكَلْبِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْكَلْبِ الْأَحْمَرِ مِنَ الْكَلْبِ الْأَصْفَرِ؟ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَمَا سَأَلْتَنِي فَقَالَ: الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ) ^۲ «هرگاه یکی از شما برای نماز ایستاد و در جلوی او چیزی مانند پستی پالان شتر وجود داشت برای او ستره به حساب می‌آید، و اگر در جلوی او چیزی مانند پستی پالان شتر وجود نداشت، عبور خر، زن، و سگ سیاه نمازش را باطل می‌کند، گفتم (عبدالله بن صامت) ای ابوذر: سگ سیاه با سگ سرخ و زرد چه تفاوتی دارد؟ گفت: ای برادرزاده‌ام همین سؤالی را که از من کردی من از پیامبر ﷺ پرسیدم، فرمود: سگ سیاه شیطان است».

(۱) صحیح: [مختصر م ۳۳۸]، م (۱/۳۶۲/۵۰۵).

(۲) صحیح: [ص. ج / ۷۱۹]، م (۱/۳۶۵/۵۱۰)، نس (۲/۶۳)، ت (۱/۲۱۲/۳۳۷)، د (۲/۳۹۴/۶۸۸)، م ()

حرمت عبور از جلوی نمازگزار

از ابوجهیم روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لو يعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه، لكان أن يقف أربعين خيرا له من أن يمر بين يديه)^۱ «آن کسی که از جلوی نمازگزار عبور می‌کند اگر می‌دانست که مرتکب چه گناهی شده، چهل (سال، ماه، یا روز)...؟ توقف را بر عبور از جلوی نمازگزار ترجیح می‌داد».

ستره‌ی امام برای مأموم ستره است

از ابن عباس روایت است که گفت: (أقبلت راکبا علی أتان و أنا یومئذ قد ناهزت الاحتلام و رسول الله ﷺ یصلی بالناس بمنی، فمررت بین یدی الصف، فنزلت فأرسلت الأتان ترتع، و دخلت فی الصف، فلم ینکر ذلک علی أحد)^۲ «در حالی که سوار بر ماده خری بودم و در آستانه رسیدن به سن بلوغ قرار داشتم، آمدم و پیامبر ﷺ را دیدم که در منی برای مردم نماز می‌خواند، از جلوی صف عبور کردم، و پایین آمدم و ماده خر رارها کردم تا بچرد و من داخل صف شدم و هیچ کس مرا از این کار منع نکرد».

۱) متفق علیه : خ (۱/۵۸۴/۵۱۰)، م (۱/۳۶۳/۵۰۷)، د (۲/۳۹۳/۶۸۷)، ت (۱/۲۱۰/۲۳۵)، نس (۲/۶۶)،
جه (۱/۳۰۴/۹۴۵).

۲) متفق علیه (۱/۳۶۱/۵۰۴)، د (۲/۴۰۲/۷۰۱)، خ (۱/۵۷۱/۴۹۳)، بخاری این حدیث را با اضافه «عنی
إلی غیر جدار» روایت کرده است.

این روایت غیر جدار را نفی نمی‌کند؛ چون پیامبر در فضا نماز نمی‌خواند مگر اینکه عصایی را جلویش
نصب کرد.

سنتهای نماز

سنتهای نماز دو نوع هستند: قولی و فعلی

سنتهای قولی

۱- دعای استفتاح

بهترین آن، دعایی است که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در نماز تکبیر (احرام) می گفت قبل از خواندن فاتحه لحظه ای سکوت می کرد، گفتم ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت، در سکوتی که بین تکبیر و قرائت می کنی چه می گویی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می گویم: (اللهم باعد بینی و بین خطیای کما باعدت بین المشرق و المغرب، اللهم تقنی من خطیای کما ینقی الثوب الأبيض من الدنس، اللهم اغسلنی من خطیای بالثلج و الماء و البرد) ^۱ «خداوندا! بین من و خطاهایم فاصله بیانداز همچنانکه بین مشرق و مغرب فاصله انداختی، خداوندا! مرا از گناهانم پاک کن همچنانکه لباس سفید از چرک و آلودگی پاک می شود، خداوندا! مرا از خطاهایم با برف و آب و تگرگ بشوی».

۲- استعاذه (پناه بردن به خدا از شیطان)

خداوند متعال می فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ (نحل: ۹۸)

«هنگامی که خواستی قرآن بخوانی از وسوسه های شیطان مطرود به خدا پناه

ببر».

ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که: (أنه كان إذا قام إلى الصلاة استفتح ثم يقول أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه و نفخه و نفثه) ^۲ «هنگامی که

(۱) متفق علیه : خ (۲/۲۷۷/۷۴۴)، م (۱/۴۱۹/۵۹۸)، جه (۱/۲۶۴/۸۰۵)، د (۲/۴۸۵/۷۶۶).

(۲) صحیح : [الارواء ۳۴۲]، د (۲/۴۷۶/۷۶۰)، ت (۱/۱۵۳/۲۴۲).

پیامبر ﷺ می‌خواست نماز بخواند دعای استفتاح را می‌خواند، سپس می‌فرمود: أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، من همزه و نفخه و نفثه، یعنی به خدای شنوا و آگاه پناه می‌برم از شیطان رانده شده، از جنون، کبر، و شعر او».

۳- گفتن آمین

از وائل بن حجر روایت است: (كان رسول الله ﷺ إذا قرأ ولا الضالين قال آمين و رفع بها صوته) ^۱ «پیامبر ﷺ وقتی که ولا الضالين را می‌خواند، با صدای بلند می‌گفت: آمین» و از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا أمن الإمام فأمنوا، فإن من وافق تأمينه تأمين الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه) ^۲ «وقتی امام آمین گفت شما هم آمین بگویید چون کسی که آمین گفتنش همزمان با آمین گفتن ملائکه باشد گناهان (صغیره) پیشینش بخشوده می‌شود».

۴- قرائت بعد از فاتحه

از ابوقتاده روایت است: (كان النبي ﷺ يقرأ في الركعتين الأولى من صلاة الظهر بفاتحة الكتاب و سورتين، يطول في الأولى و يقصر في الثانية، و يسمع الآية أحياناً، و كان يقرأ في العصر بفاتحة الكتاب و سورتين، و كان يطول في الركعة الأولى من صلاة الصبح و يقصر في الثانية) ^۳ «پیامبر ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر فاتحه و دو سوره می‌خواند که رکعت اول را طولانی و دومی را کوتاهتر می‌کرد، و گاهی آیه را طوری می‌خواند که ما آن را می‌شنیدیم. و در نماز عصر فاتحه و دو سوره را قرائت می‌کرد، و رکعت اول نماز صبح را طولانی و رکعت دوم را کوتاهتر می‌خواند».

(۱) صحیح: [صفة الصلاة ۸۲]، د (۳/۲۰۵/۹۲۰)، ت (۱/۱۵۷/۲۴۸).

(۲) متفق علیه: م (۱/۳۰۷/۴۱۰)، خ (۲/۲۶۲/۷۸۰)، نسس (۲/۱۴۴)، د (۳/۲۱۱/۹۲۴)، ت (۱/۱۵۸/۲۵۰)، جع (۱/۲۷۷/۸۵۱).

(۳) صحیح: [ص. نس ۹۳۲]، خ (۲/۲۴۳/۷۵۹).

از ابوقتاده روایت است: (كان النبي ﷺ يقرأ في الركعتين الأوليين من الظهر و العصر بفاتحة الكتاب و سورة، و يسمعنا الآية أحياناً، و يقرأ في الركعتين الأخيرين بفاتحة الكتاب) ^۱ «پیامبر ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر فاتحه و سوره ای را می خواند و گاهی آیه را طوری تلاوت می کرد که آن را می شنیدیم، و در دو رکعت آخر فاتحه را می خواند».

بعضی اوقات قرائت (سوره) در دو رکعت آخر سنت است؛ به دلیل حدیث ابوسعید: (أن النبي ﷺ كان يقرأ في صلاة الظهر في الركعتين الأوليين في كل ركعة قدر ثلاثين آية، وفي الأخيرين قدر خمس عشر آية، أو قال نصف ذلك، و في العصر في الركعتين الأوليين في كل ركعة قدر قراءة خمس عشر آية، و في الأخيرين قدر نصف ذلك) ^۲ «پیامبر ﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر در هر رکعت به اندازه سی آیه، و در دو رکعت آخر به اندازه پانزده آیه یا گفت نصف آن و در نماز عصر در دو رکعت اول در هر رکعت به اندازه پانزده آیه و در دو رکعت آخر به اندازه نصف آن قرائت می کرد».

سنت است که قرائت در نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء، جهری و در نماز ظهر و عصر و رکعت سوم مغرب و دو رکعت آخر عشاء سری باشد.

۵- تسبیح در رکوع و سجود

از حدیث روایت است: (صلیت مع النبي ﷺ فكان يقول في ركوعه: سبحان ربي العظيم، و في سجوده: سبحان ربي الأعلى) ^۳ «با پیامبر ﷺ نماز خواندم، در رکوعش می فرمود: سبحان ربي العظيم و در سجودش می فرمود: سبحان ربي الأعلى».

(۱) صحیح: [مختصر م ۲۸۶]، م (۱/۳۳۱/۱۵۵/۴۲۱).

(۲) صحیح: [مختصر م ۲۸۷]، م (۱/۳۳۴/- ۱۵۷ - ۴۵۲).

(۳) صحیح: [ص. نس ۱۰۰۱]، نس (۲/۱۹۰)، د (۳/۱۲۳/۸۵۷)، ت (۱/۱۶۴/۲۶۱).

از عتبه بن عامر روایت است: (كان رسول الله ﷺ إذا ركع قال: سبحان ربى العظيم و بحمده، ثلاثا، و إذا سجد قال: سبحان ربى الأعلى و بحمده ثلاثا) ^۱ «پیامبر ﷺ وقتی به رکوع می‌رفت سه بار می‌فرمود: سبحان ربى العظيم و بحمده و وقتی که به سجده می‌رفت سه بار می‌فرمود: سبحان ربى الأعلى و بحمده».

۶- اضافه کردن یکی از دعاهای زیر، در اعتدال بعد از رکوع، و بعد از گفتن «ربنا و لك الحمد»: (ملء السماوات و ملء الأرض و ملء ما بينهما، و ملء ما شئت من شىء بعد) ^۲ «(این حمد) به پُری آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است و به پُری چیزی که بعد از آنها می‌خواهی».

اگر خواست به همین دعای اضافی اکتفا کند و اگر خواست آن را با دعای زیر کامل نماید: (أهل الثناء والمجد، أحق ما قال العبد، و كلنا لك عبد، لا مانع لما أعطيت، ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد) ^۳ «(خداوند!) تو لایق ثنا و بزرگی هستی، تو شایسته‌تر از آن هستی که بنده می‌گوید و همه‌ی ما بنده تو هستیم، آنچه تو عطا می‌کنی هیچ مانعی برای آن نیست و آنچه را تو منع می‌کنی هیچ عطا کننده‌ای برای آن نیست، مال و دارایی نفعی نمی‌رساند آنکه نفع می‌رساند فضل و رحمت تو است».

(ربنا و لك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا عليه، كما يحب ربنا و يرضى) ^۴ «پروردگارا! ستایش فقط لایق تو است، ستایشی زیاد، خوب و مبارک، آنطوریکه پروردگاران دوست دارد و به آن راضی می‌شود».

(۱) صحیح: [صفه الصلاة ۱۲۷]، د (۳/۱۲۱/۸۵۶)، هق (۲/۸۶).

(۲) صحیح: [مختصر م ۲۹۶]، م (۴۷۸ و ۱/۳۴۷/۴۷۷)، د (۳/۸۲/۸۳۲)، نس (۲/۱۹۹).

(۳) صحیح: [مختصر م ۲۹۶]، م (۴۷۸ و ۱/۳۴۷/۴۷۷)، د (۳/۸۲/۸۳۲)، نس (۲/۱۹۹).

(۴) صحیح: [صفه الصلاة ۱۱۹].

۷- دعای بین دو سجده

از حذیفه روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ: رَبِّ اغْفِرْ لِي، رَبِّ اغْفِرْ لِي)^۱ «پیامبر ﷺ بین دو سجده می فرمود: (رب اغفرلی، رب اغفرلی)، پروردگارا مرا ببخش، پروردگارا مرا ببخش».

از ابن عباس روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاجْبِرْنِي وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي)^۲ «پیامبر ﷺ بین دو سجده می فرمود: اللهم اغفرلی و ارحمنی و اجبرنی و اهدنی و ارزقنی: خدوندا مرا ببخش و به من رحم کن و بی نیازم کن و هدایتم ده و روزیم رسان».

۸- صلوات فرستادن بر پیامبر ﷺ بعد از تشهد اول؛ چراکه پیامبر ﷺ این کار را کرده است

از عایشه آمده که گفت: (كُنَّا نَعُدُّ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِوَاكَةً وَ طَهْرَةً، فَيَبْعَثُهُ اللَّهُ فِيمَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَيَتَسَوَّكُ وَ يَتَوَضَّأُ، ثُمَّ يَصَلِّيُ تِسْعَ رَكَعَاتٍ لَا يَجْلِسُ فِيهِنَّ إِلَّا عِنْدَ الثَّامِنَةِ، فَيَدْعُو رَبَّهُ وَ يَصَلِّيُ عَلَى نَبِيِّهِ، ثُمَّ يَنْهَضُ وَ لَا يَسْلُمُ، ثُمَّ يَصَلِّيُ التَّاسِعَةَ، فَيَقْعُدُ، ثُمَّ يَحْمَدُ رَبَّهُ وَ يَصَلِّيُ عَلَى نَبِيِّهِ ﷺ وَ يَدْعُو، ثُمَّ يَسْلُمُ...)^۳ «ما سواک و آب وضوی پیامبر ﷺ را برایش آماده می کردیم و خداوند در هر قسمتی از شب که می خواست او را بیدار می کرد، سواک می زد و وضو می گرفت، سپس نه رکعت نماز می خواند و تنها در رکعت هشتم می نشست و دعا می کرد و بر پیامبرش صلوات می فرستاد، آنگاه سلام نمی داد و بلند

(۱) صحیح: [ص. جه ۷۳۱]، جه (۱/۲۸۹/۸۹۷).

(۲) صحیح: [ص. جه ۷۳۱]، ت (۱/۱۷۵/۲۸۳)، د (۳/۸۷/۸۳۵)، جه (۱/۲۹۰/۸۹۸)، ملاحظه: در روایت ابوداود «وعافنی» به جای «واجبرنی» و در روایت ابن ماجه «وارفعنی» به جای «واهدنی» آمده است و مستحب است که هر دو با هم گفته شوند (و عافنی و ارفعنی).

(۳) صحیح: [مختصر م ۳۹۰] م (۱/۵۱۲/۷۴۶).

می‌شد، و رکعت نهم را می‌خواند و می‌نشست و پروردگارش را حمد می‌کرد و بر پیامبر صلوات می‌فرستاد و دعا می‌کرد و بعد از آن سلام می‌داد...».

۹- دعای بعد از تشهد اول و دوم فرقی ندارد

دعای بعد از تشهد اول: از ابن مسعود روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه بعد از دو رکعت نشستید بگویید: (التحيات لله و الصلوات و الطيبات، السلام عليك أيها النبي و رحمة الله و بركاته، السلام علينا و على عباد الله الصالحين، أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا عبده و رسوله، ثم ليتخير أحدكم من الدعاء أعجبه إليه فليدع ربه عزوجل)^۱ «هر لفظی که بر سلام و ملک و بقاء دلالت کند فقط شایسته خداوند متعال است، و هر دعایی که با آن تعظیم خداوند متعال مقصود باشد فقط لایق خدا است، سلام و رحمت و برکات خدا بر شما ای پیامبر خدا، سلام بر ما و بندگان صالح خدا، شهادت می‌دهم که هیچ معبود بر حقی غیر از خدا نیست و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. سپس هر دعایی را که دوست دارد اختیار کند و با آن خدای عزوجل را بخواند».

دعای بعد از تشهد دوم: از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا فرغ أحدكم من التشهد الآخر فليتعوذ بالله من أربع، من عذاب جهنم، و من عذاب القبر و من فقتنة المحيا و الممات، و من شر المسيح الدجال)^۲ «هرگاه یکی از شما تشهد آخر را خواند از چهار چیز به خدا پناه ببرد، از عذاب جهنم، و از عذاب قبر، و از فتنه زندگی و مرگ و از شر مسیح دجال».

(۱) تخریج در ص (۱۱۰).

(۲) صحیح: [مختصر م ۳۰۶]، [ص. جه ۷۴۱]، م (۱/۴۱۲/۵۸۸)، د (۳/۲۷۳/۹۶۸)، جه (۱/۲۹۴/۹۰۹).

۱۰- سلام دوم (سلام به سمت چپ)

پیامبر ﷺ دو سلام می‌داد: همچنانکه از ابن مسعود روایت است: (أن النبي ﷺ كان يسلم عن يمينه و عن يساره السلام عليكم و رحمة الله، و السلام عليكم و رحمة الله، حتى يرى بياض خده)^۱ «پیامبر ﷺ به طرف راست و چپش سلام می‌داد و می‌فرمود: السلام عیکم و رحمة الله، السلام عیکم و رحمة الله بطوریکه سفیدی گونه‌اش نمایان می‌شد». و بعضی اوقات به یک سلام بسنده می‌کرد، همچنانکه از عایشه روایت است که: (أن النبي ﷺ كان يسلم في الصلاة تسليمة واحدة تلقاء وجهه، يميل إلى الشق الأيمن شيئاً)^۲ «پیامبر ﷺ در نماز یک سلام روبرویش می‌داد و رویش را کمی به طرف راستش مایل می‌کرد».

ستهای فعلی

۱- بالا بردن دستها هنگام تکبیره الإحرام، و هنگام رکوع و بلند شدن از رکوع

و بلند شدن از تشهد اول

از ابن عمر روایت است: (أن رسول الله ﷺ كان يرفع يديه حذو منكبيه إذا افتتح الصلاة، و إذا كبر للركوع، و إذا رفع رأسه من الركوع رفعهما كذلك أيضاً)^۳ «پیامبر ﷺ وقتی شروع به نماز می‌کرد دستهایش را تا مقابل شانه‌هایش بلند می‌کرد، و هنگام تکبیر گفتن برای رکوع و بلند شدن از آن نیز همین کار را انجام می‌داد».

از نافع روایت است: (أن ابن عمر كان إذا دخل في الصلاة كبر و رفع يديه، و إذا ركع رفع يديه و إذا قال سمع الله لمن حمده رفع يديه، و إذا قام من الركعتين رفع يديه و رفع

(۱) صحیح: [ص. د ۸۷۷]، د (۳/۲۸۸/۹۸۳)، نس (۳/۶۲)، جه (۱/۲۹۶/۹۱۴)، ت (۱/۱۸۱/۲۹۴).

ترمذی این حدیث را بدون جمله آخر «حتی یری بياض خده» روایت کرده است.

(۲) صحیح: [ص. ت ۲۴۲]، ت (۱/۱۸۲/۲۹۵).

(۳) متفق علیه: خ (۲/۲۱۸/۷۳۵)، م (۲۲-۳۹۰-۱/۲۹۲)، ت (۱/۱۶۱/۲۵۵)، نس (۲/۱۲۲).

ذَکَ إِلی النبی ﷺ^۱ «ابن عمر وقتی که شروع به نماز می کرد الله اکبر می گفت و دستهایش را بلند می کرد و وقتی که به رکوع می رفت دستهایش را بلند می کرد و وقتی که می گفت سمع الله لمن حمده نیز دستهایش را بلند می کرد، و وقتی که از دورکعت (برای رکعت سوم) بلند می شد، دستهایش را بلند می کرد؛ ابن عمر این (حدیث) را به پیامبر ﷺ نسبت داده است».

سنت است گاهی در هر پایین رفتن و بالا آمدن نماز، دو دست بلند کرده شود؛ به دلیل حدیث مالک بن حویرث: (أنه رأى النبی ﷺ رفع یدیه فی صلاته، و إذا رکع، و إذا رفع رأسه من الركوع، و إذا سجد، و إذا رفع رأسه من السجود، حتی یحاذی بهما فروع أذنیه)^۲ «پیامبر ﷺ را در نماز دیدم هنگامی که به رکوع می رفت و نیز سرش را از رکوع بلند می کرد و نیز به سجده می رفت و سرش را از سجده بلند می کرد، دستهایش را بالا می برد بطوریکه آنها را در کنار گوشهایش قرار می داد».

۲- قرار دادن دست راست روی دست چپ روی سینه

از سهل بن سعد روایت است: (كان الناس يؤمرون أن يضع الرجل الید الیمنی علی ذراعہ الیسری فی الصلاة) «مردم امر می شدند به اینکه در نماز دست راستشان را روی ساعد چپشان قرار دهند» ابوحازم گفت: یقین دارم که سهل این دستور را به پیامبر ﷺ نسبت می داد.^۳

۱) صحیح: [ص. د ۶۶۳]، خ (۲/۲۲/۷۳۹)، د (۳/۴۳۹۶/۷۲۷).

۲) صحیح: [ص. نس ۱۰۴۰]، نس (۲/۲۰۶)، أ (۳/۱۶۷/۴۹۳).

۳) صحیح: [مختصر خ ۴۰۲]، خ (۲/۲۲۴/۷۴۰)، ما (۱۱۱/۳۷۶).

از وائل بن حجر روایت است: (صلیت مع رسول الله ﷺ و وضع یده الیمنی علی یده الیسری علی صدره) ^۱ «با پیامبر ﷺ نماز خواندم، (دیدم) دست راستش را بر روی دست چپش، روی سینه‌اش قرار داد».

۳- نگاه کردن به محل سجده

از عایشه (رض) روایت است: (لما دخل رسول الله ﷺ الکعبة ماخلف بصره موضع سجوده حتی خرج منها) ^۲ «وقتی پیامبر ﷺ وارد کعبه شد نگاهش از محل سجده‌گاهش تجاوز نکرد تا از آن بیرون شد».

۴- انجام دادن اعمال مذکور در احادیث زیر رکوع

از عایشه روایت است: (کان رسول الله ﷺ إذا رکع لم یشخص رأسه و لم یصوبه ولكن بین ذلک) ^۳ «پیامبر ﷺ وقتی به رکوع می‌رفت سرش را نه بلند می‌کرد و نه به زیر می‌افکند بلکه در حدی وسط قرار می‌داد». و از ابوحمید در توصیف نماز پیامبر ﷺ روایت است: (وإذا رکع أمکن یدیه من رکبته ثم هصر ظهره) ^۴ «وقتی که به رکوع می‌رفت، با دستهایش زانوهایش را محکم می‌گرفت و سپس پشتش را خم می‌کرد».

از وائل بن حجر روایت است: (أن النبی ﷺ کان إذا رکع فرج أصابعه) ^۵ «پیامبر ﷺ وقتی به رکوع می‌رفت انگشتانش را از هم باز می‌کرد».

(۱) صحیح: [الإرواء ۳۵۲]، خز (۱/۲۴۳/۴۷۹).

(۲) صحیح: [صفة الصلاة ۶۹]، کم (۱/۴۷۹).

(۳) صحیح: [صفة الصلاة ۱۱۱]، م (۱/۳۵۷/۴۹۸)، د (۲/۴۸۹/۷۶۸).

(۴) صحیح: [صفة الصلاة ۱۱۰]، خ (۲/۳۰۵/۸۲۸)، د (۲/۴۲۷/۷۱۷).

(۵) صحیح: [صفة الصلاة ۱۱۰]، خز (۱/۳۰۱/۵۹۴).

از ابوحمید روایت است: (أن رسول الله ﷺ ركع فوضع يديه على ركبتيه كأنه قابض عليهما، و وتر يديه فنحاهما عن جنبيه)^۱ «پیامبر ﷺ به رکوع می‌رفت و دو دستش را روی دو زانویش قرار می‌داد مانند اینکه آنها را گرفته باشد و دو دستش را خم و از دو پهلویش دور می‌کرد».

۵- بر زمین گذاشتن دستها قبل از زانوها هنگام رفتن به سجده

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا سجد أحدكم فلا يبرك كما يبرك البعير و ليضع يديه قبل ركبتيه)^۲ «هرگاه یکی از شما به سجده می‌رود همچون شتر زانو نزند بلکه دستهایش را قبل از زانوهایش (روی زمین) بگذارد».

۶- انجام دادن حالات مذکور در احادیث زیر هنگام سجده

از ابوحمید در توصیف نماز پیامبر ﷺ روایت است: (فإذا سجد وضع يديه غيرمفترش و لا قابضهما واستقبل بأطراف أصابع رجليه القبلة)^۳ «وقتی که به سجده می‌رفت، دستهایش را روی زمین می‌گذاشت بدون اینکه آنها را بر زمین پهن یا به پهلوها جمع کند. و نوک انگشتان پایش را رو به قبله می‌کرد».

از براء روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا سجدت فضع كفك و ارفع مرفقك)^۴ «هرگاه به سجده رفتی، دو کف دستت را (روی زمین) قرار بده و آرنجهایت را از زمین بلند کن».

(۱) صحیح: [ص. د ۲۱۴]، د (۲/۴۲۹/۷۲۰)، ت (۱/۱۶۳/۲۵۹).

(۲) صحیح: [ص. د ۷۴۶]، د (۳/۷۰/۸۲۵)، نس (۲/۲۰۷)، أ (۳/۲۷۶/۶۵۶).

(۳) صحیح: [ص. د ۶۷۲]، د (۲/۳۰۵/۸۲۸)، د (۲/۴۲۷/۷۱۸).

(۴) صحیح: [صفة الصلاة ۱۲۶]، م (۱/۳۵۶/۴۹۴).

از عبدالله بن مالک ابن بحینه روایت است که: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَجَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَبْدُو بِيَاضَ إِبْطِيهِ) ^۱ «پیامبر ﷺ وقتی که نماز می خواند بین دستها با پهلوهایش فاصله می انداخت به اندازه ای که سفیدی زیر بغلش نمایان می شد».

از عایشه روایت است: (فَقَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَكَانَ مَعِيَ عَلِيٌّ فَرَأَيْتُهُ فَوَجَدْتُهُ سَاجِدًا رَاصًا عَقْبِيهِ مُسْتَقْبِلًا بِأَطْرَافِ أَصَابِعِهِ الْقِبْلَةَ) ^۲ «پیامبر ﷺ در بسترم بود، (شبانگاه) دیدم در بستر نیست، (دنبالش گشتم) او را در حال سجده یافتم که پاشنه پاهایش را به هم چسبانده و نوک انگشتان پاهایش را رو به قبله کرده بود».

از وائل بن حجر روایت است: (أَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَقُلْتُ: لَانْظُرُنَّ إِلَى صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ بَعْضُ الْحَدِيثِ وَقَالَ: ثُمَّ هَوَى، فَسَجَدَ، فَصَارَ رَأْسُهُ بَيْنَ كَفَيْهِ) ^۳ «به مدینه آمدم و گفتم حتماً به نماز پیامبر ﷺ نگاه می کنم، (وائل) قسمتی از حدیث را ذکر کرد و گفت: سپس پیامبر ﷺ فرود آمد و به سجده رفت و سرش را بین دو کف دستش قرار داد».

از وائل بن حجر روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ إِذَا سَجَدَ ضَمَّ أَصَابِعَهُ) ^۴ «پیامبر ﷺ وقتی که به سجده می رفت انگشتانش را به هم می چسباند».

از براء روایت است: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَجَدَ فَوَضَعَ يَدَيْهِ بِالْأَرْضِ اسْتَقْبَلَ بِكَفَيْهِ وَ أَصَابِعِهِ الْقِبْلَةَ) ^۵ «پیامبر ﷺ وقتی که به سجده می رفت و دستهایش را روی زمین قرار می داد، دو کف دست و انگشتانش را رو به قبله می کرد».

(۱) متفق علیه : خ (۲/۲۹۴/۸۰۷)، م (۱/۳۵۶/۴۹۵)، نس (۲/۲۱۲).

(۲) صحیح : [صفة الصلاة ۱۲۶]، خز (۱/۳۲۸/۶۵۴)، هق (۲/۱۱۶).

(۳) اسناد آن صحیح است : خز (۱/۳۲۳/۶۴۱).

(۴) صحیح : [صفة الصلاة ۱۲۳]، خز (۱/۳۲۴/۶۴۲)، هق (۲/۱۱۲).

(۵) اسناد آن صحیح است : [صفة الصلاة ۱۲۳]، هق (۲/۱۱۳).

۷- نشستن بین دو سجده به حالتی که در احادیث زیر می‌آید

از عایشه روایت است: (وکان یفرش رجله الیسری و ینصب رجله الیمنی)^۱ «پیامبر ﷺ پای چپش را پهن و پای راستش را (روی زمین) نصب می‌کرد».

از ابن عمر روایت است: (من سنة الصلاة أن تنصب القدم الیمنی، و استقباله بأصابعها القبلة، و الجلوس علی الیسری)^۲ «نصب نمودن پای راست و رو به قبله نمودن انگشتان آن و نشستن بر پای چپ از سنتهای نماز است».

از طاوس روایت است: (قلنا لابن عباس فی الإقعاء علی القدمین، فقال: هی السنة، فقلنا له إنا لنراه جفاء بالرجل، فقال ابن عباس: بل هی سنة نیک ﷺ)^۳.

«از ابن عباس درباره‌ی إقعاء (نصب پاها و نشستن روی پاشنه‌ها) سؤال کردیم گفت: سنت است به او گفتیم، این کار جفا به پا است. ابن عباس گفت: نه، بلکه آن سنت پیامبر شما ﷺ است».

۸- برای یک لحظه نشستن بعد از سجده‌ی دوم (در رکعت اول و سوم)

از ابوقلابه روایت است: مالک بن حویرث لیتی به ما خبر داد: (أنه رأى النبی ﷺ یصلی، فإذا کان فی وتر من صلاته لم ینهض حتی یستوی قاعدا)^۴ «پیامبر ﷺ را دیدم که نماز می‌خواند، و هنگام خواندن رکعات فرد نمازش تا به صورت کامل نمی‌نشست، بلند نمی‌شد».

(۱) صحیح: [مختصر م ۳۰۲]، م (۱/۳۵۷/۴۹۸)، د (۲/۴۸۹/۷۶۸).

(۲) صحیح: [ص. نس ۱۱۰۹]، نس (۲/۲۳۶).

(۳) صحیح: [مختصر م ۳۰۳]، م (۱/۳۸۰/۵۳۶)، د (۳/۷۹/۸۳۰)، ت (۱/۱۷۵/۲۸۲).

(۴) صحیح: [مختصر خ ۴۳۷]، خ (۲/۳۰۲/۸۲۳)، د (۳/۷۸/۸۲۹).

۹- تکیه زدن بر زمین هنگام بلند شدن برای رکعت بعدی

ایوب از ابوقلابه روایت نموده: (جاءنا مالک بن الحویرث فصلی بنا فی مسجدنا هذا، فقال: أنى لأصلى بكم و ما أريد الصلاة، ولكن أريد أن أرىكم كيف رأيت النبي ﷺ يصلى. قال أيوب: فقلت لأبى قلابة و يكف كانت صلاته؟ قال مثل صلاة شيخنا هذا - یعنی عمرو بن سلمة. قال أيوب: و كان ذلك الشيخ يتم التكبير، و إذا رفع رأسه عن السجدة الثانية جلس و اعتمد على الأرض ثم قام)^۱ «مالک بن حویرث نزد ما آمد و در این مسجدمان پیشنماز ما شد و گفت: من برای شما نماز می‌خوانم و منظوم نماز نیست بلکه می‌خواهم به شما نشان دهم چگونه پیامبر ﷺ را دیدم نماز می‌خواند، ایوب گفت: به ابوقلابه گفتم: نمازش چگونه بود؟ گفت: مانند این نماز شیخ ما - یعنی عمرو بن سلمه - ایوب گفت: و آن شیخ، الله اکبر را می‌گفت و وقتی که سرش را از سجده دوم بلند می‌کرد می‌نشست سپس با تکیه بر زمین بلند می‌شد».

۱۰- نشستن در دو تشهد به صورتی باشد که در این احادیث می‌آید

از ابوحمید در توصیف نماز پیامبر ﷺ روایت است: (فإذا جلس في الركعتين جلس على رجله اليسرى و نصب اليمنى، و إذا جلس في الركعة الآخرة قدم رجله اليسرى و نصب الأخرى و قعد على مقعدته)^۲. «وقتی بعد از رکعت دوم می‌نشست روی پای چپش

(۱) صحیح: [مختصر خ ۴۳۷]، خ (۲/۳۰۳/۸۲۴)، هق (۲/۱۲۳)، فع (۱/۱۱۶) امام شافعی می‌گوید: ما هم به این حدیث عمل می‌کنیم و به کسی که از سجده یا جلوس در نماز بلند می‌شود می‌گوییم که هنگام بلند شدن هر دو دستش بر زمین تکیه کند تا از سنت پیروی کرده باشد چون این عمل به تواضع نزدیکتر است و نمازگزار را در ادای نمازش بهتر یاری می‌کند و بهتر به او کمک می‌کند تا به جلو نیافتد و احتمال افتادنش کم باشد و هر برخاستنی غیر از این را مکروه می‌دانم و با ترک این هیئت اعاده نماز لازم نیست و سجده سهو هم نمی‌خواهد. الأم (۱/۱۱۷).

(۲) صحیح: [مختصر خ ۴۴۸]، خ (۲/۳۰۵/۸۲۸).

می‌نشست و پای راستش را نصب می‌کرد و وقتی در رکعت آخر می‌نشست پای چپش را زیر پای راستش می‌برد و پای راستش را نصب می‌کرد و روی نشیمنگاهش می‌نشست».

از ابن عمر روایت است: (أن رسول الله ﷺ كان إذا جلس في الصلاة وضع كفه اليمنى على فخذة اليمنى و قبض أصابعه كلها و أشار بأصبعه التي تلى الإبهام، و وضع كفه اليسرى على فخذة اليسرى) ^۱ «پیامبر ﷺ وقتی در نماز می‌نشست کف دست راستش را روی ران راستش قرار می‌داد و تمام انگشتانش را می‌بست و با انگشت سبابه اشاره می‌کرد و کف دست چپش را روی ران چپش قرار می‌داد».

از نافع روایت است: (كان عبدالله بن عمر رضي الله عنهما إذا جلس في الصلاة وضع يديه على ركبتيه و أشار بأصبعه و أتبعها بصره ثم قال: قال رسول الله ﷺ «لهي أشد على الشيطان من الحديد يعنى السبابة») ^۲ «عبدالله بن عمر رضي الله عنهما وقتی در نماز می‌نشست دو دستش را روی دو زانویش قرار می‌داد و با انگشتش اشاره می‌کرد و به آن نگاه می‌کرد، سپس گفت پیامبر ﷺ فرمود: این انگشت سبابه برای شیطان از آهن سخت‌تر است».

اذکار و دعاهای مشروع بعد از نماز

۱- از ثوبان روایت است: پیامبر ﷺ وقتی سلام نماز را می‌داد سه بار استغفار می‌کرد و می‌فرمود: (اللهم أنت السلام و منك السلام تباركت يا ذا الجلال و الإكرام) «خداوندا! تو سلام هستی و سلامتی از طرف توست. خیرهایت فراوانند ای صاحب شکوه و بزرگواری».

(۱) صحیح: [ص. د ۸۵۱]، م (۵۸۰ - ۱۱۶ - ۱/۴۰۸)، د (۳/۲۷۷/۹۷۲).

(۲) حسن: [صفة الصلاة ۱۴۰]، أ (۴/۱۵/۷۳۱).

ولید گفت ک به اوزاعی گفتم استغفار چگونه است؟ گفت: می گویی: اُستغفر الله، اُستغفرالله.^۱

۲- از ابوزبیر روایت است: ابن زبیر بعد از هر نمازی که سلام می داد می گفت: (لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير لا حول و لا قوة إلا بالله لا إله إلا الله، ولا نعبد إلا إياه له النعمة وله الفضل و له الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين ولو كره الكافرون) «هیچ معبود بر حقی غیر از خدا نیست، یکتای بدون شریک است، ملک و ستایش برای اوست و او بر هر چیزی توانا است. هیچ حرکت و قوتی نیست مگر به مشیت الله، هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست، تنها او را عبادت می کنیم، نعمت و فضل و ستایش نیکو برای اوست، هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست، عبادت‌مان خالصانه برای اوست گرچه کافران دوست نداشته باشند» و (ابن زبیر) گفت: پیامبر ﷺ این ادعیه را بعد از هر نمازی می خواند.^۲

۳- از وراذ مولای مغیره بن شعبه روایت است: مغیره بن شعبه به معاویه نوشت که: هرگاه نماز پیامبر ﷺ تمام می شد و سلام می داد و می فرمود: (لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما أعطيت و لا معطى لما منعت و لا ينفع ذا الجد منك الجد)^۳ «هیچ معبود بر حقی غیر از خدا نیست، تنها است و هیچ شریکی برای او نیست ملک و ستایش برای او است و او بر هر چیزی توانا است خداوندا آنچه تو عطا می کنی هیچ مانعی برای آن نیست و آنچه را تو منع می کنی هیچ عطاکننده‌ای برای آن نیست و مال و دارایی نفعی نمی رساند آنکه نفع می رساند تویی».

(۱) صحیح: [ص. ۷۵۶]، م (۱/۴۱۴/۵۹۱)، - (۱۱/۱۸۴/۲۹۹)، نس (۳/۶۸)، د (۴/۳۷۷/۱۴۹۹)، جه (۱/۳۰۰/۹۲۸).

(۲) صحیح [ص. نس ۱۲۷۲]، م (۱/۴۱۵/۵۹۴)، د (۴/۳۷۲/۱۴۹۳)، نس (۳/۷۰).

(۳) متفق علیه: خ (۲/۳۲۵/۸۴۴)، م (۱/۴۱۴/۵۹۳)، د (۴/۳۷۱/۱۴۹۱).

۴- از کعب بن عجره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (معقبات لایخیب قائلهن - أو فاعلهن - ثلاث و ثلاثون تسبیحة، و ثلاث و ثلاثون تحمیدة، و أربع و ثلاثون تکبیرة، فی دبر کل صلاة) ^۱ «پس از هر نمازی اذکاری وجود دارند که گوینده یا انجام دهنده آنها هیچ وقت ناکام نمی‌ماند، سی و سه بار سبحان الله گفتن، سی و سه بار الحمد لله گفتن و سی و چهار بار الله اکبر گفتن».

از ابوهریره روایت است: پیامبر ﷺ فرمود: (من سبح الله فی دبر کل صلاة ثلاثا و ثلاثین و حمد الله ثلاثا و ثلاثین، و کبر الله ثلاثاً و ثلاثین، فتلك تسعة و تسعون، و قال تمام المئة: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، و هو علی کل شیئی قدیر غفرت خطایاه و إن کانت مثل زید البحر) ^۲ «کسی که بعد از هر نماز سی و سه بار سبحان الله، سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر بگوید - این نود و نه - و صدا را با لا إله إلا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیئی قدیر کامل کند گناهانش بخشوده می‌شود اگرچه مانند کف دریا (زیاد) باشد».

۵- از معاذ بن جبل روایت است: روزی پیامبر ﷺ دستم را گرفت و به من فرمود: (یا معاذ والله إنی لأحبک، فقلت: بأبی أنت و أمی، والله إنی لأحبک. قال: یا معاذ إنی أوصیک لاتدعن أن تقول دبر کل صلاة: اللهم أعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک) ^۳ (ای معاذ به خدا قسم من ترا دوست دارم؛ گفتم: پدرم و مادرم فدایت به خدا قسم من هم تو

(۱) صحیح: [ص. نس ۱۲۷۸]، م (۱/۴۱۸/۵۹۶)، ت (۵/۱۴۴/۳۴۷۳)، نس (۳/۷۵). ملاحظه: درباره تعداد این اذکار روایاتی آمده که در بعضی از آنها ده ده ^(ا) و در بعضی یازده یازده ^(ب) و در بعضی بیست و پنج ^(ج) آمده به اضافه لا اله الا الله در آخر». پس نمازگزار باید هر بار یکی از این انواع اذکار را بخواند. ه - .

(ا) خ (۱۱/۱۳۲/۶۳۲۹)، (ب) م (۵۹۵ - ۱۴۳ - ۱/۴۱۷)، (ج) نس (۳/۷۶) [ص. نس ۱۲۷۹].

(۲) صحیح: [مختصر م ۳۱۴]، م (۱/۴۱۸/۵۹۷).

(۳) صحیح: [ص. ج ۷۶۶۹]، د (۴/۳۸۴/۱۵۰۸)، نس (۳/۵۳).

را دوست دارم، فرمود: ای معاذ! به تو وصیت می‌کنم که بعد از هر نمازی این دعا را ترک نکن: اللهم أعني على ذكرك و شكرك و حسن عبادتك، خداوندا! مرا بر ذکر و شکر نعمتها و خوب انجام دادن عبادتت یاری فرما».

۶- از ابو أمامه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من قرأ آية الكرسي دبر كل صلاة مكتوبة لم يمنعه من دخول الجنة إلا أن يموت)^۱ «هرکس بعد از هر نماز فرضی آیه الكرسي را بخواند تنها زنده بودنش مانع رفتن او به بهشت می‌شود (پس از مرگ به بهشت می‌رود)». و محمد بن ابراهیم در روایتش (قل هو الله أحد) را هم اضافه کرده است.

۷- از عقبه بن عامر روایت است: (أمرني رسول الله ﷺ أن أقرأ بالمعوذات دبر كل صلاة)^۲ «پیامبر ﷺ به من امر کرد که بعد از هر نمازی «معوذتین» (سوره ناس و فلق) را بخوانم».

۸- از ام سلمه روایت است: پیامبر ﷺ بعد از سلام دادن نماز صبح می‌فرمود: (اللهم إني أسألك علما نافعا و رزقا طيبا و عملا متقبلا)^۳ «خدایا از تو علمی نافع و رزقی پاک و عملی قبول شده را طلب می‌کنم».

مکروهات نماز

۱- بیهوده با لباس یا بدن بازی کردن

از معیقب روایت است: (أن النبي ﷺ قال في الرجل يسوي التراب حيث يسجد قال: إن كنت فاعلا فواحدة)^۱ «پیامبر ﷺ درباره مردی که هنگام سجده، خاک محل سجده را صاف می‌کرد فرمود: اگر خواستی این کار را بکنی فقط یکبار انجام بده».

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۴۶۴، طب (۸/۱۳۴/۷۵۳۲).

(۲) صحیح: [ص. نس ۱۲۶۸]، د (۴/۳۸۵/۱۵۰۹)، نس (۳/۶۸).

(۳) صحیح: [ص. جه ۷۵۳]، جه (۱/۲۹۸/۹۲۵)، أ (۴/۵۵/۷۷۶).

۲- اختصار، و آن حالتی است که نمازگزار دستش را روی خاصه‌اش (خالی‌گاه کمرش) قرار دهد

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: (نهی أن یصلی الرجل مختصراً) ^۲ «نهی شده است که شخص به حالت اختصار نماز بخواند».

۳- نگاه کردن به آسمان

از ابوهریره روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لینتهین أقوام عن رفعهم أبصارهم عند الدعاء فی الصلاة إلى السماء أو لتخطفن أبصارهم) ^۳ «آنانی که در هنگام دعا در نماز چشمانشان را به آسمان بلند می‌کنند، باید از این عملشان دست بکشند، وگرنه به شدت بینایی شان گرفته می‌شود».

۴- نگاه کردن به اطراف بدون ضرورت

از عایشه روایت است: از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره نگاه کردن به اطراف در نماز سؤال کردم، فرمود: (هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلاة العبد) ^۴ «یک دزدی پنهانی است که شیطان از نماز بنده می‌رباید».

۵- نگاه کردن به چیزی که انسان را به خود مشغول کند

از عایشه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در لباسی نقش و نگار دار نماز خواند سپس فرمود: (شغلتنی أعلام هذه، إذهبوا بها إلى أبي جهم، و أتونی بأنبجانیته) ^۱ «نقش و نگارهای

(۱) متفق علیه: خ (۳/۷۹/۱۲۰۷)، م (۵۴۶-۴۹-۱/۳۸۸)، د (۳/۳۲۲/۹۳۴)، ت (۱/۲۳۵/۳۷۷)، ج (۱/۳۲۷/۱۰۲۶)، نس (۳/۷).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۸۸/۱۲۲۰)، م (۱/۳۸۷/۵۴۵)، د (۳/۲۲۳/۹۴)، ت (۱/۲۳۷/۳۸۱)، نس (۲/۱۲۷).
(۳) صحیح: [مختصر ۳۴۳]، م (۱/۳۲۱/۴۲۹)، نس (۳/۳۹).

(۴) صحیح: [ص. ج ۷۰۴۷]، خ (۲/۲۳۴/۷۵۱)، د (۳/۱۷۸/۸۹۷)، نس (۳/۸).

این (لباس) مرا به خود مشغول کرد، آن را برای ابوجهم ببرید و اُنْجَانِيَه (لباس ساده و بدون نقش و نگار) او را برایم بیاورید».

۶- (سدل الثوب) فروهستن لباس و پوشاندن دهان

از ابوهریره روایت است که: (أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ السِّدْلِ فِي الصَّلَاةِ وَأَنْ يَغْطِيَ الرَّجُلُ فَاهُ)^۲ «پیامبر ﷺ از فروهستن لباس و پوشاندن دهان در نماز نهی فرمود».

شمس الحق در عون المعبود (۲/۳۴۷) گوید: خطابی گوید: «سدل» یعنی فروهستن لباس بر تن به طوری که به زمین برسد.

و (شوکانی) در «نیل» گوید: أبوعبیده در (غریب الحدیث) می گوید: سدل این است که مرد بدون آنکه دو طرف لباسش را از جلو به خود بپیچد آن را رها کند، اگر آن را به خود بپیچد سدل محسوب نمی شود.

صاحب «نهایه» گوید: یعنی اینکه کسی با لباسش خود را بپیچاند و دستهایش را داخل آن قرار دهد و به همین حالت به رکوع و سجده برود.

(صاحب نهایه) گوید: و این شامل پیراهن و سایر لباسها می شود.

در ادامه می گوید: گفته شده که «سدل» حالتی است که شخص وسط ازارش (لباسش) را روی سرش قرار دهد و بدون آنکه دو طرف آن را روی شانه هایش قرار دهد آن را رها کند.

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۰۶۶]، خ (۲/۲۳۴/۷۵۲)، « (۱/۳۹۱/۵۵۶)، د (۳/۱۸۲/۹۰۱)، نس (۲/۷۲)، ج ۱

(۲/۱۱۷۶/۳۵۵۰). واژه (أُنْجَانِيَه) با همزه مفتوحه و نون ساکنه و باء مکسوره و تخفیف جیم و وجود

یاء نسبت بعد از نون، عبارت است از لباس ضخیم و بدون نقش و نگار، گفته می شود «کیش اُنْجَانِيَه»

یعنی گوسفندی که پشم زیاد دارد و «کساء اُنْجَانِيَه» هم یعنی لباس دارای پشم زیاد. (الفتح ۱/۴۸۳).

(۲) حسن: [ص. ج ۹۶۶]، د (۲/۳۴۷/۶۲۹)، ت (۱/۲۳۴/۳۷۶)، ترمذی تنها جمله اول را روایت کرده

است. ج ۱/۳۱۰/۹۶۶)، ابن ماجه تنها جمله دوم را روایت کرده است.

جوهری گوید: (سدل ثوبه، یسدله، سدلا) یعنی لباسش را فروهشته کرد. می‌توان این حدیث را بر تمامی این معانی حمل کرد، چون سدل در بین همه این حالات مشترک است و حمل (کلمه‌ای) مشترک بر تمامی معانی آن مذهبی قوی است - آه

۷- خمیازه کشیدن

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (التثاؤب فی الصلاة من الشیطان، فإذا تثائب أحدکم فلیکظم ما استطاع)^۱ «خمیازه کشیدن در نماز از شیطان است، پس هرگاه کسی از شما خواست خمیازه بکشد تا می‌تواند آن را فرو برد».

۸- انداختن آب دهان به طرف قبله یا به طرف راست خود

از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن أحدکم إذا قام یصلی فإن الله تبارک و تعالی قبل وجهه، فلا یبصقن قبل وجهه و لاعن یمینه، ولیبصق عن یساره تحت رجله الیسری فإن عجلت به بادره فلیقل بثوبه هكذا، ثم طوی ثوبه بعضه علی بعض)^۲ «وقتی یکی از شما برای نماز می‌ایستد، خداوند تبارک و تعالی روبرویش است، پس هرگز نباید آب دهانش را به مقابل یا طرف راست خود بیاندازد، بلکه باید آن را به سمت چپ، زیر پای چپش بیاندازد و اگر به طور ناگهانی خارج شد فوراً با لباسش این کار را بکند، سپس پیامبر ﷺ (برای نشان دادن) طرفی از لباسش را به طرفی دیگر مالید».

۹- داخل نمودن انگشتان در همدیگر

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا توضأ أحدکم فی بینه ثم أتى المسجد کان فی صلاة حتی یرجع، فلا یقل هكذا: و شبک بین أصابعه)^۳ «هرگاه یکی از شما در

۱) صحیح: [ص ج ۳۰۱۳]، ت (۱/۲۳۰/۳۶۸)، خز (۲/۶۱/۹۲۰).

۲) م (۲/۲۳۰۳/۳۰۰۸)، د (۲/۱۴۴/۴۷۷).

۳) صحیح [ص. ج ۴۴۵]، کم (۱/۲۰۶).

خانه‌اش وضو گیرد سپس به مسجد آید تا زمانی که باز می‌گردد در نماز است پس این کار را انجام ندهد و (برای نشان دادن) انگشتانش را درهم داخل نمود».

۱۰- جمع کردن مو و لباس

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أمرت أن أسجد على سبعة، لا أكف شعرا ولا ثوبا) ^۱ «به من امر شده تا بر هفت (عضو) سجده برم و در حال سجده موی سر و لباسم را جمع نکنم».

۱۱- قرار دادن زانوها قبل از دستها (روی زمین) هنگام رفتن به سجده

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا سجد أحدكم فلا يبرك كما يبرك البعير و ليضع يديه قبل ركبتيه) ^۲ «هرگاه یکی از شما به سجده رفت، مانند شتر با زانو بر زمین ننشیند، بلکه دستهایش را قبل از زانوهایش (روی زمین) بگذارد».

۱۲- پهن کردن ساعد روی زمین هنگام سجده

از انس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إعتدلوا في السجود، ولا يبسط أحدكم ذراعيه، انبساط الكلب) ^۳. «در سجده اعتدال را رعایت کنید و هیچ یک از شما مانند سگ ساعدهایش را پهن نکند».

۱۳- نماز در حالت حاضر بودن غذا و یا تنگی وضو (ادرار و مدفوع)

از عایشه روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (لا صلاة بحضرة الطعام، ولا وهو يدافعه الأخبثان) ^۱ «در حالت حاضر بودن غذا و فشار ادرار و مدفوع، نمازی نیست».

(۱) تخریج در ص (۱۰۵).

(۲) تخریج در ص (۱۲۲).

(۳) متفق علیه : خ (۲/۳۰۱/۸۲۲)، م (۱/۳۵۵/۴۹۳)، ت (۱/۱۷۲/۲۷۵)، د (۳/۱۶۶/۸۸۳)، ج ه (۱/۲۸۸/۸۹۲)، نس (۲/۲۱۲) مانند آن.

۱۴- پیشی گرفتن بر امام

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أما يخشى أحدكم إذا رفع رأسه قبل الإمام أن يجعل الله رأسه رأس حمار، أو يجعل الله صورته صورة حمار) ^۲ «آیا وقتی یکی از شما سرش را قبل از امام بلند می‌کند (از او پیشی می‌گیرد) نمی‌ترسد از اینکه خداوند سرش را مانند سر خر یا صورتش را مانند صورت خر بگرداند».

آنچه در نماز مباح است

۱- راه رفتن هنگام ضرورت

از عایشه روایت است: (كان رسول الله صلی الله علیه و آله يصلي في البيت، و الباب عليه مغلق، فجئت فاستفتحت فمشى ففتح لي، ثم رجع إلى مصلاه، و وصفت أن الباب في القبلة) ^۳.
«پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه نماز می‌خواند، در از داخل قفل بود. من آمدم و در زدم، پیامبر حرکت کرد و در را برای من باز کرد سپس به محل نمازش بازگشت و (عایشه) اظهار کرد که در، در جهت قبله بود».

۲- حمل کودک

از ابوقتاده روایت است: (أن رسول الله صلی الله علیه و آله كان يصلي و هو حامل أمامة بنت زينب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله ولأبي العاص بن الربيع فإذا قام حملها و إذا سجد وضعها) ^۴ «پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که امامه دختر ابو العاص بن ربیع و زینب، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را حمل می‌کرد، نماز

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۵۰۹، م (۱/۳۹۳/۵۶۰)، د (۱/۱۶۰/۸۹)].

(۲) متفق علیه: خ (۲/۱۸۲/۶۹۱)، و این لفظ بخاری است، م (۱/۳۲۰/۴۲۷)، د (۲/۳۳۰/۶۰۹)، نس (۲/۶۹).
(۳/۳۰۸/۹۶۱)، جه (۱/۳۰۸/۹۶۱).

(۳) حسن. [ص. نس ۱۱۵۱، ت (۲/۵۶/۵۹۸)، د (۳/۱۹۰/۹۱۰)، نس (۳/۱۱)].

(۴) متفق علیه: خ (۱/۵۹۰/۵۱۶)، م (۱/۳۸۵/۵۴۳)، د (۳/۱۸۵/۹۰۴)، نس (۲/۴۵).

می خواند وقتی که بلند می شد او را برمی داشت و وقتی به سجده می رفت او را روی زمین می گذاشت».

۳- کشتن عقرب و مار در نماز

از ابوهریره روایت است: (أن رسول الله ﷺ أمر بقتل الأُسُودِين في الصلاة، العُقرب و الحية)^۱ «پیامبر ﷺ به کشتن عقرب و مار در نماز امر فرمودند».

۴- التفتت به عقب و اشاره‌ی قابل فهم هنگام ضرورت

از جابر روایت است: (إشتكى رسول الله ﷺ فصلينا وراءه و هو قاعد، فالتفت إلينا فرآنا قياما فأشار إلينا فقعدنا)^۲ «پیامبر ﷺ مریض بود، و در حالیکه نشسته نماز می خواند ما به او اقتدا کردیم، سپس رو به ما کرد و دید که ایستاده‌ایم، به ما اشاره کرد، و ما نشستیم».

۵- گرفتن آب دهان با لباس یا درآوردن دستمال از جیب

به دلیل حدیثی که قبلاً از جابر^۳ درباره نهی از انداختن آب دهان رو به قبله، روایت شد.

۶- دادن جواب سلام با اشاره، در پاسخ کسی که سلام کند

از عبدالله بن عمر روایت است: (خرج رسول الله ﷺ إلى قباء يصلی فيه. فجاءته الأنصار فسلموا عليه و هو يصلی، قال: فقلت لبلال: كيف رأيت رسول الله ﷺ يرد عليهم حين كانوا يسلمون عليه و هو يصلی؟ قال: يقول هكذا، و بسط كفه و بسط جعفر بن عون كفه، و جعل بطنه أسفل، و جعل ظهره إلى فوق)^۴ «پیامبر ﷺ به قبا رفت تا در آنجا نماز بخواند، انصار نزد او آمدند و در حالی که پیامبر در نماز بود بر او سلام کردند (ابن عمر) گوید: به

(۱) صحیح: [ص. ج ۱۱۴۷]، خز (۲/۴۱/۸۶۹).

(۲) صحیح: [صونس ۱۱۴۵]، م (۱/۳۰۹/۴۱۳)، نس (۳/۹)، د (۲/۳۱۳/۵۸۸).

(۳) تخریج در ص (۱۳۱).

(۴) حسن صحیح: [ص. د ۸۲۰]، د (۳/۱۹۵/۹۱۵).

بلال گفتم پیامبر ﷺ در حالی که در نماز بود و آنان (انصار) بر او سلام کردند چگونه جواب سلام آن را داد؟ گفت به این صورت: کف دستش را باز کرد، جعفرین عون - راوی - هم کف دستش را باز کرد و کف دستش رو به پایین و پشت دستش را رو به بالا کرد».

۷- سبحان الله گفتن مردان و دست زدن زنان، هنگام اتفاقی که در اثنای نماز روی می‌دهد

از سهل بن سعد روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (یا ایها الناس مالکم حین نابکم شی فی الصلاة أخذتم فی التصفیق، إنما التصفیق، للنساء، من نابه شیء فی صلاته فلیقل سبحان الله، فإنه لا یسمعه أحد حین یقول سبحان الله، إلا التفت...)^۱ «ای مردم شما را چه شده، وقتی در نماز مسئله‌ای پیش می‌آید شروع به دست زدن می‌کنید، دست زدن مخصوص زنان است، هرگاه در نماز مسئله‌ای پیش آمد، بگویید: سبحان الله چون وقتی سبحان الله می‌گوئید هر کسی آنرا بشنود متوجه می‌شود...».

۸- یادآوری اشتباه امام (فتح)

از ابن عمر روایت است: (أن النبی صلی صلاة فقرأ فیها فلبس علیه، فلما انصرف قال لأبی: أصليت معنا؟ قال نعم. قال: فما منعک؟)^۲ «پیامبر ﷺ نمازی خواند و در قرائت قرآن دچار اشتباه شد وقتی سلام داد به ابی (ابن کعب) فرمود: آیا با ما نماز خواندی؟ گفت بله، پیامبر ﷺ فرمود: پس چه چیزی تو را (از تصحیح اشتباهم) منع کرد؟».

(۱) متفق علیه: خ (۳/۱۰۷/۱۲۳۴)، م (۱/۳۱۶/۴۲۱)، د (۳/۲۱۶/۹۲۸).

(۲) صحیح: [ص. د ۸۰۳]، د (۳/۱۷۵/۸۹۴).

۹- لمس پای کسی که خوابیده

از عایشه روایت است: (كنت أمد رجلی فی قبلة النبی ﷺ و هو یصلی، فإذا سجد غمزی فرفعتها، فإذا قام مددتها)^۱ «در حالیکه پیامبر ﷺ نماز می خواند، پاهایم را (در حال خواب) در محل سجده او دراز می کردم، وقتی به سجده می رفت، پایم را لمس می کرد، من هم آن را جمع می کردم و وقتی که بلند می شد، دوباره پایم را دراز می کردم».

۱۰- درگیر شدن با کسی که قصد عبور از جلوی نمازگزار را دارد

از ابوسعید روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (إذا صلی أحدکم إلی شیئی یستره من الناس، فأراد أحد أن یجتاز بین یدیه فلیدفع فی نحره فإن أبی فلیقاتله فإنما هو شیطان)^۲ «هرگاه یکی از شما رو به ستره ای که مانع بین او و مردم است نماز بخواند، و کس دیگری بخواهد از جلوی او عبور کند، باید به سینه ای او بزند و او را از این کار باز دارد و اگر سرپیچی کرد، با او درگیر شود؛ چون او شیطان است».

۱۱- گریه کردن

از علی روایت است: (ما کان فینا فارس یوم بدر غیرالمقداد، ولقد رأیتنا و ما فینا إلا نائم إلا رسول الله ﷺ تحت شجرة یصلی و یکبب حتی أصبح)^۳ «روز بدر در بین ما هیچ اسب سواری غیر از مقداد نبود می دید که همگی خوابیده بودیم، غیر از پیامبر ﷺ که تا صبح، زیر درختی نماز می خواند و گریه می کرد».

(۱) متفق علیه : خ (۳/۸۰/۱۲۰۹)، این لفظ بخاری است. (۵۱۲ - ۲۷۲ - ۱/۳۶۷) بنحوه.

(۲) صحیح : [ص. ج ۶۳۸]، م (۵۰۵ - ۲۵۹ - ۱/۳۶۲).

(۳) اسناد آن صحیح است : أ (۲۱/۳۶/۲۲۵)، ص (۲/۵۲/۸۹۹).

باطل کننده‌های نماز

۱- یقین در باطل شدن وضو

از عباد بن تمیم از عمویش روایت است که در خصوص کسی که در نماز احساس خروج چیزی می‌کند، از پیامبر ﷺ سؤال کرد. پیامبر ﷺ فرمود: (لاینقتل - أو لاینصرف - حتی یسمع صوتاً ویجد ریحا) ^۱ «تا صدایی نشنود یا بویی را احساس نکند (از نماز) منصرف نشود».

۲- بطور عمد ترک کردن رکنی از ارکان یا شرطی از شروط نماز بدون عذر

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به کسی که نمازش را به صورت ناصحیح خوانده بود: (إرجع فصل فإنک لم تصل) ^۲ «برگرد و نماز بخوان زیرا تو نماز نخوانده‌ای». همچنین به دلیل اینکه پیامبر ﷺ به شخصی که به اندازه درهمی از پشت پایش خشک مانده بود، دستور داد که وضو و نمازش را اعاده کند. ^۳

۳- خوردن و آشامیدن عمدی

ابن منذر می‌گوید: علماء اجماع کرده‌اند بر اینکه اگر کسی در نماز فرض، عمداً بخورد یا بیاشامد لازم است نمازش را اعاده کند. ^۴ و نزد جمهور علماء نماز سنت نیز همینطور است؛ چون چیزی که فرض را باطل کند، سنت را نیز باطل می‌کند.

(۱) متفق علیه: خ (۱/۲۳۷/۱۳۷)، م (۱/۲۷۶/۳۶۱)، د (۱/۲۹۹/۱۷۴)، ج (۱/۱۷۱/۵۱۳)، نس (۱/۹۹).

(۲) متفق علیه: خ (۲۷۶/۷۹۳ و ۲/۲۷۷)، م (۱/۲۹۸/۳۹۷)، د (۳/۸۴۱ - ۳/۶۶)، ت (۱۸۵/۳۰۱).

(۳) نس (۲/۱۲۵).

(۴) درص (۳۴) بیان شد.

(۴) الإجماع (۴۰).

۴- حرف زدن عمدی بدون مصلحت در نماز

از زید بن أرقم روایت است: (كنا نتكلم في الصلاة يكلم الرجل منا صاحبه و هو إلى جنبه في الصلاة، حتى نزلت: ﴿ وَقَوْمُوا اللَّهَ قَانِتِينَ ﴾، فأمرنا بالسكوت و نهينا عن الكلام)^۱ «در نماز با هم صحبت می کردیم، مردی از ما با کسی که کنارش نماز می خواند صحبت می کرد تا آیه ﴿ وَقَوْمُوا اللَّهَ قَانِتِينَ ﴾ نازل شد، سپس به سکوت امر شدیم و از صحبت کردن (در نماز) منع شدیم».

۵- خندیدن

ابن منذر نقل کرده که خندیدن، به اجماع نماز را باطل می کند.^۲

۶- عبور زن بالغ، خر یا سگ سیاه از بین سجده گاه نماز گزار و ستره اش

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إذا قام أحدكم يصلي، فإنه يستره إذا كان بين يديه مثل آخرة الرجل فإذا لم يكن بين يديه مثل آخرة الرجل فإنه يقطع صلاته الحمار و المرأة و الكلب الأسود)^۳ «هرگاه یکی از شما نماز خواند و در مقابل او چیزی مانند پشتی پالان شتر وجود داشت، برای او ستره به حساب می آید و اگر در مقابلش چیزی مانند پشتی پالان شتر وجود نداشت، عبور زن، خر و سگ سیاه نمازش را باطل می کند».

(۱) متفق علیه ک م (۱/۳۸۳/۵۳۹)، ت (۱/۲۵۲/۴۰۰۳)، د (۳/۲۲۷/۹۳۶)، خ (۳/۷۲/۱۲۰۰)، نس

(۲/۱۸)، در روایت بخاری و نسائی جمله «ونهينا عن الكلام» وجود ندارد.

(۲) الإجماع (۴۰).

(۳) تخریج در ص (۱۱۳).

نماز سنت

فضیلت نماز سنت

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عَمَلِهِ صَلَاتُهُ، فَإِنْ صَلَحَتْ فَقَدْ أَفْلَحَ وَأَنْجَحَ، وَإِنْ فَسَدَتْ فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ، فَإِنْ انْتَقَصَ مِنْ فَرِيضَةِ شَيْئًا قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَنْظِرُوا هَلْ لِعَبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ، فَيُكْمَلُ بِهَا مَا انْتَقَصَ مِنَ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ يَكُونُ سَائِرَ عَمَلِهِ عَلَى ذَلِكَ)^۱ «اولین چیزی که در روز قیامت انسان از آن محاسبه می‌شود، نماز است، اگر نمازش صحیح باشد، رستگار شده و نجات می‌یابد و اگر خراب و ناقص باشد، زیانکار و خسارتمند می‌شود، و اگر در فرائض نقصی باشد خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ببینید آیا بنده‌ام نماز سنت دارد تا با آن کاستی‌های نمازهای فرضش کامل شود؛ سپس سایر اعمالش نیز به همین ترتیب مورد محاسبه قرار می‌گیرد».

مستحب بودن خواندن نمازهای سنت در خانه

از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا قُضِيَ أَحَدُكُمْ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِهِ فَلْيَجْعَلْ لِبَيْتِهِ نَصِيبًا مِنْ صَلَاتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَاعِلٌ فِي بَيْتِهِ مِنْ صَلَاتِهِ نُورًا)^۲ «هرگاه کسی از شما نماز (فرض) را در مسجد خواند قسمتی از نمازها را برای خانه بگذارد؛ چون خداوند به واسطه نماز نوری را در خانه‌اش قرار می‌دهد».

از زید بن ثابت روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فِي بَيْوتِكُمْ، فَإِنَّ خَيْرَ صَلَاةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ)^۳ «در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ چون بهترین نماز

(۱) صحیح: [ص، نس، ۴۵۱ و ۴۵۲]، ت (۱/۲۵۸/۴۱۱)، نس (۱/۲۳۲).

(۲) صحیح: [مختصر م ۳۷۵]، م (۱/۲۳۹/۷۷۸).

(۳) متفق علیه: خ (۱۰/۵۱۷/۶۱۱۳)، م (۱/۵۳۹/۷۸۱)، د (۴/۳۲۱/۱۴۳۴)، نس (۳/۱۹۸).

شخص، نماز در خانه‌اش است غیر از نمازهای فرض (که باید در مسجد خوانده شوند)».

انواع نماز سنت

نماز سنت دو نوع است: مطلق و مقید

سنت مقید به سنتهای رواتب قبل و بعد از نماز (فرض) گفته می‌شود و بر دو نوع می‌باشد: سنت مؤکده و غیرمؤکده.

سنت مؤکده ده رکعت است

از ابن عمر روایت است: (حفظت عن النبی ﷺ عشر رکعات: رکعتین قبل الظهر و رکعتین بعدها، و رکعتین بعدالمغرب، و رکعتین بعد العشاء، و رکعتین قبل صلاة الصبح، و کانت ساعة لا یدخل علی النبی ﷺ فیها. فحدثتني حفصة أنه کان إذا أذن المؤذن و طلع الفجر صلی رکعتین)^۱ «از پیامبر ﷺ ده رکعت را به خاطر سپردم، دو رکعت قبل از ظهر، دو رکعت بعد از آن، دو رکعت بعد از مغرب، دو رکعت بعد از عشاء، دو رکعت قبل از نماز صبح، و آن وقتی بود که کسی بر پیامبر ﷺ وارد نمی‌شد، حفصه به من خبر داد که وقتی مؤذن اذان می‌گفت و فجر طلوع می‌کرد، پیامبر ﷺ دو رکعت نماز می‌خواند».

از عایشه (رض) روایت است: (أن النبی ﷺ کان لایدع أربعا قبل الظهر، و رکعتین قبل الغداة)^۲ «پیامبر ﷺ چهار رکعت (سنت) قبل از ظهر و دو رکعت (سنت) قبل از نماز صبح را ترک نمی‌کرد».

(۱) صحیح: [الإرواء ۴۴۰]، خ (۸۰ و ۳/۸/۱۱۸۱)، این لفظ بخاری است، ت (۱/۲۷۱/۴۳۱) بنحوه.

(۲) صحیح: [نس ۱۶۵۸]، خ (۳/۵۸/۱۱۸۲)، د (۴/۱۳۴/۱۲۴۰)، نس (۳/۲۵۱).

سته‌های غیر مؤکده عبارتند از: دو رکعت قبل از نمازهای عصر، مغرب و عشاء از عبدالله بن مغفل روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (بین کل اذانین صلاة، بین کل اذانین صلاة، ثم قال فی الثالثة لمن شاء)^۱ «بین هر اذان و اقامه نماز است، بین هر اذان و اقامه نماز است و در سومین بار فرمود: برای کسی که بخوهد».

مواظبت کردن بر چهار رکعت قبل از نماز عصر مستحب است:

از علی روایت است: (کان النبی ﷺ یصلی قبل العصر أربع رکعات یفصل بینهن بالتسلیم علی الملائکه المقربین و من تبعهم من المسلمین و المؤمنین)^۲ «پیامبر ﷺ قبل از نماز عصر چهار رکعت نماز می‌خواند و بین هر (دو رکعت) با درود بر ملائکه مقربین و مسلمین و مؤمنین و پیروان آنان، فاصله می‌انداخت».

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (رحم الله امرأ صلی قبل العصر أربعاً)^۳ «رحمت خدا بر کسی باد که قبل از عصر چهار رکعت (نماز سنت) می‌خواند».

روایاتی که درباره قرائت پیامبر ﷺ در بعضی از این نمازها آمده است:

از عایشه روایت است: پیامبر ﷺ فرمود: (نعمت السورتان یقرأ بهما فی رکعتین قبل الفجر «قل هو الله أحد» و «قل یا ایها الکافرون»)^۴ «چه نیکو است که دو سوره «قل هو الله أحد» و «قل یا ایها الکافرون» در دو رکعت قبل از نماز صبح خوانده شود».

(۱) متفق علیه: خ [۲/۱۱۰/۶۲۷]، م [۱/۵۷۳/۸۳۸]، د [۴/۱۶۲/۱۲۶۹]، ت [۱/۱۲۰/۱۸۵]، نس [۲/۲۸]، ج [۱/۳۶۸/۱۱۶۲].

(۲) حسن: [ص. ت ۳۵۳]، ت [۱/۲۶۹/۴۲۷].

(۳) حسن: [ص. ت ۳۵۴]، ت [۱/۲۷۰/۴۲۸]، د [۴/۱۴۹/۱۲۵۷].

(۴) صحیح: [ص. ج ۹۴۴]، خز [۲/۱۶۳/۱۱۱۴]، أ [۴/۲۲۵/۹۸۷]، ج [۱/۳۶۳/۱۱۵۰].

از ابوهریره روایت است: (أن رسول الله ﷺ قرأ في ركعتي الفجر «قل يا أيها الكافرون» و «قل هو الله أحد»^۱ «پیامبر ﷺ در دو رکعت (سنت) صبح «قل يا أيها الكافرون» و «قل هو الله أحد» می خواند).

از ابن عباس روایت است: (أن رسول الله ﷺ كان يقرأ في ركعتي الفجر في الأولى منهما قولوا آمنا بالله وما أنزل إلينا الآية التي في البقرة و في الآخرة منهما: آمنا بالله و اشهد بأنا مسلمون)^۲ «پیامبر ﷺ در رکعت اول نماز (سنت) صبح «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا» را که در سوره بقره است، و در رکعت دوم آیه «آمَنَّا بِاللَّهِ و اشهد بأنا مسلمون» را می خواند.

از ابن مسعود روایت است: (ما أحصى ما سمعت رسول الله ﷺ يقرأ في الركعتين بعد المغرب و في الركعتين قبل الفجر بقل يا أيها الكافرون و قل هو الله أحد)^۳ «آنقدر شنیده‌ام که رسول الله ﷺ در دو رکعت (سنت) بعد از نماز مغرب و دو رکعت قبل از نماز صبح سوره‌های «قل يا أيها الكافرون» و «قل هو الله أحد» را می خواند، که نمی‌توانم آن را بشمارم».

وتر

حکم و فضیلت وتر

نماز وتر سنتی مؤکده است که پیامبر ﷺ بر خواندن آن تشویق و ترغیب کرده است: از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن الله وتر، يحب الوتر)^۴ «خداوند وتر (تنها) است و وتر را دوست دارد».^(*)

(۱) صحیح: [مختصر م ۳۶۰]، م [۱/۵۰۲/۷۲۶]، د [۴/۱۳۵/۱۲۴۳]، نس [۲/۱۵۶]، جه [۱/۳۶۳/۱۱۴۸].

(۲) صحیح: [ص. نس ۹۰۵]، م [۱/۵۰۲/۷۲۷]، نس [۲/۱۵۵]، د [۴/۱۳۷/۱۲۴۶].

(۳) حسن صحیح: [ص. ت ۳۵۵]، ت [۱/۲۷۰/۴۲۹].

(۴) متفق علیه: خ [۱۱/۲۱۴/۶۴۱۰]، م [۴/۲۰۶۲/۲۶۷۷].

از علی روایت است: خواندن نماز وتر همانند نمازهای فرض، الزامی نیست، ولیکن پیامبر ﷺ نماز وتر خوانده و فرموده: (یا أهل القرآن أوتروا فإن الله وتر يحب الوتر)^۱ «ای اهل قرآن! (نماز) وتر بخوانید؛ چراکه خداوند وتر (تنها) است و وتر را دوست دارد».

وقت وتر

خواندن نماز وتر بعد از نماز عشاء تا طلوع فجر جایز است ولی خواندن آن در یک سوم آخر شب اجر بیشتری دارد، از عایشه روایت است: (من كل الليل قد أوتر رسول الله ﷺ من أول الليل و أوسطه و آخره، فانتهی وتره إلى السحر)^۲ «پیامبر ﷺ در تمام شب وتر را خوانده است، در اول، وسط، و در آخر شب و و تراو به سحر منتهی می‌شد».

برای کسی که بیم دارد آخر شب بیدار نشود مستحب است که وترش را اول شب بخواند همچنانکه برای کسی که گمان می‌کند آخر شب بیدار می‌شود، تأخیر آن سنت است:

از ابوقتاده روایت است که پیامبر ﷺ به ابوبکر فرمود: (متی توتر) «کی وتر می‌خوانی؟» گفت: می‌خواهم (بعد بلند می‌شوم) و وتر می‌خوانم، پیامبر ﷺ به ابوبکر فرمود: (أخذت بالحزم أو بالوثيقة)^۳ «محکم کاری و احتیاط کردی» و به عمر فرمود: (أخذت بالقوة) «کارت همراه با قدرت و نیرو بود».

(*) خداوند وتر است یعنی در ذاتش تنها است و غیر قابل تجزیه و تقسیم است و در صفاتش تنها است و هیچ و ماندنی برای او نیست و در افعالش تنهاست و هیچ شریک و یاری دهنده‌ای ندارد. (النهایه - ابن الأثیر «مترجم».

(۱) صحیح: [ص. جه ۹۵۹]، جه (۱/۳۷۰/۱۱۶۹)، ت (۱/۲۸۲/۴۵۲)، نس (۲۲۸ و ۳/۲۲۹) فی حدیثین.

د (۱/۲۹۱/۱۴۰۳)، ابوداود تنها قسمت مرفوع حدیث را روایت کرده است.

(۲) متفق علیه: م (۱/۵۱۲/۷۴۵)، این لفظ مسلم است، خ (۲/۴۸۶/۹۹۶)، بخاری این حدیث را بصورت

مختصر روایت کرده است، نس، (۳/۲۳۰)، د (۴/۳۱۲/۱۴۲۲)، ت (۱/۲۸۴/۴۵۶)، ترمذی و ابوداود

چیزی را در آخر این حدیث اضافه روایت کرده‌اند.

(۳) حسن صحیح: [ص. جه ۹۸۸]، خز (۲/۱۴۵/۱۰۸۴)، د (۴/۳۱۱/۱۴۲۱)، جه (۱/۳۷۹/۱۲۰۲).

از عایشه روایت است: (كان النبي ﷺ يصلي و أنا راقدة معترضة على فراشه، فإذا أراد أن يوتر أيقظني فأوترت) ^۱ «پیامبر ﷺ نماز می خواند در حالیکه من روی بسترش خوابیده بودم، وقتی می خواست نماز وتر بخواند مرا بیدار می کرد و من هم نماز وتر را می خواندم».

تعداد رکعات وتر و چگونگی آن

کمترین حد نماز وتر یک رکعت است. از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (صلاة الليل مثنى مثنى، فإذا خشي أحدكم الصبح صلى ركعة واحدة توتر له ما قد صلى) ^۲ «نماز شب دو رکعت دو رکعت است، پس هر گاه یکی از شما بیم آن را داشت که وقت نماز صبح فرا برسد یک رکعت نماز بخواند و با آن نمازهای قبلی اش را وتر کند». جایز است نماز وتر، سه یا پنج یا هفت یا نه رکعت خوانده شود:

از عایشه روایت است: (ما كان رسول الله ﷺ يزيده في رمضان ولا في غيره على إحدى عشرة ركعة، يصلى أربعا فلا تسأل عن حسنهن و طولهن، ثم يصلى أربعا فلا تسأل عن حسنهن و طولهن، ثم يصلى ثلاثا) ^۳ «پیامبر ﷺ چه در رمضان و چه در غیر رمضان از یازده رکعت بیشتر نمی خواند چهار رکعت می خواند که از خوبی و طولانی بودن آن سؤال نکن، سپس چهار رکعت می خواند که از خوبی و طولانی بودن آن سؤال نکن. سپس سه رکعت می خواند».

از عایشه روایت است: (كان رسول الله ﷺ يصلي من الليل ثلاث عشرة ركعة، يوتر من ذلك بخمس لا يجلس في شيء إلا في آخرها) ^۴ «پیامبر ﷺ، در شب سیزده رکعت نماز

(۱) متفق عليه : خ (۲/۴۸۷/۹۹۷)، م (۱/۵۱۱/۷۴۴).

(۲) متفق عليه : خ (۲/۴۷۷/۹۹۰)، م (۱/۵۱۶/۷۴۹)، نس (۳/۲۲۷)، ت (۱/۲۷۳/۴۳۵) بنحوه و فيه زياده

(۳) متفق عليه : خ (۳/۳۳/۱۱۴۷)، م (۱/۵۰۹/۷۳۸)، د (۴/۲۱۸/۳۲۷)، ت (۱/۲۷۴/۴۳۷).

(۴) صحيح : [مختصر م ۳۸۲] م (۱/۵۰۸/۷۳۷)، د (۴/۲۱۶/۱۳۲۴)، ت (۱/۲۸۵/۴۵۷)، ترمذی چیزی را

در آخر حدیث اضافه روایت کرده است.

می خواند، پنج رکعت آخر را با یک سلام وتر می خواند. تنها در رکعت آخر آن (برای تشهد) می نشست».

از عایشه روایت است: (کنا نعد له - ﷺ سواکه و طهوره، فیبعثه الله ما شاء أن یبعثه من اللیل فیتسوک و یتوضا، و یصلی تسع رکعات لایجلس فیها إلا فی الثامنة، فیدکر الله و یحمده و یدعوه، ثم ینهض ولا یسلم، ثم یقوم فیصلی التاسعة، ثم یقعد فیدکر الله و یحمده و یدعوه، ثم یسلم تسلیمًا یسمعنا، ثم یصلی رکعتین بعدما یسلم و هو قاعد، تلک إحدى عشرة رکعة یا بنی، فلما أسن نبی الله ﷺ و أخذ اللحم أوتر بسبع، و صنع فی الرکعتین مثل صنیهه الأول، فتلک تسع یا بنی) ^۱ «ما سواک و آب و ضوی پیامبر ﷺ را آماده می کردیم، پس خداوند شب هنگام هر وقت که می خواست او را بیدار می کرد، سواک می زد و وضو می گرفت و نه رکعت نماز می خواند، که در هیچکدام از آنها نمی نشست مگر در رکعت هشتم، به ذکر و ستایش خدا می پرداخت و دعا می کرد. سپس بدون آنکه سلام بدهد بلند می شد و رکعت نهم را می خواند. سپس می نشست و به ذکر و ستایش خدا می پرداخت و دعا می کرد، و طوری سلام می داد که ما را می شنواند. سپس به حالت نشسته دو رکعت نماز می خواند. فرزندم! این یازده رکعت، وقتی پیامبر ﷺ مسن شد و بدنش سنگین گردید وتر را هفت رکعت خواند و دو رکعت را مانند حالت قبل نشسته می خواند. فرزندم! این نه رکعت شد».

در صورتی که سه رکعت وتر را خواند سوره های مذکور در حدیث زیر خوانده شود:

از ابن عباس روایت است: (کان رسول الله ﷺ یقرأ فی الوتر سبح اسم ربک الأعلى، و قل یا أیها الکافرون، و قل هو الله أحد فی رکعة رکعة) ^۲ «پیامبر ﷺ در نماز وتر در هر رکعت

(۱) صحیح: [ص، نس ۱۵۱۰]، م (۱/۵۱۲/۷۴۶)، د (۴/۲۱۹/۱۳۲۸)، نس (۳/۱۹۹).

(۲) صحیح: [ص، نس ۱۶۰۷]، ت (۱/۲۸۸/۴۶۱)، نس (۳/۲۳۶) نسائی چیزی را در اول حدیث اضافه کرده است.

یکی از سوره‌های (سبح اسم ربك الأعلى) و (قل يا أيها الكافرون) و (قل هو الله أحد) را می‌خواند.

قنوت در وتر

از حسن بن علی روایت است: پیامبر ﷺ کلماتی را به من یاد داد که آنها را در وتر بخوانم: (اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما أعطیت، و قنی شرما قضیت، فإنک تقضی و لایقضی علیک، و إنه لایذل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت)^۱ «خداوندا مرا جزء کسانی قرار بده که آنها را هدایت کرده‌ای، و مرا جزء کسانی قرار بده که آنان را عافیت داده‌ای، و مرا جزء آنانی قرار ده که دوست خود قرار داده‌ای، و در آنچه که به من عطا کرده‌ای برکت ده، و از شر آنچه که مقدر کرده‌ای مرا محفوظ بدار، چون تو قضاوت می‌کنی و بر تو حکم کرده نمی‌شود، و کسی را که تو دوست بداری خوار نمی‌گردد. خداوندا! دارای برکات بسیار و در ذات و صفات بلند مرتبه هستی».

سنت است که این قنوت قبل از رکوع خوانده شود؛ به دلیل حدیث ابی ابن کعب: (أن رسول الله ﷺ قنت فی الوتر قبل الركوع)^۲ «پیامبر ﷺ در نماز وتر، قنوت را قبل از رکوع خواند» و خواندن قنوت در نمازهای فرض مشروع نیست مگر در هنگام مصیبت که در این صورت خواندن آن مخصوص به نماز خاصی نمی‌شود و باید بعد از رکوع خوانده شود. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: (أن رسول الله ﷺ كان إذا أراد أن يدعو علی أحد أو يدعو لأحد قنت بعد الركوع)^۳ «پیامبر ﷺ وقتی که می‌خواست علیه کسی و یا برای کسی دعا کند، بعد از رکوع قنوت می‌خواند».

(۱) صحیح: [ص. نس ۱۶۴۷]، د (۱۴۱۲/۳۰۰/۴)، ت (۱/۲۸۹/۴۶۳)، جه (۱/۳۷۲/۱۱۷۸)، نس (۳/۲۴۸).

(۲) صحیح: [ص. ج ۱۲۶۶]، د (۴/۳۵۲/۱۴۱۴).

(۳) صحیح: [ص. ج ۴۶۵۵]، خ (۸/۲۲۶/۴۵۶۰).

اما خواندن همیشگی قنوت در نماز صبح بدعت است، همانگونه که اصحاب پیامبر ﷺ به آن تصریح کرده‌اند:

از ابومالک اشجعی (سعد بن طارق) روایت است: (قلت لأبي: يا أبت إنك قد صليت خلف رسول الله ﷺ و أبي بكر وعمر و عثمان و علي هاهنا بالكوفة، نحو من خمس سنين. فكانوا يقتنون في الفجر؟ فقال: أي بني محدث) «به پدرم گفتم: ای پدر! تو پشت سر پیامبر ﷺ ابوبکر، عمر، عثمان و همچنین پشت سر علی همین جا در کوفه نزدیک پنج سال نماز خواندی آیا آنان در نماز صبح قنوت می‌خواندند؟ (پدرم) جواب داد: ای پسر! (این کار) بدعت است».

محال است که پیامبر ﷺ عملی را تا پایان عمر (مبارکش) هر صبح بعد از رکوع انجام داده و با صدای بلند بگوید: (اللهم اهدني فيمن هديت وتولني فيمن توليت) و همواره اصحابش پشت سر او آمین بگویند ولی این امر برای امت معلوم نشود تا جایی که نه تنها اکثر امتش بلکه جمهور اصحاب و یا تمام آنها، آنرا ضایع کرده باشند بطوریکه بعضی از آنها بگویند آن بدعت است، همانطور که سعد بن طارق اشجعی گفته است.^۱

نماز شب «قیام اللیل»

نماز شب^(*)، سنتی استحبابی و از مهمترین ویژگیهای متقین است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ، إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ. كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ. وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ﴾

(ذاریات: ۱۵-۱۹)

(۱) صحیح: [الإرواء ۴۳۵]، أ (۴۷۲/۳ و ۳۹۴/۶)، جه (۱/۳۹۳/۱۲۴۱).

(*) نماز سنت در شب.

(۲) زادالمعاد (۱/۲۷۱).

«پرهیزگاران (متقین) در میان باغهای بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود، دریافت می‌دارند چیزهایی را که پروردگارشان به ایشان مرحمت فرموده باشد؛ چراکه آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمره نیکوکاران بوده‌اند. آنان اندکی از شب می‌خفتند و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند و در اموال و دارایی‌هایشان حقی و سهمی برای گدایان و بینوایان تهی‌دست بود».

از ابومالک اشعری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّ فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يَرَى ظَاهِرَهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنَهَا مِنْ ظَاهِرِهَا، أَعْدَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِمَنْ أَطْعَمَ الطَّعَامَ، وَالَانَ الْكَلَامَ، وَأَدَامَ الصِّيَامَ، وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسَ نِيَامًا) ^۱ «در بهشت اتاقهایی است که از درون، بیرون آنها و از بیرون درون آنها نمایان است، خداوند آنها را برای کسی آماده کرده است که (به فقرا) طعام می‌دهند، و به نرمی سخن می‌گویند، و شبانگاهان در حالی که مردم در خوابند نماز می‌خوانند».

تأکید بر استحباب نماز شب در رمضان بیشتر است

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ بر قیام رمضان تشویق می‌کرد بدون آنکه بر الزامی بودن آن امر کند و می‌فرمود: (مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ) ^۲ «کسی که از روی ایمان و به امید پاداش الهی شبهای ماه رمضان را با نماز زنده بدارد همه‌ی گناهان (صغیره‌ی) پیشین بخشوده خواهد شد».

(۱) حسن: [ص. ج ۲۱۲۳].

(۲) متفق علیه: م (۷۵۹ - ۱۷۴ - ۱/۵۲۳)، خ (۴/۲۵۰/۲۰۰۹)، بخاری تنها قسمت مرفوع حدیث را روایت کرده است، د (۴/۲۴۵/۱۳۵۸)، ت (۲/۱۵۱/۸۰۵)، نس (۴/۱۵۶).

تعداد رکعات نماز شب

حداقل آن یک رکعت و حداکثر آن یازده رکعت است، به دلیل حدیث عایشه: (ما کان رسول الله ﷺ یزید فی رمضان ولا فی غیره علی إحدى عشرة رکعة)^۱ «پیامبر ﷺ چه در رمضان و چه در غیر رمضان بیش از یازده رکعت نمی خواند».

مشروعیت جماعت در نماز شب در رمضان

از عایشه (رض) روایت است که پیامبر ﷺ شبی در مسجد نماز خواند، جماعتی از مردم پشت سرش اقتدا کردند، شب بعد نماز خواند و مردم بیشتری به وی اقتدا کردند، سپس در شب سوم یا چهارم مردم (برای تراویح) در مسجد منتظر ماندند، ولی پیامبر ﷺ به مسجد نرفت، وقتی صبح شد فرمود: (قد رأیت الذی صنعتم، ولم یمنعنی من الخروج إلیکم إلا أنى خشیت أن تفرض علیکم) «آنچه را که دیشب انجام دادید (جمع شدنتان در مسجد) دیدم، تنها چیزی که مانع آمدنم به سوی شما شد، این بود که بیم داشتم بر شما فرض گردد» عایشه می گوید این واقعه در رمضان روی داد.^۲

از عبدالرحمن بن قاری روایت است: (خرجت مع عمر بن الخطاب ﷺ لیلة فی رمضان إلی المسجد، فإذا الناس أوزاع متفرقون، یصلی الرجل لنفسه، و یصلی الرجل فیصلی بصلاته الرهط، فقال عمر: إنی أری لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان أمثل، ثم عزم فجمعهم علی أبی بن ینامون عنها أفضل من التی یقومون - یرید آخر اللیل - و کان الناس یقولون أوله)^۳ «در شبی از شبهای رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتم، در آن هنگام مردم متفرق و پراکنده بودند، هر کس برای خودش نماز می خواند، یکی به تنهایی نماز می خواند، و دسته‌ای به او اقتدا می کردند، عمر گفت به نظرم اگر اینها را پشت سر یک امام جمع کنم بهتر است، سپس تصمیم گرفت و آنها را پشت سر ابی بن کعب جمع

(۱) تخریج در ص (۲۵۵).

(۲) متفق علیه: م (۱/۵۲۴/۷۶۱)، خ (۳/۱۰/۱۱۲۹)، د (۴/۲۴۷/۱۳۶۰).

(۳) صحیح: [مختصر خ ۹۸۶]، ما (۸۵/۲۴۷)، خ (۴/۲۵۰/۲۰۱۰).

کرد، پس از آن شبی دیگر با او خارج شدم، در حالیکه مردم پشت سر امامشان نماز می‌خواندند، عمر گفت: این بدعت خوبی است البته کسانی که می‌خوابند و در آخر شب بیدار می‌شوند اجرشان بیشتر از کسانی است که اول شب نماز می‌خوانند، عبدالرحمن گوید: مردم در آن زمان اول شب نماز می‌خواندند».

مستحب بودن خواندن نماز شب با خانواده در غیر رمضان

از ابوسعید روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا أَيْقَظَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلِّيا - أَوْ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ جَمِيعًا - كَتَبَا مِنَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ)^۱ «هرگاه مرد شبانه همسرش را بیدار کند و با هم نماز بخوانند، از جمله کسانی به حساب می‌آیند که بسیار ذکر و یاد خدا می‌کنند».

قضای نماز شب

از عائشه روایت است: (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا فَاتَتْهُ الصَّلَاةُ مِنَ اللَّيْلِ مِنْ وَجَعٍ أَوْ غَيْرِهِ صَلَّى مِنَ النَّهَارِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكَعَةً)^۲ «پیامبر ﷺ وقتی که نماز شب را بخاطر بیماری یا غیره فوت می‌شد در روز دوازده رکعت می‌خواند».

از عمر بن خطاب روایت است: پیامبر ﷺ فرمود: (مَنْ نَامَ عَنْ حَزْبِهِ مِنَ اللَّيْلِ أَوْ مِنْ شَيْءٍ مِنْهُ فَقَرَأَهُ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ صَلَاةِ الظُّهْرِ كَتَبَ لَهُ كَأَنَّمَا قَرَأَهُ مِنَ اللَّيْلِ)^۳ «اگر کسی نتوانست بدلیل خواب ماندن حزب مقررش یا قسمتی از آن را در شب بخواند، و آن را در فاصله نمازهای صبح و ظهر بخواند، بمنزله اینست که آن را در شب خوانده است».

(۱) صحیح: [ص، جه ۱۰۹۸]، د (۴/۱۹۴/۱۲۹۵)، جه (۱/۴۲۳/۱۳۳۵).

(۲) صحیح: [ص، ج ۴۷۵۶]، م (۷۴۶ - ۱۴۰ - ۱/۵۱۵).

(۳) صحیح: [ص، ج ۱۱۰۴]، م (۱/۵۱۵/۷۴۷)، ت (۲/۴۷/۵۸۷)، د (۴/۱۹۷/۱۲۹۹)، نس (۳/۲۵۹)، جه

(۱/۴۲۶/۱۳۴۳).

کسی که به نماز شب عادت دارد، مکروه است آنرا ترک کند
 از عبدالله بن عمر و بن عاص روایت است: پیامبر ﷺ به من فرمود: (یا عبدالله لاتکن مثل فلان، کان یقوم اللیل فترک قیام اللیل)^۱ «ای عبدالله مانند فلانی مباش که نماز شب می‌خواند، سپس آن را ترک کرد».

نماز ضحی (نماز اوّابین)

مشروعیت نماز ضحی

از ابوهریره روایت است: (أوصانی خلیلی ﷺ بثلاث: بصیام ثلاثة أيام فی کل شهر، و رکعتی الضحی، و أن أوتر قبل أن أنام)^۲ «دوست و محبوبم پیامبر ﷺ مرا به سه چیز سفارش کرد: به روزه گرفتن سه روز در هر ماه و دو رکعت نماز ضحی و خواندن نماز وتر قبل از آنکه بخوابم».

فضیلت نماز ضحی

از ابوذر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (یصبح علی کل سلامی من أحدکم صدقة، فکل تسبیحة صدقة، و کل تحمیدة صدقة، و کل تهلیلة صدقة، و کل تکبیرة صدقة، و أمر بالمعروف صدقة، ونهی عن المنکر صدقة، و یجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی)^۳ «در هر روز بخاطر هر بند و مفصلی بر شما صدقه لازم است، پس هر سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و هر الله أكبر صدقه است و همچنین امر به معروف و نهی از منکر صدقه به حساب می‌آید و خواندن دو رکعت نماز ضحی جای همه آنها را می‌گیرد».

(۱) متفق علیه: خ (۳/۳۷/۱۱۵۲)، م (۱۱۵۹ - ۱۸۵ - ۱/۸۱۴).

(۲) صحیح: [مختصر م ۳۶۷]، م (۱/۴۹۹/۷۲۱)، د (۴/۳۱۰/۱۴۱۹).

(۳) صحیح: [مختصر م ۳۴]، م (۱/۴۹۹/۷۲۰)، د (۴/۱۶۴/۱۲۷۱).

تعداد رکعات نماز ضحی

با توجه به احادیثی که ذکر شد حداقل آن دو رکعت و حداکثر آن هشت رکعت است: از ام هانی روایت است: (أن النبي ﷺ يوم فتح مكة اغتسل في بيتها فصلى ثمان ركعات)^۱ «پیامبر ﷺ روز فتح مکه در خانه‌ی من غسل کرد و هشت رکعت نماز خواند».

بهترین اوقات ادای نماز ضحی

از زید بن أرقم روایت است: پیامبر ﷺ بر اهل قبا وارد شد در حالی که (اهل قبا) نماز ضحی می‌خواندند، فرمود: (صلاة الأوابین إذا رمضت الفصال^۲ من الضحی)^۳ «نماز اوابین هنگامی است که سُم بچه شتر از شدت گرمای شن قبل از ظهر (ضحی) می‌سوزد».

نماز بعد از وضو (سنت وضو)

از ابوهریره روایت است پیامبر ﷺ هنگام نماز صبح به بلال فرمود: (یا بلال آخرینی بأرجی عمل عملته فی الإسلام، فإنی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة، قال ما عملت عملاً أرجی عندی أنى لم أتطهر طهوراً فی ساعة من لیل أو نهار إلا صلیت بذلك الطهور ما کتب لی أن أصلی)^۴ «ای بلال به من بگو امیدوارکننده‌ترین عملی که در اسلام انجام دادی کدام است، زیرا من صدای کفشهایت را پیشاپیش خودم در بهشت شنیدم، بلال

(۱) متفق علیه: خ (۳/۵۱/۱۱۷۶)، م (۳۳۶ - ۱/۲۲۶/۷۱)، د (۴/۱۷۰/۱۲۷۷)، ت (۱/۲۹۵/۴۷۲)، ن (۱/۱۲۶).

(۲) امم نووی می‌گوید: (رَمِضٌ یَرْمِضُ) مانند (علیم یعلم) است، و (الرمضاء) بمعنی شنی است که بر اثر تابش افتاب داغ شده است، یعنی نماز ضحی وقتی است که سم بچه شترها از شدت گرمای آن می‌سوزد. و (الفصال) جمع (فصیل) و بمعنی بچه شتر است. و (الأواب) : بمعنی مطیع است، بعضهم گفته‌اند بمعنی کسی است که به طاعت خدا برمی‌گردد. أه (صحیح مسلم با شرح نووی ۶/۳۰).

(۳) صحیح: [مختصر م ۳۶۸]، م (۷۴۸ - ۱۴۴ - ۱/۵۱۶).

(۴) تخریج در ص (۴۰).

گفت: امیدوار کننده‌ترین کاری که انجام داده‌ام این بوده است که در طول شبانه روز هیچ وضویی نگرفتم، مگر اینکه آنچه برایم مقدر شده بود، نماز خواندم».

نماز استخاره

هر کس قصد انجام کاری مهمی نمود، مستحب است در مورد آن از خداوند متعال طلب خیر (استخاره) کند همانطور که در این حدیث آمده است:

از جابر روایت است: پیامبر ﷺ استخاره در تمام کارها را مانند سوره‌ای از قرآن به ما یاد می‌داد و می‌فرمود هرگاه کسی از شما خواست کار مهمی را انجام دهد دو رکعت نماز غیر فرض بخواند؛ سپس بگوید: (اللهم إني أستخيرك بعلمك و أستقدرك بقدرتك، و أسألك من فضلک العظیم. فإنک تقدر و لا أقدر، و تعلم، و لا أعلم و أنت علام الغیوب، اللهم إن كنت تعلم أن هذا الأمر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة أمری - أو قال فی عاجل أمری و آجله - فاقدره لی و إن كنت تعلم أن هذا الأمر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة أمری - أو قال: فی عاجل أمری و آجله - فاصرفه عنی و اصرفنی عنه، و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و یسمی حاجته) ^۱ «خداوندا! به سبب علمت از تو طلب خیر می‌کنم و به سبب قدرتت از تو طلب قدرت می‌کنم و از فضل عظیم تو می‌خواهم، چون تو توانایی و من ناتوانم، و تو می‌دانی و من نمی‌دانم، و تو بسیار دانای غیبی، خداوندا اگر می‌دانی که این کار ... برای دین، دنیا و عاقبت کارم - یا فرمود برای حال یا آینده‌ام - خیر است آنرا برای من مقدر کن و اگر می‌دانی که این کار ... به مصلحت دین، دنیا و عاقبت کارم - یا فرمود برای حال یا آینده‌ام - نیست، آنرا از من دور کن و مرا از آن منصرف نما و خیر را هر جا که هست برایم مقدر فرما و مرا از آن خشنود نما، سپس حاجتش را بیان کند».

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۱۳۶]، خ [۱۱/۱۸۳/۶۳۸۲]، د [۴/۳۹۶/۱۵۲۴]، ت [۱/۲۹۸/۴۷۸]، جه

(۱/۴۴۰/۱۳۸۳)، نس (۶/۸۰).

نماز کسوف (خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی)

وقتی ماه یا خورشید گرفتگی شد مستحب است کسی بانگ دهد و بگوید: (الصلاة جامعة) «نماز برپاست».

از عبدالله بن عمر روایت است: (لما كسفت الشمس على عهد رسول الله ﷺ نودي: إن الصلاة جامعة)^۱ «وقتی خورشید گرفتگی در زمان پیامبر ﷺ روی دادند داده شد که: إن الصلاة جامعة».

هنگامیکه مردم در مسجد جمع شدند، امام باید دو رکعت را به صورتی که در این حدیث آمده بخواند:

از عایشه روایت است: (خسفت الشمس في حياة النبي ﷺ، فخرج إلى المسجد فصل الناس وراءه فكبر، فاقرأ رسول ﷺ قراءة طويلة، ثم كبر، فركع ركوعاً طويلاً، ثم قال: سمع الله لمن حمده، فقام ولم يسجد، وقرأ قراءة طويلة، هي أدنى من القراءة الأولى، ثم كبر وركع ركوعاً طويلاً، وهو أدنى من الركوع الأول، ثم قال سمع الله لمن حمده، ربنا ولك الحمد ثم سجد، ثم قال في الركعة الآخرة مثل ذلك، فاستكمل أربع ركعات في أربع سجادات وانجلت الشمس قبل أن ينصرف)^۲ «در زمان پیامبر ﷺ خورشید گرفتگی روی داد، و پیامبر ﷺ به مسجد رفت، و مردم پشت سر او صف بستند؛ سپس پیامبر ﷺ الله اكبر گفت و قرائتی طولانی خواند؛ سپس با گفتن الله اكبر به رکوع رفت و رکوع را طولانی نمود، سپس سمع الله لمن حمده گفت و ایستاد به سجده نرفت، بلکه قرائتی طولانی که از قرائت اول کوتاهتر بود، خواند؛ سپس الله اكبر گفت و رکوعی طولانی نمود که از رکوع اول کمتر بود سپس فرمود: سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد، سپس به سجده رفت و رکعت دوم را مثل رکعت اول خواند، تا اینکه چهار رکوع را با چهار سجده (در دو رکعت) کامل کرد و قبل از آنکه سلام دهد خورشید، نمایان شد».

(۱) متفق عليه: خ (۲/۵۳۳/۱۰۴۵)، م (۲/۶۲۷/۹۱۰)، نس (۳/۱۳۶).

(۲) متفق عليه: خ (۲/۵۳۳/۱۰۴۶)، م (۲/۶۱۹ - ۹۰۱)، د (۴/۴۶/۱۱۶۸)، نس (۳/۱۳۰).

خواندن خطبه بعد از نماز کسوف

سنت است امام بعد از خواندن نماز کسوف برای مردم خطبه بخواند و آنها را وعظ و ارشاد و تذکر دهد و آنها را به عمل صالح تشویق نماید: از عایشه روایت است که پیامبر ﷺ روزی که خورشید گرفته شد نماز خواند ... سپس (عایشه) چگونگی نماز را ذکر کرد و گفت: بعد از آن (پیامبر ﷺ) سلام داد در حالی که خورشید نمایان شده بود؛ سپس برای مردم خطبه خواند و درباره خورشید و ماه گرفتگی فرمود: (إِنَّهَا آيَاتَانِ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ، لَا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهَا فَافْرِعُوا إِلَى الصَّلَاةِ) ^۱ «آن دو (خورشید و ماه) از آیات و نشانه‌های خدا هستند و به خاطر مرگ و تولد هیچ کس گرفته نمی‌شوند؛ پس وقتی که (گرفتن) آنها را دیدید به خواندن نماز پناه آورید».

از اسماء روایت است: (لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعَتَاةِ فِي كَسُوفِ الشَّمْسِ) ^۲ «پیامبر ﷺ هنگام خورشید گرفتگی به آزاد کردن برده دستور داد».

از ابوموسی روایت است: خورشید گرفته شد، پیامبر ﷺ به حالت ترس بلند شد، بیم آن داشت که قیامت برپا شود؛ پس به مسجد آمد و نمازی را با طولانی‌ترین قیام و رکوع و سجود خواند بطوریکه هیچوقت او را در چنین حالتی ندیده بودم و فرمود: (هَذِهِ الْآيَاتُ الَّتِي يَرْسُلُ اللَّهُ لَا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاتِهِ وَلَكِنْ يَخُوفُ اللَّهُ بِهَا عِبَادَهُ فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ فَافْرِعُوا إِلَى ذِكْرِهِ وَدَعَائِهِ وَاسْتِغْفَارِهِ) ^۳ «این نشانه‌هایی که خدا بر بندگانش می‌فرستد به مناسبت مرگ با تولد هیچ کس روی نمی‌دهند بلکه خداوند با آنها برای بندگانش می‌فرستد به مناسب مرگ با تولد هیچ کس روی نمی‌دهند بلکه خداوند با آنها بندگان خود را می‌ترساند. پس هرگاه چیزی از آنها را مشاهده کردید به ذکر و دعا و استغفار متوسل شوید».

۱) متفق علیه: خ (۲/۵۳۳/۱۰۴۶)، م (۲/۶۱۹ - ۹۰۱)، د (۴/۴۶/۱۱۶۸)، نس (۳/۱۳۰).

۲) صحیح: [مختصر خ ۱۱۸]، خ (۲/۵۴۳/۱۰۴۵).

۳) متفق علیه: خ (۲/۵۴۵/۱۰۵۹)، م (۲/۶۲۸/۹۱۲)، نس (۳/۲۱۵۳).

ظاهر این فرموده پیامبر ﷺ (فافزعوا - بشتابید) الخ وجوب را می‌رساند؛ بنابراین نماز کسوف فرض کفایی است همچنانکه ابوعرانه در صحیح‌اش (۲/۳۹۸) تحت عنوان «بیان وجوب صلاة الكسوف» ذکر کرده و سپس بعضی از احادیث صحیح در مورد امر به نماز کسوف را آورده است. قول به وجوب این نماز از ظاهر کلام ابن خزیمه در صحیحش (۲/۳۸) نیز فهمیده می‌شود که می‌گوید:

(باب الأمر بالصلاة عند كسوف الشمس والقمر) وی همچنین بعضی از احادیث را درباره امر به نماز کسوف آورده است.

حافظ (ابن حجر) در فتح الباری (۲/۵۲۷) می‌گوید:

جمهور علما معتقدند که نماز کسوف سنت موکده است ولی ابوعوانه در صحیح‌اش به وجوب آن تصریح کرده است و این نظریه را از کسی دیگر ندیده‌ام مگر آنچه که از مالک نقل شده که حکم آرا مانند حکم جمعه دانسته است و «زین بن منیر» وجوب آن را از ابوحنیفه نقل کرده است. همچنین بعضی از مصنفان حنفی مذهب گفته‌اند که نماز کسوف واجب است.^۱

نماز استسقاء (طلب باران)

هرگاه باران نیارد و خشکسالی روی دهد، مستحب است مردم برای طلب باران به مصلی بروند و امام برای آنان دو رکعت نماز بخواند و به کثرت دعا و طلب مغفرت پردازد و طرف راست عبایش را به طرف چپش برگرداند:

از عباد بن تمیم از عمویش عبدالله بن زید روایت است: (خرج النبي ﷺ إلى المصلى يستسقى، و استقبل القبلة فصلى ركعتين، و قلب رداءه، قال سفیان فأخبرني المسعودی عن أبي بكر قال: جعل اليمين على الشمال)^۲ «پیامبر ﷺ برای خواندن نماز باران به طرف مصلی

(۱) تمام المنة (۲۶۱)، با اندکی تغییر.

(۲) متفق علیه: خ (۲/۵۱۵/۱۰۲۷)، این لفظ بخاری است، م (۸۹۴ - ۲/۶۱۱/۲)، د (۴/۲۴/۱۱۴۹)، ت

(۲/۳۴/۵۵۳)، نس (۳/۱۵۵) بنحوه.

خارج شد، رو به قبله کرد و دو رکعت نماز خواند؛ سپس عبایش را برگردانید. سفیان گوید: مسعودی به نقل از ابوبکر به من گفت: طرف راست (عبایش) را به طرف چپش برگرداند.

از عباد بن تمیم روایت است: (رأيت النبي ﷺ لما خرج يستسقي، قال: فحول إلى الناس ظهره، و استقبل القبلة يدعو، ثم حول رداءه ثم صلى لنا ركعتين، جهر فيهما بالقراءة) «پیامبر ﷺ را هنگامیکه برای نماز باران بیرون رفت دیدم، پشت به مردم و رو به قبله ایستاد و دعا کرد؛ سپس عبایش را برگرداند و دو رکعت نماز را با قرائت جهری برای ما خواند.»

سجده تلاوت

ابن حزم در «المحلی» (۵/۱۰)، (۵/۱۰۶) گوید:

در قرآن کریم چهارده (آیه) سجده به شرح زیر وجود دارد:

اولین آن در آخر سوره «اعراف»، ۲- سوره «رعد»، ۳- سوره «نحل»، ۴- سوره «سبحان - إسرائ»، ۵- سوره «کهيعص - مریم»، ۶- اول سوره «حج»، در اواخر سوره «حج» سجده‌ای وجود ندارد، ۷- سوره «فرقان»، ۸- سوره «نمل»، ۹- سوره «التنزيل»، ۱۰- سوره «ص»، ۱۱- سوره «حم فصلت»، ۱۲- آخر سوره «نجم»، ۱۳- سوره «إذا السماء انشقت - انشقاق»، آیه (لایسجدون)، ۱۴- آخر سوره «اقرا باسم ربک - علق».

حکم سجده تلاوت

(ابن حزم) گوید: سجده تلاوت فرض نیست اما دارای فضیلت است، و می‌توان آن را در نماز فرض و سنت و در غیر نماز و هنگام طلوع و غروب و زوال آفتاب و رو به قبله و غیر آن و با طهارت و بدون طهارت، انجام داد. أه

(۱) صحیح: [ص. د ۱۰۲۹] ف خ (۲/۵۱۴/۱۰۲۵)، این لفظ بخاری است (۹۴ - ۴ - ۲/۶۱۱)، و در

روایت او عبارت «جهر فیهما...» ذکر نشده است. د (۴/۲۶/۱۱۵۰).

اما دلیل اینکه سجده تلاوت فرض نیست بلکه مستحب است، اینست که پیامبر ﷺ سوره «والنجم» را خواند و به سجده رفت^۱، در حالیکه زید بن ثابت «والنجم» را بر پیامبر ﷺ خواند و (پیامبر) به سجده نرفت^۲. تا نشان دهد که سجده نبردن هم جایز است همچنین حافظ (ابن حجر) در فتح الباری (۲/۵۵۵) این را ذکر کرده است، ابن حزم در محلی (۵/۱۱۱) می گوید:

بخاطر اینکه این سجده، نماز بحساب نمی آید پیامبر ﷺ بدون وضو و بدون رو کردن به قبله هر طوری که ممکن بود آن را بجای می آورد، پیامبر ﷺ فرمود: (صلاة اللیل و النهار مثنی مثنی)^۳ «نماز (سنت) شب و روز دو رکعت دو رکعت است» پس آنچه که کمتر از دو رکعت باشد، نماز نیست مگر اینکه دلیل قاطعی درباره آن بیاید که ثابت کند نماز است مانند طواف و وتر و نماز جنازه، و این در حالی است که هیچ نصی مبنی بر اینکه سجده تلاوت نماز باشد وجود ندارد. اه

فضیلت سجده تلاوت

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبكي يقول: يا ويله، أمر بالسجود فسجد فله الجنة وأمرت بالسجود فعصيت فلي النار)^۴ «وقتی انسان آیه سجده را می خواند و سجده را بجای می آورد» شیطان به گوشه ای می رود و گریه می کند و می گوید: وای بر من، انسان مأمور به سجده گردید، و به سجده رفت پس بهشت برای او است، و من مأمور به سجده شدم اما سرپیچی کردم پس جهنم برای من است».

(۱) متفق علیه : خ (۲/۵۵۳/۱۰۷۰)، م (۱/۴۰۵/۵۷۶)، د (۴/۲۸۲/۱۳۹۳)، نس (۲/۱۶۰).

(۲) متفق علیه : خ (۲/۵۵۴/۱۰۷۳)، م (۱/۴۰۶/۵۷۷)، نس (۲/۱۶۰)، د (۴/۲۸۰/۱۳۹۱)، ت (۲//۴۴/۵۷۳).

(۳) صحیح : [ص. د ۱۱۵۱]، د (۴/۱۷۳/۱۲۸۱)، ت (۲/۵۴/۵۹۴)، ج (۱/۴۱۹/۱۳۲۲)، نس (۲۲۷۳).

(۴) صحیح : [مختصر م ۳۶۹]، م (۱/۸۷/۸۱).

آنچه در سجده تلاوت، خوانده می‌شود

از عایشه (رض) روایت است: پیامبر ﷺ شبانه در سجده‌های تلاوت بارها این دعا را تکرار می‌کرد: «سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره بحوله و قوته»^۱ «سجده برد صورت من برای ذاتی که آن را خلق کرد و با توان و قدرت خود حس شنوایی و بینایی را به او داد».

از علی روایت است: وقتی پیامبر ﷺ به سجده می‌رفت می‌فرمود: (اللهم لك سجدت، و بك آمنت، و لك أسلمت، أنت ربی، سجد وجهی للذی شق سمعه و بصره تبارك الله أحسن الخالقین)^۲ «خداوندا! برای تو سجده بردم، به تو ایمان آوردم و تسلیم تو شدم، تو پروردگار من هستی، سجده برد صورتم برای آنکه شنوایی و بینایی به او بخشیده، خداوند خیر و برکتش چه فراوان است و نیکوترین آفرینندگان است».

از ابن عباس روایت است: نزد پیامبر ﷺ بودم، که مردی آمد و گفت: دیشب در خواب دیدم که پای درختی نماز می‌خواندم، (آیه) سجده را خوانده و سجده بردم، درخت با سجده‌ام سجده کرد، شنیدم که درخت می‌گفت: (اللهم احطط عني بها وزرا، و اكتب لي بها أجرا، واجعلها لي عندك ذخرا) «خداوندا! به خاطر این سجده گناهم را پاک کن و به خاطر آن اجر و پاداشی را برایم بنویس، و آنرا نزد خود برای من ذخیره گردان».

ابن عباس گوید: (فرأيت النبي ﷺ قرأ السجدة، فسجد، فسمعتة يقول في سجوده مثل الذي أخبره الرجل عن قول الشجرة)^۳. «پیامبر ﷺ را دیدم که (آیه سجده) را خواند و به

(۱) صحیح: [ص. د ۱۲۵۵]، د (۴/۲۸۹/۱۴۰۱)، ت (۵/۴۷/۵۷۷)، نس (۲/۲۲۲).

(۲) صحیح: [ص. جه ۸۶۶]، م (۱/۵۳۴/۷۷۱)، جه (۱/۳۳۵/۱۰۵۴)، د (۲/۴۶۳/۷۴۶)، ت (۵/۱۴۹/۳۴۱).

(۳) صحیح: [ص. جه ۸۶۵]، ت (۲/۴۶/۵۷۶)، جه (۱/۳۳۴/۱۰۵۳).

سجده رفت، و شنیدم که در سجده‌اش همان دعایی را که آن مرد از قول درخت نقل کرد، می‌خواند.»

سجده شکر

مستحب است انسان هنگام برخورداری از نعمت یا دفع بلا و مصیبت و یا دریافت خبری مسرت بخش به تبعیت از پیامبر اکرم ﷺ به سجده افتد. از ابوبکره روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا أَتَاهُ أَمْرٌ يَسْرُهُ أَوْ يَسِرُ بِهِ خَرَّ سَاجِدًا شَاكِرًا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى) ^۱ «هرگاه امری خوشایند برای پیامبر ﷺ روی می‌داد به شکرگزاری خدای تبارک و تعالی سجده می‌برد». این سجده، حکمش همان حکم سجده تلاوت است.

سجده سهو

ثابت شده که پیامبر ﷺ در نماز سهو کرده است و در حدیث صحیح آمده که فرمود: (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أُنْسِي كَمَا تَنْسُونَ، فَإِذَا نَسِيتَ فذَكِّرُونِي) ^۲ «من بشری هستم که مانند شما فراموش می‌کنم پس هرگاه چیزی را فراموش کردم، آن را به من یادآوری کنید». و برای امتش احکامی را درباره سجده سهو بیان کرده است که آنرا در زیر خلاصه می‌کنیم: ^۳

(۱) حسن [ص. جه ۱۱۴۳]، جه (۱/۴۴۶/۱۳۹۴)، این لفظ ابن ماجه است، د (۷/۴۶۲/۲۷۵۷) ف ت (۳/۶۹/۶۲۶).

(۲) صحیح: [ص. ج ۲۳۳۹]، [الإرواء ۳۳۹].

(۳) فقه السنه (۱/۱۹۰).

۱- هرگاه در نماز فرضی که دو تشهد دارند، تشهد اول را فراموش کرد و نشست از عبدالله بن بحینه رضی الله عنه روایت است: (صلی لنا رسول الله ﷺ رکعتین من بعض الصلوات، ثم قام فلم یجلس، فقام الناس معه. فلما قضی صلاته و نظرنا تسلیمه کبر قبل التسلیم فسجد سجدتین و هو جالس، ثم سلم) ^۱ «پیامبر ﷺ در یکی از نمازها (نماز ظهر) دو رکعت نماز خواند و برای تشهد اول ننشست و بلند شد، مردم هم با او بلند شدند، وقتی که نمازش را تمام کرد و منتظر سلامش بودیم، قبل از آنکه سلام دهد، الله اکبر گفت و نشسته دو سجده برد، سپس سلام داد».

از مغیره بن شعبه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا قام أحدکم من الرکعتین فلم یستقم قائماً فلیجلس، فإذا استتم قائماً فلا یجلس و یسجد سجدتی السهو) ^۲ «هرگاه یکی از شما تشهد اول را ترک کرد و بلند شد، اگر به طور کامل بلند نشده بود، باید بنشیند و اگر کاملاً بلند شده بود، بنشیند و دو سجده سهو را بجای بیاورد».

۲- اگر پنج رکعت بخواند

از عبدالله رضی الله عنه روایت است: (أن رسول الله ﷺ صلی الظهر خمسا، فقیل له: أزید فی الصلاة؟ فقال: و ما ذاک؟ قال: صلیت خمسا، فسجد سجدتین بعد ما سلم) ^۳ «پیامبر ﷺ نماز ظهر را

(۱) متفق علیه : خ (۳/۹۲/۱۲۲۴)، م (۱/۳۹۹/۵۷۰)، ن (۳/۱۹)، د (۳/۳۴۷/۱۰۲۱)، ت (۱/۲۴۲/۳۸۹)، جه (۱/۳۸۱/۱۲۰۶).

(۲) صحیح : [الإرواء ۱۰۹/۲ - ۱۱۰]، د (۳/۳۵۰/۱۰۲۳)، جه (۱/۳۸۱/۱۲۰۸)، و آنچه لازم به تذکر است این است که در حدیث، فرق بین اینکه اگر به حالت ایستاده نزدیکتر باشد بایستد و اگر به حالت نشستن نزدیکتر باشد بنشیند وجود ندارد و آنچه از ظاهر حدیث فهمیده می‌شود این است که اگر قبل از آنکه کاملاً بایستد، یادش آمد، باید بنشیند اگرچه به حالت ایستاده کامل، نزدیکتر شده باشد.

(۳) متفق علیه : خ (۳/۹۳/۱۲۲۶)، م (۵۷۲ - ۱/۴۰۱/۹۱)، د (۳/۳۲۵/۱۰۰۶)، ت (۱/۲۴۳/۳۹۰)، جه (۱/۳۸۰/۱۲۰۵)، ن (۱/۳۱).

پنج رکعت خواند، به او گفته شد آیا به نماز اضافه شده است؟ فرمود: چی شده؟ گفتند پنج رکعت خواندی؛ سپس پیامبر ﷺ بعد از آنکه سلام داده بود دو سجده برد».

۳- هرگاه تعداد رکعات نمازی را کمتر خواند و سلام داد

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: (أن رسول الله ﷺ انصرف من اثنتين، فقال له ذواليدین: أقصرت الصلاة أم نسيت يا رسول الله؟ قال رسول الله ﷺ: أصدق ذواليدین؟ فقال الناس: نعم فقام رسول الله ﷺ فصلی اثنتين أخريين ثم سلم، ثم كبر فسجد مثل سجوده أو أطول، ثم رفع) ^۱ «پیامبر ﷺ بعد از خواندن دو رکعت سلام داد. ذوالیدین به او گفت: ای رسول خدا آیا نماز را کوتاه کردی یا فراموش کردی؟ پیامبر ﷺ فرمود: آیا ذوالیدین راست می گوید؟ مردم گفتند: بله، پیامبر ﷺ بلند شد و دو رکعت دیگر نماز خواند و سلام داد، سپس الله اکبر گفت و مانند سجده های دیگرش یا طولانی تر از آنها سجده برد سپس سرش را بلند کرد».

از عمران بن حصین روایت است: (أن رسول الله ﷺ صلى العصر فسلم في ثلاث ركعات ثم دخل منزله، فقام إليه رجل يقال له الخرباق، وكان في يديه طول. فقال: يا رسول الله فذكر له صنيعه، و خرج غضبان يجر رداءه حتى انتهى إلى الناس فقال: «أصدق هذا؟» قالوا نعم. فصلی ركعة ثم سلم. ثم سجد سجدتين، ثم سلم) ^۲ «پیامبر ﷺ نماز عصر را خواند، و در رکعت سوم سلام داد، سپس وارد خانه اش شد، مردی به نام خرباق که دستهایی بلند داشت بلند شد و نزد پیامبر ﷺ رفت و جریان را برایش تعریف کرد. پیامبر ﷺ با ناراحتی و در حالیکه عبایش به زمین کشیده می شد خارج شد تا به مردم رسید، فرمود:

(۱) متفق علیه : خ (۳/۹۸/۱۲۲۸)، م (۵۷۳ - ۱/۴۰۳)، د (۳/۳۱۱/۹۹۵)، ت (۱/۲۴۷/۳۹۷)، ن (۳/۳۰)، جه (۱/۳۸۳/۱۲۱۴).

(۲) صحیح : [ص. جه ۱۰۰۱]، م (۱/۴۰۴/۵۷۴)، د (۳/۳۲۳/۱۰۰۵)، ن (۳/۲۶)، جه (۱/۳۸۴/۱۲۱۵).
* شک از ابراهیم است و صحیح این است که پیامبر ﷺ اضافه خوانده است «ابن الأثیر» این را در «جامع الاصول» (۵/۵۴۱) آورده است.

آیا این مرد راست می‌گوید؟ گفتند: بله، پس پیامبر ﷺ یک رکعت خواند و سلام داد سپس دو سجده برد و سلام داد.

۴- هرگاه نداند که چند رکعت خوانده است

از ابراهیم از علقمه از عبدالله روایت است: پیامبر ﷺ نماز خواند. (ابراهیم گوید: اضافه یا کم خواند) (*) وقتی سلام داد به او گفتند ای رسول خدا آیا در نماز چیزی تازه اضافه شده است؟ فرمود: چه شده؟ گفتند: نماز را چنین و چنان خواندی، (عبدالله) گفت: پیامبر ﷺ دو زانو و رو به قبله نشست و دو سجده برد، سپس سلام داد، و رو به ما کرد و فرمود: «إنه لو حدث في الصلاة شئ من أنباتكم به ولكن إنما أنا بشر أنسى كما تنسون، فإذا نسيت فذكروني وإذا شك أحدكم في صلاته فليتحر الصواب، فليتم على ثم ليسجد سجدتين»^۱ «اگر در نماز امری پیش می‌آمد، به شما خبر می‌دادم. ولی من هم بشرم، و مانند شما فراموش می‌کنم پس اگر چیزی را فراموش کردم، به یادم بیاورید. و اگر کسی از شما در نمازش شک کرد برای از بین بردن شک تلاش کند، سپس نمازش را براساس آن تمام کند؛ بعد از آن دو سجده ببرد».

تلاش برای اطمینان به این صورت است: فکر کند که در نماز چه سوره‌هایی را خوانده است؛ اگر به یادش آمد که دو سوره خوانده است می‌داند که دو رکعت خوانده نه یک رکعت، و گاهی به یاد می‌آورد که تشهد اول را خوانده پس می‌داند که دو رکعت خوانده نه یک رکعت و سه رکعت خوانده نه دو رکعت، گاهی هم به یاد می‌آورد که تنها فاتحه را در یک رکعت و بعد در یک رکعت دیگر خوانده بنابراین می‌داند که چهار رکعت خوانده نه سه رکعت و در موارد دیگر نیز به همین گونه است، پس وقتی که

(۱) متفق علیہ : خ (۱/۵۰۳/۴۰۱)، م (۱/۴۰۰/۵۷۲)، د (۳/۳۲۶/۱۰۰۷)، ن (۳/۳۱)، ج—ه

(۱/۳۸۲/۱۲۱۱).

برای رسیدن به آنچه نزدیکتر به صواب است، تلاش کرد شک برطرف می‌شود و در این مورد هیچ فرقی بین امام و منفرد نیست»^۱.

اگر تلاش کرد ولی نتوانست هیچ صورتی را ترجیح دهد باید یقین را که همانا حداقل نماز است مبنا قرار دهد، چنانکه در حدیث آمده است:

از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلَمْ يَدْرِكْ صَلَاةَ ثَلَاثِ أَمْ أَرْبَعًا؟ فَلْيَطْرَحِ الشُّكَّ وَ لِيُبَيِّنْ عَلَيَّ مَا اسْتَيْقَنَ ثُمَّ يَجْسِدُ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَسْلُمَ. فَإِنْ كَانَ صَلَاةَ خَمْسًا شَفَعْنِ لَهُ صَلَاتَهُ، وَإِنْ كَانَ صَلَاةَ إِتْمَامًا لِأَرْبَعٍ كَانَتْ تَرْغِيمًا لِلشَّيْطَانِ)^۲ «هرگاه یکی از شما در نمازش دچار شک شد و ندانست چند رکعت - سه یا چهار رکعت - خوانده است باید شک را از خود دور کند و بر یقین بنا کند، و از آنجا بقیه نمازش را بخواند سپس قبل از آنکه سلام بدهد دو سجده ببرد، پس اگر پنج رکعت خوانده باشد با انجام این دو سجده نمازش زوج می‌شود و اگر نمازش را چهار رکعت تمام خوانده باشد این دو سجده سب خواری و زبونی شیطان است».

حکم سجده سهو

سجده سهو واجب است؛ چراکه پیامبر ﷺ همانطور که در احادیث گذشته ذکر شد به آن امر فرموده و هرگاه در نمازش سهوی رخ می‌داد سجده می‌برد و حتی یکبار هم پیش نیامد که سهوی را در نماز مرتکب شود ولی سجده نبرد.

محل انجام سجده سهو

واضح‌ترین اقوال بیانگر این است که محل سجده‌ی سهو بر حسب اینکه علت آن اضافه کردن چیزی در نماز یا وجود نقصی در آن، و یا شک و تلاش برای حصول

(۱) مجموعه فتاوی احمد عبدالحلیم الحرانی (۲۳/۱۳).

(۲) صحیح: [ص. ج ۶۳۲]، م (۱/۴۰۰/۵۷۱)، د (۳/۳۳۰/۱۰۱۱) ف ن (۳/۲۷).

* چون در بعضی از احادیث آمده که پیامبر ﷺ قبل از سلام سجده سهو می‌برد و در بعضی دیگر آمده که بعد از سلام سجده می‌برد.

اطمینان یا شک و مبنا قرار دادن یقین باشد، فرق می‌کند. این قول علاوه بر اینکه عمل به تمام احادیث سجده را در بردارد^(*)، تفاوت‌های معقولی را هم بیان کرده است: اگر نقصی در نماز روی دهد مانند ترک تشهد اول، نقص آن باید جبران شود، و آن بوسیله سجده سهو قبل از سلام جبران می‌شود، چون سلام، پایان نماز است، و اگر چیزی به نماز مانند یک رکعت اضافه شد، سجده سهو باید بعد از سلام ادا شود؛ چراکه در یک نماز دو افزوده (رکعت اضافی و سجده سهو) با هم جمع نمی‌شوند، و چون سجده سهو برای خوار کردن شیطان است، و بمنزله نمازی مستقل است که نقص نماز را جبران می‌کند، و پیامبر اکرم ﷺ دو سجده سهو را بمنزله یک رکعت به حساب آورده است.

همچنین اگر در نماز شک کرد و برای رسیدن به صواب تلاش کرد، در اینصورت نمازش را کامل کرده است و دو سجده برای خوار کردن شیطان است، لذا باید بعد از سلام باشد و اگر سلام داد در حالی که قسمتی از نمازش را نخوانده بود سپس آنرا کامل کرد نمازش کامل و سلام اول اضافی به حساب می‌آید و در این حالت سجده سهو باید بعد از سلام باشد؛ چراکه سجده در این صورت تنها برای خوار کردن شیطان است.

اما هرگاه شک کرد ولی نتوانست صواب را تشخیص دهد، دو حالت پیش می‌آید، یا چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، اگر پنج رکعت خوانده باشد دو سجده نمازش را زوج می‌کند تا مانند حالتی باشد که شش رکعت خوانده نه پنج رکعت و در این حالت سجده سهو قبل از سلام است.

در این قولی که ما تأیید کردیم، علاوه بر اینکه به همه‌ی احادیث عمل شده، مطابق با قیاس صحیح نیز، در مواردی که نصی وجود ندارد، می‌باشد، و این الحاق غیر منصوص (آنچه در روایت نیامده) به آنچه منصوص است (در روایت آمده) می‌باشد.^۱

۱) مجموع الفتاوی احمد عبدالحلیم الحرانی (۲۳/۲۴).

سجده سهو برای ترک سنتی از سنتهای نماز

اگر کسی از روی فراموشی سنتی را ترک کرد، می‌تواند سجده سهو برد، چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: (لکل سهو سجدتان)^۱ «برای هر سهوی دو سجده هست» و این سجده سنت است و واجب نیست تا فرع (سجده سهو) حکمی بالاتر از اصل (سنت ترک شده در نماز) به خود نگیرد.^۲

نماز جماعت

حکم نماز جماعت

نماز جماعت بر هر نمازگزار (مرد) فرض عین است مگر آنکه عذری داشته باشد

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (والذی نفسی بیده، لقد هممت أن أمر بحطب فيحطب ثم أمر بالصلاة فيؤذن لها، ثم أمر رجلا فيؤم الناس، ثم أخالف إلى رجال فأحرق عليهم بيوتهم، والذی نفسی بیده، لو يعلم أحدهم أنه يجد عرقا سمينا أو مرماتين حسنتين لشهد العشاء)^۳ «قسم به ذاتی که جانم در دست اوست قصد کردم که دستور دهم تا هیزم جمع کنند، سپس به گفتن اذان و اقامه‌ی نماز امر کنم آنگاه مردی را مأمور کنم تا برای مردم امامت کند سپس بسوی مردانی بروم که در نماز جماعت حاضر نشده‌اند، و خانه‌هایشان را بر سر آنها بسوزانم. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست اگر اینها

(۱) حسن: [ص. د ۹۱۷]، د (۳/۳۵۷/۱۰۲۵)، جه (۱/۳۸۵/۱۲۱۹).

(۲) السیل الجرار (۱/۲۷۵).

(۳) متفق علیه: خ (۲/۱۲۵/۶۴۴). این لفظ بخاری است، م (۱/۴۵۱/۶۵۱)، بنحوه، د (۲/۲۵۱/۵۴۴)، جه (۱/۲۵۹/۷۹۱)، ابوداود و نسائی جمله آخر را روایت نکرده‌اند، نس (۲/۱۰۷)، نسائی بالفظ بخاری روایت کرده است.

می‌دانستند که استخوانی پرگوشت یا دو نیزه زیبا (مخصوص تعلیم شکار) نصیبشان می‌شود، در نماز عشاء حاضر می‌شدند».

از ابوهریره روایت است: (أتی النبی ﷺ رجل أعمى فقال يا رسول الله، إنه ليس لي قائد يقودني إلى المسجد، فسأل رسول الله ﷺ أن يرخص له فيصلي في بيته، فرخص له، فلما ولي دعاه فقال: هل تسمع النداء بالصلاة؟ فقال نعم. قال: فأجب) ^۱ «مردی نابینا نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! راهنمایی ندارم که مرا به مسجد ببرد، از پیامبر ﷺ خواست به او اجازه دهد تا نمازش را در خانه بخواند، پیامبر ﷺ به او اجازه داد. وقتی (مرد نابینا) پشت کرد که برود، پیامبر ﷺ او را صدا زد و فرمود: آیا صدای اذان را می‌شنوی؟ (آن مرد) گفت: بله. پیامبر ﷺ فرمود: پس اجابت کن».

از عبدالله روایت است: (من سره أن يلقي الله غدا مسلما، فليحافظ على هؤلاء الصلوات حيث ينادى بهن، فإن الله شرع لنبيكم سنن الهدى، وإنهن من سنن الهدى، ولو أنكم صليتم في بيوتكم كما يصلي هذا المتخلف في بيته لتركتم سنة نبيكم، ولو تركتم سنة نبيكم لضللتم، و ما من رجل يتطهر فيحسن الطهور ثم يعمد إلى مسجد من هذه المساجد إلا كتب الله له بكل خطوة يخطوها حسنة، ويرفعه بها درجة، و يحط عنه بها سيئة، و لقد رأيتنا و ما يتخلف عنها إلا منافق معلوم النفاق، و لقد كان الرجل يؤتى به يهادى بين الرجلين حتى يقام في الصف) ^۲ «هر کس دوست دارد فردا (روز قیامت) با الله در حالت مسلمانی ملاقات کند، باید بر این نمازها در هر جائیکه ندا داده می‌شود، محافظت کند؛ چراکه خداوند برای پیامبرتان سنتهای هدایت را وضع کرده است و اینها سنتهای هدایتند، و چنانچه شما همانند این متخلف درخانه‌هایتان نماز بخوانید به راستی سنت پیامبرتان را ترک کرده‌اید و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید گمراه می‌شوید. هرکس به

(۱) صحیح: [مختصر م ۳۲۰]، م (۱/۴۲/۶۵۳)، نس (۲/۱۰۹).

(۲) صحیح: [ص. جه ۶۳۱]، م (۶۵۴ - ۲۵۷ - ۱/۴۳)، نس (۲/۱۰۸)، د (۲/۲۵۴/۵۴۶)، جه (۱/۲۵۵/۷۷۷).

نحو احسن وضو بگیرد، سپس به یکی از این مساجد برود، خداوند با هر گامی که بر می‌دارد حسنه‌ای را برای او می‌نویسد و به واسطه آن درجه‌ای از او را بالا می‌برد و گناهی را از او پاک می‌کند و ما می‌دیدیم که تنها منافقین معلوم النفاق از نماز جماعت تخلف می‌کردند. و شخص را در حالی به مسجد و صف نماز می‌آوردند که در میان شانه‌های دونفر حمل می‌شد».

از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من سمع النداء فلم يأت، فلا صلاة له، إلا من عذر)^۱ «کسی که اذان را بشنود و به سوی آن (یعنی به مسجد) نرود، نمازش صحیح نیست مگر اینکه عذری داشته باشد».

فضیلت نماز جماعت

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (صلاة الجماعة تفضل صلاة الفذ بسبع و عشرين درجة)^۲ «نماز جماعت بیست و هفت درجه بر نماز فرادا برتری دارد». از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (صلاة الرجل في الجماعة تضعف على صلاته في بيته و في سوقه خمسا و عشرين ضعفا، و ذلك أنه إذا توضأ فأحسن الوضوء، ثم خرج إلى المسجد لا يخرج إلا الصلاة، لم يخط خطوة إلا رفعت له بها درجة، و حط عنه بها خطيئة، فإذا صلى لم تنزل الملائكة تصلي عليه مادام في مصلاه، اللهم صل عليه، اللهم ارحمه، و لا يزال أحدكم في صلاة ما انتظر الصلاة)^۳ «نماز جماعت بیست و پنج برابر نمازی که در خانه و بازار خوانده می‌شود، ثواب دارد؛ بدان جهت که وقتی شخص به خوبی وضو می‌گیرد و تنها برای خواندن نماز به مسجد رود، با هر قدمی که برمی‌دارد، درجه‌ای بالا می‌برود و گناهی از او بخشوده می‌شود، پس هنگامی که نماز خواند تا

(۱) صحیح: [ص. جه ۶۴۵]، جه (۱/۲۶۰/۷۹۳)، کم (۱/۲۴۵)، هق (۳/۱۷۴).

(۲) متفق علیه: خ (۱/۱۳۱/۶۴۵)، م (۱/۴۵۰/۶۵۰)، ت (۱/۱۳۸/۲۱۵)، نس (۲/۱۰۳)، جه (۱/۲۵۹/۷۸۹).

(۳) متفق علیه: خ (۲/۱۳۱/۶۴۷)، م (۱/۴۵۹/۶۴۹)، د (۲/۲۶۵/۵۵۵).

زمانی که در محل نمازش است، ملائکه بر او درود می‌فرستند (و می‌گویند) خداوندا! بر او صلوات بفرست، خداوندا! به او رحم کن، و تا زمانی که هر کدام از شما در انتظار نماز باشد گویا در نماز است».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من غدا إلى المسجد وراح أعد الله له نزله من الجنة كلما غدا أو راح) ^۱ «هر کس به مسجد رفت و آمد کند، در هر رفت و آمدی، الله (وسایل) پذیرایی‌ای برایش در بهشت آماده می‌کند».

آیا زنان در نماز جماعت حاضر شوند؟

برای زنان جایز است که به مساجد بروند و در نماز جماعت شرکت کنند به شرطی که از چیزهایی که شهوت برانگیز است و موجب فتنه می‌شود از جمله آرایش و بوی خوش، بپرهیزند.^۲

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تمنعوا نساءكم المسجد و بیوتهن خیر لهن)^۳ «زنانتان را از رفتن به مساجد منع نکنید ولی خانه‌هایشان برای آنان بهتر است».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أیما امرأة أصابت بخورا فلا تشهدن معنا العشاء الآخرة)^۴ «هر زنی که خوشبویی استعمال کند، نباید با ما در نماز (جماعت) عشا حاضر شود».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تمنعوا إماء الله مساجد الله، لکن و لیخرجن و هن تفلات)^۵ «زنان را از رفتن به مساجد منع نکنید لیکن آنان، بدون استعمال بوی خوش بیرون شوند».

(۱) متفق علیه : خ (۲/۱۴۸/۶۶۲)، م (۱/۴۶۳/۶۶۹).

(۲) فقه السنه (۱/۱۹۳).

(۳) صحیح : [ص. د ۵۳۰]، د (۲/۲۷۴/۵۶۳)، أ (۵/۱۹۵/۱۳۳۳).

(۴) صحیح : [ص. ج ۲۷۰۲]، م (۱/۳۲۸/۴۴۴)، د (۱۱/۲۳۱/۴۱۵۷)، نس (۸/۱۵۴).

(۵) حسن صحیح : [ص. د ۵۲۹]، د (۲/۲۷۳/۵۶۱۱)، أ (۵/۱۹۳/۴۱۳۲۸).

خانه‌هایشان برای آنان بهتر است

اگرچه به زن اجازه رفتن به مسجد داده شده است ولی اگر نمازش را در خانه بخواند بهتر است، از ام حمید ساعدیه روایت است که او نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا من نماز پشت سر تو را دوست دارم پیامبر ﷺ فرمود: (قد علمت أنك تحبب الصلاة معي و صلاتك في بيتك خير لك من صلاتك في حجرتك، و صلاتك في حجرتك خير لك من صلاتك في دارك. و صلاتك في دارك خير لك من صلاتك في مسجد قومك، و صلاتك في مسجد قومك خير لك من صلاتك في مسجدی)^۱ «می‌دانستم که تو دوست داری با من نماز بخوانی، اما نماز در اتاقت بهتر از نماز در حجره‌ات است و نماز در حجره‌ات بهتر از نماز در خانه‌ات است و نماز در مسجد قومت بهتر از نماز در مسجد من است».

آداب رفتن به مسجد

از ابوقتاده روایت است: پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌خواندیم (که او سر و صدای افرادی را شنید، وقتی نمازش را تمام کرد فرمود: (ما شأنکم؟ قالوا: استعجلنا إلى الصلاة، قال: فلا تفعلوا، إذا أتيت الصلاة فعليكم بالسكينة، فما أدرکتهم فصلوا، و ما فاتکم فأتوا)^۲ «شما را چه شده است؟ گفتند برای رسیدن به نماز عجله کردیم فرمود: این کار را نکنید، هرگاه برای نماز می‌آیید باید به آرامی بیایید، به هر اندازه از نماز رسیدید آنرا بخوانید و هر قدر را که از دست دادید (بعد از سلام دادن امام) کامل کنید».

(۱) حسن: أ (۵/۱۹۸/۱۳۳۷)، خز (۳/۹۵/۱۶۸۹).

(۲) متفق علیه: خ (۲/۱۱۶/۶۳۵)، م (۱/۴۲۱/۶۰۳).

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا سَمِعْتُمُ الْإِقَامَةَ فَاَمْشُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ، وَلَا تَسْرِعُوا، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا وَ مَا فَاتَكُمْ فَأْتُمُوا)^۱ «هرگاه اقامه را شنیدید به سوی نماز بروید و (هنگام رفتن) آرامش و وقار را حفظ کنید و شتاب نکنید به هر اندازه از نماز رسیدید آنرا بخوانید و هر قدر را که از دست دادید (بعد از سلام دادن امام) کامل کنید».

از کعب بن عجره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَأَحْسَنَ وَضُوئَهُ ثُمَّ خَرَجَ عَامِدًا إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَا يَشْبِكُنْ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَإِنَّهُ فِي صَلَاةٍ)^۲ «هرگاه یکی از شما وضویی کامل گرفت و سپس به قصد مسجد خارج شد، انگشتانش را درهم فرو نکند، چون او در نماز است».

دعای خروج از خانه

از انس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مَنْ قَالَ - يَعْنِي إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ - بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، يُقَالُ لَهُ: هَدَيْتَ وَ كَفَيْتَ وَ وَقَيْتَ وَ تَنَحَّى عَنْهُ الشَّيْطَانُ)^۳ «کسی که هنگام خروج از خانه اش بگوید: بسم الله، توکلت علی الله و لا حول و لا قوة إلا بالله، به او گفته می شود: هدایت داده شدی و کفایت شدی، و (از هر بدی و شری) محافظت شدی، و شیطان از او دور می شود».

از ابن عباس روایت است: کنار پیامبر ﷺ خوابیده بودم ... و ضمن توصیف نماز شب پیامبر ﷺ گفت، مؤذن اذان داد و پیامبر ﷺ به طرف مسجد خارج شد در حالی که می فرمود: (اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَ فِي لِسَانِي نُورًا، وَ اجْعَلْ فِي سَمْعِي نُورًا، وَ اجْعَلْ فِي

(۱) متفق علیه خ (۲/۱۱۷/۶۳۶)، این لفظ بخاری است، م (۱/۴۲۰/۶۰۲)، د (۲/۲۷۸/۵۶۸)، ت

(۱/۲۰۵/۳۲۶)، نس (۲/۱۱۴)، جه (۱/۲۵۵/۷۷۵).

(۲) صحیح: [ص، ت ۳۱۶]، ت (۱/۲۳۹/۳۸۴)، د (۲/۲۶۸/۵۵۸).

(۳) صحیح: [ص، ج ۶۴۱۹]، د (۱۳/۴۳۷/۵۰۷۳)، ت (۵/۱۵۴/۳۴۸۶).

بصرى نورا، واجعل من خلفى نورا، و من أمامى نورا و اجعل فى فوقى نورا و من تحتى نورا اللهم أعطنى نورا)^۱ «خداوندا! در قلب، زبان، شنوایی و بینایی ام روشنایی قرار بده، و پشت سر، جلو، بالا و پایینم را نورانی گردان، خداوندا! به من نوری عطا کن».

دعای ورود به مسجد

از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است که پیامبر ﷺ وقتی وارد مسجد می شد می فرمود: (أعوذ بالله العظيم و بوجهه الكريم و سلطانه القديم من الشيطان الرجيم)^۲ «پناه می برم به خدای بزرگ و به وجه کریم و سلطان قدیمش از شیطان مطرود».

از فاطمه دختر پیامبر ﷺ روایت است که گفت: پیامبر ﷺ وقتی وارد مسجد می شد می فرمود: (بسم الله، والسلام على رسول الله، اللهم اغفرلى ذنوبى و افتح لى أبواب رحمتك) «به نام خدا، سلام بر رسول خدا، خداوندا گناهانم را بیامرز و درهای رحمت را بر من بگشای» و وقتی که (از مسجد) خارج می شد می فرمود: (بسم الله، والسلام على رسول الله، اللهم اغفرلى ذنوبى و افتح لى أبواب فضلک)^۳. «بنام خدا و سلام بر رسول الله، بار خدایا گناهانم را بیامرز و درهای فضلت را بر من بگشای».

تحیه المسجد

هرگاه کسی وارد مسجد شود، واجب است قبل از آنکه بنشیند دو رکعت نماز بخواند. از ابوقتاده روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا دخل أحدكم المسجد فلا يجلس حتى يصلى ركعتين)^۴ «هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد، تا دو رکعت نماز نخواند، بنشیند».

(۱) صحیح: [مختصرم ۳۷۹]، م (۷۹۳ - ۱۹۱/۵۳۰/۱)، د (۴/۲۳۰/۱۳۴۰).

(۲) صحیح: [ص. د ۴۴۱]، د (۲/۱۳۲/۴۶۲).

(۳) صحیح: [ص. جه ۶۲۵]، جه (۱/۲۵۳/۷۷۱)، ت (۱/۱۹۷/۳۱۳).

(۴) تخریج در ص (۸۴).

و دلیل گفته‌مان بر وجوب تحیه المسجد اینست که ظاهر امر برای وجوب می‌باشد و دلیلی که حکم آنرا از ظاهر آن (وجوب) تغییر دهد وجود ندارد، بجز حدیث طلحه بن عبیدالله که می‌گوید: یک نفر اعرابی (بادیه‌نشین) با سری ژولیده نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت ای رسول خدا، خداوند چه نمازهایی را بر من فرض کرده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: «الصلوات الخمس إلا أن تطوع شيئاً...»^۱ «نمازهای پنج‌گانه، مگر اینکه خودت چیزی اضافه بخوانی».

به نظر من استدلال به این حدیث بر عدم وجوب تحیه المسجد جای بحث دارد؛ چراکه درست نیست آنچه را که در مقام تعلیم و در مراحل اولیه دین آمده، دست آویزی قرار دهیم برای رد کردن مسائلی که پس از آن بوده است، وگرنه لازم می‌آید که تمام واجبات شرعی را در نمازهای پنج‌گانه‌ای مذکور خلاصه کنیم، که این خرق اجماع و ابطال تمام شریعت است. پس حق این است که دلیل صحیحی که متأخر است پذیرفته شده و به مقتضای آن اعم از وجوب، سنت و غیره، عمل شود. در این مورد بین علما اختلاف نظر وجود دارد و آنچه گفتیم ارجح است.^۲

همچنین امر پیامبر ﷺ به تحیه المسجد در حالت خواندن خطبه جمعه وجوب را تأکید می‌کند:

اگرچه امام در حال خطبه باشد تحیه المسجد باید خوانده شود

از جابر بن عبدالله روایت است: (جاء رجل و النبي ﷺ يخطب الناس يوم الجمعة، فقال: أصليت يا فلان؟ قال: لا، قال: قم فاركع)^۳ «پیامبر ﷺ روز جمعه در حال خطبه بود که

(۱) تخریج در ص (۷۱).

(۲) نیل الاوطار (۱/۳۶۴).

(۳) متفق علیه: خ (۲/۴۰۷/۹۳۰)، م (۲/۵۹۶/۸۷۵)، د (۴/۴۶۴/۱۱۰۲)، ت (۲/۱۰/۵۰۸)، ج ه

(۱/۳۵۳/۱۱۱۲)، نس (۳/۱۰۷).

مردی وارد مسجد شد، پیامبر ﷺ فرمود: فلانی آیا نماز خواندی، گفت: خیر، فرمود: پس بلند شو و (دو رکعت) نماز بخوان».

هرگاه نماز فرض برپا شد، غیر از آن نمازی نیست

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا أقيمت الصلاة فلا صلاة إلا المكتوبة)^۱ «هرگاه نماز فرض اقامه شد نمازی غیر از آن نیست».

از مالک بن بحینه روایت است: در حالی که نماز اقامه شده بود پیامبر ﷺ مردی را دید که دو رکعت نماز می خواند، وقتی پیامبر ﷺ سلام داد، مردم دور او جمع شدند و پیامبر ﷺ به او فرمود: (الصبح أربعا؟ الصبح أربعا؟!)^۲ «آیا نماز صبح چهار رکعت است؟! آیا نماز صبح چهار رکعت است?!».

فضیلت رسیدن به تکبیره الإحرام امام

از انس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من صلى لله أربعين يوماً في جماعة يدرك التكبيرة الأولى كتب له براءة من النار، و براءة من النفاق)^۳ «هرکس چهل روز نمازش را در جماعت با تکبیره الإحرام بخواند، برایش دو براءة نوشته می شود: براءة (نجات) از آتش جهنم و براءة از نفاق».

کسی در حالی به مسجد وارد شود که امام از نماز فارغ شده است

از سعید بن مسیب روایت است: مردی از انصار در حال احتضار (دم مرگ) بود، گفت: حدیثی را صرفاً به خاطر طلب ثواب از خدا برایتان بازگو می کنم. از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (إذا توضع أحدكم فأحسن الوضوء ثم خرج إلى الصلاة، لم يرفع قدمه اليمنى إلا

(۱) صحیح: [مختصر م ۲۶۳]، م (۱/۴۹۳/۷۱۰)، د (۱۴۲/۱۲۵۲ و ۴/۱۴۳)، ت (۱/۲۶۴/۴۱۹)، ج ه (۱/۳۶۴/۱۱۵۱)، نس (۲/۱۱۶).

(۲) متفق علیه: خ (۲/۱۴۸/۶۶۳)، این لفظ مسلم است، م (۱/۴۹۳/۷۱۱).

(۳) حسن: [صوت ۲۰۰]، ت (۱/۱۵۲/۲۴۱).

کتب الله عزوجل له حسنة، ولم يضع قدمه اليسرى إلا حط الله عزوجل عنه سيئة، فليقرب أحدكم أو ليعبد، فإن أتى المسجد فصلى في جماعة غفرله، وإن أتى المسجد وقد صلوا بعضا وبقى بعض صلى ما أدرك، و أتم ما بقى، كان كذلك، فإن أتى المسجد وقد صلوا فأتم الصلاة كان كذلك^۱ «هرگاه یکی از شما به نحو احسن وضو بگیرد و سپس برای نماز بیرون شود با هر گامی که با پای راستش برمی‌دارد، خداوند عزوجل برای او حسنه‌ای می‌نویسد، و با هر قدمی که با پای چپش روی زمین می‌گذارد، خداوند عزوجل گناهی را از او کم می‌کند؛ پس هر کدام از شما دوست دارد فاصله‌ی بین قدم‌هایش را کم یا زیاد کند و چون به مسجد بیاید و نمازش را با جماعت بخواند گناهان او بخشوده می‌شود و اگر به مسجد آمد و دید که مردم قسمتی از نماز را خوانده بودند، باقیمانده‌ی نماز را با جماعت بخواند، و بقیه را خودش تکمیل کند، این مانند کسی است که تمام نماز را به جماعت خوانده است؛ و هرگاه به مسجد آمد و دید که نماز جماعت تمام شده، نمازش را بخواند در این صورت هم مانند کسی است که به نماز جماعت رسیده است».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من توضأ فأحسن وضوءه ثم راح فوجود الناس قد صلوا أعطاه الله عزوجل مثل أجر من صلاها و حضرها لا ينقص ذلك من أجرهم شيئا)^۲ «هرکس به نحو احسن وضو گیرد و سپس به مسجد برود و ببیند که مردم نماز را خوانده‌اند، خداوند عزوجل به او مانند اجر کسی که نماز را با جماعت خوانده، می‌دهد، بدون اینکه از اجر آنان چیزی کم کند».

(۱) صحیح: [ص. د ۵۲۷]، د (۲/۲۷۰/۵۵۹).

(۲) صحیح: [ص. د ۵۲۸]، د (۲/۲۷۲/۵۶۰)، نس (۲/۱۱۱).

امام در هر حالتی که بود باید مقتدی به او اقتداء کند

از علی بن ابی طالب و معاذبن جبل روایت است که گفتند: پیامبر ﷺ فرمود: (إذا أتى أحدكم الصلاة والإمام على حال فليصنع كما يصنع الإمام)^۱ «هرگاه یکی از شما برای نماز (به مسجد) آمد، امام را در هر حالتی دید، به او اقتدا کند».

چه وقت یک رکعت به حساب می آید؟

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا جئتم إلى الصلاة ونحن ساجدون فاسجدوا، ولا تعدوها شيئاً ومن أدرك الركعة فقد أدرك الصلاة)^۲ «هرگاه برای نماز آمدید و ما در حال سجده بودیم شما هم به سجده بروید و آنرا (رکعتی) به حساب نیاورید و کسی که رکوع را در یابد، رکعت را دریافته است».

کسی که قبل از رسیدن به صف، رکوع برد

از ابوبکره روایت است: (أنة انتهى إلى النبي ﷺ وهو راعع، فرقع قبل أن يصل إلى الصف، فذكر ذلك للنبي ﷺ فقال: زادك الله حرصاً ولا تعد)^۳ «او در حالی که پیامبر ﷺ به رکوع رفته بود به مسجد وارد شد و قبل از اینکه به صف برسد رکوع برد، جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو کرد. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند حرص تو را زیاد کند اما تکرار نکن».

از عطاء روایت است که ابن زبیر روی منبر می گفت: (إذا دخل أحدكم المسجد والناس ركوع، فليركع، حتى يدخل، ثم يدب راععا حتى يدخل في الصف، فإن ذلك السنه)^۴ «هرگاه یکی از شما در حالی داخل مسجد شد که مردم در حال رکوع بودند، به رکوع

(۱) صحیح: [ص. ت ۴۸۴]، [ص. ج ۲۶۱]، ت (۲/۵۱/۵۸۸).

(۲) صحیح: [ص. ج ۴۶۸]، د (۳/۱۴۵/۸۷۵).

(۳) صحیح: [ص. ج ۳۵۶۵]، خ (۲/۲۶۷/۷۸۳)، د (۲/۳۷۸/۶۷۰۶۹)، نس (۲/۱۱۸).

(۴) صحیح: [الصحيحه ۲۲۹].

برود تا داخل نماز شود سپس در همان حال رکوع، داخل صف شود چون این کار سنت پیامبر ﷺ است.»

از زید بن وهب روایت است: (خرجت مع عبدالله - یعنی ابن مسعود - من داره إلی المسجد، فلما توسطنا المسجد رکع الإمام فکبر عبدالله و رکع و رکعت معه، ثم مشینا حتی انتهینا إلی الصف حین رفع القوم رؤوسهم فلما قضی الإمام الصلاة قمت و أنا أری أنى لم أرك. فأخذ عبدالله بیدی و أجلسنی ثم قال: إنک قد أدركت) ^۱ «باعتدالله بن مسعود از خانه‌اش به طرف مسجد خارج شدیم وقتی به وسط مسجد رسیدیم امام به رکوع رفت، عبدالله، الله أكبر گفت و به رکوع رفت و من هم با او به رکوع رفتم، سپس (در همان حال) حرکت کردیم، وقتی مردم سرشان را بلند کرد، به صف رسیدیم. وقتی امام نمازش را تمام کرد، بلند شدم چون گمان می‌کردم که به یک رکعت نرسیده‌ام، عبدالله دستم را گرفت و مرا نشاناد و گفت: به رکعت رسیدی.»

امام به تخفیف نماز امر شده است

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا صلی أحدکم للناس فلیخفف فإن فیهم الضعیف و السقیم و الکبیر فإذا صلی لنفسه فلیطول ما شاء) ^۲ «هرگاه یکی از شما برای مردم امامت کرد نمازش را سبک بخواند چون در میان آنها ضعیف، بیمار و مسن وجود دارد و اگر خودش به تنهایی نماز خواند هر اندازه که می‌خواند نمازش را طولانی کند.»

(۱) صحیح: [الصحيحه ۲۱۵۲]، هق (۲/۹۰).

(۲) متفق علیه: خ (۲/۱۹۹/۷۰۳)، این لفظ بخاری است، م (۱/۳۴۱/۴۶۷)، د (۳/۱۱/۷۸۰)، ت

(۱/۱۵۰/۲۳۶)، نس (۲/۹۴).

طولانی کردن رکعت اول توسط امام

از ابوسعید روایت است: (لقد كانت صلاة الظهر تقام فيذهب فيذهب الذاهب إلى البقيع فيقضى حاجته ثم يتوضا ثم يأتي و رسول الله ﷺ في الركعة الأولى مما يطولها)^۱ «نماز ظهر برپا می‌شد، بطوریکه اگر کسی به بقیع می‌رفت و قضای حاجت می‌کرد سپس وضو می‌گرفت و بر می‌گشت، هنوز پیامبر ﷺ در رکعت اول بود. چون رکعت اولش را طولانی می‌کرد».

وجوب تبعیت از امام و تحریم پیشی گرفتن از او

از انس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إنما جعل الإمام ليؤتم به فإذا كبر فكبروا و إذا سجد فاسجدوا، و إذا رفع فارفعوا...)^۲ «همانا امام برای این قرار داده شده، که به او اقتدا شود؛ لذا هرگاه تکبیر گفت: تکبیر بگویید و هرگاه سجده برد، سجده کنید، و هرگاه بلند شد، بلند شوید...».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أما يخشى أحدكم إذا رفع رأسه قبل الإمام أن يجعل الله رأسه رأس حمار، أو يجعل الله صورته صورة حمار)^۳ «آیا یکی از شما نمی‌ترسد از اینکه چون سرش را قبل از امام بلند کند، خداوند سر و صورتش را به شکل سر و صورت خر درآورد».

(۱) صحیح: [ص. نس ۹۳۰]، م (۱/۳۳۵/۴۵۴)، نس (۲/۱۶۴).

(۲) متفق علیه: م (۱/۳۰۸/۴۱۱)، خ (۲/۱۷۳/۶۸۹)، د (۲/۳۱۰/۵۸۷)، ت (۱/۲۲۵/۳۵۸)، نس (۳/۹۸)، جه (۱/۳۹۲/۱۲۳۸).

(۳) متفق علیه: خ (۲/۱۸۲/۶۹۱)، م (۱/۳۲۰/۴۲۷)، د (۲/۳۳۰/۶۰۹)، ت (۲/۴۸/۵۷۹)، نس (۲/۹۶)، جه (۱/۳۰۸/۹۶۱).

چه کسی شایسته‌تر به امامت است؟

از ابومسعود انصاری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (يَوْمَ الْقَوْمِ أَقْرَاهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةَ، فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ سَلْمًا وَ لَا يُؤْمِنُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِهِ، وَ لَا يَقْعُدُ فِي بَيْتِهِ عَلَي تَكْرِمَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ^۱ «مردم را قاری‌ترینشان به کتاب خدا امامت کند، اگر در قرائت مساوی بودند آگاهترین آنها به سنت، اگر در سنت مساوی بودند کسی که در هجرت مقدم است، اگر در هجرت مساوی بودند کسی که زودتر اسلام آورده است، و هیچ کس به جای صاحب خانه (یا امام مسجد) امامت نکند و در جای مخصوص او ننشیند مگر به اجازه‌ی او».

این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه صاحب خانه و امام دائم و مانند اینها از دیگران به امامت شایسته‌تراند، مگر اینکه خودشان (صاحب خانه و امام دائم) اجازه دهند به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (وَ لَا يُؤْمِنُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِهِ...).

امامت کودک

از عمرو بن سلمه روایت است: (لَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ بَادِرِ كُلِّ يَوْمٍ بِإِسْلَامِهِمْ، وَ بَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلَامِهِمْ فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ: جِئْتُكُمْ وَ اللَّهُ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ حَقًّا، فَقَالَ: صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَ صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةَ فَلْيُؤْذِنْ أَحَدَكُمْ وَ لِيُؤْمِكُمْ أَكْثَرَكُمْ قِرْآنًا، فَانظُرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قِرْآنًا مِنِّي، لَمَّا كُنْتُ أَتْلُقِي مِنَ الرِّكْبَانِ، فَقَدِمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ أَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سَنِينَ) ^۲ «وقتی واقعه فتح مکه روی داد هر قومی در

(۱) صحیح: [مختصر م ۳۱۶]، م (۱/۴۶۵/۶۷۳)، ت (۱/۱۴۹/۲۳۵)، د (۲/۲۸۹/۵۷۸)، نس (۲/۷۶)، جه (۱/۳۱۳/۹۸۰) و در روایت آنها آمده: «فإن كانوا في الهجرة سواء فأكثرهم سنا» اگر در هجرت مساوی بودند مسن‌ترین آنها امامت کند. و این روایت مسلم است.

(۲) صحیح: [ص نس ۷۶۱]، خ (۸/۲۲/۴۳۰۲)، د (۲/۲۹۳/۵۸۱)، نس (۲/۸۰).

مسلمان شدن عجله می‌کرد، پدرم قبل از قومش اسلام آورد، وقتی برگشت گفت: به خدا قسم از نزد کسی آمده‌ام که حقیقتاً پیامبر است و گفته است: فلان نماز را در فلان وقت و فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و هرگاه وقت نماز فرا رسید یکی از شما اذان بگوید و کسی که بیشتر قرآن می‌داند برای شما امامت کند، نگاه کردند کسی غیر از من را نیافتند که بیشتر قرآن بداند؛ چون قرآن را از کاروانیان یاد گرفته بودم؛ پس مرا امام خودشان قرار دادند در حالیکه در آن هنگام شش یا هفت سال سن داشتم».

کسی که نماز فرض می‌خواند می‌تواند به کسی که نماز نفل می‌خواند اقتدا کند و برعکس

از جابر روایت است: (أن معاذ بن جبل كان يصلي مع النبي ﷺ ثم يرع فيؤم قومه) ^۱ «معاذ بن جبل با پیامبر ﷺ نماز می‌خواند؛ سپس برمی‌گشت و همان نماز را برای قومش امامت می‌کرد».

از یزید بن اسود روایت است: (أنه صلى مع رسول الله ﷺ و هو غلام شاب، فلما صلى إذا رجلا لم يصليا في ناحية المسجد، فدعا بهما، فجيء بهما ترعد فرائصهما، فقال: ما منعكما أن تصليا معنا؟ قالا: قد صلينا في رحالنا فقال: لا تفعلوا، إذا صلى أحدكم في رحله ثم أدرك الإمام و لم يصل فليصل معه فإنها له نافلة) ^۲ «زمانیکه نوجوانی بودم، با پیامبر ﷺ نماز خواندم، وقتی که پیامبر ﷺ نمازش را تمام کرد، دو مرد را در گوشه مسجد دید که با آنها نماز نخواندند، پیامبر ﷺ آندو را طلبید، آنها را پیش پیامبر آوردند در حالیکه بدنشان می‌لرزید، فرمود: چرا با ما نماز نخواندید؟ گفتند: در منزلمان نماز خوانده بودیم، پیامبر ﷺ فرمود: این کار را نکنید، هرگاه یکی از شما نمازش را در منزل خوانده بود سپس به مسجد آمد و دید که امام نماز نخوانده است، وقتی که امام شروع به نماز کرد، با او نماز بخواند زیرا آن برای او نفل به حساب می‌آید».

۱) صحیح: [مختصر خ ۳۸۷]، خ (۲/۱۹۲/۷۰۰)، م (۱/۳۳۹/۴۶۵)، د (۳/۴/۷۷۶)، نس (۲/۱۰۲).

۲) صحیح: [ص. د ۵۳۸]، د (۲/۲۸۳/۵۷۱)، ت (۱/۱۴۰/۲۱۹)، نس (۲/۱۱۲).

اقتدای مقیم به مسافر و برعکس

از ابن عمر روایت است: (صلی عمر بأهل مكة الظهر فسلم فی ركعتین ثم قال: أتَمُوا صلاتکم یا أهل مكة فإننا قوم سفر)^۱ «عمر برای اهل مکه نماز ظهر را به امامت کرد بعد از دو رکعت سلام داد و گفت: ای اهل مکه نمازتان را تمام کنید، ما مسافریم».

هرگاه مسافر به مقیم اقتدا کند، نمازش را کامل بخواند

از موسی بن سلمه هذلی روایت است: (سألت ابن عباس کیف اصلی إذا كنت بمكة إذا لم أصل مع الإمام؟ فقال: ركعتین: سنة أبي القاسم عليه السلام)^۲ «از ابن عباس پرسیدم هرگاه در مکه (مسافر) باشم و نمازم را با امام نخوانم، چگونه بخوانم؟ گفت: دو رکعت، سنت ابوالقاسم عليه السلام است».

از ابومجلز روایت است که گفت: به ابن عمر گفتم: (المسافر یدرک ركعتین من صلاة القوم - یعنی المقيمين - أتجزیه الركعتان أو یصلی بصلاتهم؟ فضحك و قال: یصلی بصلاتهم)^۳ «مسافر به دو رکعت نماز مقیم می‌رسد آیا این دو رکعت برایش کافی است، یا همانند آنان کامل بخواند؟ (ابن عمر) خندید و گفت: همانند آنان کامل بخواند».

کسی که توانایی قیام دارد اگر به امامی نشسته (به دلیل ناتوانی یا بیماری) اقتدا کند با او بنشیند

از عایشه روایت است: (صلی رسول الله عليه السلام فی بینه و هو شاک، فصلی جالسا و صلی وراءه قوم قیاما، فأشار إليهم أن اجلسوا، فلما انصرف قال: إنما جعل الإمام لیؤتم به فإذا ركع فاركعوا، و إذا رفع فارفعوا و إذا صلی جالسا فصلوا جلوسا)^۴ «پیامبر عليه السلام مریض بود و به

(۱) صحیح: [الارناؤط فی تحقیق جامع الأصول ۷/۵۰۸]، مصنف عبدالرزاق (۴۳۶۹).

(۲) صحیح: [الإرواء ۵۷۱]، م (۱/۴۷۹/۶۸۸)، نس (۳/۱۱۹).

(۳) سند آن صحیح است: [الإرواء ۲۲]، هق (۳/۱۵۷).

(۴) متفق علیه: خ (۲/۱۷۳/۶۸۸)، م (۱/۳۰۹/۴۱۲)، د (۲/۳۱۵/۵۹۱).

حالت نشسته در خانه نماز خواند، گروهی به او (ایستاده) اقتدا کردند. (پیامبر ﷺ) به آنان اشاره کرد که بنشینند، وقتی سلام داد فرمود: امام برای این است که به او اقتدا شود؛ پس هرگاه به رکوع رفت به رکوع بروید، و هرگاه بلند شد، بلند شوید، و هرگاه نشسته نماز خواند شما نیز نشسته نماز بخوانید».

از انس روایت است: پیامبر ﷺ از اسب افتاد و طرف راست بدنش زخمی شد، برای عیادت او به خانه‌اش رفتیم که وقت نماز فرا رسید (پیامبر ﷺ) نشسته برای ما امامت کرد، ما هم نشسته پشت سر او نماز خواندیم. وقتی نماز تمام شد فرمود: (إنما جعل الإمام ليؤتم به، فإذا كبر، فكبروا، وإذا سجدوا، وإذا رفع، فارفعوا وإذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا و لك الحمد و إذا صلى قاعدا فصلوا قعودا أجمعون)^۱ «امام برای این است که به او اقتداء شود، پس هرگاه الله أكبر گفت، الله أكبر بگویید، و هرگاه به سجده رفت سجده کنید، و اگر بلند شد، بلند شوید، و وقتی گفت سمع الله لمن حمده، بگویید ربنا و لك الحمد و اگر نشسته نماز خواند، شما همگی نشسته نماز بخوانید».

اگر مقتدی یک نفر باشد، باید در سمت راست امام و شانه به شانه او بایستد

از ابن عباس (رض) روایت است: (بت فی بیت خالتي میمونه فصلی رسول الله ﷺ العشاء، ثم جاء فصلی أربع ركعات، ثم نام، ثم قام فجئت فقممت عن يساره فعلنی عن يمينه)^۲ «شبی در خانه خاله‌ام میمونه ماندم، پیامبر ﷺ بعد از خواندن نماز عشاء (به خانه) آمد و چهار رکعت نماز خواند؛ و خوابید سپس نیمه شب بلند شد و به نماز ایستاد، من آمدم و سمت چپش ایستادم، پیامبر مرا در سمت راست خود قرار داد».

(۱) تخریج در ص (۱۷۵).

(۲) صحیح: [الإرواء ۵۴۰]، [ص جه ۷۹۲]، خ (۲/۱۹۰/۶۹۷)، این لفظ بخاری است، م (۱/۵۲۵/۷۶۳)، د (۲/۳۱۸/۵۶۹)، ت (۱/۱۴۷/۲۳۲)، نس (۲/۱۰۴)، جه (۱/۳۱۲/۹۷۳).

دو نفر و بیشتر پشت سر امام صف ببندند

از جابر روایت است: (قام رسول الله ﷺ لیصلی فجئت، فقمتم عن یساره فأخذ بیدی فأدرانی حتی أقامنی عن یمینه، ثم جاء جبار بن صخر فقام عن یسار رسول الله ﷺ فأخذ بأیدینا جمیعاً فدفعنا حتی أقامنا خلفه) ^۱ «پیامبر ﷺ بلند شد که نماز بخواند من هم بلند شدم و در سمت چپش ایستادم. پیامبر ﷺ دستم را گرفت و مرا چرخانید تا اینکه در سمت راست خود قرار داد. سپس جبار بن صخر آمد و در سمت چپ پیامبر ﷺ ایستاد. پیامبر ﷺ دست هر دوی ما را گرفت و هول داد تا اینکه ما را پشت سر خود قرار داد».

اگر مقتدی یک زن باشد، پشت سر امام بایستد

از انس بن مالک روایت است: (أن رسول الله ﷺ صلی به وبأمه أو خالته، قال: فأقامنی عن یمینه، و أقام المرأة خلفنا) ^۲ «پیامبر ﷺ برای او و مادر یا خاله‌اش امامت کرد، او را در سمت راست خود و زن را پشت سر ما قرار داد».

راست کردن صفها واجب است

بر امام واجب است تا صفهای نماز را راست نکرده، شروع به نماز نکند و نمازگزاران را به راست کردن صفها امر کند، خودش این کار را بر عهده بگیرد یا شخصی دیگر را مأمور کند:

از انس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (سوا صفوفکم فإن تسویة الصف من تمام الصلاة) ^۳ «صفهایتان را راست کنید؛ چون راست کردن صفوف از کمال نماز است».

(۱) صحیح: [الإرواء ۵۴۰]، م (۶۶۰ - ۲۶۹ - ۱/۴۵۸)، د (۲/۳۱۸/۵۹۵)، جه (۱/۳۱۲/۹۷۵).

(۲) متفق علیه: خ (۲/۱۹۲/۷۰۰)، م (۱/۳۳۹/۴۶۵)، د (۳/۴/۷۷۶)، نس (۲/۱۰۲).

(۳) متفق علیه: م (۱/۳۲۴/۴۳۳)، این لفظ مسلم است، خ (۲/۲۰۹/۷۲۳)، د (۲/۳۶۷/۶۵۴)، جه

(۱/۳۱۷/۹۹۳).

از ابومسعود روایت است که پیامبر ﷺ قبل از نماز به شانه‌هایشان دست می‌کشید و می‌فرمود: (استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم...) ^۱ «صفهایتان را راست کنید و اختلاف نکنید که (با اختلاف) قلبهایتان از هم دور می‌شود».

از نعمان بن بشیر روایت است: پیامبر ﷺ چنان صفهای ما را راست می‌کرد که گویا تیر (قداح) ^۲ را راست می‌کند تا اینکه یقین کرد که (راست کردن صفها را) یاد گرفتیم، سپس روزی به مسجد آمد، نزدیک بود تکبیره الإحرام بگوید، مردی را دید که سینه‌اش از صف بیرون آمده بود، فرمود: (عبادالله، لتسون صفوفکم أو لیخالفن الله بین وجوهکم) ^۳ «ای بندگان خدا، صفهایتان را راست کنید و گرنه خداوند بین شما اختلاف و تفرقه می‌اندازد».

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أقیموا الصفوف، و حاذوا بین المناكب و سدوا الخلل و لینوا بأیدی إخوانکم و لاتذروا فرجات للشیطان و من وصل صفا وصله الله، و من قطع صفا، قطعه الله) ^۴ «صفهایتان را راست کنید و شانه‌هایتان را کنار هم قرار دهید و فاصله‌های خالی را ببندید (در راست کردن صفها) به نرمی از برادرانتان اطاعت کنید و برای شیطان جاهای خالی نگذارید و کسی که صفی را وصل کند خداوند او را وصل می‌کند و کسی که بین صفی قطع کند خداوند او را قطع می‌کند».

(۱) صحیح: [صوح ۳۹۷۲]، م (۴۳۶ - ۱/۳۲۴/۱۲۸)، د (۲/۳۶۳/۶۴۹)، ت (۱/۱۴۳/۲۳۷)، نس (۲/۸۹)، جه (۱/۳۱۸/۹۹۴).

(۲) القداح: با کسر قاف، چوب ساییده شده تیر است، و واحد آن قدح با کسر قاف است. یعنی صفهای نماز را به حدی راست و صاف می‌کرد که انگار با آنها تیر راست می‌کرد. (صحیح مسلم با شرح نووی ۲۰۷/۴ ط قرطبة).

(۳) صحیح: [ص. ج ۹۶۱]، م (۱/۳۲۳/۴۳۲).

(۴) صحیح: [ص. د ۶۲۰]، د (۲/۳۶۵/۶۵۲).

از انس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (رصوا صفوفکم، و قاربوا بینها، و حاذوا بالأعناق فوالذی نفسی بیده، إنی لأرى الشیطان یدخل من خلل الصف كأنها الحذف)^۱ «صفهایتان را فشرده کنید و فاصله‌ها را پر کنید و گردنهایتان را در یک راستا قرار دهید. قسم به کسی که جانم در دست اوست شیطان را می‌بینم که مانند گوسفند کوچک از جاهای خالی صف داخل می‌شود».

چگونگی راست کرن صفها

از انس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أقیموا صفوفکم، فإنی أراکم من وراء ظهری) «صفهایتان را راست کنید زیرا من شما را از پشت سرم می‌بینم» و انس می‌گوید: (وکان أحدنا یلزم منکبه بمنکب صاحبه و قدمه بقدمه)^۲ «و هر یک از ما شانه‌ها و پاهایش را به شانه‌ها و پاهای بغل دستی خویش می‌چسباند».

نعمان بن بشیر گوید: (رأیت الرجل منا یلزم کعبه بکعب صاحبه)^۳ «هریک از ما قوزک پایش را به قوزک پای فرد مجاور خود می‌چسباند».

صفوف مردان و زنان

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (خیر صفوف الرجال أولها، و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها أولها)^۴ «بهترین (با فضیلت‌ترین) صفوف مردان صف

(۱) صحیح: [ص. د ۶۲۱]، د (۲/۳۶۶/۶۵۳)، نس (۲/۹۲) الحذف: بمعنی گوسفندان کوچک و سیاه است.

(۲) صحیح: [مختصر خ ۳۹۳]، خ (۲/۲۱۱/۷۲۵).

(۳) صحیح: [مختصر خ ۱۲۴ ص ۱۸۴]، خ (۲/۲۱۱) بخاری این حدیث را بصورت معلق روایت کرده است.

(۴) صحیح: [ص. ج ۳۳۱۰]، م (۱/۳۲۶/۴۴۰)، د (۲/۳۷۴/۶۶۴)، ت (۱/۱۴۳/۲۲۴)، نس (۲/۹۳)، جه (۱/۳۱۹/۱۰۰۰).

أول و بدترین (کم فضیلت ترین) صفوف آنها صف آخر است، و بهترین صفوف زنان صف آخر و بدترین صفوف آنها صف اول است».

فضیلت صفوف اول و صفوف سمت راست

از براء بن عازب روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن الله و ملائکته یصلون علی الصفوف الأول)^۱ «خدا و ملائکه‌ی او بر صفهای او نماز، صلوات می فرستند».

همچنین از براء رضی الله عنه روایت است: وقتی که پشت سر پیامبر ﷺ نماز می خواندیم، دوست داشتیم در سمت راست او بایستیم؛ چون بعد از سلام رو به ما می کرد، (براء) گوید: از او شنیدم که می فرمود: (رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک)^۲ «پروردگارا، روزی که بندگانت را زنده می کنی مرا از عذابت محفوظ بفرما».

چه کسی پشت سر امام می ایستد؟

از ابومسعود انصاری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لیلینی منکم أولوا الأحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم)^۳ «کسانی از شما پشت سر من بایستند، که دارای عقل و خرد (بیشتری) هستند».

تشکیل صف بین ستونها مکروه است

از معاویه بن قره از پدرش روایت است: (کنا نهی أن نصف بین السواری علی عهد رسول الله ﷺ و نظردها طردا)^۴ «زمان پیامبر ﷺ از تشکیل صف بین ستونها نهی می شدیم و وقتی که بین ستونها (برای نماز) می ایستادیم ما را از این کار باز می داشتند».

(۱) صحیح: (ص. د ۶۱۸)، د (۲/۳۶۴/۶۵۰)، نس (۲/۹۰)، در روایت نسائی بجای عبارت «الصفوف الأول» عبارت «الصفوف المتقدمة» ذکر شده است.

(۲) صحیح: [الترغیب ۵۰]، م (۴۹۲/۷۰۹ و ۱/۴۹۳).

(۳) صحیح: [ص. د ۶۲۶]، م (۱/۳۲۳/۴۳۲)، د (۲/۳۷۱/۶۶۰)، جه (۱/۳۱۲/۹۷۶)، نس (۲/۹۰).

(۴) صحیح: [ص. جه ۸۲۱]، جه (۱/۳۲۰/۱۰۰۲)، کم (۲/۲۱۸)، هق (۳/۱۰۴).

این حکم مربوط به نماز جماعت است، اما اگر کسی نمازش را تنها بخواند به شرطی که ستره بگذارد اشکالی ندارد که نمازش را بین دو ستون بخواند: از ابن عمر روایت است: (دخل النبي ﷺ البيت و أسامة بن زيد و عثمان بن طلحة و بلال فأطال ثم خرج، كنت أول الناس دخل علي أثره، فسألت بلالا، أين صلى؟ قال: بين العمودين المقدمين)^۱ «پیامبر ﷺ با اسامه بن زید و عثمان بن طلحه و بلال داخل کعبه شد و مدت زیادی در آنجا ماند، سپس بیرون آمد، من اولین کسی بودم که به دنبالش او وارد شدم، از بلال سؤال کردم (پیامبر ﷺ) کجا نماز خواند؟ گفت بین دو ستون جلویی».

عذرهای ترک جماعت

۱- سرما و باران

از نافع روایت است: (إن ابن عمر أذن بالصلاة في ليلة ذات برد وريح، ثم قال: ألا صلوا في الرحال، ثم قال: إن رسول الله ﷺ كان يأمر المؤذن إذا كانت ليلة ذات برد و مطر يقول ألا صلوا في الرحال)^۲ «ابن عمر شبی سرد که باد به شدت می‌وزید برای نماز اذان داد و سپس گفت در خانه‌هایتان نماز بخوانید. سپس گفت: پیامبر ﷺ به مؤذن امر می‌کرد که اگر شبی سرد و بارانی بود، بگوید در خانه‌هایتان نماز بخوانید».

۲- حاضر بودن غذا

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا وضع عشاء أحدكم و أقيمت الصلاة فابدأوا بالعشاء و لا يعجل حتى يفرغ منه) «وقتی شامتان حاضر شد و نماز بر پا شد ابتدا شامتان را بخورید و (برای نماز) عجله نکنید تا غذایتان را صرف کنید».

(۱) صحیح: [مختصر خ ۱۳۹]، خ (۱/۵۷۸/۵۰۴).

(۲) متفق علیه: خ (۲/۱۵۶/۶۶۶)، م (۱/۴۸۴/۶۹۷)، د (۳/۳۹۱/۱۰۵۰)، نس (۲/۱۵).

هرگاه هنگام اقامه نماز غذا را جلوی ابن عمر می گذاشتند، تا غذایش را نمی خورد به نماز نمی رفت، در حالی که قرائت امام را می شنید.^۱

۳- هنگام فشار آوردن ادرار و مدفوع

از عایشه روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (لاصلاة بحضرة طعام ولا وهو يدافع الأخبثين)^۲ «هنگام آماده شدن غذا و فشار آوردن ادرار و مدفوع، نماز صحیح نیست».

نماز مسافر

قصر نمازهای ظهر، عصر و عشا بر مسافر واجب است

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾
(نساء: ۱۰۱)

«هرگاه در زمین به مسافرت پرداختید و نماز را کوتاه خواندید گناهی بر شما نیست اگر ترسیدید که کافران بلایی به شما برسانند و به فتنه‌ای گرفتارتان گردانند».

از یعلی بن امیه روایت است: از عمر بن خطاب درباره آیه: ﴿إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ سؤال کردم و گفتم: با توجه به این آیه قصر نماز به وقتی اختصاص دارد که از کافران در امان نباشیم ولی الان مردم در امنیت هستند، عمر گفت: من هم مثل تو از این امر شگفت زده شدم و از پیامبر ﷺ در این باره سؤال کردم، پیامبر ﷺ فرمود: (صدقة

۱) متفق علیه: خ (۲/۱۵۹/۶۷۳)، م (۱/۳۹۲/۴۵۹)، مسلم این حدیث را بدون جمله آخر روایت کرده است، د (۱۰/۲۲۹/۳۷۳۹).

۲) صحیح: [ص. ج ۷۰۹]، م (۱/۳۹۳/۵۶۰)، د (۱/۱۶۰/۸۹).

تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته^۱ «صدقه‌ای است که خداوند به شما داده است، پس صدقه‌اش را قبول کنید».

از ابن عباس روایت است: (فرض الله الصلاة على لسان نبيكم ﷺ في الحضر أربعا وفي السفر ركعتين و في الخوف ركعة)^۲ «خداوند از زبان پیامبر ﷺ نماز را بر شما؛ در حضر چهار رکعت، در سفر دو رکعت و هنگام ترس، یک رکعت واجب کرده است».

از عمر روایت است: (صلاة السفر ركعتان، و صلاة الجمعة ركعتان و الفطر و الأضحى ركعتان تمام غير قصر، على لسان محمد ﷺ)^۳ «از زبان محمد ﷺ نماز سفر دو رکعت و نماز جمعه دو رکعت و نماز عید فطر و قربان دو رکعت است، کامل‌اند، نه قصر».

از عایشه روایت است: (الصلاة أول ما فرضت ركعتين، فأقرت صلاة السفر، وأتمت صلاة الحضر)^۴ «ابتدا که نماز فرض شد، دو رکعت، دو رکعت بود، نماز سفر به حال خود (دو رکعتی) باقی ماند و نماز حضر کامل (چهار رکعتی) شد».

از ابن عمر روایت است: با پیامبر ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان مسافرت کرده‌ام و ندیده‌ام که هیچکدام از آنها تا وقتی که فوت کردند از دو رکعت بیشتر بخوانند. و خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

(احزاب: ۲۱)

«به راستی رسول الله برای شما الگوی خوبی است».^۵

(۱) صحیح: [ص. ج ۳۷۶۲]، م (۱/۴۷۸/۶۸۶)، د (۴/۶۴/۱۱۸۷)، نس (۴/۱۱۶)، جه (۱/۳۳۹/۱۰۶۵)، ت (۴/۳۰۹/۵۰۲۵).

(۲) صحیح: [ج ۸۷۶]، م (۱/۴۷۹/۶۸۷)، د (۴/۱۲۴/۱۲۳۴)، نس (۳/۱۱۸)، جه (۱/۳۳۹/۱۰۶۸) در روایت ابن ماجه جمله آخر وجود ندارد.

(۳) صحیح: [ص. جه ۸۷۱]، نس (۳/۱۸۳)، جه (۱/۳۳۸/۱۰۶۳).

(۴) متفق علیه: خ (۲/۵۶۹/۱۰۹۰)، م (۱/۴۷۸/۶۸۵)، د (۴/۶۳/۱۱۸۶)، نس (۱/۲۲۵).

(۵) متفق علیه: م (۱/۴۷۹/۶۸۹)، د (۴/۹۰/۱۲۱۱)، خ (۲/۵۷۷/۱۱۰۲)، نس (۳/۱۲۳).

مسافت قصر

علما در تعیین مسافت قصر اختلاف نظر بسیار دارند، به طوری که ابن منذر و دیگران در این باره بیشتر از بیست قول را ذکر کرده‌اند، قول راجح این است که حد معینی برای مسافت قصر وجود ندارد؛ و هر اندازه در لغت عرب که پیامبر قومش را با آن خطاب کرده است، به آن سفر گفته می‌شود، معتبر است؛ چون اگر برای مسافت سفر غیر از آنچه ذکر کردیم حدی می‌بود پیامبر ﷺ قطعاً از بیان آن چشم‌پوشی نمی‌کردند و اصحاب هم از سؤال کردن درباره آن، غافل نمی‌ماندند و در عدم نقل آن برای ما اتفاق نمی‌کردند.^۱

مکانی که از آنجا نماز قصر می‌شود

جمهور علما اتفاق نظر دارند بر اینکه شرط قصر نماز، شروع سفر و خروج از آبادی است. و تا وقتی که مسافر به اول خانه‌های آبادی برنگردد مدت قصر نمازش تمام نمی‌شود. ابن منذر گوید: از این که پیامبر ﷺ در مسافرت‌هایش قبل از خروج از مدینه نمازش را قصر کند اطلاعی ندارم. و انس می‌گوید: (صليت الظهر مع النبي ﷺ بالمدينة أربعا و بذی الحلیفة رکعتین)^۲ «نماز ظهر را در مدینه با پیامبر ﷺ چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه دو رکعت خواندم».

(۱) المحلي (۵/۲۱).

(۲) فقه السنه (۲۴۰ و ۱/۲۴۱)، و قول أنس : خ (۲/۵۶۹/۱۰۸۹)، م (۱/۴۸۰/۶۹۰)، د (۴/۶۹/۱۱۹۰)، ت (۲/۲۹/۵۴۴)، نس (۱/۲۳۵)، منظور از «بذی الحلیفة رکعتین» نماز عصر است همانطور که در روایات غیر بخاری به آن تصریح شده است.

اگر مسافر برای انجام کاری اقامت کرد و (از ابتدا) قصد اقامت نداشت تا وقتی که برمی گردد نمازش را قصر کند

از جابر روایت است: (أقام النبي ﷺ بتبوك عشيرين يوما يقصر الصلاة)^۱ «پیامبر ﷺ بیست روز در تبوک اقامت کرد و نمازش را قصر می کرد».

ابن قیم گوید: پیامبر ﷺ برای امت بیان نفرموده است که اگر کسی بیشتر از این مدت اقامت کند، نمی تواند نمازش را قصر کند، اقامت پیامبر این مدت بطول انجامیده.^۲ پس اگر قصد اقامت بیش از نوزده روز را کرد باید نمازهایش را کامل بخواند. همچنانکه ابن عباس رضی الله عنه گوید: (أقام النبي ﷺ تسعة عشر يقصر، فنحن إذا سافرنا تسعة عشر قصرنا و إن زدنا أتمنا)^۳ «پیامبر ﷺ نوزده روز اقامت کرد و نمازش را قصر کرد و ما هم وقتی که نوزده روز مسافرت کنیم قصر می کنیم و اگر از نوزده روز بیشتر بمانیم نمازمان را کامل می خوانیم».

جمع بین دو نماز

اسباب جمع

۱- سفر

از انس روایت است: (كان رسول الله ﷺ إذا ارتحل قبل أن تزيغ الشمس آخر الظهر إلى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما فإن زاغت الشمس قبل أن يرتحل صلى الظهر ثم ركب)^۴ «پیامبر ﷺ وقتی که قبل از زوال خورشید سفر می کرد، نماز ظهر را تا وقت عصر به

(۱) صحیح: [ص. د ۱۰۹۴]، د (۴/۱۰۲/۱۲۲۳).

(۲) فقه السنه (۱/۲۴۱).

(۳) صحیح: [الإرواء ۵۷۵]، خ (۲/۵۶۱/۱۰۸۰)، ت (۲/۳۱/۵۴۷)، ج — (۱/۳۴۱/۱۰۷۵)، د

(۴) (۴/۹۷/۱۲۱۸)، أبو داود بجای عبارت «تسعة عشر» عبارت: «سبع عشرة» را ذکر کرده است.

(۴) متفق علیه: خ (۲/۵۸۳/۱۱۱۲)، م (۱/۴۸۹/۷۰۴)، د (۴/۵۸/۱۲۰۶)، نس (۱/۲۸۴).

تأخیر می انداخت؛ سپس توقف می کرد و آن دو (ظهر و عصر) را با هم می خواند؛ و اگر قبل از شروع سفر، خورشید زوال می کرد، نماز ظهر را می خواند و بعد از آن حرکت می کرد».

از معاذ روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ أَنْ تَزِيغَ الشَّمْسُ، أَمَّا الْظُّهْرُ حَتَّى يَجْمَعَهَا إِلَى الْعَصْرِ، يَصْلِيهِمَا جَمِيعًا، وَإِذَا ارْتَحَلَ بَعْدَ زَيْغِ الشَّمْسِ، صَلَّى الْظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا ثُمَّ سَارَ، وَكَانَ إِذَا ارْتَحَلَ قَبْلَ الْمَغْرَبِ أَمَّا الْمَغْرِبَ حَتَّى يَصْلِيَهَا مَعَ الْعِشَاءِ وَإِذَا ارْتَحَلَ بَعْدَ الْمَغْرَبِ عَجَلَ الْعِشَاءَ فَصَلَّاهَا مَعَ الْمَغْرَبِ)^۱ «پیامبر ﷺ در غزوه تبوک وقتی که قبل از زوال خورشید حرکت می کرد، ظهر را به تأخیر می انداخت و به هنگام عصر، با نماز عصر جمع می کرد و هرگاه بعد از زوال خورشید حرکت می کرد، نماز ظهر و عصر را با هم می خواند و پس از آن حرکت می کرد و اگر قبل از مغرب سفر می کرد نماز مغرب را به تأخیر می انداخت تا آنرا با عشاء بخواند؛ ولی اگر بعد از غروب آفتاب حرکت می کرد، نماز عشا را جلو می انداخت و با مغرب می خواند».

و نیز از معاذ روایت است: (أَنَّهُمْ خَرَجُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ تَبُوكَ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَجْمَعُ بَيْنَ الْظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ قَالَ: فَأَخَّرَ الصَّلَاةَ يَوْمًا، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الْظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا، ثُمَّ دَخَلَ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الْمَغْرَبَ وَالْعِشَاءَ جَمِيعًا)^۲ «آنها با پیامبر ﷺ برای جنگ تبوک خارج شدند و پیامبر ﷺ نماز ظهر را با عصر و نماز مغرب را با عشاء با هم جمع می کرد، (معاذ) گوید: پیامبر ﷺ روزی نماز را به تأخیر انداخت و سپس خارج شد و نماز ظهر و عصر را با هم خواند، سپس داخل (خیمه) شد سپس خارج شد و نماز مغرب و عشا را با هم خواند».

۱) صحیح: [ص. د ۱۰۶۷]. أ (۵/۱۲۰/۱۲۳۶)، د (۴/۷۵/۱۱۹۶)، ت (۲/۳۳/۵۵۱).

۲) صحیح: [ص. د ۱۰۶۵] ف د (۴/۷۲/۱۱۹۴)، نس (۱/۲۸۴)، مسلم و ابن ماجه تنها قسمت اول حدیث

را روایت کرده اند: م (۱/۴۹۰/۷۰۶)، جه (۱/۳۴۰/۱۰۷۰).

۲- باران

از نافع روایت است: (أن عبدالله بن عمر كان إذا جمع الأمراء بين المغرب والعشاء في المطر جمع معهم) «زمانی که باران می‌بارید امرا در بین مغرب و عشاء جمع می‌کردند، عبدالله بن عمر هم همراه آنان (دو نماز را) جمع می‌کرد».

از هشام بن عروه روایت است که: «پدرم عروه و سعید بن مسیب و ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام بن مغیره مخزومی نماز مغرب و عشا را در شب بارانی هرگاه می‌خواستند جمع می‌کردند و کسی ایراد نمی‌گرفت».^۱

از موسی بن عقبه روایت است که: عمر بن عبدالعزیز هنگام باران، نماز مغرب و عشاء را با هم جمع می‌کرد و سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و ابوبکر بن عبدالرحمن و بزرگان آن زمان با آنان نماز می‌خواندند و ایرادی بر این کار نمی‌گرفتند».^۲

از ابن عباس روایت است: (صلى رسول الله ﷺ الظهر والعصر جميعا، والمغرب والعشاء جميعا في غير خوف ولا سفر)^۳ «پیامبر ﷺ در غیر خوف و سفر، نماز ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء جمع کرد» و در حدیثی دیگر از او روایت است که: (جمع رسول الله ﷺ بين الظهر والعصر، والمغرب والعشاء بالمدينة في غير خوف ولا مطر)^۴ «پیامبر ﷺ در غیر خوف و باران بین ظهر و عصر و مغرب و عشا در مدینه جمع کرد».^(*)

(۱) صحیح: [الإرواء ۳/۴۰]، ما (۱۰۲/۳۲۸).

(۲) صحیح: [الإرواء ۳/۴۰]، هق (۱۶۸ و ۳/۱۶۹).

(۳) صحیح: [ص. ج ۱۰۶۸].

(۴) صحیح: [ص. ج ۱۰۷۰]، م (۱/۴۸۹/۷۰۵)، نس (۱/۲۹۰)، د (۴/۷/۱۱۹۸)، ابوداود در آخر این حدیث چیزی را اضافه روایت کرده است.

(*) و این جمع که ابن عباس ذکر کرده در حالت ضرورت بوده همانطور که در سبب سوم می‌آید «مترجم».

این روایت ابن عباس بیانگر اینست که جمع نماز به خاطر باران در زمان پیامبر ﷺ امر معروفی بوده است و گرنه در ذکر نفی باران به عنوان سبب توجیه کننده برای جواز جمع فایده‌ای نبود.^۱

۳- هنگام ضرورت

از ابن عباس روایت است: (صلى رسول الله ﷺ الظهر و العصر جميعا بالمدينة في غير خوف ولا سفر) «پیامبر ﷺ در مدینه در غیر زمان خوف و سفر نماز ظهر و عصر را با هم جمع کرد» ابوزبیر گفت: از سعید پرسیدم چرا این کار را کرد؟ گفت: همانطور که تو از من سؤال کردی، از ابن عباس سؤال کردم گفت: (أراد أن لا يخرج أحداً من أمته)^۲ «خواست کسی از امتش را به سختی نیاندازد».

همچنین از او (ابن عباس) روایت است که: (جمع رسول الله ﷺ بين الظهر و العصر و المغرب و العشاء بالمدينة في غير خوف و لامطر قيل لابن عباس، ما أراد إلى ذلك؟ قال: أراد أن لا يخرج أمته)^۳ «پیامبر ﷺ در مدینه در غیر ترس و باران نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم جمع کرد. به ابن عباس گفته شد: چرا این کار را کرد؟ گفت: خواست امتش را سختی نیافتد».

امام نووی رحمه الله در شرح مسلم (۵/۲۱۹) گوید:

«جماعتی از علما بر این عقیده هستند که جمع در حضر هنگام ضرورت برای کسی که آنرا به عادت تبدیل نکند، جایز است. و این قول ابن سیرین و اشهب از اصحاب مالک است، همچنین این رأی را خطابی از قفال و شاشی کبیر از اصحاب شافعی از ابواسحاق مروزی از جماعتی از اصحاب حدیث نقل کرده‌اند و ابن منذر هم آنرا ترجیح

۱) آلبانی این مطلب را در کتاب «الإرواء» (۳/۴۰) گفته است.

۲) تخریج در ص (۱۸۷).

۳) تخریج در ص (۱۸۷).

داده است. ظاهر قول ابن عباس هم که گفته است: (أراد أن لا يخرج أمته) و جواز آنرا به بیماری و غیره نسبت نداد، این نظریه را تأیید می‌کند. والله أعلم»

نماز جمعه

نماز جمعه بر هر فرد مسلمانی فرض است. مگر پنج گروه زیر:

۱- برده‌ای که در مالکیت سیدش است.

۲- زن.

۳- کودک.

۴- بیمار.

۵- مسافر.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ (جمعه: ۹)

«ای مؤمنان هنگامیکه روز جمعه برای نماز ندا داده شد به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و خرید و فروش را رها سازید این برای شما بهتر و سودمندتر است اگر بدانید.»

از طارق بن شهاب روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة إلا أربعة، عبد مملوک أو امرأة أو صبی أو مریض) «خواندن نماز جمعه همراه با جماعت بر هر فرد مسلمانی واجب است، مگر بر چهار گروه؛ برده‌ای که در مالکیت سیدش است، زن، کودک، و بیمار».

(۱) صحیح: [ص. د ۹۴۲]، [ص. ج ۳۱۱۱]، د (۳/۳۹۴/۱۰۴۵)، قط (۲/۳/۲)، هق (۳/۱۷۲)، کم (۱/۲۸۸).

(*) قط (۲/۴/۴).

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ليس على المسافر الجمعة) (*) «جمعه بر مسافر واجب نیست».

تشویق بر خواندن نماز جمعه

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من اغتسل ثم أتى الجمعة فصلى ما قدر له، ثم أنصت حتى يفرغ من خطبته، ثم يصلى معه غفرله ما بينه وبين الجمعة الأخرى و فضل ثلاثة أيام) ^۱ «هرکس در روز جمعه غسل کند و به نماز جمعه برود و آنچه برای او مقدر شده نماز بخواند؛ سپس تا فراغت (امام) از خطبه سکوت کند، سپس با او نماز بخواند، گناهان (صغیره) بین این جمعه و جمعه دیگرش و سه روز اضافه بر آن بخشوده می شود».

همچنین از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الصلوات الخمس، و الجمعة إلى الجمعة، و رمضان إلى رمضان مكفرات ما بينهن إذا اجتنبت الكبائر) ^۲ «نمازهای پنج‌گانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، گناهان بین خود را از بین می‌برند به شرطی که از گناهان کبیره دوری شود».

بر حذر داشتن از سستی در نماز جمعه

از ابن عمر و ابوهریره روایت است که آنان از رسول الله ﷺ شنیدند که روی منبرش می‌فرمود: (ليتتهين أقوام عن ودعهم الجمعات أو ليختمن الله على قلوبهم ثم ليكونن من

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۰۶۲، م (۲/۵۸۷/۸۵۷)].

(۲) صحیح: [ص. ج ۳۸۷۵، م (۱/۲۰۹/۱۶/۲۳۳)، ت (۱/۱۳۸/۳۱۴)] در روایت ترمذی عبارت (و

رمضان إلى رمضان) وجود ندارد.

الغافلین)^۱ «افرادی که جمعه را ترک می‌کنند باید از این عملشان دست بکشند و گرنه خداوند بر قلبهای آنها مهر (غفلت) می‌زند، سپس در زمره غافلان قرار می‌گیرند».

از عبدالله روایت است که پیامبر ﷺ به گروهی که نماز جمعه را ترک می‌کردند فرمود: (لقد هممت أن أمر رجلا يصلی بالناس، ثم أحرق علی رجال يتخلفون عن الجمعة بیوتهم)^۲ «تصمیم داشتم که شخصی را مأمور کنم تا برای مردم نماز بخواند سپس بروم و خانه‌های مردانی را که به نماز جمعه نمی‌آیند بر سرشان آتش بزنم».

از ابوجعد ضمیری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من ترک ثلاث جمع تهاونا بها طبع الله علی قلبه)^۳ «کسی که سه جمعه را از روی بی‌توجهی، ترک کند خداوند بر قلبش مهر می‌زند».

از اسامه بن زید روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من ترک ثلاث جمعات من غیر عذر کتب من المنافقین)^۴ «کسی که سه جمعه را بدون عذر ترک کند، از منافقین به حساب می‌آید».

وقت نماز جمعه

وقت نماز جمعه همان وقت نماز ظهر است و قبل از آن نیز جایز است

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است: (أن النبی ﷺ کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس)^۵ «پیامبر ﷺ نماز جمعه را هنگام زوال خورشید می‌خواند».

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۴۸۰]، م (۲/۵۹۱/۸۶۵)، نس (۳/۸۸)، ودعهم: یعنی ترک کردن نماز جمعه و ختم بمعنی مهر زدن و پوشاندن است.

(۲) صحیح: [ص. ج ۵۱۴۲]، م (۱/۴۵۲/۶۵۲).

(۳) حسن صحیح: [ص ۹۲۳۰]، د (۳/۳۷۷/۱۰۳۹)، ت (۲/۵/۴۹۸)، نس (۳/۸۸)، جه (۱/۳۵۷/۱۱۲۵).

(۴) صحیح: [ص. ج ۶۱۴۴]، طب (۱/۱۷۰/۴۲۲).

(۵) صحیح: [ص. د ۹۶۰]، خ (۲/۳۸۶/۹۰۴)، د (۳/۴۲۷/۱۰۷۱)، ت (۲/۷/۵۰۱).

از جابر بن عبدالله روایت است که: از او سؤال شد چه وقتی پیامبر ﷺ نماز جمعه را می‌خواند؟ گفت: (كان يصلي ثم نذهب إلى جمالنا فنريحها حين تزول الشمس)^۱ «نماز جمعه را می‌خواندغ سپس نزد شترانمان می‌رفتیم و هنگام زوال خورشید آنها را باز می‌گرداندیم».

خطبه

خطبه واجب است؛ چون از یک طرف پیامبر ﷺ در تمام جمعه‌ها آنرا می‌خواند و هیچوقت آنرا ترک نمی‌کرد و از طرف دیگر می‌فرماید: (صلوا كما رأيتموني أصلي)^۲ «همانگونه که مرا می‌بینید نماز می‌خوانم، نماز بخوانید».

روش پیامبر ﷺ در خطبه

پیامبر ﷺ می‌فرماید: (إن طول صلاة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فأطيلوا الصلاة و أقصروا الخطبة و إن من البيان لسحرا)^۳ «طولانی بودن نماز خطیب و کوتاه بودن خطبه‌اش نشانه‌ای از فقیه بودن او است؛ پس نماز را طولانی و خطبه را کوتاه کنید و به راستی که برخی سخنان سحرآمیزند».

از جابر بن سمره روایت است: (كنت أصلي مع النبي ﷺ الصلوات، فكانت صلاته قصدا، و خطبته قصدا)^۴ «نمازها را با پیامبر ﷺ می‌خواندم، در نماز و خطبه‌اش حد وسط را رعایت می‌کرد».

(۱) صحیح: [الإرواء ۵۹۷]، م (۸۵۸ - ۲۹/۵۸۸/۲).

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۶۲]، خ (۶۳۱/۱۱۱/۲).

(۳) صحیح: [صو ج ۲۱۰۰]، [الإرواء ۶۱۸] ف م (۸۶۹/۵۹۴/۲). امام نووی می‌گوید: «مئنة» با فتحه میم و کسره همزه و تشدید نون بمعنی علامت و نشانه است.

(۴) صحیح: [ص. ت ۴۱۸]، م (۸۸۶/۵۹۱/۲)، ت (۹۱۵۰۵/۲).

از جابر بن عبدالله روایت است: (کان رسول الله ﷺ إذا خطب احمرت عيناه وعلا صوته واشتد غضبه كانه منذر جيش يقول صباحكم و مساکم) ^۱ «پیامبر ﷺ وقتی خطبه می‌خواند چشمانش سرخ و صدایش بلند می‌شد و عصبانیتش شدت پیدا می‌کرد انگار از آمدن لشکری هشدار می‌دهد و می‌گوید: دشمن صبح و شام به شما حمله می‌کند».

خطبه حاجت

پیامبر ﷺ خطبه‌ها و موعظه‌ها و درسهایش را با این خطبه که به خطبه حاجت معروف است شروع می‌کرد: ^۲

(إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ، وَنَسْتَعِينُهُ، وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَ مَنْ يَضَلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

(آل عمران: ۱۰۲)

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾

(نساء: ۱)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (احزاب: ۷۰ و ۷۱)

أَمَّا بَعْدُ:

(فإن أصدق الحديث كتاب الله، وخير الهدي، هدي محمد ﷺ و شر الأمور محدثاتها، و

كل محدثة بدعة، و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار) ^۱

(۱) صحیح: [ص. ج ۴۷۱۱]، [الإرواء ۶۱۱]، م [۲/۵۹۱/۸۶۶]، ت (۲/۹/۵۰۵).

(۲) صحیح: [ص. نس ۱۳۳۱]، م [۲/۵۹۲/۴۶۷]، نس (۳/۱۸۸).

«سپاس و ستایش تنها لایق خداست، او را شکر می‌گوییم و از او یاری می‌جوییم و از او طلب آمرزش می‌کنیم، و پناه می‌بریم به خدا از شرارت نفسهایمان و از بدیهای اعمالمان، هر کسی که خدا او را هدایت کند گمراه کننده‌ای برایش نیست، و کسی را که گمراه کند، هدایت کننده‌ای برایش نیست».

«و شهادت می‌دهم که هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست، یکتا است، شریکی ندارد و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او است».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنچنانکه باید از خدا بترسید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید».

«ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت، و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید، (وصله رحم را نادیده گیرید) زیرا بیگمان خداوند مراقب شما است».

«ای مؤمنان از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید، در نتیجه خدا (توفیق خیرتان می‌دهد و) اعمالتان را اصلاح می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید هر کس که از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کند قطعا به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

«اما بعد راستترین سخن، کتاب خدا است و بهترین روش و سنت، روش و سنت محمد ﷺ است و بدترین امور چیزهای ساختگی است و هر ساخته شده‌ای (در دین) بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است».

کسی که در خطبه‌های پیامبر ﷺ و اصحاب او دقت کند در می‌یابد که خطبه‌های آنها دربرگیرنده مطالبی است از قبیل بیان هدایت، توحید، ذکر صفات پروردگار، اصول کلی

(۱) این خطبه، خطبه حاجت نام دارد که پیامبر ﷺ خطبه‌ها و دروس و موعظه‌هایش را با آن شروع می‌کرد.

علامه البانی در این باره رساله‌ای نافع دارد، به آن مراجعه شود.

ایمان، دعوت به سوی خدا، ذکر نعمتهای الهی؛ نعمتهایی که باعث محبت خداوند در قلب بندگانش می‌شود، و روزهایی که آنها را از عذابش می‌ترساند. همچنین درمی‌یابد که پیامبر ﷺ و اصحاب در خطبه‌های خود مردم را به ذکر و شکر امر کرده‌اند، ذکر و شکر که موجب پیدایش محبت خداوند در قلب آنها می‌شد، و طوری عظمت و اسماء و صفات خدا را ذکر می‌کردند و مردم را به طاعت و شکر و ذکر دعوت می‌نمودند که قلب آنها مملو از محبت به خدا می‌شد به طوری که شنوندگان جلسه را ترک می‌کردند در حالی که خدا را دوست داشتند و خدا هم آنها را دوست داشت. پیامبر ﷺ در خطبه‌هایش بسیار قرآن می‌خواند خصوصاً سوره «ق» را، ام هشام بنت حرث بن نعمان گوید: (ما حفظت ق إلا من فی رسول الله ﷺ مما یخطب بها علی المنبر)^۲ «سوره ق را حفظ نکردم مگر از زبان پیامبر ﷺ که هنگام خطبه بسیار آنرا بر منبر تکرار می‌کرد».

وجوب سکوت و حرمت سخن گفتن هنگام خطبه

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا قلت لصاحبک یوم الجمعة أنصت و الإمام یخطب فقد لغوت)^۳ «هرگاه هنگام خطبه امام به دوستت گفتی ساکت شو، سخن باطلی گفته‌ای».

(۱) زاد المعاد (۱/۱۱۶).

(۲) متفق علیه: خ (۲/۴۱۴/۹۳۴)، م (۲/۵۸۲/۸۵۱)، نس (۳/۱۰۴)، جه (۱/۳۵۲/۱۱۱۰)، د (۳/۴۶۰/۱۰۹۹) با اختصار، ت (۲/۱۲/۵۱۱۱) بنحوه.

(۳) صحیح: [ص. جه ۹۱۱]، نس (۳/۱۱۲)، جه (۱/۳۵۶/۱۱۱۰)، بنحوه.

جمعه با چه درک می‌شود

نماز جمعه دو رکعت و بصورت جماعت است پس اگر کسی که جمعه بر او واجب نیست به نماز جمعه نیاید یا عذری داشته باشد، باید نماز ظهر را چهار رکعت بخواند و کسی که یک رکعت را دریابد جمعه را دریافته است:

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من أدرك ركعة من صلاة الجمعة فقد أدرك الصلاة)^۱ «کسی که یک رکعت از نماز جمعه را دریابد نماز (جمعه) را دریافته است».

خواندن نماز قبل از نماز جمعه و بعد از آن

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من اغتسل يوم الجمعة ثم أتى المسجد فصلی ما قدرله، ثم أنصت حتى يفرغ من خطبته، ثم يصلي معه، غفرله ما بينه وبين الجمعة الأخرى و فضل ثلاثة أيام)^۲ «کسی که روز جمعه غسل کند سپس به نماز جمعه برود و آنچه برای او مقدر شده نماز بخواند سپس تا فارغ شدن (امام) از خطبه ساکت شود؛ سپس با او نماز بخواند، گناهان (صغیره‌ی) بین این جمعه و جمعه دیگرش و سه روز اضافه بخشوده می‌شود».

پس هر کس قبل از نماز جمعه به مسجد بیاید، تا زمانی که امام به مسجد می‌آید، هر آنچه را که می‌خواند بدون محدودیت نماز بخواند.

اما آنچه امروزه به نام سنت قبل از جمعه معروف است اصلی در سنت صحیح ندارد و معلوم است که: «پیامبر ﷺ بعد از آنکه بلال اذان را می‌گفت شروع به خطبه می‌کرد و

(۱) صحیح: [الإرواء ۶۲۲]، [ص. ج ۵۹۹۹]، نس (۳/۱۱۲)، جه (۱/۳۵۶/۱۱۲۱)، بنحوه.

(۲) صحیح: [ص. ج ۶۰۶۲]، م (۲/۵۸۷/۸۵۷).

بطور قطع هیچ کسی بلند نمی‌شد تا دو رکعت نماز سنت بخواند و اذان جمعه بیش از یکی نبوده، پس چه وقتی آنها سنت جمعه را خواندند؟^۱

اما بعد از نماز جمعه می‌تواند چهار رکعت یا دو رکعت نماز سنت بخواند (به دلیل احادیث زیر):

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ الْجُمُعَةَ فَلْيُصَلِّ بَعْدَهَا أَرْبَعًا)^۲ «هرگاه یکی از شما نماز جمعه را خواند، بعد از آن چهار رکعت بخواند».

از ابن عمر روایت است که: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ فَيُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ)^۳ «پیامبر ﷺ بعد از جمعه نماز نمی‌خواند تا بیرون می‌رفت سپس دو رکعت را در خانه می‌خواند».

آداب روز جمعه

مستحب است کسی که در نماز جمعه شرکت می‌کند اعمالی را که در احادیث زیر آمده انجام دهد:

از سلمان فارسی روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لَا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنَ الطَّهْرِ، وَيُدْهِنُ مِنْ دَهْنِهِ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَلَا يَفْرُقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يُصَلِّي مَا كَتَبَ لَهُ، ثُمَّ يَنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الْإِمَامُ، إِلَّا غَفَرَتْ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى)^۴ «هر کس در روز جمعه غسل و در حد توان نظافت و از روغن و بوی خوش

(۱) زاد المعاد (۱/۱۱۸).

(۲) صحیح: [الإرواء ۶۲۵]، [ص. ج ۶۴۰]، م (۲/۶۰۰/۸۸۲)، این لفظ مسلم است، د (۳/۴۸۱/۱۱۱۸)، ت (۲/۱۷/۵۲۲).

(۳) متفق علیه: م (۲/۶۰۰/۷۱ - ۸۲۲)، خ (۲/۴۲۵/۹۳۷)، در روایت بخاری عبارت «فی بیه» وجود ندارد.

(۴) صحیح: [ص. ج ۷۷۳۶]، خ (۲/۳۷۰/۸۸۳).

خانه‌اش استفاده کند؛ سپس به مسجد برود و بین هیچ دونفری فاصله نیندازد و آنچه برای او مقدر شده نماز بخواند، سپس وقتی امام شروع به خطبه کرد ساکت شود، گناهان (صغیره) او از این جمعه تا جمعه بعدی بخشوده می‌شود».

از ابوسعید روایت است: (من اغتسل يوم الجمعة، و لبس من أحسن ثيابه، و مس من طيب إن كان عنده ثم أتى الجمعة فلم يتخط أعناق الناس، ثم صلى ما كتب الله له، ثم أنصت إذا خرج إمامه حتى يفرغ من صلاته كانت كفارة لما بينها وبين الجمعة التي قبلها)^۱ «هرکس در روز جمعه غسل کند و از بهترین لباسهایش بپوشد و اگر بوی خوش نزد او بود، استفاده کند، سپس به نماز جمعه برود و از روی گردن مردم قدم برندارد، سپس آنچه خداوند برای او مقدر کرده نماز بخواند؛ سپس از هنگامی که امام برای خطبه خارج می‌شود تا موقع تمام شدن نماز ساکت شود، (جمعه او) کفاره گناهانی می‌شود که بین این جمعه و جمعه قبل انجام داده است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (إذا كان يوم الجمعة كان على كل باب من أبواب المسجد ملائكة يكتبون الناس على قدر منازلهم الأول فالأول، فإذا جلس الإمام طواوا الصحف و جاءوا يستمعون الذكر، و مثل المهجر كمثل الذي يهدى بدنة ثم كالذي يهدى بقرة، ثم كالذي يهدى الكباش، ثم كالذي يهدى الدجاجة ثم كالذي يهدى البيضة)^۲ «وقتی که روز جمعه فرا می‌رسد؛ در کنار هر یک از درهای مسجد فرشته‌ای قرار می‌گیرد و درجات مردم را به ترتیب بر حسب وارد شدنشان، یکی پس از دیگری می‌نویسند، و وقتی که امام شروع به خواندن خطبه کند دفترهایشان را درهم می‌پیچند و به خطبه گوش می‌دهند. و ثواب کسی که زود به مسجد می‌آید، مانند کسی است شتری را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که گاوی را قربانی کرده، و سپس مانند کسی که

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۰۶۶]، د (۲/۷/۳۳۹).

(۲) متفق علیه: [ص. ۷۷۵۰]، م (۲/۵۸۷/۸۵۰)، نس (۳/۹۸)، جه (۱/۳۴۷/۱۰۹۲).

قوچی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که مرغی را قربانی کرده، سپس مانند کسی که تخم مرغی را قربانی کرده است».

اذکار و دعاهای مستحب روز جمعه

۱- صلوات و سلام بسیار بر پیامبر ﷺ فرستادن

از اوس بن اوس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فِيهِ خَلِقَ آدَمَ، وَ فِيهِ قَبْضُ، وَ فِيهِ النَّفْخَةُ، وَ فِيهِ الصَّعَقَةُ، فَأَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ فَإِنَّ صَلَاتِكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ كَيْفَ تَعْرِضُ عَلَيَّ صَلَاتِنَا وَ قَدْ أُرْمِتَ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ عَلَيَّ الْأَرْضَ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ) ^۱ «به راستی از بهترین روزهای شما روز جمعه است، که در آن آدم خلق شده، و در آن فوت کرده، و دو صورت (که با یکی می‌میرند و دیگری زنده می‌شوند) در آن دمیده می‌شود؛ پس در روز جمعه بسیار صلوات بر من بفرستید که صلوات شما بر من عرضه می‌شود، گفتند: ای رسول خدا! چگونه صلوات ما بر تو عرضه می‌شود در حالی که جسد تو پوسیده است؟ فرمود: خداوند بر زمین حرام کرده که اجساد پیامبران را بخورد (از بین ببرد)».

۲- خواندن سوره کهف

از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْجَمْعَتَيْنِ) ^۲ «کسی که در روز جمعه سوره کهف را بخواند در فاصله بین دو جمعه نوری برایش روشن می‌شود».

(۱) صحیح: [ص. جه ۸۸۹]، د (۳/۳۷۰/۱۰۳۴)، جه (۱/۳۴۵/۱۰۸۵)، نس (۳/۹۱).

(۲) صحیح: [الإرواء ۶۲۶]، [ص. ج ۶۴۷۰]، کم (۲/۳۶۸)، هق (۳/۲۴۹).

۳- دعای زیاد به امید مصادف شدن با ساعت اجابت دعا

از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (یوم الجمعة اثنتا عشرة ساعة، لا يوجد فيها عبد مسلم يسأل الله عزوجل شيئاً إلا آتاه، فالتمسوها آخر ساعة بعد صلاة العصر)^۱ «روز جمعه دوازده ساعت است (در این میان ساعتی هست که) هر بنده مسلمانی در آن ساعت از خداوند چیزی بخواهد حتماً به او می‌دهد، آن را در آخرین ساعت روز جمعه بعد از نماز عصر جستجو کنید».

خواندن نماز جمعه در مسجد جامع

از عایشه روایت است: (كان الناس يتتابون يوم الجمعة من منازلهم و العوالی و ...) ^۲ «مردم گاه گاهی از منازلشان که در روستاهای اطراف و عوالی (که در فاصله چهار مایلی و بیشتر از مدینه بودند) برای جمعه (به مدینه) می‌آمدند».

از زهری روایت است که: (أن أهل ذی الحلیفة كانوا یجتمعون مع النبی صلی الله علیه و آله و ذلک علی مسیرة ستة أمیال من المدینة)^۳ «اهل ذوالحلیفه با پیامبر صلی الله علیه و آله جمعه می‌کردند و ذوالحلیفه در فاصله شش مایلی مدینه قرار داشت».

از عطاء بن ابی رباح روایت است: (كان أهل منی یحضرون الجمعة بمكة)^۴ «اهل منی برای نماز جمعه به مکه می‌آمدند».

حافظ ابن حجر در تلخیص (۲/۵۵) گوید:

(۱) صحیح: ابوداود و نسائی و حاکم آن را روایت کرده‌اند و لفظ حدیث روایت نسائی است، و حاکم گفته است ای حدیث به شرط مسلم صحیح است. [صحیح الترغیب ۷۰۵] م (۲/۵۸۴/۸۵۳).

(۲) متفق علیه: د (۳/۳۸۰/۱۰۴۲) ابوداود اینچنین مختصر حدیث را روایت کرده است، و این حدیث قسمتی از یک حدیث طولانی است، خ (۲/۳۸۵/۹۰۲)، م (۲/۵۸۱/۸۴۷).

(۳) هق (۳/۱۷۵).

(۴) هق (۳/۱۷۵).

«نقل نشده که پیامبر ﷺ به کسی اجازه داده باشد تا در یکی از مساجد مدینه یا روستایی از روستاهای نزدیک آن نماز جمعه برگزار کند».

هرگاه جمعه و عید در یک روز باشند^۱

اگر جمعه و عید در یک روز قرار بگیرند کسی که نماز عید بخواند، نماز جمعه از او ساقط می‌شود:

از زید بن ارقم روایت است که پیامبر ﷺ نماز عید را خواند سپس اجازه داد که نماز جمعه خوانده نشود و فرمود: «من شاء أن یصلی فلیصل»^۲ «هر کس می‌خواهد (نماز جمعه) بخواند، بخواند».

مستحب است امام برای کسانی که نماز عید را نخوانده‌اند و کسانی که می‌خواهند در جمعه شرکت کنند، نماز جمعه برگزار کنند

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «قد اجتمع فی یومکم هذا عیدان، فمن شاء أجزاء من الجمعة و إنا مجمعون»^۳ «در این روز دو عید قرار گرفته‌اند، پس کسی که می‌خواند، نماز عید (بجای جمعه) برایش کفایت می‌کند (و لازم نیست نماز جمعه بخواند) ولی ما نماز جمعه را برگزار می‌کنیم».

(۱) فقه السنة (۱/۲۶۷).

(۲) صحیح: [ص. جه ۱۰۸۲]، د (۳/۴۰۷/۱۰۵۷)، جه (۱/۴۱۵/۱۳۱۰).

(۳) صحیح: [ص. جه ۱۰۸۳]، د (۳/۴۱۰/۱۰۶۰)، جه (۱/۴۱۶/۱۳۱۱) این ماجه این حدیث را از ابن

عباس روایت کرده است.

نماز دو عید (فطر و قربان)

حکم نماز دو عید

نماز دو عید بر مردان و زنان واجب است؛ چون پیامبر ﷺ همواره آنرا انجام داده است و مردم را به خروج برای ادای آن امر فرموده: از ام عطیه روایت است: (أمرنا أن نخرج العواتق و ذوات الخدور)^۱ «به ما امر شد تا جاریه‌های بالغ و اهل خدور را (برای نماز عیدین) خارج کنیم».

از حفصه بنت سیرین روایت است: ما از خارج شدن جاریه‌هایمان در روز عید جلوگیری می‌کردیم، زنی آمد و در قصر بنی خلف مسکن گزید، نزد او رفتم، گفت که همسر خواهرش در دوازده غزوه با پیامبر ﷺ شرکت داشته است و خواهرش در شش غزوه به همراه او بود، خواهرش گفت: ما به مریضها خدمت می‌کردیم و مجروحین را مداوا می‌نمودیم، گفت ای رسول خدا اگر یکی از ما جلبات (لباس گشاد) نداشته باشد، عدم خروج او گناه محسوب می‌شود؟ پیامبر ﷺ فرمود: (تلبسها صاحبها من جلبابها، فليشهدن الخير و دعوة المؤمنین)^۲ «دوستش با جلبشان او را بپوشاند پس باید (زنان) در خیر و دعای مؤمنان حضور داشته باشند».

وقت نماز دو عید

از یزید بن خمیر رحبی روایت است که: عبدالله بن بسر صحابی پیامبر ﷺ روز عید فطر یا قربان با مردم خارج شد، تأخیر امام را ناپسند دانست و گفت: (إنا كنا قد فرغنا ساعتنا

(۱) متفق علیه : خ (۲/۴۶۳/۹۷۴)، م (۲/۶۰۵/۸۹۰)، د (۳/۴۸۷/۱۱۲۴)، ت (۲/۲۵/۵۳۷)، ج ه

(۱/۴۱۴/۱۳۰۷)، نس (۳/۱۸۰)، العواتق : جمع عاتق، و بمعنی کنیز بالغ است. الخدور : بمعنی خانه‌ها

یا گوشه‌ای از خانه که به دختران بالغ اختصاص دارد.

(۲) متفق علیه : [المشكاة ۱۴۳۱]، خ (۲/۴۶۹/۹۸۰).

هذه، و ذلك حين التسبيح)^۱ «ما (زمانی که با پیامبر ﷺ نماز عید می خواندیم) در این لحظه از نماز فارغ شده بودیم و آن وقت نماز، اشراق بود».

رفتن به مصلی

از احادیث سابق فهمیده می شود که محل نماز عید فضای باز است نه مسجد، چون پیامبر ﷺ برای ادای نماز عید به طرف مصلی خارج می شد و کسانی که بعد از او آمدند نیز همین کار را می کردند.

آیا نماز دو عید اذان و اقامه دارد؟

از ابن عباس و جابر بن عبدالله روایت است: (لم يكن يؤذن يوم الفطر و لا يوم الأضحى)^۲ «روز عید فطر و عید قربان (برای نماز عید) اذان داده نمی شد».

از جابر روایت است: (أن لا أذان للصلاة يوم الفطر حين يخرج الإمام و لا بعد يخرج و لا إقامة و لانداء و لا شيء، لانداء يومئذ و لا إقامة)^۳ «برای نماز عید نه اذانی است و نه اقامه‌ای و نه چیزی دیگر».

چگونگی نماز عید

نماز عید دو رکعت است، و در آن دوازده تکبیر گفته می شود؛ هفت تکبیر در رکعت اول بعد از تکبیره الإحرام و قبل از قرائت فاتحه و پنج تکبیر در رکعت دوم قبل از قرائت فاتحه: از عمرو بن شعيب از پدرش از جدش روایت است: (أن رسول الله ﷺ كبر

(۱) صحیح: [ص. د ۱۰۰۵] ف د (۳/۴۸۶/۱۱۲۳)، جه (۱/۴۱۸/۱۳۱۷). منظور از: «و ذلك حين

التسبيح» زمان بلند شدن خورشید و سپری شدن وقت کراهت و فرا رسیدن وقت نماز سنت است. به

عوان المعبود مراجعه شود (۳/۴۸۶).

(۲) متفق علیه: خ (۲/۴۵۱/۹۶۰)، م (۲/۶۰۴/۸۸۶).

(۳) جزئی از حدیث قبلی مسلم است.

فی العیدین سبعا فی الأولى و خمسا فی الآخرة^۱ «پیامبر ﷺ در نمازهای دو عید هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم گفت».

از عایشه روایت است: (أن رسول الله ﷺ كبر فی الفطر و الأضحی سبعا و خمسا، سوی تکبیرتی الركوع)^۲ «پیامبر ﷺ در نماز عید فطر و قربان غیر از دو تکبیر رکوع هفت تکبیر (در رکعت اول) و پنج تکبیر (در رکعت دوم) می گفت».

قرائت در نماز عید

از نعمان بن بشیر روایت است: (أن رسول الله ﷺ كان یقرأ فی العیدین و فی الجمعة بسبج اسم ربک الأعلى، و هل أتاک حدیث الغاشیة)^۳ «پیامبر ﷺ در نماز دو عید و نماز جمعه سوره‌های «سبج اسم ربک الأعلى» و «هل أتاک حدیث الغاشیة» را می خواند».

از عبیدالله بن عبدالله روایت است: (خرج عمر یوم العید، فأرسل إلى أبی واقد اللیثی: بأی شیء کان النبی ﷺ یقرأ فی مثل هذا الیوم؟ قال: بقاف و اقتربت)^۴ «عمر روز عید (برای ادای نماز) خارج شد، کسی را فرستاد که از ابو واقد لیثی بپرسد پیامبر ﷺ در نماز عید چه سوره‌هایی را قرائت می کرد؟ ابو واقد گفت: سوره «ق» و «اقتربت» را می خواند».

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۰۵۷]، (المشکاة ۱۴۴۱)، جه (۱/۴۰۷/۱۲۷۹).

(۲) صحیح: [الإرواء ۶۳۹]، [ص. جه ۱۰۵۸]، جه (۱/۴۰۷/۱۲۸۰)، د (۳۷، ۴/۷۰۶/۱۱۳۸).

(۳) صحیح: [الإرواء ۶۴۴]، [ص. جه ۱۲۸۱]، م (۲/۵۹۸/۸۷۸)، د (۳/۴۷۲/۱۱۰۹)، ت (۲/۲۲/۵۳۱).

نس (۳/۱۸۴)، جه (۱/۴۰۸/۱۲۸۱)، در روایت ابن ماجه عبارت «و فی الجمعة» وجود ندارد.

(۴) صحیح: [الإرواء ج ۱۱۸/۳]، [ص. جه ۱۰۶]، م (۲/۶۰۷/۸۹۱)، د (۴/۱۵/۱۱۴۲)، ت (۲/۲۳/۵۳۲).

نس (۳/۱۸۳)، جه (۱/۴۰۸/۱۲۸۲).

خطبه بعد از نماز عید

از ابن عباس روایت است: (شهدت العید مع رسول الله ﷺ و أبی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم فكلهم كانوا يصلون قبل الخطبة)^۱ «با پیامبر ﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم نماز عید خواندم، همه آنها قبل از خطبه نماز می خواندند».

نماز (سنت) قبل و بعد از نماز عید

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: (أن النبی ﷺ صلی یوم الفطر رکعتین، لم یصل قبلها و لا بعدها)^۲ «پیامبر ﷺ روز عید فطر دو رکعت نماز خواند قبل و بعد از آن نماز دیگری نخواند».

آنچه روز عید مستحب است**۱- غسل**

از علی رضی الله عنه روایت است که درباره غسل از او سؤال شد گفت: (یوم الجمعة، و یوم عرفة، و یوم الفطر، و یوم الأضحی)^۳ «روز جمعه، روز عرفة، روز عید فطر، روز عید قربان».

۲- پوشیدن بهترین لباس

از ابن عباس روایت است که: (كان رسول الله ﷺ یلبس یوم العید برده حمراء)^۴ «پیامبر ﷺ روز عید جامه ای سرخ رنگ می پوشید».

(۱) متفق علیه : خ (۲/۴۳/۹۶۲)، م (۲/۶۰۲/۸۸۴).

(۲) متفق علیه : خ (۲/۴۵۳/۹۶۴)، م (۲/۶۰۶/۸۸۴)، نس (۳/۱۹۳).

(۳) تخریج در ص (۵۷).

(۴) سند آن جید است : [الصحيحه ۱۲۷۹] هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» (۲/۲۰۱) گفته است : این

حدیث را طبرانی در «الأوسط» روایت کرده، و راویان آن ثقة هستند.

۳- خوردن در روز عید فطر قبل از خروج برای نماز

از انس روایت است: (كان رسول الله ﷺ لا يغدو و يوم الفطر حتى يأكل تمرات) ^۱ «پیامبر ﷺ صبح روز عید فطر تا چند خرما نمی خورد (به نماز) نمی رفت».

۴- روز عید قربان خوردن را به تأخیر بیندازد تا از گوشت قربانی اش بخورد از ابو بربیده روایت است: (أن رسول الله ﷺ كان لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم ولا يطعم يوم النحر حتى يذبح) ^۲ «پیامبر ﷺ روز عید فطر تا چیزی نمی خورد (برای نماز) خارج نمی شد و روز عید قربان تا ذبح نمی کرد چیزی نمی خورد (از گوشت قربانی اش می خورد)».

۵- تغییر مسیر رفت و برگشت

از جابر روایت است: (كان النبي ﷺ إذا كان يوم عيد خالف الطريق) ^۳ «پیامبر ﷺ روز عید از راهی غیر از راه رفتن برمی گشت».

۶- تکبیر در روزهای عید

خداوند می فرماید:

﴿وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (بقره: ۱۸۵)

«و تا تعداد (روزهای رمضان) را کامل گردانید و بخاطر اینکه خدا شما را هدایت کرده، الله اکبر بگویید و تا اینکه سپاسگذاری کنید».

و درباره عید قربان می فرماید:

﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ﴾ (بقره: ۲۰۳)

(۱) صحیح: [ص. ت ۴۴۸]، خ (۲/۴۴۶/۹۵۳)، ت (۲/۲۷/۵۴۱).

(۲) صحیح: [ص. ت ۴۴۷]، خز (۲/۳۴۱/۱۴۲۶)، ت (۲/۱۲۷/۵۴۰) در روایت ترمذی به جای عبارت «حتی یذبح» عبارت «حتی یصلی» آمده است.

(۳) صحیح: [المشکاة ۱۴۳۴]، خ (۲/۴۷۲/۹۸۶).

«و در روزهای مشخصی (سه روز ایام التشریق) خدا را یاد کنید».

و همچنین می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ﴾ (حج: ۳۷)

«اینگونه که (می‌بینید) خداوند حیوانات را مسخر شما کرده است تا بخاطر اینکه خدا شما را هدایت کرده است الله اکبر بگویید».

وقت تکبیر در روز عید فطر از هنگام رفتن به مصلی شروع می‌شود و تا خواندن نماز ادامه می‌یابد

ابن ابی شیبه^۱ گوید: یزید بن هارون از ابن ابی ذئب از زهری روایت می‌کند که: (آن رسول الله ﷺ کان یخرج یوم الفطر فیکبر حتی یأتی المصلی، و حتی یقضى الصلاة، فإذا قضی الصلاة قطع التکبیر) «پیامبر ﷺ روز عید فطر تکبیرگویان به مصلی می‌آمد تا اینکه نماز را تمام می‌کرد و پس از اتمام نماز تکبیر را قطع می‌کرد».

البانی^۲ گوید: سند این حدیث به طور مرسل صحیح است. و همین حدیث از طریق دیگری به صورت مرفوع از ابن عمر روایت است: بیهقی آنرا از طریق عبدالله بن عمر از نافع از عبدالله بن عمر روایت کرده است که: (آن رسول الله ﷺ کان یخرج فی العیدین مع الفضل بن عباس و عبدالله بن عباس و علی و جعفر و الحسن و الحسین و أسامة بن زید، و زید بن حارثه و ایمن بن أم ایمن ﷺ رافعا صوته بالتهلیل و التکبیر، فیاخذ طریق الحدائین حتی یأتی المصلی، و إذا فرغ رجع علی الحدائین حتی یأتی منزله) «پیامبر ﷺ برای نماز دو عید با فضل بن عباس، عبدالله بن عباس، علی، جعفر، حسن، حسین، اسامه بن زید، زید بن حارثه، ایمن ابن ام ایمن ﷺ خارج می‌شد و با صدای بلند لا إله إلا الله و الله اکبر می‌گفت و از راه حدائین (مسیر کفاشان) به مصلی می‌رفت و بعد از خواندن نماز از

(۱) صحیح: [الصحيحه ۱۷۱]، (۲/۱۶۴).

(۲) الارواء (۳/۱۲۳).

بالای حدائین (از راهی دیگر) به خانه‌اش برمی‌گشت». بیهقی گوید: سند این حدیث از سند قبلی برتر است.

البانی می‌گوید: رجال این حدیث بجز عبدالله بن عمر (عمری المکبر) ثقه و از رجال مسلم‌اند. و ذهبی در خصوص او گوید: (صدق فی حفظه شیء) «صدق است ولی حافظه او ایرادی دارد»، همچنین ذهبی و دیگران او را جزء رجال مسلم قرار داده‌اند، پس می‌توان به امثال او استشهاد کرد. بنابراین او شاهی صالح برای روایت مرسل زهری است، بنابراین به نظر من این حدیث چه به صورت موقوف و چه به صورت مرفوع، صحیح است. والله اعلم - أه-.

وقت تکبیر عید قربان از صبح روز عرفه شروع می‌شود و تا عصر آخرین روز ایام التشریق ادامه دارد

این مطلب از علی و ابن عباس و ابن مسعود^۱ به صحت رسیده است. اما درباره الفاظ تکبیر مجال سخن زیاد است و در روایتی از او ثابت است که ابن مسعود^۲ در ایام التشریق تکبیر را به صورت زوج بکار می‌برد و می‌گفت: الله أكبر الله أكبر، لا إله إلا الله، الله أكبر الله أكبر و لله الحمد.

ابن ابی شیبیه این حدیث را با اسناد صحیح روایت کرده (۲/۱۶۷)، ولی در جایی دیگر با همان سند، الله أكبر را سه بار آورده است. همچنین بیهقی (۳/۳۱۵) آنرا با همان سند از یحیی بن سعید از حکم (بن فروح ابوبکار) از عکرمه از ابن عباس با سه الله أكبر روایت کرده که سند آن هم صحیح است.^۱

(۱) این مطلب را ابن ابی شیبیه (۲/۱۶۵) به دو طریق از علی روایت کرده که یکی از آنها «جید» است، و بیهقی هم از آن وجه (۳/۳۱۴) از علی روایت کرده، سپس شیبیه آن را از ابن عباس روایت کرده، که سند آن هم صحیح است. حاکم (۱/۳۰۰) هم مثل این مطلب را از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده است، به الإرواء (۳/۱۲۵) مراجعه شود.

(۱) الإرواء (۳/۱۲۵).

نماز خوف

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ، فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ...﴾ (نساء: ۱۰۲)

«زمانی که (ای پیامبر) در میانشان بودی و نماز (خوف) را برایشان پیداشتی، دسته‌ای از آنان با تو به نماز ایستند، و باید که اسلحه خود را به همراه داشته باشند، و وقتی که (نصف) نماز را با تو خواندند (سلام دهند و به نگهبانی پردازند و) شما را از دشمنان محافظت نمایند و دسته‌ای دیگر که هنوز نماز را نخوانده‌اند، بیایند و با تو به نماز ایستند و احتیاط خود را مراعات کنند و اسلحه خود را به همراه داشته باشند».

چگونگی نماز خوف

خطابی گوید: نماز خوف چند نوع است، پیامبر ﷺ آنرا در روزهای مختلف و با اشکال متفاوت خوانده و در همه آنها تلاش کرده که بیشترین احتیاط را از جهت نماز و بهترین شیوه را از جهت حراست و نگهبانی رعایت کند. این نمازها با وجود اختلاف در الفاظ، در معنی یکی هستند - آه^۱

۱- از ابن عمر روایت است: (صلی رسول الله ﷺ صلاة الخوف بإحدى الطائفتين ركعة والطائفة الأخرى مواجهة العدو، ثم انصرفوا وقاموا في مقام أصحابهم مقبلين على العدو و جاء أولئك ثم صلى بهم النبي ﷺ ركعة ثم سلم النبي ﷺ ثم قضى هؤلاء ركعة و هؤلاء ركعة)^۱ «پیامبر ﷺ برای گروهی (از مجاهدین) یک رکعت نماز خوف خواند در حالیکه

(۱) شرح مسلم النووی (۶/۱۲۶).

(۱) متفق علیه : م (۱/۵۷۳/۸۳۹)، این لفظ مسلم است، خ (۲/۴۲۹/۹۴۲)، د (۴/۱۱۸/۱۲۳۰)، ت

(۲/۳۹/۵۶۱)، نس (۳/۱۷۱).

گروه دیگر در برابر دشمن بودند، سپس گروه اول به جای گروه دوم ایستادند و روی گروه دشمنانشان قرار گرفتند و گروه دوم آمدند و پیامبر ﷺ یک رکعت نماز خوف برای آنان خواند و سلام داد؛ سپس هر کدام از دو گروه یک رکعت باقی مانده را خواندند.

۲- از سهل بن ابی حثمه روایت است: (أن رسول الله ﷺ صلى بأصحابه فى الخوف فصفهم خلفه صفين فصلى بالذين يلونه ركعة، ثم قام فلم يزل قائماً حتى صلى الذين خلفهم ركعة، ثم تقدموا و تأخر الذين كانوا قدامهم معهم فصلى بهم ركعة، ثم قعد حتى صلى الذين تخلفوا ركعة، ثم سلم) ^۱ «پیامبر ﷺ با اصحاب نماز خوف خواند و آنها را پشت سر خود دو صف کرد، و برای کسانی که در صف اول قرار داشتند یک رکعت نماز خواند، سپس بلند شد و تا وقتی که صف دوم رکعت اول را خواندند، منتظر ماند، سپس صف اول و دوم جای خود را عوض کردند و برای صف اول یک رکعت خواند، سپس نشست و منتظر ماند تا کسانی که در صف دوم قرار داشتند رکعت دوم را بخوانند؛ سپس سلام داد».

۳- از جابر بن عبدالله روایت است: (شهدت مع رسول الله ﷺ صلاة الخوف فصفنا صفين: صف خلف رسول الله ﷺ و العدو بينا و بين القبلة، فكبر النبي ﷺ و كبرنا جميعاً، ثم ركع و ركعنا جميعاً، ثم رفع رأسه من الركوع فرفعنا جميعاً، ثم انحدر بالسجود و الصف الذى يليه و قام الصف المؤخر فى نحر العدو ^(*)، فلما قضى النبي ﷺ السجود و قام الصف الذى يليه انحدر الصف المؤخر بالسجود، و قاموا، ثم تقدم الصف المؤخر و تأخر الصف المقدم، ثم ركع النبي ﷺ و ركعنا جميعاً، ثم رفع رأسه من الركوع و رفعنا جميعاً، ثم انحدر بالسجود و الصف الذى يليه الذى كان مؤخراً فى الركعة الأولى و قام الصف المؤخر فى نحر العدو، فلما قضى رسول الله ﷺ السجود و الصف الذى يليه انحدر الصف المؤخر

(۱) متفق عليه : م (۱/۵۷۵/۸۴۱)، خ (۷/۴۲۲/۴۱۳۱)، بنحوه، نس (۳/۱۷۰)، ت (۲/۴۰/۵۶۲).

بالسجود فسجدوا، ثم سلم النبي ﷺ و سلمنا جميعاً^۱ «با پیامبر ﷺ در نماز خوف شرکت کردم، ما را دو صف کرد؛ صفی پشت سر پیامبر ﷺ قرار گرفت و دشمن بین ما و قبله بود، پیامبر ﷺ تکبیر گفت و ما همگی (صف اول و دوم) تکبیر گفتیم؛ سپس پیامبر ﷺ به رکوع رفت و ما همگی با او به رکوع رفتیم. سپس سرش را از رکوع بلند کرد و ما همگی سرمان را از رکوع بلند کردیم. سپس پیامبر ﷺ و صفی که پشت سر او قرار داشتند به سجده رفتند و صف دوم روبروی دشمن ایستاد (به سجده نرفت). وقتی که پیامبر ﷺ از سجده رکعت اول فارغ شد و صف پشت سر او بلند شدند، صف دوم به سجده رفتند و بلند شدند، آنگاه صف اول و دوم جایشان را عوض کردند، سپس پیامبر ﷺ به رکوع رفت و ما هم همگی با او به رکوع رفتیم، سپس سرش را از رکوع بلند کرد و ما هم سرمان را بلند کردیم؛ سپس با صف اول که در رکعت اول در صف دوم قرار داشتند به سجده رفتند و صف دوم روبروی دشمن ایستاد. وقتی که پیامبر ﷺ با صف پشت سرش از سجده تمام شدند، صف دوم به سجده رفتند، سپس پیامبر ﷺ سلام داد و ما هم همگی سلام دادیم».

(* نحر العدو : یعنی مقابل دشمن، نحر هر چیز بمعنی اول آن است.

(۱) صحیح : لفظ حدیث روایت مسلم است. [ص. نس ۱۴۵۶]، م (۱/۵۷۴/۸۴۰)، نس (۳/۱۷۵).

جنائز (*)

(*) خلاصه شده از کتاب أحكام الجنائز «ألبانی».

تلقین محتضر

هرگاه کسی از مسلمانان در حالت احتضار قرار گرفت بر نزدیکانش مستحب است که کلمه شهاده را به او تلقین کنند:

از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لَقِنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)^۱ «به کسانی که در حال احتضار هستند لا إله إلا الله را تلقین کنید».

امر پیامبر ﷺ به تلقین، به این امید است که آخرین سخن محتضر لا إله إلا الله باشد. از معاذبن جبل روایت است: پیامبر ﷺ فرمود: (مَنْ كَانَ آخِرَ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ)^۲ «کسی که آخرین سخنش لا إله إلا الله باشد، داخل بهشت می شود». و چون روحش تسلیم شد بر بازماندگانش رعایت موارد زیر لازم است:

۱ و ۲ چشمهای میت را ببندند و برای او دعا کنند

از ام سلمه روایت است: پیامبر ﷺ بر ابوسلمه وارد شد در حالی که چشمهایش باز بود، پیامبر ﷺ چشمهای ابوسلمه را بست و فرمود: (إِنَّ الرُّوحَ إِذَا قَبِضَ تَبِعَهُ الْبَصَرُ) «وقتی که روح قبض شود، چشم آنرا دنبال می کند برخی از نزدیکانش شیون و گریه کردند، پیامبر ﷺ فرمود: (لَا تَدْعُوا عَلِيَّ أَنْفُسَكُمْ إِلَّا بِخَيْرٍ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يُؤْمِنُونَ عَلِيَّ مَا تَقُولُونَ) «دعای خیر برای خودتان کنید، چون ملائکه بر آنچه می گوید آمین می گویند» سپس فرمود: (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِأَبِي سَلْمَةَ، وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقْبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَ لِهٖ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَ افْسَحْ لِهٖ فِي قَبْرِهِ، وَ نُوْرَ لِهٖ فِيهِ)^۳ «پروردگارا! گناهان ابو

(۱) صحیح: [الإرواء ۶۸۶]، م (۲/۶۳۱/۹۱۶)، د (۸/۳۸۶/۳۱۰۱)، ت (۲/۲۲۵/۹۸۳)، ج — (۱/۴۶۴/۱۴۴۵)، نس (۴/۵).

(۲) صحیح: [ص. د ۲۶۷۳]، د (۸/۳۸۵/۳۱۰۰).

(۳) صحیح: [الجنائز ۱۲]، م (۲/۶۳۴/۹۲۰)، د (۸/۳۸۷/۳۱۰۲)، در روایت ابوداود جمله «إِنَّ الرُّوحَ» وجود ندارد.

سلمه را بیمارز و مقام او را در میان هدایت یافتگان رفیع فرما و از فرزندانش جانشینی برای او در میان بازماندگان قرار بده، ای پروردگار عالیمان! گناهان ما و او را بیمارز و قبرش را گشاد و فراخ و نورانی فرما».

۳- پوشاندن او با پارچه‌ای که تمام بدنش را فرا گیرد

از عایشه روایت است: (أن رسول الله ﷺ حين توفي سجي ببرد حبرة)^۱ «وقتی پیامبر ﷺ فوت کرد با پارچه‌ای خط‌دار یمانی پوشانده شد».

۴- عجله برای تجهیز و خارج کردن آن برای دفن

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أسرعوا بالجنابة فإن تک صالحة فخير تقدمونها عليه، وإن تكن غير ذلك فشر تضعونه عن رقابکم)^۲ «در تجهیز و دفن جنازه عجله کنید؛ چون اگر (جنازه) انسانی صالح باشد، خیری را به او می‌رسانید، در غیر اینصورت شری است که از گردنتان پائین می‌گذارد».

۵- بعضی از نزدیکان میت باید فوراً اقدام به پرداخت دیون میت از داراییهایش نمایند اگرچه قرض تمام مالش را فرا گیرد

از جابر بن عبدالله روایت است: (مات رجل، فغسلناه و كفناه و حنطناه، و وضعناه لرسول الله ﷺ حيث توضع الجنائز، عند مقام جبرئيل ثم أذن رسول الله ﷺ بالصلاة عليه فجاء معنا خطي، ثم قال: لعل علي صاحبكم دينا، قالوا: نعم ديناران، فتخلف، فقال له رجل منا يقال له أبو قتادة: يا رسول الله هما علي فجعل رسول الله ﷺ يقول: هما عليك و في مالک و المیت منهما بری، فقال نعم فصلی عليه، فجعل رسول الله ﷺ إذا لقی أبا قتادة يقول: ما صنعت الديناران؟ حتی كان آخر ذلك قال: قد قضيتهما يا رسول الله، قال: الآن حين بردت عليه

(۱) متفق عليه : م (۲/۶۵۱/۹۴۲)، مسلم حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است، خ (۳/۱۱۳/۱۲۴۱)، بخاری حدیث را بصورت طولانی روایت کرده است.

(۲) متفق عليه : خ (۳/۱۸۲/۱۳۱)، م (۲/۶۵۱/۹۴۴)، د (۸/۴۶۹/۳۱۶۵)، ت (۱/۱۰۲۰)، نس (۴/۴۲).

جلده)'. «مردی فوت کرد، او را غسل داده و کفن کردیم و بوی خوش به او زدیم و آنرا برای پیامبر ﷺ در محل مخصوص جنازه نزد مقام جبرئیل قرار دادیم. پیامبر ﷺ را برای خواندن نماز خیر کردیم چند قدمی با ما آمد، سپس فرمود: شاید دوست شما دینی بر گردن داشته باشد، گفتند: بله، دو دینار بدهکار است، پیامبر ﷺ برگشت، مردی از ما که به او ابوقتاده گفته می‌شد به او گفت: ای رسول خدا! پرداخت آن دو دینار بر عهده من، پیامبر ﷺ چند مرتبه فرمود: آیا آن دو دینار بر عهده توست و از مال تو پرداخت می‌شود و میت از آن بری است؟ گفت بله، سپس بر او نماز خواند، بعد از آن پیامبر ﷺ هر وقت ابوقتاده را می‌دید، می‌فرمود: با آن دو دینار چه کردی؟ بعد از مدتی (ابوقتاده) گفت: ای رسول خدا آنها را پرداخت کردم، پیامبر ﷺ فرمود: الان عذاب از او برداشته شد».

آنچه برای حاضرین بر جنازه و غیر آنان جایز است

برای آنان جایز است که پرده از صورت او بردارند و او را ببوسند و سه روز بر او گریه کنند: از عایشه روایت است: (أن النبی ﷺ دخل علی عثمان بن مظعون و هو میت، فکشف عن وجهه، ثم أکب علیه فقبله، و بکی، حتی رأیت الدموع تسيل علی وجنتیه) ^۲ «عثمان بن مظعون فوت کرده بود. پیامبر ﷺ بر او وارد شد، پارچه صورتش را برداشت و بر او خم شد و او را بوسید و گریست بطوریکه دیدم اشک بر گونه‌هاش جاری شد».

از عبدالله بن جعفر روایت است: (أن النبی ﷺ أمهل آل جعفر ثلاثاً أن یأتیهم، ثم أتاهم فقال: لا تبکوا علی أخی بعد الیوم...) ^۳ «پیامبر ﷺ بعد از فوت جعفر، سه روز به اهل بیت او مهلت داد و نزد آنان نرفت، سپس نزد آنان رفت و فرمود: از امروز به بعد بر بردارم گریه نکنید».

(۱) صحیح: [الجنائز ۱۶]، کم (۲/۵۸)، هق (۶/۷۴).

(۲) صحیح: [الإرواء ۶۹۳]، [ص. جه ۱۱۹۱]، جه (۱/۴۶۸/۱۴۵۶)، د (۸/۴۴۳/۳۱۴۷)، ت (۲/۲۲۹/۹۹۴).

(۳) صحیح: [ص. نس ۴۸۲۳]، [الجنائز ص ۲۱]، د (۱۱/۲۴۵/۴۱۷۴)، نس (۸/۱۸۲).

آنچه بر بازماندگان میت واجب است

وقتی خبر مرگ کسی می‌رسد، دو چیز بر بازماندگان وی واجب است:

۱- صبر و راضی بودن به تقدیر، چراکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾

(بقره: ۱۵۵-۱۵۷)

«و قطعاً شما را با برخی از (امور همچون) ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و مژده بده به بردباران، آن کسانی که وقتی بلائی بدانان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم، آنان الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حالشان می‌گردد و مسلماً ایشان راه یافتگان‌اند.»

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است: پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار زنی که در کنار قبری گریه می‌کرد، عبور کرد و به او فرمود: (إتقی الله و اصبری) «تقوای خدا را پیشه کن و صبر کن» (آن زن) گفت: از من دور شو، که به مصیبتی مانند مصیبت من گرفتار نشده‌ای انس گفت: آن زن، پیامبر را نشناخت، به آن زن گفتند این رسول خدا است، گویا که او را مرگ فرا گرفت، به در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و دربان و حاجبی نیافت. گفت ای رسول خدا من تو را نشناختم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (إن الصبر عند أول الصدمة) «صبر باید در ابتدای وارد آمدن مصیبت باشد».

صبر بر وفات فرزندان پاداش زیادی دارد

از ابوسعید خدری روایت است: زنان به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند روزی بر ما مقرر کن (جهت موعظه)، پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنها موعظه کرد و فرمود: (أیما امرأة مات لها ثلاثة من الولد كانوا

(۱) متفق علیه : م (۶۲۶-۱۵-۲/۶۳۷)، این لفظ مسلم است، خ (۳/۱۴۸/۱۲۸۳)، د (۸/۳۹۵/۳۱۰۸).

لها حجابا من النار، قالت امرأة، واثنان؟ قال: واثنان) «هر زنی که سه تا از فرزندان را از دست بدهد، (فوت فرزندان) برای او مانع آتش جهنم می‌شوند، زنی گفت: دو فرزندهم؟ پیامبر ﷺ فرمود: دو فرزند هم»^۱.

دوم: آنچه بر نزدیکانش واجب است

استرجاع

استرجاع این است که شخص بگوید: إنا لله و إنا اليه راجعون، همچنانکه در آیه آمد و بعد از آن بگوید: (اللهم أجرني في مصيبي و أخلص لي خيرا منها) «خداوند! مرا در این مصیبت مأجور بگردان و بهتر از آنرا برایم جایگزین بفرما».

ام سلمه رضی اللہ عنہا روایت می‌کند: از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: هر مسلمانی هنگام گرفتار شدن به مصیبتی چیزی را بگوید که خدا به آن امر کرده است: (إنا لله و إنا اليه راجعون اللهم أجرني في مصيبي و أخلص لي خيرا منها)، «خداوند چیزی بهتر از آن را برای او جایگزین می‌کند، (ام سلمه) گفت: هنگامی که ابوسلمه فوت کرد، گفتم کدامیک از مسلمانان از ابوسلمه بهتر هستند، خانواده او اولین خانواده‌ای بود که به سوی پیامبر ﷺ هجرت کرد؟ سپس گفتم: اللهم أجرني في مصيبي و أخلص لي خيرا منها، و خداوند پیامبر ﷺ را به جای ابوسلمه به من داد»^۲.

آنچه بر بازماندگان میت حرام است

۱- شیون و نوحه

از ابومالک اشعری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أربع في أمتي من أمور الجاهلية لا يتركونهن: الفخر في الأحساب، والطعن في الأنساب، و الاستسقاء بالنجوم، و النياحة) «چهار چیز در امت من از امور جاهلی هستند که از آن دست برنمی‌دارند، افتخار به

۱) متفق علیه : خ (۳/۱۱۸/۱۲۴۹)، م (۴/۲۰۲۸/۲۶۳۳).

۲) صحیح : [ص. ج ۵۷۶۴]، [الأحكام ص ۲۳]، م (۲/۶۳۱/۹۱۸).

نیاکان، طعن در نسب، طلب باران با ستارگان، و نوحه‌خوانی» و فرمود: (النحائحة إذا لم تتب قبل موتها تقام يوم القيامة و عليها سربال من قطران و درع من جرب)^۱ «اگر زن نوحه‌خوان قبل از مرگش توبه نکند روز قیامت زنده می‌شود در حالیکه پیراهنی آغشته به روغن (قیرمانند) و زره‌ای از زنگار بر تن دارد».

۲ و ۳- زدن به گونه‌ها و پاره کردن گریبان

از عبدالله روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لیس منا من لطم الخدود، و شق الجيوب، و دعا بدعوی الجاهلیة)^۲ «از ما نیست کسی که بر گونه‌هایش بزند و گریبانش را پاره کند و شیون و زاری جاهلانه سر دهد».

۴- کندن مو

از ابودبرده بن ابوموسی روایت است: (وجع أبو موسی وجعا فغشی علیه، و رأسه فی حجر امرأة من أهله، فصاحت امرأة من أهله، فلم یستطع أن یرد علیها شیئا فلما أفاق قال: أنا بری ممن بری منه رسول الله ﷺ، فإن رسول الله ﷺ بری من الصالقة و الحالقة و الشاققة)^۳ «ابوموسی دچار بیماری شدیدی شد و بیهوش شد در حالی که سرش در آغوش زنی از اهلسش بود، زن فریاد کشید، (ابوموسی) نتوانست جوابش دهد، وقتی به هوش آمد، گفت: من بیزارم از کسی که رسول خدا ﷺ از او اظهار بیزاری کرده است. پیامبر ﷺ بیزار است از کسی که با صدای بلند گریه کند و کسی که هنگام مصیبت، موی سرش را بتراند، و کسی که لباسش را چاک کند».

(۱) صحیح: [الجناز ص ۲۷]، [الصحیح ۷۳۴]، م (۲/۶۴۴/۹۳۴).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۱۶۳/۱۲۹۴)، م (۱/۹۹/۱۰۳)، ت (۲/۲۳۴/۱۰۰۴)، نس (۴/۱۹).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۱۶۵/۱۲۹۶)، م (۱/۱۰۰/۱۰۴)، نس (۴/۲۰). الصالقة: با صاد و قاف، یعنی زنی که با صدای بلند گریه می‌کند. الحالقة: زنی که هنگام مصیبت موی سرش را می‌تراشد. الشاققة: زنی که لباسش را چاک می‌کند. (فتح الباری ۳ ص ۱۶۵، ط دارالمعرفة).

۵- ژولیده کردن مو

به دلیل حدیثی که یکی از زنان بیعت کننده (در بیعت عقبه) روایت کرده و گفته است: (كان فيما أخذ علينا رسول الله ﷺ في المعروف الذي أخذ علينا أن لا نعصيه فيه: و أن لا نخمش وجها، و لا ندعو بويل، و لا نشق جيبا، و أن لا ننشر شعرا)^۱ «از کارهای خوبی که پیامبر ﷺ از ما برآن عهده گرفت تا از آن سرپیچی نکنیم این بود که هنگام مصیبت صورتمان را نخراشیم، و وایلا نگوییم، و گریبان چاک نکنیم، و موهایمان را ژولیده رها نکنیم».

آنچه برای میت واجب است

انجام چهار چیز بر بازماندگان میت و غیر در حق او واجب است: غسل، تکفین، نماز، تدفین.

اولاً غسل

وجوب غسل میت از احادیث زیر که پیامبر ﷺ به آن امر فرموده، گرفته شده است:

- ۱- پیامبر ﷺ درباره شخصی که احرام بسته بود و از مرکبش بر زمین افتاد و فوت کرد فرمود: (واغسلوه بماء و سدر...) ^۲ او را با آب و سدر غسل دهید...».
- ۲- پیامبر ﷺ پس از فوت دخترش زینب (رض) فرمود: (اغسلنها ثلاثا أو خمسا أو سبعا...) ^۳ «او را سه یا پنج یا هفت بار غسل دهید...».

(۱) صحیح: [الجنائز ص ۳۰]. د (۸/۴۰۵/۳۱۱۵).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۱۳۵/۱۲۶۵)، م (۲/۸۶۵/۱۲۰۶)، د (۹/۶۳/۳۲۲۲)، ت (۲/۲۱۴/۹۵۸)، نس (۵/۱۹۵).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۱۳۲/۱۲۵۹)، م (۲/۶۴۷/۳۹-۹۳۹).

چگونگی غسل

از ام عطیه روایت است: پیامبر ﷺ هنگام غسل دخترش به آنان فرمود: (إبدان بميامنها و مواضع الوضوء منها)^۱ «از طرف راست بدن و اعضای وضوی او شروع کنید».

همچنین از ام عطیه روایت است: در حال شستن دختر پیامبر ﷺ بودیم که پیامبر زند ما آمد و فرمود: (اغسلنها ثلاثا أو خمسا أو أكثر من ذلك إن رأيتن ذلك، بماء و سدر، و اجعلن فی الآخرة کافورا أو شیئا من کافور، فإذا فرغتن فأذنی، فلما فرغنا آذناه فألقى إلینا حقوه^(*))، فقال: أشعرنها إياه^(**))^۲ (او را با آب و سدر سه بار یا پنج بار یا بیشتر از آن اگر لازم دانستید، بشوید، و آخرین بار او را با کافور یا چیزی از کافور بشوید، و وقتی که تمام شدید، مرا صدا بزنید، وقتی تمام شدیم، او را صدا زدیم، إزارش را به ما داد و فرمود: با این پارچه او را بپوشانید بطوریکه این پارچه اولین پوشش او باشد).

همچنین از او روایت است: (فضفرنا شعرها ثلاثة أثلاث قرنیها و ناصیتها)^۳ «موی سرش را در دو طرف سر و پیشانی‌اش سه قسمت کردیم و بافتیم».

همچنین از او روایت است: (فضفرنا شعرها ثلاثة قرون و ألقیناها خلفها)^۴ «موی سرش را در سه دسته بافتیم و آنرا در پشت سرش قرار دادیم».

(۱) متفق علیه : خ (۳/۱۳۰/۱۲۵۵)، م (۳/۹۳۹-۴۳-۲/۶۴۸).

(*) منظور از «الحقو» ازار و تن پوش است، «الحقو» در اصل بمعنی تهیگاه است ولی به صورت مجازی بر ازار اطلاق شده است.

(**) «أشعرنها إياه» یعنی این پارچه را اولین پوشش او قرار دهید.

(۲) متفق علیه : خ (۳/۱۲۵/۱۲۵۳)، م (۲/۶۴۶/۹۳۹)، د (۸/۴۱۶/۳۱۲۶)، ت (۲/۲۲۹/۹۹۵)، ج (۱/۴۶۸/۱۴۵۸)، نس (۴/۲۸).

(۳) متفق علیه : خ (۶۲ و ۱۳۳/۱۲۶۳ و ۳/۱۳۴)، م (۲/۶۴۶/۹۳۹)، نس (۴/۳۰).

(۴) متفق علیه : خ (۶۲ و ۱۳۳/۱۲۶۳ و ۳/۱۳۴)، م (۲/۶۴۶/۹۳۹)، نس (۴/۳۰).

چه کسی غسل را بر عهده گیرد؟

کسی که از همه بهتر سنتهای غسل را می‌داند، غسل میت را بعهده گیرد؛ و اگر از خانواده و نزدیکانش باشد بهتر است. چون کسانی که عهده‌دار غسل پیامبر ﷺ شدند از خانواده ایشان بودند:

از علی روایت است: (غسلت رسول الله ﷺ فجعلت أنظر ما يكون من الميت فلم أر شيئا، و كان طيبا حيا و ميتا^۱) «پیامبر ﷺ را شستم، نگاه کردم آیا چیزی که از میت خارج می‌شود، دیده می‌شود، چیزی را ندیدم، او در حال حیات و مرگش پاک و خوشبو بود».

لازم است که غسل مذکر را مردان و غسل مؤنث را زنان بر عهده گیرند، ولی زن و شوهر از این قاعده مستثنی هستند و هر کدام از آنها می‌تواند دیگری را غسل دهد: از عایشه روایت است: (لو كنت استقبلت من أمری ما استدبرت ما غسل النبي ﷺ غیر نسائه)^۲ «اگر آنچه را الان می‌دانم قبلا می‌دانستم، پیامبر ﷺ را کسی جز زنانش نمی‌شست».

همچنین از عایشه (رض) روایت شده که گفت: (رجع إلی رسول الله ﷺ من جنازة بالبقیع، و أنا أجد صداعا فی رأسی و أقول: وارأساه فقال: بل أنا و اراساه، ما ضرک لو مت قبلی فغسلتک و کفنتک ثم صلیت علیک و دفنتک)^۳ «پیامبر ﷺ بعد از به خاک سپاری جنازه‌ای در بقیع، نزد من بازگشت، در حالی که سردرد شدیدی داشتم و می‌گفتم: وای سرم، پیامبر ﷺ فرمود: بلکه من «وای سرم». تو را چه زیان رسد اگر قبل از من بمیری، من تو را بشویم و کفن کنم و سپس بر تو نماز بخوانم و تو را به خاک بسپارم؟».

۱) صحیح: [ص. جه ۱۱۹۸]، [الاحکام ۵۰]، جه (۱/۴۷۱/۱۴۶۷).

۲) صحیح: [ص. جه ۱۱۹۶]، [الجنائز ۴۹]، د (۸/۴۱۳/۳۱۲۵)، جه (۱/۴۷۰/۱۴۶۴).

۳) صحیح: [ص. جه ۱۱۹۷]، [الجنائز ۵۰]، جه (۱/۴۷۰/۱۴۶۵).

تذکر: غسل دادن شهید میدان جنگ مشروع نیست

از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ادفونهم فی دمائهم - یعنی یوم أحد و لم یغسلهم)^۱ «آنها را با خونشان دفن کنید - یعنی روز جنگ أحد - و آنها را نشست».

دوم: کفن کردن

و جوب آن به این دلیل است که پیامبر ﷺ در مورد شخص مُحَرَمی که شتر گردنش را شکست (و مرد)، فرمود: (اغسلوه بماء و سدر، و کفونوه فی ثوبین...)^۲ «او را با آب و سدر بشویید و در دو پارچه کفن کنید».

کفن یا قیمت آن از مال میت گرفته می‌شود اگرچه غیر از آن مالی به جای نگذاشته باشد:

به دلیل حدیث خباب بن ارت: (هاجرنا مع النبی ﷺ نلتمس وجه الله، فوق أجرنا علی الله، فمنا من مات لم يأكل من أجره شيئاً، فمنهم مصعب بن عمیر، و منا من أینعت له ثمرته فهو یهدبها. قتل یوم أحد فلم نجد ما نکفنه إلا بردة إذا غطینا بها رأسه خرجت رجلاه، و إذا غطینا رجلیه خرج رأسه، فأمرنا النبی ﷺ أن نغطی رأسه و أن نجعل علی رجلیه من الإذخر)^۳ «با پیامبر ﷺ به خاطر الله هجرت کردیم، پاداش ما با خداست، بعضی از ما از جمله مصعب بن عمیر فوت کردند و چیزی از غنائم جنگی دریافت ننمودند و بعضی از ما میوه‌اش رسید و آنرا چید (پاداش خود را از غنائم دریافت کرد) مصعب که روز جنگ أحد کشته شد، چیزی برای کفن او غیر از چادری که اگر سرش را می‌پوشاندیم پاهایش

(۱) صحیح: [ص. نس ۱۸۹۳]، [الجنائز ص ۵۴ - ۵۵]، خ (۳/۲۱۲/۱۳۴۶)، د (۸/۴۱۲/۳۱۲۲)، نس (۴/۶۲)، ت (۲/۲۵۰/۱۰۴۱).

(۲) تخریج در ص (۲۲۱).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۱۴۲/۱۲۷۶)، م (۲/۶۴۹/۹۴۰)، د (۸/۷۸/۲۸۵۹)، نس (۴/۳۸)، ت (۵/۳۵۴/۳۹۴۳).

را نمی گرفت، و اگر پاهایش را می پوشانیدیم سرش را نمی گرفت نیافتیم. پیامبر ﷺ به ما امر کرد که سرش را پوشانده و روی پاهایش را با اذخر (نوعی گیاه خوشبو) بپوشانیم». حداقل مقدار لازم برای کفن، پارچه‌ای است که تمام بدن را بپوشاند، و اگر تنها تکه پارچه کوتاهی در دسترس باشد که برای تمام بدن کافی نباشد، در این صورت سر میت با کفن و پاهایش با اذخر پوشانده شود، همانطور که در حدیث خباب گذشت.

مستحبات کفن

۱- رنگ سفید: به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (البسوا من ثيابكم البياض، فإنها خير ثيابكم و كفنوا فيها)^۱ «لباس سفید بپوشید که بهترین لباس‌هایتان است و با پارچه سفید (مرده‌هایتان) را کفن کنید».

۲- باید سه پارچه باشد: به دلیل حدیث عایشه که فرمود: (أن رسول الله ﷺ كفن في ثلاثة أثواب يمانية بيض سحولية من كرسف ليس فيها قميص و لاعمامة)^۲ «پیامبر ﷺ در سه تکه پارچه یمنی سفید سحولی (لباسی که از یمن به مدینه برده می شد) از جنس پنبه که در آنها پیراهن و عمامه نبود کفن کرده شد».

۳- اگر امکان داشت یکی از پارچه‌ها حبره (نوعی برد یمنی خط‌دار) باشد: به دلیل حدیث جابر که از پیامبر ﷺ روایت کرده است: (إذا توفى أحدكم فوجد شيئاً فليكن في ثوب حبرة)^۳ «هرگاه یکی از شما فوت کرد و مالی داشت در صورت امکان در یک لباس خط‌دار کفن شود».

(۱) صحیح: [ص. ج ۳۲۳۶]، [الجنائز ۶۲]، ت (۲/۹۹۹۲۳۲)، د (۱۰/۳۶۲/۳۸۶۰).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۱۳۵/۱۲۶۴)، م (۲/۶۴۹/۹۴۱)، د (۸/۴۲۵/۳۱۳۵)، ت (۲/۲۳۳/۱۰۰۱)، نس (۴/۳۶)، جه (۱/۴۷۲/۱۴۶).

(۳) صحیح: [ص. ج ۴۵۵]، [الجنائز ۶۳]، د (۸/۴۲۵/۳۱۳۴).

سوم - نماز میت

نماز خواندن بر جنازه مسلمان فرض کفایه است؛ چون پیامبر ﷺ در چندین حدیث به آن امر فرموده است:

از زید بن خالد جهنی روایت است: (أن رجلا من أصحاب النبي ﷺ توفي يوم خيبر، فذكروا ذلك لرسول الله ﷺ فقال: صلوا على صاحبكم، فتغيرت وجوه الناس لذلك، فقال: إن صاحبكم غل في سبيل الله، ففتشنا متاعه فوجدنا خرزا من خرز اليهود لايساوي درهمين)^۱ «مردی از اصحاب پیامبر ﷺ روز خیبر فوت کرد. جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو کردند، فرمود: بر دوستان نماز بخوانید با این سخن چهره مردم تغییر کرد^(*) پیامبر ﷺ فرمود: دوست شما خیانت کرده و به ناحق از غنیمت برداشته است، وسایلش را بازدید کردیم، مهره‌ای از مهره‌های یهود پیدا کردیم که دو درهم ارزش نداشت».

از آنچه گفتیم دو گروه استثناء می‌شوند و نماز بر آنها واجب نیست

۱- کودک نابالغ: از عایشه (رض) روایت است: (مات إبراهيم بن النبي ﷺ و هو ابن ثمانية عشر شهرا، فلم يصل عليه رسول الله ﷺ)^۲ «ابراهیم پسر پیامبر ﷺ در هجده ماهگی فوت کرد، پیامبر ﷺ بر او نماز نخواند».

۲- شهید: از انس روایت است: (أن شهداء أحد لم يغسلوا، و دفنوا بدمائهم، و لم يصل عليهم)^۳ «شهدای احد غسل داده نشدند و با خونهایشان دفن شدند و بر آنها نماز خوانده نشد».

(۱) صحیح: [الجنائز ص ۷۹]، د (۷/۳۷۸/۲۶۹۳)، جه (۲/۹۵۰/۲۸۴۸)، نس (۴/۶۴).

(*) چون پیامبر ﷺ راضی نبود خودش بر او نماز بخواند.

(۲) سند آن حسن است: [الجنائز ص ۸۰]، [ص. د ۲۷۲۹]، د (۸/۴۷۶/۳۱۷۱).

(۳) حسن: [ص. د ۲۶۸۸]، د (۸/۴۰۸/۳۱۱۹)، ابوداود حدیث را اینچنین مختصر روایت کرده است، ت

(۲/۲۴۱/۱۰۲)، ترمذی حدیث را بصورت طولانی روایت کرده است.

اما عدم وجوب نماز، جواز نماز بر آن دو گروه را نفی نمی‌کند: از عایشه روایت است: (أتی رسول الله ﷺ بصبي من صبيان الأنصار، فصلی علیه) ^۱ «کودکی از کودکان انصار نزد پیامبر ﷺ آورده شد و بر او نماز خواند». از عبدالله بن زبیر روایت است: (أن رسول الله ﷺ أمر يوم أحد بحمزة فسجى بريدة، ثم صلى عليه فكبر تسع تكبيرات، ثم أتى بالقتلى يصفون، و يصلی عليهم، و عليه معهم) ^۲ «پیامبر ﷺ روز احد دستور داد تا حمزه را با پارچه‌ای بپوشانند و بر او نماز خواند و نه تکبیر گفت، سپس کشته‌شدگان (دیگر) را آوردند و آنانرا در چند صف قرار دادند و پیامبر ﷺ بر آنان و بر حمزه به همراه آنان نماز خواند».

هرچه تعداد نمازگزاران بر جنازه بیشتر باشد، بهتر است

پیامبر ﷺ فرمودند: (ما من میت تصلی علیه أمة من المسلمین يبلغون مائة کلهم يشفعون له إلا شفعا فيه) ^۳ «هیچ میتی نیست که جماعتی صدنفره بر او نماز بخوانند و دعا کنند، مگر اینکه خداوند دعای آنانرا اجابت می‌کند».

در حدیثی دیگر فرموده است: (ما من رجل مسلم يموت، فيقوم علی جنازته أربعون رجلاً لا يشركون بالله شيئاً إلا شفعم الله فيه) ^۴ «هر مسلمانی بمیرد و چهل نفر که بر خدا شرک نکرده، بر جنازه او نماز بخوانند، حتماً خداوند دعای آنها را (درباره او) اجابت می‌کند».

(۱) صحیح: [ص. نس ۱۸۳۹]، م (۲۲۶۲/۴۲۰۵۰)، نس (۴/۵۷).

(۲) سند آن حسن است: [الجنائز ۴۹]، تمام راویان این حدیث ثقة هستند، و اینحدیث را طحاوی در «معانی الآثار» (۱/۲۹۰)، تخریج کرده است.

(۳) صحیح: [ص. نس ۱۸۸۱]، م (۲/۶۵۴/۹۴۷)، ت (۲/۲۴۷/۱۰۳۴)، نس (۴/۷۵).

(۴) صحیح: [الصحيحه ۲۶۶۷]، م (۲/۶۵۵/۹۴۸)، د (۸/۴۵۱/۳۱۵۴)، جه (۱/۴۷۷/۱۴۸۹) بنحوه.

مستحب است پشت سر امام سه صف تشکیل شود اگرچه تعدادشان کم باشد از مرثد یزنی از مالک بن هبیره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ما من میت يموت فيصلی علیه ثلاثة صفوف من المسلمين إلا أوجب. قال: فكان مالک إذا استقل أهل الجنزة جزاهم ثلاثة صفوف، للحديث)^۱ «هیچ میتی نیست که سه صف از مسلمانان بر او نماز بخوانند، مگر اینکه خداوند دعای آنانرا اجابت می‌کند» (مرثد یزنی) گوید: هر وقت مالک می‌دید تعداد نمازگزاران بر جنازه کم است باز هم آنانرا به دلیل این حدیث در سه صف قرار می‌داد.

اگر در یک زمان چندین جنازه زن و مرد وجود داشته باشد

اصل این است که بر هر جنازه‌ای نمازی جداگانه خوانده شود، ولی اگر بر همه‌ی آنها یک نماز خوانده شد نیز صحیح است، افراد ذکور هر چند کوچک باشند مقابل امام و زنان و دختران بعد از آنان، رو به قبله قرار داده می‌شوند:

از نافع از ابن عمر روایت است: (أنه صلی علی تسع جنازات جميعا، فجعل الرجال یلون الإمام و النساء یلین القبلة فصفهن صفا واحدا، و وضعت جنازة أم کلثوم بنت علی امرأة عمر بن الخطاب و ابن لها یقال له زید فوضعا جميعا، و الإمام یومئذ سعید بن العاص، و فی الناس ابن عباس و أبو هريرة و أبوسعید و أبو قتادة، فوضع الغلام مما یلی الإمام، فقال رجل: فأنکرت ذلك، فنظرت إلی ابن عباس و أبی هريرة و أبی سعید و أبی قتادة، فقلت ما هذا؟ قالوا: هی السنة)^۲ «او در نماز نه جنازه باهم شرکت داشت، مردان در جهت امام و زنان در جهت قبله و در یک صف قرار داده شدند و جنازه‌ی ام کلثوم دختر علی و همسر عمر بن خطاب و زید پسر او را نیز در آنجا گذاشتند، سعید بن عاص بر آنان نماز خواند، در حالیکه ابن عباس، ابوهریره، ابوسعید و ابوقتاده در آنجا حضور داشتند.

۱) حسن: [الجنازات ۹۹ - ۱۰۰]، د (۸/۴۴۸/۳۱۵۰)، ت (۲/۲۴۶/۱۰۳۳)، جه (۱/۴۷۸/۱۴۹۰).

۲) صحیح: [ص. نس ۱۸۶۹]، [الجنازات ۱۰۳]، نس (۴/۷۱).

پسر بچه جلو امام قرار داده شد. مردی گفت: اینکار به نظر من ناپسند است، به ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نگاه کردم، گفتم این کار چیست؟ گفتند سنت است».

محل خواندن نماز جنازه

خواندن نماز بر جنازه در مسجد جایز است

از عایشه روایت است: (لما توفی سعد بن أبی وقاص أرسل أزواج النبی ﷺ أن یمروا بجنازته فی المسجد فیصلین علیه، ففعلوا، فوقف به علی حجرهن یصلین علیه، أخرج به من باب الجنائز الذی کان إلى المقاعد، فبلغهن أن الناس عابوا ذلك و قالوا: ما كانت الجنازة یدخل بها المسجد فبلغ ذلك عائشة فقالت: ما أسرع الناس إلى أن یعیبوا ما لاعلم لهم به، عابوا علینا أن یمر بجنازة فی المسجد، و ما صلی رسول الله ﷺ علی سهیل بن بیضاء إلا فی جوف المسجد) «وقتی که سعد بن أبی وقاص فوت کرد، زنان پیامبر ﷺ کسی را دنبال جنازه فرستادند تا به مسجد آورده شود و بر آن نماز بخوانند. این کار را کردند، و جنازه را مقابل حجره زنان پیامبر ﷺ قرار دادند و بر آن نماز خواندند و از طریق «باب الجنائز» که روبروی «المقاعد» بود جنازه را خارج کردند. به زنان پیامبر ﷺ گفتند که مردم از این کار ایراد گرفته و گفته‌اند سابقه نداشته که جنازه‌ها به مسجد برده شوند. این خبر به عایشه رسید، گفت: مردم شتابان از چیزی که نمی‌دانند ایراد می‌گیرند، عیب گرفته‌اند که جنازه به مسجد برده شده، در حالی که پیامبر ﷺ در داخل مسجد، بر سهیل بن بیضاء نماز خواند».

اما بهتر آن است که خارج از مسجد و در محلی که مخصوص نماز میت است، بر جنازه نماز خوانده شود. همچنانکه زمان پیامبر ﷺ چنین بود و اکثر احادیث نبوی هم این را تأیید می‌کنند:

(۱) صحیح: [ص. نس ۱۸۵۶]، م (۹۷۳ - ۲/۶۶۸/۱۰۰)، این لفظ مسلم است و ابوداود آن را بصورت مختصر روایت کرده است (۸/۴۷۷/۳۱۷۳)، نس (۴/۶۸).

از ابن عمر روایت است: (أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ وَ امْرَأَةً زَنِيًا، فَأَمَرَ بِهِمَا، فَرَجَمَا قَرِيبًا مِنْ مَوْضِعِ الْجَنَائِزِ عِنْدَ الْمَسْجِدِ) ^۱ یهودیان مرد و زنی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر ﷺ آوردند، پیامبر ﷺ دستور رجم آنانرا داد و آنان نزدیک محل برگزاری نماز جنازه در کنار مسجد رجم شدند.

از ابوهریره روایت است: (أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَعِيَ النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إِلَى الْمَصَلِيِّ، فَصَفَّ بِهِمْ وَ كَبَّرَ أَرْبَعًا) ^۲ «روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر ﷺ خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مصلی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت».

نماز میت در بین قبور درست نیست، به دلیل حدیث انس: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى أَنْ يُصَلَّى عَلَى الْجَنَائِزِ بَيْنَ الْقُبُورِ) ^۳ «پیامبر ﷺ از خواندن نماز میت در بین قبور نهی کرد».

امام کجا بایستد؟

از ابوغالب خیاط روایت است: (شهدت أنس بن مالك صلى على جنازة رجل، فقام عند رأسه، فلما رفع أتى بجنازة امرأة من قريش أو من الأنصار، فقيل له يا أبا حمزة هذه جنازة فلانة ابنة فلان فصل عليها، فصلى عليها، فقام وسطها، و فينا العلاء بن زياد العدوي، فلما رأى اختلاف قيامه على الرجل و المرأة قال يا أبا حمزة، هكذا كان رسول الله ﷺ يقوم حيث قمت، و من المرأة حيث قمت؟ قال نعم، قال: فالتفت إلينا العلاء فقال: احفظوا) ^۴ «أنس بن مالك را دیدم که بر جنازه مردی در حالیکه کنار سرش ایستاد نماز خواند. وقتی

(۱) صحیح: [الجنائز ۱۰۶]، خ (۳/۱۹۹/۱۳۲۹).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۱۱۶/۱۲۴۵)، م (۲/۶۵۶/۹۵۱) ف د (۹/۵/۳۱۸۸)، نس (۴/۷۲).

(۳) سند آن حسن است: (الجنائز ۱۰۸)، البانی گفته است: این حدیث را طس (۲/۸۰/۱) روایت کرده است (۲/۸۰/۱).

(۴) صحیح: [ص. جه ۱۲۱۴]، د (۸/۴۸۴/۳۱۷۸)، ت (۲/۲۴۹/۱۰۳۹)، جه (۱/۴۷۹/۱۴۹۴).

(جنازه) برداشته شد، جنازه زنی از قریش یا از انصار آورده شد. به انس گفته شد ای ابوحمزه این جنازه فلانی دختر فلانی است، بر او نماز بخوان، انس در وسط او ایستاد و بر او نماز خواند، در میان ما علاء بن زیاد عدوی بود وقتی تفاوت ایستادن انس را برای مرد و زن دید گفت ای ابوحمزه، آیا پیامبر ﷺ هم همانجایی که شما برای مرد و زن ایستادی، می ایستاد؟ (انس) گفت: بله، (ابوغالب) گوید: علاء رو به ما کرد و گفت: این را به خاطرتان بسپارید».

روش خواندن نماز میت

در نماز میت چهار یا پنج الی نه تکبیر گفته می شود. پیامبر ﷺ هر بار به یکی از اینها عمل می کرد. دلیل چهار تکبیر حدیث ابوهریره است: (أن رسول الله ﷺ نعى النجاشى فى اليوم الذى مات فيه فخرج إلى المصلى فصف بهم و كبر أربعاً)^۱ «روزی که نجاشی فوت کرد، پیامبر ﷺ خبر مرگ او را به مردم اعلام کرد و به طرف مصلی خارج شد و مردم را صف کرد و چهار تکبیر گفت».

و دلیل پنج تکبیر حدیث عبدالرحمن بن ابی لیلی است: (كان زيد بن أرقم يكبر على جنازنا أربعاً، و إنه كبر على جنازة خمساً، فسألته، فقال: كان رسول الله ﷺ يكبرها)^۲ «زیئد بن أرقم بر جنازه‌های ما چهار تکبیر می گفت، و بر جنازه‌ای پنج تکبیر گفت، از او (علت را) پرسیدم، گفت پیامبر ﷺ پنج تکبیر می گفت».

و درباره شش و هفت تکبیر، بعضی آثار موقوف آمده است که در حکم مرفوع اند، چون بعضی از بزرگان صحابه آن را در حضور دیگر صحابه انجام داده‌اند بدون اینکه کسی به آنها اعتراض کند:

(۱) تخریج در ص (۲۲۶).

(۲) صحیح: [ص. جه ۱۲۲۲]، م (۲/۶۵۹/۹۵۷)، د (۸/۴۹۴/۳۱۸۱)، ت (۲/۲۴۴/۱۰۲۸)، جه

(۱/۴۸۲/۱۵۰۵)، نس (۴/۷۲).

از عبدالله بن معقل روایت است: (أن علی بن ابی طالب صلی علی سهل بن حنیف، فکبر علیه ستا، ثم التفت إلینا فقال: إنه بدری)^۱ «علی بن ابی طالب بر سهل بن حنیف نماز خواند و شش تکبیر گفت، سپس رو به ما کرد و گفت او بدری است».

از موسی بن عبدالله بن یزید روایت است: (أن علیا صلی علی ابی قتادة فکبر علیه سبعا، و کان بدریا)^۲ «علی بر ابوقتاده نماز خواند و هفت تکبیر گفت، ابوقتاده بدری بود».

از عبد خیر روایت است: (کان علی رضی الله عنه یکبر علی اهل بدر ستا، و علی أصحاب النبی صلی الله علیه و آله خمسا، و علی سائر الناس أربعا)^۳ «علی رضی الله عنه بر اهل بدر شش تکبیر و بر (دیگر) اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پنج تکبیر و بر سایر مردم چهار تکبیر می گفت».

و دلیل نه تکبیر حدیثی است که عبدالله بن زبیر روایت کرده که: (أن النبی صلی الله علیه و آله صلی علی حمزة فکبر علیه تسع تکبیرات...)^۴ «پیامبر صلی الله علیه و آله بر حمزه نماز خواند و نه تکبیر گفت».

برای نماز گزار مشروع است که دستهایش را در تکبیر اول بلند کند

از عبدالله بن عباس روایت است: (أن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یرفع یدیه علی الجنابة فی أول تکبیرة ثم لا یعود)^۵ «پیامبر صلی الله علیه و آله در تکبیر اول نماز میت دو دستش را بلند می کرد و (در تکبیرات بعدی) این کار را نمی کرد».

سپس دست راستش را بر پشت کف و میچ و ساعد دست چپش قرار می داد و آن دو را روی سینه اش محکم قرار می داد:

(۱) سند آن صحیح است: [الجنائز ۱۱۳]، کم (۳/۴۰۹)، هق (۴/۳۶).

(۲) سند آن صحیح است: [الجنائز ۱۱۴]، هق (۴/۳۶).

(۳) سند آن صحیح است: [الجنائز ۱۱۳]، قط (۲/۷۳/۷)، هق (۴/۳۷).

(۴) تخریج در ص (۲۲۶).

(۵) راویان آن ثقة هستند: [الجنائز ص ۱۱۶].

از سهل بن سعد روایت است: (كان الناس يؤمرون أن يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلاة)^۱ «به مردم امر می شد که هنگام نماز دست راست را روی ساعد چپ قرار دهند».

سپس بعد از تکبیر اول، سوره فاتحه و سوره ای دیگر می خواند:

از طلحه بن عبدالله بن عوف روایت است: (صليت خلف ابن عباس رضي الله عنه على الجنائز، فقرأ بفاتحة الكتاب و سورة، و جهر حتى أسمعنا، فلما فرغ أخذت بيده فسألته؟ فقال: إنما جهرت لتعلموا أنها سنة و حق)^۲ «پشت سر ابن عباس رضي الله عنه نماز جنازه خواندم، سوره فاتحه و سوره ای دیگر را با صدای بلند خواند تا ما آن را بشنویم، وقتی نماز تمام شد، دستش را گرفتم و (در این باره) از او سؤال کردم، گفت به این خاطر با صدای بلند خواندم که بدانید این سنت و حق است».

نماز میت به صورت سری خوانده می شود؛ به دلیل حدیث ابو امامه بن سهل که گفت: (السنة في الصلاة على الجنائز أن يقرأ في التكبيرة الأولى بأمر القرآن مخافتة، ثم يكبر ثلاثاً، و التسليم عند الآخرة)^۳ «سنت در نماز میت این است که بعد از تکبیر اول سوره فاتحه به صورت سری خوانده شود، سپس سه بار تکبیر گفته شود و سلام باید بعد از آخرین تکبیر باشد».

سپس تکبیر دوم را بگوید و بر پیامبر صلى الله عليه وسلم صلوات بفرستد: به دلیل حدیث ابو امامه که قبلاً بیان شد و گفت: مردی از اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم به من خبر داد که: (أن السنة في الصلاة على الجنائز أن يكبر الإمام، ثم يقرأ بفاتحة الكتاب بعد التكبيرة الأولى سرا في نفسه، ثم يصلى على النبي صلى الله عليه وسلم و يخلص الدعاء للجنائز في التكبيرات الثلاث، لا يقرأ في شيء منهن، ثم

(۱) تخریج در ص (۱۲۱).

(۲) صحیح: [الجنائز ۱۱۹]، نس (۴/۷۵)، اما قرائت فاتحه به تنهایی را روایت کرده اند: خ (۳/۲۰۳/۱۳۳۵)، د (۸/۴۹۵/۳۱۸۲)، ت (۲/۲۴۶/۱۰۳۲)، ج (۱/۴۷۹/۱۴۹۵).

(۳) سند آن صحیح است: [الجنائز ۱۱۱]، نس (۴/۷۵).

یسلم سرا فی نفسه^۱ «سنت در نماز میت این است که امام تکبیر بگوید، سپس بعد از تکبیر اول، سوره فاتحه را به صورت سری بخواند، سپس در سه تکبیر باقیمانده بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستد و خالصانه برای میت دعا کند، و در هیچ کدام از آنها قرآن نخواند، سپس آهسته سلام دهد».

و بعد از تکبیر دوم، بقیه تکبیرات را بگوید و در آن خالصانه برای میت دعا کند: به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إِذَا صَلَّيْتُمْ عَلَيَّ فَأَخْلَصُوا لَهُ الدَّعَاءَ)^۲ «هرگاه بر میت نماز خواندید، خالصانه برای او دعا کنید».

در نماز میت باید دعاهایی خوانده شود که از پیامبر ﷺ نقل شده‌اند. از جمله این دعاها دعایی است که از عوف بن مالک روایت است: پیامبر ﷺ بر جنازه‌ای نماز خواند و قسمتی از دعایی را که می‌خواند حفظ کردم. او می‌فرمود: (اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه، و أكرم نزله، و وسع مدخله، و اغسله بالماء و الثلج و البرد و نقه من الخطايا كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس، و أبدله دارا خيرا من داره و أهلا خيرا من أهله و زوجا خيرا من زوجته و أدخله الجنة و أعذه من عذاب القبر و عذاب النار قال: فتمنيت أن أكون أنا ذلك الميت)^۳ «خداوندا! او را بیامرزد و به او رحم کن، و او را از عذاب نجات ده، و او را مورد عفو خویش قرار بده و مکانش را در بهشت رفیع گردان و جایگاهش را (در قبر) فراخی و وسعت ده، و او را (از گناهان) با آب و برف و تگرگ بشوی و او را از خطاها پاک کن همچنانکه پارچه سفید از چرک پاک می‌شود، و برای او خانه‌ای بهتر از خانه‌اش و اهلی بهتر از اهلیش و همسری بهتر از همسرش جایگزین بفرما، و او را وارد بهشت کن و او را از عذاب قبر و عذاب آتش دور بفرما، (عوف بن مالک) گفت: آروز داشتم که آن میت من می‌بودم».

۱) صحیح: [الجنائز ۱۲۲]، فع فی الأم (۱/۲۷۰)، هق (۴/۳۹).

۲) حسن: [الإرواء ۷۳۲]، [ص. ج ۶۶۹]، د (۸/۴۹۶/۳۱۸۳)، جه (۱/۴۸۰/۱۴۹۷).

۳) صحیح: [الجنائز ۱۲۳]، م (۲/۶۶۲/۹۶۳)، جه (۱/۴۸۱/۱۵۰۰)، نس (۴/۷۳).

مشروع آن است که دعا بین تکبیر آخر و سلام باشد؛ به دلیل حدیث ابویعفور از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه که گفت: (شهدته کبر علی جنازة أربعاً، ثم قام ساعة - یعنی - يدعوا ثم قال: أتروني كنت أكبر خمسا؟ قالوا: لا، قال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يكبر أربعاً)^۱ «او را دیدم که هنگام خواندن نماز میت چهار تکبیر گفت، سپس مدتی ایستاد و دعا کرد و گفت: آیا پنج تکبیر گفتیم؟ گفتند خیر، گفت: پیامبر صلى الله عليه وسلم چهار تکبیر می گفت.» سپس مانند نماز واجب دو سلام بدهد یکی به طرف راست و دیگری به طرف چپ، به دلیل حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه: (ثلاث خلال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعلهن تركهن الناس، إحداهن التسليم على الجنازة مثل التسليم في الصلاة)^۲ «سه خصلت است که پیامبر صلى الله عليه وسلم آنها را انجام می داد ولی مردم آنها را ترک کرده اند، یکی از آنها سلام بر جنازه است که مانند سلام نماز است.»

می توان به سلام اول هم اکتفا کرد به دلیل حدیث ابوهیریه: (أن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى على جنازة فكبر عليها أربعاً و سلم تسليمه واحدة)^۳ «پیامبر صلى الله عليه وسلم بر میتی نماز خواند و چهار تکبیر گفت و یک سلام داد.»

خواندن نماز میت در اوقاتی که نماز خواندن حرام است، جایز نیست، مگر در حالت ضرورت

به دلیل حدیث عقبه بن عامر رضی الله عنه: (ثلاث ساعات كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهانا أن نصلی فیهن أو أن نقبر فیهن موتانا: حين تطلع الشمس بازغة حتى ترتفع، و حين يقوم قائم الظهيرة حتى تميل الشمس، و حين تضيف الشمس للغروب حتى تغرب)^۴ «پیامبر صلى الله عليه وسلم ما را از اینکه در سه وقت (زیر) نماز بخوانیم یا مرده هایمان را دفن کنیم نهی کرد، هنگامی که تازه خورشید

(۱) سند آن صحیح است: [الجنائز ۱۲۶]، هق (۴/۳۵).

(۲) سند آن حسن است: [الجنائز ۱۲۷]، هق (۴/۴۳).

(۳) سند آن حسن است: [الجنائز ۱۲۸]، کم (۱/۳۶۰)، هق (۴/۴۳).

(۴) تخریج در ص (۸۲).

طلوع می‌کند تا وقتی که بلند می‌شود، و وسط روز تا وقتی که خورشید زوال کند و وقتی که خورشید به غروب نزدیک می‌شود تا غروب کند».

فضیلت نماز میت و تشییع آن

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من صلی علی جنازة و لم يتبعها فله قیراط، فإن تبعها فله قیراطان، قيل و ما القیراطان؟ قال: أصغرهما مثل أحد)^۱ «هر کس بر جنازه‌ای نماز بخواند ولی آن را تشییع نکند یک قیراط (أجر) دارد و اگر آن را تشییع کند دو قیراط (أجر) دارد، گفته شد دو قیراط چقدر است؟ فرمود: کوچکترین آن به اندازه کوه أحد است».

فضیلت تشییع جنازه فقط برای مردان است و شامل زنان نمی‌شود؛ چون پیامبر ﷺ زنان را از شرکت در تشییع جنازه نهی فرموده است البته این نهی، نهی تنزیهی است. أم عطیه (رض) گوید: (نهینا عن اتباع الجنائز و لم يعزم علينا)^۲ «از تشییع جنازه‌ها منع شدیم ولی نه به طور قطعی».

تشییع جنازه با ارتکاب اعمالی که مخالف شریعت باشد جایز نیست، در سنت نبوی به دو مورد تصریح شده، که عبارتند از:

گریه کردن با صدای بلند و تشییع همراه با روشن کردن بخور (آتش)

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (لا تتبع الجنابة بصوت و لانا)^۳ «جنازه با سر و صدا و آتش تشییع نشود».

این نهی، ذکر کردن با صدای بلند در پیشاپیش جنازه را نیز شامل می‌شود؛ چون این کار بدعت است و قیس بن عباد گوید: (كان أصحاب النبي ﷺ يكرهون رفع الصوت عند

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۳۵۵]، م (۹۴۵ - ۵۳ - ۲/۶۵۳).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۱۴۴/۱۲۷۸)، م (۲/۶۴۶/۹۳۸)، د (۸/۴۴۹/۳۱۵۱)، جه (۱/۵۰۲/۱۵۷۷).

(۳) حسن: [الجنائز ۷۰]، د (۸/۴۵۳/۳۱۵۵).

الجنائز^۱ «اصحاب پیامبر ﷺ بلند کردن صدا هنگام تشییع جنازه را مکروه می دانستند». چراکه اینکار مشابهت به نصاری است، چون آنان به هنگام خواندن انجیل و دعاهایشان، آوازشان را همراه با کشیدن صدا و لحن دادن به آن و غمناک کردن آن بلند می کردند. زشت تر از آن این است که تشییع جنازه با نواختن آلات موسیقی با صدایی حزن انگیز پیشاپیش جنازه همراه باشد، همچنان که در بعضی از ممالک اسلامی به تقلید از کفار این کار را انجام می دهند. - والله المستعان -.

سرعت در بردن جنازه، بدون دویدن واجب است

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (أسرعوا بالجنازة، فإن تك صالحة فخير تقدمونها عليه و إن تكن غير ذلك فشر تضعونه عن رقابكم)^۲ «در دفن جنازه عجله کنید؛ چون اگر (جنازه) انسان صالحی باشد خیری را به او می رسانید و اگر غیر از آن باشد، شری است که از دوش خود برمی دارید».

جایز است تشییع کننده از جلو و پشت سر و طرف راست و چپ جنازه حرکت کند به شرط اینکه به جنازه نزدیک باشد مگر اینکه سواره باشد که در اینصورت باید پشت سر جنازه حرکت کند؛ به دلیل حدیث مغیره بن شعبه که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (الراكب خلف الجنازة و الماشي حيث شاء منها)^۳ «سواره پشت سر جنازه و پیاده از هر طرفی که خواست حرکت کند».

اما حرکت پشت سر جنازه بهتر است؛ چون این امر مطابق این فرموده پیامبر ﷺ است: (واتبعوا الجنائز) «و جنازه ها را دنبال کنید».

(۱) راویان این حدیث ثقه هستند: [الجنائز ۷۱]، هق (۴/۷۴).

(۲) تخریج در ص (۲۱۶).

(۳) صحیح: [ص. ج ۳۵۳۳]، ت (۲/۲۴۸/۱۰۳۶)، نس (۴/۵۵)، د (۸/۴۶۷/۳۱۶۴).

قول علی رضی الله عنه نیز این را تأیید می‌کند، که می‌گوید: (المشی خلفها أفضل من المشی أمامها، کفضل صلاة الرجل فی جماعة علی صلاته فذا)^۱ «فضیلت حرکت کردن پشت سر جنازه بر حرکت کردن جلو آن مانند فضیلت نماز جماعت بر نماز فرادی است».

اگر کسی وارد قبرستان شد یا از کنار آن عبور کرد چه دعایی را بخواند

از عایشه روایت است: گفتم ای رسول خدا (وقتی داخل قبرستان شدم) چه بگویم؟ فرمود: بگو: (السلام علی أهل الدیار من المؤمنین و المسلمین، و یرحم الله المستقدمین منا و المستأخرین، و إنا إن شاء الله بکم للاحقون)^۲ «سلام بر مؤمنان و مسلمانان این دیار باد! خداوند به گذشتگان و آیندگان ما رحم کند، و ما هم انشاءالله به شما ملحق خواهیم شد».

از سلیمان بن بریده از پدرش روایت است: پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان یاد می‌داد هرگاه به قبرستان رفتند بگویند: (السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین و المسلمین، و إنا إن شاء الله بکم للاحقون، أسأل الله لنا و لکم العافیة)^۳ «سلام بر شما مؤمنان و مسلمانان این دیار؛ و ما هم انشاءالله به شما ملحق خواهیم شد، از خداوند برای خود و شما طلب عافیت می‌کنم».

سوم - تدفین

دفن میت واجب است اگرچه کافر باشد.

سنت است دفن در قبرستان صورت گیرد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله مرده‌ها را در قبرستان بقیع دفن می‌کرد، و اخبار در این مورد به تواتر رسیده‌اند و دفن در غیر قبرستان از هیچ یک از

(۱) سند آن حسن است: [الجنائز ۷۴]، هق (۴/۲۵).

(۲) صحیح: [ص. ج ۴۴۲۱]، [الجنائز ۱۸۳]، م (۹۷۴ - ۲/۶۶۹/۱۰۳)، نس (۴/۹۱).

(۳) صحیح: [ص. نس ۱۹۲۸]، م (۲/۶۷۱/۹۷۵)، نس (۴/۹۴).

افراد سلف روایت نشده، بجز دفن پیامبر ﷺ در حجره‌اش که به تواتر رسیده است. و این از خصوصیات پیامبر ﷺ است همانطور که حدیث عایشه بر آن دلالت دارد، عایشه گوید: (لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اَخْتَلَفُوا فِي دَفْنِهِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا مَا نَسِيتُهُ قَالَ: مَا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي يَحِبُّ أَنْ يَدْفَنَ فِيهِ، فَدَفَنُوهُ فِي مَوْضِعِ فَرَاشَةَ)^۱ «وقتی که پیامبر ﷺ فوت کرد، اصحاب در مورد محل دفنش اختلاف نظر پیدا کردند، ابوبکر گفت چیزی از پیامبر ﷺ شنیده‌ام که آن را فراموش نکرده‌ام، پیامبر ﷺ فرموده: خداوند هیچ پیامبری را قبض روح نکرده مگر در مکانی که دوست داشته در آن دفن شود، لذا او را در محل بسترش دفن کردند».

شهدای میدان جنگ از این حکم مستثنایند و در محل شهادتشان دفن شده و به قبرستان منتقل نمی‌شوند. به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه:

(لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ، حَمَلَ الْقَتْلَى لِيَدْفَنُوا بِالْبَقِيعِ، فَنَادَى مَنَادِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَدْفِنُوا الْقَتْلَى فِي مَضَاجِعِهِمْ)^۲ «در روز جنگ احد کشته‌شدگان را بر سواریه‌ها گذاشتند تا آنها را در بقیع دفن کنند، منادی پیامبر ﷺ اعلام کرد: پیامبر ﷺ به شما دستور می‌دهد تا کشته‌شدگان را در محل شهادتشان دفن کنید».

دفن در اوقات زیر جایز نیست مگر هنگام ضرورت

۱- از عقبه بن عامر روایت است: (ثلاث ساعات كان رسول الله ﷺ ينهاها أن نصلي فيهن، أو أن نقبر فيهن موتانا، حين تطلع الشمس بازغة حتى ترتفع، وحين يقوم قائم الظهيرة حتى تميل الشمس، وحين تضيف الشمس للغروب حتى تغرب)^۳ «سه وقت است که پیامبر ﷺ ما را نهی می‌کرد که در آن اوقات نماز بخوانیم یا مرده‌هایمان را دفن کنیم، هنگامی که خورشید طلوع می‌کند تا وقتی که بلند شود، و وقتی که نیمه روز می‌شود تا

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۶۴۹]، ت (۲۳/۱۰۲۴۲/۲).

(۲) صحیح: [ص. نس ۱۸۹۳]، د (۳۱۴۹/۴۴۶/۸)، نس (۴/۷۹)، ت (۱۷۷۱/۱۳۰/۳).

(۳) تخریج در ص (۸۲).

هنگامیکه خورشید زوال کند، و وقتی که خورشید به غروب نزدیک می‌شود تا آنکه غروب کند».

۲- از جابر روایت است: (أن النبی ﷺ ذکر رجلا من أصحابه قبض فکفن فی کفن غیر طائل و قبر لیلا فزجر النبی ﷺ أن یقبر الرجل باللیل حتی یصلی علیه، إلا أن یضطر الإنسان إلی ذلک) ^۱ «پیامبر ﷺ درباره یکی از اصحابش که فوت کرده بود و او را در پارچه‌ای که تمام بدنش را نمی‌پوشاند، کفن و شب هنگام دفن کرده بودند صحبت کرد ما را از دفن کردن مردگان در شب منع کرد تا (صبح مردم بیشتری جمع شوند) بر او نماز خوانده شود، مگر اینکه ضرورتی پیش بیاید».

اگر ضرورت ایجاب کند، می‌توان مرده را شبانه دفن کرد، و می‌توان برای تسهیل عمل دفن از چراغ استفاده کرد: به دلیل حدیث ابن عباس: (أن رسول ﷺ أدخل رجلا قبره لیلا، و أسرج فی قبره) ^۲ «پیامبر ﷺ مردی را در شب دفن کرد و (برای تسهیل عمل دفن) داخل قبرش، از چراغ استفاده کرد».

واجب است قبر عمیق، وسیع و خوب باشد

از هشام بن عامر روایت است: (لما کان یوم أحد، أصیب من أصیب من المسلمین، و أصاب الناس جراحات، فقلنا یا رسول الله، الحفر علینا لکل إنسان شدید، فکیف تأمرنا؟ فقال: احفروا و أوسعوا، و أعمقوا، و أحسنوا، و ادفنوا الاثنین و الثلاثة فی القبر، و قدموا أكثرهم قرآنا، قال: فکان أبی ثالث ثلاثة، و کان أكثرهم قرآنا، فقدم) ^۳ «زمانی که جنگ احد روی داد، بسیاری از مسلمانان کشته شدند و عده‌ای هم جراحاتی برداشتند، گفتیم ای رسول خدا کندن قبر برای هر کدام از آنها کار دشواری است، به ما چه دستوری

(۱) صحیح: [ص. نس ۱۷۸۷]، م (۲/۶۵۱/۹۴۳)، د (۸/۴۲۳/۳۱۳۲)، (۴/۳۳).

(۲) حسن: [الجنائز ۱۴۱]، ت (۲/۲۶۰/۱۰۶۳).

(۳) صحیح: [الجنائز ۱۴۶]، نس (۴/۸۰)، د (۹/۳۴/۳۱۹۹)، ت (۳/۱۲۸/۱۷۶۶).

می‌دهید؟ پیامبر ﷺ فرمود: قبرها را به صورت وسیع، عمیق و خوب حفر کنید، و دو نفر و سه نفر را در یک قبر دفن کنید و کسی را که قرآن بیشتری (از حفظ) داشته در دفن مقدم کنید (هشام بن عامر) گفت: پدرم سومین شخصی بود که کشته شده بود و بیشتر از همه قرآن را از حفظ داشت، در نتیجه او را جلوتر از همه دفن کردند».

کندن قبر هم به صورت لحد و هم به صورت شق جایز است: چون در زمان پیامبر ﷺ هر دو صورت رواج داشته است، ولی لحد بهتر است: از انس بن مالک روایت است: (لما توفی النبی ﷺ کان بالمدينة رجل یلحد، و آخر یضرح، فقالوا: نستخیر ربنا، و نبعث إلیهما، فأیهما سبق ترکناه فأرسل إلیهما، فسبق صاحب اللحد، فلحدوا للنبی ﷺ) «وقتی پیامبر ﷺ فوت کرد، در مدینه (دو قبر کن بود که یکی) قبر را به صورت لحد و دیگری به صورت شق حفر می‌کرد. اصحاب گفتند از پروردگاران استخاره می‌کنیم و به دنبال آن دو می‌فرستیم هر کدام زودتر آمد قبر را حفر کند، به دنبال آن دو فرستادند، لحدکن زودتر آمد لذا برای پیامبر ﷺ قبر را به صورت لحد حفر کردند».

میت اگرچه زن باشد، توسط مردان به داخل قبر گذاشته می‌شود؛ چرا که در زمان پیامبر ﷺ مردان این کار را انجام می‌دادند، و تاکنون نیز مسلمانان این کار را انجام می‌دهند.

اولیای میت در گذاشتن میت در قبر مستحق‌تراند؛ به دلیل عموم فرموده خداوند متعال: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ (احزاب: ۶)
«و خویشاوندان نسبت به همدیگر بعضی بر بعضی در کتاب خدا از اولویت بیشتری برخوردارند».

و به دلیل حدیث علی ﷺ: (غسلت رسول الله ﷺ، فذهبت أنظر ما یكون من المیت فلم أر شیئا، و کان ﷺ طیبا، حیا و میتا و ولی دفنه و إجنابه دون الناس أربعة: علی و العباس و

(۱) سند آن حسن است: جه (۱/۴۹۶/۱۵۵۷)، لحد: شکافی در عرض قبر و در جهت قبله است. ضریح همان شق است و آن گودالی است که مانند جوی در پایین قبر کنده می‌شود.

الفضل و صالح مولی رسول الله ﷺ، و لحد لرسول الله ﷺ لحداً و نصب علیه اللبنة نصباً^۱ «پیامبر ﷺ را شستم، نگاه کردم به آنچه از میت خارج می شود، چیزی را ندیدم، پیامبر ﷺ هم در حال حیات و هم در حال وفات پاک و خوشبو بود، و از میان مردم فقط چهار نفر کفن و دفن را برعهده گرفتند؛ علی، عباس، فضل و صالح مولای پیامبر ﷺ، و برای پیامبر ﷺ لحدی حفر کردند و بر آن خشت خام قرار دادند».

مرد می تواند همسر خودش را دفن کند

به دلیل حدیث عایشه: (دخل علی رسول الله ﷺ فی الیوم الذی بدی فیه، فقلت: وارأساه فقال: وددت أن ذلک کان و أنا حی، فھیاتک و دفنتک ...) ^۲ «روزی که پیامبر ﷺ مریض بود، نزد من آمد، گفتم «وای سرم»، پیامبر ﷺ فرمود: دوست داشتم که وقتی تو می مردی من زنده می بودم و تو را تجهیز و تدفین می کردم».

ولی منوط به این است که در آن شب با زنش آمیزش نکرده باشد در غیر این صورت برایش مشروع نیست که زنش را دفن کند و بهتر است غیر او اگر دارای شرط مذکور باشد، زنش را دفن کند، به دلیل حدیث انس که گفت:

(شهدنا ابنة لرسول الله ﷺ، و رسول الله ﷺ جالس علی القبر، فرأیت عینیه تدمعان، ثم قال: هل منکم من رجل لم یقارف اللیلة؟ فقال أبو طلحة: أنا یا رسول الله قال: فأنزل، قال فنزل فی قبرها) ^۳ «در تشییع جنازه دختر پیامبر ﷺ حاضر بودیم، پیامبر ﷺ در حالیکه روی قبر نشسته بود، دیدم که اشک از چشمانش جاری بود، سپس فرمود، آیا از میان شما

(۱) سند آن صحیح است: کم (۱/۳۶۲)، هق (۴/۵۳).

(۲) صحیح: أ (۱۴۴/۶) این حدیث مانند روایت احمد در «صحیح البخاری» روایت شده است (۱۰۱/۱۰) و (۱۰۲) مسلم این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است (۱۱۰/۷)، در کتاب «أحكام الجنائز» ألبانی نیز چنین آمده است.

(۳) صحیح: [الجنائز ۱۴۹]، خ (۳/۲۰۸/۱۳۴۲).

کسی هست که دیشب با همسرش نزدیکی نکرده باشد؟ ابوطلحه گفت من، ای رسول خدا، پیامبر ﷺ فرمود: پس پایین برو، (انس) گفت: و (ابوطلحه) داخل قبرش شد».

سنت است میت از طرف پایین قبر (جایی که پای میت قرار می‌گیرد) داخل قبر گذاشته شود

به دلیل حدیث ابواسحاق: (أوصی الحارث أن یصلی علیه عبد الله بن یزید، فصلی علیه، ثم أدخله القبر من قبل رجلی القبر و قال: هذا من السنة) ^۱ «حارث وصیت کرد که عبدالله بن یزید بر او نماز بخواند، لذا عبدالله بر او نماز خواند سپس او را از طرف پایین قبر داخل قبر کرد و گفت: این کار، سنت است».

میت در قبر بر پهلو راست و رو به قبله گذاشته شود به طوریکه سرش در سمت راست قبله و پاهایش در سمت چپ آن قرار گیرد، مسلمانان از زمان پیامبر ﷺ تاکنون بدین طریق عمل کرده‌اند.

سنت است کسی که میت را در قبر قرار می‌دهد بگوید (بسم الله و علی سنة رسول الله أو ملة رسول الله) «به نام خدا و بر سنت پیامبر خدا یا دین پیامبر خدا».

از ابن عمر روایت است: (أن النبی ﷺ كان إذا وضع الميت فی القبر قال: بسم الله و علی سنة رسول الله) ^۲ «پیامبر ﷺ وقتی میت را در قبر قرار می‌داد می‌فرمود: «بسم الله و علی سنه رسول الله».

و به دلیل حدیث بیاضی رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ که فرمود:
(المیت إذا وضع فی قبره، فلیقل الذین یضعونه حین یوضع فی اللحد: بسم الله، و بالله و علی ملة رسول الله) ^۱ «وقتی که میت در قبرش گذاشته می‌شود، کسانی که او را در لحد می‌گذارند بگویند: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله».

(۱) سند آن صحیح است: [الجنائز ۱۵۰]، د (۹/۲۹/۳۱۹۵).

(۲) صحیح: [الجنائز ۱۵۲]، د (۹/۳۲/۳۱۹۷)، ت (۲/۲۵۵/۱۰۵۱)، ج (۱/۴۹۴/۱۵۵۰).

و برای کسی که کنار قبر است مستحب است بعد از بستن لحد (گذاشتن سنگ‌ها) باهر دو دستش سه مشت خاک بر روی قبر بریزد؛ به دلیل حدیث ابوهریره: (أن رسول الله ﷺ صلى على جنازة، ثم أتى الميت فحثى عليه من قبل رأسه ثلاثاً) ^۲ «پیامبر ﷺ بر جنازه‌ای نماز خواند؛ سپس نزدیک قبر شد و از طرف سرش سه مشت خاک بر آن ریخت».

بعد از دفن میت موارد زیر سنت است

۱- قبر حدود یک وجب از زمین بلند شود، تا مشخص شود که قبر است و به آن اهانت نشود، به دلیل حدیث جابر رضی الله عنه: (أن النبي ﷺ أُلحد له لحد، و نصب عليه اللبن نصباً، و رفع قبره من الأرض نحواً من شبر) ^۳ «برای پیامبر ﷺ، لحدی کنده شد و بر او خشت قرار داده شد و قبرش به اندازه یک وجب از زمین بلند کرده شد».

۲- قبر مقداری مرتفع شود، به دلیل حدیث سفیان تمار که گفت:

(رأيت قبر النبي ﷺ مسنماً) ^۴ «قبر پیامبر ﷺ را دیدم که (به شکل کوهان شتر) برجسته

بود».

۳- با قراردادن تکه سنگی یا شبیه آن در قسمت بالای قبر (سرمیت)، آن را مشخص کند، تا هرگاه کسی از بستگان میت بمیرد نزد او دفن شود، به دلیل حدیث مطلب بن ابی وداعه رضی الله عنه: (لما مات عثمان بن مظعون أخرج بجنازته فدفن، أمر النبي ﷺ رجلاً أن يأتیه بحجر، فلم يستطع حمله، فقام إليها رسول الله ﷺ و حسر عن ذراعیه، قال المطلب: قال الذي يخبرني عن رسول الله ﷺ: كأنی أنظر إلى بياض ذراعی رسول الله ﷺ حين حسر عنها، ثم

(۱) سند آن حسن است: [الجنائز ۱۵۲]، کم (۱/۳۶۶).

(۲) صحیح: [الإرواء ۷۵۱] ف جه (۱/۴۹۹/۱۵۶۵).

(۳) سند آن حسن است: [الجنائز ۱۵۳]، حب (۲۱۶۰)، هق (۳/۴۱۰).

(۴) صحیح: [الجنائز ۱۵۴]، خ (۳/۲۵۵/۱۳۹۰). مسنم: یعنی مرتفع، و تسنیم قبر خلاف تسطیع آن است.

حملها فوضعها عند رأسه، و قال: أتعلم بها قبر أخي، و أدفن إليه من مات من أهلي) ^۱ (وقتی که عثمان بن مظعون فوت کرد، جنازه اش را بیرون بردند و دفن کردند. پیامبر ﷺ به مردی دستور داد تا سنگی برای او بیاورد، آن شخص نتوانست سنگ را حمل کند، پیامبر ﷺ (به طرف سنگ) رفت و آستینش را بالا زد، مطلب گوید: کسی که از پیامبر ﷺ به من خبر داد گفت: وقتی که پیامبر ﷺ آستینش را برای برداشتن سنگ بالا زد، سفیدی ساعدهایش را دیدم، سنگ را حمل کرد و در کنار سر عثمان قرار داد و فرمود: با این سنگ قبر برادرم را نشانه می کنم و هر کس از خویشاوندانم فوت کند نزد او دفنش می کنم».

۴- بالای قبر بایستد و برای پایداری میت دعا و طلب مغفرت کند و حاضران را نیز به این کار سفارش کند؛ به دلیل حدیث عثمان بن عفان رضی الله عنه (كان النبي ﷺ إذا فرغ من دفن الميت وقف عليه فقال: استغفروا لأخیکم، وسلوا له التثییت فإنه الآن یسأل) ^۲ «وقتی که پیامبر ﷺ از دفن میت فارغ می شد، بالای سر او می ایستاد و می فرمود: برای برادرانم طلب مغفرت کنید و برای او از خدا طلب پایداری کنید که الان از او سؤال می شود». جایز است که همراهان جنازه، هنگام دفن کنار قبر بنشینند تا مرگ و حوادث بعد از آن را به یاد بیاورند، به دلیل حدیث براء بن عازب:

(خرجنا مع النبي ﷺ فی جنازة رجل من الأنصار، فانتبهنا إلى القبر و لما یلحد، فجلس رسول الله ﷺ و جلسنا حوله، و كأن علی رؤسنا الطیر، و فی یده عود فجعل ینکت فی الأرض فرفع رأسه فقال: استعیدوا بالله من عذاب القبر، مرتین أو ثلاثا، ثم قال: إن العبد المؤمن إذا کان فی انقطاع من الدنيا، و إقبال من الآخرة، نزل إليه ملائكة من السماء بیض الوجوه كأن وجوههم الشمس، معهم کفن من أكفان الجنة، و حنوط من حنوط الجنة حتی یجلسوا منه مد البصر ثم یجی ملک الموت علیه السلام حتی یجلس عند رأسه، فیقول:

(۱) حسن : «الجنائز ۱۵۵»، د (۹/۲۲/۳۱۹۰).

(۲) سند آن صحیح است : [الجنائز ۱۵۶]، د (۹/۴۱/۳۲۰۵).

أيتها النفس الطيبة، أخرجني إلى مغفرة من الله ورضوان، قال: فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من في السماء، فيأخذها، فإذا أخذها لم يدعها في يده طرفة عين حتى يأخذوها، ليجعلوها في ذلك الكفن و في ذلك الحنوط، و يخرج منها كأطيب نفحة مسك وجدت على وجه الأرض، قال: فيصعدون بها، فلا يمدون بها، فإيرون يعني بها على ملاء من الملائكة إلا قالوا: ما هذا الروح الطيب، فيقولون فلان بن فلان، بأحسن أسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا. حتى ينتهوا بها إلى السماء الدنيا، فيستفتحون له فيفتح لهم، فيشيعه من كل سماء مقربوها إلى السماء التي تليها، حتى ينتهي به إلى السماء السابعة، فيقول الله عز وجل، اكتبوا كتاب عبدى في عليين، و أعيدوه إلى الأرض، فإنى منها خلقتهم و فيها أعيدهم، و منها أخرجهم تارة أخرى. قال: فتعاد روحه في جسده، فيأتيه ملكان فيجلسانه، فيقولان له: من ربك؟ فيقول: ربي الله، فيقولان له: ما دينك؟ فيقول دينى الإسلام، فيقولان له: ما هذا الرجل الذى بعث فيكم؟ فيقول: هو رسول الله ﷺ فيقولان له: و ما علمك؟ فيقول: قرأت كتاب الله فأمنت به صدقت، فينادى مناد فيالسماء: أن صدق عبدى فافرشوه من الجنة، و ألبسوه من الجنة، و افتحوا له بابا إلى الجنة، قال: فيأتيه من روحها و طيبها، و يفسح له فى قبره مد بصره، قال: و يأتيه رجل حسن الوجه، حسن الثياب، طيب الريح، فيقول: أبشر بالذى يسرك هذا يومك الذى كنت توعده. فيقول له: من أنت؟ فوجهك الوجه يجىء بالخير؟ فيقول: أنا عملك الصالح، فيقول: رب أقم الساعة حتى أرجع إلى أهلى و مالى.

قال: و إن العبد الكافر إذا كان فى انقطاع من الدنيا وإقبال من الآخرة، نزل إليه من السماء ملائكة سود الوجوه، معهم السموح، فيجلسون منه مد البصر، ثم يجى ملك الموت حتى يجلس عند رأسه، فيقول: أيتها النفس الخبيثة، أخرجني إلى سخط من الله و غضب، قال: فتفرق فى جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الصوف المبلول فيأخذها، فإذا أخذها، لم يدعها فى يده طرفة عين حتى يجعلوها فى تلك السموح، و يخرج منها كأنتن ربح جيفة

وجدت على وجه الأرض، فيصعدون بها فلايمرون بها على ملاء من الملائكة إلا قالوا: ما هذا الروح الخبيث؟ فيقولون فلان بن فلان بأقبح أسمائه التي كان يسمى بها في الدنيا، حتى ينتهى به إلى السماء الدنيا، فيستفتح له فلا يفتح له، ثم قرأ رسول الله ﷺ: ﴿ لا تفتح لهم أبواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط ﴾ فيقول الله عزوجل: اكتبوا كتابه في سجين في الأرض السفلى فتطرح روحه طرحاً، ثم قرأ: ﴿ ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق ﴾ فتعاد روحه في جسده و يأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له: من ربك؟ فيقول: هاه هاه لا أدري. فيقولان له: ما دينك؟ فيقول هاه هاه، لا أدري. فيقولان له: ما هذا الرجل الذي بعث فيكم؟ فيقول: هاه هاه لا أدري. فينادى مناد من السماء: أن كذب فافرشوا له من النار، و افتحوا له بابا إلى النار، فيأتيه من حرها و سمومها، و يضيق عليه قبره حتى تختلف فيه أضلعه، و يأتيه رجل قبيح الوجه، قبيح الثياب، منتن الريح، فيقول: أبشر بالذي يسؤك، هذا يومك الذي كنت توعد، فيقول: من أنت فوجهك الوجه يجيء بالشر؟ فيقول: أنا عمك الخبيث. فيقول: رب لا تقم الساعة. — و في رواية: ثم يقبض له أعمى أصم أبكم، و في يده مرزبة لو ضرب بها جبل كان تراباً، فيضربه ضربة حتى يصير تراباً، ثم يعيده الله كما كان فيضربه ضربة أخرى، فيصيح صيحة يسمعه كل شيء إلا الثقلين^۱ «همراه پیامبر ﷺ با جنازه مردی از انصار خارج شدید تا به قبر رسیدیم در حالیکه هنوز لحد آمده نشده بود، پیامبر ﷺ نشست، ما هم (آرام و ساکت) دور او نشستیم، مثل اینکه بالای سرمان پرنده بود، و در حالی که چوبی در دست داشت و آن را بر زمین می کوبید، سرش را بلند کرد و دو یا سه بار فرمود، از عذاب قبر به خدا پناه ببرید، سپس فرمود: وقتی که بنده مؤمن در حال بریدن از دنیا و رو کردن به آخرت است فرشتگانی که صورتهایشان سفید و مانند خورشید (درخشان) است، و کفنی از کفن های بهشت و حنوطی (هر چیز خوشبویی که به جسد می زنند) از حنوطهای بهشت به همراه دارند، از آسمان به سوی او می آیند و تا

(۱) صحیح : [الجناز ۱۵۹]، أ (۷/۷۴/۵۳)، د (۱۳/۸۹/۴۷۲۷).

جایی که چشم، توانایی دیدن دارد ملائکه کنار او می‌نشینند، سپس ملک الموت عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌آید و کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید: ای روح پاک! به سوی مغفرت و رضوان الهی خارج شو، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: پس روح مانند قطره‌ای که از لبه مشک آب می‌چکد، خارج می‌شود و ملک الموت آن را می‌گیرد، وقتی آنرا گرفت، لحظه‌ای در دستش نمی‌ماند که فوراً (سایر ملائکه‌ها) آن را می‌گیرند و در آن کفن و بوی خوش قرار می‌دهند و از آن روح بویی خوشتر از بهترین مسک روی زمین خارج می‌شود، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: او را بالا می‌برند و از کنار هر گروهی از ملائکه که می‌گذرند می‌پرسند: این روح پاک کیست؟ می‌گویند: فلانی پسر فلانی است، و او را با بهترین نامهایی که در دنیا داشته، مورد خطاب قرار می‌دهند، تا اینکه او را به آسمان دنیا می‌رسانند، برای او طلب باز شدن دروازه آسمان می‌کنند، دروازه بر آنها باز می‌شود و از هر آسمانی تا آسمان بعدی مقربان (بین دو آسمان) او را همراهی می‌کنند تا به آسمان هفتم برده می‌شود، خداوند عزوجل می‌فرماید: نامه عمل بنده‌ام را در میان نامه اعمال نیکوکاران بنویسید و او را به زمین بازگردانید. که من آنها را از (خاک) زمین آفریده‌ام و به آن بازمی‌گردانم و بار دیگر آنها را از آن خارج می‌کنم، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: روحش به جسدش بازگردانده می‌شود و دو ملائکه (نکیر و منکر) نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ جواب می‌دهد: پروردگارم الله است، از او می‌پرسند: دینت چیست؟ جواب می‌دهد: دینم اسلام است، از او می‌پرسند این مردی که از میان شما مبعوث شد کیست؟ جواب می‌دهد: او فرستاده خدا است، از او می‌پرسند از کجا می‌دانی؟ جواب می‌دهد: کتاب خدا را خواندم و به آن ایمان آورده و آن را تصدیق کردم. در این زمان ندادنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد بنده‌ام راست گفت؛ پس از فرش بهشت برای او پهن کنی و از لباس بهشت او را بپوشانید و برای او دری از بهشت باز کنید. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: نسیم و بوی خوش بهشت به مشام او می‌رسد و قبرش به اندازه دید چشمش وسعت پیدا می‌کند. (پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمود: سپس مردی زیباروی با لباسی زیبا و بویی خوش نزد او می‌آید و می‌گوید، مژده باد تو را به چیزی که خوشحالت می‌کند. این همان روزی است که به تو

وعده داده شده بود پس به آن مرد می‌گوید: تو کیستی؟ صورت تو مانند صورت کسی است که پیام‌آور نیکی است. (آن مرد) می‌گوید من عمل صالح توهستم. (بنده مؤمن) می‌گوید: پروردگارا! قیامت را برپا کن تا به سوی اهل و مالم برگردم.

(پیامبر ﷺ) فرمود: و هنگامیکه بنده‌ی کافر در حال بریدن از دنیا و انتقال به آخرت است، ملائکه‌هایی از آسمان به سوی او پایین می‌آیند که صورتشان سیاه است، پارچه‌هایی بافته شده از مو (با الیاف زبر و درشت) به همراه دارند و تا چشم قدرت دیدن دارد ملائکه اطراف او را می‌گیرند، سپس ملک الموت می‌آید و کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید: ای روح خبیث! به سوی خشم و عذاب خدا خارج شو، (پیامبر ﷺ) فرمود: روح در جسد او پراکنده و متفرق می‌شود، و ملک الموت روحش را مانند کشیدن سیخ خاردار از پشم خیس بیرون می‌آورد همینکه آن را بیرون آورد لحظه‌ای در دستش باقی نمی‌ماند بلکه فوراً آنرا در آن پارچه‌های بافته شده از مو (با الیاف زبر و درشت) قرار می‌دهند، در حلیکه بویی بدتر از گندیده‌ترین لاشه روی زمین از آن خارج می‌شود، روحش را بالا می‌برند، از کنار هیچ گروهی از ملائکه عبورش نمی‌دهند مگر اینکه می‌گویند این روح خبیث کیست؟ می‌گویند: فلانی پسر فلانی است و با زشت‌ترین نامهایی که در دنیا داشته او را مورد خطاب قرار می‌دهند تا اینکه به آسمان دنیا برده می‌شود، آنگاه برای او طلب باز شدن دروازه آسمان می‌کنند، ولی دروازه را بر او باز نمی‌کنند، سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت کرد:

﴿ لَا تَفْتَحْ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ﴾

(الاعراف: ۴۰)

«درهای آسمان به روی آنها باز نمی‌گردد و به بهشت وارد نمی‌شوند تا اینکه

شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد».

خداوند متعال می‌فرماید: نامه عمل او را در میان بدکاران در زمین سفلی بنویسید،

پس روح او پرت می‌شود؛ سپس (پیامبر ﷺ) این آیه را خواند:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾
(حج: ۳۱)

«هر کس که برای خدا شریکی قرار دهد انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضيض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان تکه‌های بدن او را می‌ربانید یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می‌کند».

سپس روحش به جسدش بازگردانده می‌شود و دو ملائکه (نکیر و منکر) او را می‌نشانند و از او می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ جواب می‌دهد: هاه! هاه! نمی‌دانم از او می‌پرسند دینت چیست؟ جواب می‌دهد: هاه! هاه! نمی‌دانم، از او می‌پرسند این مردی که در میان شما مبعوث شد کیست؟ جواب می‌دهد: هاه! هاه! نمی‌دانم، در این حال ندادهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که: دروغ گفت؛ پس فرشی از آتش برای او پهن و دری از آتش برای او باز کنید، از گرما و حرارت جهنم به سوی او می‌آید و قبرش بر او تنگ می‌شود به طوری که استخوان‌های سینه‌اش درهم شکسته می‌شود و مردی با رویی زشت و لباسی قبح و بویی بد نزد او می‌آید و می‌گوید: مژده باد تو را به چیزی که تو را ناراحت می‌کند، این همان روزی است که به تو وعده داده شده بود، (آن شخص کافر) می‌گوید: تو کیستی؟ صورت تو مانند صورت کسی است پیام‌آور شر است. (آن مرد) می‌گوید من عمل خبیث تو هستم، (شخص کافر) می‌گوید: پروردگارا قیامت را برپا مکن.

در روایتی آمده که: سپس خداوند کور و کر و لالی را برای او مأمور می‌کند که عصایی آهنی در دست دارد که اگر با آن به کوه زده شود آن را به خاک تبدیل می‌کند، با آن ضربه‌ای به او می‌زند تا به خاک تبدیل شود سپس خداوند او را به حالت اول باز می‌گرداند، سپس ضربه‌ای دیگر به او می‌زند و فریادی می‌کشد که غیر از جن و انس هر چیزی آن را می‌شنود».

تعزیه

تعزیه اهل میت با کلماتی که گمان می‌رود موجب تسلیت آنها شده و اندوه آنان را از بین می‌برد و آنها را به رضا و صبر توصیه می‌کند، مشروع است. و باید با کلماتی که از پیامبر ﷺ ثابت شده‌اند، به اهل میت تسلیت گفته شود، و اگر چیزی از پیامبر ﷺ در این زمینه در ذهن نداشت، باید با هر سخن نیکویی که مخالفتی با شرع نداشته و هدف را تحقق بخشد، به آنها تسلیت بگوید:

از أسامه بن زید روایت است: (كنا عند النبي ﷺ فأرسلت إليه إحدى بناته تدعوه و تخيره أن صيبا لها أو ابنا لها في الموت، فقال رسول الله ﷺ ارجع إليها فأخبرها: أن الله ما أخذ، و له ما أعطى، و كل شي عنده بأجل مسمى، فمرها فلتصبر و لتحتسب...) ^۱ «نزد پیامبر ﷺ بودیم که یکی از دخترانش (زینب) کسی را به دنبال او فرستاد تا او را طلب کند و به او اطلاع دهد که بچه یا ^(*) پسر زینب در حال مرگ است. پیامبر ﷺ فرمود به سوی او برگرد و به او بگو: آنچه خدا می‌گیرد و آنچه بخشیده، ملک اوست و هر چیزی نزد او اجلی معین دارد و به او بگو صبر کند و طلب ثواب کند».

لازم است (که در امر تعزیه) از دو چیز دوری شود، اگرچه مردم بر انجام آنها حریص باشند:

یکی تجمع برای تعزیه در مکانی مخصوص مانند خانه یا مقبره یا مسجد.
دیگری درست کردن غذا از طرف اهل میت برای پذیرایی از کسانی که به عزاداری می‌آیند: به دلیل حدیث جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه:

(۱) متفق علیه : خ (۱۲۸۴/۱۵۰/۳)، م (۹۲۳/۶۳۵/۲).

(*) شک از راوی است.

(کنا نعد الاجتماع إلى أهل الميت، وصنعة الطعام بعد دفنه من النياحة)^۱ «ما جمع شدن نزد اهل میت و درست کردن غذا (برای مردم) بعد از دفن میت را از نياحت (سوگواری و نوحه‌خوانی) می‌دانستیم».

سنت آن است که نزدیکان و همسایگان میت برای خانواده میت غذایی درست کنند و آنها را سیر کنند؛ به دلیل حدیث عبدالله بن جعفر رضی الله عنه: وقتی که جعفر کشته شد و جنازه او را آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (اصنعوا لآل جعفر طعاماً، فقد أتاهم أمر یشغلهم، أو أتاهم ما یشغلهم)^۲ «برای خانواده جعفر غذایی درست کنید؛ چون کاری برایشان پیش آمده که آنها را مشغول کرده است یا (فرمود) چیزی برایشان پیش آمده که آنها را مشغول کرده است».

آنچه به میت نفع می‌رساند

میت در چند مورد از عمل دیگران نفع می‌برد

۱- دعای مسلمانان برای او: به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (حشر: ۱۰)

«و کسانی که پس از مهاجرین و انصار می‌آیند می‌گویند: پروردگارا، ما را و برداران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، ببامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

و به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: (دعوة المراء المسلم لأخيه بظهر الغيب مستجابة، عند رأسه ملك موكل، كلما دعا لأخيه بخير قال الملك الموكل به: آمين و لك بمثل)^۳ «دعای انسان

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۳۰۸]، جه (۱/۵۱۴/۱۶۱۲).

(۲) حسن: [ص. ج ۱۰۱۵]، د (۸/۴۰۶/۳۱۱۶)، ت (۲/۲۳۴/۱۰۰۳)، جه (۱/۵۱۴/۱۶۱۰).

(۳) صحیح: [ص. ج ۳۳۸۱]، م (۴/۲۰۹۴/۲۷۳۳).

مسلمان برای برادرش در غیاب او مستجاب می‌گردد، (چون) در کنار سرش فرشته‌ای مأمور شده، که هر وقت برای برادرش دعای خیر کند می‌گوید، آمین و مانند همین دعا برای تو باشد».

۲- پرداخت کردن قرض میت، از طرف هر کسی که باشد: چون قبلاً بیان شد که ابوقتاده دو دینار را بجای میت پرداخت کرد.

۳- قضای نذر از میت، روزه باشد یا غیر روزه: به دلیل حدیث سعد بن عباد: «أنه استفتی رسول الله ﷺ فقال: إن أمی ماتت و علیها نذر؟ فقال: اقضه عنها»^۱ «از پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: مادرم در حالی فوت کرد که بر او نذری بود؟ پیامبر ﷺ فرمود آن را به جای او ادا کن».

۴- اعمال صالحی که فرزند صالح انجام می‌دهد:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم: ۳۹)

«و اینکه برای هر انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود برای آن تلاش نموده است».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: (إِنْ أَطِيبَ مَا أَكَلَ الرَّجُلُ مِنْ كَسْبِهِ، وَ إِنْ وُلِدَ مِنْ كَسْبِهِ)^۲ «پاکترین و بهترین چیزی که انسان می‌خورد این است که از کسبش باشد و فرزند انسان هم از کسب او است».

(۱) متفق علیه: خ (۵/۲۸۹/۲۶۷۱)، م (۳/۱۲۶۰/۱۶۳۸)، د (۹/۱۳۴/۳۲۳۸)، ت (۳/۵۱/۱۵۸۶)، نس (۷/۲۱).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۶۲۶]، د (۹/۴۴۴/۳۵۱۱)، این لفظ ابوداود است، ت (۲/۴۰۶/۱۳۶۹)، جه (۷/۲۴۱)، نس (۲/۷۲۳/۲۱۳۷).

۵- صدقات جاریه و اعمال صالحی که از خود برجای می‌گذارد:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: إِلَّا مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ) ^۱ «وقتی که انسان می‌میرد عملش قطع می‌شود مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که مورد استفاده دیگران قرار می‌گیرد، و ولد صالحی که برای او دعا می‌کند».

زیارت قبور

زیارت قبور بمنظور پند گرفتن و یادآوری آخرت مشروع است، به شرط اینکه در قبرستان چیزی که موجب غضب خداوند متعال شود مانند خواستن از صاحب قبر و به کمک طلبیدن او مانند اینها نگویید. از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنِّي نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا فَإِنَّ فِيهَا عِبْرَةً، وَلَا تَقُولُوا مَا يَسْخَطُ الرَّبَّ) ^۲ «من (قبلاً) شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم ولی (الآن می‌گویم): به زیارت قبور بروید؛ چون در آن عبرت است و چیزی نگویید که خشم خدا را برانگیزد».

زیارت قبور برای زنان هم جایز است؛ چون زنان هم در علت زیارت قبور (پند گرفتن و یادآوری آخرت) با مردان شریک هستند و به دلیل آنچه قبلاً درباره دعای هنگام زیارت قبور گفته شد که عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد وقتی قبور را زیارت می‌کند چه دعایی بخواند پیامبر هم به او یاد داد که چه دعایی بخواند و او را (از زیارت) نهی نکرد و نفرمود که زنان حق زیارت قبور را ندارند.

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۹۳]، م (۳/۱۲۵۵/۱۶۳۱)، د (۸/۸۶/۲۸۶۳)، ت (۲/۴۱۸/۱۳۹۰)، نس (۶/۲۵۱).

(۲) صحیح: [الجنائز ۱۷۹]، کم (۱/۳۷۴)، هق (۴/۷۷)، هق (۴/۷۷)، بیهقی جمله آخر را روایت نکرده

بلکه بزار آن را روایت کرده است (۱/۴۰۷/۸۶۱).

* خطابی می‌گوید: اهل جاهلیت شتری را روی قبر شخص صالحی سر می‌بردند و می‌گفتند این پاداش

کاری است که میت در حال حیاتش انجام داده است «نبیل الأوطار» (۴/۵۴۹) «مترجم».

اعمالی که در کنار قبور حرام است

- ۱- ذبح برای رضای خدا: به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (لا عقر فی الإسلام) «عقر (ذبح بر قبر) در اسلام نیست».*
- عبدالرزاق ابن همام گوید: (كانوا يعقرون عند القبر بقرة أو شاة) «آنان (اهل جاهلیت) گاو یا گوسفندی را کنار قبر سر می‌بریدند».
- ۲-۶- چیزهایی که در حدیث زیر نهی شده است: از جابر ﷺ روایت است: (نهی رسول الله ﷺ أن يجصص القبر، و أن يقعد عليه، و أن یبنی علیه أو یزاد علیه، أو یکتب علیه) «پیامبر ﷺ از گچ کاری قبر و نشستن و بنا کردن روی آن و بلند کردن بیش از حد شرعی، و از نوشتن روی آن، نهی کرده است».
- ۷- نماز خواندن روبروی قبر: به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لا تصلوا إلى القبور...) «رو به قبور نماز نخوانید».
- ۸- نماز خواندن کنار قبور اگرچه بدون رو کردن به آن باشد: از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الأرض كلها مسجد إلا المقبرة و الحمام) «می‌توان روی تمام زمین نماز خواند بجز مقبره و حمام».
- ۹- ساختن مسجد روی قبر: از عایشه و عبدالله بن عباس روایت است: (لما نزل برسول الله ﷺ طفق يطرح خمیصة له علی وجهه، فإذا اغتم بها كشفها عن وجهه فقال: و هو

(۱) سند آن صحیح است: [الجنائز ۲۰۳]، د (۹/۴۲/۳۲۰۶).

(۲) سند آن صحیح است: [الجنائز ۲۰۴]، د (۹/۴۵/۳۲۱۰۹) این موارد را ابوداود روایت کرده است، مسلم و ترمذی و نسائی هم کم و زیاد آنها را روایت کرده‌اند (۲/۶۶۷/۹۷۰)، ت (۲/۲۵۸/۱۰۵۸)، نس (۴/۸۶).

(۳) صحیح: [ص. ج ۷۳۸۴]، م (۲/۶۶۸/۹۷۲)، د (۹/۴۹/۳۲۱۳)، ت (۲/۲۵۷/۱۰۵۵)، نس (۲/۶۷).

(۴) صحیح: [ص. ج ۲۷۶۷]، د (۲/۱۵۸/۴۸۸)، ت (۱/۱۹۹/۳۱۶).

کذلک، لعنة الله على اليهود و النصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد، يحذر ما صنعوا)^۱ «وقتی پیامبر ﷺ مریض شد (بیماری وفاتش) پارچه‌ای روی صورتش کشید، هرگاه اذیت می‌شد آن را از صورتش برمی‌داشت در همان حال فرمود: لعنت خدا بر یهود و نصاری باد که قبرهای پیامبرانشان را به مسجد تبدیل کردند، از آنچه آنها کردند (مسلمانان را) بر حذر می‌داشت».

از عایشه (رض) روایت است: پیامبر ﷺ در بیماری‌ای که از آن بهبود نیافت فرمود: لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد، قالت فلولا ذلك أبرز قبره غير أنه خشي أن يتخذ مسجدا)^۲ «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند؛ (چراکه) قبور پیامبرانشان را مسجد قرار دادند. (عایشه) گفت: اگر این نبود، قبرش را آشکار می‌کردند، اما بیم آن داشت که مسجد قرار داده شود».

۱۰- تبدیل کردن قبرستان به محل برگزاری اعیاد و رفتن به قبرستان در اوقات معین و مناسبت‌های معروف به قصد عبادت نزد قبور یا غیر آن: به دلیل حدیث ابوهریره از پیامبر ﷺ که فرمود: (لا تتخذوا قبری عيدا، ولا تجعلوا بيوتكم قبورا، و حيثما كنتم فصلوا على فإن صلاتكم تبلغني)^۳ «قبر مرا به (محل برگزاری) اعیاد قرار ندهید، و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید و هر جا بودید بر من صلوات بفرستید؛ چون صلوات شما بر من می‌رسد».

۱۳- شکستن استخوان میت: به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إن كسر عظم المؤمن ميتا مثل كسره حيا)^۱ «شکستن استخوان میت مؤمن مانند شکستن استخوانش در حال حیات است».

(۱) متفق علیه: خ (۸/۱۴۰/۴۴۴)، م (۱/۳۷۷/۵۳۱)، نس (۲/۴۰).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۲۰۰/۱۳۳۰)، م (۱/۳۷۶/۵۲۹)، نس (۲/۴۱).

(۳) صحیح: [ص. ج ۷۲۲۶]، د (۶/۳۱/۲۰۲۶).

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۱۴۳]، د (۹/۲۴/۳۱۹۱)، جه (۱/۵۱۶/۱۶۱۶).

صيام (روزه)

حکم روزه

روزه رمضان یکی از ارکان و فرایض اسلام است:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ

(البقره: ۱۸۳)

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه واجب شده است همان گونه که

بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند واجب بوده است تا باشد که پرهیزگار شوید».

تا جایی که می‌فرماید:

﴿ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ

(بقره: ۱۸۳ - ۱۸۵)

الْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ﴾

«ماه رمضان همان است که قرآن در آن فرو فرستاده شد تا مردم را راهنمایی کند

و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد (به حق و حقیقت) باشد و میان (حق و باطل

در همه ادوار) جدایی افکند پس هر کس از شما (فرا رسیدن) این ماه را دریابد

باید که آن را روزه بگیرد».

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (بنی الإسلام علی خمس: شهادة أن لا

إلا الله، و أن محمدا رسول الله، و إقام الصلاة، و إيتاء الزكاة و حج البيت و صوم

رمضان)^۱ «اسلام از پنج رکن تشکیل شده است: شهادتین، برپایی نماز، دادن زکات و

حج خانه خدا و روزه ماه رمضان».

اجماع امت بر اینست که روزه ماه رمضان فرض و یکی از ارکان اسلام و ضروریات

دین است و کسی که فرضیت آن را انکار کند کافر و مرتد است.^۲

(۱) تخریج در ص (۷۱).

(۲) فقه السنه (۱/۳۶۶).

فضیلت روزه

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من صام رمضان إيماناً و احتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه)^۱ «کسی که از روی ایمان و امید کسب اجر و پاداش، ماه رمضان را روزه بگیرد گناهان (صغیره) گذشته او بخشوده می‌شود».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿كل عمل ابن آدم له إلا الصيام فإنه لي و أنا أجزى به، و الصيام جنة، فإذا كان يوم صوم أحدكم فلا يرفث و لا يصخب و لا يجهل، فإن شاتمه أحد و قاتله فليقل إني صائم، مرتين، و الذي نفس محمد بيده لخلوف فم الصائم أطيب عند الله يوم القيامة من ريح المسك، و للصائم فرحتان يفرحهما: إذا أفطر فرح بفطره، و إذا لقي ربه فرح بصومه﴾^۲ «هرگاه کاری که انسان انجام می‌دهد، برای خود او است. مگر روزه که برای من است و من پاداش آن را می‌دهم، و روزه سپر است پس هرگاه کسی از شما روزه بود، سخن زشت نگویند و دشمنی نکند و اعمال جاهلانه را انجام ندهد و اگر کسی به او دشنام داد یا با او دعوا کرد دوبار بگویند من روزه هستم، قسم به ذاتی که جان محمد در دست اوست بوی دهان روزه‌دار در روز قیامت نزد خدا از بوی مسک بهتر است، و شخص روزه‌دار در دوزمان خوشحال می‌شود یکی زمانی که افطار می‌کند و دیگری زمانی که با پروردگارش ملاقات می‌کند».

از سهل بن سعد روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن في الجنة بابا يقال له الريان يدخل منه الصائمون يوم القيامة لا يدخل منه أحد غيرهم يقال: أين الصائمون؟ فيقومون لا يدخل منه أحد غيرهم، فإذا دخلوا أغلق فلم يدخل منه أحد)^۳ «در بهشت دروازه‌ای هست

(۱) متفق علیه : خ (۴/۱۱۵/۱۹۰۱)، نس (۴/۱۵۷)، جه (۱/۵۲۶/۱۶۴۱)، م (۱/۵۲۳/۷۶۰).

(۲) متفق علیه : خ (۴/۱۱۸/۱۹۰۴)، م (۱۵۱۱ - ۱۶۳ - ۲/۸۰۷)، نس (۴/۱۶۳).

(۳) متفق علیه : خ (۴/۱۱۱/۱۸۹۶)، این لفظ بخاری است، م (۲/۸۰۸/۱۱۵۲)، ت (۲/۱۳۲/۷۶۲)، جه (۱/۵۲۵/۱۶۴۰)، نس (۴/۱۶۸)، ترمذی ابن ماجه و نسائی این حدیث را با عبارتی مشابه عبارت

بخاری و با اضافاتی روایت کرده‌اند.

که به آن «ریان» گفته می‌شود، روز قیامت فقط روزه‌داران از آن دروازه داخل می‌شوند، کسی جز آنان نمی‌تواند از آن وارد شود، گفته می‌شود روزه‌داران کجایند؟ فقط روزه‌داران بلند شده و از آن دروازه وارد می‌شوند وقتی داخل شدند در بسته می‌شود و دیگر کسی از آن وارد نمی‌شود».

با رؤیت هلال ماه رمضان، روزه فرض می‌شود

از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (صوموا لرؤیته و أفطروا لرؤیته، فإن غمی علیکم الشهر فعدوا ثلاثین)^۱ «با دیدن آن (هلال) روزه بگیرید و با دیدن آن (هلال) افطار کنید (عید کنید) و اگر ابر مانع دیدن ماه شد سی روز (شعبان) را کامل کنید».

رؤیت هلال ماه رمضان با چه چیزی ثابت می‌شود

رمضان با رؤیت هلال ماه اگرچه از طرف یک نفر عادل باشد و یا با کامل کردن سی روز ماه شعبان ثابت می‌شود:

از ابن عمر روایت است: (تراءى الناس الهلال، فأخبرت رسول الله ﷺ أنى رأيت، فصام وأمر الناس بصيامه)^۲ «مردم برای دیدن هلال (به آسمان) نگاه می‌کردند، من به پیامبر ﷺ خبر دادم که هلال ماه را دیدم، پس پیامبر ﷺ روزه گرفت و به مردم امر کرد که روزه بگیرند» و اگر هلال ماه به واسطه ابر یا مانند آن دیده نشد، باید سی روز شعبان را کامل کرد، به دلیل حدیث ابوهریره که قبلاً بیان شد. اما فرا رسیدن ماه شوال با شهادت کمتر از دو نفر ثابت نمی‌شود.

از عبدالرحمن بن زید بن خطاب روایت است که: اودر روز شک خطبه خواند وگفت: همانا من با اصحاب پیامبر ﷺ همنشین بوده و از آنها سؤال کرده‌ام، آنان به من گفته‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: (صوموا لرؤیته، و أفطروا لرؤیته، و أنسکوا لها، فإن غم علیکم

(۱) متفق علیه : م (۱۰۸۱ - ۲/۷۶۲/۱۹)، این لفظ مسلم است، خ (۴/۱۱۹/۱۹۰۹)، نس (۴/۱۳۳).

(۲) صحیح : [الإرواء ۹۰۸]، فقه السنه (۱/۳۶۷)، ابوداود حدیث را روایت کرده است : د (۶/۴۶۸/۲۳۲۵).

فَأْتَمُوا ثَلَاثِينَ يَوْمًا، فَإِنْ شَهِدَ شَاهِدَانِ مُسْلِمَانِ فَصُومُوا وَأَفْطَرُوا^۱ «با دیدن هلال (رمضان) روزه بگیرید و با دیدن هلال ماه (شوال) عید کنید و با دیدن آن عبادت کنید و اگر ابر مانع دیدن هلال شد، سی روز (شعبان) را کامل کنید و اگر دو شاهد مسلمان (به دیدن هلال ماه) شهادت دادند روزه بگیرید و عید کنید».

از امیر مکه حارث بن حاطب روایت است: (عهد إلینا رسول الله ﷺ أَنْ نَنْسُكَ لِلرُّؤْيَا فَإِنْ لَمْ نَرَهُ وَ شَهِدَ شَاهِدًا عَدْلًا نَسَكْنَا بِشَهَادَتِهِمَا)^۲ «پیامبر ﷺ به ما سفارش کرد که با دیدن هلال عبادت کنیم و اگر آن را ندیدیم و دو شاهد عادل بر آن شهادت دادند با شهادت آنها عبادت کنیم».

پس از مفهوم جمله «فَإِنْ شَهِدَ شَاهِدَانِ مُسْلِمَانِ فَصُومُوا وَأَفْطَرُوا» در حدیث عبدالرحمن بن زید و جمله «فَإِنْ لَمْ نَرَهُ وَ شَهِدَ شَاهِدًا عَدْلًا نَسَكْنَا بِشَهَادَتِهِمَا» در حدیث حارث، استنباط می‌شود که شهادت یک نفر برای اثبات ماه مبارک رمضان و عید فطر صحیح نیست، ولی به دلیل حدیث (ابن عمر) اثبات ماه مبارک رمضان از این مفهوم خارج می‌شود و عید بر حکم خود باقی می‌ماند چون دلیلی بر صحت شهادت یک نفر برای عید وجود ندارد - اه - با اندکی تغییر از «تحفه الأحوذی» (۳/۳۷۴، ۳۷۳).

تذکر: اگر کسی به تنهایی ماه را دید، نباید - به تنهایی - روزه بگیرد و یا عید بکند تا اینکه مردم روزه بگیرند و یا عید کنند. از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

۱) صحیح: [ص. ج ۳۸۱۱]، أ (۲۶۴/۵۰ و ۹/۲۶۵)، نس (۱۳۲ و ۴/۱۳۳) نسائی حدیث را بدون لفظ «مُسْلِمَانِ» روایت کرده است.

۲) صحیح: [ص. د ۲۰۵]، د (۶/۴۶۳/۲۳۲۱).

(الصوم یوم تصومون، و الفطر یوم تفترون، و الأضحی یوم تضحون)^۱ «روزه رمضان باید روزی باشد که همه روزه می‌گیرید و عید باید در روزی باشد که همه عید می‌کنید و عید قربان روزی است که همه قربانی می‌کنید».

روزه بر چه کسانی فرض است

اجماع علما بر اینست که روزه (ماه رمضان) بر هر شخص مسلمان عاقل، بالغ، سالم و مقیم فرض است البته زن باید از حیض و نفاس پاک باشد.^۲

اما فرض نبودن آن بر غیر عاقل بالغ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ است:

(رفع القلم عن ثلاثة: عن المجنون حتى یفیک، و عن النائم حتى یتیقظ، و عن الصبی

حتى یحتلم)^۳ «تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا هوشیار شود و از به خواب رفته تا بیدار شود و از کودک تا بالغ شود».

اما عدم وجوب آن بر بیمار مقیم به دلیل فرموده خداوند متعال است:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾ (بقره: ۱۸۴)

«و کسانی از شما که بیمار یا مسافر بودند (و روزه نگرفتند، به اندازه آن روزها)

چند روز دیگری را روزه گیرند».

اگر مریض و مسافر روزه گرفتند، روزه آنها صحیح است، چون روزه نگرفتن برای

آنها اجازه و رخصت است و اگر به دستور ثابت خدا عمل کنند، بهتر است.

(۱) صحیح: [ص. ج ۳۸۶۹]، ت (۲/۱۰۱/۶۹۳)، و ترمذی گفته است: بعضی این حدیث را تفسیر کرده‌اند و

گفته‌اند منظور از این حدیث این است که روزه گرفتن و عید کردن باید باجماعت مسلمانان باشد.

(۲) فقه السنه (۱/۵۰۶) ط الریان.

(۳) صحیح: [ص. ج ۳۵۱۴]، ت (۲/۱۰۲/۶۹۳).

برای بیمار و مسافر روزه گرفتن بهتر است یا نگرفتن؟

اگر بیمار و مسافر با گرفتن روزه دچار مشقت نشوند، روزه گرفتن بهتر است و اگر دچار مشقت شوند بهتر آن است که روزه نگیرند:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است: (کنا نغزو مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی رمضان، فمننا الصائم و منا المفطر، فلا یجد الصائم علی المفطر و لا المفطر علی الصائم، و یرون أن من وجد قوة فصام فإن ذلك حسن، و یرون أن من وجد ضعفا فأفطر فإن ذلك حسن) ^۱ «با پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه رمضان به جنگ با کفار رفتیم بعضی از ما روزه بودند و بعضی دیگر روزه نبودند بدون اینکه از همدیگر ایراد بگیرند و معتقد بودند کسی که توانایی روزه دارد اگر روزه بگیرد بهتر است و کسی که توانایی روزه ندارد بهتر آن است که روزه نگیرد».

امام عدم و جوب روزه بر زنی که در حیض و نفاس است به دلیل حدیث ابوسعید رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله است: (ألیس إذا حاضت لم تصل و لم تصم؟ فذلک نقصان دینها) ^۲ «آیا این طور نیست که زن وقتی در حیض می‌افتد نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد؟ پس این نقصان دینش است» و اگر زن حائض و زنی که در نفاس است روزه بگیرند، روزه آنها صحیح نیست؛ چون یکی از شروط صحت روزه، پاکی از حیض و نفاس است و بر آنها قضا واجب است:

از عایشه روایت است: (کنا نحیض علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فنؤمر بقضاء الصوم و لانؤمر بقضاء الصلاة) ^۱ «ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به حیض می‌افتادیم، به ما دستور داده می‌شد که تنها روزه را قضا کنیم نه نماز را».

۱) صحیح: [ص. ت ۵۷۴]، م (۱۱۱۶ - ۲/۷۸۷/۶۹)، ت (۲/۱۰۸/۷۰۸).

۲) صحیح: [مختصر خ ۹۵۱]، خ (۴/۱۹۱/۱۹۵۱).

۱) صحیح: [ص. ت ۶۳۰]، م (۱/۲۶۵/۳۳۵)، د (۲۵۹ و ۱/۴۴۴/۲۶۰)، ت (۲/۱۴۱/۷۸۴)، نسس

(۴/۱۹۱).

آنچه بر پیرمرد و پیرزن و مریضی که امید بهبودیش نیست واجب است

اگر کسی به دلیل پیری یا امثال آن نتواند روزه بگیرد، می‌تواند روزه‌اش را بخورد ولی باید به ازای هر روز، مسکینی را غذا بدهد؛ به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فُدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ ﴾ (بقره: ۱۸۴)

«و بر کسانی که توانایی انجام آن (روزه) را ندارند (همچون پیران ضعیف و بیماران همیشگی) لازم است کفاره بدهند و آن خوراک مسکینی است.»

از عطاء روایت است: از ابن عباس شنیدم که این آیه را می‌خواند، و می‌گفت:

(لیست بمنسوخة، هو الشيخ الكبير و المرأة الكبيرة لا يستطيعان أن يصوما فليطعمان

مکان کل یوم مسکینا)^۱ «این آیه منسوخ نیست، بلکه درباره پیرمرد و پیرزنی است که توانایی روزه گرفتن ندارند و باید به ازای هر روز مسکینی را غذا بدهند.»

زن حامله و شیرده

اگر زنان حامله و شیرده توانایی روزه گرفتن را نداشته و یا از آسیب دیدن کودکان بیم داشته باشند، می‌توانند روزه نگیرند ولی باید فدیة بدهند و لازم نیست روزه را قضا کنند:

از ابن عباس روایت است: (رخص للشيخ الكبير و العجوز الكبيرة في ذلك و هما يطبقان الصوم أن يفطرا إن شاء، و يطعما كل يوم مسكينا، و لا قضاء عليهما، ثم نسخ ذلك في هذا الآية ﴿ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ﴾ و ثبت للشيخ الكبير و العجوز الكبيرة إذا كان لا يطبقان الصوم و الجلى و المرضع إذا خافتا أفطرتا، و أطعمتا كل يوم مسكينا)^۱ «به پیرمرد و پیرزنی که توانایی روزه گرفتن را دارند اجازه داده شد تا اگر خواستند روزه نگیرند و به ازای هر روز، مسکینی را غذا بدهند و قضای روزه بر آنها لازم نیست؛ سپس این حکم با آیه ﴿ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ﴾ نسخ شد ولی (آن حکم) برای

(۱) صحیح: [الإرواء ۹۱۲]، خ (۸/۱۷۹/۴۵۰۵).

(۱) سند آن قوی است: هق (۴/۲۳۰).

پیرمرد و پیرزنی که توانایی روزه گرفتن را ندارند ثابت مانده است. همچنین زن حامله و شیرده‌ای که (بر حال خود یا بچه) بیم دارند می‌توانند روزه نگیرند و به ازای هر روز، یک مسکین را طعام دهند».

همچنین از ابن عباس روایت است: (إذا خافت الحامل علی نفسها، و المراضع علی ولدها فی رمضان قال: یفطران، و یطعمان مکان کل یوم مسکینا، و لایقضیان صوما) ^۱ «اگر زن حامله از ضرر به جان خود و زن شیرده از ضرر به کودکش بیم داشت، می‌توانند روزه رمضان را نگیرند و به جای هر روز مسکینی را طعام دهند و قضای روزه بر آنها لازم نیست».

از نافع روایت است: (کانت بنت لابن عمر تحت رجل من قریش، و کانت حاملا، فأصابها عطش فی رمضان، فأمرها ابن عمر أن تفرط و تطعم عنکل یوم مسکینا) ^۲ «یکی از دختران ابن عمر که همسر مردی قریشی و حامله بود، در ماه رمضان دچار تشنگی شد، ابن عمر به او دستور داد تا روزه‌اش را بخورد و به ازای هر روز، مسکینی را طعام دهد».

مقدار طعام واجب

از انس بن مالک روایت است: (أنه ضعف عن الصوم عاما فصنع جفنة ثرید و دعا ثلاثین مسکینا فأشبعهم) ^۱ «اوسالی دچار ضعف شد بطوریکه نتوانست روزه بگیرد، پس کاسه‌ای ترید گوشت درست کرد و سی مسکین را دعوت و آنها را سیر کرد».

(۱) صحیح: البانی در کتاب الإرواء (۴/۱۹) این حدیث را به طبری (۲۷۵۸) نسبت داده و گفته است: سند

آن به شرط مسلم صحیح است.

(۲) سند آن صحیح است: [الإرواء ۴/۲۰]، قط (۲/۲۰۷/۱۵).

(۱) سند آن صحیح است: [الإرواء ۴/۲۱]، قط (۲/۲۰۷/۱۶).

ارکان روزه

۱- نیت

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَمَا أَمْرُو إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ (بینه: ۵)

«و به آنان دستور داده نشده بود مگر اینکه مخلصانه و حق گرایانه خدا را عبادت کنند».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إنما الأعمال بالنيات، و إنما لكل امری ما نوى) ^۱ «قبول و صحت اعمال با نیت است، و پذیرش و پاداش هر عمل بستگی به نیت آن دارد». لازم است که نیت هر شب، قبل از طلوع فجر باشد، به دلیل حدیث حفصه از پیامبر ﷺ (من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له) ^۲ «کسی که قبل از طلوع فجر نیت روزه نکند روزه اش صحیح نیست».

۲- خودداری از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند، از طلوع فجر تا غروب خورشید

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ

الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ إِلَى الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾

(بقره: ۱۸۷)

«پس هم اکنون با آنان (زنانتان) آمیزش کنید و چیزی که خدا برایتان نوشته است را بخواید (همچون بقای نسل و حفظ دین و آبرو و پاداش اخروی) و

(۱) تخریج در ص (۳۴).

(۲) صحیح: [ص. ج ۶۵۳۸]، د (۷/۱۲۲/۲۴۳۷)، ت (۲/۱۱۶/۷۲۶)، نس (۴/۱۹۶) بنحوه.

بخورید و بیاشامید تا آن گاه که رشته سپیده بامداد از رشته سیاه (شب) برایتان از هم جدا و آشکار گردد. سپس روزه را تا شب ادامه دهید».

باطل کننده‌های روزه

هر یک از شش مورد زیر روزه را باطل می‌کند

۱ و ۲ خوردن و آشامیدن عمدی، لذا اگر کسی از روی فراموشی چیزی را بخورد یا بنوشد (روزه او باطل نمی‌شود و) نه قضای روزه بر او لازم است و نه کفاره: از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من نسی وهو صائم فأكل أو شرب، فليتم صومه، فإنما أصعمه الله و سقاه)^۱ «اگر شخصی روزه‌دار از روی فراموشی چیزی را خورد یا نوشید، (روزه‌اش باطل نمی‌شود و) آنرا کامل کند؛ چراکه خدا او را خورانیده یا نوشانیده است».

۳- استفراغ عمدی، پس اگر خودبخود استفراغ کرد نه قضای روزه بر او لازم است و نه کفاره: از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من ذرعه القی فليس عليه قضاء، و من استقاء عمدا فليقض)^۲ «اگر کسی خودبخود استفراغ کرد روزه‌اش باطل نشده و قضا بر او لازم نیست، ولی اگر عمداً استفراغ کند (روزه‌اش باطل می‌شود و) باید آن را قضا کند».

۴ و ۵- حیض و نفاس، اگرچه در آخرین لحظات روز باشد، بدلیل اجماع علماء.

۶- جماع، با ارتکاب عمل جماع کفاره‌ای که در حدیث زیر آمده واجب می‌شود:

از ابوهریره ﷺ روایت است: (بینما نحن جلوس عند النبی ﷺ إذا جاءه رجل فقال: یا رسول الله هلکت، قال: ما لک؟ قال وقعت علی امرأتی و أنا صائم. فقال رسول الله ﷺ: هل تجد رقبة تعتقها؟ قال: لا. قال: فهل تستطيع أن تصوم شهرين متتابعين؟ قال: لا، قال: فهل

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۵۷۳، م (۲/۸۰۹/۱۱۵۵)، این لفظ مسلم است، خ (۴/۱۵۵/۱۹۲۳)، جه (۱/۵۳۵/۱۶۷۳)، ت (۲/۱۱۲/۷۱۷).

(۲) صحیح: [ص. ج ۶۲۴۳، ت (۲/۱۱۱/۷۱۶)، د (۷/۶/۲۳۶۳)، جه (۱/۵۳۶/۱۶۷۶).

تجد إطعام ستین مسکینا؟ قال: لا، قال: فمكث النبي ﷺ، فبینا نحن علی ذلك أتى النبي ﷺ بعرق فیها تمر والعرق المکتل - قال: أين السائل؟ فقال أنا، قال: خذ هذا فتصدق به. فقال الرجل: علی أفقر منی یا رسول الله؟ فوالله ما بین لابتیها - یریدالحریتین - أهل بیت أفقر من أهل بیتی - فضحك النبي ﷺ حتی بدت أنیباه، ثم قال: أطعمه أهلک^۱ «در حالیکه نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، مردی آمد و گفت: ای رسول خدا! هلاک شدم، (پیامبر ﷺ) فرمود: چی شده، گفت: در حال روزه با همسرم آمیزش کردم، پیامبر ﷺ فرمود آیا می توانی برده ای را آزاد کنی؟ گفت نه، فرمود: آیا می توانی دو ماه پشت سر هم روزه بگیری؟ گفت نه، فرمود: آیا می توانی شصت مسکین را طعام بدهی؟ گفت نه، (ابوهریره) گفت: پیامبر ﷺ مکثی کرد، آنگاه سبد بزرگی از خرما را برای پیامبر ﷺ آوردند، فرمود: سؤال کننده کجاست؟ آن مرد گفت: من هستم. (پیامبر ﷺ) فرمود: این را بگیر و (آن را بعنوان کفاره روزهات) صدقه بده، آن مرد گفت: به فقیرتر از خودم بدهم ای رسول خدا؟ به خدا قسم در تمام مدینه خانواده ای فقیرتر از خانواده من وجود ندارد. پیامبر ﷺ خندید به گونه ای که دندان های نیشش نمایان شد، سپس فرمود: (با آن) خانواده ات را طعام بده».

آداب روزه

برای روزه دار مستحب است که آداب زیر را رعایت کند:

۱- سحری خوردن

از انس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (تسحروا فإن فی السحور برکة)^۱ «سحری کنید، چون در سحری کردن برکت است».

۱) متفق علیه: خ (۴/۱۶۳/۱۹۳۶)، م (۲/۷۸۱/۱۱۱)، د (۷/۲۰/۲۳۷۳)، ت (۲/۱۱۳/۷۲۰) ف جه (۱/۵۳۴/۱۶۷۱).

۱) متفق علیه: خ (۴/۱۳۹/۱۹۲۳)، م (۲/۷۷۰/۱۰۹۵)، ت (۲/۱۰۶/۷۰۳)، نس (۴/۱۴۱)، جه (۱/۵۴۰/۱۶۹۲).

تحقق پیدا می‌کند؛ به دلیل حدیث عبدالله بن عمرو از پیامبر ﷺ: (تسحرُوا ولو بجرعة ماء) ^۱ «سحری کنید اگرچه با جرعه‌ای از آب باشد».

تأخیر در سحری مستحب است: از انس، از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است: (تسحرنا مع النبی ﷺ ثم قام إلى الصلاة. قلت: كم كان بين الأذان و السحور؟ قال قدر خمسين آية) ^۲ «با پیامبر ﷺ سحری خوردیم، سپس پیامبر ﷺ برای نماز بلند شد، (انس گوید) گفتم: فاصله بین اذان و سحری خوردن چقدر بود؟ گفت به اندازه تلاوت پنجاه آیه».

اگر اذان (صبح) را شنید در حالی که غذا یا نوشیدنی در دست داشت، می‌تواند آن را بخورد یا بیاشامد، به دلیل حدیث ابوهریره که گوید: پیامبر ﷺ فرمود: (إذا سمع أحدكم النداء و الإناء علی یدیه فلا یضعه حتی یقضى حاجته منه) ^۳ «اگر یکی از شما ظرف آب را در دست داشت و اذان را شنید، تا نیازش را از آن برطرف نکرده، ظرف را نگذارد».

۲- پرهیز از سخنان بیهوده و دشنام دادن و چیزهای منافی روزه

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا كان يوم صوم أحدكم فلا یرفث و لا یصخب و لا یجھل فإن شاتمه أحد أو قاتله فلیقل إني صائم) ^۴ «هرگاه یکی از شما روزه بود، فحش نگوید و داد و فریاد نکشد، و از اعمال جاهلانه پرهیز کند، و اگر کسی به او دشنام داد یا با او دعوا کرد باید بگوید: من روزه هستم».

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۹۴۵]، حب (۲۲۳/۸۸۴).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۱۳۸/۱۹۲۱)، م (۲/۷۷۱/۱۰۹۷)، ت (۲/۱۰۴/۶۹۹)، نس (۴/۱۴۳)، ج (۱/۵۴۰/۱۶۹۴).

(۳) صحیح: [ص. ج ۶۰۷]، د (۶/۴۷۵/۲۳۳۳)، کم (۱/۴۲۶).

(۴) قسمتی از حدیث «کل عمل ابن ادم...» مراجعه شود به ص (۲۵۷).

همچنین از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من لم يدع قول الزور و العمل به فليس لله حاجة في أن يدع طعامه و شرابه) ^۱ «کسی که از گفتار باطل و عمل کردن به آن دست برندارد، خدا هیچ نیازی به خودداری او از خوردن و آشامیدن ندارد».

۳- سخاوت و تلاوت قرآن

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: (كان النبي ﷺ أجود الناس بالخير، و كان أجود ما يكون في رمضان حين يلقاه جبريل، و كان جبريل عليه السلام يلقاه كل ليلة في رمضان حتى ينسلخ، يعرض عليه النبي ﷺ القرآن، فإذا لقيه جبريل كان أجود بالخير من الريح المرسلة) ^۲ «پیامبر ﷺ سخاوتمندترین مردم از لحاظ خیر بود و در ماه رمضان وقتی که جبرئیل او را ملاقات می‌کرد بیشتر سخاوتمند می‌شد، و جبرئیل هر شب در ماه رمضان تا پایان ماه با او ملاقات می‌کرد و پیامبر ﷺ قرآن را بر او می‌خواند و وقتی که جبرئیل با او ملاقات می‌کرد، او برای بخشش خیر، از تندباد سریع‌تر می‌شد».

۴- تعجیل در افطار

از سهل بن سعد روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر) ^۳ «تا زمانیکه مردم در افطاری عجله کنند در خیر و خوبی‌اند».

۵- افطاری خوردن به صورتی که در حدیث زیر آمده است

از انس روایت است: (كان رسول الله ﷺ يفطر على رطبات قبل أن يصلی، فإن لم تكن رطبات فعلى تمرات، فإن لم تكن حسا حسوات من الماء) ^۱ «پیامبر ﷺ قبل از آنکه نماز

(۱) صحیح: [مختصر خ ۹۲۱]، خ (۴/۱۱۶/۱۹۰۳)، د (۶/۴۸۸/۲۳۴۵)، ت (۲/۱۰۵/۷۰۲).

(۲) متفق علیه: خ (۱/۳۰/۶)، م (۴/۱۸۰۳/۲۳۰۸).

(۳) متفق علیه: خ (۴/۱۹۸/۱۹۵۷)، م (۲/۷۷۱/۱۰۹۸)، ت (۲/۱۰۳/۶۹۵).

(۱) حسن صحیح: [ص. ۲۰۶۵]، د (۶/۴۸۱/۲۳۳۹)، ت (۲/۱۰۲/۶۹۲).

مغرب را بخواند با چند خرماى رطب افطار مى‌کند، اگر خرماى رطب نبود چند خرماى خشک و اگر خرماى خشک نبود، چند جرعه آب مى‌نوشید».

۶- خواندن دعای زیر هنگام افطار

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ وقتی افطار مى‌کرد مى‌فرمود: (ذهب الظما و ابتلت العروق و ثبت الأجر إن شاء الله)^۱ «تشنگی بر طرف شد و رگ‌ها تر و خیس شدند إن شاء الله اجر و پاداش بر جای ماند».

آنچه برای روزه‌دار مباح است

۱- غسل بمنظور خنک شدن

از ابوبکر بن عبدالرحمن از بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ روایت است: (لقد رأيت رسول الله ﷺ بالعرج يصب على رأسه الماء وهو صائم من العطش أو من الحر)^۲ «پیامبر ﷺ را در عرج (روستایی اطراف مدینه) دیدم که روزه بود و از تشنگی یا گرما آب بر سرش می‌ریخت».

۲- مضمضه و استنشاق بدون مبالغه

از لقیط بن صبره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (وبالغ فى الاستنشاق إلا أن تكون صائماً)^۳ «و در استنشاق مبالغه کن مگر اینکه روزه باشی».

۳- حجامت

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است: (احتجم النبى ﷺ و هو صائم)^۱. «پیامبر ﷺ در حالی که روزه بود حجامت کرد».

(۱) حسن: [ص. د ۲۰۶۶]، د (۶/۴۸۲/۲۳۴۰).

(۲) صحیح: [ص. د ۲۰۷۲]، د (۶/۴۹۲/۲۳۴۸).

(۳) تخریج در ص (۳۵).

و اگر بیم ضعف و سستی وجود داشت، حجامت مکروه است: از ثابت بنانی روایت است: (سئل أنس بن مالک رضی الله عنه أکنتم تکرهون الحجامۃ للصائم؟ قال: لا، إلا من أجل الضعف)^۲ «از انس بن مالک سؤال شد آیا شما حجامت را برای روزه‌دار مکروه می‌دانستید؟ گفت نه، مگر به خاطر ضعف و سستی».

۴- بوسیدن زنان و بازی با آنها برای کسی که قادر به کنترل خود است

از عایشه (رض) روایت است: (کان النبی صلی الله علیه و آله یقبل و یشیر و هو صائم، و کان أملكکم لإربه)^۳ «پیامبر صلی الله علیه و آله زنانش را می‌بوسید و با آنها بازی می‌کرد در حالی که روزه بود، و او کسی بود که از همه شما بیشتر شهوتش را کنترل می‌کرد».

۵- صبح کردن در حالت جنابت

به دلیل حدیثی که از عایشه و أم سلمه روایت است: (أن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یدرکه الفجر و هو جنب من أهله ثم یغتسل و یصوم)^۴ «پیامبر صلی الله علیه و آله صبح می‌کرد در حالی که به دلیل نزدیکی با همسرانش جنب بود، سپس غسل می‌کرد و روزه می‌گرفت».

۶- وصال (افطار نکردن) تا سحر

از ابوسعید خدری روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (لاتواصلوا، فأیکم أراد أن یواصل فلیواصل حتی السحر. قالوا: فإنک تواصل یا رسول الله، قال لست کهیئتکم، إنی أبيت

(۱) صحیح: [ص. د ۲۰۷۹]، خ (۴/۱۷۴/۱۹۳۹)، د (۶/۴۹۸/۲۳۵۵)، ت (۲/۱۳۷/۷۷۲)، ترمذی عبارت «و هو محرم...» را هم زیاد کرده است.

(۲) صحیح: [مختصر ۹۴۷]، خ (۴/۱۷۴/۱۹۴۰)، خون دادن حکم حجامت را دارد ولی اگر خون‌دهنده بیم داشت که دچار ضعف می‌شود در روزه خوندهد مگر اینکه ضرورت ایجاب کند.

(۳) متفق علیه: خ (۴/۱۴۹/۱۹۲۷)، م (۱۱۰۶ - ۶۵ - ۲/۷۷۱)، د (۷/۹/۲۳۶۵)، ت (۲/۱۱۶/۷۲۵).

(۴) متفق علیه: خ (۴/۱۴۳/۱۹۲۶)، م (۴/۷۷۹/۱۱۰۹)، د (۷/۱۴/۲۳۷۱)، ت (۲/۱۳۹/۷۷۶).

لی مطعم یطعمنی و ساق یسقین)^۱ «دو روز را بدون افطار به هم وصل نکنید و اگر کسی از شما خواست وصال کند تا سحر وصال کند. گفتند ای رسول خدا تو وصال می‌کنی، فرمود: من مانند شما نیستم، شب را به روز می‌رسانم در حالی که طعام‌دهنده‌ای مرا طعام می‌دهد و ساقی دارم که مرا آب می‌دهد.»^(*)

۷- سواک زدن، استعمال بوی خوش، چرب کردن موی سر و پوست، سرمه کردن چشم، مصرف قطره و تزریق آمپول

دلیل مباح بودن این اشیاء اصل برائت و عدم وجود دلیل بر تحریم آنها است، چون اگر از جمله محرّمات بر روزه‌دار می‌بودند، خدا و رسول او آن را بیان می‌کردند:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾

(مریم: ۶۴)

«پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.»

روزه سنت

پیامبر ﷺ روزه گرفتن در ایام زیر را مورد تشویق قرار داده است:

۱- شش روز شوال

از ابوایوب انصاری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من صام رمضان ثم أتبعه ستا من شوال کان کصیام الدهر)^۲ «کسی که ماه رمضان و بدنبال آن شش روز از ماه شوال را روزه بگیرد مانند اینست که یک سال کامل روزه گرفته باشد.»

(۱) صحیح: [ص. ۲۶۹]، خ (۴/۲۰۸/۱۹۶۷)، د (۶/۴۸۷/۲۳۴۴).

(*) منظور از طعام و آب در اینجا، طعام و آب معنوی است و گرنه وصال تحقق پیدا نمی‌کند «مترجم».

(۲) صحیح: [ص. د ۲۱۲۵]، م (۲/۸۲۲/۱۱۶۴)، ت (۲/۱۲۹/۷۵۶)، د (۷/۸۶/۲۴۱۶)، ج —

(۱/۵۴۷/۱۷۱۶).

۲ و ۳- روز عرفه برای غیر حاجی و روز عاشورا و روز قبل از آن

از ابوقتاده روایت است: (سئل رسول الله ﷺ عن صوم يوم عرفة؟ فقال: يكفر السنة الماضية و الباقية، و سئل عن صوم يوم عاشوراء؟ فقال يكفر السنة الماضية)^۱ «از پیامبر ﷺ درباره روزه روز عرفه سؤال شد فرمود: گناهان سال گذشته و سال جاری را از بین می‌برد و درباره روزه روز عاشورا از او سؤال شد فرمود: گناهان سال گذشته را از بین می‌برد».

از ام الفضل بنت حارث روایت است: (أن ناسا تماروا عندها يوم عرفة في صيام رسول الله ﷺ فقال بعضهم: هو صائم، و قال بعضهم: ليس بصائم، فأرسلت إليه بقدر لبن و هو واقف على بعيره بعرفة فشربه)^۲ «مردم روز عرفه درباره روزه بودن پیامبر ﷺ نزد من بحث و جدل کردند. بعضی از آنها گفتند: او روزه است و بعضی دیگر گفتند روزه نیست. من ظرفی از شیر را برایش فرستادم، ایشان در حالی که روی شترش در عرفه ایستاده بود آن را نوشید».

از ابوغطفان بن طریف مری روایت است: از ابن عباس رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: (حين صام رسول الله ﷺ يوم عاشوراء و أمر بصيامه، قالوا يا رسول الله إنه يوم تعظمه اليهود و النصارى فقال رسول الله ﷺ: فإذا كان العام المقبل إن شاء الله صمنا اليوم التاسع. قال: فلم يأت العام المقبل، حتى توفي رسول الله ﷺ)^۳ «وقتی پیامبر ﷺ روز عاشورا را روزه گرفت و به روزه گرفتن آن دستور داد، مردم گفتند ای رسول خدا عاشورا روزی است که یهود و نصاری آن را بزرگ می‌دارند. پیامبر ﷺ فرمود: سال بعد انشاء الله روز نهم را هم روزه می‌گیریم. ابن عباس گفت: قبل از آنکه روز نهم سال بعد بیاید پیامبر ﷺ فوت کرد».

(۱) صحیح: [الإرواء ۹۵]، م (۲/۸۱۸/۱۱۶۲).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۲۳۶/۱۹۸۸)، م (۲/۷۹۱/۱۱۲۳)، د (۷/۱۰۶/۲۴۲۴).

(۳) صحیح: [ص. د ۲۱۳۶]، م (۲/۷۹۷/۱۱۳۴)، د (۷/۱۱۰/۲۴۲۸).

۴- زیاد روزه گرفتن در ماه محرم

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أفضل الصيام بعد رمضان شهر الله المحرم، أفضل الصلاة بعد الفريضة صلاة الليل)^۱ «بهترین روزه بعد از ماه رمضان روزه ماه محرم و بهترین نماز بعد از نمازهای فرض نماز شب است».

۵- اکثر روزه‌های ماه شعبان

از عایشه روایت است: (ما رأيت رسول الله ﷺ استكمل صيام شهر قط إلا شهر رمضان، و ما رأيت في شهر أكثر منه صياما في شعبان)^۲ «پیامبر ﷺ را ندیدم که ماهی را کامل روزه بگیرد، مگر ماه رمضان و او را ندیدم که در هیچ یک از ماهها به اندازه ماه شعبان روزه بگیرد».

۶- روزه‌های دوشنبه و پنجشنبه

از اسامه بن زید روایت است: (إن نبي الله ﷺ كان يصوم يوم الإثنين و الخميس، و سئل عن ذلك فقال: إن أعمال العباد تعرض يوم الإثنين و الخميس)^۳ «پیامبر ﷺ روز دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌گرفت. در این باره از او سؤال شد، فرمود: اعمال بندگان در این دو روز (پیش خدا) عرضه می‌شود».

۱) صحیح: [ص. د ۲۱۲۲]، م (۲/۸۲۱/۱۱۶۳)، د (۷/۸۲/۲۴۱۲)، نس (۳/۲۰۶)، ت (۱/۲۷۴/۴۳۶).

۲) متفق علیه: خ (۴/۲۱۳/۱۹۶۹)، م (۱۱۵۶ - ۲/۸۱۰/۱۷۵)، د (۷/۹۹/۲۴۱۷).

۳) صحیح: [ص. د ۲۱۲۸]، د (۷/۱۰۰/۲۴۱۹).

۷- سه روز از هر ماه

از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر ﷺ به من فرمود: (صم من کل شهر ثلاثة أيام فإن الحسنه بعشر أمثالها، و ذلك مثل صیام الدهر)^۱ «از هر ماه سه روز را روزه بگیر، که هر کار خوب ده برابر پاداش دارد و این کار بمنزله روزه گرفتن یک سال است».

مستحب است این سه روز، سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه باشد:

از ابوذر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (یا أبا ذر، إذا صمت من الشهر ثلاثة أيام فصم ثلاث عشرة، و أربع عشرة، و خمس عشرة)^۲ «ای ابوذر هرگاه سه روز از ماه را روزه گرفتی، روزهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بگیر».

۸- یک روز در میان روزه گرفتن

از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أحب الصیام إلى الله صیام داود كان یصوم یوما و یفطر یوما)^۳ «محبوبترین روزه نزد خدا روزه داود است، که یک روز در میان روزه می‌گرفت».

۹- نه روز اول ذی‌الحجه

از هنیده بن خالد از همسرش از بعضی همسران پیامبر ﷺ روایت است: (کان رسول الله ﷺ یصوم تسع ذی الحجة، و یوم عاشوراء و ثلاثة أيام من کل شهر، و أول اثنين من

(۱) متفق علیه: خ (۴/۲۲۰/۱۹۷۶)، م (۲/۸۱۲/۱۱۵۹)، د (۷/۷۹/۲۴۱۰) در روایت ابوداود جمله وسطی وجود ندارد، نس (۴/۲۱۱).

(۲) صحیح: [ص. ج ۷۸۱۷]، ت (۲/۱۳۰/۷۵۸)، نس (۴/۲۲۲).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۱۶/۱۱۳۱)، م (۱۱۵۹ - ۲/۸۱۶/۱۸۹)، نس (۳/۲۱۴)، د (۷/۱۱۷/۲۴۳۱)، جه (۱/۵۴۶/۱۷۱۲).

الشهر و الخميس)^۱ «پیامبر ﷺ نه روز ذی الحجه و روز عاشورا و سه روز هر ماه و اولین دوشنبه و پنجشنبه ماه را روزه می گرفت».

روزهایی که روزه گرفتن در آن نهی شده است

۱- عید رمضان و قربان

از ابو عبید مولاى ابن ازهر روایت است: (شهدت العید مع عمر بن الخطاب ﷺ فقال: هذان یومان نهی رسول الله ﷺ عن صیامهما: یوم فطرکم من صیامکم، و الیوم الآخر تأکلون فیه من نسککم)^۲ «در روز عید با عمر بن خطاب ﷺ بودم گفت: پیامبر ﷺ از روزه گرفتن در این دو روز نهی فرموده است، اولین روز بعد از ماه رمضان (عید فطر) و روزی که از قربانی هایتان می خورید (عید قربان).

۲- آیام التشریق^(*)

از ابومره مولاى أم هانی روایت است: (أنه دخل مع عبدالله بن عمرو بن عمرو بن العاص، ففرب إليهما طعاما فقال: كل. فقال: إني صائم، فقال عمرو: كل، فهذه الأيام التي كان رسول الله ﷺ يأمرنا بإفطارها، و ينهانا عن صیامها، قال مالك: و هي آیام التشریق)^۳ «با

(۱) متفق علیه: خ (۴/۲۳۸/۱۹۹۰)، م (۲/۷۹۹/۱۱۳۷)، د (۷/۱۰۲/۲۴۲۰)، نس (۴/۲۲۰).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۲۳۸/۱۹۹۰)، م (۲/۷۹۹/۱۱۳۷)، د (۷/۶۱/۲۳۹۹)، ت (۲/۱۳۵/۷۶۹)، ج (۱/۵۴۹/۱۷۲۲).

(*) آیام التشریق: یعنی روزهای بعد از روز عید قربان. و علماء در دو یا سه روز بودنش اختلاف دارند، این ایام، به ایام التشریق نام گذاری شده اند؛ چون در این روزها گوشت های قربانی در برابر خورشید پهن می شوند و قولى دیگر می گوید چون قربانی تا طلوع خورشید ذبح نمی شود و قولى دیگر می گوید چون نماز عید هنگام طلوع خورشید برگزار می شود و قولى دیگر می گوید که تشریق تکبیر بعد از نماز است. فتح الباری ۴/ص ۲۸۵.

(۳) صحیح: [ص. د ۲۱۱۳]، د (۷/۶۳/۲۴۰۱).

عبدالله بن عمرو نزد پدرش عمرو بن عاص رفتیم، غذایی جلو ما گذاشت و گفت: بخورید، (عبدالله) گفت من روزه هستم، عمرو گفت، بخورید، اینها روزهایی است که پیامبر ﷺ به ما امر می‌کرد که روزه نگیریم و از روزه گرفتن ما را نهی می‌کرد. امام مالک گفته است: منظور از این روزها ایام التشریق است.

از عایشه و ابن عمر رضی الله عنهما روایت است: (لم یرخص فی آیام التشریق أن یصمن إلا لمن لم یجد الهدی)^۱ «در ایام التشریق اجازه روزه گرفتن داده نشده است مگر برای کسی که (هنگام ادای فریضه حج) چیزی را برای قربانی کردن (هدی) بدست نیاورد».

۳- روزه گرفتن جمعه به تنهایی

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (لا یصوم أحدکم یوم الجمعة إلا یوما قبله أو بعده)^۲ «هیچ کدام از شما روز جمعه روزه نگیرد مگر اینکه روز قبل یا بعد از آن نیز روزه بگیرد».

۴- روزه گرفتن شنبه به تنهایی

از عبدالله بن بسر سلمی از خواهرش صماء روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تصوموا یوم السبت إلا فیما افترض علیکم، و إن لم یجد أحدکم إلا لحاء عنبة، أو عود شجرة فلیمضغه)^۳ «روز شنبه را به تنهایی روزه نگیرید مگر روزه‌ای که بر شما فرض باشد، و اگر بجز پوست انگور یا شاخه درخت چیز دیگری نیافتید، آن را بجوید تا آن روز روزه نباشید».

(۱) صحیح: [مختصر خ ۹۷۸]، خ (۴/۲۴۲/۱۹۹۷).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۲۳۲/۱۹۸۵)، م (۲/۸۰۱/۱۱۴۴)، د (۷/۶۴/۲۴۰۳)، ت (۲/۱۲۳/۷۴۰).

(۳) صحیح: [ص. ۲۱۱۶]، د (۷/۶۶/۲۴۰۴)، ت (۲/۱۲۳/۷۴۱)، ج (۱/۵۵۰/۱۷۲۶).

۵- نیمه دوم شعبان برای کسی که به روزه گرفتن آن عادت ندارد

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا انْتَصَفَ شَعْبَانَ فَلَا تَصُومُوا) ^۱ «وقتی نصف شعبان فرا رسید روزه نگیرید».

همچنین از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لَا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ) ^۲ «هیچ کدام از شما یک یا دو روز قبل از رمضان روزه نگیرد مگر اینکه به روزه گرفتن در آن روز عادت داشته باشد که در این صورت می‌تواند آن روز را روزه بگیرد».

۶- یوم الشک

از عمار بن یاسر روایت است که گفت: (مَنْ صَامَ الْيَوْمَ الَّذِي شَكَّ فِيهِ فَقَدْ عَصَى أَبَا الْقَاسِمِ) ^۳. «کسی که یوم الشک را روزه بگیرد با پیامبر ﷺ مخالفت کرده است».

۷- روزه تمام سال اگر چه در ایام نهی شده روزه نگیرد

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ به من فرمود: (يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو! إِنَّكَ لَتَصُومُ الدَّهْرَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ، وَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ هَجَمْتَ لَهُ الْعَيْنَ وَنَهَكَتَ لِاصَامِ مَنْ صَامَ الْأَبْدَ) ^۴ «ای عبدالله بن عمرو! تو تمام سال را روزه می‌گیری و تهجد می‌کنی!، اگر این کار را انجام دهی، چشمانت به کاسه سر فرو می‌روند و گود می‌شوند و سخت بیمار می‌شوی، روزه کسی که تمام سال را روزه باشد صحیح نیست».

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۳۳۹]، د (۶/۴۶۰/۲۳۲۰)، ت (۲/۱۲۱/۷۳۵)، جه (۱/۵۲۸/۱۶۵۱)، این حدیث با ألفاظ نزدیک به هم روایت شده است.

(۲) متفق علیه: خ (۴/۱۲۷/۱۹۱۴)، م (۲/۷۶۲/۱۰۸۲)، د (۶/۴۵۹/۲۳۱۸)، ت (۲/۹۷/۶۸۰)، ن (۴/۱۴۹)، جه (۱/۵۲۸/۱۶۵۰).

(۳) صحیح: [الإرواء ۹۶۱]، ت (۲/۹۷/۶۸۱)، د (۶/۴۵۷/۲۳۱۷)، ن (۴/۱۵۳)، جه (۱/۵۱۷/۱۶۴۵).

(۴) متفق علیه: م (۲/۸۱۵/۱۸۷ - ۱۱۵۹)، خ (۴/۲۲۴/۱۹۷۹).

از ابوقتاده روایت است که مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: (یا رسول الله کیف تصوم؟ فغضب رسول الله ﷺ من قوله، فلما رأى ذلك عمر قال: رضينا بالله ربا، و بالإسلام دینا، و بمحمد نبیا، نعوذ بالله من غضب الله، و من غضب رسوله، فلم یزل عمر یردها، حتی سكن غضب رسول الله ﷺ، فقال یا رسول الله، کیف بمن یصوم الدهر كله؟ قال: لاصام و لأفطر)^۱ «ای رسول خدا! چگونه روزه می گیری؟ پیامبر ﷺ از گفته ی او عصبانی شد. وقتی عمر این حال را دید گفت: خدا را پروردگار خود، و اسلام را دین خود، و محمد را پیامبر خود برگزیدیم، به خدا پناه می بریم از غضب خدا و از عصبانیت رسول او. عمر همواره این جملات را تکرار می کرد تا عصبانیت پیامبر ﷺ فروکش کرد. گفت: ای رسول خدا کسی که تمام سال را روزه می گیرد چطور است؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه روزه گرفته و نه افطار کرده است.»^(*)

نهی و ممانعت زن از گرفتن روزه نفل زمانیکه شوهرش در خانه است مگر با اجازه او

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تصم المرأة و بعلها شاهد إلا بإذنه)^۲ «زن زمانیکه همسرش (در خانه) حضور دارد روزه نگیرد مگر به اجازه او».

(۱) صحیح: [ص. د ۲۱۱۹]، م (۲/۸۱۸/۱۱۶۲)، د (۷/۷۵/۲۴۰۸)، ن (۴/۲۰۷).

(*) یعنی اجر روزه برایش نوشته نمی شود چون عملش خلاف شریعت است و بیهوده از خوردن و نوشیدن خودداری کرده است. «مترجم».

(۲) متفق علیه: خ (۹/۲۹۳/۵۱۹۲)، م (۲/۷۱۱/۱۰۲۶)، د (۷/۱۲۸/۲۴۴۱)، ت (۲/۱۴۰/۷۷۹)، ج (۱/۵۶۰/۱۷۶۱) ابن ماجه چیزی را در این حدیث اضافه روایت کرده است.

اعتکاف

اعتکاف ده روز آخر ماه رمضان بمنظور برخورداری از خیر و پاداش و دریافتن شب قدر سنت است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴾
(قدر)

«ما قرآن را در شب با ارزش قدر فرو فرستادیم. تو چه می‌دانی شب قدر کدام است (و چه اندازه عظیم است)؟ شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است، فرشتگان و جبرئیل در آن شب با اجازه پروردگارشان پیاپی می‌آیند برای هرگونه کاری، آن شب، شب سلامتی و رحمت است تا طلوع صبح».

از عایشه روایت است که پیامبر ﷺ در ده روز آخر رمضان به اعتکاف می‌نشست و می‌فرمود: (تحروا ليلة القدر في العشر الأواخر من رمضان)^۱ «شب قدر را در ده شب آخر رمضان جستجو کنید».

از عایشه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (تحروا ليلة القدر في الوتر من العشر الأواخر من رمضان)^۲ «لیله القدر را در شبهای فرد دهه ی آخر رمضان جستجو کنید».

پیامبر ﷺ بر قیام این ده شب تشویق و ترغیب می‌کرد:

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من قام ليلة القدر إيماناً واحتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه)^۳ «هرکس در شب قدر از روی ایمان (به امید ثواب خدا) و امید دریافت اجر و پاداش، قیام کند گناهان (صغیره) او بخشوده می‌شود».

اعتکاف باید در مسجد باشد: به دلیل فرموده خداوند متعال:

(۱) صحیح: [مختصر خ ۹۸۷]، خ (۴/۲۵۹/۲۰۲۰)، ت (۲/۱۴۴/۷۸۹).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۲۵۹/۲۰۱۷)، م (۲/۶۲۸/۱۱۶۹).

(۳) متفق علیه: خ (۴/۲۵۵/۲۰۱۴)، م (۱/۵۲۳/۷۶۰)، د (۴/۱۴۶/۱۳۵۹)، نس (۴/۱۵۷).

﴿وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾ (بقره: ۱۸۷)

«و وقتی که در مساجد به (عبادت) اعتکاف مشغولید با همسرانتان همخوابگی نکنید».

و همچنین به دلیل اینکه مسجد محل اعتکاف پیامبر ﷺ بوده است. «مستحب است که شخص معتکف به عباداتی مانند نماز و تلاوت قرآن و سبحان الله والحمد لله و لا إله الا الله و الله اکبر گفتن و طلب مغفرت و صلوات بر پیامبر ﷺ و دعا کردن و بحث و گفتگوی علمی و مانند اینها مشغول شود، و مکروه است که اعتکاف کننده خودش را با سخنان و اعمال بیهوده سرگرم کند همانطور که ساکت ماندنش به گمان اینکه سکوت، او را به خدا نزدیک می کند مکروه است»^(*).

اعتکاف کننده می تواند هنگام ضرورت از محل اعتکافش (مسجد) خارج شود، همچنان که شانه کردن مو، تراشیدن سر و گرفتن ناخن ها و نظافت بدن برایش مباح است.

اعتکاف با بیرون رفتن از مسجد بدون ضرورت و همبستری کردن با همسر باطل می شود.

زکات

جایگاه زکات در دین

زکات یکی از ارکان و فرایض اسلام است:

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (بنی الإسلام علی خمس، شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وحج البيت، و صيام رمضان)^۱ «اسلام از پنج رکن تشکیل شده است، شهادتین، برپاداشتن نماز، دادن زکات، حج خانه خدا و روزه رمضان».

زکات در هشتاد و دو آیه قرآن به همراه نماز آمده است.

تشویق بر ادای زکات

خداوند متعال می فرماید:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا ﴾ (توبه: ۱۰۳)

«ای پیامبر) از اموال آنان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذایل اخلاقی و گناهان و تنگ چشمی) پاک داری و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات) ایشان را بالا ببری».

و می فرماید:

﴿ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لَيْرَبُّوْ فِيْ أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوْ عِنْدَ اللَّهِ، وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ

زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴾ (روم: ۳۹)

«آنچه را که به عنوان ربا می دهید تا از اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت، و آنچه را که به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را منظور نظر می دارید، چنین کسانی دارای پاداش مضاعف خواهند بود».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(۱) تخریج در ص (۷۱).

(من تصدق بعدل تمرة من كسب طيب، ولا يقبل الله إلا الطيب، فإن الله يتقبلها بيمينه ثم يربها لصاحبها كما يربي أحدكم فلوه حتى تكون مثل الجبل) ^۱ «هر کس به اندازه یک دانه خرما از کسب پاک و حلال صدقه بدهد - و خداوند غیر از پاک و حلال را قبول نمی‌کند - خداوند آن را با (دست) راستش قبول می‌کند، سپس آن را برای صاحبش افزایش می‌دهد تا اینکه به اندازه یک کوه می‌رسد همچنان که کسی از شما کره اسبش را پرورش می‌دهد».

تحدیر از ادا نکردن زکات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾
(آل عمران: ۱۸۰)

«آنانکه نسبت بدانچه خداوند از فضل و نعمت خود بدیشان عطا کرده است بخل می‌ورزند، گمان نکنند که این کار برای آنان خوب است و به سود ایشان است، بلکه این کار برای آنان بد است و به زیان ایشان تمام می‌شود. در روز قیامت همان چیزی که بدان بخل ورزیده‌اند طوق (گردن) ایشان می‌گردد. و همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خدا است و سرانجام هم همه را به ارث خواهد برد، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بسیار آگاه است».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من آتاه الله مالا فلم يؤد زكاته مثل له يوم القيامة شجاعا أقرع له زبيبتان يطوقه يوم القيامة، ثم يأخذ بلهزمتيه - یعنی شذقیه - ثم يقول: أنا كنزك، أنا مالك، ثم تلا هذه الآية: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ

(۱) متفق علیه : خ (۳/۲۷۸/۱۴۱۰)، این لفظ بخاری است، م (۲/۷۰۲/۱۰۱۴)، ت (۲/۸۵/۶۵۶)، نس

«کسی که خداوند به او مالی بدهد و زکاتش را پرداخت نکند در روز قیامت مال او به صورت یک مار افعی کچل (سرش از کثرت سم کچل شده باشد) نمایان می‌شود که دو نقطه سیاه بر روی چشمانش دارد و به گردن او می‌پیچد سپس چانه‌هایش را می‌گیرد و می‌گوید من گنج تو هستم من مال تو هستم (که زکات آن را ندادی) سپس این آیه را خواند: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾. «گمان نبرند آنانی که بخل می‌ورزند در آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است...».

و خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾
(توبه: ۳۴ و ۳۵)

«و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بسیار دردناکی مژده بده. روزی (فرا خواهد رسید که این سکه‌ها در آتش دوزخ گداخته می‌شوند و پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌های ایشان با آنها داغ می‌گردد و بدیشان گفته می‌شود این همان چیزی است که برای خویشتن اندوخته می‌کردید؛ پس اینک بچشید مزه آنچه را که اندوخته‌اید.».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ما من صاحب ذهب ولا فضة لا يؤدي منها حقها إلا إذا كان يوم القيامة، صفحت له صفائح من نار فأحمى عليها في نار جهنم فيكوى بها جنبه و جبينه و ظهره. كلما بردت أعيدت له. في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة. حتى يقضى بين العباد. فيرى سبيله، إما إلى الجنة و إما إلى النار).

(۱) صحیح: [ص. نس ۲۳۲۷]، خ (۳/۲۶۸/۱۴۰۳).

قیل: یا رسول الله! فالإبل؟ قال: ولا صاحب إبل لا يؤدي منها حقها، و من حقها حلبها يوم وردها، إلا إذا كان يوم القيامة بطح لها بقاع قرقر، أوفر ما كانت لا يفقد منها فصيلا واحدا تطؤه بأخفافها وتعضه بأفواهها، كلما مر عليه أو لاها رد عليه أخراها في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة، حتى يقضى بين العباد فيرى سبيله إما إلى الجنة و إما إلى النار^۱ «هر صاحب طلا و نقره‌ای که حق را ندهد؛ در روز قیامت تخته سنگهایی از آتش برای او پهن و با آتش جهنم گذاخته می‌شود و با آن پهلو و پیشانی و پشتش داغ می‌گردد، هر وقت که سرد شد دوباره داغ شده و به بدنش زده می‌شود در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است تا وقتی که بین بندگان دادرسی شود. آنگاه راهش به او نشان داده می‌شود که یا به سوی بهشت است یا به سوی آتش.

گفته شد ای رسول خدا پس زکات شتر چی؟ فرمود: هر صاحب شتری که حق شترش را پرداخت نکند - و از جمله حق شتر دوشیدنش در روز آب دادنش است - حتماً روز قیامت زمینی وسیع برای شترانش گسترده می‌شود و حتی یک بچه شتر هم از تعداد آنها کم نمی‌شود آن شترها با پاهایشان صاحبشان را (که زکات آنها را نداده است) لگدکوب می‌کنند و با دندان‌هایشان اعضایش را گاز می‌گیرند، هرگاه اول شترها از روی او عبور کردند بلافاصله آخرشان بازگردانده می‌شوند تا بار دیگر از روی او عبور کنند در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است تا وقتی که بین بندگان قضاوت شود. آنگاه راهش به او نشان داده می‌شود که یا به سوی بهشت است یا به سوی آتش».

حکم مانعین زکات

«زکات از واجباتی است که امت اسلامی بر آن اجماع کرده و شهرت آن به حدی رسیده است که از ضروریات دین به حساب می‌آید به طوری که اگر کسی وجوب آن را انکار کند از دایره اسلام خارج می‌شود و به جهت کفرش کشته می‌شود مگر اینکه

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۷۲۹]، م (۲/۶۸۰/۹۸۷)، د (۵/۷۵/۱۶۴۲).

تازه مسلمان باشد که در این صورت چون احکام اسلام را نمی‌داند معذور به حساب می‌آید.

اما کسی که با وجود اعتقاد به وجوب زکات از پرداخت آن خودداری کند، به خاطر عدم پرداخت آن گناهکار می‌شود بدون اینکه این کار او را از دایره اسلام خارج کند و بر حاکم لازم است که به زور زکات را از او بگیرد^۱. که در این صورت نصف مال او را بعنوان مجازات می‌گیرد؛ به دلیل حدیث بهز بن حکیم از پدرش از جدش که گفت از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (فی کل إبل سائمة، فی کل أربعین ابنة لبون، لا یفرق إبل عن حسابها من أعطها مؤتجرا فله أجرها، و من منعها فإنها آخذوها و شطر ماله عزمة من عزمات ربنا تبارک و تعالی لا یحل لآل محمد منها شیء)^۲ «از هر چهل شتر سائمه (چرنده) یک بنت لبون (شتری ماده که دو سال را تمام کرده و وارد سه سال شده باشد) بعنوان زکات، واجب می‌گردد و دو نفر شریک نباید شترانشان را (هنگام زکات) از هم جدا کنند (به نیت اینکه زکات بر آنها واجب نشود)، هر کسی زکاتش را بمنظور دریافت پاداش پرداخت نماید، پاداشش را خواهد گرفت، و هر کسی از پرداخت آن خودداری کند، ما علاوه بر آن، نصف مالش را هم می‌گیریم که این حقی است از حقوق واجب خداوند و برای آل محمد چیزی از آن حلال نیست».

اگر گروهی به وجوب زکات اعتقاد داشتند ولی از ادای آن خودداری کردند، اگرچه دارای قوت و عزت باشند، باید با آنان اعلان جنگ شود تا آن را پرداخت کنند به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (أمرت أن أقاتل الناس حتی شهدوا أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله، و یقیموا الصلاة و یؤتوا الزکاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا منی دماءهم و أموالهم إلا بحق الإسلام و حسابهم علی الله)^۳ «به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا وقتی که کلمه

(۱) فقه السنه (۱/۲۸۱).

(۲) حسن: [ص. ج ۴۲۶۵]، د (۴/۴۵۲/۱۵۶۰)، نس (۵/۲۵)، أ (۸/۲۱۷/۲۸).

(۳) متفق علیه: خ (۱/۷۵/۲۵)، این لفظ بخاری است، م (۱/۵۳/۲۲).

شهادتین را می‌گویند و نماز را اقامه و زکات را پرداخت کنند، وقتی این کار را کردند از طرف من خون و مالشان مصونیت پیدا می‌کند مگر به حق اسلام (که اگر مستحق قصاص باشند قصاص درباره آنها اجرا می‌شود) و حساب آنان با خداوند است».

از ابوهریره روایت است: وقتی پیامبر ﷺ فوت کرد و ابوبکر زمام امور را بدست گرفت و گروهی از عرب‌ها کافر شدند (و زکات ندادند)، عمر به ابوبکر گفت: (کیف تقاتل الناس؟ و قد قال رسول الله ﷺ أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فمن قالها فقد عصم مني ماله و نفسه إلا بحقی و حسابهم علی الله. فقال: والله لأقاتلن من فرق بین الصلاة و الزكاة، فإن الزكاة حق المال. والله لو منعونی عناقا كانوا يؤدونها إلی رسول الله ﷺ لقاتلتهم علی منعها. فقال عمر: فوالله ما هو إلا أن قد شرح الله صدر أبي بكر للقتال فعرفت أنه الحق) ^۱ «چگونه با مردم می‌جنگی در حالی که پیامبر ﷺ فرموده: دستور داده شدم که با مردم بجنگم تا وقتی که لا إله إلا الله را بگویند، پس هر کس آن را بگوید مال و جان او از طرف من محفوظ می‌ماند مگر به حق اسلام و حساب آنان با خدا است، ابوبکر گفت: قسم به خدا اگر از پرداخت بزغاله (یکساله) ای که در زمان پیامبر ﷺ (به عنوان زکات) می‌دادند، خودداری کنند به خاطر آن با آنها می‌جنگم، عمر گفت ک به خدا قسم حقیقت این بود که خداوند سینه ابوبکر را برای جنگ (با مانعین زکات) گشوده و من بعداً دانستم که حق همان بود که ابوبکر انجام داد».

زکات بر چه کسانی واجب است؟

بر هر مسلمان آزادی که دارائیش به حد نصاب برسد و یک سال بر آن بگذرد زکات فرض می‌شود. بجز زراعات که (گذشت یک سال بر آن واجب نیست) و زکات آن در روز برداشت محصول به شرطی که به حد نصاب برسد، واجب می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ (أنعام: ۱۴۱)

«و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان زکات آنها را بدهید».

(۱) خ (۱۳۹۹/۱۴۰۰/۳/۶۲۶)، م (۱/۵۱/۲۰)، د (۴/۴۱۴/۱۵۴۱)، نس (۵/۱۴)، ت (۴/۱۱۷/۲۷۳۴).

اموالی که زکات در آنها واجب است

زکات در اموال زیر واجب است:

طلا و نقره، زراعات، میوه‌جات، حیوانات و معادن.

اول: زکات طلا و نقره

حد نصاب و مقدار واجب آن

حد نصاب طلا بیست دینار^(۱) و حد نصاب نقره دویست درهم است^(ب) و مقدار واجب هر کدام از آنها یک چهلم $\left(\frac{1}{40}\right)$ است: از علی بن ابی طالب روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا كانت لك مائتا درهم و حال عليها الحول ففيها خمسة دراهم، و ليس عليك شئى - یعنی فی الذهب حتى يكون لك عشرون ديناراً، فإن كانت لك عشرون ديناراً و حال عليها الحول ففيها نصف دينار) «اگر دویست درهم داشتی و یک سال بر آن گذشت، زکات آن پنج درهم است و طلا تا به بیست دینار نرسد زکات در آن واجب نیست ولی اگر به بیست دینار رسید و یک سال بر آن گذشت نیم دینار زکات در آن واجب می‌گردد».

(أ) منظور از دینار، دینار طلا است، یک دینار برابر $4/25$ گرم طلا است پس بیست دینار، ۸۵ گرم طلا است $(20 \times 4/25 = 85)$ ، «مترجم».

(ب) منظور از درهم، درهم نقره است، یک درهم برابر $2/975$ گرم نقره است، پس دویست درهم ۵۹۵ گرم نقره است $(200 \times 2/975 = 595)$ ، «مترجم».

(۱) صحیح: [ص. د ۱۳۹۱]، د (۴/۴۴۷/۱۵۵۸).

زکات زیورآلات

زکات زیورآلات به دلیل عموم آیه و احادیث (مربوط به وجوب زکات در طلا و نقره واجب است و کسی که از این عموم چیزی را خارج کرده دلیلی ندارد. با وجود این دلایل خاصی نیز در این باره وجود دارد از آن جمله:

از ام سلمه روایت است: (كنت ألبس أوصاحا من ذهب، فقلت يا رسول الله أكنز هو؟ فقال: ما بلغ أن تؤدى زكاته فزكى فليس بكنز) ^۱ «مقداری زیورآلات طلا بر تن داشتم. گفتم ای رسول خدا! آیا این زیورآلات کنز (مال اندوخته) محسوب می‌شوند؟ پیامبر ﷺ فرمود: اگر چیزی به حد نصاب رسید، زکاتش را پرداخت کن، در این صورت کنز به حساب نمی‌آید».

از عایشه روایت است: (دخل على رسول الله ﷺ فرأى فى يدي فتخات من ورق، فقال: ما هذا يا عائشة؟ فقلت: صنعتهن أترين لك يا رسول الله، قال: أتودين زكاتهن؟ قلت لا، أو ما شاء الله، قال هو حسبك من النار) ^۲ «پیامبر ﷺ به خانها آمد و چند انگشتر نقره را در دست من دید، فرمود: عایشه این چیست؟ گفتم آنها را در دست کرده‌ام تا خود را برای شما بیارایم ای رسول خدا، فرمود آیا زکات آنها را می‌دهی، گفتم خیر، یا گفتم: هرچه خدا بخواهد، فرمود: این برای گرفتار شدن تو به آتش دوزخ کافی است».

دوم: زکات کشتزار و میوه‌جات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ، وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ، كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴾ (أنعام: ۱۴۱)

(۱) حسن: [ص. ج ۵۵۸۲]، [الصحيحه ۵۵۹]، د (۴/۴۲۶/۱۵۴۹)، قط (۲/۱۰۵).

(۲) صحيح: [ص. د ۱۳۸۴]، د (۴/۴۲۷/۱۵۵۰)، قط (۲/۱۰۵).

«خدا است که باغ‌هایی را که بر پایه استوار می‌گردند و باغ‌هایی را که چنین نیستند، و درختان خرما و کشتزارها را آفریده است که ثمره آنها گوناگون است، و نیز درختان زیتون و انار را آفریده است که هم‌گونند و متفاوتند. هنگامی که به بار آمدند از میوه آنها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و درو کردنشان زکات آنها را بدهید، و اسراف نکنید، زیرا که خداوند اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد».

محصولاتی که زکات در آنها واجب است

زکات، تنها در چهار محصول مذکور در حدیث زیر واجب است:

از ابوبرده از ابوموسی و معاذ روایت است: (أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَهُمَا إِلَى الْيَمَنِ يَعْلَمَانِ النَّاسَ أَمْرَ دِينِهِمْ، فَأَمْرَهُمْ أَنْ لَا يَأْخُذُوا الصَّدَقَةَ إِلَّا مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ: الْحِنْطَةِ، وَالشَّعِيرِ وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ)^۱ «پیامبر ﷺ آن دو را به یمن فرستاد تا به مردم احکام دینشان را آموزش دهند، و دست‌ور داد تا زکات را تنها از این چهار محصول بگیرند: گندم، جو، خرما و مویز».

حد نصاب زکات در محصولات زراعی و میوه‌جات

در محصولات زراعی و میوه‌جات زکات فرض است مشروط به اینکه به حد نصابی که در حدیث زیر ذکر شده برسند:

از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذُودٍ صَدَقَةٌ مِنَ الْإِبِلِ، وَ لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوْاقٍ صَدَقَةٌ وَ لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ)^۲ «در کمتر از پنج شتر و کمتر از پنج اوقیه^(۱) و کمتر از پنج وسق^(ب) زکات واجب نیست».

(۱) صحیح: [الصحيحه ۸۷۹]، کم (۱/۴۰۱)، حق (۴/۱۲۵).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۳۱۰/۱۴۴۷)، این لفظ بخاری است، م (۲/۶۷۳/۹۷۹)، ت (۲/۶۹/۶۲۲)، نس

(۵/۱۷)، جه (۱/۵۷۱/۱۷۹۳).

مقدار واجب زکات محصولات زراعی و میوه‌جات

از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (فیما سقت الأنهار و الغیم العشور، و فیما سقی بالسانیة نصف العشور)^۱ «زکات محصولاتی که با جویبارها و باران آبیاری می‌شود یک دهم $\left(\frac{1}{10}\right)$ و آنچه با شتر (یا ماشین‌آلات کشاورزی) آبیاری می‌شود یک بیستم $\left(\frac{1}{20}\right)$ است.

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (فیما سقت السماء و العیون أو کان عثریا العشر، و فیما سقی بالنضح نصف الشعر)^۲ «زکات محصولاتی که با آب باران یا چشمه‌ها

أ) هر اوقیه چهل درهم است. بنابراین پنج اوقیه (۲۰۰) درهم است که برابر با (۵۹۵)، گرم نقره است (۵۹۵ = ۱۳۰ × ۵).

ب) هر وسق (۱۳۰/۵۶) کیلوگرم است، بنابراین پنج وسق (۶۵۲/۸)، کیلوگرم است، (۶۵۲/۸ = ۳۰/۵۶ × ۵).

(۱) صحیح: [ص. ۴۲۷]، م (۲/۶۷۵/۹۸۱)، این لفظ مسلم است، (۴/۴۸۶/۱۵۸۲)، نس (۵/۴۲).

العشور: جمع عُشر است، الغیم: باران، السانیة: شتری که با آن آب از چاه می‌کشند و «ناضح» هم نامیده می‌شود.

(۲) صحیح: [ص. ۴۲۷]، خ (۳/۳۴۷/۱۴۸۳)، این لفظ بخاری است، د (۴/۴۸۵/۱۵۸۱)، ت (۲/۷۶/۶۳۵)، نس (۵/۴۱)، جه (۱/۵۸۱/۱۸۱۷). عثریاً: بمعنی آبیاری است که آب باران از جهات مختلف به آن وارد می‌شود. این کلمه از واژه عاثور - مجرایبی که آب در آن جریان دارد - گرفته شده است، و منظور از آن محصولاتی است که بدون مشقت آبیاری می‌شوند و یا اینکه ریشه آنها به آب نزدیک است و نیازی به آبیاری ندارند. (فتح الباری ج ۳، ص ۴۰۸ دارالریان).

*) خرص النخیل: خرص النخیل بمعنی نگهداری محصول خرما به صورت تمر است، ترمذی در توضیح این مصطلح از بعضی از علما نقل کرده که وقتی محصول خرما و انگور می‌رسد حاکم شخصی را می‌فرستد تا مقدار آنرا تخمین بزند و مقدار یک دهم آن را مشخص کند تا وقتی که زمان برداشت محصول فرا رسید مقدار مشخص شده - یک دهم - بعنوان زکات گرفته شود.

آبیاری می‌شود و همچنین محصولاتی که نیازی به آبیاری ندارند، یک دهم $\left(\frac{1}{10}\right)$ و آنچه با آب کشیدن آبیاری می‌شود یک بیستم $\left(\frac{1}{20}\right)$ است.»

تخمین زدن مقدار محصول درختان خرما و انگور^(*)

از ابوحمید ساعدی روایت است: (غزونا مع رسول الله ﷺ غزوة تبوک، فلما جاء وادی القرى إذا امرأة فى حديقة لها، فقال النبى ﷺ لإصحابه: احرصوا و خرص رسول الله ﷺ عشرة أوسق، فقال لها: أحصى ما يخرج منها فلما أتى وادی القرى قال للمرأة: كم جاء حديقتك؟ قال: عشرة أو سق خرص رسول الله ﷺ) ^۱ «در غزوه تبوک با پیامبر ﷺ بودیم. وقتی به وادی القرى (شهری قدیم بین مدینه و شام) رسیدیم، پیامبر ﷺ زنى را در باغش دید، به اصحابش فرمود مقدار محصول این باغ را تخمین بزنید. پیامبر ﷺ آن را ده وسق تخمین زد و به آن زن فرمود: مقدار محصول باغت را به یاد داشته باش، پیامبر وقتی که (مدتی بعد) به آن شهر برگشت به آن زن فرمود: محصول باغت چقدر شد؟ گفت: ده وسق، همان تخمین رسول الله ﷺ.»

از عایشه روایت است: (كان رسول الله ﷺ يبعث عبدالله بن رواحة فيحرص النخل حين يطيب قبل أن يؤكل منه، ثم يخير يهود يأخذونه بذلك الخرص أو يدفعونه إليهم بذلك الخرص، لكي يحصى الزكاة قبل أن تؤكل الثمار و تفرق) ^۲ «پیامبر ﷺ عبدالله بن رواحه را می‌فرستاد تا محصول درختان خرما را هنگام رسیدن و قبل از آنکه از آنها خورده شود تخمین بزند و سپس یهود را مخیر گرداند در اینکه باغ خرما را با همان تخمین نزد خود نگه دارند یا آن را با همان تخمین در اختیار مسلمانان قرار دهند تا زکات آن قبل از خوردن و پراکنده شدن حساب شود.»

(۱) صحیح: [ص. د ۲۶۴۴]، خ (۳/۳۴۳/۱۴۸۱).

(۲) حسن لغیره: [الإرواء ۸۰۵]، د (۹/۲۷۶/۳۳۹۶).

سوم - زکات حیوانات

حیواناتی که زکات در آنها واجب است سه دسته‌اند: شتر، گاو، گوسفند و بز

زکات شتر

نصاب شتر: از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لیس فیما دون خمس ذود من الإبل صدقة)^۱ «در کمتر از پنج شتر، زکات واجب نیست».

مقدار واجب زکات شتر

از انس روایت است که وقتی ابوبکر او را به بحرین فرستاد، مطالب زیر را برای او نوشت:

(بسم الله الرحمن الرحيم، هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله ﷺ على المسلمين، و التي أمر الله بها رسوله، فمن سألها من المسلمين على وجهها فليعطها، و من سأل فوقها فلا يعط: في أربع و عشرين من الإبل فما دونها من التغنم من كل خمس شاة، فإذا بلغت خمسا و عشرين إلى أربع و عشرين من الإبل فما دونها من الغنم من كل خمس شاة، فإذا بلغت خمسا و عشرين إلى خمس و ثلاثين ففيها بنت مخاض أنثى، فإذا بلغت ستا و ثلاثين إلى خمس و أربعين ففيها بنت لبون أنثى، فإذا بلغت ستا و أربعين إلى ستين ففيها حقة طروقة الجمل، فإذا بلغت واحدة و ستين إلى خمس و سبعين ففيها جذعة فإذا بلغت - يعني ستا و سبعين - إلى تسعين ففيها بنتالبون، فإذا بلغت إحدى و تسعين إلى عشرين و مائتا ففيها حقتان طروقتا الجمل، فإذا زادت على عشرين و مائة ففي كل أربعين بنت لبون، و في كل خمسين حقة، و من لم يكن معه إلا أربع من الإبل فليس فيها صدقة ذلا أن يشاء ربها

(۱) تخریج در ص (۲۸۸).

فَإِذَا بَلَغْتَ خَمْسًا مِنَ الْإِبِلِ فِيهَا شَاةٌ^۱ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این شر مقدار صدقه‌ای است که پیامبر ﷺ آن را بر مسلمانان واجب کرده و خداوند آن را به پیامبرش دستور داده است، لذا از هر مسلمانی خواسته شد که مطابق آن (که خواهد آمد) زکات بدهد، باید آن را پردازد ولی اگر بیش از آن اندازه از او خواسته شد، نباید پردازد: زکات هر بیست و چهار شتر و کمتر از آن (تا پنج شتر) گوسفند یا بز داده شود^(۱)، از هر پنج شتر یک گوسفند. هر گاه تعداد شتران به بیست و پنج تا سی و پنج رأس رسید یک «بنت مخاص^(ب)» و اگر به سی و شش تا چهل و پنج شتر رسید یک «بنت لبون^(ج)» و هرگاه به چهل و شش تا شصت شتر رسید «حقه^(د)» آبستن شدن را داشته باشد زکات داده شود. از شصت و یک تا هفتاد و پنج شتر یک «جدعه^(ه)»، و از هفتاد و شش تا نود شتر دو «بنت لبون»، و از نود و یک تا صد و بیست شتر «دو حقه» که آمادگی آبستن شدن را داشته باشند واجب می‌گردد. و هرگاه از صد و بیست شتر بیشتر شد در هر چهل شتر یک «بنت لبون» و در هر پنجاه شتر یک «حقه» زکات داده شود. کسی که بیش از چهار شتر نداشته باشد زکات بر او واجب نیست مگر اینکه خودش پردازد. و اگر به پنج شتر رسید یک گوسفند یا بز واجب می‌شود».

(۱) صحیح: [ص. د ۱۳۸۵]، خ (۳/۳۱۷/۱۴۵۴)، (۳/۳۱۶/۱۴۵۳)، د (۴/۴۳۱/۱۵۵۲)، نس (۵/۱۸)، جه

/ (۱۸۰۰)، ابن ماجه تنها حدیث دوم را روایت کرده است.

(أ) گوسفند یک سال بیشتر داشته باشد و بز یک ساله باشد.

(ب) شتر ماده‌ای که یک سال را تمام کرده و وارد دو سال شده باشد.

(ج) شتر ماده‌ای که دو سال را تمام کرده و وارد سه سال شده باشد.

(د) شتر ماده‌ای که سه سال را تمام کرده و وارد چهار سال شده باشد.

(ه) شتر ماده‌ای که چهار سال را تمام کرده و وارد پنج سال شده باشد - «مترجم».

هرگاه نوعی از شتر بر شخص واجب شود که آن را ندارد

از انس روایت است: ابوبکر در مورد صدقه واجبی که خداوند و پیامبرش ﷺ به آن دستور داده‌اند، برایم نوشت: (من بلغت عنده من الإبل صدقة الجذعة وليست عنده جذعة و عنده حقة فإنها تقبل منه الحقة و يجعل معها شاتين إن استيسرتا له أو عشرين درهما، و من بلغت عنده صدقة الحقة و ليست عنده الحقة و عنده الجذعة فإنها تقبل منه الجذعة و يعطيه المصدق عشرين درهما أو شاتين، و من بلغت عنده صدقة الحقة و ليست عنده إلا بنت لبون فإنها تقبل من بنت لبون و يعطى شاتين أو عشرين درهما، و من بلغت صدقته بنت لبون و عنده حقة فإنها تقبل منه الحقة و يعطيه المصدق عشرين درهما أو شاتين، و من بلغت صدقته بنت لبون و ليست عنده و عنده بنت مخاض فإنها تقبل منه بنت مخاض و يعطى معها عشرين درهما أو شاتين)^۱ «اگر تعداد شتران کسی به حد (۶۱ الی ۷۵) رسید که یک جذعه بر او واجب شد ولی جذعه نداشت و حقه داشت، حقه از او پذیرفته شود و باید دو گوسفند در صورت امکان یا بیست درهم را نیز پرداخت کند. و کسی که از زکات شتر، یک حقه بر او واجب شد ولی حقه نداشت و جذعه داشت، جذعه از او قبول شود و زکات گیرنده باید بیست درهم یا دو گوسفند را به او بدهد. کسی که از زکات شتر، یک حقه بر او واجب شد و نزد او فقط یک بنت لبون بود، بنت لبون از او قبول شود و باید علاوه بر آن دو گوسفند یا بیست درهم را نیز بدهد. کسی که از زکات شتر، یک بنت لبون بر او واجب شد و بجای آن حقه داشت، حقه از او قبول شود و زکات گیرنده باید بیست درهم یا دو گوسفند را به او بدهد. کسی که زکات بنت لبون بر او واجب شد ولی بنت لبون نداشت و بنت مخاض داشت، بنت مخاض از او قبول شود ولی باید علاوه بر آن بیست درهم یا دو گوسفند را نیز پرداخت کند».

(۱) صحیح: [ص. د ۱۳۸۵]، خ (۳/۳۱۷/۱۴۵۴)، (۳/۳۱۶/۱۴۵۳)، د (۴/۴۳۱/۱۵۵۲)، نس (۵/۱۸)، جه

(۱/۵۷۵/۱۸۰۰)، ابن ماجه تنها حدیث دوم را روایت کرده است.

زکات گاو

نصاب گاو و مقدار زکات آن

از معاذ بن جبل روایت است: (بعثنی رسول الله ﷺ إلى اليمن، و أمرنی أن آخذ من البقر من كل أربعين مسنة، و من كل ثلاثين تبیعا أو تبیعة)^۱ «پیامبر ﷺ مرا به یمن فرستاد و به من دستور داد تا از هر چهل گاو یک گاو مسنه^(۱) و از هر سی گاو یک تبیع^(ب) را بعنوان زکات بگیرم».

زکات گوسفند (و بز)

نصاب گوسفند (و بز) و مقدار زکات آن

از انس روایت است: ابوبکر رضی الله عنه در مورد صدقه واجبی که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور داده است برایم نوشت: (و فی صدقة الغنم فی سائمتها إذا كانت أربعین إلى عشرين و مائة شاة، فإذا كانت سائمة الرجل ناقصة من أربعین شاة واحدة فلیس فیها صدقة إلا أن یشاء ربها)^۲ «زکات گوسفند و بز سائمه (چرنده) از چهل تا صد و بیست رأس، یک گوسفند (یا یک بز)^(ج) و از صد و بیست و یک تا دویست رأس، دو گوسفند (یا دو بز) و از دویست و یک تا سیصد رأس، سه گوسفند (یا سه بز) است. اگر تعداد آنها بیشتر از سیصد گوسفند (یا بز) باشد، در هر صد گوسفند (یا بز) یک رأس واجب می‌شود.

(۱) صحیح: [ص. د ۱۳۹۴]، ت (۲/۶۸/۶۱۹)، د (۴/۴۵۷/۱۵۶۱)، نس (۵/۲۶)، جه (۱/۵۷۶/۱۸۰۳)،

لفظ این حدیث را ابن ماج روایت کرده و غیر او الفاظ دیگری را هم در آخر آن روایت کرده‌اند.

(أ) به گاوی گفته می‌شود که دو سال را تمام کرده و وارد سال سوم شده باشد. «مترجم».

(ب) تبیع و تبیعه به گوساله نر و ماده‌ای گفته می‌شود که یک سال را تمام کرده باشد «مترجم».

(۲) تخریج در ص (۲۹۰).

(ج) گوسفند از یک سال بیشتر باشد و بز یک سال باشد «مترجم».

اگر تعداد گوسفندان (یا بزهای) چرنده کمتر از چهل رأس باشد زکات در آن واجب نیست مگر اینکه صاحبش بخواهد».

شروط وجوب زکات در حیوانات

- ۱- نصاب: که مقدار آن در احادیث سابق توضیح داده شد.
 - ۲- گذشت یک سال کامل: به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (لا زکاة فی مال حتی یحول علیه الحول)^۱ «تا یک سال بر مالی نگذرد، زکات در آن واجب نمی‌شود».
 - ۳- سائمه (چرنده) باشد یعنی بیشتر سال در صحرا بچرد: به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (فی صدقة الغنم فی سائمتها إذا کانت أربعین إلى عشرين و مائة شاة)^۲ «زکات گوسفند (یا بز) سائمه (چرنده) از چهل تا صد و بیست رأس، یک گوسفند (یا یک بز) است».
- در حدیثی دیگر می‌فرماید: (و فی کل ابل سائمة فی کل أربعین ابنة لبون)^۳ «در هر چهل شتر چرنده یک بنت لبون زکات واجب است».

آنچه نباید به عنوان زکات گرفته شود

از ابن عباس روایت است: وقتی که پیامبر ﷺ معاذ را به یمن فرستاد به او فرمود: (و ایا و کرائم أموالهم...) «از اموال نفیس آنان پرهیز کن (آن را به عنوان زکات نگیر)».

از انس روایت است که ابوبکر در مورد صدقه واجبی که خداوند به پیامبرش ﷺ دستور داده است برایم نوشت:

(لا یرج فی الصدقة هرمة و لا ذات عوار و لا تیس، و إلا ماشاء المصدق)^۱ «حیوان پیرو ناتوان و عیب‌دار کور به عنوان زکات داده نشود و نیز (مأموران جمع‌آوری زکات)

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۴۹۷]، جه (۱/۵۷۱/۱۷۹۲)، قط (۲/۹۰/۳)، حق (۴/۱۰۳).

(۲) قسمتی از نامه صدیق ﷺ که تخریج آن در ص (۲۸۹) گذشت.

(۳) تخریج در ص (۲۹۰).

(۴) متفق علیه: خ (۳/۳۵۷/۱۴۹۶)، م (۱/۵۰/۱۹)، ت (۲/۶۹/۶۲۱)، د (۴/۴۶۷/۱۵۶۹)، نس (۵/۵۵).

گوسفند و بز مخصوص جفت‌گیری را بعنوان زکات نگیرند مگر اینکه صاحبش بخواهد.^(*)

حکم زکات حیوانات شراکتی

هرگاه دونفر یا بیشتر، حیوانات خود را با هم یکجا کنند بطوریکه قابل تفکیک نباشند، در این صورت اگر زکات بر آنها واجب شود هر دو بعنوان یک نفر، آن را پرداخت کنند:

از انس روایت است: ابوبکر در مورد صدقه واجبی که خداوند به پیامبرش ﷺ دستور داده است برایم نوشت: (ولا یجمع بین متفرق ولا یفرق بین مجتمع خشية الصدقة، و ما کان من خلیطین فإنهما یتراجعان بالسویة)^۲ «و از ترس واجب شدن زکات نباید اموال متفرق را جمع^(۱) و اموال جمع شده^(ب) را متفرق کنند. اگر دو نفر با هم شریک باشند، باید هر دو به طور مساوی زکات را بدهند.»^(ج)

(۱) تخریج در ص (۲۹۰).

(*) به دلیل ارزشی که گوسفند و بز دارند اگر از آنها زکات گرفته شود به صاحبشان ضرر می‌رسد. «مترجم».

(۲) تخریج در ص (۲۹۰).

(أ) مثلاً سه نفر هر کدام چهل گوسفند دارند که بر هر کدام از آنها یک گوسفند زکات واجب می‌شود اما این سه نفر گوسفندهایشان را باهم قاطی می‌کنند تا یک گوسفند زکات بدهند.

(ب) مثلاً دو نفر با هم (۲۰۲) گوسفند دارند که بر این تعداد سه گوسفند زکات واجب می‌شود ولی این دو نفر گوسفندهایشان را از هم جدا می‌کنند (هر کدام ۱۰۱ گوسفند) تا بر هر کدام از آنها یک گوسفند زکات واجب شود.

(ج) مثلاً محمد و عبدالله با هم چهل گوسفند دارند (هر کدام ۲۰) گوسفند زکات گیرنده از سهم محمد گوسفندی را برمی‌دارد و عبدالله هم قیمت نصف گوسفند را به محمد می‌دهد. «مترجم».

چهارم - زکات رکاز

رکاز به اشیائی گفته می‌شود که در زمان جاهلیت دفن شده، و بدون هزینه کردن مال و تحمل سختی و کار زیاد بدست آیند.

در رکاز، زکات بصورت فوری واجب می‌گردد بدون اینکه یک سال بر آن بگذرد و یا نصاب معینی داشته باشد: به دلیل عموم فرموده پیامبر ﷺ (وفی الرکاز الخمس)^۱ «و در رکاز خمس $\left(\frac{1}{5}\right)$ واجب است».

مصارف زکات

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ، وَ فِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾
(توبه: ۶۰)

«زکات مخصوص فقراء^(۱)، مساکین^(ب)، کارگزاران آن^(ج)، کسانی که جلب محبتشان (برای اسلام) می‌شود، (آزاد کردن) بندگان^(د)، (پرداخت بدهی) بدهکاران^(ه)، (صرف) در راه خدا^(و) و واماندگان^(ز) در راه می‌باشد. این یک فریضه مهم الهی است و خدا دانا و حکیم است».^۲

(۱) متفق علیه : خ (۳/۳۶۴/۱۴۹۹)، م (۳/۱۳۳۴/۱۷۱۰)، ت (۲/۷۷/۶۳۷)، نس (۵/۴۵)، جه

(۲) (۲/۸۳۹/۲۵۰۹)، د (۸/۳۴۱/۳۰۶۹)، بخاری و مسلم این حدیث را بصورت مفصل روایت کرده‌اند، ول

ابن ماجه و ابوداود تنها جمله مذکور را ذکر کرده‌اند.

(أ) فقیر به کسی گفته می‌شود که هیچ مالی ندارد.

(ب) مسکین به کسی گفته می‌شود که مالش کفایت زندگیش را نمی‌کند.

(ج) کسانی هستند که حکومت آنها را مسئول جمع‌آوری زکات کرده است.

(د) برده‌ای که با سیدش قرارداد کرده که در ازای پرداخت مبلغی آزاد شود.

(ه) کسانی که بدهکار شده‌اند و توانایی پرداخت بدهی‌شان را ندارند.

ابن کثیر رحمه الله در تفسیر این آیه (۲/۳۶۴) می گوید:
 «پس از آن که خداوند اعتراض و عیب جویی منافقین جاهل از پیامبر ﷺ را درباره تقسیم زکات ذکر نمود، روشن کرد که تنها اوست که صدقات را تقسیم کرده و حکم آن را روشن نموده، تقسیم و سرپرستی آن را برعهده گرفته و آن را بر اصناف مذکور تقسیم کرده است».

آیا واجب است که زکات به همه اصناف هشتگانه داده شود؟

ابن کثیر می گوید: در اینکه زکات باید به تمام این اصناف هشتگانه داده شود یا به هر کدام از آنها که داده شد، صحیح است علما دو نظر دارند:
 اول: بر زکات دهنده واجب است زکاتش را به همه این اصناف بدهد. این نظر شافعی و جماعتی از علماء است.

دوم: بر زکات دهنده واجب نیست زکاتش را به تمام این اصناف بدهد بلکه جایز است تمام زکاتش را با وجود بقیه اصناف به یکی از آنها بدهد، و این نظر مالک و جماعتی از سلف و خلف از جملع عمر و حذیفه و ابن عباس و ابوالعالیه و سعید بن جبیر و میمون بن مهران است. ابن جریر گوید: این نظر اکثر اهل علم است؛ لذا، این اصناف هشتگانه به منظور روشن شدن مستحقین زکات ذکر شده اند، نه برای بیان وجوب پرداخت زکات به تمام آنها. ابن کثیر گوید: احادیثی را که برای هر یک از اصناف هشتگانه دلالت دارد ذکر می کنیم:

(و) مجاهدان اسلام.

(ز) مسافری که می خواهد به شهر یا کشورش برگردد ولی مالی برای برگشت ندارد «مترجم».

۱- فقراء

از ابن عمرو روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تحل الصدقة لغنی و لا لذی مرة سوی)^۱ «زکات برای بی‌نیاز و شخص نیرومند و سالمی که توانایی کار دارد جایز نیست».

از عبیدالله بن عدی بن خیار روایت است: دو مرد به من خبر دادند که (آنها) نزد پیامبر ﷺ رفتند و از او صدقه خواستند، پیامبر ﷺ نگاهی به آنان کرد، آنها را قوی و نیرومند دید، فرمود: (إن شئتما أعطیتكما، ولاحظ فیها لغنی و لائقوی مکتسب)^۲ «اگر می‌خواهید به شما (از زکات) می‌دهم ولی بدانید که ثروتمند و نیرومندی که توانایی کار دارد هیچ سهمی در آن ندارد».

۲- مساکین

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لیس المسکین بهذا الطواف الذی یطوف علی الناس، فترده اللقمة واللقمتان، و التمرة و التمرتان، قالوا فما المسکین یا رسول الله؟ قال: الذی لا یجد غنی یغنیه، و لا یفطن له فیتصدق علیه، و لا یسأله الناس شیئا)^۳ «مسکین کسی نیست که بین مردم می‌گردد (از آنها می‌خواهد) و یک لقمه یا دو لقمه و یک خرما و یا دو خرمایی او را (از کنار شما) برمی‌گرداند، گفتند ای رسول خدا پس مسکین کیست؟ فرمود: کسی است که چیزی که او را بی‌نیاز کند نمی‌یابد و از مردم چیزی نمی‌خواهد، و مردم نیز از فقر او آگاهی ندارند تا به او صدقه دهند».

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۲۵۱]، ت (۲/۸۱/۶۴۷) ف د (۵/۴۲/۱۶۱۸)، ابوداود این حدیث را از ابوهریره نیز روایت کرده است. جه (۱/۵۸۹/۱۸۳۹)، نس (۵/۹۹).

(۲) صحیح: [ص. د ۱۴۳۸]، د (۵/۴۱/۱۶۱۷)، نس (۵/۹۹).

(۳) متفق علیه: م (۲/۷۱۹/۱۰۳۹)، این لفظ مسلم است، خ (۳/۳۴۱/۱۴۷۹)، نس (۵/۸۵)، د (۵/۳۹/۱۶۱۵).

۳- مأموران جمع آوری زکات

کسانی که مسئولیت جمع آوری زکات را برعهده دارند در مقابل آن، سهی از زکات را دریافت می‌نمایند، جایز نیست که این افراد از نزدیکان پیامبر ﷺ که صدقه بر آنها حرام است باشند؛ به دلیل حدیثی که در صحیح مسلم از عبدالمطلب بن ربیع بن حارث آمده که او و فضل بن عباس نزد پیامبر ﷺ رفتند تا از او بخواهند که آنها را مأمور جمع آوری زکات کند. پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحَمَّدٍ وَلَا لِأَلِّ مُحَمَّدٍ، إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاخِ النَّاسِ)^۱ «صدقه برای محمد و آل محمد حلال نیست؛ چراکه صدقه، چرکهای اموال مردم است».

۴- مؤلفه القلوب

مؤلفه القلوب چند دسته‌اند:

گروه اول: زکات به آنها داده می‌شود تا اسلام بیاورند، همچنان که پیامبر ﷺ از غنائم حنین به صفوان بن أمیه داد در حالی که صفوان زمان غزوه حنین هنوز مشرک بود. صفوان بن أمیه گفت: (فَلَمْ يَزَلْ يَعْطِينِي حَتَّى صَارَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، بَعْدَ أَنْ كَانَ أَبْغَضَ النَّاسِ إِلَيَّ)^۲ «پیوسته (پیامبر) به من صدقه می‌داد تا محبوب‌ترین مردم نزد من شد، بعد از آنکه مبعوض‌ترین مردم نزد من بود».

گروه دوم: زکات به آنها پرداخت می‌شود تا اسلامشان نیکو گردد و قلبشان بر اسلام ثابت شود همچنان که پیامبر ﷺ روز غزوه حنین به جماعتی از مبارزان و اشراف آزاد

(۱) صحیح: [ص. ج ۱۶۶۴]، م (۲/۷۵۲/۱۰۷۲)، د (۸/۲۰۵/۲۹۶۹)، نس (۵/۱۰۵). نووی می‌گوید: «أوساخ الناس» به این معنی است زکات پاک‌کننده اموال و جان‌های مردم است همچنان که خداوند می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» که زکات پاک‌کننده چرک‌ها است (ص. مسلم شرح النووی ج ۷ ص ۲۵۱ ط قرطبه).

(۲) صحیح: [مختصر م ۱۵۸۸]، م (۲/۷۵۴/۱۶۸/۱۰۷۲)، د (۸/۲۰۸ - ۲۰۵/۲۹۶۹)، نس (۵/۱۰۵) و (۵/۱۰۶).

شده یکصد شتر داد و فرمود: (إِنِّي لَأَعْطِي الرَّجُلَ، وَ غَيْرَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشِيَّةٌ أَنْ يَكْبَهُ اللَّهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ) ^۱ «گاهی من به کسی چیزی می‌دهم در حالیکه دیگران (ی که به آنها نداده‌ام) نزد من محبوب‌ترند، (فقط بخاطر) ترس اینکه مبادا اگر به او ندهم مرتد شود، و خداوند وارونه او را در آتش اندازد».

در صحیح بخاری و مسلم از ابوسعید روایت است: (أَنَّ عَلِيًّا بَعَثَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِذَهَبِيَّةٍ فِي تَرْبَتِهَا مِنَ الْيَمَنِ فَكَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ: الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ، عَيْنَةَ بْنَ بَدْرٍ، عَلْقَمَةَ بْنَ عِلَاءَةَ، وَ زَيْدَ الْخَيْرِ وَ قَالَ: أَتَأَلَّفُهُمْ) ^۲ «علی طلا اندودی را با خاکش از یمن برای پیامبر ﷺ فرستاد، پیامبر آن را بین چهار نفر تقسیم کرد: أقرع بن حابس، عینه بن بدر، علقمه بن علائه و زید الخیر و فرمود: دل‌هایشان را برای اسلام بدست می‌آورم».

گروه سوم: قومی که زکات به آنها داده می‌شود به امید اینکه بزرگان آن قوم مسلمان شوند.

دسته‌ی چهارم: کسانی که زکات به آنها داده می‌شود تا زکات را از زیردستان خود جمع‌آوری کرده یا ضرر را از اطراف مملکت اسلامی و حوزه مسلمانان دور کنند. و الله أعلم.

آیا بعد از پیامبر ﷺ زکات به تألیف قلوب داده می‌شود؟

ابن کثیر می‌گوید: در این مسئله اختلاف نظر است:

از عمر و عامر و شعبی و جماعتی روایت شده که بعد از پیامبر ﷺ زکات بمنظور تألیف قلوب داده نمی‌شود؛ چون خداوند عزوجل اسلام و مسلمانان را عزت بخشیده و به آنها قدرت داده و دیگر مردم را مطیع آنان ساخته است.

(۱) متفق علیه: خ (۱/۷۹/۲۷)، م (۱/۱۳۲/۱۵۰)، د (۱۲/۴۴۰/۴۶۵۹)، نس (۸/۱۳۰).

(۲) متفق علیه: خ (۸/۶۷/۴۳۵۱)، م (۲/۷۴۱/۱۰۶۴)، د (۱۳/۱۰۹/۴۷۳۸).

گروهی دیگر می‌گویند: به آنان داده می‌شود؛ چون پیامبر ﷺ بعد از فتح مکه و شکست هوازن به آنان (صدقه تألیف قلوب) داد و این چیزی است که گاهی مورد نیاز است. پس در آن صورت باید به آنها داده شود.

۵- در راه آزاد کردن بردگان

از حسن بصری و مقاتل بن حیان و عمر بن عبدالعزیز و سعید بن جبیر و نخعی و زهری و ابن زید روایت است که مراد از «فی الرقاب»: بردگان مکاتب است (بردگانی که با آنها کتابت شده تا در ازای پرداخت مبلغی به اربابشان آزاد شوند). از ابوموسی اشعری نیز مانند این قول روایت شده است و این قول شافعی و لیث (رض) است، ابن عباس و حسن گویند: می‌توان با مال زکات (برده‌ای را) آزاد کرد و این مذهب احمد و مالک و اسحاق است، یعنی همانطور که زکات به برده مکاتب داده می‌شود، به طریق اولی می‌توان با آن برده‌ای را خریداری و آزاد کرد.

درباره ثواب آزاد کردن بردگان، احادیث زیادی آمده مبنی بر اینکه خداوند به ازای هر عضوی از برده آزاد شده، عضوی از آزاد کننده را از آتش جهنم آزاد می‌کند، حتی شرمگاه آزاد کننده را در مقابل شرمگاه برده آزاد شده از آتش جهنم نجات می‌دهد^۱ و این بدان خاطر است که جزا از جنس عمل است «و ما تجزون إلا ما کنتم تعلمون»^۲ و جزا داده نمی‌شود مگر مانند آنچه که انجام داده‌اید.

۶- بدهکاران، که به چند دسته تقسیم می‌شوند

۱- بدهکارانی که بمنظور اصلاح بین مردم مالی (دیه) را برعهده گرفته‌اند.

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۰۵۱]، ترمذی از حدیث ابوهریره روایت کرده که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (من أعتق رقبة مؤمنة أعتق الله بكل عضو منه عضوا من النار حتى عتق فرجه بفرجه) «کسیکه برده مؤمنی را آزاد کند خداوند به ازای هر عضوی که آزاد می‌کند عضوی از او را از آتش جهنم آزاد می‌کند تا جائیکه فرجش را در برابر فرج برده آزاد شده آزاد می‌کند.

۲- کسانی که ضامن آنچنان قرضی شده‌اند که تمام دارائیهای آنها را در برگرفته است.

۳- کسانی که می‌خواهند بدهی خود را پرداخت کنند یا در مقابل گناهی که مرتکب شده و توبه کرده‌اند، جریمه شده‌اند. به همه این بدهکاران دادن زکات جایز است:

اصل در این باره حدیث قبیصه بن مخارق هلالی است که گوید: (تحملت حمالة، فأتیت رسول الله ﷺ أسأله فیها فقال: أقم حتی تأتینا الصدقة فنأمر لك بها، قال، ثم قال: یا قبیصة، إن المسئلة لاتحل إلا لأحد ثلاثة: رجل تحمل حمالة فحلت له المسئلة حتی یصیبها ثم یمسک، و رجل أصابته جائحة اجتاحت ماله فحلت له المسئلة، حتی یصیب قواما من عیش، أو قال: سدادا من عیش، و رجل أصابه فاقة حتی یقوم ثلاثة من ذوی الحجا من قومه: لقد أصابت فلانا فاقة، فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش، أو قال سدادا من عیش، فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحتا یا کلها صاحبها سحتا) ^۱ «به خاطر اصلاح، پرداخت مالی را بر عهده گرفتم. نزد پیامبر ﷺ آمدم تا از او درخواست کمک کنم. پیامبر ﷺ فرمود: نزد ما بمان تا برایمان صدقه برسد و دستور دهم تا از آن به تو بدهند، قبیصه گوید: سپس پیامبر ﷺ فرمود: درخواست کمک جایز نیست مگر برای سه گروه: مردی که بمنظور اصلاح بین مردم، پرداخت مالی را بر عهده گرفته باشد که در این حالت درخواست کمک برای او جایز است تا وقتی که آن را بدست آورد، سپس باید از درخواست کمک خودداری کند. و مردی که به مصیبتی گرفتار شده، و مالش از بین رفته می‌تواند طلب کمک کند تا وقتی که زندگیش سروسامان بگیرد، و مردی که به فقر و نداری گرفتار شده به طوری که سه نفر از خردمندان قومش بگویند فلانی دچار تنگدستی شده است، برای او هم درخواست کمک جایز است تا وقتی که زندگیش سروسامان بگیرد، سپس پیامبر ﷺ فرمود: ای قبیصه: درخواست کمک برای غیر اینها حرام است و گیرنده آن حرام می‌خورد».

(۱) صحیح: [مختصر م ۵۶۸]، م (۲/۷۲۲/۱۰۴۴)، د (۵/۴۹/۱۶۲۴)، نس (۵/۹۶).

۷- در راه خدا

به مجاهدینی که از بیت‌المال حقوقی دریافت نمی‌کنند، دادن زکات جایز است. به نظر امام احمد و حسن و اسحاق، حج هم بنا بر حدیثی که در این باره وجود دارد در راه خدا محسوب می‌گردد.

می‌گوییم: منظورش از حدیث، حدیث ابن عباس رضی الله عنه است که گفت:

(أراد رسول الله ﷺ الحج، فقالت امرأة لزوجها: أحجني مع رسول الله ﷺ فقال: ما عندي ما أحجك عليه. قالت: أحجني علي جملك فلان. قال ذاك حبيس في سبيل الله عزوجل، فأتي رسول الله ﷺ فقال: إن امرأتي تقرأ عليك السلام ورحمة الله، وإنها سألتني الحج معك، قالت أحجني مع رسول الله ﷺ. فقلت ما عندي ما أحجك عليه. قالت: أحجني علي جملك فلان. فقلت ذلك حبيس في سبيل الله. فقال ﷺ: أما إنك لو أحجبتها عليه كان في سبيل الله) ^۱ «پیامبر ﷺ خواست به حج برود، زنی به شوهرش گفت با پیامبر ﷺ مرا به حج بفرست. شوهرش گفت: چیزیندارم که با آن تو را به حج بفرستم. زن گفت: با فلان شترت مرا به حج بفرست. شوهرش گفت: آن شتر مخصوص جهاد در راه خدا است. آن مرد نزد پیامبر ﷺ رفت و به او گفت: همسرم برای شما سلام و رحمت خدا می‌فرستد و از من خواست که او را با شما به حج بفرستم، و گفته مرا با پیامبر ﷺ به حج بفرست، به او گفتم چیزی ندارم که با آن تو را به حج بفرستم، همسرم گفت مرا با فلان شتر به حج بفرست. گفتم آن شتر مخصوص جهاد در راه خدا است، پیامبر ﷺ فرمود: اگر تو او را با آن شتر به حج بفرستی (این کارت جهاد) در راه خدا است».

۸- ابن السبیل (در راه‌ماندگان)

ابن السبیل مسافری است که گذرش به سرزمینی افتاده و چیزی به همراه ندارد که در راه سفرش صرف کند، که در این صورت می‌توان از زکات آن مقداری را به او داد که بتواند به محل زندگی خود برگردد، اگرچه در شهر خودش صاحب مال و دارایی باشد.

۱) حسن صحیح: [ص. ۱۷۵۳]، د (۵/۴۶۵/۱۹۷۴)، کم (۱/۱۸۳)، هق (۶/۱۶۴).

همچنین کسی که بدون اینکه پولی به همراه داشته باشد از شهرش عازم سفر شود، می‌توان به اندازه‌ی هزینه رفت و برگشت از مال زکات به او داد، به دلیل آیه مذکور و نیز حدیثی که امام ابوداود و ابن ماجه از معمر از یزید بن أسلم از عطاء بن یسار از ابوسعید رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: پیامب صلی الله علیه و آله فرمود: (لا تحل الصدقة لغنی إلا خمسة: العامل علیها، أو رجل اشتراها بماله، أو غارم أو غاز فی سبیل الله، أو مسکین تصدق علیه فأهدی منها لغنی)^۱ «زکات برای افراد ثروتمند حلال نیست مگر در پنج حالت: مأمور جمع‌آوری زکات، کسی که با مال خود زکات را می‌خرد یا کسی که (در راه خود یا اصلاح بین دیگران) بدهکار شده یا در راه خدا جنگیده یا مسکینی که زکات به او داده شده سپس او آن را به بی‌نیازی هدیه می‌کند».

زکات فطر

حکم زکات فطر

زکات فطر بر هر مسلمانی واجب است به دلیل حدیث ابن عمر رضی الله عنهما: (فرض رسول الله صلی الله علیه و آله زکاة الفطر صاعا من تمر أو صاعا من شعیر علی العبد والحر، و الذکر و الأنثی و الصغیر و الکبیر من المسلمین، و أمر بها أن تؤدی قبل خروج الناس إلی الصلاة)^۲ «پیامبر صلی الله علیه و آله زکات فطر را که یک صاع^(*) خرما یا جو است بر هر مسلمان برده، آزاد، مرد، زن، کوچک و بزرگ واجب کرد و دستور داد که قبل از خروج مردم به طرف نماز عید پرداخت شود».

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۲۵۰]، د (۵/۴۴/۱۶۱۹)، جه (۱/۵۹۱/۱۸۴۱).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۳۶۷/۱۵۰۳)، م (۲/۶۷۹، ۶۷۷/۹۸۶/۹۸۴)، ت (۲/۶۷۰، ۶۷۲/۹۲ و ۲/۹۳)، د (۲/۹۶).

نس (۵/۵، ۴/۱۵۹۵)، نس (۱/۵۸۴/۱۸۲۶)، نسائی قسمت دوم «و أمر بها...» حدیث را ذکر نکرده است.

(*) هر صاع برابر چهار مشت متوسط است.

حکمت زکات فطر

از ابن عباس روایت است: (فرض رسول الله ﷺ زکاة الفطر طهارة للصائم من اللغو و الرفث، و طعمة للمساكين فمن أداها قبل الصلاة فهي زكاة مقبولة، و من أداها بعد الصلاة فهي صدقة من الصدقات)^۱ «پیامبر ﷺ زکات فطر را به عنوان پاک کننده‌ی روزه‌دار از سخنان بیهوده و دشنام و بعنوان رزق و خوراکی برای مساکین واجب کرده است. پس هر کس آنرا قبل از نماز (عید) بدهد، آن زکاتی قبول است و هر کس آنرا بعد از نماز عید پرداخت کند صدقه‌ای همچون (سایر) صدقات است (به عنوان زکات فطر محسوب نمی‌شود)».

زکات فطر بر چه کسانی واجب است؟

زکات فطر بر هر مسلمان آزادی که بیش از قوت یک شبانه روز خود و خانواده‌اش داشته باشد، واجب است. و بر شخص واجب است که زکات فطر خود و کسانی را که نفقه آنها بر عهده او است مانند همسر و فرزندان و خدمتکارش - اگر مسلمان باشند - بپردازد.

از ابن عمر روایت است: (أمر رسول الله ﷺ بصدقة الفطر عن الصغير و الكبير و الحر و العبد ممن تمونون)^۲ «پیامبر ﷺ به دادن زکات فطر از کوچک و بزرگ و آزاد و برده، و کسانی که نفقه آنها بر عهده شما است امر فرموده است».

مقدار زکات فطر

مقدار واجب برای هر نفر نیم صاع از گندم یا یک صاع از خرما یا مویز یا جو یا کشک یا سایر چیزهایی است که جایگزین اینها می‌شوند مانند برنج و ذرت و مانند اینها که به عنوان قوت مصرف می‌شوند.

(۱) حسن: [ص. جه ۱۴۸۰]، جه (۱/۵۸۵/۱۸۲۷)، د (۵/۳/۱۵۹۴).

(۲) صحیح: [الإرواء ۸۳۵]، قط (۲/۱۴۱/۱۲)، حق (۴/۱۶۱).

دلیل اینکه مقدار واجب از گندم نیم صاع است حدیث عروه بن زبیر است که می‌گوید: (أن أسماء بنت أبي بكر كانت تخرج على عهد رسول الله ﷺ عن أهلها - الحر منهم و المملوك - مدین من حنطة أو صاعا من تمر، بالمد أو بالصاع الذی یقتاتون به)^۱ «اسماء دختر ابوبکر در زمان پیامبر ﷺ زکات فطر افراد آزاد و برده خانواده‌اش را می‌داد که مقدار آن دو مد گندم^(*) با یک صاع خرما بود، با مد و صاعی که قوت را با آن پیمانہ می‌کردند».

و دلیل وجوب یک صاع از غیر گندم حدیث ابوسعید خدری است که گفت: (کنا نخرج زکاة الفطر صاعا من طعام أو صاعا من شعیر، أو صاعا من تمر. أو صاعا من أقط أو صاعا من زبيب)^۲ «ماز زکات فطر را که مقدار آن یک صاع از طعام یا یک صاع از جو یا یک صاع از خرما یا یک صاع از کشک یا یک صاع از مویز بود می‌دادیم».

نووی در شرح مسلم (۷۰/۶) می‌گوید:

«عامه فقهاء دادن قیمت بجای جنس را جایز ندانسته‌اند ولی ابوحنیفه آن را جایز دانسته است». می‌گوییم: قول ابوحنیفه (ره) مردود است چون «و ما کان ربک نسیا»^۳ و پروردگار تو هرگز فراموشکار نبوده است». و اگر پرداخت قیمت به جای جنس جایز می‌بود خدا و رسول او، آن را بیان می‌فرمودند؛ بنابراین توقف بر ظاهر نصوص بدون تحریف و تأویل واجب است.

(۱) الطحاوی (۲/۴۳)، این لفظ طحاوی است.

(*) هر مد برابر است با یک مشت متوسط.

(۲) متفق علیه : خ (۳/۳۷۱/۱۵۰۶)، م (۲/۶۷۸/۹۸۵)، ت (۲/۹۱/۶۶۸)، د (۵/۱۳/۱۶۰۱)، نس (۵/۵۱)،

جه (۱/۵۸۵/۱۸۲۹).

زمان پرداخت زکات فطر

از ابن عمر روایت است: (أمر رسول الله ﷺ بزكاة الفطر أن تودي قبل خروج الناس إلى الصلاة)^۱ «پیامبر ﷺ دستور داد تا زکات فطر قبل از خروج مردم برای نماز عید، پرداخت شود».

جایز است که زکات فطر یک یا دو روز قبل از عید به کسی که آن را می‌گیرد پرداخت شود: از نافع روایت است: (كان ابن عمر يعطيها الذين يقبلونها، و كانوا يعطون قبل الفطر بيوم أو يومين)^۲ «ابن عمر زکات فطر را به کسانی که آنرا قبول می‌کردند می‌داد و به آنان یک یا دو روز قبل از عید داده می‌شد».

پرداخت نکردن به موقع آن بدون عذر حرام است

از ابن عباس روایت است: (فرض رسول الله ﷺ زكاة الفطر طهارة للصائم من اللغو و الرفث، و طعمة للمساكين، فمن أداها قبل الصلاة فهي زكاة مقبولة، و من أداها بعد الصلاة فهي صدقة من الصدقات)^۳ «پیامبر ﷺ زکات فطر را به عنوان پاک‌کننده روزه‌دار از سخنان بیهوده و دشنام و بعنوان رزق و خوراکی برای مساکین واجب کرده است، پس هر کس قبل از نماز (عید) آن را بپردازد، آن قبول است و هر کس بعد از نماز عید آن را بدهد صدقه‌ای همچون (سایر) صدقات است. (به عنوان زکات فطر محسوب نمی‌شود)».

مستحقان زکات فطر

زکات فطر تنها به مساکین داده می‌شود؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ در حدیث ابن عباس: (وطعمة للمساكين)^۱ «زکات فطر رزق و خوراکی برای مساکین است».

(۱) تخریج در ص (۳۰۳).

(۲) خ (۳/۳۷۵/۱۵۱۱).

(۳) تخریج در ص (۳۰۳).

(۱) تخریج در ص (۳۰۳).

صدقه سنت

مستحب است بسیار صدقه داده شود: به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۶۱)

«مثال کسانی که دارایی خود را در راه خدا صرف می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد، و خداوند برای هر کسی که بخواهد آن را چندین برابر می‌کند و خدا (قدرت و نعمتش) فراوان و از همه چیز آگاه است».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (ما من يوم يصبح العباد فيه إلا ملكان ينزلان، فيقول أحدهما اللهم أعط منقحا خلفا و يقول الآخر: اللهم أعط ممسكا تلفا)^۱ «هر روزی که بندگان در آن صبح می‌کنند دو فرشته نازل می‌شود، یکی از آنها می‌گوید: خداوند! به کسی که مالش را در راه تو می‌بخشد، عوض و پاداش عطا کن و دیگری می‌گوید: خداوند! کسی که آن را محکم گرفته و در راه تو نمی‌بخشد ضرر و زیان بده».

مستحق‌ترین افراد به صدقه مسلمان همانا خانواده و خویشاوندان او هستند. به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (الصدقة على المسكين صدقة، و على ذي الرحم ثنتان: صدقة وصله)^۲

«صدقه دادن به مسکین، تنها یک صدقه است ولی صدقه دادن به خویشاوند دو تا است هم صدقه است، و هم صله‌ی رحم».

(۱) متفق علیه: خ (۳/۳۰۴/۱۴۴۲)، م (۲/۷۰۰/۱۰۱۰).

(۲) صحیح: [ص. ج ۳۸۵۸]، ت (۲/۸۴/۶۵۳).



فضیلت حج و عمره

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (العمره إلى العمرة كفارة لما بينهما، والحج المبرور ليس له جزاء إلا الجنة)^۱ «عمره تا عمره کفاره‌ی گناهان بین آن دو است و حج مقبول (که در آن گناه نباشد) جز بهشت پاداشی ندارد».

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (تابعوا بين الحج والعمرة فإنهما ينفيان الذنوب والفقر، كما ينفي الكير خبث الحديد والذهب والفضة، وليس لحجة مبرورة ثواب إلا الجنة)^۲ «پی در پی حج و عمره کنید زیرا آن دو گناهان و فقر را از بین می‌برند همانطور که دم آهنگری ناخالصی و زایدی آهن و طلا و نقره را می‌زداید و حج مقبول پاداشی جز بهشت ندارد».

از ابوهریره روایت است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

(من حج الله عزوجل فلم يرفث و لم يفسق، رجع كيوم ولدته أمته)^۳ «هر کس برای رضای خدای عزوجل حج کند، و (هنگام احرام) از آمیزش و امور شهوانی با همسرش پرهیز نماید و معصیت نکند زمانی که از حج باز می‌گردد مانند روزی است که مادرش او را زاییده است».

از ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (الغازي في سبيل الله، والحاج والمعتمر، وفد الله دعاهم فأجابوه، وسألوه فأعطاهم)^۴ «مجاهد در راه خدا و کسی که به حج و عمره

(۱) متفق علیه: خ (۳/۵۹۷/۱۷۷۳)، م (۲/۹۸۳/۱۳۴۹)، ت (۲/۲۰۶/۹۳۷)، ج (۲/۹۶۴/۲۸۸۸)، نس (۵/۱۱۵).

(۲) صحیح: [ص. ج ۲۹۰۱]، ت (۲/۱۵۳/۸۰۷)، نس (۵/۱۱۵).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۳۸۲/۱۵۲۱)، م (۲/۹۸۳/۱۳۵۰)، ج (۲/۹۶۴/۲۸۸۹)، نس (۵/۱۱۴)، ت (۲/۱۵۳/۸۰۸)، ترمذی هم این حدیث را روایت کرده ولی گفته است: «غفر له ما تقدم من ذنبه».

(۴) حسن: [ص. ج ۲۳۳۹]، ج (۲/۹۶۴/۲۸۹۳).

برود هیئت و نمایندگان خدا هستند، خدا آنان را (به عبادت) خود فرا خوانده و آنها اجابت کرده‌اند و از او خواسته‌اند، خدا هم به آنان عطا کرده است.»

حج و عمره در زندگی یک بار بر هر مسلمان بالغ و عاقل و آزاد و توانا واجب است

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ، وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا، وَ اللَّهُ عَلِيَّ النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴾ (آل عمران: ۹۶ و ۹۷)

«نخستین خانه‌ای که برای مردم (جهت عبادت) بنیانگذاری گشته است خانه‌ای است که در مکه قرار دارد. (کعبه نام و از لحاظ ظاهر و باطن) پربرکت و نعمت است و (از آنجائی که قبله‌گاه نماز مسلمانان و مکان حج آنان یعنی کنگره بزرگسالانه ایشان است مایه) هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشنی است. مقام ابراهیم. (یعنی مکان نماز و عبادت او از جمله آنها است) و هر کس داخل آن (حرم) شود در امان است. و حج این خانه الهی واجب است بر کسانی که توانایی (مالی و بدنی برای رفتن به آنجا را دارند و هر کس وجوب حج را انکار کند کافر می‌شود و (به خود زیان رسانده نه به خدا) که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.»

از ابوهریره روایت است: پیامبر ﷺ برای ما خطبه خواند و فرمود:

(یا ایها الناس إن الله قد فرض علیکم الحج فحجوا، فقال رجل: أكل عام یا رسول الله؟ فسكت حتی قالها ثلاثا، ثم قال ﷺ: لو قلت نعم لوجبیت و لما استطعتم، ثم قال: ذرونی ما ترکتکم، فإنما أهلك من كان قبلكم کثرة سؤالهم و اختلافهم علی أنبیاءهم، فإذا أمرتکم

بأمر فأتوا منه ما استطعتم، و إذا نهيتكم عن شئى فدعوه^۱ «أى مردم! خداوند حج را بر شما فرض کرده است؛ پس حج کنید. مردی گفت: «أى رسول خدا! آیا هر سال؟ پیامبر ﷺ ساکت شد تا آن مرد سه بار سؤالش را تکرار کرد. سپس پیامبر ﷺ فرمود: اگر می‌گفتم بله، حج (هر سال) بر شما واجب می‌شد و شما توانایی انجام آن را نمی‌داشتید، سپس فرمود: در آنچه شما را بر آن گذاشته‌ام مرا رها کنید؛ زیرا کسان قبل از شما را سؤالات زیاد و اختلاف با پیامبرانشان هلاک گردانید، پس هرگاه شما را به کاری امر کردم در حد توانتان آن را انجام دهید و هرگاه شما را از چیزی نهی کردم از آن دست بردارید».

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (بنی الإسلام علی خمس؛ شهادة أن لا إله إلا الله، و أن محمدا رسول الله، و إقام الصلاة، و إيتاء الزكاة، و حج البيت و صيام رمضان)^۲ «اسلام بر پنج رکن بنا شده است: گواهی دادن به اینکه هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست و محمد ﷺ رسول الله است و بر پایی نماز، دادن زکات، حج خانه خدا، و روزه‌ی ماه رمضان».

از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (هذه عمرة استمتعنا بها، فمن لم يكن عنده الهدى فليحل الحل كله، فإن العمرة قد دخلت في الحج إلى يوم القيامة)^۳ «این عمره‌ای است که ما با آن تمتع کردیم پس کسی که با خود هدی ندارد از احرام بیرون بیاید، زیرا عمره تا روز قیامت همراه با حج جایز است.

از صبی بن معبد روایت است: (أتيت عمر ﷺ فقلت: يا أمير المؤمنين، إنني أسلمت، وإنني وجدت الحج و العمرة مكتوبين علي، فأهللت بهما، فقال: هديت لسنة نبيك)^۴ «نزد

(۱) صحیح: [مختصر م ۶۳۹]، م (۲/۹۷۵/۱۳۳۷)، نس (۵/۱۱۰).

(۲) تخریج در ص (۷۱).

(۳) صحیح: [الإرواء ۹۸۲]، م (۲/۹۱۱/۱۲۴۱).

(۴) صحیح: [الإرواء ۹۸۳]، نس (۵/۱۴۶)، د (۵/۲۳۰/۱۷۲۲)، جه (۲/۹۸۹/۲۹۷۰).

عمر[ؓ] آمدم و گفتم: ای امیرالمؤمنین من اسلام آوردم و دیدم که حج و عمره بر من واجب است، هر دورا با هم نیت کردم، عمر گفتم به سنت پیامبرت هدایت شده‌ای».

حج کودک، دیوانه و برده

حج بر کودک و دیوانه و برده واجب نیست چون پیامبر[ؐ] می فرماید:

(رفع القلم عن ثلاثة: عن المجنون حتى يفيق، و عن النائم حتى يستيقظ، و عن الصبي حتى يحتلم)^۱ «تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا هوشیار شود، از به خواب رفته تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود».

حج بر برده هم واجب نیست؛ چون مشغول خدمت سیدش است و توانایی انجام حج را ندارد، البته اگر کودک یا برده مراسم حج را بجای آورند، حج آنها صحیح است ولی جای حج واجبی را که بعد از بلوغ کودک و آزادی برده واجب می شود، نمی گیرد: از ابن عباس روایت است: زنی، کودکی را نزد پیامبر[ؐ] آورد و گفت: آیا حج این بچه صحیح است؟ پیامبر[ؐ] فرمود: (نعم و لك أجر) ^۲ «بله و برای تو نیز اجر هست».

همچنین از ابن عباس روایت است که پیامبر[ؐ] فرمود: (أیما صبی حج ثم بلغ فعليه حجة أخرى، و أيما عبد حج ثم عتق فعليه حجة أخرى)^۳ «هر کودکی که حج کرد سپس بالغ شد حجی دیگر بر او واجب است و هر برده‌ای حج را بجای آورد و سپس آزاد گردید حجی دیگر بر او واجب است».

استطاعت چیست؟

استطاعت در باب حج عبارت است از: علاوه بر سلامت جسمی، مازاد بر مخارج افراد تحت تکفل، مقدار مالی داشته باشد که در رفت و برگشت او را کفایت کند و امنیت راه:

(۱) تخریج در ص (۷۴).

(۲) صحیح: [مختصر م ۶۴۸]، م (۲/۹۷۴/۱۳۳۶)، د (۵/۱۶۰/۱۷۲۰)، نس (۵/۱۲۲۰).

(۳) صحیح: [الإرواء ۹۸۶]، هق (۵/۱۵۶).

دلیل شرط بودن سلامتی برای فرضیت حج، حدیث ابن عباس است: (أن امرأة من خثعم قالت: يا رسول الله، إن أبي أدركته فريضة الله في الحج شيخا كبيرا، لا يستطيع أن يستوى على الرحلة، فأحج عنه؟ قال: حجى عنه)^۱. «زنی از قبیله خثعم گفت ای رسول خدا! حج بر پدرم واجب شده است اما او مردی مسن است و نمی تواند بر شتر بنشیند آیا به جای او حج کنم؟ پیامبر ﷺ فرمود: به جای او حج کن».

دلیل اینکه حج کننده باید مقدار مالی داشته باشد که از نیاز او و افراد تحت تکفلش اضافی باشد، فرموده پیامبر ﷺ است:

(كفى بالمرء إثما أن يضيع من يقوت)^۲ «برای گناهکار شدن شخصی همین کافی است که حق افراد تحت تکفل خود را ضایع کند».

امنیت راه به این دلیل شرط است که ادای حج بدون امنیت موجب ضرر می شود، و شریعت از ضرر در هر صورت نهی کرده است.

حج زن

هرگاه شرایط مذکور برای زن هم فراهم شد، کاملاً مانند مرد حج بر او واجب می شود البته برای زن شرط دیگری وجود دارد و آن اینکه برای رفتن به حج باید شوهر یا محرمی به همراه او باشد، پس اگر شوهر یا محرمی را برای همراهی در سفر حج نیافت جزو کسانی محسوب می شود که توانایی انجام حج را ندارد. از ابن عباس روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (لا يخلون رجل بامرأة إلا و معها ذو محرم، و لا تسافر المرأة إلا مع ذي محرم، فقام رجل فقال: يا رسول الله، إن امرأتی خرجت حاجة، و إنی اکتبت فی غزوة كذا و كذا، فقال: انطلق فحج مع امرأتک)^۳ «هیچ مردی با زنی (نامحرم)

(۱) متفق علیه: خ (۴/۶۶/۱۸۵۵)، م (۲/۹۷۳/۱۳۳۴)، ت (۲/۲۰۳/۹۳۲)، د (۵/۲۴۷/۱۷۹۲)، نس (۵/۱۱۷).

(۲) صحیح: [الإرواء ۹۸۹]، د (۵/۱۱۱/۱۶۷۶).

(۳) متفق علیه: خ (۶/۱۴۲/۳۰۰۶)، م (۲/۹۷۸/۱۳۴۱)، لفظ حدیث لفظ مسلم است.

خلوت نکند مگر اینکه آن زن به همراهی محرمی باشد و هیچ زنی مسافرت نکند مگر به همراه محرمی، مردی بلند شد و گفت ای رسول خدا همسرم برای رفتن به حج آماده شده و من هم برای غزوه‌ی فلان و فلان نام‌نویسی کرده‌ام، پیامبر ﷺ فرمود: برو و با زنت حج کن».

برای ادای حج باید عجله کرد

کسی که توانایی ادای حج را دارد، باید فوراً آن را ادا کند؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (من أراد الحج فليتعجل، فإنه قد يمرض المريض، تضل الضالة، و تعرض الحاجة)^۱ «هر کسی اراده حج کرد، شتاب کند؛ چون امکان دارد مریض شود یا مرکبش را از دست بدهد و اینکه نیازی پیش آید».

مواقیت

مواقیت جمع میقات است مانند مواعید و میعاد و آن دو نوع است: مواقیت زمانی و مواقیت مکانی.^۲

مواقیت زمانی

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ﴾ (بقره: ۱۸۹)

«ای پیامبر) درباره هلال‌های ماه از تو می‌پرسند. بگو آنها شناسه‌های زمانی (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است».

و می‌فرماید:

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ﴾ (بقره: ۱۹۷)

«حج در ماه‌های معینی انجام می‌پذیرد».

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۳۳۱]، جه (۲۸۸۳/۲۹۶۲).

(۲) فقه السنه (۱/۵۴۹).

ابن عمر می گوید: (أشهر الحج شوال و ذوالقعدة و عشر من ذی الحجة)^۱ «ماههای حج، شوال ذوالقعدة و ده روز از ذوالحجه می باشد».

ابن عباس می گوید: (من السنة أن لا یحرم بالحج ذلا فی أشهر الحج)^۲ «سنت آن است که فقط در ماههای حج برای انجام آن احرام بسته شود».

مواقیت مکانی

از ابن عباس روایت است: (إن النبی ﷺ وقت لأهل المدينة ذا الحلیفة، و لأهل الشام الحجة، و لأهل نجد قرن المنازل، و لأهل الیمن یلملم، و قال: هن لهن و لمن أتى علیهن من غیرهن ممن أراد الحج و العمرة، و من كان دون ذلك فمن حیث أنشأ، حتی أهل مكة من مكة)^۳ «پیامبر ﷺ ذوالحلیفه» را برای اهل مدینه و «جحفه» را برای اهل شام و «قرن المنازل» را برای اهل نجد و «یلملم» را برای اهل یمن میقات قرار داد، سپس فرمود: این اماکن برای آنان و کسانی که از مناطق دورتر، برای ادای حج و عمره، از این اماکن عبور می کنند، میقات محسوب می شود و کسی که محل سکونتش نزدیکتر از این مواقیت به مکه باشد از هر جایی که قصد حرکت به مکه کند میقات او به حساب می آید. حتی برای اهل مکه، خود مکه میقات محسوب می شود».

(۱) سند آن صحیح است: [مختصر خ ۳۱۱ ص ۳۷۲]، خ (۳/۳۱۹) بخاری حدیث را بصورت معلق روایت کرده است.

(۲) سند آن صحیح است: [مختصر خ ۳۱۱ ص ۳۷۲]، خ (۳/۳۱۹) بخاری حدیث را بصورت معلق روایت کرده است.

(۳) متفق علیه: خ (۳/۳۸۴/۱۵۲۴)، این لفظ بخاری است، م (۲/۸۳۸/۱۱۸۱)، د (۵/۱۶۲/۱۷۲۲)، نس (۵/۱۲۳).

از عایشه روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ ذَاتَ عِرْقٍ)^۱ «پیامبر ﷺ میقات اهل عراق را «ذات عرق» قرار داد».

پس هر کس که خواسته باشد برای انجام حج و عمره به مکه برود، جایز نیست بدون احرام از این مواقیت عبور کند.

بستن احرام قبل از رسیدن به میقات درست نیست و آنچه درباره تشویق و ترغیب به احرام قبل از میقات روایت شده غیر صحیح است، در صورتی که احادیث صحیحی هستند که خلاف این موضوع را ثابت می کنند. درباره علل این احادیث مطالبی در «سلله احادیث ضعیفه» (۲۱۰/۲۱۲) آمده که می توان به آن رجوع کرد.

چه زیبا است سخن امام مالک (ره) به مردی که می خواست قبل از ذوالحلیفه احرام ببندد. گفت: «این کار را نکن، می ترسم دچار فتنه شوی، آن مرد گفت: چه فتنه ای در این هست؟ فقط چند مایلی دورتر از ذوالحلیفه احرام می بندم. امام مالک گفت: چه فتنه ای بزرگتر از این که گمان کنی در فضیلتی بر پیامبر ﷺ پیشی گرفته ای. خداوند می فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

(نور: ۶۳)

«پس بترسند کسانی که با فرمان او مخالفت می کنند از اینکه بلایی گریبانگیر (دلهای) شان گردد، یا اینکه دچار عذاب دردناکی شوند».

عبور از میقات بدون احرام

هر کس به قصد انجام حج و یا عمره بدون احرام از میقات عبور کند، و سپس احرام ببندد، گناهکار می شود و این گناه او پاک نمی شود مگر اینکه به مقیات برگردد و از آنجا احرام ببندد سپس سایر مناسکش را به اتمام برساند و اگر باز نگردد، حج یا عمره اش

(۱) صحیح: [الإرواء ۹۹۸]، د (۵/۱۶۳/۱۷۲۳) ابوداود این حدیث را به همین صورت مختصر روایت کرده است، نس (۵/۱۲۵) نسائی این حدیث را بصورت مفصل روایت کرده است.

صحیح است ولی مرتکب گناه شده است و ذبح بر او واجب نیست. به دلیل حدیث صفوان بن یعلی که به عمر رضی الله عنه گفت: (أرني النبي صلى الله عليه وسلم حين يوحى إليه. قال: فيبينما النبي صلى الله عليه وسلم بالجعرانة - و معه نفر من أصحابه - جاءه رجل فقال: يا رسول الله، كيف ترى في رجل أحرم بعمره و هو متضمن بطيب؟ فسكت النبي صلى الله عليه وسلم ساعة، فجاءه الوحي، فأشار عمر رضي الله عنه إلى يعلی، فجاء يعلی و علی رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوب قد أظلم به - فأدخل رأسه، فإذا رسول الله صلى الله عليه وسلم محمر الوجه و هو يغط، ثم سرى عنه فقال: أين الذي سأل عن العمرة؟ فأنتي برجل. فقال: اغسل الطيب الذي بك ثلاث مرات، و انزع عنك الجبة، و اصنع في عمرتك كما تصنع في حجتك) ^۱ «پیامبر صلى الله عليه وسلم را هنگام نزول وحی به من نشان بده، گفت: در حالیکه پیامبر صلى الله عليه وسلم همراه با چند نفر از اصحابش در جعرانه بود، مردی آمد و گفت: ای رسول خدا، نظرت درباره شخصی که احرام عمره بسته و خودش را معطر کرده چیست؟ پیامبر صلى الله عليه وسلم لحظه‌ای ساکت ماند. آنگاه وحی بر او نازل شد، عمر رضي الله عنه به یعلی اشاره کرد، یعلی آمد در حالی که پارچه‌ای بالای سر پیامبر صلى الله عليه وسلم قرار داشت که با آن سایه شده بود. (یعلی) سرش را زیر پارچه برد، دید که پیامبر صلى الله عليه وسلم صورتش سرخ شده و به تندى نفس می‌کشد، سپس این حالت از او برطرف شد و فرمود: کسی که از عمره سؤال کرد، کجاست؟ آن مرد را آوردند. پیامبر صلى الله عليه وسلم فرمود: عطری را که به خودت زده‌ای سه بار بشوی، و عبایت را درآور و هر کاری را که در حجت انجام می‌دهی در عمره‌ات هم انجام بده».

«این حدیث بصورت آشکار دلالت می‌کند بر اینکه اگر کسی در احرام مرتکب خلافی یا امری ممنوع شود، تنها لازم است که از آن کار دست بردارد؛ چون پیامبر صلى الله عليه وسلم به مردی که عبای معطر (به عطر زنان) را پوشیده بود دستوری نداد مگر به درآوردن عبا و شستن بوی عطر آن، و به او امر نکرد که حیوانی را بعنوان دم (جریمه) ذبح کند در

۱) متفق علیه: خ (۳/۳۹۳/۱۵۳۶)، م (۲/۸۳۶/۱۱۸۰)، د (۱۸۰۲ و ۱۸۰۳ و ۱۸۰۴/۵/۲۶۵)، نس (۵/۱۴۲).

حالیکه اگر واجب می‌بود، او را به ذبح آن امر می‌کرد؛ چون تأخیر بیان، از وقت حاجت جایز نیست با توجه به اینکه در اینجا ضرورت، بیان آن را ایجاب می‌کرد.^(*)

احرام در میقات

کسی که می‌خواهد احرام ببندد چنانچه هدی با خود دارد و می‌خواهد عمره را با حج نیت کند (قرآن) بگوید: «لبيك اللهم بحجة و عمرة» و اگر هدی همراه ندارد - و این افضل است - هنگام احرام فقط نیت عمره کند و بگوید:

«لبيك اللهم بعمرة» چنانچه در زمان بستن احرام نیت حج مفرده کرده بود باید آن را فسخ و به عمره تبدیل کند^۱ چون پیامبر ﷺ به تمام اصحابش دستور داد تا از احرامشان بیرون بیایند و طواف و سعی‌شان را به عمره تبدیل کنند مگر کسانی که مانند پیامبر ﷺ هدی آورده بودند و از کسانی که به اجرای امر او مبادرت نورزیدند، ناراحت شد، پیامبر ﷺ بر این نکته تأکید کرد و فرمود: (دخلت العمرة في الحج إلى يوم القيامة) «تا روز قیامت عمره داخل حج شده است» لذا این حدیث نیز نصی است بر اینکه عمره جزئی جدانشدنی از حج است. و پیامبر ﷺ فرمود: (لو استقبلت من أمري ما استدبرت لم أسق الهدى) «اگر از آینده خودم خیر داشتم، هدی نمی‌آوردم (چون با آوردن هدی تا روز قربانی خارج شدن از احرام جایز نیست)^(*) و این تنها احساسی از جانب پیامبر ﷺ بر اینکه با بستن احرام قران رغبتی را از دست داده باشد نیست، بلکه اعلامی از طرف او است که حج تمتع از قرآن بهتر است.

پس بر هر حاجی لازم است که با حج، عمره‌ای را نیز انجام دهد، اگر هدی همراه نیاورده آن را قبل از حج انجام دهد، - که این همان تمتع است - و اگر هدی آورده آن را با حج انجام دهد - که این همان قران است - پس هر کدام از این دو را اختیار کند

^(*) إرشاد الساری للوالد الشیخ محمد إبراهیم شقرة.

(۱) مناسک الحج و العمرة ألبانی.

موافق سنت پیامبر ﷺ است، هر چند همانطور که در ابتدا گفتیم، تمتع افضلتر از قرآن است.

باید دانست بر کسی که حج مفرده یا قرآن نیت کرده و هدی نیاورده، واجب است که پس از طواف وسعی، از احرام خارج شود، لیکن ممکن است کسی که احرام مفرده یا قرآن بسته، وقت کافی برای بیرون شدن از احرام و بستن احرام جدید برای حج قبل از پایان وقت عرفه نداشته باشد، لذا در اینصورت برایش جایز است که در همان احرام اول بماند تا از رمی جمره عقبه در روز دهم (یوم النحر) فارغ شود، و سپس از احرام بیرون آید.

مثلاً اگر کسی در روز نهم شبانگاه به مکه رسید و به دلیل کمی وقت و نزدیکی فجر بیم فوت وقوف در عرفه را داشت، بر او واجب است که برای وقوف (در عرفه) عجله کند، تا رکنی از ارکان حج که بدون آن حج تحقق نمی‌یابد را از دست ندهد و آن رکن، وقوف در عرفه است. پس حج مفرده تنها در موارد محدود و نادر جایز و مشروع است و اگر کسی حج مفرده را به قصد ترجیح بر حج تمتع و قرآن انجام دهد، گناهکار می‌شود، چون امر پیامبر ﷺ را آنگاه که به اصحابش دستور داد تا حجشان را با عمره انجام دهند، اجابت نکرده است. البته حجش صحیح است.» (**)

برای محرم جایز است هنگام بستن احرام خروج از آن را به عذر بیماری و غیره شرط کند

از عایشه (رض) روایت است: (دخل رسول الله ﷺ على ضباعة بنت الزبير، فقال لها: أردت الحج؟ قالت والله لا أجدني إلا وجعة فقال لها: حجي واشترطي، و قولي: اللهم محلي حيث حبستني)^۱ «پیامبر ﷺ بر ضباعة بنت زبیر وارد شد و به او فرمود: آیا اراده حج کردی؟

(*) پیامبر ﷺ این را فرمود تا باعث دلگرمی اصحابش شود چون بر آنان سخت بود که از احرام خارج شوند ولی پیامبر ﷺ در احرام بماند (النهايته ابن الأثير) «مترجم».

(**) إرشاد الساری للوالد الشیخ محمد إبراهيم شقرة.

گفت به خدا قسم من بیشتر اوقات بیمارم، پیامبر ﷺ فرمود: نیت حج کن و شرط کن و بگو خداوندا! هر جایی که مرا از حج باز داشتی همان جا محل بیرون آمدنم از احرام است».

پس هر کس - زمان بستن احرام - چنین شرطی کرد، هر وقت چیزی مانند بیماری، دشمن یا غیره، او را از ادامه حج باز داشت، می‌تواند از احرام بدون اینکه «دم» بر او واجب شود، بیرون آید.

ولی کسی که این را شرط نکرده باشد، وقتی از ادامه حج بازداشته شد «دم» بر او واجب می‌گردد به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ «و اگر (از برگزاری بعضی از مناسک، به وسیله دشمن یا بیماری و غیره) بازداشته شدید هر آنچه از هدیه فراهم شود (ذبح کنید)» و هدیه فقط از انعام: شتر، گاو و گوسفند (یا بز) است، و اگر برایش گوسفند میسر بود کافی است، ولی شتر و گاو برای ذبح بهترند. پس اگر هدیه برایش میسر نشد ده روزه بگیرد قیاس بر کسی که حج تمتع کند و هدیه نداشته باشد.

«مناسکتان را از من یاد بگیرید» حج پیامبر ﷺ

مسلم با سند خود^۱ از جعفر بن محمد از پدرش روایت کرده: بر جابر بن عبدالله وارد شدیم. او از همه سؤال کرد تا به من رسید. گفتم: من محمد بن علی بن حسین هستم، دستش را بر سرم کشید، سپس دکنه بالای سینه‌ام را درآورد و بعد دکنه‌های بالا و پائین یقه‌ام را باز کرد و دستش را روی سینه‌ام گذاشت، من در آن هنگام نوجوانی بودم، گفت: مرحبا به تو ای پسر برادرم، هر چه می‌خواهی سؤال کن، پس در حالی که نابینا

(۱) متفق علیه: خ (۹/۱۳۲/۵۰۸۹)، م (۲/۸۶۷/۱۲۰۷)، نس (۵/۱۶۸).

(۱) صحیح: [مختصر م ۷۰۷] ف م (۲/۸۸۶/۱۲۱۸).

(* استنفار عبارت است از اینکه چیزی روی شرمگاه زن گذاشته شود سپس با پارچه‌ای پهن از جلو و عقب بسته شود (ص مسلم، النووی ج ۸، ص ۲۳۹، ط قرطبة).

شده بود از او سؤال کردم، سپس وقت نماز فرا رسید در حالی که پارچه‌ای بافته شده را به خود پیچیده بود برخاست. هرگاه آن پارچه را روی دوش خود می‌انداخت چون کوچک بود از شانهاش پایین می‌افتاد، عبایش بر جالباسی آویزان بود، برای ما امامت کرد، سپس به او گفتم: از حج پیامبر ﷺ برایم بگو، او نه انگشت دستش را مشت کرد سپس گفت:

پیامبر ﷺ تا نه سال حج نکرد. سپس در سال دهم به مردم اعلام کرد که می‌خواهد به حج برود. مردم زیادی به مدینه آمدند که همه آنها می‌خواستند به پیامبر ﷺ اقتدا کنند تا مانند او اعمال حج را به جای آورند. با او خارج شدیم تا به ذوالحلیفه رسیدیم، (در آنجا) اسماء دختر عمیس، محمد بن ابوبکر را به دنیا آورد، (لذا کسی را) پیش پیامبر ﷺ فرستاد که چکار کند؟ پیامبر ﷺ فرمود: (اغتسلی و استشفری*) بثوب و أحرمی) «غسل کن و پارچه‌ای را روی محل خروج خون قرار بگذار و احرام ببند». پیامبر ﷺ در مسجد (ذوالحلیفه) نماز خواند و سپس سوار قصواء (لقب شتر پیامبر) شد تا به بیداء (نام محلی) رسید. نگاه کردم تا چشمم کار می‌کرد، جلو، راست و چپ و پشت سر پیامبر جمعیت سواره و پیاده دیده می‌شد، پیامبر ﷺ در میان ما بود، قرآن بر او نازل می‌شد و او تفسیر آن را می‌دانست و چیزی که به آن عمل می‌کرد ما هم به آن عمل می‌کردیم، با کلمه توحید این چنین لبیک گفت: (لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إن الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک) و مردم نیز با این تلبیه لبیک گفتند، و پیامبر ﷺ بدون اینکه چیزی را از آنان مانع کند تلبیه‌اش را ادامه داد.

جابر ﷺ گفت: ما فقط نیت حج می‌کردیم و عمره را نمی‌دانستیم تا وقتی که با پیامبر ﷺ به بیت‌الله رفتیم، او رکن (یمانی) را مسح کرد سپس سه دور شتابان و چهار دور آهسته زد سپس به طرف مقام ابراهیم علیه السلام رفت و آیه:

(بقره: ۱۲۵)

﴿ وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیْنَ ﴾

«از مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود بگیرید.»

را خواند و مقام را بین خودش و بیت‌الله قرار داد. پدرم می‌گفت: «و یقین دارم که آن را از پیامبر ﷺ نقل کرده است» پیامبر دو رکعت نماز خواند در آن دو رکعت «قل هو الله» و «قل یا ایها الکافرون» را تلاوت کرد. سپس به طرف رکن یمانی باز گشت و آنرا مسح کرد، سپس به طرف رکن یمانی باز گشت و آنرا مسح کرد، سپس به طرف صفا خارج شد. همین که به صفا نزدیک شد آیه

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ﴾

(بقره: ۱۵۸)

«بی‌گمان - سعی بین - صفا و مروه از شعائر دین الهی است».

را خواند و فرمود: (أبدأ بما بدأ الله به) «به چیزی که خداوند با آن شروع کرده، آغاز می‌کنم» به صفا شروع کرد و از آن بالا رفت تا بیت‌الله را دید سپس رو به قبله خدا را به یگانگی و بزرگی یاد کرد و فرمود: (لا إله إلا الله، وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله إلا الله وحده، أنجز وعده، و نصر عبده و هزم الأحزاب وحده) «هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست. او (در ربوبیت و الوهیت و صفاتش) یکتا است و هیچ شریکی ندارد، مالکیت فقط برای او و حمد فقط لایق او است و او بر هر چیزی توانا است. هیچ معبود بر حقی غیر از او نیست. او یکتا است، وعده خود را قطعی ساخت و بنده‌اش را یاری داد و احزاب (کسانی که در روز خندق با پیامبر جنگ کردند) را به تنهایی شکست داد». این ذکر را سه بار خواند و میان آنها دعا می‌کرد، سپس به طرف مروه پایین آمد و وقتی که به «بطن الوادی» رسید، شروع به دویدن کرد تا به بالا رسیدیم سپس بصورت معمولی حرکت کرد تا به مروه رسید، اعمالی را که بر صفا انجام داده بود بر مروه هم انجام داد. وقتی که در آخرین بار به مروه رسید فرمود: (لو أنى استقبلت من أمرى ما استدبرت لم أسق الهدى و جعلتها عمرة، فمن كان منكم ليس معه هدى فليحل و ليجعلها عمرة) «اگر آینده‌کارم را می‌دانستم اینچنین نمی‌کردم، هدی نمی‌آوردم، و آن را عمره قرار می‌دادم. پس هر کسی از شما که هدی با خود ندارد، باید از احرام خارج شود و آن را عمره قرار دهد».

سراقه بن مالک بن جعشم بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا این حکم تنها برای امسال است یا همیشگی است؟ پیامبر ﷺ انگشتانش را در هم فرو برد و دوبار فرمود: (دخلت العمرة في الحج) «عمره داخل حج شد» (لا بل لأبد أبداً) «نه (برای امسال) بلکه تا ابد».

علی با شترهای پیامبر ﷺ از یمن آمد، دید که فاطمه (رض) از جمله کسانی است که از احرام بیرون آمده‌اند، لباس رنگی پوشیده و سر مه زده است. (علی) این کار او را نادرست دانست، فاطمه گفت: پدرم مرا به این کار امر کرده. (جابر) گوید: علی در عراق می‌گفت: در حالیکه از کار فاطمه ناراحت بودم نزد رسول الله ﷺ رفتم و در مورد کار فاطمه از او سؤال کردم و گفتم: من از این کار فاطمه ایراد گرفتم. پیامبر ﷺ فرمود: (صدقت صدقت، ماذا قلت حين فرضت الحج؟) «(فاطمه) راست گفته، درست گفته، هنگام نیت حج چه گفتی؟» (علی) گفت: گفتم خداوندا! تلبیه می‌گویم (نیت می‌کنم) مانند تلبیه‌ای (نیت) پیامبرت. پیامبر ﷺ فرمود: (فإن معي الهدى فلا تحل) «من هدی همراه دارم، لذا از احرام خارج نشو».

(جابر) گوید: تمام شترهایی که علی از یمن و پیامبر به‌مراه خود آورده بود، صد رأس بود (جابر) گوید: تمام مردم از احرام خارج شدند و موی سرشان را کوتاه کردند بجز پیامبر ﷺ و کسانی که هدی به همراه داشتند. سپس روز ترویبه (هشتم ذی‌الحجه)، به منی رفته و برای حج تلبیه گفتند، (نیت حج آوردند)، پیامبر ﷺ سواره به آنجا رفت و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را برای آنان به (جماعت) خواند. سپس کمی منتظر ماند تا خورشید طلوع کرد و دستور داد تا خیمه‌ای از مو در نمره برایش برپا کنند. پیامبر ﷺ حرکت کرد، و قریش یقین داشتند که او در مشعرالحرام توقف می‌کند همچنان که آنان در جاهلیت این کار را انجام می‌دادند. پیامبر ﷺ از آنجا عبور کرد تا به عرفه رسید، دید که خیمه را برایش در نمره نصب کرده‌اند، در آنجا ماند تا خورشید (به طرف مغرب) زوال کرد، پس دستور داد تا شتر (قصواء) را آماده کنند. قصواء را آماده کردند، به «بطن الوادی» رفت و برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

(إن دمائکم و أموالکم علیکم حرام، کحرمة یومکم هذا، فی شهرکم هذا، فی بلدکم هذا، ألا کل شیئی من أمر الجاهلیة تحت قدمی موضوع، و دماء الجاهلیة موضوعة، و إن أول دم أضع من دمائنا دم ابن ربیعة بن الحارث، کان مسترضاً فی بنی سعد فقتلته هذیل، و ربا الجاهلیة موضوع، و أول ربا أضع ربانا، ربا عباس ابن عبدالمطلب، فإنه موضوع کله، فاتقوا الله فی النساء، فإنکم أخذتموهن بأمان الله، و استحللتم فروجهن بكلمة الله، ولکم علیهن أن لا یوطئن فرشکم أحدا تکرهونه، فإن فعلن ذلك فاضربوهن ضرباً غیر مبرح، و لهن علیکم رزقهن و کسوتهن بالمعروف، و قد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده إن اعتصمتم به کتاب الله، و أنتم تسألون عنی فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و أدیت و نصحت. فقال بإصبعه السبابة یرفعها إلی السماء و ینکتها إلی الناس: اللهم اشهد، اللهم اشهد، ثلاث مرات) «به راستی خونها و امواتان بر شما حرام است مانند حرمت این روز، این ماه، و این شهرتان، بدانید که تمام دستورات جاهلیت را زیر پا نهاده‌ام و خون‌های جاهلیت نیز هدر است (کسی حق طلب خونی را که در جاهلیت ریخته شده ندارد) و اولین خونی که از خودمان زیر پا می‌گذارم خون «ابن ربیعه بن حارث» است که طفلی شیرخوار در میان قبیله بنی سعد بود و قبیله هذیل او را کشت. ربای جاهلیت نیز زیر پای است و اولین ربایی را که از خودمان زیر پا می‌گذاریم، ربای عباس بن عبدالمطلب است که تمام آن از اعتبار ساقط است، پس در رفتار با زنان از خدا بترسید؛ چون شما آنان را با عهد و پیمانی از طرف خدا گرفته و به حکم خدا آنان را برای خود حلال کرده‌اید و حق شما بر آنان این است که کسانی را که دوست ندارید به خانه‌هایتان راه ندهند، اگر مرتکب این کار شدند، به صورت نه چندان شدید آنان را بزنید. و حق آنان بر شما این است که خوراک و پوشاک آنان را به خوبی فراهم کنید. در میان شما چیزی را از خود برجای گذاشته‌ام که اگر به آن تمسک جویند، هرگز گمراه نمی‌شوید و آن کتاب خدا، (قرآن) است. درباره من از شما سؤال خواهد شد، شما چه می‌گویید؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که به راستی پیام را رساندی و امانت را ادا و امت را نصیحت کردی؟

سپس در حالی که انگشت سبابه‌اش را به طرف آسمان بلند کرد و آن را به طرف مردم تکان می‌داد، فرمود: خداوندا! شاهد باش، خداوندا شاهد باش، خداوندا شاهد باش».

سپس اذان و اقامه گفته شد و نماز ظهر را خواند. آنگاه اقامه گفته شد و نماز عصر را بجای آورد و بین آن دو نمازی نخواند، سپس بر مرکبش سوار شد تا به موقف رسید، روی قصواء را به طرف صخره‌ها و مقابل (جبل المشاه)^۱ رو به قبله کرد همچنان ایستاد تا وقتی که خورشید کاملاً غروب کرد، و مقداری از زردی آن نیز از بین رفت، سپس اسامه را پشت سر خود سوار کرده. (از عرفه) به سوی مزدلفه حرکت کرد، در حالیکه زمام شتر (قصواء) را به شدت می‌کشید، - طوری که نزدیک بود سر شتر به جلو پالان برخورد کند - و با دست راستش اشاره می‌کرد و می‌فرمود: (أیها الناس السکینة السکینة) «ای مردم آرامش خود را حفظ کنید، آرامش خود را حفظ کنید». به هر تپه‌ای می‌رسید افسار شترش را شل می‌کرد تا بالا رود تا اینکه به مزدلفه رسید، در آنجا نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه برگزار کرد و بین آن دو، نمازی نخواند. سپس خوابید تا طلوع فجر، پس از آن نماز صبح را با یک اذان و یک اقامه برگزار کرد.

سپس بر قصواء سوار شد تا به مشعرالحرام رسید. آنگاه رو به قبله به دعا، تکبیر، تهلیل و بیان یگانگی خدا مشغول شد، همچنان تا روشنایی کامل در آنجا ماند، قبل از طلوع خورشید در حالیکه فضل بن عباس را که مردی زیاموی، سفید و خوش‌رو بود، با خود سوار کرده بود از آنجا حرکت کرد. وقتی پیامبر ﷺ حرکت کرد، چند زن از کنار آنها عبور کردند، فضل پیوسته به آنان نگاه می‌کرد. پیامبر ﷺ دستش را روی صورت فضل گذاشت لیکن فضل رویش را به طرف دیگر برمی‌گرداند و باز هم به آنها نگاه می‌کرد. پیامبر ﷺ دوباره دستش را روی صورت فضل قرار می‌داد و صورت فضل را به طرف دیگر می‌چرخاند، (حرکت کردند) تا به دره‌ای بزرگ به نام محسر (محلای که اصحاب فیل در آنجا از بین رفتند) رسیدند، پیامبر ﷺ شترش را کمی حرکت داد و راه میانه‌ای را که به جمره کبری (عقبه) ختم می‌شد در پیش گرفت، تا اینکه به جمره که

(۱) جبل المشاة یعنی: محل اجتماع پیاده‌روان.

کنار درختی بود، رسید و هفت سنگ - که هر کدام به اندازه یک دانه باقلا بود که با انگشت پرتاب می‌شود - را از بطن وادی پرتاب کرد، و با هر پرتابی الله اکبر می‌گفت، آنگاه به محل قربانی رفت و با دست خودش شصت و سه حیوان را قربانی کرد. سپس علی را مسئول قربانی کردن بقیه هدیه‌ها نمود، و او را در هدیه خود شریک کرد. سپس دستور داد تا از هر حیوانی، تکه‌ای را جدا کرده و در دیگی بپزند، سپس از گوشت و آبگوشت آن خوردند.

پس از آن پیامبر ﷺ از منی به سوی مکه حرکت کرد و طواف افاضه را انجام داد. و نماز ظهر را در مکه خواند و نزد بنی عبدالمطلب رفت در حالی که از چاه زمزم آب بالا می‌کشیدند، فرمود: (انزعوا بنی عبدالمطلب، فلولاً أن یغلبکم الناس علی سقایتکم لنزعت معکم) «ای پسران بنی عبدالمطلب آب بکشید، اگر نمی‌ترسیدم از اینکه مردم در کشیدن آب به شمار فشار بیاورند (به گمان اینکه بالا کشیدن آب زمزم جزو مناسک حج است) من هم با شما آب می‌کشیدم». پس سطلی از آب زمزم را برای آوردند و از آن نوشید.

امام نووی (ره) در شرح مسلم (۸/۱۷۰) گوید:

«این حدیث، حدیث بزرگی است که مشتمل بر فواید عدیده و قواعدی نفیسه است. قاضی (عیاض) گوید: مردم درباره احکام فقهی این حدیث صحبت و احکام زیادی را از آن استخراج کرده‌اند. ابوبکر بن منذر کتاب بزرگی را در شرح آن نوشته و بیش از یکصد و پنجاه مسأله فقهی را از آن استنباط کرده است و اگر این حدیث بیشتر مورد بررسی قرار گیرد مسائل فقهی بیشتری از آن استخراج می‌شود».

حج یکی از عبادات است که ارکان و واجبات و سنتهایی دارد

اولاً - سنت‌های حج

أ - سنت‌های احرام

۱- غسل هنگام احرام

به دلیل حدیث زید بن ثابت: (أنه رأى النبی ﷺ تجرد لإهلاله و اغتسل) ^۱ «پیامبر ﷺ را دیدم که غسل کرد و احرام بست».

۲- استعمال بوی خوش قبل از احرام

به دلیل حدیث عایشه: (كنت أطيّب رسول الله ﷺ لإحرامه حين يحرم، و لحله قبل أن يطوف بالبيت) ^۲ «من پیامبر ﷺ را قبل از احرامش و نیز هنگام خارج شدن از آن، قبل از آنکه بیت‌الله را طواف کند بوی خوش می‌زدم».

۳- احرام بستن با ازار و ردای سفید

به دلیل حدیث ابن عباس: (إنطلق النبی من المدینه بعد ما ترجل و ادهن و لبس إزاره و رداءه هو و أصحابه) ^۳ «پیامبر ﷺ بعد از آنکه سرش را شانه و روغن زد و ازار و ردایش را پوشید با اصحابش از مدینه خارج شد».

اما دلیل استحباب سفیدی ازار و رداء حدیث ابن عباس از پیامبر ﷺ است که فرمود: (إلبسوا من ثيابكم البياض، فإنها من خير ثيابكم، و كفنوا فيها موتاكم) ^۴ «از لباس‌هایتان

(۱) صحیح: [ص. ت ۶۶۴]، ت (۲/۱۶۳/۸۳۱).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۳۹۶/۱۵۳۹)، م (۲/۸۴۶/۳۳-۱۱۸۹)، - (۱/۱۹۹/۹۲۰)، بزیادة فیہ، د (۵/۱۶۹/۱۷۲۹)، نس (۵/۱۳۷)، جه (۲/۹۷۶/۲۹۲۶).

(۳) صحیح: خ (۳/۴۰۵/۱۵۴۵).

(۴) تخریج در ص (۲۲۴).

(*) دره‌ای است نزدیک عقیق که با مدینه چهار مایل فاصله دارد. «مترجم».

سفید را بپوشید زیرا که آن از بهترین لباس های تان است و در آن مرده های تان را کفن کنید».

۴- نماز خواندن در «دره عقیق»^(*) برای کسی که از آنجا عبور می کند به دلیل حدیث عمر که گفت: در (دره عقیق) از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (أتانی الليلة آت من ربی فقال: صل فی هذا الوادی المبارک و قل عمرة فی حجة) ^۱ «دیشب فرستاده ای از طرف پروردگارم نزد من آمد و گفت در این دره مبارک نماز بخوان و بگو عمره همراه حج است».

۵- تلبیه گفتن با صدای بلند

به دلیل حدیث سائب بن خلاد که پیامبر ﷺ فرمود:

(أتانی جبریل فأمرنی أن آمر أصحابی أن یرفعوا أصواتهم بالإلهال أو التلبیه) ^۲ «جبرئیل نزد من آمد و به من دستور داد تا به اصحابم بگویم: با صدای بلند تهلیل و تلبیه بگویند». و به همین دلیل اصحاب پیامبر ﷺ صدایشان را هنگام تهلیل و تلبیه بسیار بلند می کردند: ابوحازم می گوید: اصحاب پیامبر ﷺ وقتی احرام می بستند تا صدایشان را بلند نمی کردند، به آرامش خاطر نمی رسیدند» ^۳.

۶- تحمید و تسبیح و تکبیر قبل از تلبیه

به دلیل حدیث انس: (صلی رسول الله ﷺ و نحن معه بالمدينة الظهر أربعاً و العصر بذی الحلیفة رکعتین، ثم بات بها حتی أصبح، ثم رکب حتی استوت به علی البیداء حمد الله و

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۴۱۰]، خ (۳/۳۹۲/۵۳۴)، د (۵/۲۳۲/۱۷۸۳)، جه (۲/۹۹۱/۲۹۷۶).

(۲) صحیح: [صوت ۶۶۳]، ت (۲/۱۶۳/۸۳۰)، د (۵/۲۶۰/۱۱۹۷)، جه (۲/۹۷۵/۲۹۲۲)، نس (۵/۱۶۲).

(۳) سند آن صحیح است: این روایت مرسل را سعید بن منصور «المحلی» (۷/۹۴) با سند جید، و همچنین ابن ابی شیبہ (فتح الباری ۳/۳۲۴) با سند صحیح از مطلب بن عبدالله نقل کرده است. (مناسک الألبانی

سبح و کبر، ثم أهل بحج و عمرة^۱ «در حالی که با پیامبر ﷺ بودیم، نماز ظهر را در مدینه چهار رکعت و نماز عصر را در ذوالحلیفه دو رکعت خواند و تا صبح در آنجا باقی ماند سپس سوار (شترش) شد تا به بیداء رسید، و بعد از تحمید و تسبیح و تکبیر به حج و عمره تلبیه گفت».

۷- رو به قبله تلبیه گفتن

به دلیل حدیث نافع: (کان ابن عمر إذا صلی بالغداة بذی الحلیفه أمر براحلتہ، فرحلت ثم ركب، فإذا استوت به استقبال القبلة قائما ثم یلبی ... و زعم أن رسول الله ﷺ فعل ذلك)^۲ «وقتی ابن عمر نماز صبح را در ذوالحلیفه می خواند، دستور می داد تا شترش را آماده کنند، پس شتر برایش آماده می شد. سپس سوار می شد، وقتی شتر بلند می شد رو به قبله تلبیه می گفت و معتقد بود که پیامبر ﷺ این کار را انجام داده است».

ب- سنت های ورود به مکه

۸ و ۹ و ۱۰- بیتوته کردن در (ذو طوی)، غسل ورود به مکه، وارد شدن به مکه در روز از نافع روایت است: (کان ابن عمر ﷺ إذا دخل أذنی الحرم أمسک عن التلبیة، ثم یبیت بذی طوی ثم یصلی به اصبح و یغتسل، و یحدث أن النبی ﷺ کان یفعل ذلك)^۳ «ابن عمر ﷺ وقتی به نزدیک ترین مکان حرم می رسید، از تلبیه خودداری می کرد. سپس در ذو طوی بیتوته می نمود و نماز صبح را همانجا می خواند و غسل می کرد و می گفت: پیامبر ﷺ این کار را کرده است».

(۱) صحیح: [صود ۱۵۵۸]، خ (۳/۴۱۱/۱۵۵۱)، د (۵/۲۲۴/۱۷۷۹) بنحوه.

(۲) صحیح: خ (۳/۴۱۲/۱۵۵۳).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۴۳۵/۱۵۷۳)، این لفظ بخاری است، و نحوه: م (۲/۹۱۹/۱۲۵۹)، د

(۵/۳۱۸/۱۸۴۸).

۱۱- ورود به مکه از «ثنيه عليا»

به دليل حديث ابن عمر: (كان رسول الله ﷺ يدخل من الثنية العليا، و يخرج من الثنية السفلى)^۱ «پيامبر ﷺ از ثنيه عليا وارد و از ثنيه سفلى خارج مى شد».

۱۲- هنگام ورود به مکه پاى راستش را مقدم کند و بگويد

(أعوذ بالله العظيم، و بوجهه الكريم، و سلطانه القديم من الشيطان الرجيم، بسم الله، اللهم صل على محمد و سلم، اللهم افتح لى أبواب رحمتك)^۲ «پناه مى برم به خداوند بزرگ و به وجه كريم و سلطان قديم او از شيطان رانده شده (ازرحمت خدا)، به نام خدا، پروردگارا! بر محمد صلوات و سلام بفرست، پروردگارا! درهاى رحمتت را بر من بگشاي».

۱۳- وقتى بيت الله را ديد در صورت تمايل دستهايش را بلند و در حد امکان دعا کند چون اين کار از ابن عباس ثابت شده است.^۳ و اگر دعای زير را که از عمر ثابت است، بخواند نيز خوب است: (اللهم أنت السلام، و منك السلام، فحينما ربنا بالسلام)^۴ «خداوندا! تو سلام (پاک از هر عيب و نقصى) هستى و سلامتى از توست، پس اى پروردگارمان! ما را با سلامتى زنده نگه دار».

ج- سنت های طواف

۱۴- اضطباع

اضطباع حالتى است که طواف کننده إزارش را از زير بغل راست رد کرده و طرف ديگر آن را بر شانه چپش قرار دهد به طورى که شانه راستش نمايان بماند:

(۱) متفق عليه : خ (۳/۴۳۶/۱۵۷۵)، اين لفظ بخارى است، م (۲/۹۱۸/۱۲۵۷)، نس (۵/۲۰۰)، جه (۲/۹۸۱/۲۹۴۰).

(۲) صحيح : [الكلم الطيب ۶۵].

(۳) سند آن صحيح است : [مناسك الحج ۲۰]، ش (۳/۹۶).

(۴) سند آن حسن است : [مناسك الحج ۲۰]، هق (۵/۷۲).

به دلیل حدیث یعلی بن أمیه: (أن النبی ﷺ طاف مضطعباً) ^۱ «پیامبر ﷺ به حالت اضطباع طواف کرد».

۱۵- لمس کردن حجر الأسود

به دلیل حدیث ابن عمر: (رأیت رسول الله ﷺ حین یقدم مكة إذا استلم الرکن الأسود أول ما یطوف یخب ثلاثة أطواف من السبع) ^۲ «پیامبر ﷺ را دیدم وقتی که به مکه آمد، بعد از استلام (دست زدن) حجر الأسود، اولین کاری که کرد این بود که، سه طواف از هفت طواف را بصورت شتابان انجام داد».

۱۶- بوسیدن حجرالأسود

به دلیل حدیث زید بن أسلم از پدرش: (رأیت عمر بن الخطاب ﷺ قبل الحجر و قال: لو لا أنى رأیت رسول الله قبلک ما قبلتک) ^۳ «عمر بن خطاب ﷺ را دیدم که حجرالأسود را بوسید و گفت: اگر پیامبر ﷺ را ندیده بودم که تو را می بوسد، تو را نمی بوسیدم».

۱۷- گذاشتن پیشانی بر حجرالأسود

به دلیل حدیث ابن عمر: (رأیت عمر بن الخطاب قبل الحجر، و سجد علیه، ثم عاد فقبله و سجد علیه ثم قال: هكذا رأیت رسول الله ﷺ) ^۴ «عمر بن خطاب را دیدم که حجرالأسود را بوسید و پیشانی اش را بر آن گذاشت. سپس برگشت و آن را بوسید و پیشانی اش را بر آن گذاشت. سپس گفت پیامبر ﷺ را دیدم که این کار را انجام می داد».

(۱) حسن: [ص. جه ۲۳۹۱]، د (۵/۳۳۶/۱۸۶۶)، ت (۲/۱۷۵/۱۶۱)، جه (۲/۲۹۵۴/۹۸۴).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۴۷۰/۱۶۰۳)، م (۱۲۶۱ - ۲/۹۲۰/۲۳۲)، نس (۵/۲۲۹).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۴۶۲/۱۵۹۷)، م (۲/۹۲۵/۱۲۷۰)، د (۵/۳۲۵/۱۸۵۶)، جه (۲/۹۸۱/۲۹۴۳)، ت (۲/۱۷۵/۸۶۲)، نس (۵/۲۲۷).

(۴) حسن: [الإرواء ۴/۳۱۲]، البزار (۲/۲۳/۱۱۱۴).

۱۸- تکبیر در کنار حجرالأسود

به دلیل حدیث ابن عباس رضی الله عنه: (طاف النبی صلی الله علیه و آله بالبيت علی بعيره کلما أتى الرکن أشار إلیه بشیء کان عنده و کبر) ^۱ «پیامبر صلی الله علیه و آله سوار بر شتر بیت الله را طواف می کرد. هر وقت به رکن (حجرالأسود) می رسید با چیزی که به همراه داشت به آن اشاره می کرد و تکبیر می گفت».

۱۹- دویدن آرام (هروله کردن) در سه دور اول از اولین طواف

به دلیل حدیث ابن عمر: (أن رسول الله صلی الله علیه و آله کان إذا طاف بالبيت الطواف الأول، رمل ثلاثه، و مشی أربعه، من الحجر إلی الحجر) ^۲ «پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که طواف اول را به دور بیت الله انجام می داد سه دور را به صورت هروله و چهار دور دیگر را با حرکت عادی انجام می داد. از حجرالأسود شروع می کرد و به آن پایان می داد».

۲۰- لمس کردن رکن یمانی

به دلیل حدیث ابن عمر: (لم أر النبی صلی الله علیه و آله یستلم من البيت إلا الرکنین الیمانین) ^۳ «پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدم که چیزی از بیت الله را لمس کند مگر دو رکن یمانی».

۲۱- بین دو رکن این دعا را بخواند

(ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار) ^۴ «پروردگارا در دنیا و آخرت خوبی (حسنة) به ما عطا کن و ما را از عذاب آتش محفوظ بفرما».

۲۲- دو رکعت نماز بعد از طواف، پشت مقام

به دلیل حدیث ابن عمر: (قدم رسول الله صلی الله علیه و آله فطاف بالبيت سبعا، ثم صلی خلف المقام رکعتین، و طاف بین الصفا و المروة و قال ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾) ^۱.

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۱۱۴]، خ (۳/۴۷۶/۱۶۱۳).

(۲) صحیح: [ص. جه ۲۳۸۷]، جه (۲/۹۸۳/۲۹۵۰)، این لفظ ابن ماجه است، و بنحوه: خ

(۳/۴۷۰/۱۶۰۳)، م (۲/۹۲۰/۱۲۶۱)، د (۵/۳۴۴/۱۸۷۶)، نس (۵/۲۲۹).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۴۷۳/۱۶۰۹)، م (۲/۹۲۴/۱۲۶۷)، د (۵/۳۲۶/۱۷۵۷)، نس (۵/۲۳۱).

(۴) حسن: [ص. د ۱۶۶۶]، د (۵/۳۴۴/۱۸۷۵).

«پیامبر ﷺ آمد و هفت بار بیت‌الله را طواف کرد سپس پشت مقام دو رکعت نماز خواند و بین صفا و مروه طواف کرد و فرمود به راستی پیامبر ﷺ الگوی خوبی برای شما است».

۲۳- قبل از خواندن نماز، در کنار مقام، آیه ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ را تلاوت کند، و در دو رکعت سوره‌های «الکافرون» و «الإخلاص» را بخواند:

به دلیل حدیث جابر: (أن رسول الله ﷺ لما انتهى إلى مقام إبراهيم ﷺ قرأ ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ ثم صلى ركعتين و كان يقرأ فيهما ﴿قل هو الله أحد﴾ و ﴿قل يا أيها الكافرون﴾ «وقتی پیامبر ﷺ به مقام ابراهیم رسید آیه ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ را تلاوت کرد سپس دو رکعت نماز خواند و در آنها ﴿قل هو الله أحد﴾ و ﴿قل يا أيها الكافرون﴾ را خواند».

۲۴- قرار گرفتن بین حجر الأسود و درب (ورودی) به طوری که سینه و صورت و ساعده‌هایش را روی حجرالأسود قرار دهد:

به دلیل حدیث عمرو بن شعیب از پدرش از جدش: (طفت مع عبدالله بن عمرو، فلما فرغنا من السبع ركعنا في دبر الكعبة، فقلت ألا تتعوذ بالله من النار؟ قال أعوذ بالله من النار، قال: ثم مضى فاستلم الركن، ثم قام بين الحجر و الباب، فألصق صدره و يديه و خده إليه، ثم قال: هكذا رأيت رسول الله ﷺ يفعل) ^۲ «با عبدالله بن عمرو طواف کردم. وقتی هفت (دور طواف) را تمام کردیم، پشت کعبه نماز خواندیم. به او گفتم آیا به خدا پناه نمی‌بری از آتش؟ گفت پناه می‌برم به خدا از آتش، (عمرو) گوید: سپس رفت و حجرالأسود را لمس کرد پس بین حجرالأسود و درب ایستاد و سینه و صورت و دست‌هایش را به آن چسباند. سپس گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که این طور می‌کرد».

۲۵- نوشیدن از آب زمزم و شستن سر با آن: به دلیل حدیث جابر: پیامبر ﷺ این کار را انجام داده است.

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۳۹۴]، خ (۳/۴۸۷/۱۶۲۷)، جه (۲/۹۸۶/۲۵۵۹).

(۲) در حدیث جابر گذشت.

د- سنت‌های سعی (صفا و مروه)

۲۶- لمس کردن رکن به شیوه‌ای که گفته شد.

۲۷- خواندن آیه.

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾^۱

«بی‌گمان (دو کوه) صفا و مروه از نشانه‌های (دین) خدا و عبادت الله است. پس هر کس حج بیت‌الله یا عمره را به جای آورد بر او گناهی نخواهد بود که آن دو (کوه) را بارها طواف کند، هر که به دلخواه کار نیکی انجام دهد بی‌گمان خدا سپاسگزار و آگاه است.»

سپس وقتی که برای سعی به صفا نزدیک شد بگوید (نبدأ بما بدأ الله به) «به آنچه خداوند شروع کرده (صفا) شروع می‌کنیم».

۲۸- روی کوه صفا، رو به قبله ایستادن و گفتن: (الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدير. لا إله إلا الله وحده أنجز وعده و نصر عبده و هزم الأحزاب وحده) سپس هر دعایی که خواست بخواند، و این اذکار را سه بار تکرار کند.

۲۹- بین دو علامت سبز با سرعت زیاد حرکت کردن.

۳۰- اعمالی را که روی صفا انجام داده مانند رو کردن به قبله و ذکر و دعا، روی مروه هم انجام دهد.

ه- سنت‌های خروج به طرف منی

۳۱- بستن احرام حجر از منزل در روز هشتم ذی‌الحجه. (*^۲)

(۱) همه اینها در حدیث جابر آمد.

(* همراه با انجام سنت‌های احرام که قبلاً بحث شد.

- ۳۲- روز هشتم ذی‌الحجه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را در منی بخواند و تا ادای نماز صبح و طلوع خورشید در آنجا بماند.
- ۳۳- روز عرفه نماز ظهر و عر را در نمره (به شکل) قصر و جمع بخواند.
- ۳۴- قبل از غروب خورشید از عرفه خارج نشود.

ارکان حج

۱- نیت

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ (بینه: ۵)

«در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق‌گرایانه خدای را عبادت کنند و تنها شریعت او را آیین (خود) بدانند».

و پیامبر ﷺ فرمود: (إنما الأعمال بالنیات)^۱ «قبول و صحت اعمال به نیت بستگی دارد».

۲- وقوف در عرفه

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (الحج عرفة)^۲ «حج، عرفه است». و به دلیل حدیث عروه طایی که گوید: در مزدلفه هنگامی که پیامبر ﷺ برای ادای نماز خارج شد نزد ایشان آمدم، گفتم ای رسول خدا من از دو کوه طی (سلمی و اجا) آمده‌ام شترم را ناتوان و خودم ارا خسته کرده‌ام. به خدا قسم هیچ کوهی را پشت سر نگذاشته‌ام مگر اینکه بر آن توقف کرده‌ام، آیا حج من صحیح است؟ پیامبر ﷺ فرمود: (من شهد صلاتنا هذه، ووقف معنا حتی

(۱) تخریج در ص (۳۴).

(۲) صحیح: [ص. جه ۲۴۴۱]، ت (۲/۱۸۸/۸۹۰)، نسس (۵/۲۶۴)، جه (۲/۱۰۰۳/۳۰۱۵)، د (۵/۴۲۵/۱۹۳۳).

ندفع، و قد وقف قبل ذلك بعرفة ليلا أو نهارا فقد تم حجه و قضى تفته^۱ «کسی که با ما در این نماز (صبح در مزدلفه) حاضر شود و تا وقتی که حرکت کنیم توقف کند و قبل از آن در عرفه چه شب یا روز توقف کرده باشد، حجش کامل و مناسکش را انجام داده است».

۳- بیتوته کردن در مزدلفه تا طلوع فجر و خواندن نماز صبح در آنجا

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به عروه در حدیث قبل: (من شهد صلاتنا هذه، و وقف معنا حتى ندفع، و قد وقف قبل ذلك بعرفة ليلا أو نهارا، فقد تم حجه و قضى تفته).^۲

۴- طواف افاضه

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾

(حج: ۲۹)

«و خانه قدیمی (بیت‌الله) را طواف کنند».

و عایشه (رض) روایت است: (حاضرت صفیه بنت حبی بعد ما أفاضت، قالت: فذكرت ذلك لرسول الله ﷺ فقال: أحابستنا هي؟ قلت: يا رسول الله، إنها قد أفاضت، و طافت بالبيت. ثم حاضرت بعد الإفاضة. قال: فلتنفر إذن)^۳ «صفیه بنت حبی بعد از طواف افاضه عادت ماهیانه شد، (عائشه) گوید: پیامبر ﷺ را در جریان گذاشتم، فرمود: آیا او نگهدارنده‌ی ما (از برگشتن به مدینه) است؟ گفتم ای رسول خدا او (طواف) افاضه را

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۴۴۲]، ت (۲/۱۸۸/۸۹۲)، د (۵/۴۲۷/۱۹۳۴)، جه (۲/۱۰۰۴/۳۰۱۶)، نس (۵/۲۶۳).

(۲) منابع قبلی.

(۳) متفق علیه: خ (۳/۵۶۷/۱۷۳۳)، م (۲/۹۶۴/۱۲۱۱)، د (۵/۴۸۶/۱۹۸۷)، نس (۱/۱۹۴)، ت (۲/۲۱۰/۹۴۹)، جه (۲/۱۰۲۱/۳۰۷۲).

انجام داده و بعد از آن قاعده شده است، پیامبر ﷺ فرمود: در این صورت (از منی به طرف مدینه) خارج شود».

بنابراین، فرموده پیامبر ﷺ «آیا او نگهدارنده ی ما است» دلالت می کند بر اینکه این طواف واجب است، و آن (طوال افاضه) نگهدارنده و حبس کننده کسی است که آن را انجام نداده تا آن را انجام دهد.

۵- سعی بین صفا و مروه

به دلیل سعی پیامبر ﷺ و نیز فرموده او: (اسعوا فإن الله كتب عليكم السعی) ^۱ «سعی (بین صفا و مروه) کنید چون خداوند سعی را بر شما واجب کرده است».

واجبات حج

۱- بستن احرام از مقیات

به طوری که لباس هایش را درآورد و لباس احرام بپوشد آنگاه نیت کند و بگوید: (لبیک اللهم بعمرة أو لبیک اللهم حجة و عمرة) «خداوندا فرمان تو را برای انجام عمره لبیک می گویم یا بگوید: خداوندا فرمان تو را برای انجام حج و عمره لبیک می گویم».

۲- بیتوته کردن و ماندن در منی شب های تشریق

چون پیامبر ﷺ در آنجا بیتوته کرد: (رخص لرعاء الإبل فی البیتوته، یرمون یوم النحر، ثم یرمون الغد و من بعد الغد بیومین و یرمون یوم النفر) ^۲ «پیامبر) به شتربانان اجازه داد که می توانند شب در منی نمانند، و روز قربانی و دو روز بعد از آن و روز رفتن از منی به جمرات سنگ پرتاب کنند».

بنابراین اجازه دادن پیامبر ﷺ به شتربانان دلیلی بر وجوب ماندن دیگران در منی است.

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۰۷۲]، أ (۱۲/۷۶/۲۷۷)، کم (۴/۷۰).

(۲) صحیح: [ص. جه ۲۴۶۳]، د (۵/۴۵۱/۱۹۵۹)، ت (۲/۲۱۵/۹۶۲)، جه (۲/۱۰۱۰/۳۰۳۷)، نس (۵/۵۷۳).

۳- پرتاب سنگ به طور مرتب

به این صورت که روز عید قربان (قبل از زوال)، جمره عقبه را با هفت سنگ کوچک بزند و در ایام تشریق (سه روز بعد از قربانی) به طرف هر سه جمره سنگ پرتاب کند، هر روز بعد از زوال آفتاب (مایل شدن آب به طرف مغرب)، هر جمره را با هفت سنگ کوچک هدف قرار دهد، از جمره اول شروع کند، سپس جمره وسطی و در نهایت جمره عقبه را بزند.

۴- طواف وداع

به دلیل حدیث ابن عباس: (أمر الناس أن يكون آخر عهدهم بالبيت، إلا أنه خفف عن المرأة الخائض)^۱ «به مردم امر شده که پایان مناسکشان طواف بیت الله باشد، ولی از زن خائض تخفیف داده شد، (می تواند طواف وداع را انجام ندهد)».

۵- تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر

تراشیدن و کوتاه کردن موی سر از کتاب و سنت و اجماع ثابت شده است: خداوند متعال می فرماید:

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ﴾
(فتح: ۲۷)

«خداوند خواب را راست و درست به پیامبر خود نشان داده است. به خواست خدا همه شما در امن و امان و سر تراشیده و مو کوتاه کرده و بدون ترس داخل مسجدالحرام خواهید شد».

از عبدالله بن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (اللهم ارحم المحلقين، قالوا: والمقصرين يا رسول الله؟ قال: اللهم ارحم المحلقين، قالوا: والمقصرين يا رسول الله؟ قال: اللهم ارحم المحلقين، قالوا: والمقصرين يا رسول الله؟ قال: والمقصرين) «خداوندا به کسانی

(۱) متفق علیه : خ (۳/۵۸۵/۱۷۵۵)، م (۲/۹۶۳/۱۳۲۸).

که سرشان را می‌تراشند رحم کن، گفتند ای رسول خدا کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند چی؟ فرمود: خداوندا به کسانی که سرشان را می‌تراشند رحم کن، گفتند ای رسول خدا کسانی که موی رشان را کوتاه می‌کنند چی؟ فرمود: خداوندا به کسانی که سرشان را می‌تراشند رحم کن، گفتند ای رسول خدا کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند چی؟ فرمود: خداوندا به کسانی که موی سرشان را کوتاه می‌کنند رحم کن».

جمهور فقهاء در حکم تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر اختلاف نظر دارند. اکثرشان بر این عقیده‌اند که تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر واجب است و انجام ندادن آن با ذبح حیوان (دم) جبران می‌شود ولی پیروان مذهب شافعی بر این عقیده‌اند که آن رکنی از ارکان حج است. سبب اختلاف آنها نبودن دلیل بر یکی از این دو حکم است همانطوری که شیخ البانی - خدا حفظش کند^(*) - (به من) گفته است

شروط طواف (**)

از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الطواف حول البيت مثل الصلاة إلا أنكم تتكلمون فيه، فمن تكلم فيه فلا يتكلم إلا بخير)^۲ «طواف به دور بیت الله مانند نماز است با این تفاوت که می‌توانید در طواف صحبت کنید پس هر کس هنگام طواف صحبت کرد، به جز خیر، چیزی نگوید».

لذا از آن جائیکه طواف به منزله نماز است، باید دارای شروط زیر باشد:

۱- پاکي از دو حدث اکبر و اصغر به دليل فرموده پیامبر ﷺ: (لا يقبل الله صلاة بغير طهور)^۱ «خداوند هیچ نمازی را بدون وضو قبول نمی‌کند».

(* رحمت خدا بر او باد.

** (فقہ السنۃ (۱/۵۸۸)، منار السبیل (۱/۲۶۳).

(۲) صحیح: (الإرواء [۱۲۱]، ت (۲/۲۱۷/۹۶۷)، خز (۴/۲۲۲/۲۷۳۹)، حب (۲۴۷/۹۹۸)، می (۱/۳۷۴/۱۸۵۴)، کم (۱/۴۵۹)، حق (۵/۸۵).

(۱) تخریج در ص (۳۳).

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به عایشه هنگامی که در ایام حج، قاعده شده بود: (افعلی ما یفعل الحاج، غیر آن لاتطوفی بالبيت حتى تغتسلی)^۱ «هر کاری که حاجی انجام می‌دهد تو هم انجام بده با این تفاوت که تا غسل (حیض) نکرده‌ای بیت‌الله را طواف نکن».

۲- پوشاندن عورت

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ﴾ (أعراف: ۳۱)

«ای بنی‌آدم هنگام نماز خود را (با لباس مادی که عورت شما را بپوشاند و با لباس معنوی که تقوی نام دارد) بپوشانید».

و به دلیل حدیث ابوهریره: قبل از حجه‌الوداع در حجی که پیامبر ﷺ ابوبکر را به عنوان سرپرست حجاج تعیین کرده بود، در روز عید قربان (ابوبکر) مرا با گروهی فرستاد تا در میان مردم اعلام کنیم که: (ألا یحج بعد العام مشرک، و لایطوف بالبيت عریان)^۲ «از امسال به بعد هیچ مشرکی حج نگذارد و هیچ عریانی بیت‌الله را طواف نکند».

۳- هفت دور کامل باشد

چون پیامبر ﷺ هفت دور طواف کرده است، همانطور که ابن عمر (رض) گوید: (قدم رسول الله ﷺ فطاف بالبيت سبعا و صلی خلف المقام رکعتین، و بین الصفا و المروة سبعا، و لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة) «پیامبر ﷺ آمد و هفت دور بیت‌الله را طواف کرد و پشت مقام دو رکعت نماز خواند و هفت بار سعی بین صفا و مروه را انجام داد. به راستی رسول الله ﷺ الگوی خوبی برای شما است». لذا انجام این اعمال توسط پیامبر ﷺ

(۱) متفق علیه: م (۱۲۱۱ - ۱۱۹ - ۲/۸۷۳)، خ (۳/۵۰۴/۱۶۵۰).

(۲) متفق علیه: خ (۱/۴۷۷/۳۶۹)، م (۲/۹۸۲/۱۳۴۷)، د (۵/۴۲۱/۱۹۳۰)، نس (۵/۲۳۴).

مراد این فرموده خداوند را روشن می‌کند: «وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» «و خانه قدیمی (بیت‌الله) را طواف کند». پس اگر چیزی از هفت دور طواف را ترک کرد ولو اینکه اندک باشد طوافش جایز نیست، و اگر در تعداد دفعات طواف دچار شک شد، باید حداقل را مبنی قرار دهد تا یقین پیدا کند.

۴ و ۵- طواف را از حجرالأسود شروع، و به آن پایان دهد و بیت‌الله را در

سمت چپ خود قرار دهد

به دلیل گفته جابر رضی الله عنه: (لما قدم رسول الله ﷺ مكة أتى الحجر الأسود فاستلمه ثم مشى عن يمينه، فرمل ثلاثا و مشى أربعا) «وقتی پیامبر ﷺ به مکه وارد شد به طرف حجرالأسود آمد و آن را لمس کرد. سپس از سمت راست آن حرکت کرد، سه دور را با سرعت و چهار دور را آهسته طی کرد».

اگر کسی در حالی طواف کرد که بیت‌الله را در سمت راستش قرار داد، طوافش صحیح نیست.

۶- طواف باید در قسمت خارجی بیت‌الله باشد

به دلیل فرموده خداوند متعال: «وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» «و خانه قدیمی (بیت‌الله) را طواف کنید» و این ایجاب می‌کند که تمام خانه طواف شود و اگر کسی در حجر (اسماعیل) طواف کند، طوافش صحیح نیست؛ چون پیامبر ﷺ فرموده است: (الحجر من البيت) «حجر جزو بیت است».

۷- موالات (انجام دورهای طواف پشت سر هم)

چون پیامبر ﷺ به این صورت (موالات) طواف کرده و فرموده است: (خذوا عنی مناسککم) «مناسکتان را از من یاد بگیرید».

اگ کسی طوافش را قطع کرد تا وضو بگیرد یا نمازی را که برگزار شده بخواند و یا کمی استراحت کند، طوافی را که انجام داده بحساب آورد و بقیه طواف را انجام دهد. ولی اگر قطع طواف، زیاد طول بکشد، باید آن را از اول شروع کند.

شروط سعی

صحت سعی مشروط به موارد زیر است:

- ۱- بعد از طواف باشد.
 - ۲- هفت بار مسیر را طی کند.
 - ۳- از صفا شروع و به مروه پایان دهد.
 - ۴- سعی را در محل سعی (که راه ممتد بین صفا و مروه است) انجام دهد.
- به دلیل این که پیامبر ﷺ این طور سعی کرده و فرموده است: (خذوا عنی مناسککم) «مناسکتان را از من (یاد) بگیرید».

محرمات احرام

۱- پوشیدن لباس دوخته شده

به دلیل حدیث ابن عمر: (أن رجلاً قال: یا رسول الله، ما یلبس المحرم من الثیاب؟ قال رسول الله ﷺ: لا یلبس القمص و لا العمام و لا السراویلات و لا البرانس و لا الخفاف، إلا أحد لا یجد تعین فلیلبس خفین و لیقطعهما أسفل من الکعبین و لاتلبسوا من الثیاب شیئاً مسه زعفران أو ورس) ^۱ «مردی از پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: شخص محرم باید چه لباسی را بپوشد؟ پیامبر ﷺ فرمود: نباید پیراهن، عمامه، شلوار، کلاه و خف را بپوشد، مگر کسی که دمپایی در دسترس ندارد که می‌تواند خف بپوشد و باید دو طرف آنها را

(۱) متفق علیه: خ (۳/۴۰۱/۱۵۴۲)، م (۲/۸۳۴/۱۱۷۷)، د (۵/۲۶۹/۱۸۰۶)، نس (۵/۱۲۹).

(*) تا مانند نعل باشد «مترجم».

تا پایین تر از قوزکها ببرد^(*). همچنین نباید لباسی که به زعفران و ورس (گیاهی زردرنگ و خوشبو) آغشته است، بپوشد.

به شخصی که می‌خواهد احرام بپوشد و غیر از شلوار و خف در دسترس نداشته باشد، اجازه داده شده که بدون بریدن، آنها را بپوشد: به دلیل حدیث ابن عباس که گفت: (سمعت النبی ﷺ یخطب بعرفات؛ من لم یجد النعلین فلیلبس الخفین، ومن لم یجد إزارا فلیلبس سراویل للمحرم)^۱ «پیامبر ﷺ در عرفات خطبه ایراد کرد. شنیدم که فرمود: شخص محرم اگر دمپایی نداشته باشد می‌تواند خف به پا کند و اگر إزار نداشته باشد می‌تواند شلوار بپوشد».

۲- پوشاندن صورت و دست‌ها برای زن

به دلیل حدیث ابن عمر که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (لا تنقب المرأة المحرمة ولا تلبس القفازین)^۲ «زنی که در احرام است نه نقاب بزند و نه دستکش به دست کند». ولی در حالت عبور مردان نامحرم از کنار او، می‌تواند صورتش را بپوشاند: به دلیل حدیث هشام بن عروه از فاطمه بنت منذر که گفت: (کنا نخمر وجوهنا، ونحن محرّمات، ونحن مع أسماء بنت أبي بکر الصدیق)^۳ «در حلی که با اسماء دختر ابوبکر صدیق در احرام بودیم، صورت‌هایمان را می‌پوشاندیم».

۱) متفق علیه: خ (۴/۵۷/۱۸۴۱)، نسس (۵/۱۳۲)، م (۲/۸۳۵/۱۱۷۸)، ت (۲/۱۶۵/۸۳۵)، د (۵/۲۷۵/۱۸۱۲).

۲) صحیح: [الإرواء ۱۰۲۲]، خ (۴/۵۲/۱۸۳۸)، د (۵/۲۷۱/۱۸۰۸)، نس (۵/۱۳۳)، ت (۲/۱۶۴/۸۳۴).

۳) صحیح: [الإرواء ۱۰۲۳]، ما (۲۲۴/۷۲۴)، کم (۱/۴۵۴).

۳- پوشاندن مرد سرش را با عمامه یا مانند آن

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ در حدیث ابن عمر: (لا یلبس القمص و لا العمام) ^۱ «نه پیراهن بپوشد و نه عمامه».

جایز است که با چادر و مانند آن سایبانی برای خود تهیه کند: به دلیل حدیثی که از جابر نقل شد: (أن النبی ﷺ أمر بقبة من شعر فضریت له بنمرة فنزل بها) «پیامبر ﷺ دستور داد تا خیمه‌ای از مو برایش برپا کنند، خیمه را در نمره برایش زدند و در آنجا مستقر شد».

۴- استعمال بوی خوش

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ در حدیث ابن عمر: (ولا تلبسوا من الثیاب شیئا مسه زعفران أو ورس) ^۲ «و لباس آغشته به زعفران و ورس را نباید بپوشد».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ درباره شخصی که در حال احرام، از شترش افتاد و گردنش شکست و مرد: (لا تحنطوه، و لا تخمروا رأسه، فإنه یبعث یوم القیامة ملییا) ^۳ «بوی خوش به او نزنید و سرش را نپوشانید چوناو در روز قیامت لیبک‌گویان مبعوث می‌شود».

۵ و ۶- گرفتن ناخن، کندن یا تراشیدن یا کوتاه کردن مو

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾

(بقره: ۱۹۶)

«و سرهای خود را نتراشید تا هدی به قربانگاه خود برسد».

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۰۱۳].

(۲) متفق علیه: خ (۳/۴۰۱/۱۵۴۲)، م (۲/۸۳۴/۱۱۷)، د (۵/۲۶۹/۱۸۰۶)، نس (۵/۱۲۹).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۱۳۵/۱۲۶۵)، م (۲/۸۶۵/۱۲۰۶)، د (۹/۶۳/۳۲۲۳/۳۲۲۲)، نس (۵/۱۹۶).

علماء بر حرمت کوتاه کردن ناخن برای محرم اجماع کرده‌اند.^۱
کسی که مو او را اذیت می‌کند، می‌تواند مویش را کوتاه کند ولی باید فدیة بدهد:
به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾
(بقره: ۱۹۶)

«و اگر کسی از شما بیمار شد یا ناراحتی در سر داشت (به سبب زخم یا سردرد و بیماری‌های دیگر و ناچار شد موی سرش را بتراشد باید که) فدیة بدهد از قبیل (سه روز) روزه یا صدقه و یا حیوان (که باید ذبح شود و در میان فقراء تقسیم شود)».

از کعب بن عجره روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ بِهِ وَهُوَ بِالْحَدِيبَةِ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ مَكَّةَ وَهُوَ مُحْرَمٌ، وَهُوَ يُوقِدُ تَحْتَ قَدْرِ، وَالْقَمَلُ يَتَهافتُ عَلَيَّ وَجْهَهُ، فَقَالَ: أَيُذِيكَ هَوَامِكُ هَذِهِ؟ قَالَ نَعَمْ. قَالَ: فَاحْلِقِ رَأْسَكَ، وَاطْعِمِ فِرْقًا بَيْنَ سِتَّةِ مَسَاكِينٍ وَالْفِرْقُ ثَلَاثَةُ آصَعٍ، أَوْ صَمِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ انْسُكِ نَسِيكَةً)^۲ «درحالی که قبل از ورود به مکه، به صورت محرم در حدیبیه، مشغول افروختن آتش زیر دیگ بودم، شپش‌ها روی سر و صورتم جمع شده بودند، پیامبر ﷺ از کنار من رد شد و فرمود: آیا این حشره‌ها اذیتت می‌کنند؟ گفتم: بله، پیامبر ﷺ فرمود: پس سرت را بتراش و غذایی به اندازه سه صاع را بین شش مسکین تقسیم کن یا سه روز روزه بگیر یا حیوان را ذبح کن».

(۱) الإجماع ابن المنذر (۵۷).

(۲) متفق علیه : م (۱۲۰۱ - ۲/۸۶۱/۸۳)، این لفظ مسلم است، خ (۴/۱۲/۱۸۱۴)، د (۵/۳۰۹/۱۷۳۹)،

نس (۵/۱۹۴)، ت (۲/۲۱۴/۹۶۰)، جه (۲/۱۰۲۸/۳۰۷۹).

۷- جماع و مقدمات آن.

۸- ارتکاب معاصی.

۹- درگیری و جدال.

دلیل بر حرمت این سه مورد فرموده خداوند متعال است که می‌فرماید:

﴿ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ، فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ

(بقره: ۱۹۷)

فِي الْحَجِّ ﴾

«حج در ماههای معینی انجام می‌پذیرد. پس هر کسی که (در این ماهها با احرام یا تلبیه یا سوق دادن هدی و شروع مناسک دیگر حج) حج را بر خود واجب کرده باشد (و حج را آغاز نموده باشد باید آداب آن را مراعات کند و توجه داشته باشد که) در حج نزدیکی با زنان و گناه و جدالی نیست.»

۱۰ و ۱۱- خواستگاری و عقد نکاح

به دلیل حدیث عثمان از پیامبر ﷺ که فرمود: (لایسکح المحرم ولایسکح و لایخطب)^۱ «شخص محرم نکاح نمی‌کند و نکاح نمی‌شود و خواستگاری نمی‌کند.»

۱۲- مبادرت ورزیدن به شکار در خشکی با کشتن یا سربریدن یا اشاره و راهنمایی کردن (کسی که قصد صید دارد)

به دلیل فرموده خداوند متعال:

(مائده: ۹۶)

﴿ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا ﴾

(۱) صحیح: [مختصر م ۸۱۴]، م (۲/۱۰۳۰/۱۴۰۹)، د (۵/۲۹۵/۱۸۲۵)، ت (۲/۱۶۷/۸۴۲)، نسس

«و مادامی که در حال احرام هستید شکار حیوانات خشکی (یعنی حیوانی که در بیابان‌ها و دشت‌ها و کوه‌ها زندگی می‌کند و معمولاً اهلی نمی‌گردد) برای شما حرام است».

و به دلیل اینکه وقتی تعدادی از اصحاب که در احرام بودند، دربارهٔ گور خر ماده‌ای که ابوقتاده در حال احلال (غیرمحرم) صید کرده بود، از پیامبر ﷺ سؤال کردند، به آنان فرمود: (أمنکم أحد أمره أن يحمل عليها، أو أشار إليها؟ قالوا: لا، قال: فكلوا)^۱ «آیا از میان شما کسی او را دستور حمله به آن داده و یا به آن اشاره‌ای کرده است؟ گفتند خیر، فرمود پس (از گوشت آن) بخورید».

۱۳- خوردن از گوشت شکاری که برای شخص محرم یا به اشاره و یا به کمک او، صید شده باشد

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (أمنکم أحد أمره أن يحمل عليها، أو أشار إليها؟ قالوا: لا، قال: فكلوا)^۲. «آیا از میان شما کسی او را دستور حمله به آن داده و یا به آن اشاره‌ای کرده است؟ گفتند: خیر، فرمود پس (از گوشت آن) بخورید».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۲۸/۱۸۲۴)، م (۱۱۹۶ - ۲/۸۵۳/۶۰)، نس (۵/۱۸۶) بنحوه.

(۲) متفق علیه : خ (۵/۲۸/۱۸۲۴)، م (۱۱۹۶ - ۲/۸۵۳/۶۰)، نس (۵/۱۸۶) بنحوه.

(*) به نقل از «إرشاد الساری» نوشته الشیخ محمد ابراهیم شقره - حفظه الله -.

مبطلات حج (*)

حج با انجام یکی از دو عمل زیر باطل می‌شود:

۱- جماع، قبل از رمی جمره عقبه. اما اگر بعد از آن و قبل از طواف إفاضه باشد، حج باطل نمی‌گردد اگرچه گناهکار می‌شود
 بعضی از علماء بر این عقیده‌اند که حج با جماع باطل نمی‌شود؛ چون دلیل صریحی در این باره وجود ندارد.

۲- ترک کردن یکی از ارکان حج

چنانچه با انجام یکی از این دو مورد حج شخص باطل شد، در اینصورت بر او واجب است که در سال آینده، در صورت داشتن استطاعتی که قبلاً آن را بیان کردیم مناسک حج را انجام دهد. در غیر این صورت تا وقتی که توانایی نداشته باشد حج بر او واجب نیست، چون حج وقتی واجب می‌شود که توانایی حاصل شود.

اعمالی که در حرمین حرام است (**)

در صحیح بخاری و مسلم و غیره از حدیث عباد بن تمیم از عمویش روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن إبراهيم حرم مكة و دعا لها، و إنى حرمت المدينة كما حرم إبراهيم مكة). «ابراهیم مکه را حرام کرد و برای آن دعا کرد و من هم مدینه را حرام کردم همانطور که ابراهیم مکه را حرام کرد».

پس تحریم آن دو (مکه و مدینه) از طریق وحی خداوند متعال، برای دو رسول بزرگوارش صلوات الله و سلامه علیهما بوده است. وقتی که گفته می‌شود حرمین، منظور مکه و مدینه است و اطلاق لفظ حرم شرعاً بر غیر آن دو، جایز نیست؛ پس بکار بردن لفظ حرم شرعاً برای مسجدالأقصی و یا مسجد ابراهیم خلیل جایز نیست. چون وحی فقط مکه و مدینه را حرم نامیده و این تشریحی است که عقل بشر را در آن راهی نیست.

در سرزمین حرمین اعمالی ممنوع است و انجام آنها برای کسی که در آنجا زندگی می‌کند یا به عنوان زائر حج یا عمره یا غیره به آنجا می‌رود، جایز نمی‌باشد، این اعمال عبارتند از:

- ۱- شکار حیوان و پرند و راندن آنان و یاری کردن دیگران برای صید آنها.
- ۲- بریدن گیاهان و خارها مگر به اندازه‌ای که ضرورت و نیاز ایجاب کند.
- ۳- حمل اسلحه.
- ۴- برداشتن گمشده در حرم مکه برای زائرین، اما کسی که مقیم مکه است باید آنرا بردارد و صاحبش را پیدا کند، فرق بین حاجی و مقیم در این مورد واضح است - اُھ - می‌گوییم: دلیل حرمت این اعمال فرموده پیامبر ﷺ در روز فتح مکه است: (إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَمُ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ الْقِتَالُ فِيهِ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَلَمْ يَحِلَّ لِي إِلَّا سَاعَةٌ مِنْ نَهَارٍ. فَهُوَ حَرَامٌ بِحَرَمَةِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَعْضُدُ شَوْكُهُ، وَلَا يَنْفِرُ صَيْدُهُ، وَلَا يَلْتَقِطُ لِقَطْتَهُ إِلَّا مَنْ عَرَفَهَا، وَلَا يَخْتَلِي خَلَاهَا فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا الْإِذْخِرَ، فَإِنَّهُ لَقَيْنَهُمْ وَبَيوتَهُمْ، فَقَالَ: إِلَّا الْإِذْخِرَ) ^۱ «این سرزمین (مکه) را خداوند از روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام کرده است. لذا به حکم خداوند تا روز قیامت حرام است و جنگ و خونریزی در آن برای هیچ کسی قبل از من حلال نشده است، و برای من نیز حلال نشده مگر مدت زمانی از روز (جهت بیرون کردن کافران از مکه) بنابراین با حرام قرار دادن خداوند تا روز قیامت حرام است، نباید خار آن کنده و صید آن رانده شود و در آنجا نباید چیزی گمشده، برداشته شود، مگر بوسیله کسی که آنرا معرفی (اعلام) کند، و گیاه تر آن کنده نشود» عباس گفت: ای رسول خدا! مگر «إِذْخِرَ» (گیاه خوشبو) برای ساخت و ساز و استفاده در خانه‌هایشان، فرمود: «غیر از إِذْخِرَ».

*** به نقل از «إرشاد الساری» نوشته الشیخ محمد ابراهیم شقره - حفظه الله -.

(۱) متفق علیه : خ (۴/۴۶/۱۸۳۴)، « (۲/۹۸۶/۱۳۵۳)، نس (۵/۲۰۳).

از جابر روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (لا یحل لأحدکم أن یحمل بمکة السلاح)^۱ «برای هیچ کدام از شما حلال نیست که در مکه سلاح حمل کند».

از علی رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ درباره مدینه فرمود:

(لا یختلی خلاها، ولا ینفر صیدها، ولا تلتقط إلا لمن أشادبها) (أنشدها)، ولا یصلح لرجل أن یحمل فیها السلاح لقتال، ولا یصلح أن یقطع منها شجرة إلا أن یعلف رجل بعیره)^۲ «گیاه تر آن کنده نشود و صید آن رانده نشود و چیز گمشده در آن برداشته نشود مگر کسی که آن را معرفی کند (و به دنبال پیدا کردن صاحب آن باشد). هیچ کسی نباید در آن برای جنگ، سلاح بردارد و یا درختی را از آن قطع کند مگر شخصی به اندازه علف شترش».

شیخ شقره گوید:

«هر کس یکی از این ممنوعات را انجام دهد گناهکار شده و باید توبه و استغفار کند، غیر از شکار کردن که شخص محرم باید در مقابل آن علاوه بر توبه و استغفار حیوانی رانیز ذبح کند».

فدیه کشتن نخجیر

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدِيًّا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَّسَاكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴾
(مائده: ۹۵)

«ای مؤمنان هنگامی که در حال احرام هستید (یا اینکه در سرزمین حرم به سر می‌برید) نخجیر (صید) نکشید. و هر کس از شما عمداً نخجیر بکشد باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان (اهلی مانند: بز و گوسفند و شتر و گاو) بدهد،

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۶۴۵]، م (۲/۹۸۹/۱۳۵۶).

(۲) صحیح: [ص. د ۱۷۹۰]، د (۶/۲۰/۲۰۱۸).

کفاره‌ای که دو نفر عادل از میان خودتان به معادل بودن آن قضاوت کنند و برابری آن را تصدیق نمایند، چنین حیوانی قربانی می‌گردد و به مستمندان مکه داده می‌شود، یا کفاره‌ای (معادل قیمت آن حیوان) خوراک (یک روز به هر یک از) فقرا می‌دهد، و یا برابر آن (خوراک به عبارت دیگر به تعداد مستمندان دریافت کننده کفاره روزهایی) روزه می‌گیرد، تا متجاوز کیفر کار خود را بچشد. خداوند از آنچه در گذشته (پیش از تحریم شکار) انجام پذیرفته است گذشت می‌نماید. ولی هر کس (به کشتن نخجیر) دوباره برگردد (و بعد از آگاهی از تحریم، باز به شکار پردازد) خداوند از او انتقام می‌گیرد و خداوند توانا و انتقام‌گیرنده است».

ابن کثیر(ره) در تفسیرش (۲/۹۸) می‌گوید:

خداوند در این آیه کشتن صید و گرفتن آن را در حال احرام حرام کرده است. این تحریم از جهت معنی، حیوانات حلال گوشت را شامل می‌شود اگرچه از اهلی یا وحشی متولد شود و اما حیوان حرام گوشتی که در خشکی زندگی می‌کند به نظر شافعی جایز است محرم آن را بکشد ولی جمهور علماء معتقد به تحریم قتل آن هستند. و از این قاعده چیزی استثناء نمی‌شود مگر حدیثی که در صحیحین از طریق زهری از عروه از عایشه ام‌المؤمنین ثابت شده است که:

پیامبر ﷺ فرمود: (خمس فواسق یقتلن فی الحل و الحرام: الغراب، والحدأة، و العقرب و الفأرة، و الکلک العقور)^۱ «پنج نوع حیوان هستند که حکم آنها از سایر حیوانات جدا است و در حرم و خارج آن کشته می‌شوند: کلاغ، حدأة (زغن: نوعی پرنده شکاری)، عقرب، موش و حیوان درنده»^(*).

ابن کثیر گوید:

(۱) متفق علیه: خ (۴/۳۴/۱۸۲۹)، م (۲/۸۵۶/۱۱۹۸)، ت (۲/۱۶۶/۸۳۹).

(*) مانند شیر و ببر و گرگ و سگ «مترجم».

جمهور فقهاء بر این عقیده‌اند که کشتن صید در حرم مکه، عمدی باشد یا غیر عمدی موجب کفاره می‌شود. زهری گوید: قرآن بر مجازات قاتل عمد صید و سنت بر مجازات قاتل غیر عمد دلالت می‌کند، و این بدین معنی است که قرآن بر وجوب کفاره بر متعمد (کسی که عمداً صید کرده باشد) و گناهکار بودن او دلالت می‌کند و می‌فرماید: «لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ، وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» «تا متجاوز کیفر خود را بچشد خداوند از آنچه که در گذشته (پیش از تحریم شکار) انجام پذیرفته است گذشت می‌نماید ولی هر کس (به کشتن نخجیر) دوباره برگردد (و بعد از آگاهی از تحریم باز به شکار برگردد) خداوند از او انتقام می‌گیرد همانطور که قرآن بر وجوب کفاره در قتل عمد صید دلالت می‌کند» احادیث ثابت شده از پیامبر ﷺ و اصحابش بر وجوب کفاره در قتل غیر عمد صید، نیز دلالت دارد. همچنین قتل صید اتلاف است و اتلاف چه عمد باشد و چه غیر عمد مضمون است با این تفاوت که اگر از روی عمد، صید را کشته باشد گناهکار است و لی اگر از روی اشتباه آن را کشته باشد گناهی بر او نیست.

زهری گوید: آیه: «فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ» دلالت می‌کند بر صحت گفته مالک و شافعی و احمد و جمهور که می‌گویند اگر محرم نخجیری را کشت که نظیر آن وجود داشت، واجب است در جزای آن، حیوانی اهلی مانند آن را به عنوان کفاره بدهد. اما اگر نظیر حیوان صید شده، یافت نشد، ابن عباس گوید که باید قیمت آن برای مساکین مکه برده شود. این گفته را بیهقی روایت کرده است.^۱

۱) تفسیر القرآن العظیم (۲/۹۹). از عکرمه روایت است که گفت: (سأل مروان ابن عباس و نحن بواد الأزرق: أ رأيتما أحبنا من الصيد لانجد له بدلا من النعم قال: تنظر ما ثمنه فتصدق به على مساكين أهل مكة) «در دره أزرق بودیم مروان از ابن عباس سؤال کرد: اگر صیدی کردیم ولی از انعام جانشینی برای کفاره آن نیافتیم چکار کنیم؟ گفت: ببین قیمتش چقدر است، به اندازه قیمت آن به مساکین اهل مکه صدقه بده.»

نمونه‌هایی از قضاوت پیامبر ﷺ و اصحاب در مورد کفاره قتل حیوانات (نظیردار) در حرم

از جابر روایت است: از پیامبر ﷺ درباره کفتار سؤال کردم فرمود:

«هو صید، و يجعل فيه كبش، إذا صاده المحرم»^(*) «کفتار صید است و اگر محرمی آن را صید کرد، باید گوسفندی دوساله را فدیة بدهد».

از جابر روایت است: (أن عمر بن الخطاب قضی فی الضبع بکبش، و فی الغزال بعنز، و فی الأرنب بعناق، و فی اليربوع بجفرة)^۱ «عمر بن خطاب کفاره کشتن کفتار را یک گوسفند دوساله، و کفاره (کشتن) آهو را یک بز، و کفاره خرگوش را یک بزغاله یکساله، و کفاره یربوع (حیوانی شبیه موش که دست‌های کوتاه و پاهای بلند دارد) را یک بزغاله چهارماهه حکم کرد».

از ابن عباس روایت است: (أنه جعل فی حمام الحرم علی المحرم و الحلال فی کل حمامة شاة)^۲ «او فدیة کشتن کبوترهای حرم را برای محرم و غیرمحرم به ازای هر کبوتر، یک گوسفند (بز) قرار داد».

ابن کثیر در (۲/۱۰۰) گوید:

«آیه: ﴿ هَدِيَاً بَالِغَ الْكَعْبَةِ ﴾ یعنی هدیی که به کعبه برسد و منظور از آن اینست که هدی به حرم مکه فرستاده شود تا در آنجا ذبح گردد و گوشت آن بر مساکین حرم تقسیم شود و بر این کار با این روش همه اتفاق نظر دارند.

و آیه ﴿ أَوْ كَفَّارَةً طَعَامٍ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا ﴾ به این معنی است که اگر مُحْرِمِ همانند حیوانی که کشته است را نیافت یا حیوان صید شده از حیوانات نظیردار نبود در این صورت شخص بین فدیة و طعام دادن و روزه گرفتن مختار است، چراکه

(*) صحیح: [ص. د ۳۲۲۶]، د (۳۷۸۳/۲۷۴/۱۰).

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۰۵۱]، ما (۲۸۵/۹۴۱)، هق (۵/۱۸۳).

(۲) سند آن صحیح است: [الإرواء ۱۰۵۶]، هق (۵/۲۰۵).

«او» برای تخییر است. چگونگی فدیة (غیر از ذبح حیوان) به این صورت است که نخست قیمت حیوان صید شده یا مثل آن رامشخص کند، سپس به اندازه آن غذایی بخرد و به عنوان صدقه به هر مسکینی یک مد از آن را بدهد. و اگر نتوانست قیمت آن را پردازد اختیار دارد که به جای طعام دادن هر مسکین، یک روز روزه بگیرد».

کفاره جماع در حج

کسی که قبل از تحلل اول، جماع کند همانطور که گفته شد حجش باطل شده و بر او واجب است که شتری دو ساله را ذبح کند. ولی اگر بعد از تحلل اول و قبل از تحلل دوم جماع کرد، باید یک گوسفند را ذبح نماید و حجش باطل نمی‌شود.

از ابن عباس روایت است: (أنه سئل عن رجل وقع على أهله و هو محرم، و هو بمنى قبل أن يفيض فأمره أن ينحر بدنة^(*)) «از او درباره مرد محرمی که در منی، قبل از طواف إفاضه با همسرش جماع کرده بود، سؤال شد، به او دستور داد شتری دو ساله را ذبح کند». از عمرو بن شعیب از پدرش روایت است: (أن رجلاً أتى عبدالله بن عمرو يسأله عن محرم وقع بامرأة، فأشار إلى عبدالله بن عمر، فقال: اذهب إلى ذك فسله، قال: فلم يعرفه الرجل، فذهبت معه، فسأل ابن عمر، فقال بطل حجك، فقال الرجل: فما أصنع؟ قال: أخرج مع الناس، واصنع ما يصنعون، فإذا أدركت قابلاً فحج واهد. فرجع إلى عبدالله بن عمرو، و أنا معه، فأخبره، فقال: اذهب إلى ابن عباس فسله. قال شعیب: فذهبت معه إلى ابن عباس فسأله، فقال له كما قال ابن عمر، فرجع إلى عبدالله بن عمرو، و أنا معه، فأخبره بما قال ابن عباس، ثم قال: ما تقول أنت؟ فقال: قولی مثل ما قالاً^۲ «مردی نزد عبدالله بن عمرو آمد تا درباره محرمی که با همسرش جماع کرده بود، سؤال کند. (عبدالله بن عمرو) به عبدالله بن عمر اشاره کرد و گفت: نزد آن شخص برو و از او سؤال کن، (پدرم) گفت: آن مرد عبدالله بن عمر را شناخت، با او رفتم و سؤال را از ابن عمر پرسید، ابن عمر در پاسخ

(*) صحیح موقوف: [الإرواء ۱۰۴۴]، هق (۵/۱۷۱).

(۲) صحیح: [الإرواء ۴/۲۳۴]، هق (۵/۱۶۷).

او گفت: حجت باطل است، مرد گفت چکار کنم؟ (ابن عمر) گفت: با مردم برو و هر کاری که آنها انجام می دهند تو نیز انجام بده و اگر تا سال آینده زنده ماندی (دوباره) حج کن و هدی بده. با آن مرد نزد عبدالله بن عمرو برگشتیم، جریان را برای او تعریف کرد (عبدالله بن عمرو) گفت: نزد ابن عباس برو و از او سؤال کن، شعیب گفت با او نزد ابن عباس رفتیم و سؤال را از او پرسید او همچوایی مانند جواب ابن عمر به او داد. پس با آن مرد نزد عبدالله بن عمرو برگشتیم و آنچه که ابن عباس به او گفته بود برایش تعریف کرد سپس گفت: توجه نظری داری؟ گفت نظر من هم مانند نظر آن دو (ابن عمر ابن عباس) است».

از سعید بن جبیر روایت است: (أن رجلا أهل هو و امرأته جميعا بعمرة، ففضت مناسكها إلا التقصير، فغشيتها قبل أن تقصر، فسأل ابن عباس عن ذلك، فقال: إنها لشبهة، فقليل له: إنها تسمع، فأسحيا من ذلك و قال: ألا أعلمتموني؟ و قال لها: أهریقی دما. قالت: ماذا؟ قال: انحرى ناقة أوبقرة أو شاة. قالت: أی ذلك أفضل: قال: ناقة) «مردی به همراه همسرش نیت عمره را آوردند و به عمره تلبیه گفتند. آن زن تمام اعمال حج بجز کوتاه کردن مو را انجام داد و قبل از آنکه مویش را کوتاه کند همسرش با او جماع کرد. (مرد) در این باره از ابن عباس سؤال کرد، ابن عباس در پاسخ گفت: آن زن دارای شهوت زیادی است. به او (ابن عباس) گفته شد: او این سخن را می شنود، ابن عباس از گفته خود شرم کرد و گفت چرا مرا آگاه نکردی که او این سخنان را می شنود، سپس به او (آن زن) گفت که حیوانی را ذبح کند، زن گفت: چه حیوانی؟ گفت: شتر، یا گاو یا گوسفند (با بز)ی را ذبح کن. گفت کدامشان بهتر است؟ ابن عباس گفت شتر».

اگر کسی توانایی ذبح شتر یا گوسفند (یا بز) را نداشته باشد، باید سه روز در حج و هفت روز بعد از بازگشت روزه بگیرد:
به دلیل فرموده خداوند متعال:

(۱) صحیح: [الإرواء ۴/۲۳۳]، هق (۵/۱۷۲).

﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾^(بقره: ۱۹۶)

«پس کسی که از عمره بهره‌مند گردد سپس حج را آغاز کند، آنچه از هدی میسر شد (ذبح می‌کند و به فقرای آنجا می‌دهد). و کسی که (هدی یا بهای آن را) نباید سه روز (در ایام) حج و هفت روز هنگامی که بازگشت (به خانه و کاشانه خود) باید روزه بگیرد».

بهتر آن است که این سه روز را قبل از روز عرفه، روزه بگیرد و اگر این کار را نکرد می‌تواند در ایام التشریق روزه بگیرد. به دلیل گفته ابن عمر و عایشه: (لم یرخص فی ایام التشریق أن یصمن إلا لمن لم یجد الهدی)^۱ «روز در ایام التشریق جایز نیست مگر برای کسی که هدی نیابد».

یادآوری: حکم مرد دقیقاً مانند حکم زن است با این تفاوت که اگر زن با زور مجبور به جماع شده باشد، ذبح بر او واجب نیست و حشش صحیح است ولی حج همسرش که با او جماع کرده صحیح نیست.^۲

از سعید بن جبیر روایت است: (جاء رجل إلى ابن عباس فقال: وقعت علی امرأتی قبل أن أזור. فقال: إن كانت أعانتک فعلی کل منکما ناقة حسناء جملاء، و إن كانت لم تعنک فعلیک ناقة حسناء جملاء)^۳ «مردی نزد ابن عباس آمد و گفت: قبل از آنکه (طواف) زیارت کنم با همسرم جماع کردم. (ابن عباس) گفت: اگر همسرش در جماع با تو همکاری کرده باشد، بر هر کدام از شما شتری خوب و زیبا واجب است. ولی اگر با تو مساعدت نکرده، فقط بر توشتری خوب و زیبا واجب است».

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۰۴۲]، خ [۴/۲۴۲/۱۹۹۷].

(۲) إرشاد الساری.

(۳) صحیح: [الإرواء ۱۰۴۴]، هق (۵/۱۶۸).

(*) به نقل از (إرشاد الساری) و زیادی آیه.

ذبح در حج (*)

۱- ذبح تمتع و قرآن

این ذبح به کسی که به حج تمتع یا حج قرآن احرام بسته واجب است. به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ﴾
(بقره: ۱۹۲)

«پس کسی که از عمره بهره‌مند گردد سپس حج را آغاز کند آنچه از هدی میسر شد (ذبح می‌کند و به فقرای آنجا می‌دهد) و کسی که (هدی یا بهای آنرا) نیابد، سه روز در (ایام) حج و هفت روز هنگامی که بازگشت (به خانه و کاشانه خود) باید روزه بگیرد.»

۲- ذبح (دم) فدیة

این ذبح هنگامی بر حاجی واجب می‌گردد که سرش را به سبب بیماری یا ناراحتی دیگر بتراشد، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾
(بقره: ۱۹۶)

«و اگر کسی از شما بیمار شد یا ناراحتی در سر داشت (به سبب زخم یا سردرد و بیماری‌های دیگر و ناچار شد موی سرش را بتراشد باید که) فدیة بدهد از قبیل (سه روز) روزه یا صدقه و یا حیوان (که باید ذبح شود و در میان فقراء تقسیم شود)».

۳- ذبح (دم) جزاء

این ذبح هنگامی بر محرم واجب می‌گردد که حیوانی را از حیوانات خشکی شکار کند، اما صید حیوانات دریایی چیزی را بر محرم واجب نمی‌کند (در این باره قبلاً بحث شد).

۴- ذبح (دم) احصار

این ذبح هنگامی بر شخص واجب می‌گردد که از کامل کردن مناسک حج به سببی مانند بیماری، دشمن و غیره، بازداشته شود، البته این در حالتی است که هنگام بستن احرام آن را شرط نکرده باشد، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿فَإِنْ أَحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾ (بقره: ۱۹۶)

«و اگر (از برگزاری بعضی از مناسک، به وسیله دشمن یا بیماری و غیره) باز داشته شدید هر آنچه از هدی فراهم شود (ذبح کنید)».

۵- ذبح (دم) به سبب همبستری

این ذبح هنگامی بر حاجی واجب می‌گردد که در مدت احرام، با همسرش همبستر شود. (در این باره قبلاً بحث شد).

عمره

«عمره از بزرگترین عبادات و افضل‌ترین اعمالی است که بوسیله آن خداوند درجات بندگانش را بالا برده و گناهانشان را محو می‌کند. پیامبر ﷺ با گفتار و کردار خود آنرا مورد تشویق قرار داده و فرموده است: (العمره إلى العمرة، كفارة لما بينهما)^۱ «عمره تا عمره كفاره گناهی است که بین آن دو انجام داده می‌شود». و در حدیثی دیگر می‌فرماید: (تابعوا بين الحج و العمرة، فإنهما ينفيان الفقر و الذنوب كما ينفي الكير خبث

(۱) متفق علیه : خ (۳/۵۹۷/۱۷۷۳)، م (۲/۹۸۳/۱۳۴۹)، ت (۲/۲۰۶/۹۳۷)، نس (۵/۱۱۵)، جه

الحديد والذهب والفضة)^۱ «حج و عمره را پی در پی انجام دهید؛ زیرا آن دو فقر و گناهان را از بین می‌برند همچنان که دم آهنگری ناخالصی و زواید آهن و طلا و نقره را از بین می‌برد».

پیامبر ﷺ عمره انجام داده و اصحابش با وی و بعد از وفات ایشان عمره را بجای آورده‌اند».^۲

ارکان عمره

۱- احرام

احرام نیت دخول در عمره است؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ)^۳ «قبول و صحت اعمال بانیات است».

۲ و ۳- طواف و سعی

به دلیل فرموده خداوند معال:

(حج: ۲۹)

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾

«و خانه قدیمی (بیت‌الله) را طواف کنند».

و می‌فرماید:

(بقره: ۱۵۸)

﴿إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ﴾

«بی‌گمان (دو کوه) صفا و مروه را انجام دهید چون خداوند سعی را بر شما

واجب کرده است».

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۸۹۹]، ت (۲/۱۵۳/۸۰۷)، نس (۵/۱۱۵).

(۲) إرشاد الساری.

(۳) تخریج در ص (۳۴).

۴- تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر

به دلیل حدیث ابن عمر از پیامبر ﷺ که فرمود: (من لم یکن معه هدی فلیطف بالبیئت، و بین الصفا و المروة، و الیقصر و لیحلل)^۱ «کسی که هدی همراه ندارد، بیت‌الله را طواف و بین صفا و مروه سعی و (موی سرش را) کوتاه کند و از احرام بیرون بیاید».

واجبات عمره

کسی که می‌خواهد عمره را بجای بیاورد، اگر در سرزمینی قبل از میقات اقامت دارد باید از میقات احرام ببندد و اگر مقیم سرزمینی بعد از میقات باشد، باید از منزلش احرام ببندد، اما کسی که در مکه اقامت دارد، باید به خارج از حرم برود و از آنجا احرام ببندد (چون پیامبر ﷺ به عایشه دستور داد که از «تنعیم» احرام ببندد).^۲

وقت عمره

تمام ایام سال وقت انجام عمره است، البته در رمضان بهتر از ماههای دیگر است، چون پیامبر ﷺ فرموده‌اند: (عمره فی رمضان تعدل حجة)^۳ «عمره‌ای در رمضان معادل یک حج است».

جواز عمره قبل از حج

از عکرمه بن خالد روایت است: (أنه سأل ابن عمر رضی الله عنهما عن العمره قبل الحج فقال: لا بأس، قال عکرمه: قال ابن عمر: اعتمر النبی صلی الله علیه و آله قبل أن یحج)^۴ «از ابن عمر رضی الله عنهما درباره عمره قبل از

(۱) تخریج در ص (۳۳۴).

(۲) متفق علیه: خ (۳/۵۳۹/۱۶۹۱)، م (۲/۹۰۱/۱۲۲۷)، د (۵/۲۳۷/۱۷۸۸)، نس (۵/۱۵۱).

(۳) متفق علیه: خ (۳/۶۰۶/۱۷۸۴)، م (۲/۸۸۰/۱۲۱۲)، د (۵/۴۷۴/۱۹۷۹)، ت (۲/۲۰۶/۹۳۸)، ج (۲/۹۹۷/۲۹۹۹).

(۴) صحیح: [مختصر خ ۸۶۲]، خ (۳/۵۹۸/۱۷۷۴).

(*) إرشاد الساری.

حج سؤال کرد، ابن عمر گفت: اشکالی ندارد، عکرمه گوید: ابن عمر گفت: پیامبر ﷺ قبل از آنکه حج را بجای بیاورد، عمره کرد».

تکرار عمره (*)

پیامبر ﷺ در چهار سال چهار عمره انجام داد، و در هر سفر بیش از یک عمره انجام نداد. و همچنین هیچ کدام از اصحاب وی ﷺ، در هر سفر بیش از یک عمره انجام ندادند و نشنیده‌ایم که هیچ کدام از آنها در یک سفر دو عمره بجای آورده باشند چه در زمان حیات پیامبر ﷺ و چه بعد از وفات او، به جز عایشه (رض) که وقتی با پیامبر ﷺ به حج رفت و عادت ماهیانه شد پس از آن پیامبر ﷺ به برادرش عبدالرحمن بن ابوبکر دستور داد تا با او به تنعیم برود و از آنجا برای عمره احرام ببندد؛ چون عایشه گمان کرد عمره‌ای که با حجش انجام داده باطل شده است (و به این خاطر) گریه کرد، سپس پیامبر ﷺ بمنظور دلجویی عایشه به او اجازه داد تا عمره را به جای آورد.

و این عمره فقط به عائشه اختصاص دارد چون کسی از اصحاب چه مرد و چه زن همانند عائشه بعد از اتمام حج به قصد عمره به تنعیم نرفته و احرام نبسته‌اند، در حالیکه اگر اصحاب بر این باور بودند که کار عایشه برای آنان نیز مشروعیت دارد، چیزی در این باره از آنها نقل می‌شد.

امام شوکانی (ره) گوید: «پیامبر ﷺ به خاطر انجام عمره از مکه خارج نشده تا از میقات حرام ببندد و دوباره به مکه برگردد و عمره انجام دهد، کاری که امروزه مردم انجام می‌دهند، و این کار نیز از هیچ کدام از صحابه ثابت نشده است».

همانطوری که تکرار عمره بعد از حج، از اصحاب ﷺ ثابت نشده، تکرار آن در سایر ایام سال نیز از آنها ثابت نشده است آنان به صورت فردی و جمعی برای عمره به مکه می‌رفتند و می‌دانستند که عمره عبارت از طواف خانه خدا و سعی بین صفا و مروه است، و همچنین به طور یقین می‌دانستند که طواف خانه خدا بهتر از سعی بین صفا و مروه است. بنابراین به جای آن که خودشان را به رفتن به تنعیم و بستن احرام برای عمره جدیدی بعد از عمره اول مشغول کنند، ترجیح می‌دادند که خانه خدا را طواف

کنند. و معلوم است مدت زمانی را که شخص برای رفتن به تنعیم و بستن احرام برای عمره جدید صرف می‌کند، می‌تواند به جای آن صدها دور، خانه خدا را طواف کند. «طاووس» (ره) گوید: «کسانی که به تنعیم رفته و از آنجا برای عمره احرام می‌بندند نمی‌دانم که آیا با این کارشان پاداش داده می‌شوند یا عذاب!! (با تعجب) به او گفته شد: عذاب داده می‌شوند؟ گفت: بله چون اینها طواف خانه خدا را ترک کرده و به چهار مایل دورتر رفته و برمی‌گردند در حالیکه بجای پیمودن چهار مایل می‌توانند دویست بار طواف انجام دهند و هر طواف بیت‌الله بهتر از این است که برای کاری بی‌اساس خارج شوند». بنابراین عدم مشروعیت تکرار عمره چیزی است که سنت عملی پیامبر ﷺ و عمل اصحاب (رضوان الله علیهم) بر آن دلالت دارد و پیامبر علیه الصلاة والسلام ما را به پیروی از سنت نبوی و سنت خلفای بعد از خود امر کرده و فرموده است: (علیکم بسنتی و سنة الخلفاء المهتدین الراشدين من بعدی، عضوا علیها بالنواجذ) «به سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته بعد از من تمسک جوید و آن را با دندان‌های آسیاب بگیرد» (*).

زیارت مدینه منوره (*)

فضیلت مدینه

از جابر بن سمره روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (إن الله تعالی سمی المدينة طابة)^۲ «خداوند متعال مدینه را طابه (فرح‌بخش و خوب) نامید». از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن المدينة کالکیر، تخرج الخبث، لاتقوم الساعة حتی تنفی المدينة شرارها، کما ینفی الکیبر خبث الحدید)^۳ «مدینه همچون دم

(* کنايه از التزام شدید به سنت نبوی و سنت خلفای راشدین است.

(* إرشاد الساری.

(۲) صحیح: [ص. ج ۱۷۷۵]، م (۲/۱۰۰۷/۱۳۸۵).

(۳) صحیح: [مختصر مسلم ۷۸۲]، م (۲/۱۰۰۵/۱۳۸۱).

آهنگری خبیث را بیرون می‌کند، و قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که مدینه انسان‌های شرورش را بیرون نراند، همانطور که دم آهنگری ناخالصی‌های آهن را بیرون می‌کند».

فضیلت مسجد نبوی و نماز خواندن در آن

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد: مسجدی هذا، و مسجد الحرام، و مسجد الأقصى)^۱ «(به قصد زیارت) بار و اثاث (سفر) بسته نمی‌شود مگر به قصد سه مسجد، این مسجد من (مسجدالنبی)، مسجدالحرام و مسجدالأقصی».

همچنین از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(صلاة فی مسجدی هذا خیر من ألف صلاة فی غیره من المساجد، إلا المسجد الحرام)^۲ «خواندن یک نماز در مسجد من (مسجدالنبی) بهتر از خواندن هزار نماز در سایر مساجد است به جز مسجدالحرام».

از عبدالله بن زید روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة)^۳ «بین خانه من و منبرم باغی از باغ‌های بهشت هست».

آداب زیارت مسجد نبوی و قبر شریف

خداوند منزلت و جایگاه ویژه‌ای به مسجدالنبی، مسجدالحرام و مسجدالأقصی عطا فرموده است، بطوریکه نماز خواندن در آنها بر سایر مساجد برتری دارد.

پس کسی که به این مساجد می‌آید باید به قصد ثواب و اجابت دعوت پیامبر ﷺ که رفتن به زیارت آنها را مورد تشویق قرار داده است، بیاید.

۱) متفق علیه: خ (۳/۶۳/۱۱۸۹)، م (۲/۱۰۴۰/۱۳۹۷)، د (۶/۱۵/۲۰۱۷)، نس (۲/۳۷).

۲) متفق علیه: خ (۳/۶۳/۱۱۹۰)، م (۲/۱۰۱۲/۱۳۹۴)، ت (۱/۲۰۴/۳۲۴)، نس (۲/۳۵).

۳) تخریج در ص (۱۶۹).

البته برای زیارت این مساجد، آداب و دستورات خاصی وجود ندارد که آنها را از سایر مساجد جدا کند ولی وجود قبر پیامبر ﷺ در مسجدالنبی ممکن است برای بعضی این شبهه را بوجود آورد که این مسجد دارای آداب خاصی است و اگر قبر شریف داخل مسجد نمی‌بود، شاید این شبهه بوجود نمی‌آمد.

برای اینکه مسلمانی که وارد مدینه می‌شود و قصد زیارت مسجدالنبی را دارد، اعمالش از روی آگاهی باشد، آداب زیارت مسجدالنبی را ذکر می‌کنیم:

۱- وقتی داخل مسجد شد با پای راستش داخل شود و بگوید: (اللهم صل علی محمد و سلم، اللهم افتح لی أبواب رحمتک)^۱ «خداوندا! بر محمد صلوات و سلام بفرست، خداوندا! درهای رحمت را بر من بگشای».

۲- قبل از نشستن دو رکعت تحیه المسجد بخواند.

۳- از دعا کردن و خواندن نماز، رو به قبر شریف پیامبر ﷺ خودداری کند.

۴- سپس برای سلام گفتن به طرف قبر شریف رفته و از گذاشتن دست روی سینه‌اش خودداری نماید، سرش را پایین نیاندازد و از ذلتی که فقط لایق است در مقابل خدای یکتا داشته باشیم، اجتناب ورزد و از پیامبر طلب کمک و فریادرسی نکند، و با الفاظ و کلماتی که پیامبر بر اهل بقیع سلام داده، بر پیامبر ﷺ سلام گوید. الفاظ متعددی از پیامبر ﷺ درباره زیارت قبور به اثبات رسیده که عبارتند از:

(السلام علی أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، و یرحم الله المستقدمین منا و المستأخرین، و إنا إن شاء الله بکم لاحقون)^۲ «سلام بر مؤمنان و مسلمانان این دیار، خداوند به گذشتگان و آیندگان ما رحم کند و ما هم انشاء الله به شما ملحق می‌شویم». سپس به همین ترتیب بر دو بیار پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر (ض) سلام بفرستد.

(۱) تخریج در ص (۱۶۹).

(۲) تخریج در ص (۲۳۴).

۵- بلند کردن صدا در مسجدالنبی یا در کنار قبر پیامبر ﷺ دور از ادب است: بلکه باید به آرامی صحبت کند؛ چون ادب با پیامبر ﷺ در حال وفات مانند ادب در حال حیاتش است.

۶- باید بر ادای نماز در صفوف اول جماعت حریص باشد؛ چون نماز خواندن در صف اول فضیلتی زیاد و ثوابی فراوان دارد.

۷- نباید حرص خواندن نماز در روضه، او را از صف اول جماعت به تأخیر بیاندازد؛ چراکه نماز در روضه هیچ گونه برتری بر نماز در سایر جاهای مسجد ندارد.

۸- حرص بر ادای چهل نماز متوالی در مسجدالنبی بر اساس حدیث زیر که در میان مردم مشهور شده و رواج پیدا کرده، مستحب نیست: (من صلی فی مسجدی أربعمین صلاة لایفوته صلاة کتبت له براءة من النار، و نجا من العذاب، و بری من النفاق)^۱ «کسی که در مسجد من چهل نماز بخواند و هیچ نمازی را از دست ندهد از آتش و عذاب جهنم نجات پیدا می‌کند، و از نفاق پاک می‌شود». چون این حدیث ضعیف و غیر صحیح است.

۹- زیاد رفتن نزد قبر شریف پیامبر ﷺ بمنظور سلام گفتن مشروعیت ندارد؛ و ن از هر جا سلام گفته شود به او می‌رسد، اگرچه از دورترین نقاط زمین هم باشد، لذا کسی که از دورترین نقاط بر او سلام می‌گوید با کسی که کنار قبر او است در برخورداری از ثواب و صلوات و سلام یکسان هستند.

۱۰- در وقت بیرون رفتن از مسجد نباید به صورت عقب‌گرد خارج شود بلکه باید پای چپش را جلو گذاشته و بگوید: (اللهم صل علی محمد، اللهم إنی أسألك من

(۱) ألبانی این حدیث را در کتاب «الأحادیث الضعیفة» (۳۶۴) تخریج کرده و گفته است: أحمد این حدیث را در «المسند» (۱۵۵/۳) و طبرانی در «المعجم الأوسط» (۲/۱۲۵/۱) از «زوائد المعجمین» از طریق عبدالرحمن بن ابی رجال از نبیط بن عمرو از انس بن مالک بصورت مرفوع روایت کرده، و گفته است: این حدیث را تنها عبد الرحمن از انس و تنها نبیط از عبدالرحمن روایت کرده است. ألبانی گفته است: سند این حدیث ضعیف است، چون نبیط شخصیتی غیرمعروف است و تنها در این حدیث وجود دارد. اه.

فضلک) ^۱ «خداوندا! بر محمد صلوات (و سلام) بفرست خداوندا! از تو طلب فضل می‌کنم».

مسجد قباء

سنت است کسی که به مدینه می‌رود به مسجد قباء رفته و به پیروی از پیامبر ﷺ در آنجا نماز بخواند؛ چون در حدیث آمده: (کان علیه الصلاة و السلام يتعاهده بالزيارة ماشيا و راكبا، و يأتيه يوم السبت فيصلی فيه رکعتین) ^۲ «پیامبر ﷺ پیاده و سواره پای‌بند رفتن به مسجد قباء بود و روزهای شنبه به آنجا می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند».

در حدیثی دیگر می‌فرماید: (من تطهر فی بئته ثم أتى مسجد قباء فصلی فيه، کان له كأجر عمرة) ^۳ «کسی که در خانه‌اش وضو بگیرد سپس به مسجد قباء رفته و در آن نماز بخواند، پاداش یک عمره را دریافت می‌نماید».

بقیع و أحد

بقیع مقبره مسلمانان در مدینه است که گروه زیادی از اصحاب در آن دفن شده‌اند و تا امروز نیز مسلمانان در آن دفن می‌شوند و بسیاری از آنها کسانی هستند که به امید مردن در مدینه و دفن در بقیع به آنجا می‌روند.

پیامبر ﷺ فرمودند: (أحد جبل یحبنا و نحبه) ^۴ «أحد کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم». در کنار آن هفتاد و اندی شهید، از شهدای غزوه‌ای که در اطراف آن به وقوع پیوست، دفن شده‌اند. این غزوه به نام آن کوه (غزوه احد) نام گرفته است.

(۱) تخریج در ص (۱۶۹).

(۲) متفق علیه: خ (۱۱۹۳)، م (۳/۶۹/۱۱۹۴)، م (۲/۱۰۱۶/۱۳۹۹)، د (۶/۲۵/۲۰۲۴)، نس (۳/۳۷).

(۳) صحیح: [ص. جه ۱۱۶۰]، جه (۱/۴۵۳/۱۴۱۲).

(۴) متفق علیه: خ (۷/۳۷۷/۴۰۸۳)، م (۲/۱۰۱۱/۱۳۹۳).

پس هرگاه کسی به مدینه رفت اشکالی ندارد بقیع یا شهدای أحد را زیارت کند؛ چون پیامبر ﷺ در آغاز از زیارت قبور نهی کرد، سپس به منظور بیادآوردن آخرت و عبرت گرفتن از کسانی که در آنجا دفن شده‌اند، به آن اجازه داد. ولی باید از تبرک جستن به قبور و استغاثه از مردگان و شفیع قرار دادن و توسل کردن به آنان خودداری شود.

بالا رفتن و نماز خواندن در محلی از کوه احد که گفته می‌شود محل نماز پیامبر ﷺ بوده، یا بالا رفتن به آن جهت تبرک، یا بالا رفتن به کوه رماه جهت جستجوی آثار صحابه؛ و از این قبیل اعمال، هیچ مشروعیتی نداشته و مستحب نیست، بلکه از امور مستحذی است که شرع از آنها نهی کرده است. در این باره عمر رضی الله عنه می‌گوید: (إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِتَتْبُعِهِمْ آثَارَ أَنْبِيَاءِهِمْ) «کسانی که قبل از شما بودند به سبب جستجوی آثار پیامبرانشان به هلاکت رسیدند». پس باید سخن عمر رضی الله عنه برای ما قانع‌کننده و فصل الخطاب باشد.

زیارتگاه‌ها

در مدینه منوره اما کنی هست که بعنوان زیارتگاه شناخته می‌شوند مانند هفت مسجد نزدیک محل وقوع غزوه خندق، مسجد قبلتین، بعضی چاهها، مسجد غمامه و مساجدی که به ابوبکر و عمر و عایشه رضی الله عنهن جمعاً نسبت داده می‌شود. تخصیص این اماکن به زیارت مشروع نیست و زیارت‌کننده این اماکن نباید گمان کند که با زیارت آنها اجر و ثواب بیشتری دریافت می‌کند؛ چون جستجوی آثار انبیاء و صالحین سبب هلاکت امت‌های قبل از ما شده است، و برای مسلمانان شایسته نیست که با سنت نبوی و روش اصحاب مخالفت کنند؛ چون خیر واقعی در پیروی از سنت نبوی و اصحاب، و شر واقعی در مخالفت با آنها است.

دو تذکر بسیار مهم

۱- بسیاری از حجاج بر این حریص‌اند که ماندنشان در مدینه بیشتر از روزهایی باشد که در مکه بوده‌اند در حالی که یک نماز در مسجدالحرام با صد هزار نماز در سایر مساجد برابری می‌کند اما یک نماز در مسجدالنبی برابر با هزار نماز در سایر مساجد است و این تفاوت بزرگ در فضیلت بین نماز در مکه و نماز در مدینه دلیلی روشن برای حجاج است تا ماندنشان در مکه بیشتر از مدینه باشد.

۲- بسیاری از حجاج گمان می‌کنند که زیارت مسجدالنبی جزو مناسک حج است و به این خاطر به همان اندازه که بر مناسک حج حریصند بر زیارت مسجدالنبی هم حرص می‌ورزند به طوری که اگر کسی حج کند و به مدینه نرود به نظر آنان حجاج ناقص است.

در این باره احادیثی موضوع و دروغین را هم روایت می‌کنند مثل حدیث (من حج فلم یزرنی فقد جفانی) «کسی که حج کند و (قبر) مرا زیارت ننماید، به من جفا کرده است». در حالی که حقیقت برخلاف پندار آنان است؛ چون زیارت مسجدالنبی سنتی است که پیامبر ﷺ به نماز خواندن در آن تشویق کرده است و هیچ ربطی به حج ندارد، و زیارت مسجدالنبی از شروط صحت و حتی کمال حج نیست، البته در ذات خود عملی مشروع است.

ازدواج

حکم ازدواج

ازدواج از مؤکدترین سنتهای پیامبران است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ (رعد: ۳۸)

«و ما پیش از تو پیامبرانی را فرستاده‌ایم و زنان و فرزندان بدیشان داده‌ایم.»

ترک ازدواج بدون عذر مکروه است؛ به دلیل حدیث انس بن مالک: (جاء ثلاثة رهط إلى بيوت أزواج النبي ﷺ يسألون عن عبادة النبي ﷺ، فلما أخبروا كأنهم تقالوها، فقالوا، و أين نحن من رسول الله ﷺ قد غفرله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر، فقال أحدهم: أما أنا، فأنا أصلى الليل أبدا، و قال الآخر: أنا أصوم الدهر و لأفطر، و قال الآخر: أنا أعتزل النساء فلا أتزوج أبدا، فجاء رسول الله ﷺ فقال: أنتم الذين قلتُم كذا و كذا؟ أما والله إنى لأخشاكم لله، و أتقاكم له، و لكنى أصوم و أفطر و أصلى و أرقد، و أتزوج النساء فمن رغب عن سنتى فليس منى)^۱ «سه نفر به خانه یکی از همسران پیامبر ﷺ آمدند تا از عبادت او سؤال کنند. وقتی که از عبادتش آگاه شدند انگار آنرا کم دانستند و گفتند: ما کجا و پیامبر ﷺ کجا؟! خداوند گناهان گذشته و آینده او را بخشیده است، پس یکی از آنها گفت: من تمام شب را نماز می‌خوانم، دیگری گفت: من هم تمام سال را روزه می‌گیرم، و افطار نمی‌کنم، سومی گفت: من هم از زنان کنارگیری کرده و تا ابد ازدواج نمی‌کنم. پیامبر ﷺ آمد و فرمود: شما بودید که چنین و چنان گفتید؟ قسم به خدا من از همه شما بیشتر از خدا می‌ترسم و از همه شما با تقواترم، ولی با وجود این روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم؛ پس کسی که از سنت من روی گرداند از من نیست.»

(۱) متفق علیه: خ این لفظ بخاری است (۹/۱۰۴/۵۰۶۳)، م (۲/۱۰۲/۱۴۰۱)، نس (۶/۶۰).

کسی که توانایی ازدواج دارد و با ترک آن از ارتکاب گناه می‌ترسد، بر او واجب است ازدواج کند.

«چون زنا و هر آنچه به آن منجر شود و مقدمه آن باشد حرام است، پس اگر کسی ترس ارتکاب این کار حرام را داشته باشد، بر او واجب است که آنرا از خود دور کند اگر این حالت جز با ازدواج برطرف نشود، ازدواج بر او واجب می‌شود»^۱.

کسی که به ازدواج رغبت دارد لیکن توانایی آن را ندارد، باید روزه بگیرد به دلیل حدیث این مسعود که گفت: پیامبر ﷺ به ما فرمود: (یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءة فلتزوج، فإنه أغض للبصر و أحسن للفرج، و من لم یستطع فعلیه بالصوم، فإنه له وجاء)^۲ «ای جماعت جوانان هر کس از شما توانایی ازدواج را دارد ازدواج کند؛ زیرا ازدواج بهتر چشم را (از حرام) می‌پوشاند و بهتر فرج را (از حرام) محافظت می‌کند، و کسی که نتوانست (ازدواج کند) باید روزه بگیرد؛ چون روزه شهوت جنسی او را کم می‌کند».

چه زنانی برای ازدواج بهتر هستند

کسی که می‌خواهد ازدواج کند، باید تلاش کند زنی را انتخاب نماید که دارای صفات زیر باشد:

۱- دیندار باشد: به دلیل حدیث ابوهریره از پیامبر ﷺ که فرمود: (تنکح المرأة لأربع: لمالها، و لحسبها و لجمالها، و لدينها، فاظفر بذات الدین تربت یداک)^۳

(۱) السیل الجرار (۲/۲۴۳).

(۲) متفق علیه: خ (۹/۱۱۲/۵۰۶۶)، م (۲/۱۰۸/۱۴۰۰)، د (۶/۳۹/۲۰۳۱)، ت (۲/۲۷۲/۱۰۸۷)، نس (۶/۵۶)، جه (۱/۵۹۲/۱۸۴۵).

(۳) متفق علیه: خ (۹/۱۳۲/۵۰۹۰)، م (۲/۱۰۸۶/۱۴۶۶)، د (۶/۴۲/۲۰۳۲)، جه (۱/۵۹۷/۱۸۵۸)، ش (۶/۶۸).

«زن بخاطر چهار چیز برای ازدواج انتخاب می‌شود: مال و دارائی، اصل و نسب، زیبایی و دیانت؛ پس زن دیندار را انتخاب کن، دستهایت خاک‌آلوده شود».

۲- دوشیزه (بکر) باشد، مگر اینکه برایش در انتخاب بیوه مصلحتی وجود داشته باشد؛ به دلیل حدیث جابر بن عبدالله: (تزوجت امرأة فی عهد رسول الله ﷺ فقلت للنبی ﷺ، فقال یا جابر، تزوجت؟ قلت: نعم، قال: بکر أم ثیب؟ قلت: ثیب، قال: فهلا بکرا تلاعبها؟ قلت یا رسول الله إن لی أخوات، فخشیت أن تدخل بینی و بینهن، قال: فذاک إذن، إن المرأة تنکح علی دینها و مالها و جمالها، فعلیک بذات الدین تربت یداک) ^۱ «در زمان پیامبر ﷺ با زنی ازدواج کردم، پس از آن با پیامبر ﷺ ملاقات کردم، فرمود ای جابر، آیا ازدواج کرده‌ای، گفتم: بله، فرمود: دوشیزه یا بیوه؟ گفتم بیوه، فرمود: چرا با دختری ازدواج نکردی تا با او بازی کنی؟ گفتم ای رسول خدا! من چند خواهر دارم و بیم داشتم که (اگر دوشیزه باشد با سن کم خود) بین من و آنان جدای بیاندازد، پیامبر ﷺ فرمود: پس اینطور! زن به خاطر دین، مال و زیبایی‌اش برای ازدواج انتخاب می‌شود، پس دیندار را انتخاب کن، دستهایت خاک‌آلوده شود».

۳- زیاد بچه‌زا باشد: به دلیل حدیث انس که پیامبر ﷺ فرمود:

(تزوجوا الودود الولود فإنی مکماثر بکم الأمم) ^۲ «با زنان محبت‌گر و بچه‌زا ازدواج کنید؛ چون من در میان امت‌ها به کثرت شما افتخار می‌کنم».

چه مردانی برای ازدواج بهتر هستند

همانطور که مرد حق دارد زنی را انتخاب کند که دارای صفات مذکور باشد، بر ولی زن نیز واجب است که مردی صالح برای ازدواج او انتخاب نماید به دلیل حدیث ابوحاتم

(۱) متفق علیه: م (۲/۱۰۸۷/۷۱۵)، این لفظ مسلم است و این حدیث با شبیه این لفظ و حذف جمله آخر روایت شده در: خ (۹/۱۲۱/۵۰۷۹)، د (۶/۴۳/۲۰۳۳)، ت (۲/۲۸۰/۱۱۰۶)، ج (۱/۵۹۸/۱۸۶۰)، نس (۶/۶۵) نسائیین حدیث و زیادی را با لفظ مسلم روایت کرده است.

(۲) صحیح: [ص. ج ۲۹۴۰]، [الإرواء ۱۷۸۴]، د (۶/۴۷/۲۰۳۵)، نس [۶/۶۵].

مزنّی: (إذا جاءكم من ترضون دينه و خلقه فأنكحوه، إلا تفعلوا تكن فتنة في الأرض و فساد كبير) ^۱ «هرگاه کسی (برای خواستگاری) نزد شما آمد که از دین و اخلاقش راضی بودید (دخترتان را) به ازدواج او درآورید؛ چون اگر این کار را نکنید، در زمین فتنه و فساد بزرگی روی خواهد داد».

اشکالی ندارد کسی ازدواج با دختر یا خواهرش را به اهل خیر پیشنهاد کند؛ به دلیل حدیث ابن عمر: (أن عمر بن الخطاب حين تأيتم حفصة بنت عمر من خنيس بن حذافة السهمي، و كان من أصحاب رسول الله ﷺ فتوفى بالمدينة فقال عمر بن الخطاب: أتيت عثمان بن عفان فعرضت عليه حفصة، فقال: سأنظر في أمرى فلبثت ليالي، ثم لقيني فقال: قد بدا لي أن لا أتزوج يومي هذا. قال عمر: فلقيت أبا بكر الصديق. فقلت: ان شئت زوجتك حفصة بنت عمر، فصمت أبو بكر فلم يرجع إلي شيئاً، و كنت أوجد عليه منى على عثمان، فلبثت ليالي، ثم خطبها رسول الله ﷺ فأنحكتها إياه، فلقيني أبو بكر فقال: لعلك وجدت علي حين عرضت علي حفصة فلم أرجع إليك شيئاً؟ قال عمر: قلت نعم؛ قال أبو بكر: فإنه لم يمنعني أن أرجع إليك فيما عرضت علي إلا أني كنت علمت أن رسول الله ﷺ قد ذكرها، لم أكن لأفشي سر رسول الله ﷺ، و لو تركها رسول الله ﷺ قبلتها) ^۲ (وقتی که خنيس بن حذافه سهمی همسر حفصه بنت عمر - یکی از اصحاب پیامبر ﷺ - در مدینه فوت کرد و حفصه بیوه ماند عمر بن خطاب گفت: نزد عثمان بن عفان رفتم و پیشنهاد ازدواج حفصه را به او دادم، عثمان گفت درباره آن فکر می‌کنم، چند شب منتظر ماندم سپس مرا دید و گفت: به این نتیجه رسیده‌ام که فعلاً ازدواج نکنم، عمر گفت: ابوبکر صدیق را دیدم به او گفتم اگر بخواهی حفصه بنت عمر را به ازدواج تو درمی‌آورم. ابوبکر ساکت شد و هیچ جوابی به من نداد، از ابوبکر بیشتر عصبانی شدم تا از عثمان، چند شبی منتظر ماندم تا اینکه پیامبر ﷺ از او خواستگاری کرد، پس حفصه را

(۱) صحیح: [ص. ۸۶۶]، ت (۲/۲۷۴/۱۰۹۱).

(۲) صحیح: [ص. ۳۰۴۷]، خ (۹/۱۷۵/۵۱۲۲)، نس (۶/۷۷).

به ازدواج پیامبر ﷺ در آوردم. بعد از آن ابوبکر مرا دید و گفت: شاید بخاطر رد پیشنهاد ازدواج با حفصه از من عصبانی شده‌ای؟ عمر گفت: بله، ابوبکر گفت: به این دلیل پیشنهاد شما را رد کردم چون می‌دانستم پیامبر ﷺ درباره او (حفصه) سخن گفته است و من نخواستم راز پیامبر ﷺ را فاش کنم و اگر پیامبر ﷺ از او صرف‌نظر می‌کرد، من آنرا قبول می‌کردم».

نگاه به زنی که قصد خواستگاری او را دارد جایز است

اگر کسی قصد خواستگاری زنی را داشته باشد، می‌تواند قبل از آنکه به خواستگاری او برود و او را نگاه کند، به دلیل حدیث محمد بن مسلمه که گفت: از زنی خواستگاری کردم و می‌خواستم مخفیانه او را نگاه کنم تا اینکه او را در باغ خرمایش دیدم، به من گفته شد آیا در حالی که یار و همراه پیامبر ﷺ هستی این کار را انجام می‌دهی؟ گفت: از پیامبر ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: (إِذَا أُلْقِيَ اللَّهُ فِي قَلْبِ امْرَأَةٍ خُطْبَةً، فَلَبَّاسُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا)^۱ «اگر خداوند خواستگاری زنی را به قلب کسی القا کرد، باکی نیست که به او نگاه کند».

از مغیر بن شعبه روایت است: نزد پیامبر ﷺ رفتم و با او درباره زنی که قصد خواستگاریش داشتم صحبت کردم، پیامبر ﷺ فرمود: (إِذْهَبْ فَانظُرْ إِلَيْهَا، فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ يُوَدَّمَ بَيْنَكُمَا)^۲ «برو او را نگاه کن چون این امر رابطه بین شما را پایدارتر می‌کند».

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۵۱۰]، جه (۱/۵۹۹/۱۸۶۴).

(۲) صحیح: (ص. ت ۸۶۸)، نس (۶/۶۹)، این لفظ نسائی است، ت (۲/۲۷۵/۱۰۹۳) در روایت ترمذی بجای عبارت «فإنه أجدر» عبارت «فإنه أحرى» ذکر شده است.

خواستگاری

خواستگاری یعنی درخواست ازدواج از زن به روشی که در میان مردم مرسوم است. پس اگر توافق حاصل شد این توافق تنها وعده‌ای برای ازدواج است و بس، و با آن هیچ چیزی از زن برای مرد حلال نمی‌شود، بلکه تا زمان عقد بصورت نامحرم باقی می‌ماند.

برای هیچ مسلمانی جایز نیست که از زن خواستگاری شده توسط برادرش (شخص دیگری) خواستگاری کند؛ به دلیل حدیث ابن عمر (رض): (نهی النبی ﷺ أن یبیع بعضکم علی بیع بعض، و لایخطب الرجل علی خطبة أخیه حتی یترک الخاطب قبله، أو یأذن له الخاطب)'. «پیامبر ﷺ از اینکه بعضی از شما بر معامله دیگری وارد شود، و یا اینه از زنی خواستگاری کند که قبلاً برادرش (شخص دیگری) از او خواستگاری کرده، نهی کرده است مگر اینکه خواستگار اول منصرف شود یا به او اجازه دهد».

همچنین جایز نیست از زنی خواستگاری شود که در عده طلاق رجعی است؛ چرا که چنین زنی هنوز همسر شخصی دیگر است همانطور که جایز نیست به صراحت از زنی خواستگاری شود که در عده طلاق بائنه یا عده وفات است، ولی اگر با اشاره و کنایه از او خواستگاری شود اشکالی ندارد به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ﴾

(بقره: ۲۳۵)

«و گناهی بر شما (مردان) نیست که به طور کنایه از زنانی (که شوهرانشان فوت کرده‌اند و در عده به سر می‌برند) خواستگاری کنید و یا در دل خود تصمیم بر این کار را بگیرید».

عقد ازدواج

عقد ازدواج دو رکن دارد: ایجاب و قبول، و صحت آن مشروط به موارد زیر است:

۱- اجازه ولی

از عایشه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أیما امرأة ینکحها الولی فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فنکاحها باطل، فإن أصابها فلها مهرها بما أصاب منها، فإن اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له) ^۱ «هر زنی که ولی او را ازدواج ندهد ازدواجش باطل است، ازدواجش باطل است، ازدواجش باطل است، پس اگر شوهرش با او نزدیکی کرد باید مهریه‌اش را به سبب نزدیکی با او پرداخت کند، و اگر با هم مشاجره کردند حاکم سرپرست کسی است که سرپرست ندارد».

۲- حضور شاهدان

از عائشه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لانکاح إلا بولی و شاهدی عدل) ^۲ «ازدواج بدون ولی و دو شاهد عادل صحیح نیست».

وجوب اجازه خواستن از زن قبل از ازدواج

همانطوریکه ازدواج بدون ولی جایز نیست، بر ولی نیز واجب است که از زنان تحت تکفل خود قبل از ازدواج اجازه بخواهد، و اگر زن راضی به ازدواج نباشد، ولی نمی‌تواند او را مجبور کند، پس اگر بدون رضایت او (ولی) او را به عقد کسی درآورد، می‌تواند آن را فسخ کند:

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لاتنکح الأیم حتی تستأمر، ولاتنکح البکر حتی تستأذن، قالوا: یا رسول الله و کیف إذنهما؟ قال: أن تسکت) ^۱ «بیوه تا از او دستور

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۵۲۴]، جه (۱/۶۰/۱۸۷۹)، این لفظ ابن ماجه است، د (۶/۹۸/۲۰۶۹)، ت (۲/۲۸۰/۱۱۰۸)، در روایت ابوداود و ترمذی عبارت (فإن دخل بها ... فإن تشاجروا) بکار رفته است.

(۲) صحیح: [ص. ج ۷۵۵۷]، هق (۷/۱۲۵)، حب (۳۰۵/۱۲۴۷).

نگرفتند ازدواج داده نشود، و دوشیزه هم تا از او اجازه گرفته نشود، به ازدواج کسی داده نشود. گفتند: ای رسول خدا، اجازه (رضایت) بکر چگونه است؟ فرمود: این است که ساکت بماند».

از خنساء بنت خدام أنصاری روایت است: (أن أباهما زوجها و هی ٲیب، فکرت ذلک، فأتت رسول الله ﷺ فرد نکاحها) ^۲ «او بیوه بود و پدرش بدون رضایت او، او را به عقد کسی درآورد، نزد پیامبر ﷺ رفت و نکاحش را باطل کرد».

از ابن عباس روایت است: (أن جاریة بکراً أتت النبی ﷺ فذکرت له أن أباهما زوجها و هی کارهة، فخیرها النبی ﷺ) ^۳ «دختری (بکر) نزد پیامبر ﷺ آمد و به او گفت که: پدرش بدون رضایتش، او را به عقد کسی درآورد، پیامبر ﷺ او را (در فسخ عقد) اختیار داد».

خطبه ازدواج

مستحب است قبل از عقد خطبه‌ای خوانده شود، این خطبه خطبه حاجت نام دارد، لفظ خطبه این است:

(إن الحمد لله، نحمده، و نستعینه، و نستغفره، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و سیئات أعمالنا، من یدهه الله فلامض له، و من یضلل فلا هادی له، و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله) «براستی حمد و سپاس تنها لایق خدا است او را شکر می‌گوییم و از او درخواست کمک و آمرزش می‌کنیم، و پناه می‌بریم به خدا از شرور نفسهایمان و از بدیهای اعمالمان، هر کس که خدا او را هدایت کند هیچ کس نمی‌تواند او را گمراه کند و هر کس که خداوند او را گمراه نماید هیچ کس

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۱۰۰]، [الأرواء ۶۱۸]، م (۲/۵۹۴/۸۶۹).

(۲) صحیح: [ص. ت ۴۱۸]، م (۲/۵۹۱/۸۸۶)، ت (۲/۹/۵۰۵).

(۳) صحیح: [ص. ج ۴۷۱۱]، [الأرواء ۶۱۱]، م (۲/۵۹۱/۸۶۶)، ت (۲/۹/۵۰۵).

نمی‌تواند او را هدایت دهد و شهادت می‌دهم که هیچ معبود بر حقی بجز الله نیست که تنها و بی‌شریک است، و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او است».

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ﴾

(آل عمران: ۱۰۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنچنانکه باید از خدا بترسید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید».

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾

(نساء: ۱)

«ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت. و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید، و بپرهیزید از اینکه بیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (وصله رحم را هم نادیده گیرد)، زیرا بیگمان خداوند مراقب شما است».

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴾

(احزاب: ۷۰)

«ای مؤمنان از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید. در نتیجه خدا (توفیق خیرتان می‌دهد و) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر کس از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

أما بعد: فإن أصدق الحديث كتاب الله، وخير الهدى، هدى محمد ﷺ و شر الأمور محدثاتها، و كل محدثة بدعة، و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار) ^۱ «اما بعد:

(۱) در خطبه جمعه بیان شد.

راستترین سخن کتاب خدا، و بهترین روش، روش محمد ﷺ است، و بدترین امور نوآوری در دین است، و هر تازه پیدا شده‌ای در دین بدعت و هر بدعتی گمراهی، و هر گمراهی در آتش است».

تبریک گفتن ازدواج مستحب است

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ وقتی تبریک می‌گفت می‌فرمود: (بارک الله لکم و بارک علیکم، و جمع بینکما فی خیر)^۱ «خداوند خودتان و ازدواجتان را پربرکت و اجتماعتان را پرخیر کند».

مهریه

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً، فَإِن طِبِنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا ﴾
(نساء: ۴)

«و مهریه‌های زنان را به عنوان هدیه‌ای خالصانه و فریضه‌ای خدایانه بپردازید. پس اگر با رضایت خاطر چیزی از مهریه خود را به شما بخشیدند، آن را (دریافت دارید و) حلال و گوارا مصرف کنید».

پس مهریه حقی است که زن بر مرد دارد، و (زن) مالک آن است و برای هیچ کسی حلال نیست، - پدر باشد یا غیر پدر - چیزی از آنرا برای خود بردارد مگر اینکه زن بر اینکار راضی باشد.

در شریعت حداقل و حداکثری برای مهریه در نظر گرفته نشده ولی کم بودن و زیاده‌روی نکردن در آن مورد تشویق قرار گرفته است تا ازدواج به آسانی امکان‌پذیر باشد و جوانان به خاطر مهریه و مخارج زیاد آن از ازدواج روی نگردانند:

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۵۴۶]، جه (۱/۶۱۴/۱۹۰۵)، این لفظ ابن ماجه است، د (۶/۱۶۶/۲۱۱۶)، ت

(۲/۲۷۶/۱۰۹۷)، در روایت ابوداود و ترمذی خطاب برای مفرد بکار رفته است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ

شَيْئًا﴾

(نساء: ۲۰)

«و اگر خواستید همسری را به جای همسری برگزینید هر چند مال فراوانی هم مهریه یکی از آنها کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال را دریافت دارید».

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است: (أن عبد الرحمن بن عوف جاء إلى رسول الله ﷺ و به أثر صفة فسأله رسول الله ﷺ فأخبره أنه تزوج امرأة من الأنصار، قال: كم سقت لها؟ قال: زنة نواة من ذهب، قال رسول الله ﷺ أولم ولو بشاة) ^۱ «عبد الرحمن بن عوف نزد پیامبر ﷺ آمد در حالیکه آثار زردی (زعفران یا حنا) بر او دیده می شد، پیامبر ﷺ از حال او پرسید، (عبد الرحمن بن عوف) در پاسخ گفت که با زنی از انصار ازدواج کرده است. پیامبر ﷺ فرمود: چقدر مهریه برایش قرار داده ای؟ گفت به اندازه وزن یک هسته خرما طلا، پیامبر ﷺ فرمود: ولیمه بده اگر چه گوسفندی باشد».

از سهل بن سعد روایت است: (إني لفي القوم عند رسول الله ﷺ إذ قامت امرأة فقالت: يا رسول الله إنها قد وهبت نفسها لك، فر فيها رأيك، فلم يجبه شيئا، ثم قامت فقالت: يا رسول الله إنها قد وهبت نفسها لك فر فيها رأيك، فلم يجبه شيئا، ثم قامت الثالثة فقالت: يا رسول الله إنها قد وهبت نفسها لك فر فيها رأيك، فقام رجل فقال يا رسول الله، أنكحنيها، قال: هل عندك من شيء؟ قال: لا، قال: اذهب فاطلب ولو خاتما من حديد، فذهب وطلب، ثم جاء فقال: ما وجدت شيئا ولا خاتما من حديد، قال: هل معك من القرآن شيء؟

(۱) متفق عليه: خ (۹/۲۲۱/۵۱۵۳)، م (۲/۱۰۴۲/۱۴۲۷)، د (۶/۱۳۹/۲۰۹۵)، ت (۲/۲۷۷/۱۱۰۰)، ج (۶/۱۱۹/۱۹۰۷).

قال معی سورة کذا و سورة کذا، قال: اذهب أنکحتکها بما معک من القرآن^۱ «بهمراه جماعتی در خدمت پیامبر ﷺ بودم که ناگهان زنی بلند شد و گفت: ای رسول خدا! خودم را به شما بخشیدم، نظرت را در این باره بگو، پیامبر ﷺ جوابی به او نداد، بار دیگر آن زن بلند شد و گفت: ای رسول خدا! خودم رابه شما بخشیدم، نظر شما چیست؟ پیامبر ﷺ جوابی به او نداد. سپس آن زن برای بار سوم بلند شد و گفت: ای رسول خدا! خودم را به شما بخشیدم، نظر خود را در این باره بگو، در این هنگام مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا او را به ازدواج من درآور، پیامبر ﷺ به آن مرد فرمود: آیا چیزی داری (که به عنوان مهریه به او بدهی)؟ گفت: نه، پیامبر ﷺ فرمود: برو و چیزی پیدا کن اگرچه انگشتی از آهن باشد، آن مرد رفت و به جستجو پرداخت سپس برگشت و گفت: هیچ چیزی نیافتم حتی انگشتی آهنی، پیامبر ﷺ فرمود: آیا از قرآن چیزی حفظ داری؟ آن مرد گفت: سورة فلان و فلان را حفظ دارم، پیامبر ﷺ فرمود: برو با (مهریه) قرآنی که از حفظ داری او را به ازدواج تو درآوردم».

می‌توان مهریه را بطور نقد یا نقد و قسط یا تمام قسط عندالمطالبه پرداخت کرد، برای مرد جایز است قبل از آنکه مهریه‌ای پرداخت کند با همسرش آمیزش نماید، اگر مقدار مهریه معین نشده، مهرالمثل و اگر معین شده باشد پرداخت مقدار تعیین شده بر مرد واجب است، و از عدم وفا به شروط عقد جداً خودداری نماید، چون پیامبر ﷺ فرموده است: (أحق ما أوفیتم من الشروط، أن توفوا به ما استحللتم به الفروج)^۲ «سزاوارترین شروطی که باید به آن وفا کنید شروط نکاح است».

(۱) متفق علیه: خ (۹/۲۰۵/۵۱۴۹)، لفظ حدیث روایت بخاری است، م (۲/۱۰۴۰/۱۴۲۵)، د (۶/۱۴۳/۲۰۹۷)، ت (۲/۲۹۰/۱۱۲۱)، ج (۱/۶۰۸/۱۸۸۹)، ابن ماجه بصورت مختصر این حدیث را روایت کرده است، نس (۶/۱۲۳).

(۲) متفق علیه: خ (۹/۲۱۷/۵۱۵۱)، م (۲/۱۰۳۵/۱۴۱۸)، د (۶/۱۷۶/۲۱۲۵)، ج (۱/۶۲۸/۱۹۵۴)، ت (۲/۲۹۸/۱۱۳۷)، نس (۶/۹۲).

اگر بعد از عقد نکاح و قبل از رابطه زناشویی مرد بمیرد تمام مهریه برای زن محفوظ می‌ماند:

از علقمه روایت است: (أتی عبدالله فی امرأة تزوجها رجل ثم مات عنها، و لم یفرض لها صداقا، و لم یکن دخل بها، قال: فاختلفوا إلیه، فقال: أری لها مثل مهر نساءها و لها المیراث و علیها العدة فشهد معقل بن سنان أشجعی أن النبی ﷺ قضی فیروع بنت و اشق بمثل ما قضی).^۱ «از عبدالله درباره زنی که مردی با او بدون تعیین مهریه ازدواج کرده و قبل از آنکه با او رابطه زناشویی برقرار کند فوت کرده، سؤال شد، (علقمه) گفت: درباره او اختلاف کردند، عبدالله گفت: به نظر من مهرالمثل به او تعلق می‌گیرد، ارث می‌برد و باید عده را بگذارند، معقل بن سنان اشجعی در همانجا گواهی داد که پیامبر ﷺ درباره بروع بنت و اشق مانند عبدالله حکم کرده است».

چه وقت مستحب است عروس به خانه شوهر برود؟

از عایشه روایت است: (تزوجنی رسول الله ﷺ فی شوال، و بنی بی فی شوال، فأی نساء رسول الله ﷺ کان أحظی عنده منی؟! و کانت تسحب أن یدخل نساؤها فی شوال)^۲ «پیامبر ﷺ مرا در ماه شوال عقد کرد و در شوال به خانه‌اش برده شدم، کدامیک از زنان پیامبر ﷺ از من نزد او بهره‌مندتر (از لحاظ محبت پیامبر ﷺ) بودند؟». و عایشه دوست داشت که زنان فامیلش در ماه شوال به خانه بخت برده شوند.

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۹۳۹]، ت (۲/۳۰۶/۱۱۵۴)، د (۶/۱۴۷/۲۱۰۰)، ج (۱/۶۰۹/۱۸۹۱)، ش (۶/۱۲۱).

(۲) صحیح: [ص. ج ۱۶۱۹]، م (۲/۱۰۳۹/۱۴۲۳)، ت (۲/۲۷۷/۱۰۹۹) بدون جمله وسطی، ش (۶/۱۳۰) بدون جمله آخر ج (۱/۶۴۱/۱۹۹۰).

(*) با اختصار از کتاب (آداب الزفاف) علامه البانی.

آنچه هنگام زفاف مستحب است^(*)

مستحب است داماد با همسرش ملاطفت کند مثلاً به او شربت و شیرینی و مانند آن بدهد؛ به دلیل حدیث اسماء بنت یزید: (إني قینت عائشة لرسول الله ﷺ، ثم جئته فدعوته لجلوتها، فجاء فجلس إلي جنبها، فأتی بعس لبن، فشرب ثم ناولها النبي ﷺ فخفضت رأسها و استحيت، قالت أسماء: فانتهرتها و قلت لها، خذي من يد النبي ﷺ قالت: فأخذت فشربت شيئاً) ^۱ «عائشه را برای پیامبر ﷺ مزین کردم، سپس نزد پیامبر ﷺ رفتم، و او را برای دخول بر عائشه دعوت کردم، آمد و کنار نشست، سپس ظرفی بزرگ از شیر آورده شد، پیامبر ﷺ از آن خورد و به عائشه داد، عائشه سرش را پایین انداخت و شرم کرد، اسماء گوید: بر سر او داد زدم و گفتم ظرف شیر را از دست پیامبر ﷺ بگیر. اسماء گوید: عائشه شیر را گرفت و کمی از آن را خورد».

یکی دیگر از سنت‌های زفاف این است که داماد دستش را روی پیشانی همسرش قرار دهد و بسم الله بگوید و از خدا طلب برکت کند و دعایی را که در حدیث زیر آمده است بخواند:

پیامبر ﷺ فرمود: (إذا تزوج أحدكم امرأة، أو اشتری خادما، فليأخذ بناصريتها، وليسم الله عزوجل و ليدع بالبركة، و ليقول: اللهم إني أسألك من خیرها و خیر ما جبلتها علیه، و أعوذ بك من شرها و شر ما جبلتها علیه) ^۲. «هرگاه یکی از شما زنی را به ازدواج خود درآورد یا خادمی را خرید، دست بر پیشانی‌اش بگذارد و بسم الله بگوید و برای او از خدا طلب برکت کند، و بگوید: (اللهم إني أسألك من خیرها و خیر ما جبلتها علیه، و أعوذ بك من شرها و شر ما جبلتها علیه) یعنی: خداوند! خیر او و خیر آنچه در او آفریده‌ای را از تو می‌خواهم و به تو از شر او و شر آنچه در او آفریده‌ای پناه می‌برم».

(۱) الحمیدی (۱/۱۷۹/۳۶۷)، أ (۴۵۸/۴۳۸/۶ و ۴۵۳ و ۴۵۲)، آلبانی این حدیث را در (آداب الزفاف) بصورت مطول و مختصر و با دو سند مختلف که یکدیگر را، تقویت می‌کنند ذکر کرده است.

(۲) حسن [ص. ج ۱۵۵۷]، د (۶/۱۹۶/۲۱۴۶)، جه (۱/۶۱۷/۱۹۱۸).

سنت است دو رکعت نماز با هم بخوانند چون این کار از سلف نقل شده و دو اثر در این باره آمده است:

۱- از ابوسعید مولای ابواسید روایت است: (تزوجت و أنا مملوک فدعوت نفرأ من أصحاب النبی ﷺ فیهم ابن مسعود و أبوذر وحذیفه، قال: و أقیمت الصلاة، قال: فذهب أبو ذر لیتقدم، فقالوا: إلیک قال: أو کذلک؟ قالوا: نعم، قال: فتقدمت بهم و أنا عبد مملوک، و علمونی، فقالوا: إذا دخل علیک أهلک فصل رکعتین، ثم سل الله من خیر ما دخل علیک، و تعوذ به من شره ثم شانک و شأن أهلک)^۱ «در حالیکه برده بودم ازدواج کردم، جماعتی از اصحاب پیامبر ﷺ را دعوت نمودم که در میان آنان ابن مسعود، ابوذر و حذیفه حضور داشتند، (ابوسعید) گوید: برای نماز اقامه گفته شد، ابوذر جلو رفت تا پیشنهاد شود. (به من) گفتند: تو امامت کن، (ابوسعید) گفت: من امامت کنم؟ گفتند بله، گفت: در حالی که برده بودم امام شدم، آنان به من یاد دادند و گفتند: هرگاه همسرت بر تو وارد شد، دو رکعت نماز بخوان سپس از خداوند خیر آنچه به خانه تو وارد شده را بخواه و از شر او به خداوند پناه ببر سپس به کار خود و خانواده‌ات مشغول شو».

۲- از شقیق روایت است که مردی بنام ابو حریر آمد و گفت: من با دختری جوان ازدواج کرده‌ام و می‌ترسم که کینه مرا به دل بگیرد، عبدالله بن مسعود گفت: (إن الإلف من الله والفرک من الشیطان یرید أن یرکب إلیکم ما أحل الله لکم، فإذا أتتک فأمرها أن تصلی وراءک رکعتین) «الفت از خداوند و کینه از شیطان است که می‌خواهد آنچه که خداوند برای شمال حلال کرده را بد جلوه دهد، پس هرگاه همسرت نزد تو آمد به او بگو که پشت سرت دو رکعت نماز بخواند»، در روایتی دیگر از ابن مسعود آمده است: و بگو: (اللهم بارک لی فی أهلی و بارک لهم فی، اللهم اجمع بیننا ما جمعت بخیر و فرق بیننا إذا فرقت إلی خیر)^۲ «خداوند! اهل و عیالم را برایم مبارک گردان و مرا نیز برای آنها

(۱) سنده صحیح: [آداب الزفاف ۲۲]، ابن ابی شیبیه (۴/۳۱۱).

(۲) سند آن صحیح است [آداب الزفاف ۲۳]، ابن ابی شیبیه (۴/۳۱۲).

مبارک گردان. خداوندا! تا آنگاه که در باهم بودن ما خیر هست، ما را با هم جمع کن، و هرگاه در جدایی مان خیر باشد بین ما جدایی بیافکن».

سنت است که در هنگام آمیزش بگوید: (بِسْمِ اللَّهِ جَنبَا الشَّيْطَانِ وَ جَنبِ الشَّيْطَانِ مَا رَزَقْتَنَا) «به نام خدا، خداوندا! شیطان را از ما و از آنچه به ما عطا می‌کنی دور بگردان»، پیامبر ﷺ فرمود: (فَإِنْ قَضَى بَيْنَهُمَا وَلَدٌ لَنْ يَضُرَّهُ الشَّيْطَانُ أَبَدًا)^۱ «اگر کودکی از آن دو متولد شود، شیطان هرگز به او ضرر نمی‌رساند».

مرد می‌تواند در محل نسل، و از هر طرفی که بخواهد، از جلو یا از پشت (فقط در محل نسل)، با همسرش آمیزش کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ شِئْتُمْ ﴾ (البقره: ۲۲۳)

«زنان شما محل بذرافشانی شما هستند پس از هر راهی که می‌خواهید به آن محل درآید».

(و زناشویی نمائید به شرط آنکه از موضع نسل تجاوز نکنید) یعنی هر طور که خواستید از جلو یا از عقب (به شرطی که در محل نسل باشد).

از جابر رضی الله عنه روایت است: (كانت اليهود تقول، إذا أتى الرجل امرأة من دبرها في قبيلها كان الولد أحول فنزلت: ﴿ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ شِئْتُمْ ﴾^۲ «یهود می‌گفتند: اگر مردی از پشت در محل نسل با همسرش جماع کند، بچه احول (چپ چشم) خواهد شد، پس این آیه نازل شد: ﴿ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ شِئْتُمْ ﴾ «زنان شما محل بذرافشانی شما هستند پس از هر راهی که می‌خواهید به آن درآید (به شرط آنکه از موضع نسل تجاوز نکنید)».

(۱) متفق علیه: خ (۶۹/۲۲۸/۵۱۶۵)، م (۲/۱۰۵۸/۱۴۳۴)، د (۶/۱۹۷/۲۱۴۷)، ت (۲/۲۷۷/۱۰۹۸)، ج (۱/۶۱۸/۱۹۱۹).

(۲) متفق علیه: خ (۸/۱۸۹/۴۵۲۸)، م (۲/۱۰۵۸/۱۴۳۵)، د (۶/۲۰۳/۲۱۴۹)، ج (۱/۶۲۰/۱۹۲۵).

از ابن عباس روایت است: (كان هذا الحي من الأنصار و هم أهل وثن مع هذا الحي من يهود و هم أهل كتاب و كانوا يرون لهم فضلا عليهم في العلم، فكانوا يقتدون بكثير من فعلهم، و كان من أمر أهل الكتاب أن لا يأتوا النساء إلا على حرف، و ذلك أستر ماتكون المرأة، فكان هذا الحي من الأنصار قد أخذوا بذلك من فعلهم، و كان هذا الحي من قریش يشرحون النساء شرحا منكرا، و يتلذذون منهن مقبلات ومدبرات و مستقلقيات، فلما قدم المهاجرون المدينة، تزوج رجل منهم امرأة من الأنصار فذهب يصنع بها ذلك، فأنكرته عليه و قالت: إنما كنا نؤتى على حرف، فاصنع ذلك و إلا فاجتنبى، حتى شرى أمرها. فبلغ ذلك رسول الله ﷺ فأَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ﴿ نِسَاءُكُمْ حَرْتٌ لَكُمْ فَاتُوا حَرَّتْكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ﴾ أى مقبلات و مدبرات و مستقلقيات، يعنى بذلك موضع الولد)^۱ «این قبیله انصار که بت پرست بودند با این قبیله یهود که اهل کتاب بودند در یک جا زندگی می کردند، انصار آنان را در علم بر خودشان برتر می دانستند، و در کارهایشان به آنها اقتدا می کردند، یکی از کارهای اهل کتاب این بود که با همسرانشان از پهلوی جماع می کردند که در این حالت زن پوشیده تر است و این قبله از انصار در این کار از آنها تقلید می کردند ولی قریش زنانشان را در هنگام نزدیکی بیش از حد پهن می کردند و از جلو و عقب و پهلوی (فقط در محل نسل) از آنها لذت می بردند. وقتی مهاجرین به مدینه آمدند مردی از آنان با زنی از انصار ازدواج کرد و خواست این کار (پهن کردن) را با او انجام دهد، زن این کار او ناپسند دانست و گفت: رسم ما بر این است که از پهلوی نزدیکی شود، تو هم این کار را بکن، در غیر این صورت از من کناره گیر. این جریان بزرگ شد تا اینکه به پیامبر ﷺ رسید و خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد: ﴿ نِسَاءُكُمْ حَرْتٌ لَكُمْ فَاتُوا حَرَّتْكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ﴾ زنان شما محل بذرافشانی شما هستند پس از هر راهی که می خواهید (از جلو و عقب و پهلوی که منظور محل نسل است) به آنان درآیید».

(۱) سند آن صحیح است: [آداب الزفاف ۲۸]، د (۶/۲۰۴/۲۰۵۰).

برای مرد حرام است که در غیر محل نسل با همسرش جماع کند؛ چون پیامبر ﷺ فرمود: (من أتى حائضاً أو امرأةً فى دبرها أو كاهناً فصدقه بما يقول، فقد كفر بما أنزل على محمد) ^۱ «هر کسی با حائضی یا با زنی در غیر محل نسل جماع کند یا نزد کاهنی برود و او را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است».

بر زن و مرد شایسته است که هدفشان از ازدواج پاکدامنی باشد تا خود را از آنچه خداوند حرام فرموده محافظت کنند، در اینصورت آمیزش صدقه برایشان نوشته می‌شود؛ به دلیل حدیث ابوذر رضی الله عنه: (أن ناساً من أصحاب النبی ﷺ قالوا للنبی ﷺ: یا رسول الله، ذهب أهل الدثور بالأجور، يصلون كما نصلى، و يصومون كما نصوم، و يتصدقون بفضول أموالهم، قال: أوليس قد جعل الله لكم ما تصدقون؟ إن بكل تسبيحة صدقة، و بكل تكبيرة صدقة، و بكل تهليلة صدقة، و بكل تحميدة صدقة، و أمر بالمعروف صدقة، و نهى عن منكر صدقة، و فى بضع أحدكم صدقة، قالوا یا رسول الله آیاتی أحدنا شهوته و يكون له فيها أجر؟! قال: أرأيتم لو وضعها فى حرام أكان عليها وزر؟ فكذلك إذا وضعها فى الحلال كان له أجر) ^۲ «گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ به پیامبر گفتند، ای رسول خدا! ثروتمندان اجر و پاداش فراوانی دریافت می‌کنند؛ چراکه آنان مانند ما نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، و (اضافه بر آن) از اموال اضافیشان صدقه می‌دهند. پیامبر ﷺ فرمود: آیا خداوند چیزی را برای شما قرار نداده که با آن صدقه بدهید؟ هر سبحان الله، الله أكبر، لا إله إلا الله و الحمد لله که می‌گویید برای شما صدقه محسوب می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر صدقه است، و در نزدیکی با همسرانتان صدقه هست، گفتند: ای رسول خدا! یکی از ما شهوتش را برآورده می‌کند برایش اجر و پاداش هم هست؟ فرمود: مگر ندانست که اگر آنرا از راه حرام برآورده کند، گناهکار می‌شود؟ پس به همین ترتیب اگر در راه حلال آنرا برآورده کند، اجر و پاداش دریافت می‌نماید».

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۰۰۶]، جه (۱/۲۰۹/۶۳۹)، ت (۱/۹۰/۱۳۵)، د (۱۰/۳۹۸/۳۸۸۶).

(۲) صحیح: [ص. ج ۲۵۸۸]، م (۲/۶۹۷/۱۰۰۶).

وجوب ولیمه

بعد از دخول (بردن همسر به خانه) دادن ولیمه لازم است؛ چون همچنانکه گفته شد پیامبر ﷺ عبدالرحمن بن عوف را به آن امر فرمود، و به دلیل حدیث بریده بن حصیب: (لما خطب علی فاطمة رضی الله عنها قال: قال رسول الله ﷺ: إنه لابد للعرس من ولیمة)^۱ «وقتی که علی از فاطمه رضی الله عنها خواستگاری کرد، پیامبر ﷺ فرمود: برای عروسی ولیمه لازم است.

موارد زیر باید در دادن ولیمه مدنظر قرار گیرند:

۱- ولیمه سه روز بعد از دخول باشد؛ چون این کار از پیامبر ﷺ نقل شده است، از انس روایت است: (تزوج النبی ﷺ صفیة، و جعل عتقها صداقها، و جعل الولیمة ثلاثة أيام)^۲ «پیامبر ﷺ صفیة را به ازدواج خود درآورد و مهریه او را آزادی اش، تعیین نمود، و ولیمه را بعد از سه روز داد.

۲- باید افراد صالح اعم از فقیر و ثروتمند را به ولیمه دعوت کند، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لا تصاحب إلا مؤمنا، ولا یأکل طعامک إلا تقی)^۳ «تنها با مؤمن دوستی کن و کسی بجز انسان متقی از غذای شما نخورد».

۳- یک گوسفند و در صورت توانایی بیش از آن ولیمه دهد، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ به عبدالرحمن بن عوف (أولم ولو بشاة)^۴ «ولیمه بده اگرچه گوسفندی باشد».

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۴۱۹]، أ (۱۶/۲۰۵/۱۷۵).

(۲) سند آن صحیح است: [آداب الزفاف ۷۴]، این حدیث را همانطور که در فتح الباری آمده است ابویعلی با سند حسن تخریح کرده است (۹/۱۹۹)، این حدیث با این معنی در صحیح بخاری روایت شده است. (۹/۲۲۴/۱۵۵۹)، آلبانی آنرا ذکر کرده است.

(۳) حسن: [ص. ج ۷۳۴۱]، د (۱۳/۱۷۸/۴۸۱۱)، ت (۴/۲۷/۲۵۰۶).

(۴) تخریح در ص (۳۷۴).

و از انس روایت است: (ما رأیت رسول الله ﷺ أولم علی امرأة ما أولم علی زینب، فإنه ذبح شاة)^۱ «ندیده‌ام که پیامبر ﷺ به اندازه‌ای که برای زینب ولیمه داده، برای سایر زنانش بدهد، او برای زینب یک گوسفند ذبح کرد».

جایز است که ولیمه را از هر غذایی که در توان دارد بدهد هر چند گوشت نباشد؛ به دلیل حدیث انس: (أقام النبی ﷺ بین خیبر والمدینة ثلاثاً بینی علیه بصفیة بنت حبی، فدعوت المسلمین إلی ولیمته، فما کان فیها من خبز و لا لحم، أمر بالأنطاع فألقى فیها من التمر و الأقط و السمن، فانت ولیمته)^۲ «پیامبر ﷺ سه روز بین خیبر و مدینه به خاطر ازدواج با صفیه بنت حبی اقامت کرد، من مسلمانان را به ولیمه او دعوت کردم که در آن ولیمه نه نانی بود و نه گوشتی، پیامبر ﷺ دستور داد تا سفره‌ای چرمی پهن کنند و روی آن خرما و کشک و کره قرار دهند، این بود ولیمه او».

جایز نیست تنها ثروتمندان را بدون فقرا به ولیمه دعوت کند؛ به دلیل فروده پیامبر ﷺ (شر الطعام طعام الولیمة، یمنعها من یأتیها، و یدعی إلیها من یأبأها، و من لم یجب الدعوة فقد عصی الله و رسوله)^۳ «بدترین غذا، غذای ولیمه‌ای است که فقرای نیازمند از آن منع و ثروتمندان بی‌نیاز به آن دعوت شوند، و کسی که دعوت ولیمه را اجابت نکند به راستی نافرمانی خدا و رسول او را کرده است».

کسی که به ولیمه دعوت می‌شود واجب است در آن حاضر شود؛ به دلیل حدیثی که قبلاً بیان شد و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إذا دعی أحدکم إلی الولیمة فلیأتها)^۴ «اگر یکی

(۱) متفق علیه : م (۱۴۲۸ - ۲/۱۰۴۹/۹۰)، این لفظ مسلم است، خ (۹/۲۳۷/۵۱۷۱) ف جه (۱/۶۱۵/۱۹۰۸).

(۲) متفق علیه : خ (۹/۲۲۴/۱۵۵۹)، این لفظ بخاری است، م (۲/۱۰۴۳/۱۳۶۵)، نس (۶/۱۳۴).

(۳) متفق علیه : م (۱۴۳۲ / ۲/۱۰۵۵/۱۱۰)، بخاری و مسلم این حدیث را بصورت موقوف از ابوهریره روایت کرده‌اند، خ (۹/۲۴۴/۵۱۷۷).

(۴) متفق علیه : خ (۹/۳۴۰/۵۱۷۳)، م (۲/۱۰۵۲/۱۴۲۹) ف د (۱۰/۲۰۲/۳۷۱۸).

از شما به ولیمه دعوت شد، باید برای آن بیاید». و اگر روزه باشد باز هم لازم است که دعوت را اجابت کند به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى طَعَامٍ فَلْيَجِبْ، فَإِنْ كَانَ مَفْطَرًا فَلْيَطْعَمْ، وَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيَصِلْ: يَعْنِي الدَّعَاءَ) ^۱ «هرگاه یکی از شما دعوت شد، دعوت را اجابت کند، پس اگر روزه نبود غذا بخورد و اگر روزه بود (برای صاحب ولیمه) دعا کند». و اگر روزه اش روزه سنت بود می تواند افطار کند بویژه اگر دعوت کننده اصرار ورزد؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى طَعَامٍ فَلْيَجِبْ، فَإِنْ شَاءَ طَعَمْ، وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ) ^۲ «هرگاه یکی از شما دعوت شد، دعوت را اجابت کند، اگر خواست بخورد و اگر نخواست نخورد».

برای کسی که در دعوت حاضر می شود دو چیز مستحب است

۱- بعد از خوردن غذا با دعاهای زیر که از پیامبر ﷺ ثابت شده برای میزبان دعا کند:

ألف - (اللهم اغفر لهم، و ارحمهم، و بارک لهم فیما رزقتهم) ^۳ «خداوند! آنان را بیامرزد، و بر آنان رحم کن و در آنچه روزیشان داده ای برکت ده».

ب - (اللهم أطعم من أطعمني و اسق من سقانی) ^۴ «خداوند! به کسی که غذایم داد، غذا بده و کسی که مرا سیراب کرد، سیراب کن».

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۳۹]، هقی (۷/۲۶۳)، این لفظ بیهقی است، م (۲/۱۰۵۴/۱۴۳۱)، د (۱۰/۲۰۳/۳۷۱۹/۱۸).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۹۵۵]، م (۲/۱۰۵۶/۱۴۳۰)، د (۱۰/۲۰۶/۳۷۲۲).

(۳) صحیح: [مختصر م ۱۳۱۶]، م (۳/۱۶۱۵/۲۰۴۲)، د (۱۰/۱۹۵/۳۷۱۱).

(۴) صحیح: م (۳/۱۴۲۵/۲۰۵۵).

ج - (أكل طعامكم الأبرار، وصلت عليكم الملائكة، و أفطر عندكم الصائمون)^۱
 «نیکوکاران غذایتان را بخورند و ملائکه بر شما صلوات بفرستند و روزه‌داران نزد شما افطار کنند».

۲- دعای خیر و برکت برای صاحب ولیمه و همسرش همانطور که در تبریک ازدواج ذکر شد

اجابت دعوت مراسمی که بامعصیت همراه است جایز نیست مگر اینکه قصد انکار و از بین بردن آن را داشته باشد که در اینصورت اگر نتواند آنرا از بین ببرد بر او واجب است که برگردد. در این باره احادیثی به شرح زیر آمده است:

از علی روایت است: (صنعت طعاما فدعوت رسول الله ﷺ فجاء فرأى فى البيت تصاویر فرجع فقلت: یا رسول الله، ما أرجعک بأبی أنت و أمی؟ قال: إن فى البيت سترا فیه تصاویر، و إن الملائكة لا تدخل بیتا فیه تصاویر)^۲. «غذایی را درست کردم و پیامبر ﷺ را دعوت نمودم، پیامبر آمد و چند عکسی را در خانه دید و برگشت. گفتم ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد چه چیزی باعث شد که برگردی؟ فرمود: در خانه پرده‌های عکس‌داری^(*) بود و ملائکه به خانه‌ای که در آن عکس باشد داخل نمی‌شوند».

سلف صالح هم به این روش عمل کرده‌اند:

از ابومسعود - عقبه بن عمرو - روایت است: (أن رجلا صنع له طعاما، فدعاه فقال: أفى البيت صورة؟ قال: نعم فأبى أن یدخل حتى کسر الصورة، ثم دخل)^۳ «مردی برای او

(۱) صحیح: [ص. ج ۱۲۲۶]، د (۱۰/۳۳۳/۲۸۳۶).

(۲) صحیح: [۲۷۰۸]، جه (۲/۱۱۱/۳۳۵۹)، ابویعلی در مسند خود این حدیث را روایت کرده است. (ق

۳۹/۳۷/۳۱، ۲/۱) و قسمت زیادی حدیث «فقلت یا رسول...» جزو روایت او است.

(*) عکس ذی روح.

(۳) سند آن صحیح است: [آداب الزفاف ۹۳]، هق (۷/۲۶۸).

(ابومسعود) غذایی درست کرد و او را دعوت کرد، گفت آیا در خانه عکسی وجود دارد؟ گفت: بله، ابومسعود از وارد شدن به آن خانه خودداری کرد تا اینکه آن مرد عکسها را از بین برد سپس داخل شد».

بخاری گوید^۱: (و دعا ابن عمر أبا أيوب، فردی فی البیت ستر علی الجدار، فقال ابن عمر: غلبنا علیه النساء. فقال: من كنت أخشى عليه فلم أكن أخشى عليكم، فوالله لا أطعم لكم طعاما، فرجع) «ابن عمر ابویوب را دعوت کرد، پرده‌ای را روی دیوار خانه دید. ابن عمر گفت زنان در این مورد بر ما غلبه کردند، ابویوب گفت: آنقدر از او (الله) می‌ترسم که از تو نمی‌ترسم، قسم به خدا غذای شما را نمی‌خورم و برگشت».

برای شخص جایز است که به زنان اجازه دهد تا مراسم عروسی را فقط با زدن دف و خواندن آواز مباحی که در آن وصف زیبایی زن و ذکر فسق و فجور نباشد اعلام کنند. در این باره احادیثی آمده از جمله: پیامبر ﷺ فرمود: (أعلنوا النكاح)^۲ «ازدواج را اعلام کنید». و در حدیثی دیگر می‌فرماید: (فصل ما بین الحلال و الحرام الدف و الصوت فی النكاح)^۳ «تفاوت میان حلال و حرام در ازدواج دف و آواز است».

از خالد بن ذکوان روایت است: ربیع بنت معوذ بن عفراء گفت: (جاء النبی ﷺ یدخل حین بنی علی، فجلس علی فراش کمجلسک منی، فجعلت جویریات لنا یضربن بالدف و یندبن من قتل من آبائی یوم بدر، إذ قالت إحداهن: و فینا نبی یعلم ما فی غد. فقال: دعی هذه و قولی بالذی كنت تقولین)^۴ «وقتی که به خانه داماد برده شدم پیامبر ﷺ نزد من آمد، و روی فراشی نشست همچون نشستن تو از من. دختر بچه‌های ما دف می‌زدند و

(۱) (۹/۲۴۹).

(۲) حسن: [ص. جه ۱۵۳۷]، حب (۳۱۳/۱۲۸۵).

(۳) حسن: [ص. جه ۱۵۳۸]، نس (۶/۱۲۷)، جه (۱/۶۱۱/۱۸۹۶)، (۲/۲۷۵/۱۰۹۴) در روایت ترمذی عبارت «فی النکاح» نیامده است.

(۴) صحیح: [الزفاف ۱۰۸]، خ (۹/۲۰۲/۵۱۴۷)، د (۱۳/۲۶۴/۴۹۰۱)، ت (۲/۲۷۶/۱۰۹۴).

خوبیهای پدرانشان را که روز بدر کشته شده بودند یادآور می‌شدند، در این حال یکی از آنها گفت: در میان ما پیامبری است که از آینده خبر دارد، پیامبر ﷺ فرمود ک این سخن را ترک کن و آنچه را که قبلاً می‌گفتی بگو».

هرگاه مردی (متأهل) با دوشیزه‌ای ازدواج کرد، سنت است که هفت شب نزد او بماند و بعد از آن به نوبت نزد زنان دیگرش برود. ولی اگر زن بیوه‌ای را بعد از ازدواج با دختری باکره به نکاح خود درآورد سه شب نزد او بماند، و سپس به نوبت نزد آنها برود. ابوقلابه این چنین از انس روایت کرده و گفته است: می‌توانم بگویم انس این حدیث را به پیامبر ﷺ نسبت می‌داد.^۱ (یعنی این حدیث مرفوع است).
بر مرد واجب است که با همسرش به خوبی معاشرت کند و او را در آنچه خداوند برای او حلال کرده همراهی کند بویژه وقتی که جوان باشد. در این باره چندین حدیث آمده از آن جمله:

پیامبر ﷺ فرمود: (خیرکم، خیرکم لأهله، و أنا خیرکم لأهلی)^۲ «بهترین شما کسی است که با خانواده‌اش خوش‌رفتارتر باشد و من بهترین شما برای خانواده‌ام هستم».
در حدیثی دیگر می‌فرماید: (أکمل المؤمنین إیماناً أحسنهم خلقاً، و خیارکم خیارکم لنسائهم)^۳ «کاملترین مؤمنان از لحاظ ایمان خوش اخلاق‌ترین آنان است و بهترین شما کسانی هستند که با همسرانشان خوش رفتارتر باشند».
و در حدیثی دیگر می‌فرماید: (لا یفرک مؤمن مؤمنة إن کره منها خلقا رضی منها آخر)^۴ «هیچ مرد مؤمنی نباید کینه زن مؤمنی را به دل بگیرد؛ چون اگر رفتاری از او را نپسندد، رفتاری دیگری از او را می‌پسندد».

(۱) متفق علیه: خ (۹/۳۱۴/۵۲۱۴)، م (۲/۱۰۸۴/۱۴۶۱)، د (۶/۱۶۰/۲۱۱۰)، ت (۲/۳۰۳/۱۱۴۸).

(۲) صحیح: [ص. ج ۳۲۶۶]، ت (۵/۳۶۹/۳۹۸۵).

(۳) صحیح: [ص. ج ۳۲۶۵]، ت (۲/۳۱۵/۱۱۷۲).

(۴) صحیح: [ص. ج ۷۷۴۱]، م (۲/۱۰۹۱/۱۴۶۹).

در خطبه حجة الوداع می‌فرماید: (ألا واستوصوا بالنساء خيرا، فإنهن عوان عندكم ليس تملكون منهن شيئا غير ذلك، إلا أن يأتين بفاحشة مبينة، فإن فعن فاهجروهن في المضاجع و اضربوهن ضربا غير مبرح، فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا، ألا إن لكم على نسائكم حقا، و لنسائكم عليكم حقا، فأما حقكم على نسائكم فلا يوطن فرشكم من تكرهون، و لا يأذن في بيوتكم لمن تكرهون، ألا وحقهن عليكم أن تحسنوا إليهن في كسوتهن و طعامهن)^۱. «آگاه باشید یکدیگر را به رفتار خوب با زنان سفارش کنید؛ چون آنان نزد شما گرفتارند، و شما غیر از در اختیار داشتنشان مالک چیز دیگری از آنان نیستید مگر اینکه مرتکب منکری آشکار شوند، پس در اینصورت بسترهایشان را ترک کنید و آنان را طوری بزنید که به آنها آسیب نرسد، پس اگر از شما اطاعت کردند راهی را برای (تنبیه) ایشان نجوید، بدانید که همسرانتان بر شما حقی دارند و شما نیز بر آنان حقی دارید، اما حق شما بر همسرانتان این است که کسی را که دوست ندارید به حریم و خانه شما راه ندهند. آگاه باشید که حق آنان بر شما این است که به خوبی پوشاک و غذا را برای آنان تهیه کنید».

بر مرد واجب است که در خوراک و مسکن و لباس و بیتوته و دیگر رفتارهای مادی بین زنانش عدالت برقرار کند. پس اگر به یکی از آنها بیش از دیگران توجه کند تهدیدی که در حدیث زیر ذکر شده است، شامل حال او می‌شود:

(من كانت له امرأتان يميل مع أحدهما على الأخرى، جائئ يوم القيامة وأحد شقيه ساقط)^۲ «هر کس دو زن داشته باشد و بین آنها عدالت برقرار نکند، روز قیامت در حالی به پیشگاه خداوند حاضر می‌شود که یکی از پهلوهایش ساقط (افتاده) است».

(۱) حسن [ص. جه ۱۵۰۱]، ت (۲/۳۱۵/۱۱۷۳).

(۲) صحیح [ص. جه ۱۶۰۳]، جه (۱/۶۳۳/۱۹۶۹)، این لفظ ابن ماجه است، د (۶/۱۷۱/۲۱۱۹)، ت

(۲/۳۰۴/۱۱۵۰)، نس (۷/۶۳).

ولی تمایل قلبی بیشتر به یکی از آنان اشکال ندارد؛ چون میل و گرایش قلبی غیرارادی است، لذا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾
(نساء: ۱۲۹)

«شما نمی‌توانید (از نظر محبت قلبی) میان زنان دادگری (کامل) برقرار کنید هرچند هم (در این راه به خود زحمت دهید و) همه کوشش و توان خود را به کار برید؛ ولی بطور کلی دوری نکنید بدانگونه که او را به صورت زن معلقه‌ای درآورید (که بلا تکلیف بوده بطوریکه نه شوهر دارد و نه بی‌شوهر به شمار آید)».

پیامبر ﷺ در امور مادی بین همسرانش به عدالت رفتار می‌کرد و بین آنان فرق نمی‌گذاشت ولی با وجود این عائشه محبوبترین آنان، نزدش بود:

از عمرو بن عاص روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَيَّ جِيْشَ ذَاتِ السَّلَاسِلِ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: عَائِشَةُ، فَقُلْتُ مِنَ الرِّجَالِ؟ قَالَ أَبُو هَارٍ، قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَعَدَّ رِجَالًا)¹ «پیامبر ﷺ مرا به فرماندهی لشکر ذات السلاسل برگزید، نزد پیامبر ﷺ رفتم و گفتم محبوبترین مردم نزد شما کیست؟ فرمود عایشه، گفتم از میان مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش، گفتم بعد از او چه کسی؟ فرمود: عمر بن خطاب و چند مرد دیگر را هم نام برد».

مرد آزاد با چند زن می‌تواند ازدواج کند؟

ازدواج با بیش از چهار زن حلال نیست به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾
(نساء: ۳)

«سپس از زنانی که (بر شما حلالند) دوست دارید با دو یا سه یا چهار تا ازدواج کنید».

(۱) صحیح: [ص. ۳۰۴۶]، ت. (۵/۳۴۶/۳۹۷۲).

پیامبر ﷺ به غیلان بن سلمه که زمان اسلام آوردنش ده زن داشت فرمود: (أمسک أربعا و فارق سائرهن)^۱ «چهار زن را برای خود نگه دار و بقیه را رها کن».

از قیس بن حارث روایت است: وقتی که اسلام آوردم هشت زن داشتم. نزد پیامبر ﷺ رفتم و جریان را برایش تعریف کردم، فرمود: (إختر منهن أربعا)^۲ «چهار زن را از بین آنها برای خود اختیار کن».

زنانی که ازدواج با آنان حرام است

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا
وَسَاءَ سَبِيلًا. حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ
خَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ
مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ
اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ
الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَفُورًا رَحِيمًا. وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
وَأَحْلَلْ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ﴾

(نساء: ۲۲-۲۴)

«با زنانی ازدواج نکنید که پدران شما با آنها ازدواج کرده‌اند؛ چرا که این کار عمل بسیار زشت و مبعوض و روش بسیار نادرستی است؛ مگر آنچه گذشته است (و در زمان جاهلیت بوده است که مورد عفو خدا قرار می‌گیرد). خداوند بر شما حرام نموده است ازدواج با مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه‌هایتان، و خاله‌هایتان،

(۱) صحیح: [ص. ج ۱۵۸۹، ت (۲/۲۹۵/۱۱۳۸)، جه (۱/۶۲۸/۱۹۵۳)].

(۲) حسن صحیح: [ص. جه ۱۵۸۸، جه (۱/۶۲۸/۱۹۵۲)، د (۶/۳۲۷/۲۲۴)].

برادرزادگان، خواهرزادگان، مادرانی که به شما شیر داده‌اند، خواهران رضاعی‌تان، مادران همسرانتان، دختران همسرانتان از مردان دیگر که تحت کفالت و رعایت شما پرورش یافته و با مادرانشان همبستر شده‌اید، ولی اگر با مادرانشان همبستر نشده باشید، گناهی (در ازدواج با چنین دخترانی) بر شما نیست، همسران پسران صلبی خود و (بالآخره اینکه) دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر اینکه آنچه گذشته است (که با ترک یکی از آن دو خواهر، قلم عفو بر این کار که در زمان جاهلیت واقع شده است، کشیده خواهد شد) بی‌گمان خداوند بسی آمرزنده است (و گذشته راندایده می‌گیرد و) مهربان است. و زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند) مگر زنانی که (آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران) اسیر کرده باشید، که (در این صورت نکاح شوهران کافرشان با اسارت لغو می‌گردد و بعد از زدوده شدن رحم ایشان) برای شما حلال می‌باشند. این را خداوند بر شما واجب گردانده است (پس آنچه را که او بر شما حرام نموده است حرام بدارید و آنرا مراعات دارید) برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان (یعنی جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است و می‌توانید با اموال خود (از راه شرعی) زنانی را جويا شوید و با ایشان ازدواج کنید (بدان شرط که منظورتان زنا و دست‌بازی نباشد) و پاکدامن و از زنا خوشتندار باشید».

خداوند متعال در این آیه زنانی را ذکر کرده که ازدواج با آنها حرام است، و با تأمل در آن در می‌یابیم که تحریم دو نوع است:

- ۱- تحریم ابدی، که در آن ازدواج مرد با زن برای همیشه ممنوع است.
 - ۲- تحریم موقت، که در آن تا زمانی که زن در وضعیت خاصی قرار دارد، ازدواج با او ممنوع است ولی بمحض اینکه این وضعیت تغییر کرد، تحریم از بین می‌رود و ازدواج با او حلال می‌شود.
- اسباب تحریم ابدی عبارتند از: نسب، خویشاوندی ناشی از ازدواج (مصاهره)، شیرخوارگی.

أ- زنانی که به سبب نسب حرام شده‌اند عبارتند از:

مادران، دختران، خواهران، عمه‌ها، خاله‌ها، دختران برادر و دختران خواهر.

ب- زنانی که به سبب مصاهره حرام شده‌اند عبارتند از:

۱- مادر همسر، و در تحریم او آمیزش با دخترش شرط نیست بلکه به محض عقد دخترش حرام می‌شود.

۲- دختر زنی که با او آمیزش کرده است پس اگر مردی مادر را عقد کرد بدون اینکه با او آمیزش کند، دخترش برای او حلال است، به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾ «ولی اگر با مادرانشان همبستر نشده باشید گناهی (در ازدواج با چنین دخترانی) بر شما نیست».

۳- همسر پسر که به محض عقد حرام می‌شود.

۴- همسر پدر، بر پسر حرام است که با همسر پدرش ازدواج کند و این تحریم به محض اینکه پدرش او را عقد کرد حاصل می‌شود.

ج- تحریم به سبب شیرخوارگی:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ﴾ «و مادرانی که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی‌تان».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوَالِدَةُ﴾^۱ «شیرخوارگی حرام می‌کند آنچه را که نسب حرام می‌کند».

بنابراین شیردهنده مادر (رضاعی) است، در نتیجه تمام کسانی که از جانب مادر نسبی بر پسر حرام شده‌اند، از طرف مادر رضاعی بر شیرخوار نیز حرام می‌شوند.

پس شیرخوار نمی‌تواند با افراد زیر ازدواج کند:

- ۱- زن شیردهنده، (مادر رضاعی) ۲- مادرزن شیردهنده ۳- مادرشوهر شیردهنده ۴- خواهرزن شیردهنده ۵- خواهرشوهر شیردهنده ۶- دختران پسر و دختر شیردهنده ۷- خواهرشیری.

(۱) متفق علیه : خ (۹/۱۳۹/۵۰۹۹)، م (۲/۱۰۶۸/۱۴۴۴)، ت (۲/۳۰۷/۱۱۵۷)، د (۶/۵۳/۲۰۴۱)، نس

مقدار شیری که با خوردن آن تحریم ثابت می‌شود

از عایشه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تحرم المصة و المصتان)^۱ «با یک یا دو بار مکیدن تحریم ثابت نمی‌شود».

از ام فضل روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تحرم الرضعة أو الرضعتان، أو المصة أو المصتان)^۲ «با یک یا دو بار شیرخوردن^(*) و یا یک یا دو بار مکیدن تحریم ثابت نمی‌شود».

از عایشه روایت است: (كان فيما أنزل من القرآن عشر رضعات معلومات يحرمن، ثم نسخن، بخمس معلومات. فتوفى رسول الله ﷺ و هن فيما يقرأ من القرآن)^۳ «از جمله آیات نازل شده در قرآن، آیه (عشر رضعات معلومات يحرمن) بود. «یعنی: ده بار شیر دادن معلوم (نکاح را) حرام می‌کند». سپس لفظ و حکم این آیه با آیه (بخمس معلومات) نسخ شد. «یعنی ک با پنج بار شیردادن معلوم». (تلاوت پنج بار شیردادن نسخ شد و حکم آن باقی ماند) سپس پیامبر ﷺ فوت کرد ولی (به خاطر تأخیر نسخ آن) آیه نسخ شده از جمله آیاتی بود که (هنوز) جزو قرآن به حساب می‌آمد».

شیرخوارگی باید تا دو سالگی باشد (و بعد از آن اعتبار ندارد) به دلیل فرموده خداوند متعال:

(۱) صحیح: [ص ۱۵۵۷]، [الإرواء ۲۱۴۸]، م (۲/۱۰۷۳/۱۴۵۰)، ت (۲/۳۰۸/۱۱۶۰)، د (۶/۶۹/۲۰۴۹)، جه (۱/۶۲۴/۱۹۴۱)، نس (۶/۱۰۱).

(۲) صحیح: [مختصر م ۸۷۸]، م (۲/۱۰۷۴/۲۰ / ۱۴۵۱)، و هذا لفظه، نس (۶/۱۰۱).

(*) رضعه یا یک بار شیر خوردن این است که پستان مادر در دهان کودک گذاشته شود و کودک آنرا بمکد و بعد از خوردن به اختیار خود آنرا رها کند و هیچ عارضی غیر طبیعی او را از مکیدن باز ندارد «مترجم».

(۳) صحیح: [مختصر مسلم ۸۷۹]، م (۲/۱۰۷۵/۱۴۲۵)، د (۶/۶۷/۲۰۴۸)، ت (۲/۳۰۸/۱۱۶۰)، جه (۱/۶۲۵/۱۹۴۲)، بمعناه، نس (۶/۱۰۰).

﴿ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ﴾

(بقره: ۲۳۳)

«مادران (اعم از مطلقه و غیرمطلقه) دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند، هرگاه یکی از والدین یا هر دوی ایشان خواستار تکمیل دوران شیرخوارگی شوند».

از ام سلمه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا یحرم من الرضاع إلا ما فتق الأمعاء فی الثدي و کان قبل الفطام)^۱ «شیرخوارگی موجب تحریم ازدواج نمی‌شود مگر زمانی که شیر به روده کودک برسد (بطوریکه روده کودک تنها از آن تغذیه کند) و قبل از دو سالگی باشد».

زنانی که بطور موقت حرام شده‌اند

۱- جمع بین دو خواهر (دوخواهر را در یک زمان به ازدواج خود درآوردن)، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْأُخْتِیْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ﴾

(نساء: ۲۳)

«و اینکه دو خواهر را با هم جمع آورید، مگر آنچه گذشته است» (که با ترک یکی از آندو خواهر، قلم عفو بر این کار که در زمان جاهلیت واقع شده است کشیده خواهد شد)».

۲- جمع بین زن و عمه یا خاله او: به دلیل حدیث ابوهریره از پیامبر ﷺ که فرمود: (لا یجمع بین المرأة و عمتها ولا بین المرأة و خالتها)^۲ «جمع بین زن و عمه‌اش، زن و خاله‌اش، جایز نیست».

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۱۵۰]، ت (۲/۳۱/۱۱۶۲).

(۲) متفق علیه: خ (۹/۱۶۰/۵۱۰۹)، م (۲/۱۰۲۸/۱۴۰۸)، د (۶/۷۲/۲۰۲۵)، ت (۲/۲۹۷/۱۱۳۵)، جه

(۱/۶۲۱/۱۹۲۹)، بمعناه، نس (۶/۹۸).

۳- زنی که همسر مردی دیگر است و در عده او به سر می‌برد: به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. «زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند) مگر زنانی که (آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران) اسیر کرده باشید، که بعد از پاک شدن رحم ایشان، برای اسیرکننده حلال می‌گردند اگرچه در ازدواج کسان دیگری باشند، به دلیل حدیث ابوسعید:

(أن رسول الله ﷺ بعث جيشا إلى أو طاس، فلقى عدوا فقاتلوهم، فظهروا عليهم وأصابوا سبایا، و كان ناس من أصحاب رسول الله ﷺ تخرجوا من غشيانهن، من أجل أزواجهن من المشركين، فأنزل الله عزوجل في ذلك ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ أي فهن لكم حلال إذا انقضت عدتهن)^۱ «پیامبر ﷺ سپاهی را به او طاس فرستاد، و با دشمن روبرو شدند و با آنها جنگیدند، و بر آنها چیره شدند، و چندین زن را به اسارت درآوردند، گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ به خاطر شوهران مشرکشان نزدیکی با آنان را ناپسند دانستند، خداوند عزوجل در این باره این آیه را نازل کرد: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. «هرگاه عده آنان به پایان رسید برای شما حلال‌اند».

۴- زنی که سه بار طلاق داده شده، ازدواج او با شوهر اولش جایز نیست، مگر اینکه مرد دیگری بطور صحیح او را به ازدواج خود درآورده سپس او را طلاق دهد، به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ، فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ﴾ «پس اگر (بعد از طلاق و رجوع بار دیگر هم) او را طلاق داد از آن به بعد زن برای او حلال نخواهد بود، مگر اینکه با شوهری دیگر ازدواج کند، (و با او آمیزش جنسی نماید و ازدواج واقعی و جدی صورت گیرد نه موقتی و فریبکارانه) در اینصورت اگر (شوهر دوم) او را طلاق داد، گناهی بر آن دو (زن و شوهر اول) نخواهد بود که (به کانون زندگی زناشویی) برگردند

(۱) صحیح: مختصر م ۸۳۷، م (۱۴۵۶/۱۰۷۹/۲)، ت (۵۰۰۵/۳۰۱/۴)، نسس (۱۱۰/۶)، د

(و زن با شوهر اول ازدواج نماید) در صورتیکه امیدوار باشند که می‌توانند حدود الهی را (محترم بشمارند و) پابرجا دارند».

۵- ازدواج با زنان زناکار: برای هیچ زن و مردی جایز نیست که با مرد و زن زناکار ازدواج کند، مگر اینکه توبه کنند؛ به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾
(نور: ۳)

«مرد زناکار (پیش از دست کشیدن از کار پلید زنا و توبه کردن از آلوده دامانی) حق ندارد جز با زن زناکار (فاحشه‌ای که از عمل زشت فاحشه‌گری دست نکشیده و از آلوده دامانی توبه نکرده باشد) و یا با زن مشرک (و کافری که هنوز بر شرک و کفر ماندگار باشد) ازدواج کند، همانگونه هم زن زناکار (پیش از دست کشیدن از کار پلید زنا و توبه از آلوده‌دامانی) حق ندارد جز با مرد زناپیشه (ماندگار بر زناکاری و توبه ناکرده از آلوده‌دامانی) و یا با مرد مشرک (و کافری که هنوز شرک و کفر را رها نکرده باشد) ازدواج کند، چنین ازدواجی بر مؤمنان حرام شده است».

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است: (أن مرثد بن أبي مرثد الغنوی كان يحمل الأسارى بمكة، و كان بمكة بغى يقال لها عناق، و كانت صديقته، قال: جئت إلى النبي ﷺ فقلت: يا رسول الله أنكح عناقا؟ قال: فسكت عنى فنزلت: ﴿وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ﴾ فدعاني فقرأها على وقال: لاتنكحها)^۱ «مرثد بن ابی مرثد غنوی اسیران را به مکه حمل می‌کرد، در مکه زن زناکاری به نام عناق که دوست مرثد بود زندگی می‌کرد، مرثد گفت: نزد رسول الله ﷺ رفتم و گفتم: ای رسول خدا! آیا عناق را به ازدواج خود درآورم؟ مرثد گوید: پیامبر در جواب من ساکت ماند، سپس این آیه نازل شد:

(۱) سند آن حسن است: [ص. نس ۳۰۲۷]، د (۶/۴۸/۲۰۳۷)، نس (۶/۶۶)، ت (۵/۱۰/۳۲۲۷).

﴿وَالزَّانِيَةُ لَآيْنِكِهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ﴾ مرا صدا زد و آیه را برایم خواند، و فرمود: با او ازدواج نکن.

ازدواجهای فاسد

۱- نکاح شغار

نکاح شغار عبارت است از اینکه کسی دختر یا خواهر خود و یا دختری که سرپرستی او را که به عهده دارد به ازدواج کسی دیگر درآورد به شرط اینکه او هم دختر، خواهر، خواهرزاده و... خود را به ازدواج او یا پسرش یا برادرزاده‌اش درآورد. این عقد به این صورت فاسد است خواه مهریه برای آن ذکر شده باشد یا خیر، چون پیامبر ﷺ از این کار نهی کرده و مسلمانان را از آن برحذر داشته است. و خداوند متعال هم فرموده است:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۷)

«چیزهایی را که پیامبر برای شما (از احکام الهی) آورده، اجرا کنید و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید».

و در صحیحین از ابن عمر روایت است: (أن النبي ﷺ نهى عن الشغار)^۱ «پیامبر ﷺ از نکاح شغار نهی کرد».

در صحیح مسلم از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ از نکاح شغار نهی کرد. و فرمود شغار این است که مردی، به مردی دیگر بگوید: (زوجنی ابنتک و أزوجک ابنتی، أو زوجنی أختک و أزوجک أختی)^۲ «دختر را به ازدواج من در بیاور، تا من (در مقابل)، دخترم را به ازدواج تو درآورم، یا خواهرت را به ازدواج من در بیاور تا من هم (در مقابل) خواهرم را به ازدواج تو درآورم».

(۱) [مختصر م ۸۰۸]، خ (۹/۱۶۲/۵۱۱۲)، م (۲/۱۰۳۴/۱۴۱۵)، نس (۶/۱۱۲).

(۲) صحیح: [مختصر م ۸۰۸]، م (۲/۱۰۳۵/۱۴۱۶).

در حدیثی دیگر فرمودند: (لاشغار فی الإسلام)^۱ «در اسلام شغار نیست».

لذا، این احادیث صحیح دلالت می‌کند بر این که نکاح شغار حرام، فاسد و مخالف شرع و قانون خداوند است و پیامبر ﷺ بین نکاح شغاری که در آن مهریه ذکر شده باشد و نکاحی که اسمی از مهریه به میان نیامده باشد تفاوتی قایل نشده است.

اما آنچه در حدیث ابن عمر درباره تفسیر نکاح شغار آمده مبنی بر اینکه نکاح شغار عبارت است از اینکه مردی دخترش را به ازدواج دیگری درآورد به شرطی که او هم در مقابل دختر خود را به ازدواج او درآورد بدون اینکه مهریه‌ای در کار باشد. اهل علم گفته‌اند که در حدیث ابن عمر این تعریف (درباره شغار) از کلام نافع است، نه پیامبر ﷺ، چراکه پیامبر ﷺ در حدیث ابوهریره که قبلاً ذکر شد شغار را تفسیر کرده و فرموده است: «شغار نکاحی است که مردی دختر یا خواهرش را به ازدواج دیگری درآورد به شرط آنکه او هم در مقابل دختر یا خواهرش را به ازدواج درآورد» و فرموده که بین آنها مهریه نباشد و این دلالت می‌کند بر اینکه ذکر یا عدم ذکر مهریه هیچ تأثیری در حکم این نوع ازدواج ندارد و آنچه باعث فساد آن می‌شود به شرط گرفتن مبادله (دو زن) است که فساد زیادی را به دنبال دارد؛ چون این نوع ازدواج منجر به مجبور کردن زنان به ازدواج با کسانی می‌شود که راضی نیستند، و در واقع در این نوع ازدواج مصلحت اولیاء بر مصلحت زنان ترجیح داده می‌شود و این کاری ناپسند و ظلمی بر زنان است. یکی دیگر از اثرات نامطلوب آن، محروم کردن زنان از مهرالمثلشان است همانطور که در میان انجام دهندگان این عقد ناپسند وجود دارد مگر کسی که خدا بخواهد (و او را از این منکر محافظت کند) و بسیاری از این نوع ازدواجها به جنگ و دشمنی بعد از ازدواج می‌انجامد و این از عقوبات زودرس مخالفت با شرع است.^۲

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۵۰۱]، م (۱۴۱۵ - ۲/۱۰۳۵/۶۰).

(۲) به رساله «حکم السفور و الحجاب و نکاح الشغار» نوشته شیخ بن باز رحمت خدا بر او باد مراجعه

۲- نکاح محلل

نکاحی است که مرد زنی را که سه طلاقه شده پس از سپری شدن عده‌اش به ازدواج خود درآورد، سپس او را طلاق داده تا برای شوهر اولش حلال شود.

این نوع ازدواج گناهی کبیره و عملی زشت است، و به هیچ صورت جایز نمی‌باشد، چه هنگام عقد یا قبل از آن، این شرط را کرده باشند، و یا اینکه یکی از آنها در دل نیت این کار را داشته باشد، در هر صورت انجام دهنده آن ملعون است.

از علی روایت است: (لعن رسول الله ﷺ المحلل و المحلل له) ^۱ «پیامبر ﷺ محلل (حلال کننده زنی که سه طلاق شده) و محلل له (مردی که زن برایش حلال شده - شوهر اول) را لعنت کرده است».

از عقبه بن عامر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ألا أخبركم بالتيس المستعار؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: هو المحلل، لعن الله المحلل و المحلل له) ^۲ «آیا شما را از بز نر به کرایه گرفته شده خبردار کنم؟ گفتند بله ای رسول خدا، فرمود: او محلل است، خداوند محلل و محلل له را لعنت کرده است».

از عمر بن نافع از پدرش روایت است: (جاء رجل إلى ابن عمر رضی الله عنهما فسأله عن رجل طلق أمراًته ثلاثاً، فتزوجها أخ له من غير مؤامرة منه ليحلها لأخيه، هل تحل للأول؟ قال: لا، إلا نكاح رغبة، كنا نعد هذا سفاحاً على عهد رسول الله ﷺ) ^۳ «مردی نزد ابن عمر (رض) آمد و از او درباره مردی سؤال کرد که همسرش را سه بار طلاق داده است و یکی از برادران (دینی‌اش) بدون داشتن هیچ حيله و نقشه‌ای او را به ازدواج خود درآورده تا او را برای برادرش حلال کند آیا (این زن) برای (شوهر) اول حلال می‌شود؟

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۱۰۱]، د (۶/۸۸/۲۰۶۲)، ت (۲/۲۹۴/۱۱۲۸)، ج (۱/۶۲۲/۱۹۳۵).

(۲) حسن: [ص. ج ۱۵۷۲]، ج (۱/۶۲۳/۱۹۳۶)، کم (۲/۱۹۸)، هق (۷/۲۰۸).

(۳) صحیح: [الإرواء ۳۱۱/۶]، کم (۲/۱۹۹)، هق (۷/۲۰۸).

ابن عمر گفت: نه، مگر اینکه ازدواج از روی میل و رغبت (و بدون قصد تحلیل) باشد؛ چون ما در زمان رسول الله ﷺ این کار را زنا به حساب می‌آوردیم».

نکاح زن به نیت طلاق دادن او

شیخ سید سابق (ره) در کتاب فقه السنه (۲/۳۸) می‌گوید: علماء اتفاق نظر دارند بر اینکه اگر مردی زنی را بدون اینکه هنگام عقد، مدتی را معین کند، به ازدواج خود درآورد، اگر قصد داشته باشد که بعد از مدتی یا بعد از برطرف شدن نیازش در آنجایی که هست، او را طلاق دهد، این ازدواج صحیح است.

ولی اوزاعی با این رأی مخالف است و آنرا نکاح متعه می‌داند.

شیخ رشید رضا در تفسیر «المنار» در این باره می‌گوید:

«هرچند تشدید و تأکید علمای سلف و خلف در منع نکاح متعه، ایجاب می‌کند که ازدواج به نیت طلاق ممنوع باشد، و اگرچه فقها می‌گویند: اگر مرد هنگام ازدواج، مدت زمان خاصی را در دل نیت کرده باشد، ولی در صیغه عقد آنرا به شرط نگیرد، نکاحش صحیح است. لیکن پنهان کردن تعیین وقت و نیت طلاق، حيله و فریب به حساب می‌آید، لذا این نوع عقد سزاوارتر به بطلان از عقدی است که با رضایت شوهر و زن و ولی او منعقد شده و تنها مفسده آن، به بازی گرفتن بزرگترین پیوند بشری یعنی ازدواج و شهوترانی زنان و مردان شهوتران است، این نوع ازدواج باید به طریق اولی باطل باشد؛ چراکه این نوع ازدواج علاوه بر حيله و فریب‌کاری دارای مفاصده دیگری است، همچون دشمنی و کینه و از بین رفتن اعتماد حتی به انسانهای صادقی که قصد ازدواج حقیقی دارند، ازدواجی که هدف آن پاکدامنی هر یک از زن و شوهر و خلوص نیت آنها نسبت به یکدیگر و همکاریشان برای تأسیس خانواده‌ای صالح در میان امت اسلامی است - اه -».

می‌گوییم: اثر عمر بن نافع از پدرش نظر شیخ رشید (ره) را تأیید می‌کند که: (جاء رجل إلى ابن عمر رضي الله عنهما فسأله عن رجل طلق امرأته ثلاثاً، فتزوجها أخ له من غير مؤامرة منه، ليحلها لأخيه، هل تحل للأول؟ قال: لا إلا نکاح رغبة، كنا نعد هذا سفاحاً

علی عهد رسول الله ﷺ^۱ «مردی نزد ابن عمر (رض) آمد و از او درباره مردی سؤال کرد که همسرش را سه بار طلاق داده است و یکی از برادران (دینی‌اش) بدون داشتن هیچ حيله و نقشه‌ای او را به ازدواج خود درآورده تا او را برای برادرش حلال کند، آیا (این زن) برای شوهر (اول) حلال می‌شود؟ ابن عمر گفت نه: مگر اینکه ازدواج از روی میل و رغبت (و بدون قصد تحلیل) باشد، چون ما در زمان رسول الله ﷺ این کار را زنا به حساب می‌آوردیم».

حقوق زوجین

خانواده رکن اساسی جامعه است که اگر اصلاح شود، تمام جامعه اصلاح می‌شود و اگر فاسد شود، تمام جامعه فاسد می‌شود، لذا اسلام توجه زیادی به خانواده کرده و بر زن و مرد چیزهایی را واجب نموده است که سلامت و سعادت آنها را تأمین می‌کند. بنابراین اسلام خانواده را همچون مؤسسه‌ای می‌داند که دو نفر (زن و مرد) در آن شراکت دارند و مرد مسئولیت آن را برعهده دارد:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ، فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ (نساء: ۳۴)

«مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعه کوچک خانواده حق رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان برعهده ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای نظام جامعه، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتریهایی بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که (معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول بدست می‌آورند و) از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند. پس زنان صالح آنانی هستند که فرمانبردار (اوامر خدا و مطیع دستور شوهران خود) بوده و اسرار (زناشویی) را نگاه می‌دارند؛ چراکه خداوند به حفظ (آنها) دستور داده است».

(۱) تخریج در ص (۳۹۶).

اسلام برای هر یک از زن و مرد حقوقی را واجب کرده است که با رعایت آنها، استقرار و پایداری این مؤسسه تضمین می‌شود و هر یک از زن و شوهر را تشویق کرده است که وظایف خود را انجام دهند و از کوتاهیهای یکدیگر چشم‌پوشی کنند.

حقوق زن بر مرد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾
(روم: ۲۱)

«و یکی از نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید و در میان شما و ایشان محبت و مهربانی انداخت.»

محبت و رحمتی که بین زن و شوهر وجود دارد، بین هیچ دو نفر دیگری دیده نمی‌شود، خداوند سبحان دوست دارد که این محبت و مهربانی بین زنان و شوهران تداوم پیدا کند، لذا حقوقی را برای آنان واجب کرده که رعایت آنها محبت و مهربانی را (تداوم بخشیده) و آنرا از نابودی حفظ می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾
(بقره: ۲۲۸)

«و برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران ادا بکنند) همانگونه که بر آنان (حقوق و واجباتی) است (که باید همسران اداء بکنند) به گونه‌ای شایسته.»

این کلام با وجود اختصاری که دارد دربرگیرنده مفاهیمی است که بیان آنها نیاز به نوشتن کتاب بزرگی دارد. این قاعده‌ای کلی است و بیان‌کننده این است که زن در تمام حقوق با مرد مساوی است مگر دز یک مورد که خداوند آن را در آیه ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ «و مردان را بر زنان برتری است» بیان فرموده است.

خداوند بزرگ شناخت حقوق و وظایف زنان را به عرف و عاداتی که میان مردم درباره معاشرت و رفتار آنها با یکدیگر وجود دارد، محول کرده است، و شیوه عرف بین مردم تابع شرایع و عقاید و آداب و عاداتشان است، پس این جمله میزانی به مرد می‌دهد تا با آن رفتارش را با همسرش در تمام شئون و احوال زندگی بسنجد، پس اگر از او خواست کاری را انجام دهد به یاد می‌آورد که او نیز در مقابل همسرش وظایفی به عهده دارد.

از ابن عباس (رض) روایت است: (إِنِّي لِأَتَزِينُ لِمَرْأَتِي كَمَا تَتَزِينُ لِي) «من خودم را برای همسر می‌آرایم همچنانکه او خودش را برای من مزین می‌کند».^۱ مسلمان واقعی به حقوقی که همسرش بر او دارد اعتراف می‌کند؛ همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ «و برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران ادا بکنند) همانگونه که بر آنان (حقوق و واجباتی) است که (همسران اداء بکنند) به گونه‌ای شایسته».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: (أَلَا إِنَّ لَكُمْ عَلَى نِسَائِكُمْ حَقًّا وَ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا)^۲ «آگاه باشید که همسرانتان بر شما حقی دارند همانطور که شما بر آنان حقی دارید». مسلمان فهمیده همیشه تلاش می‌کند که حق همسرش را ادا کند بدون توجه به اینکه آیا حق خودش را دریافت کرده است یا نه، چون اسلام بر تداوم محبت و مهربانی بین زوجین و فرصت ندادن به شیطان برای پاشیدن بذر اختلاف بین آنان حریص است. از باب (الدین النصيحة) «دین نصیحت است» اکنون حقوق زن بر مرد را بیان می‌کنیم و پس از آن حقوق مرد بر زن را ذکر می‌کنیم، به امید اینکه زوجین از آن درس بگیرند و همدیگر را به حق و صبر وصیت کنند.

(۱) ابن جریر (۲/۴۵۳).

(۲) حسن: [ص. ۱۵۰۱]، ت (۲/۳۱۵/۱۱۷۳)، جه (۱/۵۹۴/۱۸۵۱).

(إِنَّ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا) «به راستی زنان شما بر شما حقی دارند»، حقوق زنان بر مردان عبارتند از:

۱- مرد با همسرش به خوبی معاشرت کند به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾
(نساء: ۱۹)
«و با آنان (زنان) به خوبی معاشرت کنید».

و معاشرت خوب یعنی اینکه اگر غذا خورد به او نیز غذا بدهد، و اگر برای خود لباس خرید برای او هم لباس بخرد و اگر زن نافرمانی او را کرد، به روشی که خداوند برای تأدیب زنان مقرر کرده، او را تأدیب کند، به این ترتیب که نخست او را به روشی نیکو و بدون فحش و دشنام و حرف زشت نصیحت کند، پس اگر از او اطاعت کرد چه بهتر، در غیر اینصورت بستر (خواب) خود را از او جدا کند، اگر در این حالت از او اطاعت کرد چه بهتر، در غیر اینصورت او را بزند، ولی باید از زدن بر سر و صورت و ضربه شدید خودداری نماید، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً﴾
(نساء: ۳۴)

«و زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید پند و اندرزشان دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید (و با ایشان سخن نگوئید و اگر بازهم مؤثر واقع نشد و راهی جز شدت عمل نبود) آنانرا (تنبيه کنید و کتک مناسبی) بزنید، پس اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب سه‌گانه را مراعات دارید و از اخف به اشد بروید و جز این) راهی برای (تنبيه) ایشان نجوئید (و بدانید که) بیگمان خداوند بلندمرتبه و بزرگ است».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ که وقتی از او سؤال شد حق همسران ما بر ما چیست؟ فرمود: (أَنْ تَطْعَمَهَا إِذَا طَعِمْتَ وَتَكْسُوَهَا إِذَا اكْتَسَيْتَ وَلا تَضْرِبَ الْوَجْهَ وَلا تَهْجُرَ

إِلا فِي الْبَيْتِ^۱ «هرگاه غذا خوردی به او هم غذا بدهی، و هرگاه لباس خواستی برای او هم لباس فراهم کنی (غذا و پوشاکش را فراهم کن)، و به صورت او نزنی و به او ناسزا نگوئی و تنها در خانه بسترش را ترک کن».

از نشانه‌های تکامل اخلاقی و رشد ایمانی مرد این است که با همسرش رفیق و نرم‌خو باشد همچنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خَلْقًا، وَ خِيَارُكُمْ خِيَارُكُمْ لِنِسَائِهِمْ﴾^۲ «کاملترین مؤمنان از لحاظ ایمان، خوش اخلاقترین آنان‌اند و بهترین شما کسانی هستند که برای همسرانشان بهترند» بنابراین احترام به زن نشانه کمال شخصیت (مسلمان) است و اهانت به او نشانه پستی و فرومایگی است.

از جمله احترام به زن اینست که به پیروی از پیامبر ﷺ نسبت به او مهربان باشیم و با او بازی و شوخی کنیم؛ چون پیامبر ﷺ با عایشه ملاطفت می‌کرد و با او مسابقه می‌داد تا اینکه عایشه گفت: (سابقنی رسول الله ﷺ فسبقته قلبثنا حتی إذا أُرهنی اللحم سابقنی فسبقتنی، فقال: هذه بتلك)^۳ «پیامبر ﷺ با من مسابقه داد از او پیشی گرفتم، بعد از مدتی گوشت بدنم زیاد شد (چاق شدم)، (پیامبر) با من مسابقه داد و از من پیشی گرفت و فرمود: این به آن».

پیامبر ﷺ بازی کردن بجز با همسر را باطل می‌دانست و می‌فرمود: (کل شی یلو به ابن آدم فهو باطل، إلا ثلاثا: رمیه عن قوسه، وتأدیبه لفرسه، و ملاعبته أهله، فإنهن من الحق)^۴ «هر آنچه انسان با آن بازی کند باطل است مگر سه چیز: تیراندازی، اسب سواری، بازی با همسر، چون این سه، واقعیت‌اند».

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۵۰۰]، د (۶/۱۸۰/۲۱۲۸)، جه (۱/۵۹۳/۱۸۵۰).

(۲) حسن صحیح: [ص. ت ۹۲۸]، ت (۲/۳۱۵/۱۱۷۲).

(۳) صحیح: [الزفاف ۲۰۰]، د (۷/۲۴۳/۲۵۶۱).

(۴) صحیح: (ص. ج ۴۵۴۳)، این حدیث را نسائی در «العشرة ق ۲/۷۴»، و طبرانی در «المعجم الكبير ۲/۸۹/۱»، و ابونعیم در «أحادیث أبي القاسم الأصم ق ۱۸/۱۷» روایت کرده‌اند.

۲- از حقوق زن بر مرد این است که در برابر اذیت و آزار او صبر کرده و از اشتباهاتش درگذرد به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (لا یفرک مؤمن مؤمنة إنکره منها خلقا رضی منها آخر)^۱ «هیچ مرد مؤمنی نباید کینه زن مؤمنی را به دل بگیرد، چون اگر رفتاری را از او نپسندد، رفتار دیگری را از او می‌پسندد».

در حدیثی دیگر می‌فرماید: (استوصوا بالنساء خیرا، فإنهن خلقن من ضلع، و إن أعوج ما فی الضلع أعلاه، فإن ذهبت تقیمة کسرتة، و إن ترکته لم یزل أعوج، فاستوصوا بالنساء خیرا)^۲ «همدیگر را نسبت به رعایت حقوق) زنان به خیر سفارش کنید، آنان از استخوان دنده آفریده شده‌اند. و کج‌ترین دنده‌ها بالاترین آنها است، اگر بخواهی آنها را راست کنی، آنها می‌شکنی و از به حال خود رها کنی همواره کج خواهد ماند، پس (نسبت به) زنان به خیر سفارش کنید». بعضی از سلف گفته‌اند: «بدان که خوشرفتاری با زنان، دفع اذیت از آنان نیست بلکه عبارت است از اینکه به پیروی از پیامبر ﷺ اذیت و آزار آنان را تحمل کرده و در مقابل کم‌عقلی و خشم آنان صبر پیشه کنیم؛ چون پیامبر ﷺ سخنانش را تکرار می‌کرد (یعنی برای اولین بار سخنان او را اجرا نمی‌کردند) و بعضی از آنها او را از روز تا شب ترک می‌کردند».^۳

۳- یکی دیگر از حقوق زن بر مرد این است که او را از هر چیزی که شرف او را لکه‌دار می‌کند و ناموس او را می‌شکند و به کرامت او لطمه می‌زند، محافظ کند و او را از بی‌حجابی و آرایش (برای بیگانگان) و اختلاط با مردان نامحرم منع کند، همچنانکه بر او (مرد) واجب است که به اندازه کافی وسایل و امکانات عفت را برایش فراهم کند و مراقبت کافی از او به عمل آورد و اجازه ندهد که از نظر اخلاقی و دینی فاسد شود و فرصت و مجال خارج شدن از اوامر خدا و رسول او و رویگردانی از حق را به او ندهد

(۱) صحیح: [الزفاف ۱۹۹]، م (۲/۱۰۹۱/۴۶۹).

(۲) متفق علیه: البخاری (۹/۲۵۳/۵۱۸۶)، م (۱۴۶۸ - ۶۰ - ۲/۱۰۹۱).

(۳) مختصر منهاج القاصدین (ص ۷۹، ۷۸).

چون او سرپرست و مسئول زن است و وظیفه دارد از او نگهداری و مواظبت کند؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^(نساء: ۳۴)

«مردان سرپرست زنان هستند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: (والرجل راعٍ في أهله و هو مسئول عن رعيتها)^۱ «مرد سرپرست خانواده است و نسبت به آنان سؤال می‌شود».

۴- حق دیگر زن بر مرد این است که ضروریات دین رابه او یاد دهد یا به او اجازه دهد تا در مجالس علم حضور یابد؛ چون نیاز زن به اصلاح دین و تزکیه روح کمتر از نیاز او به خوردن و آشامیدن نیست، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾

(تحریم: ۶)

«ای مؤمنان، خود و اهل و خانواده خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افزوزینه آن انسانها و سنگها است».

همسر جزو اهل و خانواده است، و حفاظت او از آتش بوسیله ایمان و عمل صالح ممکن است و عمل صالح نیاز به علم و شناخت دارد تا ادای آن به شیوه‌ای مطلوب و مشروع ممکن باشد.

۵- حق دیگر زن بر مرد این است که او را به برپاداشتن دین خدا و مواظبت بر نمازها امر کند به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^(طه: ۱۳۲)

«اهل خانواده خود را به برپایی نماز دستور بده و خود نیز بر اقامه آن ثابت و ماندگار باش».

۶- حق دیگر زن بر مرد آن است که هنگام ضرورت و نیاز به او اجازه دهد از خانه‌اش خارج شود مثلاً اگر بخواهد در نماز جماعت حاضر شود یا به دیدن خانواده و

(۱) متفق علیه: خ (۲/۳۸۰/۸۹۳)، م (۳/۱۴۵۹/۱۸۲۹).

نزدیکان یا همسایگانش برود به شرطی که او را به پوشیدن چادر و حجاب کامل توصیه کند و او را از آرایش و بی‌حجابی و استفاده از عطر و بوی خوش (هنگام خارج شدن از خانه) منع کند و از اختلاط با مردان و دست دادن با آنان و نگاه کردن به (برنامه‌های زشت) تلویزیون و گوش دادن به آواز و موسیقی منع کند.

۷- حق دیگر زن بر مرد آنست که از فاش کردن اسرار و بازگو کردن عیوب او خودداری کند؛ چراکه مرد امین، مدافع و حامی زن است. و از مهمترین این اسرار، اسرار زناشوئی است، لذا پیامبر ﷺ از افشای این اسرار نهی فرموده‌اند به دلیل حدیث اسماء بنت یزید که گفت: نزد پیامبر ﷺ بودم، و گروهی از زنان و مردان کنار او نشسته بودند که فرمود: (لعل رجلا یقول ما یفعل بأهله و لعل امرأة تخیر بما فعلت مع زوجها؟ فأرم القوم فقلت: ای والله یا رسول الله: إنهن لیفعلن و إنهم لیفعلون. قال فلا تفعلوا، فإنما ذلک مثل الشیطان لقی شیطانة فی طریق فغشیها والناس ینظرون)^۱ «شاید بعضی از مردان و زنان اسرار زناشوئی خود را بازگو کنند؟ مردم ساکت شدند، گفتم بله، به خدا قسم ای رسول خدا! زنان این کار را می‌کنند و مردان هم این کار را می‌کنند، پیامبر ﷺ فرمود: این کار را نکنید چون این کار مانند کار شیطانی نر است که شیطانی ماده را در راه می‌بیند و در حالیکه مردم به آنها نگاه می‌کنند با او آمیزش می‌کند».

۸- حق دیگر زن بر مرد آن است که به پیروی از پیامبر ﷺ در کارها با او مشورت کند بویژه در مواردی که مربوط به او و فرزندان‌شان می‌شود، چراکه پیامبر ﷺ با همسرانش مشورت می‌کرد و نظر آنان را قبول می‌کرد، از جمله مشورت پیامبر ﷺ با همسرانش این بود که بعد از قرارداد صلح حدیبیه به اصحابش فرمود: (قوموا فانحروا ثم احلقوا) «بلند شوید ذبح کنید و سپس سرهایتان را بتراشید» به خدا قسم تا سه بار این جمله را تکرار کرد، کسی از آنان بلند نشد، وقتی دید که هیچ‌کسی بلند نشد، (پیامبر ﷺ) نزد ام سلمه (رض) رفت و رفتاری را که از مردم سر زده بود برایش تعریف کرد، ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! اگر این کار (ذبح و تراشیدن سر) را دوست داری بیرون برو و تا

(۱) صحیح [آداب الزفاف ۷۲].

شتر خود را ذبح نکرده‌ای و آرایشگرت را صدا نزده‌ای که سرت را بتراشد با هیچ کس حتی یک کلمه حرف نزن، پیامبر ﷺ بیرون رفت و تا این عمل را انجام نداد با هیچ کس از آنها صحبت نکرد. وقتی که اصحاب این وضعیت را دیدند، بلند شدند و ذبح کردند و سر همدیگر را تراشیدند، بطوری که نزدیک بود از روی ناراحتی (و سرعت کار) یکدیگر را بکشند^۱. به این صورت خداوند نظر ام سلمه همسر پیامبر ﷺ را برای او مایه خیر قرار داد، برخلاف ضرب‌المثل‌های ظالمانه‌ای که در میان مردم رواج دارد و آنها را از مشورت با زنان برحذر می‌دارند و می‌گویند، مشورت با زنان اگر سود داشته باشد به ویرانی یکسال واگر سود نداشته باشد به ویرانی تمام عمر منجر می‌شود.

۹- یکی دیگر از حقوق زن بر مرد آن است که بعد از عشاء فوراً نزد او برگردد و تا ساعات آخر شب به شب‌نشینی خارج از منزل مشغول نشود؛ چون این امر اگر موجب وسوسه و شک و تردید در دل زن نگردد، حداقل موجب تشویش و اضطراب او برای شوهرش می‌گردد. همچنین از جمله حق زن بر مرد این است که در خانه دور از همسرش شب را سپری نکند اگرچه هنگام نماز باشد تا حق او ادا کرده باشد. و از این رو است که پیامبر ﷺ طولانی شدن شب‌نشینی (در عبادت) عبدالله بن عمر و دوری از همسرش را بر او انکار کرد و فرمود: (إن لزوجک علیک حقاً)^۲ «همانا همسر شما بر شما حق دارد».

۱۰- یکی دیگر از حقوق زن بر مرد این است که بین او هوی‌اش - اگر هوی داشت - در خوردن و نوشیدن و لباس و مسکن و شب‌گذرانی در بستر، عدالت برقرار کند و در این زمینه‌ها مرتکب ظلم و بی‌عدالتی نشود. چون خداوند این اعمال را حرام دانسته است، پیامبر ﷺ می‌فرماید:

(۱) صحیح: خ (۲۷۳۲، ۲۷۳۱/۲۷۳۹، ۵/۳۲۹).

(۲) متفق علیه: خ (۲۱۸/۱۹۷۵، ۴/۲۱۷)، م (۱۱۵۹ - ۱۸۲ - ۲/۸۱۳)، نس (۴/۲۱۱).

(من كان له امرأتان فمال إلى إحداهما دون الأخرى جاء يوم القيامة وشقه مائل)^۱
 «اگر کسی دو زن داشته باشد و به یکی از آنها بیش از دیگری توجه کند روز قیامت در حالی می‌آید که یک طرفش کج است».

برادران مسلمان این بود حقوق همسران بر شما، پس در ادای آنها بکوشید و کوتاهی نکنید؛ چراکه رعایت این حقوق اسباب خوشبختی زندگی زناشویی و آرامش خانوادگی شما را فراهم کرده، و مشکلاتی را که باعث سلب آرامش و محبت و مهربانی شما می‌شود، از بین می‌برد، و به زنان یادآوری می‌کنیم که از تقصیر و کوتاهی شوهرانشان چشم‌پوشی کنند و در مقابل کوتاهی شوهرانشان، در خدمت کردن به آنها دریغ نورزند؛ چون با این کار، زندگی مشترک آنها با خوب و خوشبختی تداوم پیدا می‌کند.

حقوق مرد بر زن

حق مرد بر زن بسیار بزرگ است، پیامبر ﷺ اهمیت آنرا در فرمایشات خود روشن کرده است. حاکم و غیره از حدیث ابوسعید روایت می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمود: (حق الزوج علی زوجته أن لو كانت به قرحة فاحستها ما أدت حقه)^۲ «حق شوهر بر همسرش آنقدر است که اگر زخمی بر شوهرش باشد و آنرا با زبانش پاک کند باز هم حق او را ادا نکرده استم. زن خردمند و هوشیار زنی است که آنچه را خداوند و رسول او بزرگ دانسته‌اند بزرگ بداند و حق شوهرش را به خوبی ادا کند و در اطاعت از او کوشش نماید؛ چون اطاعت از شوهر موجب وارد شدن به بهشت می‌شود، پیامبر ﷺ می‌فرماید: (إذا صلت المرأة خمسها، و صامت شهرها، و حفظت فرجها، و أطاعت زوجها، قيل لها

۱) صحیح: [الإرواء ۲۰۱۷]، [صو جه ۱۶۰۳]، د [۶/۱۷۱/۲۱۱۹]، ت [۲/۳۰۴/۱۱۵۰]، نس [۷/۶۳]، جه [۱/۶۳۳/۱۹۶۹]، ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه با الفاظی متقارب این حدیث را روایت کرده‌اند.

۲) صحیح: [ص. ج ۳۱۴۸]، أ [۱۶/۲۲۷/۲۴۷].

ادخلی الجنة من آی ابوابها شئت^۱ «اگر زن نمازهای پنجگانه را بجا آورد و روزه رمضان را بگیرد و از زنا دوری کرده و از شوهرش اطاعت کند به او گفته می‌شود از هر دری از درهای بهشت که می‌خواهی داخل شو». پس ای زن مسلمان دقت کن که چگونه پیامبر ﷺ اطاعت از شوهر را از موجبات دخول به بهشت دانسته و آنرا در ردیف نماز و روزه قرار داده است، پس از او اطاعت کن و از نافرمانی او بپرهیز، چون نافرمانی از او، خشم خدای سبحان را به همراه دارد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: (والذی نفسی بیده، ما من رجل یدعوا امرأته إلی فراشه فتأبی علیه إلا کان الذی فی السماء ساخطاً علیها حتی یرضی عنها)^۲. «قسم به ذاتی که جانم در دست او است هر مردی که همسرش را به بسترش فراخواند و او سرباز زند، ذاتی که در آسمان است از او ناراضی می‌شود تا وقتی که شوهرش از او راضی شود».

پس ای زن مسلمان بر تو واجب است که در هر چیزی که شوهرت به شما امر می‌کند و خلاف شرع نیست از او اطاعت کنی، البته با وجود این، از افراط ورزیدن در فرمانبرداری بقدری که منجر به ارتکاب معصیت شود، دوری کن، چون اگر در مخالفت با شرع از او اطاعت کنی گناهکار می‌شوی.

از جمله فرمانبرداری در معصیت این است که مثلاً هنگام آرایش برای او در کندن موی صورتت از او اطاعت کنی چون پیامبر ﷺ زنی را که موی صورت زنان دیگر را می‌کند و زنی که موی صورتش کنده می‌شود را، لعنت کرده است.^۳

یا در برداشتن روسری هنگام خروج از خانه، از او اطاعت کنی؛ چراکه شوهرت دوست دارد که به زیبایی شما در میان مردم افتخار کند، پیامبر ﷺ می‌فرماید: (صنغان من

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۶۰]، أ (۱۶/۲۲۸/۲۵۰).

(۲) صحیح: [ص. ج ۷۰۸۰]، م (۱۴۳۶ - ۱۲۱ - ۲/۱۶۱۰).

(۳) متفق علیه: خ (۸/۶۳۰/۴۸۸۶)، م (۳/۱۶۷۸/۲۱۲۵)، د (۱۱/۳۲۵/۴۱۵۱)، نس (۸/۱۴۶)، ت

(۱/۶۴۰/۱۹۸۹)، جه (۴/۱۹۳/۲۹۳۲).

أمتی من أهل النار لم أرهما، قوم معهم سياط كأذناب البقر يضربون بها الناس و نساء كاسيات عاریات ممیلات، مائلات رؤسهن كأسنمة البخت المائلة، لا یدخلن الجنة و لا یجدن ریحها، و إن ریحها لیوجد من مسیرة کذا و کذا^۱. «دو دسته از امت من از اهل آتش‌اند که هنوز آنها را ندیده‌ام، دسته‌ای که شلاق‌هایی مانند دم گاو در دست دارند و با آن مردم را می‌زنند و دسته‌دی دیگر زنانی هستند که در عین اینکه لباس بر تن دارند، عریان هستند، از اطاعت خدا روی‌گردان هستند و مردم را بر این کار تشویق می‌کنند، سرهایشان را مانند کوهان شتر خرامان خمیده می‌کنند. این گروه از زنان داخل بهشت نمی‌شوند و بوی آن هم به مشامشان نمی‌رسد در حالی که بوی آن از فاصله فلان و فلان به مشام می‌رسد».

همچنین بر زن حرام است که اگر شوهرش در زمان قاعدگی یا از طریق غیر مشروع قصد آمیزش جنسی با او داشت، از او اطاعت کند؛ چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: (من أتى حائضا أو امرأة فی دبرها، أو کاهنا فصدقه بما یقول فقد کفر بما أنزل علی محمد)^۲ «هر کس در زمان قاعدگی یا از غیر محل نسل با همسرش آمیزش کند یا نزد کاهنی برود و آنچه را (کاهن) می‌گوید تصدیق کند، به آنچه بر محمد ﷺ نازل شده کافر شده است». زن همچنین باید در رفتن به میان مردان و اختلاط و دست دادن با آنان از اطاعت شوهرش اجتناب کند، چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ (احزاب: ۵۳)

«هنگامی که از آنان چیزی از وسایل منزل خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید».

(۱) صحیح: [ص. ج ۳۷۹۹]، [مختصر م ۱۳۸۸]، م (۳/۱۶۸۰/۲۱۲۸).

(۲) صحیح: [آداب الزفاف ۳۱]، جه (۱/۲۰۹/۶۳۹)، ت (۱/۹۰/۱۳۵)، در روایت ترمذی عبارت (فصدقه

بما یقول) وجود ندارد.

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: (إياكم و الدخول على النساء، قيل يا رسول الله: أفرأيت الحمو - و هو قريب الزوج كأخيه و ابن أخيه و عمه و ابنعمه و نحوهم - قال: الحمو الموت).^۱ «از داخل شدن بر زنان بپرهیزید، گفته شد ای رسول خدا! نظرت درباره حمو (نزدیکان شوهر مانند برادر و پسر برادر و عمو و پسر عمو و مانند آنها) چیست؟ فرمود: حمو مرگ است».

پس هر چیزی را که مخالف شرع پروردگار است بر این قیاس کن، لذا به آنچه تو را به اطاعت از همسرت مجبور می‌کند فریب مخور، بطوریکه در گناه هم از او پیروی کنی، چون اطاعت در معروف است، و در نافرمانی خالق نباید از مخلوق پیروی شود.

۲- حق دیگر شوهر بر همسرش این است که ناموس او را حفظ و از شرف خود مواظبت کند، و از مال و فرزندان و دیگر شئون منزل همسرش پاسداری نماید. به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ (نساء: ۳۴)

«پس زنان صالح آنانی هستند که فرمانبردار (اوامر خدا و مطیع دستور شواهران خود) بوده و اسرار (زناشویی) را نگه می‌دارند چراکه خداوند به حفظ (آنها) دستور داده است».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: (والمراة راعية في بيت زوجها و مسئولة عن رعيتها)^۲ «وزن در خانه شوهرش نگهدار و در برابر زیردستانش مسئول است».

۳- حق دیگر مرد بر زن آن است که زن خود را برای شوهرش بیاراید و همیشه در رویش بخندد و عبوس نباشد و خودش را طوری نشان ندهد که شوهرش از او بدش بیاید، طبرانی از حدیث عبدالله بن سلام روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: (خير النساء من

(۱) متفق علیه : خ (۵۲۳۲/۹/۳۳۰)، م (۲۱۷۲/۴/۱۷۱۱)، ت (۱۱۸۱/۲/۳۱۸).

(۲) قسمتی از حدیث (والرجل راع...) که قبلاً بیان شد.

تسرک إذا أبصرت، و تعطیک إذا أمرت، و تحفظ غیبتک فی نفسها و مالک) ^۱ «بهترین زنان زنی است که وقتی به او نگاه می‌کنی، تو را خوشحال و وقتی که به او امر می‌کنی تو را اطاعت کند و در غیاب تو حافظ خود و مال شما باشد».

بسی جای تعجب است که زن در خانه خود و در کنار همسرش به خودش نرسد، ولی هنگام خارج شدن از خانه در آراسته کردن خود مبالغه کند بطوریکه در مورد او این گفته صادق است که: (میمون خانه و آهوی خیابان) است پس ای بنده خدا! درباره خود و شوهرت از خدا بترس که شوهرت مستحق‌ترین مردم به زینت و آرایش تو است، و پرهیز کن از اینکه خود را برای مردان نامحرم بیارایی؛ چون این کار نوعی بی‌حجابی و حرام است.

۴- حق دیگر مرد بر همسرش آن است که در خانه بماند و بدون اجازه شوهرش خارج نشود حتی اگر برای رفتن به مسجد باشد. به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِكُنَّ ﴾

(احزاب: ۳۳)

«و در خانه‌هایتان بمانید».

۵- یکی دیگر از حقوق مرد بر زن اینست که بدون اجازه شوهرش کسی را به خانه راه ندهد، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (فحکم علیهن ألا یوطئن فرشکم من تکرهون، و لا یأذن فی بیوتکم لمن تکرهون) ^۲ «حق شما بر زنانان این است که ناموستان را حفظ کنند و کسی را که دوست ندارید به خانه‌هایتان راه ندهند».

۶- حق دیگر مرد بر زن آن است که از دارایی شوهرش مواظبت کند و بدون اجازه او آن را صرف نکند، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (ولا تنفق امرأة شیئا من بیت زوجها، إلا بإذن زوجها، قیل و لا الطعام؟ قال: ذلک أفضل أموالنا) ^۳ «زن نباید از مال شوهرش

(۱) صحیح: [ص. ج ۳۲۹۹].

(۲) این حدیث سمتی از حدیث (ألا إن لکم علی نساءکم حقاً...) بود که قبلاً بیان شد.

(۳) حسن: [ص. ج ۱۸۵۹]، ت (۳/۲۹۳/۲۲۰۳)، د (۹/۴۷۸/۳۵۴۸)، جه (۲/۷۷۰/۲۲۹۵).

مصرف کند، مگر اینکه شوهرش به او اجازه دهد، گفته شد حتی غذا؟ فرمود: آن بهترین اموالمان است».

بلکه حق شوهر بر همسرش این است که حتی از مال شخصی خود هم بدون اجازه شوهرش مصرف نکند. به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (ليس للمرأة أن تنتهك شيئاً من مالها إلا بإذن زوجها)^۱ «زن نمی‌تواند در مال خودش تصرف کند مگر به اجازه شوهرش».

۷- حق دیگر مرد بر زن آن است که در حضور شوهرش روزه سنت نگیرد مگر اینکه به او اجازه دهد؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لا يحل للمرأة أن تصوم و زوجها شاهد إلا بإذنه)^۲ «جایز نیست که زن در حضور شوهرش روزه بگیرد مگر به اجازه او».

۸- حق دیگر مرد بر زن آن است که وقتی زن از مال خود برای خانه یا فرزندانش مصرف می‌کند بر شوهرش منت نگذارد چون منت نهادن اجر و پاداش را از بین می‌برد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ﴾ (بقره: ۲۶۴)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بذل و بخششهای خود را با منت نهادن و آزار رساندن پوچ و تباه نسازید».

۹- حق دیگر مرد بر زن آن است که به کم راضی شود و به آنچه موجود است قناعت کند و چیزی را که خارج از توان شوهرش است از او نخواهد، خداوند متعال می‌فرماید:

۱) البانی این حدیث را در (الصحيحه، ۷۷۵) تخریج کرده و گفته است: تمام در کتاب (الفوائد ۲/۱۸۲/۱۰)، از طریق عنبه بن سعید، از حماد مولی بنی أمیه از جناح مولی ولید از وائله روایت کرده است، سپس گفته است: سند این حدیث ضعیف است ولی این حدیث شواهد دیگری دارد که بر ثبوت آن دلالت می‌کند آه

۲) صحیح [ص. ج ۷۶۴۸]، خ (۹/۲۹۵/۵۱۹۵).

﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يَكُفِّرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيِّجَعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ (طلاق: ۷)

«آنان که دارا هستند از داری خود (برای زن شیرده به اندازه توان خود) خرج کنند و آنان که تنگ دست هستند از چیزی که خدا بدیشان داده است، خرج کنند. خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلف نمی‌سازد، خداوند بعد از سختی و ناخوشی، گشایش و خوشی پیش می‌آورد».

۱۰- حق دیگر مرد بر زن آنست که فرزندانش را به خوبی تربیت کند و در حضور شوهرش از فرزندانش ناراحت نشود و بر آنها دعای شر نکند و آنها را دشنام ندهد چون این کار باعث ناخرسندی شوهرش می‌شود. پیامبر ﷺ می‌فرماید: (لا تَوْدِي امْرَأَةً زَوْجَهَا فِي الدُّنْيَا إِلَّا قَالَتْ زَوْجَتُهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ: لا تَوْدِيهِ قَاتِلِكِ اللَّهُ، فإِنَّمَا هُوَ دَخِيلٌ عِنْدَكَ يُوْشِكُ أَنْ يَفْرُقَكَ إِلَيْنَا)^۱ «هرزنی که شوهرش را در دنیا اذیت کند، همسرش از حوریان بهشتی می‌گوید: خدا ترا بکشد او را اذیت نکن، او موقتاً نزد تو است و پس از اندکی تورا ترک می‌کند و به سوی ما می‌آید».

۱۱- حق دیگر مرد بر زن آن است که با پدر و مادر شوهر و نزدیکان او خوش برخورد باشد؛ زیرا زنی که با پدر و مادر و نزدیکان شوهرش بدی کند در واقع به شوهرش بدی کرده است.

۱۲- حق دیگر مرد بر زن آن است که هرگاه شوهرش او را به بستر خودش فراخواند، امتناع نرزد، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَلَمْ تَأْتِهِ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا لَعْنَتُهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّىٰ تَصْبِحَ)^۲ «هرگاه مرد از همسرش خواست تا در بسترش حاضر شود و همسرش امتناع ورزید و شوهرش از او خشمگین شد، ملائکه تا صبح او را لعنت می‌کنند». و در حدیثی دیگر می‌فرماید: (إِذَا دَعَا الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ لِحَاجَتِهِ

(۱) ت (۲/۳۲۰/۱۱۸۴).

(۲) متفق علیه: خ (۹/۲۹۴/۵۱۹۴)، م (۲/۱۰۶۰/۱۴۳۶)، د (۶/۱۷۹/۲۱۲۷).

فلتأته و إن كانت علی التنور)^۱ «هرگاه مرد همسرش را برای نیازش فرا خواند، باید نزد او برود اگرچه بر تنور باشد (مشغول پخت و پز باشد)».

۱۳- حق دیگر مرد بر زن آن است که از افشای اسرار خانوادگی خودداری کند. از مهمترین اسراری که زنان در پوشیده نگه داشتن آن سهل انگاری می‌کنند و آنرا فاش می‌کنند اسرار بستر و کارهایی است که زن و مرد در بستر انجام می‌دهند، در حالیکه پیامبر ﷺ از این کار نهی کرده است: از اسماء بنت یزید (رض) روایت است که گفت: نزد پیامبر ﷺ بدم و زنان و مردانی هم دور او نشسته بودند پیامبر ﷺ فرمود: (لعل رجلا یقول ما یفعل بأهله، و لعل امرأة تخبر بما فعلت مع زوجها، فأرم القوم، فقلت إی و الله یا رسول الله، إنهن لیفعلن و إنهن لیفعلون، فقال ﷺ: فلا تفعلوا، فإنما مثل ذلک کمثل شیطان لقی شیطانة فی طریق فغشیها و الناس ینظرون)^۲. «شاید در میان شما مردی باشد که آنچه را با زنی انجام داده بگوید، و یا زنی باشد که آنچه را با شوهرش انجام داده تعریف کند!؟ مردم ساکت شدند، گفتم: به خدا قسم ای رسول الله! زنان این کار را می‌کنند و مردان هم این کار را می‌کنند، پیامبر ﷺ فرمود: این کار را نکنید چون این کار مانند کار شیطان نری است که شیطان ماده‌ای را در راه می‌بیند و در حالیکه مردم به آنها نگاه می‌کنند با او آمیزش می‌کند».

۱۴- حق دیگر مرد بر زن آن است که بر تداوم و گذراندن زندگی با او حریص باشد و بی‌مورد از او تقاضای طلاق نکند. از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أیما امرأة سألت زوجها الطلاق من غیر ما بأس فحرام علیها رائحة الجنة)^۳ «هر زنی که بدون سبب از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است». و در حدیثی دیگر

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۳۴]، ت (۲/۳۱۴/۱۱۷۰).

(۲) صحیح: [آداب الزفاف ۷۲]، أ (۱۶/۲۲۳/۲۳۷).

(۳) صحیح: [الإرواء ۲۰۳۵]، ت (۲/۳۲۹/۱۱۹۹)، د (۶/۳۰۸/۲۲۰۹)، ج (۱/۶۶۲/۲۰۵۵).

می‌فرماید: (المختلعات هن المناققات)^۱ «زنانی که خلع می‌کنند (تقاضای طلاق می‌کنند) منافق‌اند».

ای زن مسلمان این بود حقوق شوهرت بر تو؛ پس لازم است که با تمام توان در ادا آنها تلاش کنی و از کوتاهی شوهرت در حق خودت چشم‌پوشی کنی؛ چون با این کار محبت و رحمت پایدار می‌ماند و خانواده‌ها اصلاح می‌شوند و با اصلاح خانواده‌ها جامعه اصلاح می‌شود.

بر مادران واجب است بدانند که از جمله وظایف آنها این است که دخترانشان را به حقوق شوهرانشان آشنا کنند، و هر مادری باید قبل از رفتن دخترش به خانه شوهر این حقوق را به او یادآور شود؛ چون سنت زنان سلف (رض) همین بوده است.

عمرو بن حجر پادشاه کنده از ام ایاس بنت عوف شیبانی خواستگاری کرد، وقتی که زفاف فرا رسید مادرش امامه بنت حارث در تنهایی او را وصیت کرد و پایه‌های زندگی مشترک سعادت‌مند و وظایف او نسبت به شوهرش را برایش شرح داد و گفت: ای دخترم! اگر وصیت به خاطر رعایت ادب، ترک می‌شد، آنرا به خاطر تو ترک می‌کردم، اما وصیت یادآور غافل و یاورع‌اقل است، و اگر زنی پیدا می‌شد که به خاطر ثروتمند بودن پدر و مادرش و نیاز آنها به او، از شوهر بی‌نیاز شود، تواز همه زنان بی‌نیازتر می‌بودی. ولی باید بدانی که زنان برای مردان و مردان برای زنان آفریده شده‌اند.

ای دخترم! تو از محیطی که در آن متولد شده و پرورش یافته‌ای جدا می‌شوی، و کاشانه‌ای را که در آن بزرگ شده‌ای پشت سر می‌گذاری و به آشیانه‌ای می‌روی که آن را نمی‌شناسی و همشینی را خواهی داشت که بدان الفت نگرفته‌ای و او مالک و مراقب تو خواهد بود، پس برای او کنیزی باش تا او هم برای تو غلامی فرمانبردار باشد، و در برابر او همواره ده خصلت را حفظ کن که برایت ذخیره و اندوخته‌ای خواهد شد:

۱ و ۲- با قناعت به وی، در برابر او تسلیم باش و به وی دل سپار، و از او فرمانبرداری کن، و گوش شنوا داشته باش.

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۶۸]، [الصحيحه ۶۳۲]، ت (۲/۳۲۹/۱۱۹۸).

۳ و ۴- مواظب چشم و بینی او باش، تا چشم او بر زشتی‌ای از تو نیفتد، و از تو به شامش نرسد مگر بهترین بوها.

۵ و ۶- مواظب وقت خواب و غذایش باش؛ چون گرسنگی پی در پی، آتش غضب را شعله‌ور می‌کند، و پریدن خواب چشم را برمی‌انگیزد.

۷ و ۸- از ثروت و دارائی او نگهداری کن و زیردستان و خانواده‌اش را مورد لطف و عنایت خود قرار بده، چون ملاک امر در مال، حسن تقدیر، و در خانواده، حسن تدبیر است.

۹ و ۱۰- از دستور او سرپیچی، و اسرار او را فاش مکن، چون اگر با او مخالفت کنی آتش خشم در سینه‌اش برافروزی، و اگر سر او را فاش کنی از خیانت و غدر او ایمن نخواهی شد، از خوشحالی نزد او هنگامی که ناراحت است و همچنین از افسردگی در نزد او هنگامی که خوشحال است، پرهیز کن.^۱

﴿ربنا هب لنا من أزواجنا وذرياتنا قرّة أعین واجعلنا للمتقین إماما﴾

یعنی: پروردگارا! برای ما از همسران و فرزندانمان روشنی چشمانعنایت کن و ما را برای متقیان امام قرار ده.

اختلافات زندگی مشترک

هیچ خانواده‌ای وجود ندارد که از مشکلات و اختلافات بدور باشد ولی خانواده‌ها در حجم مشکلات و نوع اختلافشان با هم تفاوت دارند، اسلام زوجین را به حل مشکلات فی‌مابین تشویق و ترغیب کرده و هر کدام از آنها را با راهکارهای حل مشکل نسبت به همدیگر، آشنا ساخته است. همچنانکه آنها را تشویق کرده که هنگام بروز نشانه‌های اختلاف، به علاج آن مبادرت ورزند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ﴾

(نساء: ۳۴)

«و زنانی که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید پند و اندرزشان دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید، (و با ایشان سخن نگوئید و اگر باز هم مؤثر واقع نشد و راهی جز شدت عمل نبود) آنان را (تنبیه و کتک مناسبی) بزنید».

و می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾
(نساء: ۱۲۸)

«هرگاه همسری دید که شوهرش سر باز می‌زند یا (با او نمی‌سازد و از او) رویگردان است بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست بر اینکه میان خویشان صلح و صفا راه بیاندازند و صلح (همیشه از جنگ و جدایی) بهتر است».

«بنابراین منهج اسلامی (برای اصلاح خانواده) منتظر نمی‌ماند تا نشوز و نافرمانی بالفعل واقع و پرچم نافرمانی برافراشته شود، و هیبت خانواده از بین برود و خانواده به دو اردوگاه جنگی تبدیل شود، چون وقتی کار به اینجا کشیده شد علاج آن کمتر مفید واقع می‌شود؛ بنابراین قبل از اینکه این نافرمانی به یک معضل تبدیل شود، باید آن را معالجه کرد، چراکه در غیر اینصورت فساد و تباهی به مرحله خطرناکی می‌رسد، تا جایی که سکونت و آرامش را از بین می‌برد و اصلاح و تربیت کودکان را ناممکن می‌سازد، و سرانجام به از هم پاشیدگی و ویرانی و نابودی تمام خانواده، منجر می‌شود، که آوارگی و بی‌خانمانی و گرفتار شدن اعضای آن به دام عوامل نابود کننده و امراض روحی و جسمی و بالاخره انحراف، از پیامدهای آن است».

لذا مسئله بسیار خطرناک است، و باید با مشاهده کمترین نشانه‌های اختلاف، تصمیم‌های لازم جهت حل آن گرفته شود.

علاج نافرمانی زن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ، فَإِنْ أَطَعَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً كَبِيراً﴾
(نساء: ۳۴)

«و زنانی که از نافرمانی آنان بیم دارید، ابتدا آنها را نصیحت کنید، (در مرحله دوم) بسترهایشان را ترک کنید، (در مرحله سوم، اگر دو مرحله قبل مؤثر واقع نشد) آنان را بزنید، اما اگر از شما اطاعت کردن به آنان ستم نکنید، به راستی خدا بزرگ و بلند مرتبه است.»

«فعظوهن» پس آنانرا نصیحت کنید، این اولین اقدام است ... نصیحت ...

و این از اولین وظایف سرپرست خانواده و کاری تربیتی است که در هر حالتی باید به آن عمل کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾

(تحریم: ۶)

«ای مؤمنان خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ برکنار دارید که سوخت آن انسانها و سنگها است.»

و سرپرست در این حالت هدف خاصی را دنبال می‌کند و آن علاج نافرمانی زن است قبل از آنکه بزرگ و آشکار شود.

اما ممکن است نصیحت سودبخش واقع نشود؛ چون بعضی اوقات هوی و هوس و واکنش لجوجانه بر زن چیره شده یا به زیبایی، ثروت و جایگاه خانوادگی خود و یا هر ارزش دیگری افتخار می‌کند و در نتیجه فراموش می‌کند که اوشریک زندگی است، نه رقیبی در میدان جدال و فخرفروشی. اینجا نوبت به اجرای مرحله دوم می‌رسد و آن واکنش برتری نفسی مرد است بر هر آنچه از زیبایی و جذابیت و ارزشهای دیگری که بوسیله آنها زن جایگاهش را در کانون خانواده از مرد برتر می‌بیند: ﴿وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾ «و آنانرا در بسترها ترک کنید»، «مضجع» محل تحریک و جاذبیتی است که

در آن زن سرکش و مغرور برتری سلطانش - شوهرش - را درک می‌کند، پس اگر مرد بتواند در این موقعیت بر تحریکاتش - احساساتش - غلبه کند، در واقع مؤثرترین اسلحه را از دست زن سرکش که با آن افتخار می‌کند انداخته است.

اجرای این مرحله آداب دارد، و آنان که ترک بستر در جایی دیگر غیر از اتاق خواب نباشد، و نباید این ترک در غیر مکان خلوت زن و مرد باشد و جلو چشم فرزندان نباشد، تا در جلو چشمشان شر و فساد ایجاد نکند ... همچنین نباید در انظار دیگران باشد بطوریکه زن را ذلیل کند یا کرامت او را از بین ببرد در نتیجه نافرمانی او بیشتر شود، چون هدف علاج نافرمانی است نه خوار کردن زن و تباه کردن فرزندان، هدف از اجرای این مرحله همین دو مقصد - علاج نافرمانی زن و حفاظت فرزندان از تباهی - است زیرا مراد از اجرای این مرحله حاصل کردن هر دو هدف است.

اما گاهی این اقدام (ترک بستر) هم مؤثر واقع نمی‌شود ... پس آیا در اینصورت خانواده به حال خود رها شود تا از بین برود؟ در این حال اقدام دیگری وجود دارد که اگرچه شدیدتر است ولی از اینکه کلاً خانواده متلاشی شود بهتر است.

﴿واضربوهن﴾ «و آنانرا بزیند» توجه به تمام مفاهیم گذشته و هدف از تمام این اقدامات مانع از این می‌شود که این زدن را عذابی بمنظور انتقام گرفتن از زن یا اهانتی بمنظور ذلیل و خوار کردن زن و وادار ساختن او به زندگی‌ای که به آن راضی نیست، بدانیم. بلکه یک وسیله تربیتی قلمداد می‌شود که شوهر با عاطفه‌ای مریب‌گانه آن را بکار می‌گیرد، کاری که پدر با فرزندان و معلم با شاگردانش انجام می‌دهد.

علت مباح شدن این اقدامات اینست که از عواقب نافرمانی زن و تبدیل شدن آن به یک معضل خانوادگی جلوگیری شود، ضمناً مردان هم از سوء استفاده از این امر بر حذر داشته شده‌اند، و پیامبر اکرم ﷺ با سنت عملی در خانواده‌اش و توجیحات گفتاریش خود عهده‌دار این امر شده و در احادیث خود بسیاری از مفاهیم را تصحیح کرده است: از معاویه بن حیده رضی الله عنه روایت است که گفت: ای رسول خدا! زنان بر ما چه حقی دارند؟ فرمود: (أَنْ تَطْعَمَهَا إِذَا طَعَمْتَ، وَ تَكْسُوَهَا إِذَا اِكْتَسَيْتَ، وَ لَا تَضْرِبَ الْوَجْهَ، وَ لَا تَقْبِحَ،

ولا تهجر إلا فی البیت)^۱. «(حق همسرانتان بر شما آن است که) هرگاه غذا خوردی به او هم غذا بدهی، و وقتی لباس خریدی برای او هم لباس بخری، و بر چهره و صورت او سیلی نزنی، و با وی سخن بد نگوئی و بستر او را ترک نکنی مگر در خانه‌ات».

از ایاس بن عبدالله بن ابی ذباب^۲ روایت است که گفت: پیامبر^ﷺ فرمود: (لا تضربوا إماء الله) «زنان را نزنید» سپس عمر^{رضی الله عنه} نزد پیامبر^ﷺ آمد و گفت: زنان بر شوهرانشان جسور شده‌اند؛ پیامبر^ﷺ اجازه زدن زنان را صادر کرد، پس از آن زنان زیادی به خانه پیامبر^ﷺ رفتند و از شوهرانشان شکایت کردند. پیامبر^ﷺ فرمود: (ولقد أطاف بآل بیت محمد نساء کثیر یشکون أزواجهن، لیس أولئک بخیارکم)^۳ «زنان زیادی پیش خانواده محمد^ﷺ مراجعه کرده و از شوهرانشان شکایت کرده‌اند، آنان، شوهران بهترین شما نیستند».

از عبدالله بن زمه روایت است که گفت: از پیامبر^ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (یعمد أحدکم فی جلد امرأته جلد العبد فلعله یضاجعها من آخر یومه)^۳ «بعضی از شما همسرشان را مانند برده شلاق می‌زنند، در حالیکه شاید در آخر همان روز با او همبستر شوند». به هر حال برای این اقدامات حد و مرزی است که نباید از آن تجاوز کرد و هر وقت در یکی از این مراحل هدف تحقق یابد، در همان مرحله توقف کند: ﴿فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾ «پس اگر از شما اطاعت کردند بر آنان ستم نکنید».

لذا هنگام تحقق هدف، وسیله از اعتبار می‌افتد، و این دلالت می‌کند بر اینکه هدف از این اقدامات، مطیع ساختن زن است نه خوار و ذلیل کردن او؛ چون با این امر بنیاد خانواده که اساس جامعه است اصلاح نمی‌شود.

(۱) تخریج در ص (۴۰۰).

(۲) حسن صحیح: [ص. جه ۱۶۱۵]، د (۶/۱۸۳/۲۱۳۲)، جه (۱/۶۳۸/۱۹۸۵).

(۳) متفق علیه: خ (۸/۷۰۵/۴۹۹۲)، م (۴/۲۰۹۱/۲۸۵۵)، ت (۵/۱۱۱/۳۴۰۱).

نص آیه دلالت بر این دارد که عبور از این مراحل بعد از تحقق اطاعت، ظلم و تحکم و تجاوز است: «فَلَاتَبِعُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً»، سپس بعد از این نهی خداوند به همان روشی که قرآن در ترغیب و ترهیب دارد، بزرگی و والا مقامی خود را یادآوری می‌کند تا قلبها مطمئن و سرها فروهشته شوند، و احساسات ظالمانه و غرورآمیز از بین بروند.^۱

علاج نافرمانی مرد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ، وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾
(نساء: ۱۲۸)

«هرگاه همسری دید که شوهرش سرباز می‌زند و یا (با او نمی‌سازد و از او) رویگردان است بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست بر اینکه میان خویشتن صلح و صفا راه بیاندازند و صلح (همیشه از جنگ و جدایی) بهتر است، (سرچشمه بسیاری از نزاعها بخل است) و انسانها با بخل سرشته شده‌اند، و اگر کار خوب کنید و تقوا را پیشه کنید بیگمان خدا به آنچه انجام می‌دهید بسیار آگاه است.»

«این منهج ابتدا حالت نافرمانی زن و اقداماتی که برای محافظت از کيان خانواده لازم است را تنظیم کرده، پس از آن حالت نافرمانی و رویگردانی‌ای را که امکان دارد از جانب مرد روی دهد و امنیت و کرامت زن و در نتیجه امنیت تمام خانواده را تهدید کند و قلبها را دگرگون سازد و احساسات را تغییر دهد، تنظیم می‌کند، اسلام یک برنامه زندگی است که همه جزئیات آنرا بیان می‌کند و با هر چیزی که در برابر آن بایستد مقابله می‌نماید و همه اینها در چهارچوب اصول و گرایشهای اسلامی وبر وفق جامعه‌ای است که می‌خواهد آنرا بنیانگذاری کند. پس هرگاه زن بیم داشت که بر او جفا شود و این جفا به طلاق بیانجامد - که مبعوض‌ترین حلال نزد خداوند است - یا به

(۱) الظلال : (۳۵۸ / ۲/۳۶۲).

رویگردانی مرد بیانجامد و این رویگردانی او را به حال معلق درآورد بطوریکه نه زن او باشد و نه او را طلاق دهد، در این حالت هیچ گناهی نیست که زن به خاطر شوهرش از بعضی حقوق مالی و حیاتی خود بگذرد، مانند اینکه از تمام یا قسمتی از نفقه خود که بر شوهر واجب است بگذرد، و یا به علت از دست دادن تمایلات جنسی زنانه یا به علت از دست دادن جاذبیت و زیبایی‌اش از سهم و شب خود، - در صورت داشتن زنی دیگر او را ترجیح می‌دهد - چشم‌پوشی کند.

این در حالی است که زن با اختیار کامل و در نظر گرفتن تمام شرایط به این نتیجه برسد که این کار برای او خوب و از طلاقش بهتر است ﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا﴾ «هرگاه همسری دید که شوهرش سرباز می‌زند و یا (با او نمی‌سازد و از او) رویگردان است، بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست که میان خویشتن صلح و صفا راه بیاندازند» این همان صلحی است که به آن اشاره کردیم.

سپس به دنبال بیان حکم، این مسئله مطرح شده که صلح به طور مطلق از اختلاف، بدرفتاری، نافرمانی و طلاق بهتر است. ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾^۱ آه

خداوند مرد را تشویق می‌کند تا به زنی که او را دوست دارد و بخاطر او از بعضی حقوق خود چشم‌پوشی کرده نیکی کند تا اینکه در کنار او بماند، آنگاه خداوند بیان می‌کند که او به نیکی کردن آن مرد (نسبت به زنش) آگاه است و او را بر این کار پاداش می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَأَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ، وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾

(النساء: ۱۲۸)

«و انسانها با بخل سرشته شده‌اند، و اگر کار خوب کنید و تقوا را پیشه کنید بیگمان خدا به آنچه انجام می‌دهید بسیار آگاه است.»

سبب نزول این آیه را ابوداود از حدیث هشام بن عروه از پدرش نقل کرده که گفت: عایشه گفت: ای خواهرزاده‌ام! پیامبر ﷺ در تقسیم زمان ماندن میان ما، هیچکدام از ما را بر دیگری ترجیح نمی‌داد بسیار کم اتفاق می‌افتاد که در روز به همه ما سر نزنند، بطوری که بدون اینکه نیاز خود را برآورده سازد به تمام زنان سر می‌زد تا به زنی می‌رسید که آن روز نوبت او بود و نزد او می‌ماند. سوده بنت زمعه وقتی مسن شد و ترسید که پیامبر ﷺ او را ترک کند، گفت: ای رسول خدا نوبت روز من از آن عائشه باشد، پیامبر ﷺ این پیشنهاد را از او قبول کرد. عایشه گفت در این باره و شبیه آن خداوند عزوجل آیه نازل کرده است، به نظرم عایشه این آیه را ذکر کرد ﴿وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا﴾^۱.

وقتی اختلاف بین زن و شوهر شدت گرفت راه حل چگونه است؟

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾
(نساء: ۳۵)

«و اگر ترسیدید میان آنها جدایی شود، داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده همسر بفرستید. اگر این دو حکم جویای اصلاح باشند خداوند آن دو را موفق می‌گرداند بی‌گمان خداوند مطلع و آگاه است.»

«آنچه برای علاج سرکشی زن و مرد ذکر کردیم زمانی است که نافرمانی هنوز آشکار نشده و امر به اجتناب از ظاهر شدن آن است. اما وقتی که نافرمانی علنی شد اقدامات مذکور بکار گرفته نمی‌شود؛ چون در این حالت این اقدامات ارزش و ثمره نداشته بلکه نوعی اعلان به کشمکش بین دو خصم است که قصد دارند یکی دیگری را شکست دهد. درحالی که این نه هدف است و نه مطلوب.»

۱) حسن صحیح: [ص.د ۱۸۶۸]، د (۶/۱۷۲/۲۱۲۱) آیه در سوره نساء است (۱۲۸).

همچنین اگر معلوم شد که به کار گرفتن این اقدامات نه تنها مؤثر واقع نمی‌شود بلکه باعث فاصله بیشتر و علنی شدن اختلاف نیز می‌گردد و بقیه تارهای زندگی را که هنوز به هم متصل‌اند از بین می‌برد و یا بکار بردن آنها بالفعل به نتیجه نمی‌رسد، در این صورت اسلام دست روی دست نمی‌گذارد تا خانواده از هم بپاشد، بلکه آخرین اقدام را برای جلوگیری از فروپاشی بنیان عظیم خانواده انجام می‌دهد و می‌گوید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا﴾

(نساء: ۳۵)

«و اگر ترسیدید میان آنها جدایی شود حکمی از خانواده شوهر و حکمی از خانواده همسر بفرستید.»

به این ترتیب اسلام به مطیع شدن در برابر نشانه‌های نافرمانی و به شتاب از هم گسیختن عقد ازدواج و ویران کردن بنیان خانواده بر سر افراد بزرگ و خردسال ساکن در آن که نه جرمی مرتکب شده‌اند و نه دخالتی در این امر دارند، دعوت نمی‌کند، پس بنیاد خانواده با توجه به نقش مهمی که در بنای جامعه اسلامی و تربیت اعضای جدید و لازم برای رشد و بالندگی و گسترش آن دارد، از نظر اسلام دارای اهمیت خاصی است. بنابراین هنگام ترس از جدایی این آخرین وسیله است که قبل از جدایی از آن استفاده می‌شود و عملاً به فرستادن حکمی از خانواده زن که به آن راضی است و حکمی از خانواده مرد که به آن راضی است مبادرت ورزیده، و هر دو حکم باید در آرامش کامل و بدون از احساسات درونی و مسایل عاطفی و بدون در نظر گرفتن عوامل معیشتی که صفای روابط بین زن و شوهر را از بین برده و فضای زندگی آنها را تباه ساخته و بعلت تأثیری که بر روحیه آنها داشته دیگر روابط آنها را تحت تأثیر قرار داده است، با هم بنشینند و مشکلات آنها را مورد رسیدگی قرار دهند. و همچنین این دو حکم باید بر حفظ شهرت و آوازه دو خانواده اصلی اصرار ورزند و بر کودکان کم سنی که مایل نیستند هیچ کدام از آن دو بر دیگری غلبه کنند، مهربان باشند - همچنانکه گاهی برای زن و مرد در این شرایط بوجود می‌آید - و همچنین آن دو حکم باید بر

خیر زن و شوهر و کودکان و خانواده‌شان که به نابودی تهدید شده‌اند رغبت و میل داشته باشند. در همان حال دو حکم که از خانواده زن و شوهر هستند، باید بر حفظ اسرار آنها امین بوده و از افشای آن خودداری کنند، چون فاش کردن این اسرار هیچ مصلحتی برای آنها دربر ندارد بلکه مصلحت آنها در پنهان کردن این اسرار و مدارا نمودن با آنها است. هر دو حکم برای اصلاح کوشش کنند. اگر در وجود زن و مرد تمایلی راستین برای اصلاح وجود داشت و فقط خشم و عصبانیت مانع این تمایل می‌شد، در اینصورت به وسیله این اراده قوی در وجود دو حکم خداوند صلاح و توفیق را در بین آندو مقدر می‌کند.

﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ (النساء: ۳۵)

«اگر دو حکم جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را موفق می‌گرداند».

پس آن دو خواهان اصلاح هستند و خداوند خواست آنها را اجابت می‌کند و آنان را توفیق می‌دهد

﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾ (ظلال — ۲۴۶، ۲/۲۶۳)

«بی‌گمان خداوند مطلع و آگاه است».

چرا آنچه را خداوند برایت حلال کرده حرام می‌کنی؟

از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله جاریه‌ای داشت و با او نزدیکی می‌کرد، همواره عایشه و حفصه در مورد آن جاریه با پیامبر صلی الله علیه و آله بحث می‌کردند تا اینکه جاریه را بر خود حرام کرد، سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ ...﴾ تا آخر آیه. «ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده به خاطر خوشنود ساختن همسرانت بر خود حرام می‌کنی».^۱

(۱) اسناد آن صحیح است، (ص. نس ۳۶۹۵)، (نس ۷/۷۱).

از ابن عباس (رض) روایت است که^۱: هرگاه مرد همسرش را بر خود حرام کرد، این تحریم در حکم سوگندی است که باید کفاره آنرا بدهد ... سپس گفت: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲ «بیگمان پیامبر ﷺ الگوی خوبی برای شما است». لذا هرکس به همسرش بگوید: تو بر من حرام هستی، باید کفاره سوگند بدهد و کیفیت این کفاره در فرموده خداوند متعال آمده که می‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ﴾
(مائده: ۸۹)

«خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی‌اراده مؤاخذه نمی‌کند ولی شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند، کفاره این گونه سوگندها عبارت است از: خوراک دادن به ده نفر مسکین، از غذاهای معمولی و متوسطی که به خانواده خود می‌دهید یا جامه دادن به ده نفر از مساکین و یا آزاد کردن برده‌ای، اما اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را نتوانست و توانایی انجام آنها را) نیافت، سه روز روزه (بگیرد) این کفاره سوگندهایی است که می‌خورید».

ایلاء

اگر کسی قسم بخورد که به مدت کمتر از چهار ماه با همسرش نزدیکی نکند بهتر آن است که کفاره سوگندش را بدهد و با او نزدیکی کند، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (من حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا منها فلیأت الذی هو خیر و لیکفر عن یمینه)^۳ «هر کس بر

(۱) متفق علیه : م (۲/۱۱۰۰/۱۴۷۳)، این لفظ مسلم است، خ (۹/۳۷۴/۵۲۶۶).

(۲) اسناد آن صحیح است، (ص. نس ۳۶۹۵)، (نس ۷/۷).

(۳) صحیح [ص. ج ۶۲۰۸]، م (۳/۱۲۷۱/۱۶۵۰)، نس (۷/۱۱)، جه (۱/۶۸۱/۲۱۰۸).

انجام دادن کاری قسم بخورد، سپس ببیند که انجام دادن غیر آن بهتر است، در اینصورت باید کاری را که خیر بیشتری دارد انجام داده و به خاطر سوگندش کفاره دهد».

اگر نخواست کفاره دهد لازم است صبر کند تا مدتی را که معین کرده سپری شود چون: (آلی رسول الله ﷺ من نسائه، و کانت انفکت رجله، فأقام فی مشربة له تسعا و عشرين، ثم نزل فقالوا: یا رسول الله آلیت شهرا؟ فقال: الشهر تسع و عشرون) ^۱ «پیامبر ﷺ سوگند یاد کرد که (یک ماه) با زنانش نزدیکی نکند، و در حالیکه پاهایش آسیب دیده بود در یکی از غرفه‌هایش بیست و نه روز باقی ماند سپس نزد زنانش رفت، گفتند ای رسول خدا شما سوگند یک ماه خوردی؟ فرمود: ماه بیست و نه روز است».

اما اگر سوگند خورد که تا ابد یا مدتی بیشتر از چهار ماه بازنش همبستر نشود چنانچه کفاره دهد و با او همبستر شود چه بهتر، در غیر اینصورت تا سپری شدن چهار ماه به او فرصت داده می‌شود، سپس همسرش از او تقاضای همبستری یا طلاق کند؛ به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ، فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾
(بقره: ۲۲۷ - ۲۲۶)

«کسانی که زنان خویش را ایلاء می‌نمایند حق دارند چهار ماه انتظار بکشند، اگر بازگشت کردند (و سوگند خویش را نادیده گرفتند و با زنان خود همبستر شدند چه بهتر، کفاره سوگند را می‌پردازند و ازدواج به حالت خود باقی است) چون خداوند بسی آمرزنده و مهربان است، و اگر تصمیم بر جدایی گرفتند خداوند شنوا و آگاه است».

از نافع روایت است که ابن عمر (رض) درباره ایلابی که خداوند متعال آن را ذکر کرده می‌گفت: (لا یحل لأحد بعد الأجل إلا أن یمسک بالمعروف أو یعزم بالطلاق، كما أمر

(۱) صحیح [ص. نس ۳۲۳۳]، خ (۹/۴۲۵/۵۲۸۹)، نس (۶/۱۱۶)، ت (۲/۹۹/۶۸۵).

الله عزوجل^۱ «پس از سپری شدن مدت مذکور برای هیچ کسی حلال نیست مگر اینکه به خوبی زنش را نگه دارد و یا تصمیم بگیرد که او را طلاق دهد. همچنانکه خداوند عزوجل امر کرده است».

ظهار

هر کس به همسرش بگوید: تو برای من مانند پشت مادرم هستی به این شخص مظاهر (ظهارکننده) گفته می‌شود و همسرش بر او حرام می‌گردد و نباید با او همستر شود و یا به چیزی از او لذت ببرد تا وقتی که با آنچه خداوند در قرآن مشخص کرده، کفاره دهد:

﴿وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تُوَعِّظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (مجادله: ۴ - ۳)

«کسانی که زنان خود را ظاهر می‌کنند سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، باید برده‌ای را آزاد کنند پیش از آنکه با هم همبستر شوند. این درس و پندی است که به شما داده می‌شود و خدا آگاه از هر چیزی است که انجام می‌دهید. اگر برده‌ای را نیابد و توانایی آزاد کردن او را نداشته باشد باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آنکه شوهر و همسر باهم همبستر شوند، اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک بدهد. این بدان خاطر است که به گونه لازم به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید اینها قوانین و مقررات خدا است و کافران عذاب دردناکی دارند».

ازخویله بنت مالک بن ثعلبه روایت است: (ظاهر منی زوجی اوس بن الصامت، فجئت رسول الله ﷺ أشكو إليه، و رسول الله ﷺ يجادلني فيه، و يقول اتق الله، فإنه ابن عمك، فما

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۰۸۰]، خ (۹/۴۲۶/۵۲۹۰).

برحت حتی نزل القرآن: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ إِلَى ﴿وَاللَّكْفَرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾، فقال: يعتق رقبة، قالت: لا يجد، قال فيصوم شهرين متتابعين، قالت: يا رسول الله إنه شيخ كبير ما به من صيام، قال: فليطعم ستين مسكينا، قالت: ما عنده من شئ يتصدق به، قال: فأتی ساعتئذ بعرف فيه تمر، قلت يا رسول الله فإنی أعينه بعرق آخر، قال قد أحسنت، إذهبی فأطعمی بها عنه ستين مسكينا، وارجعی إلی ابن عمك، قال: والعرق ستون صاعا).^۱

«شوهرم اوس بن الصامت مراظهار کرد، نزد پیامبر ﷺ رفتم و از او شکایت کردم، پیامبر ﷺ درباره شوهرم با من صحبت کرد و فرمود: از خدا بترس، او پسر عموی تو است، آنجا را ترک نکردم تا قرآن نازل شد: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...﴾ خداوند گفتار آن زنی را شنید که درباره شوهرش با تو بحث و مجادله می کرد...» تا ﴿وَاللَّكْفَرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ «و برای کافران عذاب دردناکی هست» سپس پیامبر ﷺ فرمود: باید (به کفاره ارتکاب این جرم) برده‌ای را آزاد کند، خویله گفت: ندارد، پیامبر فرمود: پس دوماه پشت سر هم روزه بگیرد، خویله گفت: ای رسول خدا! او مردی مسن است و نمی‌تواند روزه بگیرد. پیامبر فرمود: پس شصت مسکین را غذا بدهد، خویله گفت: چیزی ندارد که با آن صدقه بدهد، خویله گفت: در آن هنگام سبدی پر از خرما آورده شد. گفتم ای رسول خدا! من هم با سبدی دیگر او را یاری می‌کنم، پیامبر فرمود: آفرین بر تو برو و به جای او آنرا به شصت مسکین بده و نزد عموزاده‌ات برگرد، گفت: عرق، شصت صاع است.»

از عروه بن زبیر روایت است که^۲ عایشه گفت: والا مقام است آن ذات بزرگواری که شنوایی‌اش همه چیز را فرا گرفته، من به سخن خوله بنت ثعلبه گوش فرا دادم، بعضی

(۱) حسن: [ص. د ۱۹۳۴]، این حدیث در صحیح سنن ابی‌داود «والعرق ستون صاعا» آمده است، د (۶/۳۰۱/۲۱۹۹).

(۲) صحیح: [ص. جه ۱۶۷۸]، جه (۱/۶۶۶/۲۰۶۳).

از آنرا نفهمیدم در حالی که او از شوهرش نزد پیامبر ﷺ شکایت می‌کرد گفت: ای رسول خدا! جوانی‌ام را از بین برد و فرزندان زیادی را برایش به دنیا آوردم و الان که سنی از من گذشته و دیگر نمی‌توانم بچه‌دار شوم مرا ظهار کرد، خداوندا! شکایت حالتم را نزد تو می‌آورم. پیامبر را ترک نکرد تا اینکه جبرئیل این آیات را نازل کرد: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ﴾ «خداوند گفتار آن زنی را شنید که درباره شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد».

کسی که به مدت یک روز یا یک ماه یا مانند اینها همسرش را ظهار کند و بگوید: شما به مدت یک ماه برای من مانند پشت مادرم هستی، این شخص ظهار کننده به حساب می‌آید؛ اگر به سوگندش عمل کرد چیزی بر او نیست ولی اگر قبل از مدتی که معین کرده با او همبستر شده کفاره ظهار بر او واجب می‌شود:

از سلمه بن صخر بیاضی روایت است: من کسی بودم که زنان زیادی می‌گرفتم، مردی را نمی‌شناسم که به اندازه من گرفته باشد، وقتی رمضان فرا رسید تا آخر رمضان با زنم ظهار کردم، در حالیکه در یکی از شبهای رمضان با من صحبت می‌کرد قسمتی از بدن او را دیدم، کنترل خود را از دست داده با او آمیزش کردم، وقتی صبح فرا رسید نزد قومم رفتم و جریان برایشان بازگو کردم و گفتم: از پیامبر ﷺ برایم سؤال کنید، گفتند: ما این کار را نمی‌کنیم زیرا که خداوند آیه‌ای را درباره ما نازل می‌کند یا پیامبر ﷺ درباره ما سخنی می‌گوید و عیب و عار آن بر ما باقی می‌ماند، در نتیجه، ما تو را به جرم گناهت تحویل او می‌دهیم، تا وضعیت خود را برای پیامبر ﷺ بازگو کنی. گوید: بیرون رفتم تا نزد پیامبر رسیدم و جریان را برایش بازگو کردم. پیامبر ﷺ فرمود: (أنت بذاک؟) «تو این کار را کرده‌ای؟» گفتم: من این کار را کرده‌ام، ای رسول خدا! من در برابر حکم خدا صابر و شکیبا هستم، پیامبر فرمود: (فأعتق رقبة) «برده‌ای آزاد کن»، گوید: گفتم: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است مالک هیچ چیزی نیستم مگر خودم، فرمود: (فصم شهرین متتابعین) «پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیر» گوید: گفتم: ای رسول خدا آیا بلایی که بر سرم آمده تنها به سبب روزه نبوده است؟ فرمود: (فتصدق أو أطمع سستین

مسکینا) «پس صدقه بده یا شصت مسکین را غذا بده»، گوید: گفتیم: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است شبمان را بدون شام سپری کردیم. فرمود: (فاذهب إلی صاحب صدقة بنی زریق فقل له، فليدفعها إليك، و أطمع ستین مسکینا و انتفع ببقیتها)^۱ «پس نزد مسئول جمع‌آوری صدقات قبیله بنی‌زریق برو و به او بگو تا صدقه آنها را به تو بدهد و با آن شصت مسکین را غذا بده و از بقیه‌اش استفاده کن».

شاهد در این حدیث این است که پیامبر ﷺ اظهار او را انکار نکرد بلکه همبستر شدن او با همسرش را قبل از پایان مدت معلوم انکار کرد.

حکمظهار

ظهار حرام است؛ چون خداوند آنرا به سخن ناهنجار و دروغ وصف کرده و کارظهارکننده را ناپسند دانسته است.

﴿الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ، وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا، وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ﴾ (مجادله: ۲)

«کسانی که زنان خود را اظهار می‌کنند، آنان مادرانشان نمی‌گردند و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زاییده‌اند، چنین کسانی سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند، و خداوند بسیار با گذشت و بخشنده است».

طلاق

از آنچه گذشت دانستیم که اسلام تا چه اندازه به خانواده اهمیت داده و چقدر بر سلامت و پایداری زندگی مشترک حریص است. همچنین متوجه شدیم که اسلام چه راهکارهای مناسبی را برای حل اختلافات خانوادگی که از جانب زوجین یا یکی از آنها بروز می‌کند ارائه داده است.

(۱) صحیح: [ص. ۱۶۷۷]، جه (۱/۶۶۵/۲۰۶۲)، د (۶/۲۹۸/۲۱۹۸)، ت (۲/۳۳۵/۱۲۱۵)، ترمذی این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است.

اما گاهی به خاطر بزرگ شدن اختلاف و شدت گرفتن دشمنی، این راه‌حل‌ها چاره‌ساز نیست و باید راه حل قوی‌تری بکار گرفته شود و آن طلاق است، با تأمل در احکام طلاق درمی‌یابیم که اسلام تا چه حد به بنیاد خانواده و بقای زندگی مشترک اهمیت می‌دهد؛ و در جائیکه اسلام طلاق را مباح کرد، آنرا محدود به یک بار نکرده است طوری‌که با یک طلاق پیوند میان آنها تا ابد قطع شود بلکه آنرا مباح کرده و دستور داده که در سه مرحله داده شود:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«طلاق دو مرتبه است نگهداری به گونه شایسته یا رها کردن با نیکی (بدور از ظلم و جور)».

هرگاه مرد، زن را یک یا دو مرتبه طلاق داد حق ندارد که تا پایان عده، او را از خانه بیرون کند، و زن هم حق خروج از آن را ندارد تا شاید در این مدت خشم و غضبی که زمینه طلاق را فراهم کرده از بین برود و وضعیت به حالت عادی قبل از طلاق برگردد. و این چیزی است که خداوند در این آیه بیان کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ (طلاق: ۱)

«ای پیامبر وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده (یعنی آغاز پاک شدن زن از عادت ماهیانه‌ای که شوهرش در آن با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید، و حساب عده را نگه دارید، و از خدا که پروردگار شما است، بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و زنان هم (تا پایان عده) بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار زشت و آشکاری انجام دهند، اینها قوانین و مقررات الهی است و هر کس از قوانین و مقررات الهی پا

فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند. تو نمی‌دانی چه بسا خداوند بعد از این حادثه وضع تازه‌ای پیش آورد».

یعنی شاید مرد از طلاق دادن همسرش پشیمان شود و خداوند متعال هم قلب او را به بازگرداندن همسرش متمایل سازد و در نتیجه این کار ساده‌تر و آسانتر صورت گیرد.

انواع طلاق

۱- طلاق از جهت لفظ

طلاق از جهت لفظ به دو قسم تقسیم می‌شود: طلاق صریح و طلاق کنایه
طلاق صریح: آن است که از معنای کلام هنگام تلفظ فهمیده می‌شود و لفظ، احتمال غیر آن معنی را ندارد. مانند اینکه بگوید: تورا طلاق دادم، یا مطلقه‌ای، و دیگر مشتقات لفظ طلاق.

با این لفظ طلاق واقع می‌شود، هر چند بی‌هدف و یا به قصد شوخی آن را بگویند و نیت طلاق نداشته باشد؛ بدلیل حدیث ابوهریره از پیامبر ﷺ که فرمود: (ثلاث جدهن جد، و هزلهن جد: النکاح و الطلاق و الرجعة)^۱ «سه چیز است که شوخی و جدی در آنها، جدی است: نکاح، طلاق و رجوع کردن».

طلاق کنایه: کلماتی هستند که احتمال معنی طلاق و غیر آنرا دارند مانند اینکه بگویند: پیش خانواده‌ات برو، و امثال آن، با این لفظ، بدون نیت طلاق واقع نمی‌شود، اگر نیت طلاق داشته باشد واقع می‌شود، و اگر نیت طلاق نداشته باشد، واقع نمی‌شود، از عائشه (رض) روایت است: (أن ابنة الجون لما أدخلت علی رسول الله ﷺ و دنا منها، قالت: أعود بالله منک، فقال لها: لقد عذت بعظیم، إلحقی بأهلک)^۲ «زمانیکه دختر «جَون» را بر

(۱) حسن [الإرواء ۱۸۲۶]، جه (۱/۶۵۸/۲۰۳۹)، د (۶/۲۶۲/۲۱۸۰)، ت (۲/۳۲۸/۱۱۹۵).

(۲) صحیح: [ص. نس ۳۱۹۹]، خ (۹/۳۵۶/۵۲۵۴)، نسائی (۶/۱۵۰) در روایت نسائی بجای عبارت «أن

ابنة الجون لما أدخلت» عبارت «أن الکلائیة لما أدخلت» آمده است.

پیامبر ﷺ وارد کردند، و پیامبر خواست به او نزدیک شود، به پیامبر گفت: از تو به خدا پناه می‌برم، پیامبر ﷺ به وی گفت: به ذاتی بزرگ پناه بردی، به اهلت ملحق شو». در حدیث کعب بن مالک آمده وقتی که پیامبر ﷺ با او و دو دوستش به سبب تخلفشان از غزوه تبوک، قطع رابطه کرد، کسی را دنبال او فرستاد و گفت: (أَنْ اعْتَزَلَ امْرَأَتِكَ، فَقَالَ: أَطْلَقَهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: بَلْ اعْتَزَلَهَا، فَلَا تَقْرِبْنَهَا، فَقَالَ لَامْرَأَتِهِ الْحَقِي بِأَهْلِكَ) «از همسرت کناره‌گیری کن، کعب گفت: او را طلاق دهم یا چه کاری کنم؟ پیامبر فرمود: بلکه از او کناره‌گیری کن و به او نزدیک مشو. کعب به زنش گفت: نزد خانواده‌ات برو».

۲- طلاق قطعی و معلق

صیغه طلاق یا قطعی است یا معلق.

طلاق قطعی: طلاقی است که گوینده آن، قصد وقوع فوری طلاق را داشته باشد، مانند اینکه مرد به زنش بگوید: تو را طلاق دادم.

حکم این نوع طلاق این است که به مجرد صدور آن از مردی که دارای اهلیت طلاق است به زنی که شرایط واقع شدن طلاق بر او باشد، فوراً واقع می‌شود.

اما طلاق معلق: طلاقی است که مرد وقوع طلاق را به شرطی معلق کرده باشد مانند اینکه به همسرش بگوید: اگر به فلان مکان رفتی تو را طلاق داده‌ام. و حکم این طلاق این است که اگر زوج هنگام تحقق شرط، نیت طلاق را داشته باشد، طلاق واقع می‌شود.

و اگر قصد تشویق بر انجام یا ترک کاری یا مانند آنرا داشته باشد، این نوع طلاق سوگند به حساب می‌آید و اگر چیزی را که بر آن سوگند خورده، واقع نشد بر او چیز واجب نمی‌گردد و اگر آن چیز واقع شد کفاره سوگند بر او واجب می‌شود.

(۱) متفق علیه: خ (۱۳/۱۱۳/۴۴۱۸)، م (۴/۲۱۲۰/۲۷۶۹)، د (۶/۲۸۵/۲۱۸۷)، نس (۶/۱۵۲).

۳- طلاق به طریقه سنت و طلاق بدعت

طلاق بر دو قسم است: طلاق سنی و طلاق بدعی.

طلاق سنی (مطابق با سنت نبوی): طلاقی است که مرد همسری را که با او همبستر شده در حال طهر و پاکی از حیض، قبل از آنکه با او نزدیکی کند، یک طلاق دهد: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«طلاق دو مرتبه است نگهداری به گونه شایسته یا رها کردن با نیکی (بدور از ظلم و جور)».

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ﴾ (طلاق: ۱)

«ای پیامبر وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید آنها را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید».

پیامبر ﷺ در تفسیر این آیه زمانیکه ابن عمر همسرش را در حال حیض طلاق داد و عمر بن خطاب ﷺ در این باره از او سؤال کرد، فرمود:

(مره فلیراجعها، ثم لیمسکها حتی تطهر، ثم تحيض، ثم تطهر، ثم إن شاء أمسک بعد ذلك، وإن شاء طلق قبل أن یمس فتلك العدة التي أمر الله سبحانه أن تطلق لها النساء) ^۱ «به ابن عمر دستور بده تا او را بازگرداند و نزد خودش نگه دارد تا اینکه از حیض پاک شود سپس دوباره به حیض افتد و دوباره پاک شود، سپس اگر خواست بعد از آن او را نگه دارد و اگر خواست طلاق دهد باید قبل از آنکه با او همبستر شود او را طلاق دهد. اینست عده‌ای که خداوند دستور داده که زنان در آن طلاق داده شوند».

(۱) متفق علیه : خ (۹/۴۸۲/۵۳۳۲)، م (۲/۱۰۹۳/۱۴۱۷)، د (۶/۲۲۷/۲۱۶۵)، لفظ حدیث روایت ابوداود

است، نس (۶/۱۳۸).

طلاق بدعی: طلاق است که خلاف طلاق سنی باشد، مثل آنکه مرد زن را در حال حیض یا در طهری که با او همبستر شده طلاق دهد، یا اینکه سه طلاق را با یک لفظ و یا با سه لفظ لیکن در یک مجلس ذکر کند، مثلاً بگوید: تو سه طلاق داده شده‌ای، یا اینکه در یک مجلس بگوید: تو را طلاق دادم، تو را طلاق دادم، تو را طلاق دادم. این نوع طلاق حرام است و انجام دهنده آن گناهکار است.

پس اگر مردی زنش را در حال حیض طلاق داد، یک طلاق واقع می‌شود، اگر طلاق رجعی باشد، به اوامر می‌شود که همسرش را به نزد خود باز گردانده تا پاک شود، و دوباره به حیض بیفتد و بعد از آن پاک شود، سپس اگر خواست او را نگه دارد و اگر خواست قبل از آنکه با او همبستر شود او را طلاق دهد همچنانکه پیامبر ﷺ به ابن عمر دستور داد.

اما دلیل وقوع این نوع طلاق اثری است که بخاری از سعید بن جبیر از ابن عمر روایت کرده که گفت: (حسبت علی بتطليقة)^۱ «طلاقى که داده بودم برایم یک طلاق حساب شد».

حافظ ابن حجر در فتح الباری (۳۵۳/۹) می‌گوید:

پیامبر ﷺ بود که دستور رجوع کردن را به ابن عمر داد و او را راهنمایی کرد که اگر بخواهد بعد از رجعتش او را طلاق دهد، چکار بکند، و اینکه به ابن عمر گفته شد: کاری که او انجام داده برایش یک طلاق حساب شده، احتمال اینکه کسی غیر از پیامبر ﷺ آنرا یک طلاق حساب کرده باشد، بسیار بعید است؛ چون قرائن زیادی در این جریان بر آن دلالت می‌کند، چگونه تصور می‌شود که ابن عمر در این ماجرا، به رأی خود، کاری انجام دهد در حالی که او نقل کرده که پیامبر ﷺ از کار او ناراحت شد؟ چگونه در قصه مذکور در آنچه می‌خواست انجام دهد با او مشورت نکرد؟

حافظ ابن حجر می‌گوید: ابن وهب در مسندش از ابن ابی ذئب روایت کرده که نافع به او گفت: ابن عمر زنش را در حال حیض طلاق داد، عمر از پیامبر ﷺ در این باره

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۲۸]، خ (۹/۳۵۱/۵۲۵۳).

سؤال کرد، پیامبر فرمود: (مره فلیراجعها ثم لیمسکها حتی تطهر) «به او دستور بده تا زنش را بازگرداند و او را نزد خود نگه دارد تا پاک شود» ابن ابی ذئب در حدیثی از پیامبر ﷺ ذکر کرده که آن یک طلاق است، ابن ابی ذئب گوید: حنظله ابن ابی سفیان به من خبر داد که او از سالم شنیده که از پدرش نقل کرده که پیامبر ﷺ اینچنین فرموده است حافظ می گوید: دارقطنی از طریق یزید بن هارون از ابن ابی ذئب و ابن اسحاق همگی از نافع از ابن عمر از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمود: (هی واحدة)^۱ «آن یک طلاق است» و این نصی است محل اختلاف (که در واقع اختلاف را از بین می برد) پس باید به آن حکم شود. اه

طلاق ثلاثه

اگر مردی همسرش را با یک لفظ یا در یک مجلس سه طلاق داد فقط یک طلاق واقع می شود به دلیل حدیثی که مسلم از ابن عباس روایت کرده که گفت: (کان الطلاق علی عهد رسول الله ﷺ و ابی بکر و سنین من خلافة عمر طلاق الثلاث واحدة، فقال عمر بن الخطاب: إن الناس قد استعجلوا فی أمر قد کانت لهم فیه أناة، فلو أمضینا علیهم؟ فأمضاه علیهم)^۲ «طلاق ثلاثه (با یک لفظ یا در یک مجلس) در عهد پیامبر ﷺ و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر، یک طلاق محسوب می شد. عمر بن خطاب گفت: مردم در کاری که به آنان مهلت داده شده (و توصیه شده که به تدریج آن را انجام دهند) شتاب می کنند. ایکاش این عمل را بر آنان اجرا می کردیم؟ سرانجام آن (حکم) را بر آنان اجرا کرد». این نظری عمر ﷺ اجتهادی از او بود، و نهایت چیزی که بتوان گفت این است که بخاطر مصلحتی که دید، آن را اجرا کرد (و برای دیگران) جایز نیست چیزی را که پیامبر ﷺ به آن فتوا داده و اصحاب در زمان او و خلیفه پس از او بدان عمل نموده اند، ترک کنند - اه -

(۱) سند آن صحیح است: (الإرواء ۷/۱۳۴)، قط (۴/۹/۲۴).

۴- طلاق رجعی و غیر رجعی

طلاق یا رجعی است یا بائن، و بائن یا بینونه صغری است یا کبری.

طلاق رجعی: هرگاه زنی که همسرش با وی همبستر شده برای بار اول یا دوم طلاق داده شود، و این طلاق، در مقابل دریافت مالی نباشد، آن را طلاق رجعی گویند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«طلاق دو بار است نگهداری به گونه شایسته یا رها کردن با نیکی».

زنی که در طلاق رجعی به سر می‌برد تا زمانی که در عده‌اش است همسر شوهرش به حساب می‌آید و در این مدت هرگاه مرد بخواهد می‌تواند او را برگرداند بدون اینکه نیازی به رضایت زن یا اجازه ولی او باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ

فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ

إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا﴾ (بقره: ۲۲۸)

«و زنان مطلقه باید به مدت سه بار عادت ماهانه انتظار بکشند و اگر به خدا و روز قیامت باور دارند برای آنان حلال نیست که آنچه خدا در رحم ایشان آفریده است پنهان کنند، و شوهران آنان برای برگرداندنشان (به زندگی زناشویی) در این (مدت عده از دیگران) سزاوارتراند در صورتی که (شوهران براستی) خواهان اصلاح باشند».

خلع

تعریف خلع

خلع در لغت از کلمه (خلع الثوب) یعنی لباسش را درآورد، گرفته شده است؛ چون زن لباس مرد و مرد هم لباس زن است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ (بقره: ۱۸۷)

«آنان باری شما و شما برای آنان (همچون) لباس هستید».

فقهاء در تعریف خلع گفته‌اند: خلع آن است که مرد در مقابل گرفتن مالی از همسرش از او جدا شود این عوض فدیة و افتداء نامیده می‌شود.^۱

مشروعیت خلع

هرگاه اختلاف بین زن و مرد شدت گرفت و امکان ادامه زندگی بین آنان وجود نداشت، و زن مایل به جدایی از شوهرش شد، در اینصورت باید مالی را بمنظور جبران ضرر ناشی از جدایی به شوهرش بدهد، و از او درخواست جدائی کند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يَقِيمَا حُدُودَ

اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يَقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه (مهر ایشان کرده‌اید یا) بدیشان داده‌اید باز پس بگیرید مگر اینکه، (شوهر و همسر) بترسند که نتوانند حدود خدا را پابرجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیة و عوضی بپردازد (و در برابر آن از او درخواست جدائی کند)».

از ابن عباس (رض) روایت است: زن ثابت بن قیس بن شماس نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من نسبت به دین و اخلاق ثابت ایرادی ندارم، ولی از کفران و ناسپاسی با او می‌ترسم - چون او را دوست ندارم - پیامبر ﷺ فرمود: (فتردین علیه حدیقه) «آیا باغش را به او پس می‌دهی؟ گفت: بله، پس باغ را به او پس داد، پیامبر ﷺ به ثابت دستور داد تا از او جدا شود».^۱

۱) فقه السنة (۲/۲۵۳)، منار السبیل (۲/۲۲۶)، فتح الباری (۹/۳۹۵).

۱) صحیح: (الإرواء ۲۰۳۶)، خ (۹/۳۹۵/۵۲۷۶).

پرهیز از خلع

از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أیما امرأة سألت زوجها الطلاق من غیر ما بأس فحرام علیها رائحة الجنة)^۱ «هر زنی که بدون دلیل از شوهرش تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر او حرام است».

و همچنین از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (المختلعات هن المنافقات)^۲ «زنانی که خواهان خلع هستند، منافقاند».

تحدیر مردان از عضل^۳ زنان

هرگاه مرد همسرش را دوست نداشته باشد و بنا به دلایلی از او ناراضی باشد، باید او را به طور شایسته، همانطور که خداوند متعال امر فرموده از خود جدا کند، جایز نیست که او را حبس کند و یا به او ضرر برساند طوریکه زن مجبور شود که با پرداخت مالی خودش را نجات دهد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَّعِدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۳۱)

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به عده خود رسیدند، یا به طرز صحیح و عادلانه‌ای آنان را نگاه دارید یا آنان را به طرز پسندیده و دادگرانه‌ای رها سازید، و بخاطر زیان رسانیدن بدیشان و تعدی کردن بر ایشان هیچگاه ایشان را نگاه ندارید، و کسی که چنین کند بی‌گمان به خویشتن ستم کرده است، و آیه‌های

(۱) صحیح: (ص. جه ۱۶۷۲)، د (۶/۳۰۸/۲۲۰۹)، ت (۲/۳۲۹/۱۱۹۹)، جه (۱/۶۶۲/۲۰۵۵).

(۲) صحیح [ص. جه ۶۶۸۱]، ت (۲/۳۲۹/۱۱۹۸).

(۳) عضل یعنی بازداشتن، و در اینجا یعنی اینکه مرد همسرش را در خانه نگه دارد که نه بعنوان یک همسر با او رفتار کند و نه به او اجازه ازدواج با دیگری را بدهد.

خدا را به استهزاء نگیرید و نعمت خدا را بر خود و آنچه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده است و شما را با آن پند می‌دهد بخاطر بیاورید و از خدا بپرهیزید و بدانید که بیگمان خداوند از هر چیزی آگاه است.

همچنین می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴾ (نساء: ۱۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما درست نیست که زنان را (همچون کالایی) به ارث ببرید، حال آنکه چنین کاری را نمی‌پسندند، و وادار بدان می‌گردند، و آنانرا تحت فشار قرارندهید؛ تا بدینوسیله برخی از آنچه را که بدیشان داده‌اید دوباره به دست آورید؛ مگر اینکه آنان دچار گناه آشکاری شوند. و با زنان خود بطور شایسته معاشرت کنید و اگر هم از آنان کراهت داشتید، (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدایی نگیرید) زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوان قرار بدهد.»

خلع فسخ است، طلاق نیست

اگر زنی در مقابل پرداخت مالی، خود را از شوهرش آزاد کرد و جدا شد، مالک نفس خود می‌گردد و مرد نمی‌تواند او را بدون رضایتش بازگرداند. این جدای اگر با لفظ طلاق هم واقع شود، طلاق محسوب نمی‌گردد بلکه فسخ عقد است به خاطر مصلحت زن برابر مالی که خودش را با آن آزاد کرده است.

ابن قیم جوزیه (ره) می‌گوید:

«آنچه دلالت بر این دارد که خلع، طلاق نیست این است که خداوند متعال در طلاق بعد از دخول، و قبل از وقوع طلاق سوم سه حکم را قرار داده، که هیچکدام از آنها در خلع وجود ندارند:

۱- در طلاق شوهر اختیار به بازگرداندن زن را دارد.

۲- طلاق مذکور جزء سه طلاق محسوب می‌شود. لذا بعد از تمام شدن سه طلاق، زن برای شوهرش حلال نمی‌شود مگر بعد از ازدواج با مردی دیگر و همبستر شدن با او.

۳- عده در طلاق، سه طهر است.

با نص و اجماع ثابت شده که در خلع رجوع کردن نیست (شوهر حق بازگرداندن زن را ندارد).

و با سنت اقوال صحابه ثابت شده که عده در خلع یک حیض است.

و با نص ثابت شده که بعد از دو طلاق، خلع جایز است و بعد از این طلاق، سوم واقع می‌شود.

بسیار واضح است که خلع، طلاق نیست خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَنْ لَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ﴾ (بقره: ۲۲۹)

«طلاق دو بار است نگهداری به گونه شایسته یا رها کردن با نیکی، و بر شما حلال نیست که چیزی از آنچه بدیشان داده‌اید باز پس گیرید مگر اینکه، بترسند که نتوانند حدود خدا را پابرجا دارند؛ پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند گناهی بر ایشان نیست که زن فدیة و عوضی بپردازد».

این حکم، به زن دو بار طلاق داده اختصاص ندارد، هم او را شامل می‌شود و هم دیگران را، و جایز نیست که ضمیر به کسی برگردد که ذکر نشده و کسی که ذکر شده را شامل نشود، بلکه یا باید به مذکور اختصاص پیدا کند و یا شامل مذکور و غیرمذکور گردد. سپس می‌فرماید:

﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ﴾ (بقره: ۲۳۰)

«پس اگر او را طلاق داد از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود».

و این قطعاً زنی را شامل می‌شود که بعد از دوبار طالق و فدیة، طلاق داده شود؛ چراکه در آیه قبلی چنین زنی ذکر شده است، بنابراین باید لفظ شامل آن بشود، و ترجمان قرآن (عبدالله بن عباس) که پیامبر ﷺ برای او دعا کرد تا خداوند به او تفسیر یاد دهد و بدون شک این دعا در حقیقت مستجاب شده، آیه را چنین فهمیده است. و از آنجائیکه احکام فدیة (خلع) متفاوت با احکام طلاق است در می‌یابیم که فدیة از جنس طلاق نیست و این مقتضای نص و قیاس و اقوال صحابه است».

عده

تعریف عده

عده از عدد و شمردن گرفته شده است یعنی روزها و حیضهایی که زن حساب می‌کند. عده نام مدت زمانی است که زن بعد از وفات شوهرش یا جدایی از او برای ازدواج منتظر می‌ماند و این انتظار با زایمان یا گذراندن حیض‌ها یا سپری کردن ماهها تحقق می‌یابد.

انواع عده

عده زن در اثر فوت شوهرش خواه با او همبستر شده یا نشده باشد، چهار ماه و ده روز است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ﴾
(بقره: ۲۳۴)

«و کسانی که از شما (مردان) می‌میرند و همسرانی از پس خود به جای می‌گذارند همسرانشان باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند».

مگر زنی که در اثر همبستری با شوهرش، حامله باشد که عده از وضع حملش است: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾
(طلاق: ۴)

«و عده زنان باردار وضع حمل آنان است».

از مسور بن مخرمه روایت است: (أَنْ سَبَّعَةَ الْأَسْلَمِيَّةَ نَفْسَتِ بَعْدَ وَفَاةِ زَوْجِهَا بَلِيَالٍ، فَجَاءَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَتْهُ أَنْ تَنْكَحَ، فَأَذِنَ لَهَا، فَنَكَحَتْ) ^۱ «سببیه اسلمیه چند شب بعد از وفات شوهرش، فرزندی به دنیا آورد، نزد پیامبر ﷺ آمد و از او اجازه خواست که شوهر کند، پیامبر ﷺ به او اجازه داد و ازدواج کرد».

زنی که قبل از همبستر شدن طلاق داده شود عده ندارد؛ به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا ﴾
(احزاب: ۴۹)

«ای مؤمنان هنگامی که با زنان مؤمنه ازدواج کردید و قبل از همبستری، آنان را طلاق دادید برای شما عده‌ای بر آنان نیست تا حساب آنرا نگاه دارید».

زن مطلقه‌ای که از شوهرش حامله باشد، عده از وضع حملش است؛ به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾ «و عده زنان باردار وضع حمل آنان است».

از زبیر بن عوام روایت است: (أَنَّهُ كَانَتْ عِنْدَهُ أُمُّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَقِبَةَ، فَقَالَتْ لَهُ وَهِيَ حَامِلٌ: طَيِّبْ نَفْسِي بِتَطْلِيْقَةٍ، فَطَلَقَهَا تَطْلِيْقَةً، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَرَجَعَ وَقَدْ وَضَعَتْ فَقَالَ: مَا لَهَا خَدَعْتَنِي خَدَعَهَا اللَّهُ؟! ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: سَبَقَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ، أَخْطَبَهَا إِلَى نَفْسِهَا) ^۱ «ام کلثوم بنت عقبه زن او بود، ام کلثوم در حالی که حامله بود به زبیر گفت: دلم را با یک طلاق خوش کن، زبیر او را یک طلاق داد، سپس برای نماز به طرف مسجد خارج شد، وقتیکه برگشت، دید که همسرش وضع حمل کرده، گفت او را چه شده است، مرا فریب داد، خدا فریب او را به خودش برگرداند! سپس نزد پیامبر ﷺ رفت (و قضیه را به اطلاق

(۱) متفق علیه: خ (۹/۴۷۰/۵۳۲۰)، م (۲/۱۱۲۲/۱۴۸۵).

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۶۴۶]، جه (۱/۶۵۳/۲۰۲۶).

وی رسانید) پیامبر فرمود: عده‌اش به پایان رسیده، بار دیگر از او خواستگاری کن و او را به ازدواج خود درآور.

اگر مطلقه از زنانی باشد که قاعده می‌شوند، عده او سه حیض است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ﴾ (بقره: ۲۲۸)

«و زنان مطلقه باید (بعد از طلاق) به مدت سه بار عادت ماهانه انتظار بکشند». قرء همان حیض است؛ به دلیل حدیث عایشه: (أن أم حبيبة كانت تستحاض، فسألت النبي ﷺ فأمرها أن تدع الصلاة أيام أقرائها)^۱ «ام حبیبیه مستحاضه (دائم الحیض) بود از پیامبر ﷺ سؤال کرد. پیامبر به او دستور داد که در ایام حیض نماز نخواند». اگر زن مطلقه به علت کم سن و سالی یا پیری و یائسگی، قاعده نشود، عده او سه ماه است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَاللَّائِي يَيْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ
اللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ﴾ (طلاق: ۴)

«و زنانی که از عادت ماهیانه ناامید هستند و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهیانه را ندیده‌اند اگر در عده آنها متردد بودید بدانید که عده آنها سه ماه است».

آنچه بر زنی که شوهرش فوت کرده واجب است

بر زن شوهر مرده واجب است که تا پایان عده‌اش در سوگ (احداد) بنشیند. احداد (سوگ) عبارت است از ترک آرایش و بوی خوش و عدم استفاده از جواهرات و لباس‌های رنگارنگ و عدم بکار بردن حناء و سرمه: از ام عطیه روایت است: (كنا نهي أن نحد على ميت فوق ثلاث، إلا على زوجه أربعة أشهر و عشر، ولا نكتحل، ولا نطيب، ولا نلبس ثوبا مصبوغا إلا ثوب عصب، و قد رخص

(۱) صحیح لغیره: [ص. د ۲۵۲]، د (۱/۴۶۳/۲۷۸).

لنا عند الطهر إذا اغتسلت إحدانا من محيضها في نبذة من كست أظفار، و كنا نهى عن اتباع الجنائز^۱ «ما نهى می شدیم از اینکه برای مرده‌هایمان بیش از سه روز احداث کنیم؛ مگر برای فوت شوهر که چهار ماه و ده روز احداث می کردیم، از سرمه و بوی خوش استفاده نمی کردیم و لباس رنگارنگ نمی پوشیدیم مگر لباس یمنی، و وقتی که از حیض پاک می شدیم و غسل می کردیم به ما اجازه داده می شد که تکه‌ای بخور (ماده‌ای خوشبو) بکار ببریم (تا بوی بد اثر خون را از بین ببرد) و از تشییع جنازه نیز نهی می شدیم».

از ام سلمه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (المتوفى عنها لا تلبس المعصر من الثياب، ولا الممشق من الحى، ولا تختضب، ولا تكتحل)^۲ «زنی که شوهرش فوت کرده است باید از پوشیدن لباسهای زرد و قرمز و استفاده از جواهرآلات و حناء و سرمه خودداری کند».

آنچه بر زنی که در عده طلاق رجعی به سر می برد واجب است

بر چنین زنی واجب است که تا پایان عده‌اش در خانه شوهر بماند و برایش جایز نیست که از آنجا خارج شود و شوهر هم حق بیرون کردن او را ندارد، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تَخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ ﴾
(طلاق: ۱)

«ای پیامبر وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید، و حساب عده را نگه دارید، و از خدا که پروردگار شما است،

(۱) متفق علیه: خ (۹/۴۹۱/۵۳۴۱)، م (۹۳۸ - ۲/۱۱۲۸/۶۷) و نحوه، د (۶/۴۱۱/۲۲۸۵)، نس (۶/۲۰۳)، جه (۱/۶۷۴/۲۰۸۷).

(۲) صحیح: [ص. د ۲۰۲۰]، د (۶/۴۱۳/۲۲۸۷)، نس (۶/۲۰۳) در روایت نسائی «الحلی» ذکر نشده است.

بترسید و پرهیزگاری کنید، و زنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و زنان هم بیرون نروند. مگر اینکه زنان کار پلشت و زشت آشکاری انجام دهند».

زنی که طلاقش بائن است

زنی که سه طلاقش واقع شده است، نه حق مسکن دارد و نه حق نفقه؛ به دلیل حدیثی که فاطمه بنت قیس از پیامبر ﷺ درباره زنی که سه طلاق بر او واقع شده روایت کرده که فرمود: (لیس لها سکنی و لانفقة)^۱ «نه مسکن برای او هست و نه نفقه». و بر او لازم است که در میان بستگان خودش عده را به پایان برساند و نباید از خانه خارج شود. مگر هنگام ضرورت.

از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: خاله‌ام طلاق داده شد، خواست که ثمره باغ خرمایش را بچیند، مردی مانع خارج شدن او شد، پس نزد پیامبر ﷺ رفت، پیامبر فرمود: (بلی، فجدی نخلک، فإنک عسی أن تصدقی أو تفعلی معروفاً)^۱ «بله، ثمره باغ خرمایت را بچین امید می‌رود که از آن صدقه بدهی و یا کار خیر انجام دهی».

استبراء (پاک شدن رحم)

هرگاه مردی مالک کنیزی شد که قابل نزدیکی باشد، بر او حرام است که قبل از پاک شدن رحمش، با او نزدیکی کند، که در اینصورت، اگر جاریه حامله باشد با وضع حمل و اگر از زنانی باشد که قاعده می‌شوند، با یک حیض رحمش پاک می‌شود.

۱) صحیح: [مختصر م ۸۸۸]، م (۱۴۸۰ - ۲/۱۱۱۸/۴۴).

۱) صحیح: [الإرواء ۱۲۳۴]، م (۲/۱۱۲۱/۱۴۸۳)، نس (۲/۲۰۹)، د (۶/۳۹۸/۲۲۸۰)، بنحوه، جه (۱/۶۵۶/۲۰۳۴).

از رویف بن ثابت روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يسقى ماء ولد غيره)^۱ «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد آبش را به فرزند کسی دیگر ندهد».

از ابوسعید آمده که پیامبر ﷺ درباره زنان اسیر او طاس فرمود: (لا توطأ حامل حتى تضع، ولا غير حمل حتى تحيض حيضة)^۲ «با زن حامله قبل از وضع حمل و با دیگر زنان قبل از یک بار قاعده شدن، نباید نزدیکی صورت گیرد».

از ابن عمر (رض) روایت است که گفت: (إذا وهبت الوليدة التي توطأ، أو بيعت، أو عتقت، فليتبرأ رحمها بحيضة، ولا تستبرأ العذراء)^۳ «اگر کنیزی که قابل آمیزش است به کسی اهدا، یا فروخته شد و یا آزاد گردید مالکش باید منتظر بماند تا رحمش با یک حیض پاک شود ولی کنیز باکره نیازی به پاک شدن رحم ندارد».

حضانة

تعریف حضانة: عبارت است از انجام دادن آنچه که به مصلحت کودک است و نگهداری او از آنچه به او ضرر می‌رساند.^۱

اگر مردی از همسرش جدا شد و از او کودکی داشت، زن در صورتی که ازدواج نکند به نگهداری بچه تا هفت سالگی سزاوارتر از مرد است ولی وقتی که به هفت سالگی رسید بین پدر و مادر هر کدام را انتخاب کرد به او داده می‌شود.

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که زنی گفت: ای رسول خدا! شکم ظرف حمل این پسر بود، و پستانهایم برایش شیردان و آغوشم مأوای او بود،

(۱) حسن: [ص. د ۱۸۹۰]، ت (۲/۲۲۹/۱۱۴۰)، د (۶/۱۹۵/۲۱۴۴) نسائی این مطلب را در یک حدیث طولانی روایت کرده است.

(۲) صحیح: [ص. د ۱۸۸۹]، د (۶/۱۹۴/۲۱۴۳).

(۳) صحیح: [الإرواء ۲۱۳۹]، خ (۴/۴۲۳) بخاری این حدیث را بصورت معلق روایت کرده است.

(۱) منار السبیل (۲/۳۱۰).

پدرش مرا طلاق داده و می‌خواهد او را از من بگیرد. پیامبر ﷺ فرمود: (أنت أحق به مالم تنكحی)^۱ «تا زمانی که ازدواج نکنی تو سزاوارتر به پسر هستی».

از ابوهریره روایت است که: (أن امرأة جاءت إلى النبي ﷺ فقالت: يا رسول الله، إن زوجي يريد أن يذهب بابني و قد سقاني من بئر أبي عتبة، و قد نفعني. فقال رسول الله ﷺ: هذا أبوك، و هذه أمك، فخذ بيد أيهما شئت. فأخذ بيد أمه، فانطلقت به)^۲ «زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! شوهرم می‌خواهد پسر من را از من بگیرد در حالی که پسر من از چاه ابی عتبه برایم آب آورده و به من کمک کرده است. پیامبر ﷺ به پسر فرمود: این پدرت است و این هم مادرت، دست هر کدام از آنها را که می‌خواهی بگیر، پس دست مادرت را گرفت، پس مادرت او را با خود برد».

(۱) حسن: [الإرواء ۲۱۸۷]، د (۶/۳۷۱/۲۲۵۹).

(۲) صحیح: [ص. د ۱۹۹۲] ف نس (۶/۱۸۵)، د (۶/۳۷۱/۲۲۶۰)، ابوداود ضمن یک داستان این جریان را روایت کرده است، ت (۲/۴۰۵/۱۳۶۸) مختصراً علی ذکر التغبیر.

بيوع (معاملات)

تعریف بیوع (معاملات)

بیوع جمع بیع است و چون بیع انواع مختلفی دارد به صورت جمع آمده است. بیع (فروش): انتقال مالکیت به کسی دیگر در برابر پول است و شراء (خرید) قبول آن است و هر کدام از بیع و شراء به جای یکدیگر بکار برده می‌شوند.

مشروعیت بیع

خداوند متعال می‌فرماید:

(بقره: ۲۷۵)

﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾

«و خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.»

و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن

(نساء: ۲۹)

تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال هم‌دیگر را به ناحق نخورید؛ مگر اینکه دادوستدی باشد که از رضایت سرچشمه بگیرد.»

از حکیم بن حزام روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (البيعان بالخيار ما لم يتفرقا)^۱

«خریدار و فروشنده تا وقتی که از هم جدا نشده‌اند، حق خیار (پشیمانی) دارند.»

امت بر جایز بودن خرید و فروش اجماع دارند و حکمت نیز آنرا ایجاب می‌کند؛

چون انسان غالباً نیازمند چیزهایی است که در دست دیگران قرار دارد و ممکن است که

(۱) متفق علیه : خ (۹/۳۲۸/۲۱۱۰)، م (۳/۱۱۶۴/۱۵۳۲)، د (۹/۳۳۰/۳۴۴۲)، ت (۲/۳۵۹/۱۲۶۴)، نس

آنها را در اختیارش نگذارند، لذا خرید و فروش، وسیله‌ای است برای رسیدن به هدف بدون سختی و مشقت»^۱.

تشویق به کسب و کار

از مقدم رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (ما أكل أحد طعاما قط خيرا من أن يأكل من عمل يده، و إن نبی الله داود علیه السلام كان يأكل من عمل يده)^۲ «هرگز کسی غذائی بهتر از حاصل دسترنج خودش نخورده است و پیامبر خدا داود علیه السلام از دسترنج خودش می‌خورد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لأن یحتطب أحدكم حزمة علی ظهره، خیر من أن یسأل أحدا فیعطیه أو یمنعه)^۳ «اینکه یکی از شما بار هیزمی را بر پشت خود حمل کند، بهتر از آن است که از کسی چیزی بخواهد که او هم بدهد یا ندهد».

ثروت برای متقی، ایرادی ندارد

از معاذ بن عبدالله بن حبیب از پدرش از عمویش روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لا بأس بالغنی لمن اتقی، والصحة لمن اتقی خیر من الغنی، و طیب النفس من النعم) «برای متقی ثروتمند بودن اشکالی ندارد و سلامتی برای متقی بهتر از ثروتمندی است و آرامش خاطر از نعمات الهی است».

تشویق به میانه‌روی در کسب رزق

از جابر بن عبدالله روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أیها الناس اتقوا الله و أجملوا فی الطلب فإن نفسا لن تموت حتی تستوفی رزقها، و إن أبطأ عنها، فاتقوا الله و أجملوا فی

(۱) فتح الباری (۴/۲۸۷).

(۲) صحیح: [ص. ج ۵۵۴۶]، خ (۴/۳۰۳/۲۰۲۷).

(۳) صحیح: [ص. ج ۷۰۶۹]، خ (۴/۳۰۳/۲۰۷۴)، ت (۲/۹۴/۶۷۵)، نس (۵/۹۶).

(۴) صحیح: [ص. ج ۱۷۴۱]، جه (۲/۷۲۴/۲۱۴۱).

الطلب، خذدوا ما حل و دعوا ما حرم) ^۱ «ای مردم! تقوای خدا را پیشه کنید و در طلب (رزق) راههای نیکو انتخاب کنید چون هیچ نفسی تا روزی اش کامل نشود نمی‌میرد اگرچه دیر به دستش برسد، لذا از خدا بترسید و در طلب (رزق) راههای نیکو پیش گیرید، آنچه را خداوند حلال کرده بگیریید و از آنچه حرام کرده پرهیز کنید».

تشویق به راستی و تحذیر از دروغ

از حکیم بن حزام روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (البیعان بالخیار ما لم یترقا، فإن صدقا و بینا بورک لهما فی بیعهما؟ و إن کتما و کذبا محقت برکة بیعهما) ^۲ «خریدار و فروشنده تا وقتی از هم جدا نشده‌اند حق خیار (پشیمان شدن) دارند. پس اگر راست گویند و (عیب را) روشن کنند معامله آندو با برکت می‌شود و اگر عیب را بپوشند و دروغ بگویند، برکت معامله‌شان از بین می‌رود».

از عقبه بن عامر روایت است که گفت از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (المسلم أخو المسلم و لا یحل لمسلم باع من أخیه بیعا فیه عیب، إلا بینه له) ^۳ «مسلمان برادر مسلمان است، برای هیچ مسلمانی حلال نیست که کالایی معیوب را به برادرش بفروشد مگر اینکه عیبش را به او بگوید».

تشویق به آسانگیری و گذشت در خرید و فروش

از جابر بن عبدالله (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (رحم الله رجلا سمحا إذا باع، و إذا اشتری و إذا اقتضى) ^۴ «رحمت خدا بر کسی باد که هنگام خرید و فروش و هنگام طلب حقش، آسانگیر باشد».

(۱) صحیح: [ص. ج ۱۷۴۳]، ج ۲/۷۲۵/۲۱۴۴.

(۲) تخریج در ص (۴۴۷).

(۳) صحیح: [ص. ج ۶۷۰۵]، ج ۲/۷۵۵/۲۲۴۶.

(۴) صحیح: [ص. ج ۴۴۵۴]، خ ۴/۲۰۶/۲۰۷۶.

فضیلت مهلت دادن به تنگدست

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (کان تاجر یداین الناس، فإذا رأى معسرا قال لفتیانہ تجاوزوا عنہ، لعل الله أن یتجاوز عننا، فتجاوز الله عنہ) ^۱ «تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و وقتی که بدهکاری تنگدست را می‌دید، به کارگزارانش می‌گفت: از او گذشت کنید به امید اینکه خدا از ما گذشت کند، خداوند هم او را بخشید».

نهی از فریبکاری

از ابوهریره روایت است: (مر رسول الله صلی الله علیه و آله برجل یبوع طعاما، فأدخل یده فیہ، فإذا هو مغشوش فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لیس منا من غش) ^۲ «پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار مردی که طعامی را می‌فروخت عبور کرد، دستش را داخل (گندم) فرو برد، متوجه شد که داخل آن خیس است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که فریبکاری کند از ما نیست».

تشویق به زود بیدار شدن برای طلب رزق

از صخرغامدی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (اللهم بارک لإمتی فی بکورها) ^۳ «خداوند! برای امتم در صبحگاهانشان برکت قرار بده».

دعای ورود به بازار

از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش از جدش روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من قال حین یدخل السوق: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیتو هوحی لایموت، بیده الخیر کله، و هو علی کل شی قدیر کتب الله له ألف ألف حسنة، ومحا

(۱) صحیح: [ص. ج ۳۴۹۵]، خ (۴/۳۰۸/۲۰۷۸).

(۲) صحیح: [الارواء ۱۳۱۹]، [ص. ج ۱۸۰۹]، ج (۲/۷۴۹/۲۲۲۴)، لفظ حدیث روایت ابن ماجه است، د (۹/۳۲۱/۳۴۳۵)، ت (۲/۳۸۹/۱۳۲۹)، م (۱/۹۹/۱۰۲).

(۳) صحیح: [ص. ج ۱۸۱۸]، ج (۲/۷۵۲/۲۲۳۶)، ت (۲/۳۴۳/۱۲۳۰)، د (۷/۲۶۵/۲۵۸۹).

عنه ألف سيئة، و بنى له بيتا فى الجنة^۱ «کسی که هنگام ورود به بازار بگوید: لا إله الا الله وحده لا شريك له، له الملك و - له الحمد، يحيى و يموت و هو حى لا يموت، بیدهالخير كله، و هو على كل شى قدیر- یعنی هیچ معبود بر حقى که شایسته پرستش باشد، وجود ندارد بجز الله که (در ربوبیت و الوهیت و اسماء و صفات) تنها و بی شریک است و مالکیت و ستایش تنها برای اوست، زنده می کند و می میراند در حالیکه خودش زنده است و نمی میرد. هرچه خیر و نیکی است تنها به دست اوست و او بر هر چیزی توانا است - خداوند یک میلیون حسنه را برای او می نویسد و یک میلیون بدی و گناه از او محو می کند و برای او خانه ای را در بهشت می سازد».

خداوند خرید و فروش را حلال کرده است

در اصل خرید و فروش هر چیز به هر طریقی که باشد، به شرط رضایت طرفین و عدم نهی شارع، جایز است.

معاملاتی که شارع نهی کرده است

۱- بیع غرر

معامله ای است که در آن جهالت بوده و یا در معرض خطر نابودی و یا قمار باشد: از ابوهریره روایت است: (نهی رسول الله ﷺ عن بیع الحصة، و عن بیع الغرر)^۲ «پیامبر ﷺ از بیع حصة^(*) (سنگریزه) و از بیع غرر نهی کرد».

(۱) حسن: [ص. جه ۱۸۱۷]، جه (۲/۷۵۲/۲۲۳۵).

(۲) صحیح: [مختصر م ۹۳۹]، [الإرواء ۱۲۹۴]، م (۳/۱۱۵۳/۱۵۱۳)، ت (۲/۳۴۹/۱۲۴۸)، د (۹/۲۳۰/۳۳۴۰)، جه (۲/۷۳۹/۲۱۹۴)، نس (۷/۲۶۲).

(*) بیع حصة به این صورت است که فروشنده به خریدار بگوید: هر وقتی این سنگ را به سوی شما پرتاب کردم بیع منعقد شده است، یا بگوید: سنگی را پرتاب کن، به هر کالایی برخورد کرد آنرا به تو

امام نووی (ره) در شرح مسلم (۱۰/۱۵۶) می‌گوید:

«نهی از بیع غرر اصلی عظیم در باب معاملات است و به همین دلیل مسلم آنرا در اول فصل بیوع آورده است. بیع غرر مسایل بی‌شماری را در برمی‌گیرد: مانند فروش برده فراری و شیئی معدوم یا مجهول و فروش چیزی که تحویل آن امکان نداشته باشد و چیزی که هنوز به ملکیت فروشنده درنیامده است، و فروش ماهی در آب فراوان و شیر در پستان و جنین در شکم حیوان، فروش انباشته‌ای از طعام نامشخص، و لباسی نامعلوم از میان چندین لباس، و گوسفندی نامعلوم از بین چندین گوسفند و مانند اینها، خرید و فروش تمام این موارد باطل است چون در همه این موارد جهالت بدون نیاز وجود دارد.»

(امام نووی) می‌گوید: اگر انجام معامله‌ای که در آن غرر هست ضروری و پرهیز از آن غیر ممکن و جهالت در آن ناچیز باشد، معامله آن جایز است و بهمین دلیل مسلمانان اجماع کرده‌اند که فروش جبه‌توپر هرچند مشتری داخل آنرا نبیند، جایز است ولی تنها فروش آنچه در داخل جبه است (در حالت ندیدن آن) بدون عبا جایز نیست». در ادامه می‌گوید: باید دانست که معامله‌ی ملامسه، منابذه، حَبَل الحبله، حصاه، عسب الفحل و امثال اینها از معاملات هستند که درباره عدم جواز آنها، به دلیل وجود جهالت، نصوص خاصی آمده است و چون از معاملات مشهور جاهلیت بوده، بصورت مستقل ذکر و از آنها نهی شده است، والله اعلم». اُه با تصرف.

بیع ملامسه و منابذه

از ابوهریره روایت است: (نهی عن بیعتین: الملامسة و المنابذة: أما الملامسة: فأَنْ یلمس کل واحد منهما ثوب صاحبه بغير تأمل.

فروختم. یا بگوید: سنگی را پرتاب کن، به هرن قطه‌ای از زمینم رسید از اینجا تا آن نقطه را به تو

فروختم. (النهاية - ابن أثير) «مترجم».

والمنابذة، أن ينبذ كل واحد منهما ثوبه إلى الآخر، ولم ينظر واحد منهما إلى ثوب صاحبه^۱ از دو معامله ملامسه و منابذه نهی شده است:

ملامسه: معامله‌ای است که هر کدام از خریدار و فروشنده لباس دیگری را بدون تأمل لمس کند.

منابذه: معامله‌ای است که هر کدام از خریدار و فروشنده لباسش را برای فروش به سوی دیگر بیاندازد بدون اینکه به لباس یکدیگر نگاه کنند.

از ابوسعید خدری روایت است: (نهانا رسول الله ﷺ عن بيعتين و لبستين: نهی عن الملامسة و المنابذة فی البيع: و الملامسة: لمس الرجل ثوب الآخر بیده، باللیل أو بالنهار، و لا یقلبه إلا بذلک. و المنابذة: أن ینبذ الرجل إلى الرجل بثوبه، و ینبذ الآخر إليه ثوبه، و یكون ذلک بیعهما من غیر نظر و لاتراض)^۲ «پیامبر ﷺ ما را از دو بیع و دو نوع پوشش نهی کرد ملامسه و منابذه در معامله.

ملامسه: به اینصورت که کسی لباس دیگری را در شب یا روز با دستش لمس نماید، و بدون اینکه آن را با دقت نگاه کند، خود این را معامله قرار دهد.

منابذه: به اینصورت است که هر کدام از خریدار و فروشنده لباس خود را به سوی دیگر بیاندازد و بدون تأمل و رضایت، این انداختن معامله‌شان باشد».

فروش بچه جنین حیوان

از ابن عمر روایت است: (کان أهل الجاهلیة یتباعون لحم الجزور إلى جبل الحبله).

۱) صحیح: [مختصر م ۹۳۸]، م (۱۵۱۱ - ۳/۱۱۵۲/۲).

۲) متفق علیه: م (۳/۱۱۵۲/۱۵۱۲) این لفظ مسلم است، خ (۲۱۴۷، ۴/۳۵۸/۴۴)، د (۹/۲۳۱/۳۳۶۲).

نس (۷/۲۶۰).

و حبل الحبله: أن تنتج الناقة ثم تحمل التي نتجت، فنهاهم رسول الله ﷺ عن ذلك^۱
 «مردم در زمان جاهلیت گوشت شتر را به نسیه تا باردار شدن جنینی که هنوز در شکم
 مادر است می‌فروختند.

حبل الحبله: عبارت است از اینکه شتری بزاید، سپس بچه‌ی آن شتر آبستن شود،
 پیامبر ﷺ آنان را از این کار نهی کرد.»

بیع حصاه (سنگریزه)

از ابوهریره روایت است: (نهی رسول الله ﷺ عن بیع الحصاة و عن بیع الغر)^۲

«پیامبر ﷺ ما را از بیع حصاه (سنگریزه) و بیع غر نهی کرد.»

امام نووی (ره) در شرح مسلم (۱۰/۱۵۶) می‌گوید:

«درباره بیع حصاه سه تفسیر وجود دارد:

۱- شخص بگوید: سنگی را می‌اندازم، به هر کدام از این لباس‌ها برخورد کرد، آن
 لباس را به تو فروختم، یا بگوید: این زمین را از این نقطه تا محل افتادن این سنگ به تو
 فروختم.»

۲- شخص بگوید: این چیز را به تو فروختم به شرطی که (فقط) تا وقتی که این
 سنگ را می‌اندازم اختیار (فسخ معامله) را داری.

۳- خود انداختن سنگ را معامله قرار دهد و بگوید: هرگاه با سنگی به این لباس
 زدم به فلان قیمت به تو فروخته شد» اه

(۱) متفق علیه: خ (۴/۳۵۶/۲۱۴۳)، م (۳/۱۱۵۳/۱۵۱۴)، د (۶۴، ۶۵، ۳۳۳/۹/۲۳۳)، ت (۲/۳۴۹/۱۲۴۷)

ترمذی این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است، نس (۷/۲۹۳)، جه (۲/۷۴۰/۲۱۹۷) ابوداود
 این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است.

(۲) تخریج در ص (۴۵۱).

عسب الفحل: اجاره حیوان نر جهت جفت‌گیری

از ابن عمر (رض) روایت است: (نهی النبی ﷺ عن عسب الفحل)^۱ «پیامبر ﷺ از عسب الفحل نهی کرد».

۲- فروش آنچه نزد فروشنده نیست

از حکیم بن حزام روایت است: گفتم ای رسول خدا! مردی از من می‌خواهد چیزی را که نزد من نیست به او بفروشم، آیا (می‌توانم) بفروشم؟ فرمود: (لا تبع ما لیس عندک)^۲. «چیزی را که نزد تو نیست مفروش».

۳- فروش کالا قبل از تحویل گرفتن آن

از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یقبضه) قال ابن عباس (وأحسب کل شیء بمنزلة الطعام)^۳ «هر کس طعامی را خرید نباید قبل از تحویل گرفتن، آن را بفروشد، ابن عباس گوید: به گمان من هر چیزی در حکم طعام است».

از طاوس از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یکتاله) «هر کس طعامی را خرید قبل از کیل کردن (وزن کردن) آنرا نفروشد». به ابن

(۱) صحیح: [مختصر م ۹۳۹] ف خ (۴/۴۶۱/۲۲۸۴)، د (۹/۲۹۶/۳۴۱۲)، ت (۲/۳۷۲/۱۲۹۱)، نس (۷/۳۱۰).

عسب الفحل: به هر حیوان نر اعم از اسب، شتر و بز، فحل گفته می‌شود و مراد از - عسب

الفحل - بهای آب منی حیوان، یا کرایه جفت‌گیری آن است «مترجم».

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۲۹۲]، جه (۲/۷۳۷/۲۱۸۷)، ت (۲/۳۵۰/۱۲۵۰)، د (۹/۴۰۱/۲۴۸۶)، نس (۷/۲۸۹).

(۳) متفق علیه م (۱۵۲۵ - ۳/۱۱۶۰/۳۰) لفظ حدیث روایت مسلم است، خ (۴/۳۴۹/۲۱۳۵)، د

(۹/۳۹۳/۳۴۸۰)، نس (۷/۲۸۶)، ت (۲/۳۷۹/۱۳۰۹).

عباس گفتم: چرا؟ گفت: (ألا تراهم يتبايعون بالذهب والطعام مرجا) ^۱ «آیا نمی‌بینی که آنان طعام را کنار گذاشته و با طلا (پول) خرید و فروش می‌کنند».^(۱)

۴- معامله روی معامله کسی دیگر

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا یبیع بعضکم علی بیع بعض) ^۲ «برخی از شما بر معامله برخی دیگر معامله نکنند».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا یسم المسلم علی سوم أخیه) ^۳ «هیچ مسلمانی بر معامله برادرش معامله نکند» (وارد معامله برادرش نشود).

۵- بیع عینه

بیع عینه: بدین صورت است که کسی کالایی را بصورت نسبه به شخصی فروخته و تحویل دهد، و قبل از دریافت مبلغ، آن را به قیمتی کمتر بصورت نقدی، از وی بخرد.^(ب)

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا تبايعتم بالعینه وأخذتم إذئاب البقر و رضیتم بالزرع و ترکتم الجهاد سلط الله علیکم ذللاً لا ینزعه حتی ترجعوا إلی دینکم) ^۴ «آنگاه

(۱) متفق علیه: م (۱۵۲۵ - ۳۱/۱۱۶۰/۳)، این لفظ مسلم است، خ (۴/۳۴۷/۲۱۳۲)، د (۹/۳۹۲/۳۴۷۹).
 (أ) معنای حدیث ابن عباس این است که مثلاً زید طعامی را از خالد به یک دینار به صورت نسبه بخرد سپس قبل از آنکه طعام را تحویل بگیرد، آنرا به دو دینار به خالد یا به غیر او بفروشد که این معامله جایز نیست چون بیع پول به پول است در حالی که طعام کنار گذاشته شده است، و این امر مانند این است که زید دینار خودش را که با آن طعام خریده به دودینار بفروشد و این ربا است (النهایه ابن الاثیر). «مترجم».

(۲) متفق علیه: خ (۴/۳۷۳/۲۱۶۵)، م (۳/۱۵۴/۱۴۱۲)، ج (۲/۳۳۳/۱۲۷۱).

(۳) صحیح: [الإرواء ۱۲۹۸]، م (۳/۱۱۵۴/۱۵۱۵).

(ب) مثلاً زید ماشینی را به قیمت هزار ... قرض به خالد بفروشد و ماشین را به او تحویل دهد، سپس زید قبل از آنکه هزار ... را بگیرد ماشین را از خالد به قیمت نهصد ... حاضر بخرد. «مترجم».

(۴) صحیح: [ص. ج ۴۲۳]، د (۹/۳۳۵/۳۴۴۵).

که به صورت عینه معامله کردید و دم گاوها را گرفته (به کشاورزی مشغول شدید) و به کشت و کار دل خوش نموده، و جهاد را ترک کردید، خداوند ذلتی را بر شما چیره خواهد کرد، و تا زمانیکه به دیتان بازنگردید، آن را از شما بر نمی‌دارد».

۶- معامله بصورت نسیه با افزایش قیمت (فروش قسطی)

در این ایام معاملات بصورت نسیه، با افزایش قیمت گسترش یافته، که به خرید و فروش قسطی معروف است، بطوریکه کالا را به قیمتی بالاتر از بهای نقد آن می‌فروشند، و این افزایش قیمت صرفاً بخاطر مدت است. مثلاً اگر قیمت کالایی نقداً هزار ... (تومان) باشد آنرا به قسطی به هزار و دویست ... (تومان) می‌فروشند این نوع معامله از معاملاتی است که از آن نهی شده است:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من باع بیعتین فی بیعة فله أو کسهما أو الربا)^۱ «هر کسی دو معامله در یک کالا بکند، کمترین (قیمت) را بگیرد و گرنه ربا است» (ج)

(۱) حسن: [ص. ج ۶۱۱۶]، د (۳۴۴۴)، برای توضیح بیشتر به «السلسلة الصحيحة» البانی (۲۳۲۶)، و

رساله «القول الفصل فی بیع الأجل» شیخ عبدالرحمن عبدالخالق مراجعه شود.

(ج) شافعی (ره) درباره شرح این حدیث می‌گوید: «این حدیث دو تفسیر دارد:

۱- کسی بگوید: این کالا را به صورت نسیه دو هزار ... (تومان) و نقدی هزار ... (تومان) می‌فروشم، هر

کدام را که می‌خواهی انتخاب کن، این معامله فاسد است.

۲- یا بگوید: برده‌ام را به تو می‌فروشم به شرطی که اسبت را به من بفروشی». آه

علت تحریم معامله در صورت تفسیر اول این است که در معامله عدم ثبات قیمت و ربا وجود دارد و

علت تحریم معامله در صورت تفسیر دوم این است که معامله اول (فروش برده) معلق به شرطی (فروش

اسب) است، که تحقق پیدا کند یا نکند «مترجم».

آنچه خرید و فروش آن جایز نیست

۱- شراب

از عایشه (رض) روایت است: (لما نزلت آیات سورة البقرة عن آخرها، خرج النبي ﷺ فقال: حرمت التجارة في الخمر)^۱ «وقتی آیات آخر سوره بقره نازل شد، پیامبر ﷺ بیرون رفت و فرمود: تجارت شراب حرام شد».

۲- مردار، خوک و بت

از جابر بن عبدالله روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که در سال فتح، در مکه می‌فرود: (إن الله ورسوله حرم بيع الخمر، والميتة و الخنزير، والأصنام، فقیل یا رسول الله أردیت شحوم الميتة، فإنه يطلى بها السفن، و يدهن بها الجلود، ويستصبح بها الناس؟ فقال: لا هو حرام، ثم قال رسول الله ﷺ عند ذلك: قاتل الله اليهود، إن الله لما حرم شحومها جملوه، ثم باعوه فأكلوا ثمنه)^۲ «خدا و پیامبرش خرید و فروش شراب، مردار، خوک و بت را حرام کرده‌اند، گفته شد: ای رسول خدا! نظرتان درباره چربی مردار که با آن کشتی‌ها روغن کاری و پوستها چرب می‌شوند، و مردم از آن برای روشنایی استفاده می‌کنند چیست؟ فرمود: خیر، آن هم حرام است، سپس پیامبر ﷺ در آن هنگام فرمود: خداوند یهود را هلاک کند، و قتیکه خدا چربی حیوانات را بر آنان حرام کرد، آنها آنها را ذوب کرده و سپس آنها فروختند و پولش را خوردند».

(۱) متفق علیه : خ [۴/۴۱۷/۲۲۲۶]، م (۳/۱۲۰۶/۱۵۰۸)، د (۹/۳۸۰/۳۴۷۳)، نس (۷/۳۰۸).

(۲) متفق علیه : خ (۴/۴۲۴/۲۲۳۶)، م (۳/۱۲۰۷/۱۵۸۱)، ت (۲/۲۸۱/۱۳۱۵)، د (۹/۳۷۷/۳۴۶۹)، جه

(۷/۳۰۹)، نس (۲/۷۳۷/۲۱۶۷).

۳- سگ

از ابومسعود انصاری روایت است: (أن رسول الله ﷺ نهى عن ثمن الكلب، و مهر البغى، و حلوان الكاهن)^۱ «پیامبر ﷺ از بهای (خرید و فروش) سگ و از مزد (زن) زناکار، و انعام کاهن (جادوگر) نهی کرده است».

۴- عکس موجودات جاندار

از سعید بن ابی الحسن روایت است: نزد ابن عباس (رض) بودم که مردی نزد او آمد و گفت: ای ابن عباس! من کسی هستم که با ساختن این عکسها از دسترنج خودم امرار معاش می‌کنم، ابن عباس گفت: چیزی جز آنچه از پیامبر ﷺ شنیده‌ام نمی‌گویم. از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: (من صور صورة فإن الله معذبه حتى ينفخ فيها الروح، وليس ينافخ فيها أبدا، فربا الرجل ربوة شديدة و اصفر وجهه، فقال: و يحك: إن أبيت إلا أن تصنع فعليك بهذا الشجر، كل شئ ليس فيه روح)^۲ «هر کس عکس (جانداری) را بکشد، خداوند او را عذاب می‌دهد تا وقتی که در آن (عکس) روح بدمد در حالیکه هرگز نمی‌تواند در آن روح بدمد. آن مرد آهی شدید سرکشید و صورتش زرد شد، ابن عباس گفت وای بر تو اگر می‌خواهی حتماً این کار را انجام دهی می‌توانی تصویر درخت و هر چیز بی‌روچی را بکشی».

(۱) متفق علیه: خ (۴/۴۲۶/۲۲۳۷)، م (۳/۱۱۹۸/۱۵۶۷)، د (۹/۴۷۴/۳۴۶۴)، ت (۲/۳۷۲/۱۲۹۳)، ج ه

(۲/۷۳۰/۲۱۵۹)، نس (۷/۳۰۹).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۴۱۶/۲۲۲۵)، لفظ حدیث روایت بخاری است. م (۳/۱۶۷۰/۲۱۱۰)، نس (۸/۲۱۵)

نسائی این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است.

۵- فروش میوه قبل از رسیدن

انس ابن مالک رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده: (أنه نهی عن بیع الثمرة حتى یبدو صلاحها، و عن النخل حتى یزهو، قیل و ما یزهو؟ قال: یحمار أو یصفار)^۱. «پیامبر از فروش میوه، قبل از رسیدن آن و از فروش خرما قبل از اینکه رنگ بخود گیرد، نهی کرده است. گفته شد: چگونه رنگ می‌گیرد؟ فرمود: سرخ یا زرد می‌شود».

همچنین از انس روایت است: (أن رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن بیع الثمار حتى تزهی، فقیل له: و ما تزهی؟ قال: حتى تحمر، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: أرايت إذا منع الله الثمرة، بما یأخذ أحدکم مال أخیه)^۲ «پیامبر صلی الله علیه و آله را فروش محصول قبل از رنگ گرفتن، نهی کرد به او گفته شد: رنگ گرفتن چگونه است؟ فرمود اینکه سرخ شود، سپس فرود: بگو آنگاه که خداوند محصول را ندهد، شما در برابر چه چیزی مال (پول) برادران را می‌گیرید؟!».

۶- حبوبات قبل از سفت شدن دانه

از ابن عمر روایت است: (أن رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن بیع النخل حتى یزهو، و عن السنبل حتى یبيض، و یأمن العاهة، نهی البائع و المشتري)^۳ «پیامبر صلی الله علیه و آله فروشنده و خریدار را از خرید و فروش خرما قبل از رنگ گرفتن، و از خرید و فروش خوشه، قبل از آنکه سفید شود، و از آفات درامان ماند، نهی کرده است».

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۹۲۸]، خ (۴/۳۹۷/۲۱۶۷).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۳۹۸/۲۱۹۸)، لفظ حدیث روایت بخاری است (۳/۱۱۹۰/۱۵۵۵)، نس (۷/۲۶۴).

(۳) صحیح: [مختصر م ۹۱۷]، م (۳/۱۱۶۵/۱۵۳۵)، د (۹/۲۲۲/۳۳۵۲)، ت (۲/۳۴۸/۱۲۴۵)، نس (۷/۲۷۰).

خيار (داشتن حق اختيار)

تعريف آن: درخواست حق اختيار در تثبيت يا فسخ معامله.

اقسام آن

۱- خيار المجلس (حق اختيار در مجلس)

هر يك از فروشنده و خريدار از هنگام انعقاد معامله تا وقتيكه از هم جدا نشده‌اند، حقدارند معامله را فسخ، يا آنرا تثبيت كنند، به شرط اينكه هنگام معامله عدم حق اختيار را قيد نكرده و يا اينكه پس از انعقاد قرارداد حق اختيار را بي اعتبار نكنند و يا يكي از طرفين حق خود را بي اعتبار نكرده باشد كه در اين صورت حق او بي اعتبار و حق طرف مقابل محفوظ مي ماند.

از ابن عمر (رض) روايت است كه پيامبر ﷺ فرمود: (إِذَا تَبَاعَ الرَّجُلَانِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا وَ كَانَا جَمِيعًا، أَوْ يَخِيرُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ، فَإِنْ خِيرَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ فِتْيَابًا عَلِيًّا ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَ الْبَيْعُ، وَإِنْ تَفَرَّقَا بَعْدَ أَنْ تَبَاعَا وَ لَمْ يَتَرَكَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا الْبَيْعَ فَقَدْ وَجِبَ الْبَيْعُ) ^۱ «هرگاه دو نفر با هم معامله كردند تا زماني كه در مجلس باشند هر دو حق اختيار را دارند يا يكي از آنها ديگري را مخير نگرداننده باشد؛ اما اگر يكي از آنها ديگري را مخير گردانيد و بر اين اساس معامله كردند در اين صورت معامله آنها (براساس مدتي كه به شرط گرفته‌اند) منعقد مي شود و اگر بعد از اتمام معامله از هم جدا شدند و هيچكدام از آنها در آن مجلس از معامله دست برنداشتند، در اينصورت معامله آنها منعقد مي شود».

ترك مجلس از بيم فسخ معامله، حرام است:

(۱) متفق عليه: خ [۴/۳۳۲/۲۱۱۲]، م (۱۵۳۱ - ۳/۱۱۶۳/۴۴)، نس (۷/۲۴۹).

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (البیعان بالخیار مالم یتفرقا إلا أبتکون صفقة خیار، فلا یحل له أن یفارق صاحبه خشية أن یتقیله)^۱ «خریدار و فروشنده تا زمانیکه از هم جدا نشده باشند حق اختیار دارند، مگر آنکه معامله را (تا مدتی معلوم) مشروط به داشتن حق اختیار کنند، (که در این حالت تا پایان مدت تعیین شده حق اختیار دارند) و حلال نیست خریدار یا فروشنده از بیم اینکه طرف مقابلش معامله را فسخ کند، از او جدا شود».

۲- خیارالشرط (شرط کردن حق اختیار)

و آن عبارت است از اینکه خریدار و فروشنده یا یکی از آنها معامله را مشروط کند به داشتن حق اختیار، که در اینصورت حق اختیار معتبر است هرچند مدت طولانی باشد: از ابن عمر (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن المتبايعین بالخیار فی بیعهما مالم یتفرقا أو یکون البیع خیاراً)^۲ «خریدار و فروشنده تا زمانیکه از هم جدا نشده‌اند و نیز زمانیکه معامله مشروط برداشتن حق اختیار باشد، حق اختیار دارند».

۳- خیارالعیب (حق اختیار به سبب عیب)

پیشتر درباره نهی از پنهان کردن عیب بحث شد؛ پس هرگاه کسی کالای معیوبی را خرید و تا بعد از جدا شدن از عیب آن آگاه نشد، می‌تواند کالا را به فروشنده برگرداند: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من اشتری غنما مصرأة فاحتلبها فإن رضیها أمسکها، وإن سخطها ففی حلبتها صاع من تمر)^۳ «هر کس گوسفندی را خرید که چند روز آنرا ندوشیده بودند، تا شیر در پستانش جمع شود، پس از دوشیدن، اگر آن

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۸۹۵]. د (۹/۳۲۴/۳۴۳۹)، ت (۲/۳۶۰/۱۲۶۵)، نس (۷/۲۵۱).

(۲) متفق علیه: [خ (۴/۳۲۶/۲۱۰۷)، م (۳/۱۱۶۳/۱۵۳۱)، نس (۷/۲۴۸)].

(۳) متفق علیه: [خ (۴/۳۶۸/۲۱۵۱)، این لفظ بخاری است، م (۳/۱۱۵۸/۱۵۲۴)، د (۹/۳۱۲/۳۴۲۸)، نس

(۷/۲۵۳)].

حیوان را پسندید نگه دارد، و اگر نپسندید، در عوض شیری که از آن دوشیده یک صاع خرما (به صاحبش) بدهد، و گوسفند را برگرداند».

همچنین از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تصروا الإبل والغنم، فمن ابتاعها بعد فإنه بخير النظرين بعد أن يحتلبها، إن شاء أمسك و إن شاء ردها و صاع تمر)¹ «شیر در پستان شتر و گوسفند جمع کرده نشود، (دوشیدنش را چند روز ترک نکند تا شیر جمع شود) و اگر کسی چنین حیوانی را خرید، پس از دوشیدن، می‌تواند یکی از این دو کار را انجام دهد، اگر خواست آنرا نگه دارد و اگر نخواست آنرا به همراه یک صاع خرما (در عوض شیری که از آن دوشیده) به صاحبش برگرداند».

ربا

تعریف ربا

ربا با الف مقصوره از (ربا، یربو) است و با الف نوشته می‌شود. ربا در اصل یعنی: افزودن که این افزایش یا در ذات آن چیز است مانند فرموده خداوند متعال:

﴿إِهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ﴾ (حج: ۵)

«وقتی که باران را بر زمین می‌ریزیم) به حرکت درمی‌آید و زیاد می‌شود».

یا در مقابل آن است مانند یک درهم و به دو درهم.

حکم ربا

ربا به دلیل قرآن، سنت و اجماع امت حرام است:

خداوند متعال می‌فرماید:

۱) صحیح: [ص. ج ۷۳۴۷]، خ (۴/۳۶۱/۲۱۴۸)، د (۹/۳۱۰/۳۴۲۶)، ابوداود و نسائی در اول این حدیث

چیزی را اضافه روایت کرده‌اند: نس (۷/۲۵۳).

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴾
(بقره: ۲۷۹ - ۲۷۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و آنچه از (مطالبات) ربا (رپیش مردم) باقی مانده است، فروگذارید اگر مؤمن هستید؛ پس اگر چنن نکردید، بدانید که به جنگ خدا و پیامبرش برخواسته‌اید و اگر توبه کردید اصل سرمایه‌هایتان از آن شما است نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید».

و می‌فرماید:

﴿ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ﴾
(بقره: ۲۷۵)

«کسانی که ربا می‌خورند (از گورهای خود) بر نمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان سخت او را دچار دیوانگی سازد».

و می‌فرماید:

﴿ يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ ﴾
(بقره: ۲۷۶)

«خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را فزونی می‌بخشد».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا: وما هن يا رسول الله؟ قال: الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وأكل الربا و أكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات)^۱ «از هفت چیز مهلك بپرهیزید، گفتند: آنها چی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خدا، سحر، قتل نفسی که خداوند آنرا حرام کرده مگر به حق، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ هنگام روبرو شدن با دشمن، تهمت ناروا به زنان بی‌خبر (از گناه) و مؤمن».

(۱) متفق علیه: خ (۵/۳۹۳/۲۷۶۶)، م (۱/۹۲/۸۹)، د (۸/۷۷/۲۸۵۷)، نس (۶/۲۵۷).

از جابر روایت است: (لعن رسول الله ﷺ آكل الربا و موكله، و كاتبه و شاهديه، و قال: هم سواء) ^۱ «پیامبر ﷺ رباخوار، ربا دهنده، کاتب و دو شاهد آنرا لعنت کرده، و می فرمود: همه در گناه باهم برابراند».

از ابن مسعود روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الربا ثلاثة و سبعون بابا أيسرها مثل أن ينكح الرجل أمه) ^۲ «ربا هفتاد و سه دروازه است، ساده‌ترین صورت آن مانند این است که مرد با مادرش زنا کند».

از عبدالله بن حنظله روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (درهم ربا يأكله الرجل و هو يعلم أشد من ستة و ثلاثين زنية) ^۳ «یک درهم ربا که شخص آگاهانه می خورد، از سی و شش بار زنا کردن شدیدتر است».

از ابن مسعود روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ما أحد أكثر من الربا إلا كان عاقبة أمره إلى قلة) ^۴ «کسی نیست که بسیار رباخواری کند، مگر اینکه فرجام کارش به کمی مال (ورشکستگی) می انجامد».

انواع ربا

ربا دو نوع است:

۱- ربای نسیئه.

۲- ربای اضافه.

۱- ربای نسیئه افزوده‌ای است که به توافق طرفین، وام‌دهنده در مقابل مدت وام از وام‌گیرنده می‌گیرد.

این نوع ربا به دلیل قرآن، سنت و اجماع امت حرام است.

(۱) صحیح: [مختصر م ۹۵۵]، [ص. ج ۵۰۹۰]، م (۳/۱۲۱۹/۱۵۹۸).

(۲) صحیح: [ص. ج ۳۵۳۹]، کم (۲/۳۷).

(۳) صحیح: [ص. ج ۳۳۷۵]، أ (۱۵/۶۹/۲۳۰).

(۴) صحیح: [ص. ج ۵۵۱۸]، جه (۲/۷۶۵/۲۲۷۹).

۲- ربای اضافه عبارت است از: فروش پول به پول یا طعام به طعام با گرفتن اضافه، این ربا هم به دلیل قرآن، سنت و اجماع حرام است؛ چون راهی است به سوی ربای نسیئه.

چیزهایی که ربا در آنها حرام است

ربا فقط در چیزهای ششگانه‌ای که در این حدیث ذکر شده‌اند حرام است:
از عباده بن صامت روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(الذهب بالذهب، والفضة بالفضة، والبر بالبر، والشعير بالشعير، و التمر بالتمر، والملح بالملح، مثلا بمثل، سواء بسواء، يدا بيد، فإذا اختلفت هذه الأصناف فبيعوا كيف شئتم إذا كان يدا بيد) ^۱ «طلا به طلا، نقره به نقره، گندم به گندم، جو به جو، خرما به خرما، نمک به نمک، باید مثل هم و به طور مساوی، و به صورت دست به دست مبادله شوند، هرگاه این انواع، مختلف بودند، آنها را هرطور که خواستید بفروشید به شرطی که دست به دست باشد».

لذا هرگاه یکی از این شش نوع با نوع خودش مبادله شد مانند طلا به طلا یا خرما به خرما افزونی (تفاضل) و نسیئه در آن حرام است.
باید دو جنس در وزن و پیمان مثل هم بوده و بدون توجه به خوبی و بدی کالا در مجلس معامله، دست به دست تحویل داده شوند.

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(لا تبيعوا الذهب بالذهب إلا مثلا بمثل، ولا تشفوا بعضها على بعض، ولا تبيعوا الورق بالورق إلا مثلا بمثل، ولا تشفوا بعضها على بعض، ولا تبيعوا منها غائبا بناجز) ^۲ «طلا را با طلا، و نقره را با نقره معامله نکنید مگر اینکه (برابر) مثل هم باشند، بعضی را بر بعضی اضافه نکنید، و نقد آنها را به نسیئه ندهید».

(۱) صحیح: [مختصر م ۹۴۹]، م (۱۵۷۸ - ۸۱ - ۳/۱۲۱۱).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۳۷۹/۲۱۷۷)، م (۳/۱۲۰۸/۱۵۸۴)، نس (۷/۲۷۸)، ت (۲/۳۵۵/۱۲۵۹) بنحوه.

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(الذهب بالذهب ربا إلا هاء و هاء، والبر بالبر ربا إلا هاء و هاء، و الشعیر بالشعیر ربا إلا هاء و هاء، و التمر بالتمر ربا هاء و هاء)^۱ «معامله‌ی طلا با طلا، گندم با گندم، جو با جو، و خرما با خرما، ربا است مگر اینکه دست به دست (و برابر) باشد».

از ابوسعید روایت است: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خرمای نامرغوب (که مخلوطی از خرمای خوب و بد است) را به دست می‌آوریم و دو صاع از آنرا به یک صاع از خرمای مرغوب معامله می‌کردیم. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و فرمود: (لاصاعی تمر بصاع، ولاصاعی حنطة بصاع، ولادرهم بدرهمین)^۲ «(معامله) دو صاع خرما به یک صاع، و دو صاع گندم به یک صاع، و یک درهم به دو درهم جایز نیست».

هرگاه یکی از این شش جنس با غیر جنس خودش مبادله شود مانند مبادله طلا با نقره یا گندم با جو، در این صورت تفاضل جایز است به شرط اینکه دو جنس در یک مجلس دست به دست گردند؛ به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث عباده که قبلاً بیان شد:

(فإذا اختلفت هذه الأصناف فبیعوا کیف شئتم إذا كان یداً بید) «پس هرگاه این انواع با هم اختلاف داشتند آنها را مبادله کنید هر طور که خواستید به شرطی که دست به دست باشد».

همچنین به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که ابوداود و غیر او از عباده روایت کرده‌اند:

(ولابأس بیع الذهب بالفضة، والفضة أكثرهما، یداً بید، وأما نسیئة فلا، ولا بأس بیع البر

(۱) متفق علیه : خ (۴/۳۴۷/۲۱۳۴)، این لفظ بخاری است، م (۳/۱۲۰۹/۱۵۸۶)، ت (۲/۳۵۷/۱۲۶۱)، نس (۷/۲۷۳)، مسلم و ترمذی و نسائی بجای «الذهب بالذهب» «الذهب بالورق» ذکر کرده‌اند، د (۹/۱۹۷/۳۳۳۲) ابوداود هر دو لفظ را آورده است.

(۲) متفق علیه : م (۳/۱۲۱۶/۱۵۹۵)، این لفظ مسلم است، خ (۴/۳۱۱/۲۰۸۰)، بخاری این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است، نس (۷/۲۷۲).

بالشعیر و الشعیر اکثرهما یدا بید. و أما نسیئة فلا^۱ «مبادله طلا با نقره و گندم با جو به شرط دست به دست بودن اشکالی ندارد اگرچه نقره و جو بیشتر باشند، اما نسیه آنها جایز نیست».

هرگاه یکی از این شش نوع به نوع دیگری که در جنس و علت با آن مخالف باشد مبادله شود، مانند طلا به گندم و یا نقره به نمک، تفاضل و نسیه در آنها درست است: از عائشه (رض) روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشترى طعاما من يهودى إلى أجل فَرَهَنه درعه)^۲ «پیامبر ﷺ طعامی را از یک یهودی به قرض خرید وزره خود را نزد او به رهن گذاشت».

امیر صنعانی در سبل السلام (۳/۳۸) می‌گوید:

«بدان که علماء اتفاق نظر دارند بر اینکه مبادله جنس ربوی به جنس ربوی دیگر به شرطی که همجنس نباشند جایز است، و جایز است که این معامله بصورت نسیه و یا تفاضله صورت گیرد. مانند فروش طلا به گندم، و نقره به جو و سایر کالاهایی که قابل وزن و پیمانه هستند» آه.

فروش رطب (خرمای تر) به تمر (خرمای خشک) جایز نیست مگر برای اهل عریا: و آنها کسانی هستند که درخت خرما ندارند، (تا خرمای تازه بخورند) لذا جهت خوردن رطب روی درخت، می‌توانند خرمای خشک خود را با خرمای تری که روی درخت مردم است، بصورت تخمین مبادله کنند.

از عبدالله بن عمر (رض) روایت است: (أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْمَزَابِنَةِ، وَالْمَزَابِنَةُ: يَبَع الثمر بالتمر كيلا، و بيع الكرم بالزبيب كيلا)^۳ «پیامبر ﷺ از مزابنه نهی کرد، مزابنه عبارت است از فروش خرمای تازه رطب، به خرمای خشک، و انگور به مویز با وزن و پیمانه».

(۱) صحیح: [الإرواء ۵/۱۹۵]، د (۹/۱۹۸/۳۳۳۳).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۳۹۳]، خ (۴/۳۹۹/۲۲۰۰).

(۳) متفق علیه: خ (۴/۳۸۴/۲۱۸۵)، م (۳/۱۱۷۱/۱۵۴۲)، نس (۷/۲۶۶).

از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است: (أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَخَصَ لَصَاحِبِ الْعَرِيَةِ (*) أَنْ يَبِيعَهَا بِخَرَصِهَا مِنَ التَّمْرِ) ^۱ «پیامبر ﷺ به صاحب عریه (کسی که صاحب خرماى تر است) اجازه داد که به اندازه خرماى خشک (که فقرا برای او می آورند) خرماى تر به آنها بفروشد». علت نهی پیامبر ﷺ از فروش رطب (خرماى تر) به تمر (خرماى خشک) این است که خرماى تر وقتی خشک شود کم می گردد:

از سعد بن ابی وقاص روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَأَلَ عَنْ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالتَّمْرِ، فَقَالَ: أَيْنَقْصُ إِذَا بَيْسَ؟ قَالُوا نَعَمْ، فَنَهَى عَنْ ذَلِكَ) ^۲ «از پیامبر ﷺ درباره فروش رطب به تمر سؤال شد فرمود: آیا وقتی خرماى تر خشک می شود کم می کند؟ گفتند: بله، لذا از آن نهی کرد».

معامله جنس ربوی با هم جنس خود، زمانیکه همراه آن دو، یاهمراه یکی از آنها جنس دیگری باشد جایز نیست:

(*) عریه عبارت است از بخشیدن میوه درخت خرما، در میان عربها رایج بوده که در هنگام قحطی، کسانی که درخت خرما داشتند میوه آن را به مستمندانی که درخت خرما نداشتند اهدا می کردند، همانطور که صاحبان گوسفند و شتر «منیحه» یعنی شیر را به مستندان بدون گوسفند و شتر می دادند. اما در اینکه شرعاً منظور از عریه چیست اختلاف نظر وجود دارد؛ مالک گفته است: عریه اینست که شخصی نخل خود را به کس دیگری عاریه دهد، سپس از ورود آن شخص به باغ خود ناراحت شود، پس به او اجازه داده شده است که رطب باغ خود را در مقابل تمر از آن شخص بخرد. یزید از قول سفیان بن حسین گفته است: عرایا نخلی است که به فقرا بخشیده می شود و چون نمی توانستند منتظر بمانند تا رطب آن نخل به تمر تبدیل شود، بنابراین به آنها اجازه داده می شد که رطب آن را به هر اندازه از تمر که می خواستند بفروشند. (فتح الباری ۴/۳۹۰).

(۱) متفق علیه: م (۱۵۹۳ - ۳/۱۱۶۹/۶۰)، این لفظ مسلم است، خ (۴/۳۹۰/۲۱۹۲)، د (۹/۲۱۶/۳۳۴۶)،

نس (۷/۲۶۷)، ت (۲/۳۸۳/۱۲۱۸)، ج (۲/۷۶۲/۲۲۶۹).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۳۵۲]، د (۹/۲۱۱/۳۳۴۳)، ج (۲/۷۶۱/۲۲۶۴)، نس (۷/۲۶۹)، ت

(۲/۳۸۴/۱۲۴۳).

از فضاله بن عبید روایت است: روز خیبر گردنبنندی را با دوازده دینار خریدم که در آن طلا و نگین بود آن را از هم باز کردم (طلا و نگین را از هم جدا کردم) دیدم که ارزش آن از دوازده دینار بیشتر است، جریان را برای پیامبر ﷺ بازگو کردم فرمود: (لاتباع حتی تفصل)^۱ «تا از هم جدا نشود، نباید فروخته شود».

مزارعه

تعریف مزارعه

مزارعه در لغت عبارت است از معامله بر قسمتی از محصولات کشاورزی که از زمین برداشت می‌شود.

و منظور از آن در این باب: تحویل زمین به کسی است که در برابر قسمتی از محصول آن را می‌کارد.

مشروعیت مزارعه

از نافع از عبدالله بن عمر (رض) روایت است: (أن النبی ﷺ عامل أهل خیبر شطر ما یرج منها من ثمر أو زرع)^۲ «پیامبر ﷺ با اهل خیبر در برابر نصف آنچه از محصول و یا زراعت بدست می‌آید، معامله کرد».

بخاری^۳ گوید: «قیس بن مسلم به نقل از ابوجعفر گوید: در مدینه تمام مهاجرین بر یک سوم و یک چهارم محصول، زمین اجاره می‌کردند و علی، سعد بن مالک، عبدالله

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۳۵۶]، م (۱۵۹۱ - ۳/۱۲۱۳/۹۰)، ت (۲/۳۶۳/۱۲۷۳)، د (۹/۲۰۲/۳۳۳۶)، نس (۷/۲۷۹).

(۲) متفق علیه: خ (۵/۱۳/۲۳۲۹)، م (۵/۱۱۸۶/۱۵۵۱)، د (۹/۲۷۲/۳۳۹۱)، ج (۲/۸۲۴/۲۴۶۷)، ت (۲/۴۲۱/۱۴۰۱).

(۳) خ (۵/۱۰).

بن مسعود، عمر بن عبدالعزیز، قاسم، عروه، آل ابوبکر، آل عمر، آل علی و ابن سیرین همه مزارعه (زمین اجاره) می کردند.»

مخارج زمین بر عهده چه کسی است؟

جایز است بنا بر توافق طرفین مخارج زمین بر عهده صاحب زمین یا کسی که روی آن کار می کند یا هر دوی آنها باشد:

بخاری^۱ گوید: «عمر زمینها را به این صورت به مردم اجاره داد که اگر بذر از او باشد، سهم او نصف محصول، و اگر بذر از مردم باشد سهم آنان (...). مقدار خواهد بود. در ادامه می گوید: حسن گفت: و اینکه هر دو نفر بر زمینی که از آن یکی است، هزینه کنند اشکالی ندارد. در اینصورت محصول زمین میان آن دو تقسیم می شود. زهری نیز همین نظر را دارد.»

آنچه در مزارعه جایز نیست

در مزارعه جایز نیست که طرفین (صاحب زمین و شریک) قطعه یا وزن معینی از محصولات زمین را برای خود اختصاص دهند:

از حنظله بن قیس از رافع بن خدیج روایت است: (حدثنی عمای أنهم كانوا یکرون الأرض علی عهدالنبی ﷺ بما ینبت علی الأربعاء أو شی یستثنیه صاحب الأرض، فنهی النبی ﷺ عن ذلك، فقلت لرافع فکیف هی بالدینار و الدرهم فقال رافع: لیس بها بأس بالدینار و الدرهم.

و قال اللیث و کان الذی نهی من ذلك ما لو نظر فیه ذوو الفهم بالحلال و الحرام لم یجیزوه لما فیه من المخاطرة)^۲ «دو عمویم به من گفتند: در زمان پیامبر ﷺ مردم زمینها را در برابر آنچه کنار

(۱) خ (۵/۱۰).

(۲) صحیح: [الإرواء ۵/۲۹۹]، خ (۲۳۴۷، ۵/۲۵/۴۶)، نس (۷/۴۳) در روایت نسائی گفته لیث ذکر نشده است.

جویها می‌روید یا چیزی که صاحب زمین استثناء می‌کرد به اجاره می‌دادند، پیامبر ﷺ از آن نهی کرده، به رافع گفت: اجاره به دینار و درهم چه حکمی دارد؟ گفت: در مقابل دینار و درهم اشکالی ندارد، لیث گوید: کسی که از حلال و حرام آگاهی دارد، اگر به آنچه که از آن نهی شده (به دقت) بنگرد، این را هم به دلیل خطرات احتمالی جایز نمی‌داند.

همچنین از حنظله روایت است: (سألت رافع بن خدیج عن كراء الأرض بالذهب والورق؟ فقال: لا بأس به، إنما كان الناس يؤاجرون على عهد النبي ﷺ على الماذیانات^(*)، و أقبال الجداول، و أشياء من الزرع، فيهلك هذا و يسلم هذا، و يسلم هذا و يهلك هذا، فلم يكن للناس كراء إلا هذا، فلذلك زجر عنه، فأما شی معلوم مضمون فلا بأس به)^۱ «از رافع بن خدیج درباره اجاره زمین در مقابل طلا و نقره سؤال کردم گفت: اشکالی ندارد، در زمان پیامبر ﷺ رسم این بود که به مردم در برابر رویدنیهای کنار جویبارها و ابتدای جدول‌ها و مقدار نامعلومی از محصول، زمینها را به اجاره می‌دادند، گاهی این (محصول) از بین می‌رفت، و آن (رویدنیهای کنار جویبارها و جدولها) سالم می‌ماند، و گاهی برعکس می‌شد، به همین خاطر از آن نهی شد، و برای مردم اجاره‌ای غیر از این صورت نبود، اما چیزی که مقدار آن معلوم و تضمین شده باشد اشکالی ندارد».

مساقات (آبیاری)

تعریف مساقات

مساقات: عبارت است از تحویل درختانی مشخص به فردی تا در برابر نصف یا مقدار معینی از محصول، از آنها نگهداری (و آبیاری) کند.

(*) «الماذیانات» یعنی جویبارها، این واژه از کلمات معرب است که وارد زبان عربی شده است. «أقبال» جمع «قُبُل» بمعنی ابتدا و سر هر چیز است، «قُبُل» بمعنی قله کوه هم آمده است. «الجداول» جمع جدول بمعنی جوی کوچک است. حاشیه سندی بر سنن النسائی (۷/۴۳).

(۱) صحیح: [الإرواء ۵/۳۰۲]، م (۱۵۴۷ - ۱۱۶ - ۳/۱۱۸۳۱)، د (۹/۲۵۰/۳۳۷۶)، نس (۷/۴۳).

مشروعیت مساقات

از ابن عمر روایت است: (أن رسول الله ﷺ عامل أهل خيبر على ما يخرج منها من ثمر أو زرع) ^۱ «پیامبر ﷺ اهل خیبر را در برابر (مقدار معینی) از محصول و زراعت به کار گماشت».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است: (قالت الأنصار للنبي ﷺ أقسم بيننا وبين إخواننا النخيل، قال: لا، فقالوا، تكفونا المؤونة و نشركم في الثمرة، قالوا سمعنا و أطعنا) ^۲ «انصار به پیامبر ﷺ گفتند: درختان خرما را بین ما و برادرانمان (مهاجرین) تقسیم کن، پیامبر ﷺ فرمود: خیر، (انصار به مهاجرین) گفتند: شما در آنها به جای ما کار کنید، ما هم شما را در محصول شریک می‌کنیم، گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم».

إحياء موات (آباد کردن زمین‌های بایر)**تعریف آن**

موات به فتح میم و واو خفیفه زمینی است که آباد نشده است. آباد کردن زمین به زندگی و ویرانی آن به عدم حیات تشبیه شده است. إحياء موات این است که شخصی قصد آباد کردن زمینی را کند که قبلاً در مالکیت کسی نبوده و آن را با آبیاری، زراعت، کاشتن درخت یا ساختمان‌سازی إحياء کند، در این صورت به ملکیت او درمی‌آید. ^(*)

اسلام به احياء موات تشويق می‌کند

از عائشه (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من أعمر أرضاً ليست لأحد فهو أحق) ^۳ «هر کس زمینی را که از کسی نباشد، آباد کند، به آن سزاوارتر است».

(۱) متفق علیه.

(۲) متفق علیه: [الإرواء ۱۴۷۱] ف خ (۵/۸/۲۳۲۵).

(*) فتح الباری (۵/۱۸).

(۳) صحیح: [ص. ج ۶۰۵۷]، خ (۵/۱۸/۲۳۳۵).

عروه گوید: عمر در زمان خلافتش مطابق این حدیث حکم می‌کرد.
 از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من أحيا أرضا ميتة فهي له)^۱ «هرکس زمین بایری را آباد کند، مال او است».
 همچنین از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من أحاط حائطًا على أرض فهي له)^۲ «کسی که زمین بایری را دیوار کند، مال او است».

اجاره

تعریف اجاره (*)

اجاره در لغت یعنی دادن مزد و پاداش، گفته می‌شود (آجرته) با مد و غیر مد، یعنی پاداش او را دادم.
 و در اصطلاح: استفاده کردن از ملک کسی در برابر پرداخت عوض.

مشروعیت اجاره

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ (طلاق: ۶)

«اگر آنان به بچه‌هایتان شیر دادند، مزدشان را به تمام و کمال بپردازید».

و می‌فرماید:

﴿قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾

(قصص: ۲۶)

«یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن چراکه بهترین کسی که باید استخدام کنی شخصی است که نیرومند و درستکاری باشد».

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۹۷۵]، ت (۲/۴۱۹/۱۳۹۵).

(۲) صحیح: [ص. ج ۵۹۵۲]، د (۸/۳۳۰/۳۰۶۱).

(*) فتح الباری

و می‌فرماید:

﴿فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً﴾

(کهف: ۷۷)

«ایشان (موسی و خضر) در میان روستا به دیواری رسیدند که داشت فرومی‌ریخت (خضر) آنرا تعمیر و بازسازی کرد، (موسی) گفت: اگر می‌خواستی می‌توانستی در مقابل این کار مزد بگیری».

از عائشه (رض) روایت است: (واستأجر النبي ﷺ و أبوبكر رجلا من بني الدليل ثم من بني عبد بن عدی، هاديا خريتا، الخريت: الماهر بالهداية ...) ^۱ «پیامبر ﷺ و ابوبکر مردی را از بنی دیل بنی عبد بن عدی به عنوان راهنما اجاره گرفتند، که بسیار ماهر در هدایت بود».

آنچه اجاره‌اش جایز است

هر چیزی که با وجود بقای اصلش، قابل استفاده باشد، اگر مانعی شرعی نداشته باشد، اجاره‌اش صحیح است. صحت اجاره مشروط است به اینکه مورد اجاره و مقدار دستمزد و زمان اجاره و نوع کار معلوم باشد:

خداوند متعال از زبان صاحب موسی نقل می‌فرماید که گفت:

﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ

أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ﴾ (قصص: ۲۷)

«من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی. پس اگر هشت سال را به ده سال برسانی لطفی از جانب خودت (و این دو سال اضافه بر تو واجب نیست)».

از حنظله روایت است: (سألت رافع بن خديج عن كراء الأرض بالذهب والورق؟ فقال: لا بأس به، إنما كان الناس يؤاجرون على عهد النبي ﷺ على الماذيانات، و أقبال الجداول، و

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۴۸۹]، خ (۴/۴۴۲/۲۲۶۳).

أشياء من الزرع، فيهلك هذا و يسمل هذا، و يسمل هذا و يهلك هذا، فلم يكن للناس كراء إلا هذا، فلذلك زجر عنه، فأما شئ معلوم مضمون فلا بأس به^۱ «از رافع بن خدیج درباره اجاره زمین در مقابل طلا و نقره سؤال کردم. گفت: اشکالی ندارد، در زمان پیامبر ﷺ رسم بر این بود که مردم در برابر رویدنیهای کنار جویبارها و ابتدای جدول‌ها و مقدار نامعلومی از محصول، زمین‌ها را اجاره می‌دادند، گاهی این (محصول) از بین می‌رفت و آن (رویدنیهای کنار جویبارها و جدولها) سالم می‌ماند و گاهی بر عکس می‌شد، به همین خاطر از آن نهی شد و برای مردم اجاره‌ای غیر از این صورت نبود. اما چیزی که مقدار آن معلوم و تضمین شده باشد اشکالی ندارد».

دستمزد کارگران

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أعطوا الأجير أجره، قبل أن يجف عرقه)^۲ «دستمزد کارگر را قبل از خشک شدن عرقش، پرداخت کنید».

گناه کسی که دستمزد کارگر را نمی‌دهد

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (قال الله تعالى: ثلاثة أنا خصمهم يوم القيامة، رجل أعطى بي ثم غدر، و رجل باع حرا فأكل ثمنه، و رجل استأجر أجيرا فاستوفى منه و لم يعطه أجره)^۳ «خداوند متعال فرموده است: سه گروه هستند که در روز قیامت دشمن آنها هستم، کسی که در عهدش به نام من سوگند خورده سپس آنرا شکسته است. و کسی که انسان آزادی را فروخته و پول آنرا خورده است، و کسی که شخصی را به کارگری گرفته و از زحماتش استفاده کرده ولی دستمزدش را نداده است».

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۴۹۸].

(۲) صحیح: [جه ۱۹۸۰]، جه (۲/۸۱۷/۲۴۴۳).

(۳) حسن: [الإرواء ۱۴۸۹]، خ (۴/۴۱۷/۲۲۲۷).

دستمزدی که حلال نیست

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَمَنْ يَكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نور: ۳۳)

«و کنیزان خود را وادار به زنا نکنید، اگر آنها خواستند (با ازدواج با مردان دلخواه خود) عقیف و پاکدامن باشند. (ای مؤمنان با جلوگیری از ازدواج، کار کنیزان را به خود فروشی نکشانید) تا بدینوسیله خواهان مال و دارایی زودگذر دنیا بوده، و هر کس ایشان را وادار (به زنا و خودفروشی) کند اگر از واداشتن آنان توبه کند خدا آمرزگار و مهربان است.»

از جابر روایت است: (أن جارية لعبد الله ابن أبي بن سلول يقال لها مسيكة: و أخرى يقال لها أميمة، فكان يكرههما على الزنا فكشكتنا ذلك إلى النبي ﷺ فأنزل الله ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ .. إِلَى قَوْلِهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ «عبدالله ابن ابي بن سلول دو جاريه به نامهای مسيکه و أميمة داشت، با زور آنها را وادار به زنا می‌کرد. آن دو جاريه نزد پیامبر ﷺ شکایت کردند، خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ .. إِلَى قَوْلِهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.»

از ابومسعود انصاری^۲ روایت است: (أن رسول الله ﷺ نهى عن ثمن الكلب و مهر البغى و حلوان الكاهن)^۲ پیامبر ﷺ از بهای (خرید و فروش) سگ، و مزد (زن) زناکار، و انعام (دستمزد) کاهن، نهی کرده است.»

از ابن عمر (رض) روایت است: (نهى النبي ﷺ عن عسب الفحل)^۳ «پیامبر ﷺ از عسب الفحل (کرایه دادن حیوان نر برای جفت‌گیری) نهی کرده است.»

(۱) صحیح: (مختصر م ۲۱۵۵)، م (۳۰۲۹ - ۲۷ - ۴/۳۲۲۰).

(۲) تخریج در ص (۴۵۷).

(۳) تخریج در ص (۴۵۴).

دستمزد قرائت قرآن

از عبدالرحمن بن شبل انصاری روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (إِقْرَؤُوا الْقُرْآنَ، وَلَا تَأْكُلُوا بِهِ، وَلَا تَسْتَكْثِرُوا بِهِ وَلَا تَجْفُوا عَنْهُ وَلَا تَغْلُوا فِيهِ)^۱ «قرآن بخوانید و آن را مایه ارتزاق خود قرار ندهید، و با آن افزون‌طلبی نکنید و از آن دور نشوید و در آن زیاده‌روی نکنید».

از جابر بن عبدالله روایت است: در حالی که قرآن می‌خواندیم و در میان ما بادیه‌نشین و عجم بود، پیامبر ﷺ نزد ما آمد و فرمود: (إِقْرَؤُوا فِکْلَ حَسَنِ، وَسِیْجِیَ أَقْوَامٍ یَقِیْمُونَهُ کَمَا یَقَامُ الْقَدْحُ، یَتَعَجَّلُونَهُ وَلَا یَتَأَجَّلُونَهُ)^۲ «(قرآن) را بخوانید که همه آن زیبا است، در آینده اقوامی می‌آیند که در ادا کردن الفاظ و کلمات آن دقت (مفرط) می‌کنند همانطور که در راست کردن تیر دقت می‌شود، و پاداش آن را در کوتاه مدت (دنیا) می‌طلبند، و آن را برای آینده (قیامت) نمی‌گذارند».^۳

از ابوسعید خدری روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَسَلُوا اللَّهَ بِهِ الْجَنَّةَ، قَبْلَ أَنْ یَتَعَلَّمَهُ قَوْمٌ یَسْأَلُونَ بِهِ الدُّنْیَا، فَإِنَّ الْقُرْآنَ یَتَعَلَّمُهُ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ یَبَاهِیْ بِهِ، وَرَجُلٌ یَسْتَأْکُلُ بِهِ، وَرَجُلٌ یَقْرَأُ اللَّهَ)^۴ «قرآن را یاد بگیرید و با آن بهشت را از خدا بخواهید، قبل از آنکه گروهی آنرا به خاطر دنیا طلبی یاد بگیرند، همانا قرآن را سه نفر

(۱) صحیح: [ص. ج ۱۱۶۸]، أ (۱۵/۱۲۵/۳۹۸).

(۲) صحیح: [الصحيحۃ ۲۵۹]، د (۳/۵۸/۸۱۵).

(۳) و جمله (و سیجی قوم یقیمونه) معنایش این است که: در مراعات مخارج و صفات و اصلاح الفاظ و کلمات تکلف و توجه (مفرط) می‌کنند، همانطوریکه تیر صاف و راست کرده می‌شود، و این عملشان به قصد ریا و شهرت‌طلبی است، و پاداش دنیا را بر ثواب آخرت ترجیح می‌دهند، و بوسیله قرآن ارتزاق کرده و توکل نمی‌کنند، عون المعبود (۵۹/۳).

(۴) صحیح: [الصحيحۃ ۴۶۳]، ابن نصر این حدیث را در «قیام اللیل» ص (۷۴) روایت کرده است.

یاد می‌گیرد: یکی با آن مباحثات می‌کند، و دیگری آن را مایه ارتزاق خود قرار می‌دهد، و یکی دیگر آنرا برای خدا می‌خواند».

شراکت

تعریف شراکت

شراکت در لغت بمعنی درآمیختن است.

و در اصطلاح شریعت، درآمیختنی است اختیاری که بین دو یا چند نفر برای کسب سود ایجاد می‌شود، ممکن است این شراکت بدون قصد ایجاد شود، مانند ارث.^۱

مشروعیت شراکت

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾
(ص: ۲۴)

«همانا بسیاری از شرکاء و کسانی که با یکدیگر سروکار دارند، نسبت به هم ستم روا می‌دارند؛ مگر آنانکه واقعاً مؤمن‌اند و کارهای شایسته‌ای می‌کنند، ولی چنین کسانی هم بسیار کم و اندک هستند».

و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ﴾
(نساء: ۱۲)

«و اگر مردی یا زنی به گونه کلاله ارث از آنان برده شد (و فرزندی و پدری نداشتند) و برادر (مادری) یا خواهر (مادری) داشتند، سهم هر یک از آن دو یک ششم ترکه است. و اگر بیش از آن (تعداد، یعنی یک برادر مادری و یک خواهر مادری) بودند، آنان در یک سوم با هم شریک‌اند».

(۱) فتح الباری (۵/۱۲۹).

از سائب روایت است: به پیامبر ﷺ گفتم: (کنت شریکی فی الجاهلیة فکنت خیر شریک لاتدارینی و لاتمارینی)^۱ «تو در زمان جاهلیت شریک من بودی، و تو بهترین شریک بودی، نه مرا فریب می‌دادی و نه با من جدال می‌کردی».

شراکت شرعی

امام شوکانی (ره) در (السیل الجرار) (۳/۲۴۶) و (۳/۲۴۸) می‌گوید: «شراکت شرعی بدین صورت است که دو یا چند نفر با هم توافق کنند تا هر کدام مقدار معینی از مال خود را در اختیار دیگری قرار داده تا با آن معامله کنند، و پس از پرداخت هزینه شراکت هر کدام به اندازه پولی که پرداخت کرده، سود ببرند، و اگر توافق کنند که با وجود اختلاف پولشان، همه به یک اندازه سود ببرند درست است؛ اگرچه پول یکی کم و دیگری زیاد باشد. چنین توافقی در شریعت جایز است؛ زیرا تجارتی است از روی رضایت و گذشت، بین طرفین».

مضاربه

تعریف مضاربه^۲

مضاربه از ضرب (گردش) در زمین گرفته شده و به معنی مسافرت به قصد تجارت است:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ (زمل: ۲۰)

«و گروهی دیگر برای جستجوی روزی و به دست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند».

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۸۵۳]، جه (۲/۷۶۸/۲۲۸۷).

(۲) فقه السنة (۳/۲۱۲).

مضاربه، قراض هم نامیده می‌شود، قراض از قرض گرفته شده و به معنای قطع و بریدن است چون مالک قسمتی از مالش را جدا کرده تا با آن معامله کند، و قسمتی از سود مالش را نیز جدا کرده و به صاحب کار می‌دهد. مقصود از مضاربه در اینجا اینست که طرفین توافق کنند بر اینکه یکی از آنها مال نقدی را به دیگری بدهد، تا با آن تجارت کند و در درصد سود (و زیان) توافق شده، با هم شریک باشند.

مشروعیت مضاربه

ابن منذر در کتابش «الاجماع» (ص ۱۲۴) می‌گوید:

«علماء اجماع کرده‌اند بر اینکه مضاربه با دینار و درهم جایز است.

و نیز اجماع کرده‌اند که عامل (کارکن) می‌تواند با صاحب مال توافق کند، که صاحب یک سوم، یا نصف، و یا غیره از سود مال او باشد، که پس از مشخص شدن، به او تعلق می‌گیرد».

اصحاب پیامبر ﷺ به صورت مضاربه معامله کرده‌اند:

از زید بن اسلم از پدرش روایت است: «عبدالله و عبیدالله دو پسر عمر بن خطاب با لشکری به عراق رفتند، در راه بازگشت پیش ابوموسی اشعری که امیر بصره بود رفتند، ابوموسی به آنان خوش آمد گفته و از آنان پذیرایی کرد، سپس گفت: اگر می‌توانستم کاری را به نفع شما انجام دهم، انجام می‌دادم، و گفت: آری، اینجا پولی از بیت‌المال وجود دارد که می‌خواهم آنرا برای امیرالمؤمنین بفرستم، پول را به صورت قرض به شما می‌دهم، شما با آن از کالاهای عراق خریداری کنید و در مدینه بفروشید، و اصل پول را به امیرالمؤمنین بدهید و سود آن را برای خود بردارید. گفتند: این کار را دوست داریم، ابوموسی پول را به آنان داد و به عمر بن خطاب نوشت که پول را از آنها تحویل بگیرد، وقتی بازگشتند و از فروش کالا سود بردند، اصل پول را به عمر تحویل دادند، عمر گفت: آیا ابوموسی به تمام افراد لشکر، مانند شما پول قرض داده است؟ گفتند: خیر، عمر بن خطاب گفت: چون پسران امیرالمؤمنین هستند پول را به شما قرض داده است!

اصل پول و سود آنرا تحویل دهید، عبدالله ساکت شد اما عبیدالله گفت: ای امیرالمؤمنین! این کار در شأن تو نیست. اگر این پول کم می‌شد یا از بین می‌رفت ما ضامن آن بودیم، باز عمر گفت: پول و سود را تحویل دهید، عبدالله ساکت شد و عبیدالله سخن خود را تکرار کرد، یکی از همنشینان عمر گفت: ای امیرالمؤمنین چرا آنرا مضاربه قرار نمی‌دهی؟ گفت: آنرا مضاربه کردم، پس عمر اصل پول و نصف سود را گرفت، و نصف دیگر را به عبدالله و عبیدالله تحویل داد.^۱

کسی که با پول مضاربه کار می‌کند (عامل) امین است

مضاربه به صورت مطلق و مقید جایز است. و از عامل تنها در صورت تجاوز و خیانت و مخالفت با موافقت‌نامه خسارت گرفته می‌شود:

ابن منذر گوید: «علماء اجماع کرده‌اند که اگر صاحب سرمایه عامل را از فروش نسبه نهی کرد و عامل به نسبه فروخت ضامن و مسئول است».^۲

از حکیم بن حزام صحابی پیامبر ﷺ روایت است: (أنه كان يشترط على الرجل إذا أعطاه مالا مقارضة يضرب له به: أن لا تجعل مالي في كبد رطبة ولا تحمله في بحر، ولا تنزل به في بطن مسيل فإن فعلت شيئا من ذلك فقد ضمنت مالي)^۳ «او هرگاه مالی را به مضاربه به مردی می‌داد تا با آن معامله کند، شرط می‌کرد و می‌گفت: مالم را در خرید و فروش جاندار قرار نده، و آنرا از راه دریا حمل نکن و در مسیر سیلا باراندازی مکن، اگر یکی از این کارها را انجام دادی ضامن (و مسئول) هستی».

(۱) صحیح: [الإرواء ۵/۲۹۱]، ما (۴۷۹/۱۳۸۵)، هق (۶/۱۱۰).

(۲) الأجماع ص (۱۲۵).

(۳) سند آن صحیح است: [الإرواء ۵/۲۹۳]، قط (۲/۶۳/۲۴۲)، هق (۶/۱۱۱).

(*) فقه السنة (۳/۱۷۱).

سلم

تعریف سلم

سلم به فتح سین و لام در وزن و معنا مانند سلف است. و در اصطلاح شریعت: پیش‌فروش چیز معلوم و مشخصی را با نرخ معلوم که مبلغ آن، پیش از تحویل کالا دریافت شود گویند.^(*)

مشروعیت سلم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ ﴾ (بقره: ۲۸۲)
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه به همدیگر تا مدت معینی قرض دادید، آنرا بنویسید».

ابن عباس گوید: «گواهی می‌دهم که سلم تضمین شده تا وقت معین را خداوند در کتابش حلال کرده و به آن اجازه داده است، سپس آیه مذکور را تلاوت کرد».^۱
 از ابن عباس روایت است: (قدم النبی ﷺ المدینة و هم یسلفون بالتمر السنین و الثلاث، فقال: من أسلف فی شی ففی کیل معلوم و وزن معلوم إلى أجل معلوم)^۲ «پیامبر ﷺ به مدینه آمد در حالیکه مردم خرما را تا دو الی سه سال آینده بصورت سلم (پیش‌فروش) می‌کردند پیامبر ﷺ فرمود: هر کس چیزی را پیش‌فروش کرد، باید پیمان، وزن و مدت آن معلوم باشد».

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۳۶۹]، کم (۲/۲۸۶)، هق (۶/۱۸).

(۲) متفق علیه: خ (۴/۴۲۹/۲۲۴۰)، م (۳/۱۲۲۶/۱۶۰۴)، ت (۲/۳۸۷/۱۳۲۵)، د (۹/۳۴۸/۳۴۴۶)، جه

(۲/۷۶۵/۲۲۸۰)، نس (۷/۲۹۰).

(سلم) پیش فروش چیزی که اصل آن موجود نیست

در سلم شرط نیست که جنس (مورد معامله) موجود باشد:

از محمد بن ابومجالد روایت است: (بعثنی عبدالله بن شداد و أبو بردة إلى عبدالله ابن أبي أوفى رضي الله عنها فقالا: سلمه، هل كان أصحاب النبي ﷺ في عهد النبي ﷺ يسلفون في الحنطة؟ قال عبدالله: كنا نسلف نبيط أهل الشام في الحنطة والشعير والزيت في كيل معلوم إلى أجل معلوم، قلت: إلى من كان أصله عنده، قال: ما كنا نسألهم عن ذلك، ثم بعثاني إلى عبدالرحمن بن أبزي فسألته: فقال: كان أصحاب النبي ﷺ يسلفون على عهد النبي ﷺ ولم نسألهم ألهم حرث أم لا) ^۱ «عبدالله ابن شداد و ابو برده مرا نزد عبدالله بن اوفى (رض) فرستادند و گفتند: از او سؤال کن آیا در زمان پیامبر ﷺ اصحاب او گندم را سلم (پیش فروش) می کردند؟ عبدالله گفت: ما با کشاورزان شام گندم، جو و روغن را با وزنی معلوم و تا مدتی معلوم سلم می کردیم، گفتیم: آیا با کسانی که اصل جنس را در اختیار داشتند، سلم می کردید؟ گفت: ما از آنان در این باره سؤال نمی کردیم، سپس آن دو مرا نزد عبدالرحمن بن ابزی فرستادند و در این باره از او سؤال کردم گفت: اصحاب پیامبر ﷺ در زمان او ﷺ سلم می کردند و از آنان سؤال نمی کردیم آیا صاحب زراعت هستند یا خیر».

قرض

فضیلت قرض

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من نفس عن مسلم كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيامة، و من يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا و

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۳۷۰]، خ (۴/۴۳۰/۲۲۴۴)، این لفظ بخاری است، د (۹/۳۴۹/۳۴۴۷)، نس

(۷/۲۹۰)، جه (۲/۷۶۶/۲۲۸۲).

الآخرة، والله فيعون العبد مادام العبد في عون أخيه)^۱ «هرکس یک گرفتاری از گرفتاریهای دنیا را از مسلمانی بردارد، خداوند یکی از گرفتاریهای قیامت را از او برمی‌دارد، و کسی که بر تنگدستی آسان بگیرد، خداوند در دنیا و آخرت بر او آسان می‌گیرد، و خداوند یار و یاور بنده است تا آن وقت که بنده یاور برادرش باشد».

از ابن مسعود روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ما من مسلم يقرض مسلما قرضا مرتين إلا كان كصدقتها مرة)^۲ «هر مسلمانی که دوبار به مسلمانی قرض بدهد، مانند این است که یکبار به او صدقه داده باشد».

تأکید بر بازپرداخت قرض

از ثوبان مولای پیامبر ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من فارق الروح الجسد و هو برى من ثلاث دخل الجنة: من الكبر و الغلول و الدين)^۳ «کسی که روح از جسدش در حالی جدا شود که از سه چیز بری باشد، داخل بهشت می‌شود: از کبر، خیانت در غنیمت و قرض».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (نفس المؤمن معلقة بدينه حتى يقضى عنه)^۴ «روح مؤمن به سبب قرضش معلق است تا وقتی که بجای او پرداخت شود».

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من مات وعليه دينار أو درهم قضى من حسناته، وليس ثم دينار ولا درهم)^۵ «هرکس در حالی بمیرد که دینار یا درهمی بدهکار باشد، از حسناتش پرداخت می‌شود، چراکه در روز قیامت دینار و درهمی وجود ندارد».

(۱) صحیح [مختصر م ۱۸۸۸]، م (۴/۲۰۷۴/۲۶۹۹)، ت (۴/۲۶۵/۴۰۱۵)، د (۱۳/۲۸۹/۴۹۲۵).

(۲) حسن [الإرواء ۱۳۸۹]، جه (۲/۸۱۲/۲۴۳۰).

(۳) صحیح: [ص. جه ۱۹۵۶]، جه (۲/۸۰۶/۲۴۱۵)، ت (۳/۶۸/۱۶۲۱).

(۴) صحیح: [ص. جه ۶۷۷۹]، [المشكاة ۲۹۱۵]، ت (۲/۲۷۰/۱۰۸۴).

(۵) صحیح: [ص. جه ۱۹۵۸]، جه (۲/۸۰۷/۲۴۱۴).

از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است: «پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آنان برخاست و فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه خدا بهترین اعمال هستند، مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا! اگر در راه خدا کشته شوم، آیا گناهانم محو می‌شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (نعم،) *إن قتلت فی سبیل الله و أنت صابر محتسب، مقبل غیرمدبر*» «آری، اگر در راه خدا کشته شوی در حالی که صابر و در پی کسب رضای خدا و رو به دشمن بوده و به آن پشت نکنی» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: *چی گفتی؟ آن مرد گفت: به من بگو اگر در راه خدا کشته شوم آیا گناهانم محو می‌شود؟* پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، اگر در راه خدا کشته شوی در حالی که صابر و در پی کسب رضای خدا و رو به دشمن بوده و به آن پشت نکنی، مگر قرض که اکنون جبرئیل علیه السلام این را به من گفت»^۱.

گرفتن مال مردم به قصد پس دادن یا پس ندادن آن

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: *(من أخذ أموال الناس یرید أداءها أدی الله عنه، و من أخذ یرید إتلافها أتلفه الله)*^۲ «کسی که مال مردم را با نیت پس دادن، قرض بگیرد، خداوند در ادای آن به او کمک می‌کند و کسی که مالی را با نیت تلف کردن، قرض بگیرد، خداوند آن مال را تلف می‌کند».

از شعیب بن عمرو روایت است که: *صهیب النخیر برای ما از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که: (أیما رجل یدین دینا و هو مجمع أن لایوفیه إیاه لقی الله سارقاً)*^۳ «هر کس قرضی را بگیرد و قصد پس دادن آنرا به (صاحبش) نداشته باشد، روز قیامت بعنوان سارق به درگاه خدا پیش می‌شود».

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۱۹۷]، م (۳/۱۵۰۱/۱۸۸۵)، ت (۳/۱۲۷/۱۷۶۵)، نس (۶/۳۴).

(۲) صحیح: [ص. ج ۵۹۸]، خ (۵/۵۳/۲۳۸۷).

(۳) حسن صحیح: [ص. ج ۱۹۵۴]، جه (۲/۸۰۵/۲۴۱۰).

امر به پس دادن قرض

خداوند متعال می فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ يَعْظُمُكُمْ بِهِ، إِنْ اللَّهُ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾ (نساء: ۵۸)

«بی گمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید. خداوند شما را به بهترین اندرز پند می دهد. بیگمان خداوند دائماً شنوا و بینا بوده و می باشد.»

ادای قرض به نیکی

از ابوهریره روایت است: (کان لرجل علی النبی ﷺ سن من الإبل، فجاءه يتقاضاه فقال النبي ﷺ أعطوه، فطلبوا سنه، فلم يجدوا إلا سنا فوقها فقال: أعطوه فقال: أوفيتني أوفى الله بك، قال النبي ﷺ إن خياركم أحسنكم قضاء)^۱ «پیامبر ﷺ شتری به مردی بدهکار بود. آن مرد نزد پیامبر آمد و شترش را خواست. پیامبر فرمود: (شتر را) به او بدهید، لذا دنبال شتری مثل شتر او گشتند ولی نیافتند، شتری بزرگتر پیدا کردند. پیامبر ﷺ فرمود: (این شتر را) به او بدهید، مرد گفت: حق مرا به صورت کامل ادا کردی خداوند حق شما را ادا کند. پیامبر ﷺ فرمود: بهترین شما کسی است که به بهترین وجه قرضش را ادا کند.»

از جابر بن عبدالله (رض) روایت است: (أتيت النبي ﷺ و هو في المسجد - قال مسعر أراه قال ضحى - فقال: صل ركعتين، وكان لي عليه دين فقضاني و زادني)^۲ «پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بود نزد او رفتم، - مسعر - گوید: به نظرم جابر گفت: هنگام ضحی بود،

(۱) صحیح: [الإرواء ۲/۲۲۵]، خ [۴/۵۸/۲۳۹۳]، م [۳/۱۲۲۵/۱۶۰۱]، نسس [۷/۲۹۱]، ت

(۲/۳۸۹/۱۳۳۰) ترمذی این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است.

(۲) صحیح: خ [۵/۵۹/۲۳۹۴] ف د [۹/۱۹۷/۳۳۳۱]، در روایت ابوداود تنها جمله آخر «وکان لی علیه

دین ...» وجود دارد.

که پیامبر ﷺ فرمود: دو رکعت نماز بخوان، پیامبر به من بدهکار بود، آن بدهی و چیزی بیشتر از آن را به من داد».

از اسماعیل بن ابراهیم بن عبدالله ابن ابی ربیعہ مخزومی از پدرش از جدش روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَلَفَ مِنْهُ حِينَ غَزَا حَنِينَا ثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَلَمَّا قَدِمَ قِضَاهَا إِيَّاهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَ مَالِكَ، إِنَّمَا جِزَاءُ السَّلْفِ الْوَفَاءُ وَالْحَمْدُ) «پیامبر ﷺ هنگام غزوه حنین سی یا چهل هزار از من قرض گرفت وقتی برگشت آنرا به من پس داد و فرمود: خداوند در مال و خانواده‌ات برکت دهد، پاداش قرض این است که آن را به صاحبش برگردانی و از او تشکر کنی».

مطالبه قرض به خوبی

از ابن عمر و عایشه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مَنْ طَالَبَ حَقًّا فَلْيَطْلُبْهُ فِي عِفَافٍ، وَافٍ أَوْ غَيْرِ وَافٍ) ^۲ «هر کسی حق خود را مطالبه کرد، باید آنرا به نیکی مطالبه کند خواه، حق خود را کامل بگیرد یا نگیرد».

مهلت دادن به تنگدست

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ، وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

(بقره: ۲۸۰)

«و اگر (بدهکار) تنگدست باشد، مهلت (بدو داده) شود، تا گشایشی فرا رسد، و اگر (قدرت پرداخت نداشته) باشد و شما همه قرض خود یا برخی از آنرا بدو ببخشید برایتان بهتر خواهد بود، اگر دانسته باشید».

(۱) حسن [ص. جه ۱۹۶۸]، جه (۲/۸۰۹/۲۴۲۴)، نس (۷/۳۱۴).

(۲) صحیح: [ص. جه ۱۹۶۵]، جه (۲/۸۰۹/۲۴۲۱).

از حذیفه رضی الله عنه روایت است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: (مات رجل فقيل له: ما كنت تقول؟ قال: كنت أبايع الناس، فأتجوز عن الموسر و أخفف عن المعسر، فغفر له)^۱ «مردی فوت کرد به او گفته شد: چه می گفتی (می کردی)؟ گفت: من با مردم معامله می کردم از غنی چشم پوشی می کردم و بر تنگدست آسان می گرفتم، آن مرد در مقابل این کار بخشیده شد».

از ابویسر صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من أحب أن يظله الله في ظله فليظر معسرا، أو ليضع عنه)^۲ «هر کس دوست دارد تا خداوند او را زیر سایه خودش قرار دهد، باید به تنگدست مهلت دهد یا قرض را به او ببخشد».

ظلم است توانگر ادای قرض را به تأخیر بیندازد

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (مطل الغنی ظلم)^۳ «ظلم است توانگر ادای قرض را به تأخیر بیندازد».

زندانی کردن توانگر در صورت امتناع از بازپرداخت قرض

از عمروبن شرید از پدرش روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لی الواجد يحل عرضه و عقوبته)^۴ «خودداری توانگر از پرداخت قرض موجب آبروریزی او شده و مجازاتش را روا می دارد».

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۹۶۳]، خ (۵/۵۸/۲۳۹۱).

(۲) صحیح: [ص. جه ۱۹۶۳]، جه (۲/۸۰۸/۲۴۱۹).

(۳) متفق علیه: خ (۵/۶۱/۲۴۰۰)، م (۳/۱۱۹۷/۱۵۶۴)، د (۹/۱۹۵/۳۳۲۹)، ت (۲/۳۸۶/۱۳۲۳)، نس (۷/۳۱۷)، جه (۲/۸۰۳/۲۴۰۳).

(۴) حسن: [ص. نس ۴۳۷۳]، نس (۷/۳۱۷)، جه (۲/۸۱۱/۲۴۲۷)، د (۱۰/۵۶/۳۶۱۱)، بخاری این حدیث را بصورت معلق روایت کرده است (۵/۶۲).

هر قرضی که منفعتی به دنبال داشته باشد ربا است

از ابوبرده روایت است: (قدمت المدينة فلقیت عبدالله بن سلام: فقال: انطلق معی إلی المنزل، فأسقیک فی قدح شرب فیہ رسول الله ﷺ، و تصلی فی مسجد صلی فیہ، فانطلقت معه، فسقانی سویقا، وأطعمنی تمرا، و صلیت فی مسجده، فقال لی: إنک فی أرض الربا فیها فاش، و إن من أبواب الربا أن أحدکم یقرض القرض إلی أجل فإذا بلغ أتاہ به وبسلة فیها هدیة، فاتق تلك السلة و ما فیها) ^۱ «به مدینه رفتم و عبدالله بن سلام را دیدم. گفت: بیا با هم به خانه برویم، تا در ظرفی که پیامبر ﷺ با آن آب نوشیده به تو آب بنوشانم، و در مسجدی که پیامبر ﷺ نماز خوانده نماز بخوانی، با او رفتم و مقداری (سویق^{*}) نوشیدنی و خرما به من داد، و در مسجدش نماز خواندم، به من گفت: تو در سرزمینی هستی که ربا در آن شایع است و یکی از روشهای ربا آن است که یکی از شما برای مدتی قرضی را می‌دهد، و هنگام بازپرداخت قرض شخص بدهکار آن را با سبده هدیه برمی‌گرداند، لذا از آن سبد و محتوای آن پرهیز کن».

رهن (گرو)

رهن در لغت بمعنی حبس و نگه داشتن است مثلاً گویند: (رهن الشی) یعنی «شی ثابت و ماندگار شد».

و از همین قبیل است کلمه رهینه در آیه

(مدثر: ۳۸)

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾

«هر کس در برابر کارهایی که انجام داده محبوس است».

رهن در اصطلاح شرع یعنی: قرار دادن مالی به عنوان وثیقه در مقابل قرضی، که در صورت ناتوانی از پرداخت بدهی طلبکار، طلبش را از آن مال بردارد.^(*)

(۱) صحیح: [الإرواء ۵/۲۳۵]، خ [۳۴۲، ۳۸۱۴]، هق (۵/۳۴۹).

(*) سویق نوعی نوشیدنی است، که از آرد گندم سبز و آب و مقداری روغن درست می‌کنند و آن را با خرما می‌خورند «مترجم».

مشروعیت رهن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ﴾ (بقره: ۲۸۳)

«و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس چیزهایی را نزد خود نگه دارید».

قید رهن به سفر در آیه به دلیل غالییت است، چون حدیث (زیر) براینکه رهن در حال اقامت هم مشروع است، دلالت دارد:

از عائشه (رض) روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اشْتَرَى طَعَامًا مِنْ يَهُودِيٍّ إِلَىٰ أَجَلٍ وَرَهْنَهُ دَرْعَهُ) ^۱ «پیامبر ﷺ طعامی را از شخصی یهودی به صورت نسیه خریداری کرد و زره‌اش را نزد او به رهن گذاشت».

استفاده رهن گیرنده از رهن

برای رهن گیرنده جایز نیست از چیزی که به عنوان رهن گرفته استفاده کند؛ چون قبلاً در بحث قرض گفته شد: «هر قرضی که منفعتی را به دنبال داشته باشد ربا است».

مگر اینکه مال رهنی، حیوانی سواری یا شیرده باشد که در این صورت در عوض هزینه‌ای که باری رهن صرف می‌کند می‌تواند از آن استفاده کند:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الظَّهْرُ يَرْكَبُ بِنَفْقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَلَبِنُ الدَّرِّ يَشْرَبُ بِنَفْقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَ عَلَى الذِّي يَرْكَبُ وَ يَشْرَبُ النَّفَقَةُ) ^۲ «می‌توان از سواری حیوان رهنی و نیز از شیر حیوان رهنی در برابر مخارج آن استفاده کرد، مخارج بر عهده کسی است که از سواری و شیر آن حیوانات استفاده می‌کند».

* مراجعه شود به فتح الباری (۵/۱۴۰)، و منار السبیل (۱/۳۵۱).

(۱) متفق علیه.

(۲) صحیح: [ص. جه ۳۹۶۲]، خ (۵/۱۴۳/۲۵۱۲)، د (۹/۴۳۹/۳۵۰۹)، ت (۲/۳۶۲/۱۲۷۲)، جه

(۲/۸۱۶/۲۴۴۰).

حواله

تعریف حواله

حواله به فتح حاء که گاهی هم به کسره خوانده می‌شود از (تحویل) یا (حئول) گرفته شده است، گویند: (حال عن العهد) یعنی از عهد و پیمان خود برگشت (پشیمان شد) و حواله از نظر فقهاء عبارت است از انتقال قرض از عهده شخصی به شخصی دیگر. اگر کسی (مثلاً زید) به شخصی (مثلاً خالد) بدهکار باشد و از شخصی دیگر (مثلاً سعید طلبکار باشد، و زید خالد را به سعید حواله کند، در این حالت بر خالد واجب است در صورت توانمند بودن (سعید) برای گرفتن قرضش نزد او برود، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ:

(مطل الغنی ظلم، فإذا اتبع أحدكم علی ملی فلیتبع)^۱ «ظلم است توانگر ادای قرض را به تأخیر بیاندازد و اگر کسی از شما به توانگری حواله شد نزد او برود».

ودیعه

تعریف ودیعه

ودیعه از (ودع الشی) یعنی «آن را ترک کرد» گرفته شده است. هر چیزی که انسان آن را نزد دیگری می‌گذارد تا از آن نگهداری کند، ودیعه نامیده می‌شود چون در واقع آن را نزد آن شخص (کسی که ودیعه به او سپرده شده است) رها می‌کند.

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۸۷۶].

حکم ودیعه

هرگاه کسی از برادرش خواست که چیزی را نزد خود به عنوان امانت نگهداری کند در صورت توانایی حفظ آن، مستحب است آنرا قبول کند چون این کار از باب تعاون بر نیکی و تقوا است.

بر امانتدار (ودیعه دارنده) واجب است که به هنگام طلب امانت، فوراً آن را به صاحبش برگرداند. چون خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (نساء: ۵۸)

«بیگمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان امانت برسانید.»

و می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُوتِيَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ﴾ (بقره: ۲۸۳)

«و اگر برخی از شما به برخی دیگر اطمینان کرد، باید کسی که امین شمرده شده است امانت او را باز پس دهد و از خدا، پروردگارش بترسد.»

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَىٰ مَنْ أَيْتَمَنَّكَ)^۱ «امانت را به کسی که تو را امین قرار داده برگردان».

ضمانت ودیعه

مودع (نگه‌دارنده امانت) هیچ ضمانتی در برابر ودیعه ندارد مگر اینکه در نگهداری آن کوتاهی کند:

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مَنْ أَوْدَعَ وَدِيعَةً فَلَا ضَمَانَ عَلَيْهِ)^۲ «کسی که ودیعه‌ای به او سپرده شود، هیچ ضمانتی در برابر آن ندارد».

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۴۰]، ت (۲/۳۶۸/۱۲۸۲)، د (۹/۴۵۰/۳۲۱۸).

(۲) حسن [ص. ج ۱۹۴۵]، (الإرواء ۱۵۴۷)، ج ۲ (۲/۸۰۲/۲۴۰۱).

همچنین از عمرو بن شعیب روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لاضمان علی مؤتمن)^۱
 «بر نهدارنده امانت، ضمانتی نیست».
 از انس بن مالک روایت است: (أن عمر بن الخطاب ﷺ ضمنه ودیعة سرقت من بین
 ماله قال البیهقی یحتمل أنه کالن قرط فیها، فضمنها إیاه بالتفریط).^۲
 «عمر بن خطاب ﷺ او را در برابر امانتی که در میان اموال او به سرقت رفته بود،
 ضامن دانست. بیهقی گوید: احتمال دارد که انس در نگه داشتن امانت کوتاهی کرده و
 به همین سبب عمر او را ضامن (مسئول) دانسته است».

عاریه

تعریف عاریه

فقهاء گفته‌اند: عاریه عبارت از این است که مالک منافع ملکش را بدون دریافت عوض،
 در اختیار کسی قرار دهد تا از آن استفاده کند.

حکم عاریه: عاریه مستحب است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

(مائده: ۲)

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾

«و بر نیکی و تقوا همکاری کنید».

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (والله فی عون العبد ماکان العبد فی عون أخیه)^۳ «خداوند
 بنده‌اش را کمک و یاری می‌کند تا آن وقت که بنده، برادرش را کمک و یاری کند».

خداوند سبحان کسی را که عاریه نمی‌دهد نکوهش کرده و فرموده است:

﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾

(ماعون: ۵ - ۷)

۱) حسن: [ص. ج ۱/۵۱۸]، قط (۳/۴۱/۱۶۷)، هق (۶/۲۸۹).

۲) هق (۶/۲۸۹).

۳) صحیح: [ص. ج ۶۵۷۷].

«همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپارند، همان کسانی که ریا و خودنمایی می کنند و از دادن وسایل کمکی ناچیز (منزل که معمولاً همسایگان به یکدیگر به عاریه و امانت می دهند) خودداری می کنند».

برگرداندن عاریه واجب است

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (نساء: ۵۸)

«بی گمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید».

ضمانت عاریه

کسی که چیزی را به عنوان عاریه می گیرد، امانت دار است، و هیچ ضمانتی در برابر آن ندارد، مگر اینکه در نگهداری آن کوتاهی کند، یا اینکه عاریه دهنده شرط کند که عاریه گیرنده باید ضامن کالا باشد:

صفوان بن یعلی از پدرش روایت می کند که پیامبر ﷺ به من گفت: (إِذَا أَتَكَ رَسَلِي فَأَعْطَهُمْ ثَلَاثِينَ دِرْعًا، وَ ثَلَاثِينَ بَعِيرًا، قَالَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَارِيَةٌ مَضْمُونَةٌ أَوْ عَارِيَةٌ مَوَادَّةٌ؟ قَالَ: بَلِ مَوَادَّةٌ) ^۱ «وقتی مأموران من نزد تو آمدند سی زره و سی شتر به آنان بده، (پدر صفوان) گوید: گفتم: ای رسول خدا آیا عاریه‌ها را با شرط ضمان بدهم یا بدون ضمان؟ فرمود: بلکه بدون ضمان».

امیر صنعانی در سبل السلام (۳/۶۹) گوید:

«عاریه مضمونه: عاریه‌ای است که اگر از بین رفت باید قیمت آن پرداخت شود. و عاریه مؤداه: عاریه‌ای است که اگر اصل آن سالم باشد، بازگرداندن آن واجب است. و اگر از بین رفت شخص ضامن قیمت آن نیست».

(۱) صحیح: [ص. د ۳۰۴۵]، [الصحيحه ۶۳۰]، د (۹/۴۷۹/۳۵۴۹).

صنعانی گوید: «این حدیث دلیلی است برای کسانی که می‌گویند: در عاریه، پرداخت قیمت لازم نیست، مگر اینکه صاحبش آنرا شرط کند. و می‌گوید: پیشتر ذکر شد که این راجحترین اقوال است.

لقطه

تعریف لقطه

لقطه عبارت است از هر مال محفوظی که در معرض نابودی قرار دارد و صاحب آن شناخته شده نیست. بیشتر اوقات لفظ لقطه برای غیر حیوان اطلاق می‌شود و برای حیوان لفظ ضاله بکار می‌رود.

آنچه بر ملتقط (یابنده) واجب است

هر کس مالی را پیدا کرد، بر او واجب است که نوع و تعداد آنرا مشخص کرده، و شخص عادل را بر آن شاهد گرفته، و سپس آنرا نزد خود نگه دارد، و تا یک سال در میان مردم اعلام کند، اگر کسی نشانه آنرا گفت، به او بدهد، هرچند بعد از یک سال هم باشد، در غیر اینصورت می‌تواند از آن استفاده کند:

از سوید بن غفله روایت است: «ابی بن کعب را دیدم، او گفت: کیسه‌ای را پیدا کردم که در آن صد دینار بود. نزد پیامبر ﷺ رفتم فرمود: به مدت یکسال آنرا اعلام کن، یکسال اعلام کردم، سپس نزد پیامبر ﷺ آمدم فرمود: به مدت یکسال دیگر اعلان کن، باز یک سال دیگر اعلام کردم، سپس برای بار سوم نزد پیامبر ﷺ آمدم فرمود: کیسه، سر بند آن و مقدار پول را به خاطر بسپار، اگر صاحبش آمد (آنرا به او بده)، در غیر اینصورت از آن

استفاده کن، من هم از آن استفاده کردم، پس از مدتی صاحبش را در مکه دیدم، (ابی بن کعب) گوید: به یاد ندارم که بعد از سه سال بود یا یکسال»^۱.

از عیاض بن حمار روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من وجد لقطه فلیشهد ذا عدل أو ذوی عدل، ثم لایغیره ولا یکتّم، فإن جاء ربها فهو أحق بها، و إلا فهو مال الله یؤتیه من یشاء)^۲ «هرگاه کسی لقطه (گمشده) ای را پیدا کرد باید یک یا دو نفر عادل را شاهد بگیرد و از تغییر دادن و پنهان کردن آن خودداری کند. اگر صاحبش پیدا شد به آن سزاوارتر است در غیر اینصورت، آن مال خدا است به هر کسی که بخواهد، می دهد (یعنی شخص یابنده می تواند از آن استفاده کند)».

گوسفند، بز و شتر گم شده

هرگاه کسی گوسفند یا بز گم شده ای را پیدا کرد، باید آن را نگه دارد و اعلام کند، اگر صاحبش پیدا شد آنرا به او بدهد، در غیر اینصورت مالک گوسفند یا بز می شود، ولی اگر کسی شتر گم شده ای را پیدا کرد، برای او حلال نیست که آنرا نگه دارد، چون خطر تلف شدن آن نیست:

از زید بن خالد جهنی رضی الله عنه روایت است: (جاء أعرابی النبی ﷺ فسأله عما یلتقطه فقال: عرفاً سنة، ثم اعرف عفاصها و وکائها، فإن جاءک أحد یخبرک بها و إلا فاستنققها، قال یا رسول الله فضالة الغنم؟ قال: لک أو لأخیک أو للذئب، قال: ضالة الإبل؟ فتمعر وجه النبی ﷺ فقال: ما لک ولها؟ معها حذاؤها و سقاؤها، ترد الماء و تأکل الشجر)^۳ «بادیه نشینی نزد پیامبر ﷺ آمد و از لقطه (گمشده) سؤال کرد، پیامبر ﷺ فرمود: بمدت یکسال آن را اعلام

(۱) متفق علیه خ (۵/۷۸/۲۴۲۶)، م (۳/۱۳۵۰/۱۷۲۳)، - (۲/۴۱۴/۱۳۸۶)، جه (۲/۸۳۷/۲۵۰۶)، د (۵/۱۱۸/۱۶۸۵).

(۲) صحیح: [ص. جه ۲۰۳۲]، جه (۲/۸۳۷/۲۵۰۵)، د (۵/۱۳۱/۱۶۹۳).

(۳) متفق علیه، خ (۵/۸۰/۲۴۲۷)، م (۱۷۲۲ - ۲ - ۳/۱۳۴۸)، ت (۲/۴۱۵/۱۳۸۷)، جه (۲/۸۳۶/۲۵۰۴)، أ (۵/۱۲۳/۱۶۸۸).

کن سپس ظرف و درپوش آنرا به خاطر بسپار، اگر کسی آمد و نشانه‌هایش را به تو گفت، آنرا به او بده، در غیر اینصورت از آن استفاده کن، (بادیه‌نشین) گفت: ای رسول خدا! گوسفند یا بز گم شده را چه کنم؟ فرمود: یا از تو است، یا از برادرت است، یا از گرگ است، گفت شتر گم شده چی؟ چهره‌ی پیامبر ﷺ تغییر کرد و فرمود: تو را با شتر چی؟ آن کفش و ظرف آب خود را به همراه دارد، خود را به آب می‌رساند و از درختان می‌خورد».

حکم اشیاء خوردنی و کم‌ارزش

هر کس خوردنی در راه یافت، می‌تواند آنرا بخورد، و هر کس چیز کم‌ارزشی را که انسان به خاطر گم شدن آن ناراحت نمی‌شود، یافت می‌تواند آنرا برای خود بردارد: از انس رضی الله عنه روایت است: (مرالنبی رضی الله عنه بتمره فی الطریق قال: لولا أنى أخاف أن تکون من الصدقة لأکلتها)^۱ «پیامبر رضی الله عنه خرمایی را در راه یافت، فرمود: اگر بیم این را نداشتم که از مال صدقه است، آنرا می‌خوردم».

لقطه حرم مکه

برداشتن لقطه (گمشده) حرم مکه به هیچ وجه جایز نیست مگر به قصد اعلام، و نمی‌توان آن را مانند سایر لقطه‌ها بعد از گذشت یکسال بملکیت خود درآورد: از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر رضی الله عنه فرمود: (إن الله حرم مكة فلم تحل لأحد قبلی و لاتحل لأحد بعدی، و إنما أحلت لی ساعة من النهار، لا یختلی خلاها و لا یعضد شجرها، و لا ینفر صیدها، و لا تلتقط لقطتها إلا لمعرف)^۲ «خداوند مکه را حرام کرده و برای هیچ کسی قبل از من و بعد از من حلال نشده است، مگر برای من لحظه‌ای از روز، و گیاهان آن درو، درخت آن قطع، شکار آن رانده و گم شده آن چیده نشود مگر به قصد اعلام».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۸۶/۲۴۳۱)، م (۲/۷۵۲/۱۰۷۱)، د (۵/۷۰/۱۶۳۶).

(۲) صحیح : [ص. ج ۱۷۵۱]، [الإرواء ۱۰۵۷]، خ (۴/۴۶/۱۸۳۳).

لقیط

تعریف لقیط

مراد از لقیط کودک غیربالغی است که در خیابان پیدا شود یا شخص گمشده‌ی در راه یا کسی است که نسبش معلوم نباشد.

حکم نگهداری لقیط

نگهداری لقیط فرض کفایه است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

(مائده: ۲)

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾

«و بر نیکی و تقوا همکاری کنید».

اسلام، آزادی و نفقه لقیط

اگر لقیط در دارالاسلام پیدا شود، به مسلمان بودن او و هر جا یافت شود به آزاده بودنش، حکم می‌شود، زیرا اصل در بنی آدم آزاده بودن است و اگر مالی به‌مراه لقیط بود، مخارج او از آن تأمین می‌شود در غیر اینصورت مخارجش بر عهده بیت‌المال است:

از سنین ابی جمیله - مردی از بنی سلیم - روایت است: (وجدت ملقوطاً فأتیت به عمر بن الخطاب، فقال عریفی: یا امیر المؤمنین إنه رجل صالح، فقال عمر: أکذک هو؟ قال: نعم، فقال اذهب به و هو حر، ولک ولاءه وعلینا نفقته).^۱ «لقیطی را پیدا کردم، آنرا نزد عمر بن خطاب بردم، عریفی (یکی از مشاوران) گفت: ای امیر المؤمنین او مرد صالحی است، عمر گفت: اینچنین است؟ گفت: آری، عمر (به سنین) گفت: او را ببر، آزاد است، سرپرستی او بر عهده تو و نفقه‌اش بر عهده ما».

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۵۷۳] ف ما (۵۲۳/۱۴۱۵)، هق (۶/۲۰۱).

میراث لقیط

هرگاه لقیطی که دارای میراثی بود و وارثی نداشت و فوت کرد، مالش به بیت‌المال داده می‌شود. همچنین اگر کشته شده دیه‌اش به بیت‌المال برمی‌گردد.

ادعای نسب لقیط

اگر زن یا مردی ادعای نسب لقیط را کرد، به شرط امکان موجودیتش از او، به او داده می‌شود، اگر دو نفر یا بیشتر بر آن ادعا کردند نسب او برای کسی ثابت می‌شود که بر ادعایش دلیل بیاورد و اگر ثابت نشد به قیافه‌شناسانی که نسب را با تشابه می‌شناسند نشان داده شود، سپس قیافه‌شناس کودک را به هر کسی نسبت داد به او داده شود:

از عائشه (رض) روایت است: (دخل علی النبی ﷺ مسرورا تبرق أساریر وجهه فقال: ألم تر أن مجزرا المدلجی نظر أنفا إلی زید و أسامة و قد غطیا رؤوسهما و بدت أقدامهما فقال: إن هذه الأقدام بعضها من بعض) ^۱ «پیامبر ﷺ شادمان نزد من آمد و در حالی که زیبایی‌های صورتش می‌درخشید فرمود: آیا نمی‌دانی که مجزر مدلجی اندکی پیش به زید و اسامه در حالی که سرشان را پوشانده بودند و پاهایشان نمایان بود، نگاه کرد و گفت: این پاها با همدیگر نسبت دارند».

اگر قیافه‌شناس حکم کرد که کودک متعلق به دو نفر است، کودک به آن دو نفر داده می‌شود:

از سلیمان بن یسار از عمر روایت است که دو مرد با زنی در حالت طهر نزدیکی کردند و آن زن بچه‌ای به دنیا آورد و قیافه‌شناس گفت: هر دو در این بچه شرکت داشته‌اند (یعنی به هر دوی آنها شباهت دارد) پس عمر حکم کرد که این بچه متعلق به هر دوی آنها است.^۲

(۱) متفق علیه: خ (۱۲/۵۶/۶۷۷۱)، م (۲/۱۰۸۱/۱۴۵۹)، د (۶/۳۵۷/۲۲۵۰)، ت (۳/۲۹۸/۲۲۱۲)، نس (۶/۱۸۴).

(۲) صحیح [الإرواء ۱۵۸۷]، هق (۱۰/۲۶۳).

هبه

تعرف هبه

هبه به کسر هاء و تخفیف باء عبارت است از اینکه انسان در حال حیاتش مال خود را بدون عوض به ملکیت کسی درآورد.

تشویق بر دادن هبه

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجاتها ولو فرسن شاة)^۱ «ای زنان مسلمان هیچ همسایه‌ای همسایه‌اش را به خاطر کم‌اهمیتی هبه‌اش تحقیر نکند اگرچه هدیه‌اش سم گوسفندی باشد». همچنین از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (تهادوا تحابوا)^۲ «به همدیگر هدیه بدهید تا یکدیگر را دوست داشته باشید».

قبول کردن هدیه، اگر چه کم باشد

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لو دعیت إلی ذراع أو كراع لأجبت ولو أهدی إلی ذراع أو كراع لقبلت)^۳ «اگر برای ذراع یا پاچه‌ی گوسفندی دعوت شوم، اجابت می‌کنم، و اگر ذراع یا پاچه‌ای به من هدیه شود قبول می‌کنم».

هدایایی که نباید رد شوند

از عروه بن ثابت انصاری روایت است که بر ثمامه بن عبدالله وارد شدم به من عطری داد و (ثمامه) گفت: (کان أنس رضی الله عنه لایرد الطیب، قال: وزعم أنس أن النبی صلی الله علیه و آله کان لایرد

۱) متفق علیه خ (۵/۱۹۷/۲۵۶۶)، م (۲/۷۱۴/۱۰۳۰).

۲) حسن: [ص. ج ۳۰۰۴]، [الإرواء ۱۶۰۱]، هق (۶/۱۶۹).

۳) صحیح: [ص. ج ۵۲۶۸]، خ (۵/۱۹۹/۲۵۶۸).

الطیب) ^۱ «انس رضی الله عنه هدیه عطر را رد نمی‌کرد، (تمامه) گوید: انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هم هدیه عطر را رد نمی‌کرد».

از ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (ثلاث لا ترد: الوسائد، والدهن، واللبن) ^۲ «سه چیز رد نشود: بالش، روغن(مو)، و شیر».

پاداش هدیه

از عائشه(رض) روایت است: (كان رسول الله صلی الله علیه و آله يقبل الهدية و يثيب عليها) ^۳ «پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه را قبول می‌کرد و در مقابل آن پاداش می‌داد».

چه کسی به هدیه مستحق تر است

از عائشه(رض) روایت است: (قلت يا رسول الله إن لي جارین فإلی أيهما أهدی؟ قال: إلی أقربهما منک بابا) ^۴ «گفتم: ای رسول خدا دو همسایه دارم به کدامیک از آنها هدیه بدهم؟ فرمود: به همسایه‌ای که درب منزلش به خانه‌ات نزدیکتر است».

از کریب مولای ابن عباس روایت است: (أن میمونة بنت الحارث رضی الله عنها أخبرته أنها أعتقت ولیدة ولم تستأذن النبی صلی الله علیه و آله فلما كان یومها الذی یدور علیها فیها قالت: أشعرت یا رسول الله أنى أعتقت ولیدتی؟ قال: أوفعلت؟ قالت: نعم، قال: أما إنک لو أعطیتها أحوالک لكان أعظم لأجرک) ^۵ «میمونه بنت حارث(رض) به من گفت: کنیزی را بدون اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله آزاد کردم، وقتی که نوبت من فرا رسید، گفتم: ای رسول خدا!

(۱) صحیح: [ص. ت ۲۲۴۰]، خ (۵/۲۰۹/۲۵۸۲)، ت (۴/۱۹۵/۲۹۴۱).

(۲) حسن: [ص. ت ۲۲۴۱]، ت (۴/۱۹۹/۲۹۴۲).

(۳) صحیح: خ (۵/۲۱۰/۲۵۸۵)، د (۹/۴۵۱/۳۵۱۹)، ت (۳/۲۲۷/۲۰۱۹).

(۴) صحیح: خ (۵/۲۱۹/۲۵۲۹)، د (۱۴/۶۳/۵۱۲۲).

(۵) متفق علیه: خ (۵/۲۱۷/۲۵۹۲)، م (۲/۶۹۴/۹۹۹)، د (۵/۱۰۹/۱۶۷۴).

آیا خبر شدی که من کنیزم را آزاد کرده‌ام؟ پیامبر فرمود: این چنین کردی؟ گفت: بله، پیامبر ﷺ فرمود: اگر او را به دایمی‌هایت می‌دادی اجرت بیشتر می‌بود».

تبعیض بین فرزندان در هبه (بخشش) حرام است

از نعمان بن بشیر روایت است که پدرم قسمتی از مالش را بعنوان صدقه به من بخشید. مادرم عمره بنت رواحه گفت: تا پیامبر ﷺ را گواه نگیری، راضی نمی‌شوم، پدرم نزد پیامبر ﷺ رفت تا او را بر بخششی که به من کرده بود، گواه بگیرد، پیامبر ﷺ به او فرمود: (أفعلت هذا بولدك کلهم؟) «آیا این کار را با تمام فرزندان کرده‌ای؟» گفت: نه، پیامبر فرمود: (اتقوا الله واعدلوا فی اولادکم) «تقوای خدا را پیشه کنید و در میان فرزندانان عدالت را رعایت کنید، پدرم برگشت و آن هبه را پس گرفت».

در روایتی دیگر آمده است که فرمود: (فلاتشهدنی إذا فانی لأشهد علی جور) «بنابراین مرا به شاهد مگیر زیرا من بر ظلم شاهد نمی‌شوم»، و در روایتی دیگر آمده است که پیامبر ﷺ بعد از آن فرمود: (أیسرک أن یكونوا إلیک فی البر سواء؟ قال: بلی، قال: فلا إذا)^۱ «آیا دوست داری که آنان در خوبی کردن نسبت به تو، با هم یکسان باشند؟ گفت: بله. پیامبر فرمود: پس این کار را نکن».

پشیمان شدن از هدیه و خریداری آن جایز نیست

از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لیس لنا مثل السوء، الذی یعود فی هبته کالکلب یرجع فی قیئه)^۲ «(ذکر کردن و زدن) مثال زشت شایسته ما نیست، ان کسی که از هدیه‌اش پشیمان می‌شود، مانند کسی است که استفراغش را می‌خورد».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۲۱۱/۲۵۸۷)، م (۳/۱۲۴۱/۱۶۲۳)، د (۹/۴۵۷/۳۵۲۵).

(۲) متفق علیه : خ (۵/۲۳۴/۲۶۲۲)، این لفظ بخاری است، م (۳/۱۲۴۰/۱۶۲۲)، د (۹/۴۵۴/۳۵۲۱)، ت

(۶/۲۶۵)، نس (۲/۳۸۳/۱۳۱۶).

از زید بن اسلم از پدرش روایت است: از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: اسبی را در راه خدا بخشیدم. کسی که اسب را به او داده بودم، از آن به خوبی مواظبت نمی‌کرد، خواستم که اسب را از او بخرم، گمان کردم که او می‌خواهد اسب را به قیمتی ارزان بفروشد، درباره خرید این اسب از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لا تشتره و إن أعطاکه بدرهم واحد، فإن العائد فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه) ^۱ «آنرا نخر، اگرچه به یک درهم به تو بفروشد، چون کسی که از صدقه‌اش پشیمان می‌شود مانند سگی است که استفراغش را می‌خورد».

پدر در پشیمان شدن هبه به فرزندش مستثناست

ابن عمرو و ابن عباس بطور مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: (لا یحل للرجل أن یعطى العطیة ثم یرجع فیها، إلا الوالد فیما یعطى ولده) ^۲ «برای کسی که بخششی می‌کند حلال نیست آن را پس بگیرد، مگر پدر در هبه‌ای که به فرزندش می‌دهد».

هرگاه هدیه گیرنده هدیه را پس داد، برای هدیه‌دهنده پس گرفتنش مکروه نیست: از عائشه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله با لباسی نقشدار نماز خواند، نگاهش به نقش‌های آن افتاد، وقتی نمازش تمام شد فرمود: (إذهبوا بخصیصتی هذه إلی أبی جهم و أتونی بأنبجانیة أبی جهم فإنها ألهتنی أنفا عن صلاتی) ^۳ «این لباس مرا برای ابوجهم ببرید و لباس بدون نقش و ساده او را برایم بیاورید؛ چون این لباس نقش‌دار، اندکی پیش مرا از نمازم مشغول داشت».

(۱) متفق علیه: خ (۳/۳۵۳/۱۴۹۰)، م (۳/۱۲۳۶/۱۶۲۰)، نس (۵/۱۰۸)، ترمذی و ابوداود این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده‌اند: ت (۲/۸۹/۶۶۳) ف د (۴/۴۸۳/۱۵۷۸).

(۲) صحیح: [ص. ج ۷۶۵۵]، د (۹/۴۵۵/۳۵۲۲)، ت (۲/۳۸۳/۱۳۱۶)، نس (۶/۳۶۵)، جـه (۲/۷۹۵/۲۳۷۷).

(۳) متفق علیه: خ (۱/۴۸۲/۳۷۳)، م (۱/۳۹۱/۵۵۶)، د (۳/۱۸۲/۹۰۱)، نس (۲/۷۲).

از صعب بن حثامه لثی که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ است روایت است: (أنه أهدى لرسول الله ﷺ حمارا وحشيا و هو بالأبواء - أو بودان - و هو محرم، فرده، قال صعب، فلما عرف في وجهي رده هديتي، قال: ليس بنا رد عليك ولكننا حرم) ^۱ «او گورخری را به پیامبر ﷺ هدیه داد، در حالیکه پیامبر ﷺ در ابوائ یا در ودان، در حال احرام بود، هدیه را به او پس داد، صعب گوید: وقتی پیامبر آثار پس دادن هدیه را در چهره من دید فرمود: هدیه را به تو پس نمی‌دادیم، اما ما در حال احرام هستیم».

کسی که صدقه‌ای را بدهد سپس آن را به ارث ببرد

از عبدالله بن بریده از پدرش روایت است: زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا من جاریه‌ای را به عنوان صدقه به مادرم داده‌ام، اکنون مادرم فوت کرده است، پیامبر فرمود: (أجرک الله ورد علیک المیراث) ^۲ «خداوند به تو اجر داد، (و آن را به عنوان میراث به تو برگرداند».

قبول کردن هدایا توسط مأموران جمع آوری صدقه، خیانت محسوب می‌شود

از ابوحمید ساعدی رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ مردی را از (أزد) که به او ابن لثیبه گفته می‌شد، مأمور جمع آوری صدقه کرد. وقتی برگشت گفت: این‌ها مال شما است و این را به من هدیه داده‌اند. پیامبر ﷺ بر منبر ایستاد و بعد از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود: (ما بال العامل نبعثه فیأتی فیقول: هذا لک و هذا لی، فهلا جلس فی بیت أبیہ و أمہ فینظر أیهدی له أم لا؟ والذی نفسی بیده لایأتی بشی إلا جاء به یوم القیامة یحمله علی رقبته، إن کان بعیرا له رغاء أو بقرة لها خوار، أو شاة تنعر، ثم رفع یده حتی رأینا عفرتی

(۱) متفق علیه: خ (۴/۳۱/۱۸۲۵)، م (۲/۸۵۰/۱۱۹۳)، ت (۲/۱۷۰/۸۵۱)، ج (۲/۱۰۳۲/۳۰۹۰)، نس (۵/۱۸۳۰).

(۲) صحیح: [ص. ت ۵۳۵]، م (۲/۸۰۵/۱۱۴۹)، ت (۲/۸۹/۶۶۲)، د (۸/۷۹/۲۸۶۰).

إبطیه: ألا هل بلغت، ثلاثاً^۱ «مأمور جمع آوری صدقه را چه شده، ما او را می‌فرستیم، برمی‌گردد و می‌گوید: این مال شماست، و این برای من است، چرا درخانه پدر و مادرش ننشست تا ببیند آیا به او هدیه داده می‌شود یا نه؟ قسم به ذاتی که جانم در دست او است هر مأموری که چیزی را برای خود بردارد، در روز قیامت باید آنرا بر گردنش حمل کند، بطوریکه اگر شتر باشد غار غار، و اگر گاو باشد، ماء ماء، و اگر گوسفند باشد بع بع می‌کند، پیامبر ﷺ دستانش را بلند کرد بطوریکه سفیدی زیر بغلش را دیدیم، و سه بار فرمود: آگاه باشید آیا ابلاغ کردم».

عمری و رقبی

تعریف عمری و رقبی

عمری و رقبی از انواع هبه به حساب می‌آیند که محدود به وقتی معین‌اند: عمری به ضم عین و سکون میم و ألف مقصوره از عمر گرفته شده است. و رقبی به وزن عمری از مراقبت گرفته شده است، عربها در جاهلیت عمری و رقبی را انجام می‌دادند: مثلاً شخصی خانه‌ای را به کسی می‌داد و به او می‌گفت: این خانه را تا زنده هستی به تو دادم و به همین دلیل این عمل را عمری گفته‌اند. و به این خاطر رقبی نامیده شده که هر کدام از آنها (هبه دهنده و هبه گیرنده) منتظرند تا دیگری بمیرد و هبه به او برگردد، پیامبر ﷺ قید زمان لغو کرد و عمری و رقبی را برای گیرنده هبه در طول حیاتش، و برای ورثه‌اش پس از وفات او قرار داد. طوریکه دیگر به بخشنده بر نمی‌گردد:

۱) متفق علیه: خ (۱۳/۱۶۴/۷۱۷۴)، م (۳/۱۴۶/۱۸۳۲)، د (۸/۱۶۲/۲۹۳۰).

از جابر بن عبدالله روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (العمری جائزة لمن أعمارها، و الرقبی جائزة لمن أرقبها)^۱ «عمری و رقبی ملک کسی است که به او داده شده است». همچنین از جابر بن عبدالله روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (من أعمار رجلا عمری له و لعقبه فقد قطع قوله حقه فيها، فهی لمن أعمار ولعقبه)^۲ «هرکس عمری را به کسی بخشید تا به او و ورثه‌اش تعلق گیرد، به یقین که این سخن او، حقش را از او بریده است، لذا این عمری ملک آن شخص و ورثه او است، یعنی از آن کسی است که به او بخشیده شده».

همچنین از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أمسکو علیکم أموالکم و لا تفسدوها فإنه من أعمار عمری فهی للذی أعمارها حیا و میتا ولعقبه)^۳ «اموالتان را برای خودتان نگه دارید و آنها را از بین نبرید؛ چون اگر شخصی عمری را به کسی بخشید، این عمری در حال حیات و بعد از وفات از آن او و وارثانش است».

غصب

تعریف غصب

غصب یعنی گرفتن حق دیگران به ناحق.

حکم غصب

غصب ظلم است و ظلم تاریکی‌هایی را در روز قیامت در پی دارد: خداوند متعال می‌فرماید:

۱) صحیح: [ص، جه ۱۹۳۰]، جه (۲/۷۹۷/۲۳۸۳)، ت (۲/۴۰۳/۱۳۶۲)، د (۹/۴۷۲/۳۵۴۱)، نس (۶/۲۷۰).

۲) صحیح: [ص، جه ۱۹۲۷]، م (۱۶۲۵ - ۳/۱۲۴۵/۲۱)، جه (۲/۷۹۶/۲۳۸۰).

۳) صحیح: [ص، ج ۱۳۸۸]، م (۱۶۲۵ - ۳/۱۲۴۶/۲۶).

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً﴾

(ابراهیم: ۴۲ - ۴۳)

«ای پیامبر) گمان مبر که خدا از کارهایی که ستمگران می‌کنند بی‌خبر است، آنان را به روزی حواله می‌کند که چشمها در آن باز می‌ماند (ستمگران) سرهای خود را بالا گرفته و یک راست می‌شتابند و چشمانشان فرو بسته نمی‌شود و دل‌هایشان تهی می‌گردد».

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾

(بقره: ۱۸۸)

«و اموال خودتان را به باطل در میان خودتان نخورید».

پیامبر ﷺ در خطبه حجه الوداع فرمود: (إن دماءكم و أموالكم و أعراضكم حرام عليكم، لحرمة يومكم هذا، في شهركم هذا، في بلدكم هذا)^۱ «به راستی خونها، اموال و نوامیس‌تان بر شما حرام است مانند حرام بودن این روز، در این ماه و در این سرزمیتان».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا يزني الزاني حين يزني و هو مؤمن، ولا يشرب الخمر حين يشربها و هو مؤمن، و لا يسرق حين يسرق و هو مؤمن، و لا ينتهب نهبه يرفع الناس إليه فيها أبصارهم حين ينتهبها و هو مؤمن)^۲ «زناکر در حالی که زنا می‌کند، و شراب خوار در حالی که شراب می‌خورد، و دزد در حالی که دزدی می‌کند، و غارتگر در حالی که غارت می‌کند، و مردم به او نگاه می‌کنند ایمان ندارند».

استفاده از مال غصبی حرام است

بر غاصب حرام است که از مال غصب شده استفاده کند و بر او واجب است که آن را به صاحبش برگرداند:

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۰۶۸].

(۲) متفق علیه: [ص. ج ۷۷۰۷].

از عبدالله بن سائب بن یزید از پدرش از جدش روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: «لایأخذ أحدکم متاع أخیه، لالاعبا ولا جادا، و من أخذ عصا أخیه فلیردها»^۱ «هیچکدام از شما کالای برادرش را نگیرد نه به شوخی و نه به جدی، و هر کس که عصای برادرش را برداشته است باید آنرا به او پس دهد».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من کانت له مظلمة لأخیه من عرضه أوشی فلیتحلله منه الیوم قبل أن لایکون دینار ولادرمه، إن کان له عمل صالح أخذ منه بقدر مظلمته و إن لم تکن له حسنات أخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه)^۲ «هرکس به برادرش ظلم کرده خواه از جهت ناموس یا غیر آن، همین امروز از او طلب بخشش کند قبل از آنکه روزی فرا رسد که دینار و درهم در آن روز پذیرفته نمی شوند، اگر عمل صالح داشته باشد به اندازه ظلمی که کرده از آن برداشته می شود و اگر کار نیک و حسنه ای نداشته باشد از گناهان شخص مظلوم برداشته می شود و بر گناهان او اضافه می شود».

کسی که به خاطر دفاع از مالش کشته شود شهید است

اگر کسی قصد کشتن و یا بردن مال کسی را کرد، جایز است که شخص از جان و مال خود دفاع کند:

از ابوهریره روایت است: (جاء رجل إلی رسول الله ﷺ فقال: یا رسول الله، أردیت إن جاء رجل یرید أخذ مالی؟ قال: فلا تعطیه مالک، قال: أرأیت إن قاتلنی؟ قال: قاتله، قال: أرأیت إن قاتلنی؟ قال: فأنت شهید، قال: أرأیت إن قتلته؟ قال: هو فی النار)^۱ «مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت ای رسول خدا به من بگو اگر کسی آمد و خواست مالم را بگیرد

(۱) حسن: [ص. ج ۷۵۷۸]، د (۱۳/۳۴۶/۴۹۸۲)، این لفظ ابوداود است، ت (۳/۳۱۳/۲۲۴۹)، در روایت

ترمذی عبارت «لایأخذ أحدکم عصا أخیه» آمده است.

(۲) صحیح: [ص. ج ۶۵۱۱]، خ (۵/۱۰۱/۲۴۴۹)، ت (۴/۳۶/۲۵۳۴) بمعناه.

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۰۸۶]، م (۱/۱۲۴/۱۴۰)، نس (۷/۱۱۴).

چکار کنم؟ فرمود: مالت را به او نده، گفت: پس اگر با من جنگید چطور؟ فرمود با او بجنگ، گفت: اگر مرا کشت چی؟ فرمود: تو شهید هستی، گفت: اگر او را کشتم چی؟ فرمود: او در آتش است».

غصب زمین

از سعید بن زید رضی الله عنه روایت است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: (من ظلم من الأرض شیئا طوقه من سبع أرضین)^۱ «هر کس قطعه‌ای از زمین را غصب کند (به همان اندازه) هفت طبقه زمین در گردن او طوق می‌شود».

از سالم از پدرش (رض) روایت است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من أخذ من الأرض شیئا بغير حقه خسف به یوم القیامة إلی سبع أرضین)^۲ «اگر کسی قطعه‌ای زمین را به ناحق بگیرد، روز قیامت تا هفت طبقه در زمین فرو برده می‌شود».

اگر کسی زمینی را غصب کرد و در آن درخت کاشت یا بنایی را ساخت به قطع درخت و تخریب بنا مجبور کرده شود، به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: (لس لعرق ظالم حق)^۳ «به عرق انسان ظالم هیچ حقی تعلق نمی‌گیرد».

اگر زمینرا کاشته باشد، هزینه کشت را بگیرد و محصول از آن مالک است: از رافع بن خدیج روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من زرع من أرض قوم بغير إذنهم فلیس له من الزرع شی و له نفقته)^۱ «هر کس در زمین دیگران بدون اجازه آنان زراعت کرد، از محصول چیزی به او نمی‌رسد ولی مخارج زمین به او داده می‌شود».

(۱) متفق علیه: خ (۵/۱۰۳/۲۴۵۲)، م (۳/۱۲۳۰/۱۶۱۰).

(۲) صحیح: [ص. ج ۶۳۸۵]، خ (۵/۱۰۳/۲۴۵۴).

(۳) صحیح: [ص. ت ۱۱۱۳]، ت (۲/۴۱۹/۱۳۹۴)، هق (۶/۱۴۲).

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۲۷۲]، ت (۲/۴۱۰/۱۳۷۸)، جه (۲/۸۲۴/۲۴۶۶).

شفعه

تعریف شفعه

شفعه به ضم شین و سکون فاء از شفح به معنای زوج گرفته شده است. و در اصطلاح شرع: انتقال سهم شریکی به شریکی دیگر است بطوریکه اگر شریکی سهم خود را به شخص ثالثی بفروشد، شریک او حق دارد به همان قیمت، سهم فروخته شده را به خود برگرداند.

آنچه شفعه در آن جایز است

از جابر بن عبدالله (رض) روایت است: (قضى النبی ﷺ بالشفعة فی کل مال یقسم، فإذا وقعت الحدود و صرفت الطرق فلا شفعة)^۱ «پیامبر ﷺ در هر چیز تا زمانی که تقسیم نشده حکم به شفعه کر. پس هرگاه حدود معینو راهها مشخص شد شفعه ای نیست». هر کس در زمین یا باغ و یا خانه ای و مانند آن با کسی دیگر شریک باشد، باید قبل از آنکه سهم خود را بفروشد، آنرا به شریکش پیشنهاد کند، اگر قبل از پیشنهاد به او آن را به شخص دیگری فروخت، شریکش به این مال سزاوارتر است: از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من کانت له نخل أو أرض فلا یبیعها حتی یرضها علی شریکه)^۱ «هرکس که باغ خرما یا زمینی دارد آن را نفروشد تا اینکه آنرا به شریکش پیشنهاد کند».

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۰۲۸]، خ (۴/۴۳۶/۲۲۵۷)، این لفظ بخاری است، د (۹/۴۲۵/۳۴۹۷)، جه (۲/۸۳۵/۲۴۹۹)، ت (۲/۴۱۳/۱۳۸۲)، ترمذی این حدیث را بدون جمله آخر «فإذا وقعت الحدود...» روایت کرده است.

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۰۲۱]، جه (۲/۸۳۳/۲۴۹۲)، نس (۷/۳۱۹).

از ابورافع روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الشريك أحق بسقبة ماكان) ^۱ «شريك (به دلیل) نزدیکی اش (به مال مشترك) هرچه باشد (به خریدن سهم شريكش) مستحق تر است».

شفعه به واسطه همسایگی، اگر بین آنان حق مشترکی باشد

اگر دو همسایه حق مشترکی در راه یا آب داشته باشند برای هر کدام از آنها شفعه ثابت می‌شود و هیچکدام از آنها حق ندارد چیزی را بفروشد مگر اینکه از همسایه‌اش اجازه بگیرد و اگر بدون اجازه او آنرا فروخت، همسایه‌اش به مال فروخته شده مستحق تر است:

از جابر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الجار أحق بشفعة جاره، ينظر بها و إن كان غائبا إذا كان طريقيهما واحدا) ^۲ «همسایه به شفعه همسایه‌اش مستحق تر است اگر در مسیر راه منزل، مشترك باشند و اگر (در هنگام فروش مال، همسایه‌اش) حضور نداشته باشد، باید منتظر او بماند».

از ابورافع روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الجار أحق بسقبة) ^۳ «همسایه بدلیل نزدیکی اش به مال مشترك، به خریدن سهم همسایه‌اش مستحق تر است».

وکالت

تعریف وکالت

وکالت به فتح واو که گاهی هم به کسر آن خوانده می‌شود به معنی واگذاری و حفظ کردن است، وقتی می‌گویی (وکلت فلانا) یعنی طلب محافظت کردم. و (وکلت الأمر

(۱) صحیح: [ص، ج ۲۰۲۷]، ج ۲/۸۳۴/۲۴۹۸.

(۲) صحیح: [ص، ج ۲۰۲۳]، د ۹/۴۲۹/۳۵۰۱، ت ۲/۴۱۲/۱۳۸۱، ج ۲/۸۳۳/۲۴۹۴.

(۳) حسن صحیح: [ص، ج ۲۰۲۴]، خ ۴/۴۳۷/۲۲۵۸، د ۹/۴۲۸/۳۴۹۹، نس ۷/۳۲۰، ج ۲/۸۳۳/۲۴۹۵.

الیه) یعنی کار را به او واگذار کردم. و وکالت در شرع عبارت است از اینکه شخصی کسی دیگر را به طور مطلق یا مقید نایب قرار دهد.

مشروعیت وکالت

وکالت به دلیل کتاب، سنت و اجماع امت مشروع است:
خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَكَذَلِكَ بَعَثْنَا لَهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ، قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ؟ قَالُوا: لَبِثْنَا يَوْمًا
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ، قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى
الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَلَا يَشْعُرَنَّ بِكُمْ
أَحَدًا ﴾ (کهف: ۱۹)

«همانگونه (که ۳۰۹ سال آنان را خواباندیم) ایشان را برانگیختیم تا از یکدیگر (مدت خواب خود را) بپرسند. یکی از آنان گفت چه مدتی (در خواب) مانده‌اید؟ (دسته‌ای) گفتند: روزی یا بخشی از روز (در خواب) بوده‌ایم گروهی دیگر گفتند: پروردگارتان بهتر می‌داند که چقدر (در خواب) مانده‌اید. (یکی پیشنهاد کرد و گفت) سکه نقره‌ای را که با خود دارید به کسی از نفرات خود بدهید و او را روانه شهر کنید تا (برود و) ببیند کدامین (فروشنده) ایشان غذای پاکتری دارد، روزی و طعامی از آن بیاورد. اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچکس را از حال شما آگاه نسازد».

از ابورافع روایت است: (تزوج رسول الله ﷺ میمونه حلالا، و بنی بها حلالا و کنت الرسول بینهما)^۱ «پیامبر ﷺ در غیر احرام میمونه را به ازدواج خود در آورد و به خانه خود برد و من رابط بین آن دو بودم». و پیامبر ﷺ برای گرفتن قرضها^۲ و اجرای حدود^۱ و غیره، وکیل می‌گرفت.

(۱) سند آن صحیح است: [الإرواء ۶/۲۵۲]، أخرجه الدارمی (۳۸/۲)، و احمد (۳۹۲/۶ - ۳۹۳).

(۲) به حدیث ابی هریره در مبحث «ادای قرض به نیکی» مراجعه کنید.

مسلمانان بر جایز بودن و حتی مستحب بودن وکالت اجماع کرده‌اند، چون این کار نوعی از تعاون بر نیکی و تقوا است، چون هر انسانی قادر نیست کارهای خود را به تنهایی انجام دهد بلکه نیاز دارد که دیگری را وکیل خود قرار دهد تا به نیابت از او کارهایش را انجام دهد.

آنچه وکالت در آن جایز است؟

هرکاری که انجام دادن آن برای انسان (مسلمان) جایز است، می‌تواند برای انجام آن وکیل بگیرد، یا وکیل دیگران شود.

وکیل امانت‌دار است

وکیل در آنچه می‌گیرد و خرج می‌کند، امانت‌دار است و ضامن نمی‌شود مگر در صورت تجاوز: به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لاضمان علی مؤتمن)^۲ «برامانتدار ضمانتی نیست».

(۱) مانند فرموده پیامبر ﷺ: (واغد یا أنیس إلی امرأة هذا، فان اعترفت فارجمها) «ای انیس فردا نزد زن این مرد برو. اگر اعتراف کرد او را رجم کن»، این حدیث در فصل حدود می‌آید.

(۲) حسن: [ص. ج ۷۵۱۸].

أيمان (سوگندها) و نذور

ایمان

تعریف ایمان

ایمان به فتح همزه جمع یمین است و اصل یمین در لغت بمعنی دست است، و بر سوگند اطلاق شده چون وقتی دو نفر سوگند می‌خورند، هر کدام از آنها دست دیگری را می‌گیرد.

و در شرع یعنی تأکید بر چیزی با ذکر نام یا صفتی از الله جل جلاله.

با چه چیزی سوگند منعقد می‌شود؟

سوگند منعقد نمی‌شود مگر با اسمی از اسماء، یا صفتی از صفات الله جل جلاله: از عبدالله بن عمر (رض) روایت است که پیامبر ﷺ عمر بن خطاب را دید در حالیکه در میان کاروانی حرکت می‌کرد و به پدرش سوگند می‌خورد پیامبر ﷺ فرمود: (أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تُحَلِّفُوا بآبَائِكُمْ، مَنْ كَانَ حَالِفاً فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمِتْ) ^۱ «آگاه باشید که خدا شما را از سوگند خوردن به پدرانتان نهی کرده است، کسی که سوگند می‌خورد باید یا به خدا سوگند بخورد یا سکوت کند».

از انس به مالک روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ تَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطُّ، قَطُّ وَ عِزَّتْكَ، وَ يِزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ) ^۲ «پیوسته جهنم می‌گوید آیا باز هم بیشتر هست؟ تا وقتی که خداوند صاحب عزت پایش را در جهنم قرار می‌دهد، جهنم می‌گوید به عزتت قسم، کافی است، کافی است و قسمتی از جهنم به قسمتی دیگر جمع می‌شود».

۱) متفق علیه : خ (۱۱/۵۳۰/۶۶۴۶)، م (۱۶۴۶ - ۳/۱۲۶۷/۳)، د (۹/۷۷/۳۲۳۳)، ت (۳/۴۵/۱۵۷۳).

۲) متفق علیه : خ (۱۱/۵۴۵/۶۶۶۱)، م (۴/۲۱۸۷/۲۸۴۸)، ت (۵/۶۵/۳۳۲۶).

سوگند به غیر خدا شرک است

از ابن عمر (رض) روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: (من حلف بغیر الله فقد كفر أو أشرك)^۱ «کسی که به غیر خدا سوگند بخورد، کفر یا شرک ورزیده است».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من حلف منکم فقال فی حلفه: باللات، فليقل لا إله إلا الله، و من قال لصاحبه: تعال أقامرک: فليتصدق)^۲ «هر کسی از شما سوگند یاد کرد و در سوگندش گفت به (لات) قسم، باید بگوید: لا إله إلا الله (یعنی باید تجدید ایمان کند) و هر کس به دوستش بگوید بیا قمار کنیم، باید صدقه بدهد».

یک شبه و جواب آن

بعضی به غیر خدا سوگند می‌خورند با این بهانه که آنان از دروغ می‌ترسند و نیز بخاطر اینکه می‌گویند: خداوند متعال فرموده است:

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ﴾

(بقره: ۲۲۴)

«و خدا را آماج سوگندهای خود قرار ندهید».

جواب این شبهه اثری است که مسعر بن کام از وبره بن عبدالرحمن روایت کرده که: عبدالله گفت: (لأن أحلف بالله كاذبا أحب إلي من أن أحلف بغيره صادقا)^۳ «اگر سوگند دروغ به خدا بخورم، بهتر است از اینکه سوگند راست به غیر خدا بخورم».

اما معنی آیه همچنانکه ابن کثیر (ره) ذکر کرده این است: «از ابن عباس روایت است: (لا تجعلن عرضة ليمينك أن لا تصنع الخير، ولكن كفر عنيمينك واصنع الخير) «سوگند خود را مانع انجام اعمال خیر قرار مده، بلکه كفاره سوگندت را ادا کن و کار خیر انجام بده».

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۲۰۴]، ت (۳/۴۵/۱۵۷۴).

(۲) متفق علیه: م (۳/۱۲۶۷/۱۶۴۷)، نس (۷/۷)، د (۹/۷۴/۳۲۳۱)، در روایت ابوداود «فليتصدق بشي» آمده است. خ (۱۱/۵۳۶/۶۶۵۰) در روایت بخاری «باللات والعزی» ذکر شده است.

(۳) الطبرانی فی الکبیر (۹/۲۰۵/۸۹۰۲).

ابن کثیر گوید: «مسروق، شعبی، ابراهیم نخعی، مجاهد، طاوس، سعید بن جبیر، عطاء، عکرمه، مکحول، زهری، حسن، قتاده، مقاتل بن حیان، ربیع بن انس، ضحاک، عطاء خراسانی و سدی رحمهم الله هم اینطور گفته‌اند»^۱ اه

کسی که به دینی غیر از اسلام سوگند بخورد

از ثابت بن ضحاک روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من حلف بمله سوی الإسلام کاذبا متعمدا، فهو کما قال)^۲ «هرکس به دینی غیر از اسلام عمداً به دروغ سوگند خورد، او همان طور که گفته است، می‌باشد»^(*)

از عبدالله بن بریده از پدرش روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من قال: إني بري من الإسلام، فإن كان كاذبا فهو كما قال: و إن كان صادقا لم يعد إليه الإسلام سالما)^۳ «هر کس بگوید: من از اسلام بری هستم، اگر دروغ گفته باشد از اسلام بری شده و اگر راست گفته باشد اسلام، سالم به او بر نمی‌گردد».

هرگاه برای کسی به خدا سوگند خورده شود، باید راضی گردد

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ شنید که مردی به پدرش سوگند می‌خورد، فرمود: (لا تحلفوا بآبائکم، من حلف بالله فليصدق، و من حلف له بالله فليرض، و من لم يرض بالله فليس من الله)^۴ «به پدرانتان سوگند نخورید، هرکس به خدا سوگند می‌خورد، باید راضی بگوید، و برای هر کس به خدا سوگند خورده شود، باید راضی شود و کسی که به خدا راضی نشود از (بندگان مؤمن به) خدا نیست».

(۱) تفسیر ابن کثیر (۱/۲۶۶).

(۲) متفق علیه: م (۱۱۰ - ۱۷۷ - ۱/۱۰۵) این لفظ مسلم است، خ (۱۱/۵۳۷/۶۶۵۲) ف د (۹/۸۳/۳۲۴۰)، ت (۳/۵۰/۱۵۸۳)، نس (۷/۶)، جه (۱/۶۷۸/۲۰۹۸).

(*) مثلا بگوید: والله يهودی باشم اگر فلان کار را انجام دهم.

(۳) صحیح: [الإرواء ۲۵۷۶]، د (۹/۸۵/۳۲۴۱)، نس (۷/۶)، جه (۱/۶۷۹/۲۱۰۰).

(۴) صحیح: [ص. جه ۱۷۸۰]، جه (۱/۶۷۹/۲۱۰۱).

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (رأى عيسى ابن مريم رجلا يسرق، فقال: أسرقت؟ قال: لا والذى لا إله إلا هو. فقال عيسى: أمنت بالله، و كذبت بصرى)^۱ «عيسى بن‌مریم مردی را دید که دزدی می‌کرد به او گفت آیا سرقت کردی؟ گفت نه، قسم به ذاتی که هیچ معبود بر حقی جز او نیست، عیسی فرمود: به خدا ایمان آوردم و چشمم را تکذیب کردم».

انواع سوگند

سوگند بر سه نوع است:

- ۱- سوگند لغو
- ۲- سوگند غموس.
- ۳- سوگند منعده.

سوگند لغو و حکم آن

سوگند لغو، سوگندی است که بدون قصد و نیت باشد؛ مانند کسی که می‌گوید: به خدا باید بخورید یا بنوشید و غیره، که قصد سوگند ندارد.

این سوگند منعقد نمی‌شود و موجب بازخواست هم نمی‌گردد:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ، وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ﴾

(بقره: ۲۲۵)

«خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می‌کنید مؤاخذه نخواهد

کرد ولی شما را در برابر آنچه دلهایتان کسب کرده (واز روی اراده و اختیار بوده)

مؤاخذه می‌کند».

و می‌فرماید:

(۱) متفق علیه: خ (۶/۴۷۸/۳۴۴۴)، م (۴/۱۸۳۸/۲۳۶۸)، نس (۸/۲۴۹)، جه (۱/۶۷۹/۲۱۰۲).

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ، وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ﴾

(مائده: ۸۹)

«خداوند شما را به خار سوگندهای بیهوده و بی‌اراده بازخواست نمی‌کند ولی شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند». از عایشه (رض) روایت است: آیه ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ﴾ درباره سوگندهایی مانند «نه والله» و «بله والله» نازل شده است.^۱

سوگند غموس و حکم آن

سوگند غموس سوگندی دروغین است که با آن حقوق پایمال می‌شود، یا سوگندی است که با آن قصد فسق و خیانت کنند و به غموس (فرورنده) نامگذاری شده چون باعث فرورفتن صاحبش در گناه و سپس در آتش می‌شود.

این سوگند از بزرگترین گناهان کبیره است و هیچ کفاره‌ای ندارد؛ چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ﴾ «ولی شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند».

این سوگند منعقد نمی‌شود؛ چون سوگند منعقد سوگندی است که امکان دادن کفاره در آن وجود داشته باشد. و در سوگند غموس وفا به سوگند اصلاً امکان ندارد و بر کار خود یاد نمی‌شود:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا

(نحل: ۹۴)

صَدَدْتُمْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

«سوگندهایتان را در میان خود وسیله نیرنگ و فساد نسازید (و مردمان را به قسمهای دروغ گول نزنید و از راه راست بدر نکنید اگر سوگند و قسم یاد کنید و بدان وفا نکنید این امر) سبب می‌شود که گامهای ثابت، از جای بلغزد و به

(۱) صحیح: [ص. د ۲۷۸۹]، خ (۱۱/۵۴۷/۶۶۶۳).

سبب جلوگیری از راه خدا دچار بلا و بدی شوید و در آخرت عذاب بزرگی داشته باشید».

طبری (ره) گوید:

«معنی آیه ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ﴾ این است که: سوگندهای خود را وسیله فریب و خیانت در وفای به پیمانهای خود با کسانی که پیمان بسته‌اید، قرار ندهید، تا آنان بدینوسیله به شما اطمینان کنند در حالی که شما در دل قصد خیانت دارید».^۱ اُھ

از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الکبائر: الإشراک بالله، و عقوق الوالدین، و قتل النفس، والیمین الغموس)^۲ «گناهان کبیره عبارتند از: (شریک قرار دادن برای خدا، اذیت کردن والدین، کشتن کسی (به ناحق) و سوگند غموس».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (خمس لیس لهن کفارة: الشرک بالله عزوجل، و قتل النفس بغير حق، أو نهب مؤمن، أو الفرار من الزحف، أو یمین صابرة یقتطع بها مالا بغير حق)^۳ «پنج گناه کفاره ندارد: شریک قرار دادن برای خدای عزوجل، کشتن کسی به ناحق، غارت کردن (مال) مؤمن، فرار از میدان جنگ و سوگند غموسی که با آن مالی به ناحق گرفته شود».

سوگند منعده و حکم آن

سوگند منعده سوگندی است که شخص برای تأکید انجام یا ترک کاری آن را با قصد یاد می‌کند، و بر آن مصمم است.

اگر به سوگندش وفا کرد گناهی بر او نیست، ولی اگر وفا نکرد، باید کفاره بدهد، به دلیل فرموده خداوند متعال:

(۱) تفسیر الطبری (۱۴/۱۶۶).

(۲) صحیح: [ص. ج ۴۶۰۱، خ (۱۱/۵۵۵/۶۶۷۵)، نس (۷/۸۹)، ت (۴/۳۰۳/۵۰۱۰).

(۳) حسن: [ص. ج ۳۲۴۷، أ (۱۴/۶۸/۲۲۰)].

﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ (بقره: ۲۲۵)

«ولی شما را در برابر آنچه دل‌هایتان کسب کرده (واز روی اراده و اختیار بوده) مؤاخذه می‌کند».

و می‌فرماید:

﴿وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ﴾ (مائده: ۸۹)

«ولی شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند».

ملاک در سوگند، نیت است

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: (إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ)^۱ «قبول و صحت اعمال با نیت است».

پس هر کس بر انجام کاری سوگند بخورد و نیت کار دیگری را در دل داشته باشد، نیتش معتبر است نه لفظش:

از سوید بن حنظله روایت است: (خرجنا نريد رسول الله صلی الله علیه و آله و معنا وائل بن حجر، فأخذه عدوله، فخرج الناس أن يحلفوا، فحلفت أنا إنه أخی فخلی سبيله، فأتينا رسول الله صلی الله علیه و آله فأخبرته أن القوم تخرجوا أن يحلفوا، و حلفت أنا إنه أخی، فقال: صدقت، المسلم أخو المسلم)^۲ «به قصد دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شدیم، وائل بن حجر هم با ما بود، یکی از دشمنان وائل، او را گرفت، مردم از سوگند خوردن برای او خودداری کردند، ولی من سوگند خوردم که او برادر من است، پس او را آزاد کردند. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدیم، به او گفتم: مردی از سوگند خوردن برای وائل خودداری کردند، ولی من سوگند خوردم که او برادر من است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتمی، مسلمان برادر مسلمان است».

(۱) تخریج در ص (۳۴).

(۲) صحیح: [ص. جه ۱۷۲۲۰]، جه (۱/۶/۱۵/۲۱۱۹)، م (۹/۸۲/۳۲۳۹).

زمانی نیت شخص سوگند خورنده معتبر است که از او درخواست سوگند نشده باشد، اما اگر از او درخواست شود که سوگند بخورد، در این صورت ملاک، نیت سوگند دهنده است:

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّمَا الْيَمِينُ عَلَى نِيَةِ الْمُسْتَحْلِفِ)^۱ «سوگند بر مبنای نیت سوگنددهنده است».

همچنین از ابوهریره آمده که پیامبر ﷺ فرمود: (يَمِينُكَ عَلَى مَا يَصْدَقُكَ بِهِ صَاحِبُكَ)^۲ «سوگند تو برحسب نیتی است که طرف مقابلت (سوگند دهنده) دارد».

شکستن سوگند بر اثر فراموشی یا خطا، گناه نیست

اگر کسی سوگند خورد که کاری را انجام دهد ولی از روی فراموشی یا خطا آن را انجام داد، گناهی بر او نیست:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ «خداوندا! اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ما را بازخواست مکن» و در حدیث آمده که خداوند فرمود: (نعم)^۳ «دعایتان را قبول کردم».

استثناء در سوگند

اگر کسی هنگام سوگند خوردن بگوید: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، استثناء کرده و گناهی بر او نیست: از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (قَالَ سَلِيمَانُ ابْنُ دَاوُدَ نَبِيُّ اللَّهِ لِأَطْوَفِنَ اللَّيْلَةَ عَلَى سَبْعِينَ امْرَأَةً كُلَّهُمْ تَأْتِي بَغْلَامٍ يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ أَوْ الْمَلِكُ: قُلْ

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۷۲۳]، جه (۱/۶۸۵/۲۱۲۰)، م (۱۶۵۳۲۱ - ۷۳/۱۲۷۴)، بدون «إنما».

(۲) صحیح: [ص. جه ۱۷۲۴]، م (۳/۱۲۷۴/۱۶۵۳)، جه (۱/۶۸۶/۲۱۲۱)، د (۹/۸۰/۳۲۳۸)، ت (۲/۴۰۴/۱۳۶۵).

(۳) صحیح: [ص. نس ۳۵۸۸]، م (۱/۱۱۵/۱۲۵).

إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقِلْ وَ نَسِيَ فَلَمْ تَأْتِ وَاحِدَةً مِنْ نَسَائِهِ إِلَّا وَاحِدَةً جَاءَتْ بِشِقِّ غَلَامٍ^۱
 «سلیمان بن داود پیامبر خدا گفت: امشب با هفتاد تن از همسرانم همبستر می‌شوم، تا هر
 یک از آنها پسری به دنیا بیاورد که در راه خدا بجنگد، همراهش - ملائکه‌ای - به
 او گفت: بگو إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ولی (سلیمان) فراموش کرد و نگفت، پس هیچ یک از
 همسرانش بچه‌ای بدنیا نیاورد مگر یک زن که او هم پسری ناقص به دنیا آورد» سپس
 پیامبر ﷺ فرمود: (ولو قال إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَحِثْ وَكَانَ دَرَكًا لَهُ فِي حَاجَتِهِ). «اگر می‌گفت إِنْ
 شَاءَ اللَّهُ حَانَتْ (سوگندش شکسته) نمی‌شد و نیازی برآورده می‌شد».

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من حلف واستثنى إِنْ شَاءَ رَجَعْ وَ إِنْ شَاءَ
 تَرَكَ غَيْرَ حَانَتْ)^۲ «هرکس سوگند خورد و استثنا کرد - گفت: إِنْ شَاءَ اللَّهُ - اگر
 خواست به سوگندش عمل کند و اگر خواست آنرا ترک کند، بدون اینکه گنهکار شود».

کسی که بر انجام کاری سوگند خورد، سپس کار دیگری به نظرش بهتر آمد چه کار کند

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من حلف على يمين فرأى غيرها خيرا منها،
 فليأت الذي هو خير وليكفر عن يمينه)^۳ «هرکس بر انجام کاری سوگند خورد، سپس دید
 که غیر آن کار بهتر است، باید آن کار بهتر را انجام داده و کفاره سوگندش را بدهد».

نهی از اصرار بر سوگند

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

(بقره: ۲۲۴)

۱) متفق علیه: م (۱۶۵۴ - ۳/۱۲۷۵/۲۳)، این لفظ مسلم است، خ (۱۱/۵۳۴/۶۶۳۹)، نس (۷/۲۵).

۲) صحیح: [ص. جه ۱۷۱۱]، جه (۱/۶۸۰/۲۱۰۵)، د (۹/۸۸/۳۲۴۵)، نس (۷/۱۳).

۳) صحیح: [الإرواء ۲۰۸۴]، م (۱۶۵۰ - ۳/۱۲۷۲/۱۳)، ت (۳/۴۳/۱۵۶۹).

«و خداوند را آماج سوگندهای خویش نکنید تا اینکه نیکوکار و پرهیزگار شوید و بتوانید میان مردم به اصلاح بپردازید و خداوند شنوا و دانا است».

ابن عباس می‌گوید: (لا تجعلن عرضة ليمينك أن لا تصنع الخير، ولكن كفر عن يمينك واصنع الخير)^۱ «سوگندت را مانعی برای انجام کار خیر قرار نده، بلکه کفاره سوگندت را ادا کن و کار خیر انجام بده».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (والله لأن يلج أحدكم بيمينه في أهله آثم له عند الله من أن يعطي كفارته التي فرض الله)^۲ «به خدا قسم اگر کسی از شما در خانواده‌اش بر سوگندش پافشاری کند، نزد خدا گناهش بیشتر است از اینکه (سوگندش را بشکند) کفاره‌ای را که خداوند فرض کرده بدهد».

کفاره سوگند

اگر کسی سوگندش را بشکند، کفاره آن یکی از موارد زیر است:

- ۱- سیرکردن ده مسکین از غذاهای معمولی و متوسطی که به خانواده خود می‌دهید.
- ۲- لباس پوشانیدن ده مسکین.
- ۳- آزاد کردن برده‌ای.

اگر کسی نتواند یکی از این موارد را بجای آورد باید سه روز روزه بگیرد. ولی اگر بتواند یکی از سه مورد فوق را انجام دهد، جایز نیست روزه را کفاره سوگندش قرار دهد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ﴾

(مائده: ۸۹)

(۱) قبلاً بیان شد.

(۲) متفق علیه : خ (۱۱/۵۱۷/۲۶۲۵)، م (۳/۱۲۷۶/۱۶۵۵).

«خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی‌اراده مؤاخذه نمی‌کند ولی شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند، کفاره این گونه سوگندها عبارت است از: خوراک دادن به ده نفر مسکین، از غذاهای معمولی و متوسطی که به خانواده خود می‌دهید یا جامه دادن به ده نفر از مساکین و یا آزاد کردن برده‌ای، اما اگر کسی (هیچ یک از این سه کار را نتوانست و توانایی انجام آنها را) نیافت، سه روز روزه (بگیرد) این کفاره سوگندهایی است که می‌خورید».

سوگند به حرام

اگر کسی بگوید: غذایی، یا وارد شدن به خانه فلانی و غیره بر من حرام است، بر او حرام نمی‌گردد، و اگر این کارها را انجام داد باید کفاره سوگندش را بدهد: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ ﴾ (تحریم: ۱)

«ای پیامبر چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال کرده به خاطر خشنود ساختن همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟ و خداوند آمرزگار مهربانی است، خداوند راه گشودن سوگندهایتان را برای شما مقرر کرده است».

از عائشه (رض) روایت است: (کان رسول الله ﷺ يشرب عسلا عند زينب ابنة جحش، ويمكث عندها، فواطئت أنا وحفصة على أيتنا دخل عليها فلتقل له أكلت مغافير، إنى أجد منك ريح مغافير، قال: لا، ولكنى كنت أشرب عسلا عند زينب ابنة جحش، فلن أعود له، وقد حلفت لا تخبري بذلك أحدا) ^۱ «پیامبر ﷺ در خانه زینب بنت جحش عسل می‌خورد و نزد او می‌ماند، من و حفصه توافق کردیم که اگر پیامبر به خانه هر کدام از ما آمد به او بگوید: آیا مغافیر (نوعی گیاه بدبو) خورده‌ای؟ بوی مغافیر از تو به مشامم می‌رسد، پیامبر ﷺ فرمود: نه، ولی در خانه زینب بنت جحش عسل خوردم و دیگر هرگز

(۱) صحیح: [ص. نس ۳۵۵۳]، خ (۸/۶۵۶/۴۹۱۲).

آن را نمی‌خورم، عائشه گفت: حفصه را سوگند دادم که این جریان را برای کسی بازگو نکند».

ابن عباس گوید: (فی الحرام یکفر ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ «برای سوگند حرام باید کفاره بدهد (چون) پیامبر الگوی خوبی برای شما است».

نذور

تعریف نذور

نذور جمع نذر است و اصل آن (إنذار) بمعنی ترساندن است. راغب اصفهانی در تعریف آن گفته است: نذر، واجب گرداندن چیز غیرواجبی است، به خاطر واقع شدن کاری.

مشروعیت نذر

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ (بقره: ۲۷۰)

«و هر هزینه‌ای را که متحمل می‌شوید یا هر نذری را که بر گردن می‌گیرید، بیگمان خدا آنرا می‌داند».

و می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُدُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ (حج: ۲۹)

«بعد از آن باید آلودگی‌ها را از خود برطرف سازند و به نذرهای خویش وفا کنند و خانه قدیمی (بیت‌الله) را طواف کنند».

و خداوند وفاکنندگان به نذر را مدح کرده و فرموده است:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ (انسان: ۷)

(۱) قبلاً بیان شد.

«به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی می‌هراسند که شر و بلاى آن گسترده و فراگیر است».

از عائشه (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من نذر أن يطیع الله فلیطعه، و من نذر أن یعصیه فلا یعصه)^۱ «هر کس نذر کرد که خدا را اطاعت کند، پس باید از او اطاعت کند، و هر کس نذر کرد که نافرمانی خدا کند، نافرمانی او را نکند».

نهی از نذر معلق^(*)

از عبدالله بن عمر روایت است: (نهی النبی ﷺ عن النذر و قال: إنه لا یرد شیئا و لکنه یرد ما یرد من البخیل)^۲ «پیامبر ﷺ از نذر نهی کرد و فرمود: نذر هیچ چیزی (قدری) را بر نمی‌گرداند، اما (با آن) از بخیل چیزی گرفته می‌شود».^(**)

از سعید بن حارث روایت است: از ابن عمر (رض) شنیدم که می‌گفت: آیا از نذر نهی نشده‌اند؟ (در حالیکه) پیامبر ﷺ فرموده است: (إن النذر لا یقدم شیئا ولا یؤخر، و إنما یرد ما یرد من البخیل)^۳ «نذر هیچ نفعی را جلب و هیچ ضرری را دفع نمی‌کند اما (با آن) از بخیل چیزی گرفته می‌شود».

نذر چه وقت صحیح و چه وقت غیر صحیح است

نذر وقتی صحیح است و منعقد می‌شود که منظور از آن تقرب و نزدیکی به خداوند سبحان باشد، در این صورت، وفا به آن واجب است به دلیل حدیث عائشه که قبلاً ذکر

(۱) صحیح: [ص. ج ۶۵۶۵]، خ (۱۱/۵۸۱/۶۶۹۶)، د (۹/۱۱۳/۳۲۶۵)، ت (۳/۴۱/۱۵۶۴)، نس (۷/۱۷)، جه (۱/۶۸۷/۲۱۲۶).

(*) نذر معلق این است که شخص مثلاً بگوید: خدایا نذر می‌کنم که اگر در امتحان قبول شدم حیوانی را ذبح کنم.

(۲) متفق علیه: خ (۱۱/۵۷۶/۶۶۹۳)، « (۳/۲۶۰/۱۶۳۹)، د (۹/۱۰۹/۳۲۶۳)، نس (۷/۱۶).

(**) یعنی انسان بخیل نذر می‌کند.

(۳) متفق علیه: خ (۱۱/۵۷۵/۶۶۹۲)، م (۱۶۳۹ - ۳ - ۳/۱۲۶۱) مسلم این حدیث را بدون قول ابن عمر روایت کرده است.

شد: (من نذر أن يطیع الله فلیطعه، و من نذر أن یعصیه فلا یعصه) «هر کس نذر کرد که خدا را اطاعت کند، باید از او اطاعت کند و هر کس نذر کرد که نافرمانی خدا کند، نافرمانی او را نکند».

نذر در معصیت صحیح نیست، ولی با آن کفاره سوگند واجب می‌شود:

از عائشه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لانذر فی معصیه و کفارتیه کفارة یمین)^۱
«نذر در معصیت صحیح نیست و کفاره آن کفاره سوگند است».

اما نذر مباح مانند اینکه کسی نذر کند که پیاده حج کند یا زیر خورشید بایستد منعقد نمی‌شود و کفاره‌ای هم با آن واجب نمی‌شود:

از ابوهریره روایت است: (رأی رسول الله ﷺ شیخا یمشی بین ابنیه یتوکا علیهما، فقال: ما شأن هذا؟ قال ابناه: یا رسول الله کان علیه نذر فقال ﷺ: اركب أیها الشیخ فإن الله غنی عنك و عن نذرك)^۲ «پیامبر ﷺ پیرمردی را دید در حالی که دو پسرش زیر شانه‌هایش را گرفته بودند راه می‌رفت، فرمود: این مرد را چه شده است؟ دو پسرش گفتند: ای رسول خدا! او نذر کرده (که بر مرکب سوار نشود). پیامبر ﷺ فرمود: ای شیخ سوار شو. چون خدا از تو و از نذرت بی‌نیاز است».

از ابن عباس روایت است: (أن رسول الله ﷺ مر برجل بمكة و هو قائم فی الشمس، فقال: ما هذا؟ قالوا: نذر أن یصوم و لا یستظل إلی الیل، و لا یتکلم و لا یزال قائما، قال: لیتکلم، و لیستظل و لیجلس و لیتم صومه)^۳ «پیامبر ﷺ در مکه از کنار مردی گذشت که زیر خورشید ایستاد بود فرمود: این چیست؟ گفتند: نذر کرده که روزه بگیرد و تا شب زیر سایه نرود و سخن نگوید و مدام در حال ایستادن باشد، پیامبر ﷺ فرمود: باید صحبت کند و زیر سایه برود و بنشیند و به روزه‌اش ادامه دهد».

۱) صحیح: [الإرواء ۲۵۹۰]، د (۹/۱۱۵/۳۲۶۷)، ت (۳/۴۰/۱۵۶۲)، نس (۷/۲۶)، جه (۱/۶۸۱/۲۱۲۵).

۲) صحیح: [مختصر م ۱۰۰۵]، م (۳/۱۲۶۴/۱۶۴۳).

۳) صحیح: [الإرواء ۲۵۹۱]، خ (۲/۲۷۶/۴)، د (۳۳۰۰).

کسی که نذر کرد و نتوانست به نذرش وفا کند

هر کس نذر کرد عبادتی انجام دهد و سپس نتوانست به آن وفا کند باید کفاره سوگندش را بدهد:

از عقبه بن عامر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (كفارة النذر كفارة اليمين)^۱ «کفاره نذر همان کفاره سوگند است».

کسی که نذر کند سپس بمیرد

هر کس نذر کرد و قبل از وفا کردن به آن مرد، ولی (سرپرست) او باید نذرش را انجام دهد:

از ابن عباس روایت است: (استفتی سعد بن عبادة رسول الله ﷺ في نذر كان على أمه توفيت قبل أن تقضيه. قال رسول الله ﷺ: فاقضه عنها)^۲ «سعد بن عبادة از پیامبر ﷺ درباره نذری که بر گردن مادرش بود و قبل از وفای به آن فوت کرده بود سؤال کرد. پیامبر ﷺ فرمود: به جای او آن را انجام بده».

(۱) صحیح: [ص. ج ۴۴۸]، م (۳/۱۲۶۵/۱۶۴۴۵)، نس (۷/۲۶).

(۲) متفق علیه: م (۳/۱۲۶۰/۱۶۳۸)، این لفظ بخاری است، خ (۱۱/۵۸۳/۶۶۹۸)، د (۹/۱۳۴/۳۲۸۳)، ت

(۳/۵۱/۱۵۸۶)، نس (۷/۲۱)، جه (۱/۶۸۹/۲۱۳۱).

أطعمه (خوردنیها)

أطعمه

جمع طعام و آن عبارت است از آنچه که انسان می خورد و با آن تغذیه می کند مانند قوت و غیره.

اصل در طعام حلال بودن است: خداوند متعال می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا ﴾ (بقره: ۱۶۸)

«ای مردم از آنچه در زمین، حلال و پاکیزه است بخورید».

و می فرماید:

﴿ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي

أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ﴾ (اعراف: ۳۳ - ۳۲)

«و بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست ندارد، بگو (ای پیامبر) چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاک را حرام کرده است».

هیچ طعامی حرام نیست مگر آنچه خداوند در کتابش یا بر زبان پیامبر حرام کرده است. و حرام گرداندن آنچه خداوند حرام نکرده، دروغ بر خداوند است:

خداوند متعال می فرماید:

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَدْنَىٰ

لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ. وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾

(یونس: ۵۹ - ۶۰)

«بگو به من بگویید آیا چیزهایی را که خدا برای شما آفریده و رزوی شما کرده است و بخشی از آنها را حرام و بخشی از آنها را حلال نموده‌اید، آیا خدا به

شما اجازه داده است یا اینکه بر خدا دروغ می‌بندید، آیا گمان کسنای که بر خدا دروغ می‌بندند درباره (چیزهایی که) در روز قیامت رخ می‌دهد چیست؟».

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِيُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾
(نحل: ۱۱۶ - ۱۱۷)

«و به خاطر چیزهایی که تنها (از مغز شما تراوش کرده و) بر زبانتان می‌رود به دروغ مگویید این حلال است و آن حرام، و در نتیجه بر خدا دروغ ببندید، کسنای که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌گردند (سودجویی و بهره‌مندی ایشان از جهان ناچیز است و تمام دنیا با توجه به آخرت کالای کمی است و عذاب دردناکی دارند)».

خوردنیهای حرام

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ﴾
(أنعام: ۱۱۹)

«شما چرا باید از گوشت حیوانی نخورید که به هنگام ذبح نام خدا بر آن رفته است، و حال آنکه خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است بیان کرده است مگر ناچار و درمانده شوید (که در اینصورت می‌توانید به اندازه‌ای که رفع ضرورت و دفع هلاک کند از گوشت حرام آن بخورید)».

خداوند متعال آنچه را که بر ما حرام است بطور مفصل و واضح بیان نموده است و

می‌فرماید:

﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنَقَةُ وَ الْمُؤَقَّوْذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَّةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسِقٌ ﴾ (مائده: ۳)

«ای مؤمنان بر شما حرام شده است (خوردن گوشت) مردار، خون، گوشت خوک، حیواناتی که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سربریده شوند، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده‌اند، آنهایی که از بلندی پرت شده و مرده‌اند آنهایی که بر اثر شاخ زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند، مگر اینکه (قبل از مرگ) آنها را سربریده باشید، و حیواناتی که برای نزدیکی به بتها سربریده شده‌اند، و بر شما حرام است که با چوبه‌های تیر به پیشگویی بپردازید و از غیب سخن گوید همه اینها برای شما گناه بزرگ و خروج از فرمان رحمان است.»

و می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ ﴾ (أنعام: ۱۲۱)

«و از گوشت حیوانی نخورید که نام خدا بر آن برده نشده است؛ چرا که خوردن از چنین گوشتی خروج از فرمانبرداری خدا است.»

و می‌فرماید:

﴿ قُلْ لَا أَجِدُ فِيهَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مُسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ﴾ (أنعام: ۱۴۵)

«(ای پیامبر) بگو در آنچه به من وحی شده است، چیزی را برخورنده‌ای حرام نمی‌یابم، مگر مردار و خون و گوشت خوک که همه اینها ناپاک هستند و گوشت حیوانی که به نام (بتی یا معبودی) جز خدا ربریده شده باشد.»

و می‌فرماید:

﴿ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا ﴾ (مائده: ۹۶)

«و مادام که در حال احرام هستید نخجیر خشکزی برای شما حرام است».

آنچه در حکم مردار است

عضوی که از حیوان زنده‌ای قطع شود، در حکم مردار است: به دلیل حدیث ابو واقد لیشی از پیامبر ﷺ که فرمود: (ماقطع من البهیمة و هوی حیة فهو میتة)^۱ «عضوی که از حیوانی زنده جدا می‌شود، مردار به حساب می‌آید».

خون و مرداری که از این حکم مستثنی است

از ابن عمر (رض) روایت است: (أحل لنا میتتان و دمان، أما المیتتان فالحوت و الجراد، و أما الدمان فالکبد و الطحال)^۲ «دو مردار و دو خون برای ما حلال شده‌اند دو مردار ماهی و ملخ مرده، و دو خون کبد و طحال هستند».

خوردن گوشت خر اهلی حرام است

از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت است: (أن رسول الله ﷺ جاءه جاء فقال: أكلت الحمر، ثم جاءه جاء فقال: أكلت الحمر، ثم جاءه جاء فقال: أفنیت الحمر، فأمر منادیا فنادی فی الناس، إن الله و رسوله ینهی انکم عن لحوم الأهلیة فإنها رجس، لأکفنت القذور، و إنها لتفور باللحم)^۳. «شخصی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: گوشت خر اهلی خورده شد، سپس شخص دیگری آمد و گفت: گوشت خر خورده شد، بدنبال آن، شخص سومی نزد او آمد و گفت: خرها از بین رفتند، سپس پیامبر ﷺ به ندا دهنده‌ای دستور داد تا در میان مردم اعلام کند خدا و رسول او شما را از (خوردن) گوشت خرهای اهلی نهی کرده‌اند، چون نجس است، پس دیگرها ریخته شدند در حالی که گوشت (خر) در آنها می‌جوشید».

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۶۰۶]، جه (۲/۱۰۷۲/۳۲۱۶)، د (۸/۶۰/۲۸۴۱).

(۲) صحیح: [ص. ج ۲۱۰]، [الصحیحة ۱۱۱۸].

(۳) متفق علیه: خ (۹/۶۵۳/۵۵۲۸)، م (۳/۱۵۴۰/۳۵ - ۱۹۴۰).

گوشت درندگان نیش‌دار و هر پرنده‌ای که چنگال داشته باشد حرام است
 از ابن عباس روایت است: (نهی رسول الله ﷺ عن كل ذی ناب من السباع و عن كل ذی
 مخلب من الطیر)^۱ «پیامبر ﷺ از گوشت هر درنده‌ای که نیش، و هر پرنده‌ای که چنگال
 داشته باشد، نهی کرده است».

تحریم جلاله

جلاله: حیوانی است که بیشتر تغذیه‌اش از نجاست است.
 خوردن (گوشت)، نوشیدن شیر، و سوار شدن آن، حرام است.
 از ابن عمر روایت است: (نهی رسول الله ﷺ عن لحوم الجلالة و ألبانها)^۲ «پیامبر ﷺ از
 خوردن گوشت جلاله و شیر آن نهی کرده است».
 همچنین از ابن عمر روایت است: (نهی رسول الله ﷺ عن الجلالة فی الإبل، أن یركب
 علیها، أو یشرب من ألبانها)^۳ «پیامبر ﷺ از سوار شدن بر شتر جلاله و خوردن شیر آن نهی
 کرده است».

چه وقت جلاله حلال می‌شود؟

اگر جلاله بمدت سه روز قرنطینه (نگهداری) و خوراک پاک به آن داده شود، سربریدن
 و خوردن گوشت آن جایز است:
 از ابن عمر روایت است: (أنه كان یحبس الدجاجة الجلالة ثلاثاً)^۱ «او مرغ جلاله را سه
 روز قرنطینه (نگهداری) می‌کرد».

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۳۳۲]، م (۳/۱۵۳۴/۱۹۳۴)، د (۱۰/۲۷۷/۳۷۸۵)، نس (۷/۲۰۶) نسائی این

حدیث را بصورت (نهی یوم خیبر) روایت کرده است.

(۲) صحیح: [ص. جه ۲۵۸۲]، جه (۲/۱۰۶۴/۳۱۸۹)، د (۱۰/۲۵۸/۳۷۶۷)، ت (۳/۱۷۵/۱۸۸۴).

(۳) حسن صحیح: [ص. د ۳۲۱۷]، د (۱۰/۲۶۰/۳۷۶۹).

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۵۰۴]، ابن ابی شیبة (۸/۱۴۷/۴۶۶۰).

خوردنیهای حرام در هنگام اضطرار مباح می‌گردد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (بقره: ۱۷۳)

«و آنکس که مجبور شد در صورتی که علاقمند و متجاوز نباشد گناهی بر او نیست، خداوند بخشنده و مهربان است».

و می‌فرماید:

﴿فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (مائده: ۳)

«اما کسی که در حال گرسنگی ناچار شود (از محرّمات سابق چیزی بخورد تا هلاک نشود) و متمایل به گناه نباشد (مانعی ندارد)؛ چراکه خداوند بخشنده مهربان است».

ابن کثیر(ره) در تفسیرش (۲/۱۴) می‌گوید:

یعنی: اگر کسی نیاز شدید پیدا کرد و ناچار شد به خاطر ضرورت از محرّماتی که خداوند ذکر کرده، بخورد ایرادی ندارد، خداوند نسبت به او بخشنده و مهربان است. چون خداوند متعال از نیاز و اضطرار بنده‌ی خود آگاه است، و در نتیجه از او گذشت کرده و گناه او را می‌بخشد، در مسند (امام احمد) و صحیح ابن حبان از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تَأْتِيَ رَخْصَةً كَمَا يَكْرَهُ أَنْ تَأْتِيَ مَعْصِيَةً)^۱ «خداوند دوست دارد که از رخصت‌هایش استفاده شود همچنانکه ناپسند می‌داند که نافرمانی‌اش شود».

و به همین دلیل فقهاء گفته‌اند: گاهی اوقات خوردن مردار واجب می‌شود و آن وقتی است که شخص ترس هلاک شدن نفس خود را داشته، و چیزی دیگر غیر از آن رانیابد و بر حسب احوال گاهی مندوب است و گاهی مباح.

(۱) صحیح: [ص. ج ۱۸۸۶]، أ (۱۰۸/۲)، به کتاب «الإرواء» مراجعه شود (۳/۹/۵۶۴).

در اینکه آیا شخص باید به اندازه رفع گرسنگی از مردار بخورد یا خود را از آن سیر کند، یا علاوه بر سیر کردن خود مقداری را هم بردارد میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. همچنانکه در کتابهای فقهی بیان شده است».

در ادامه می گوید:

«برخلاف آنچه بسیاری از عوام و غیره می پندارند، خوردن گوشت مردار مشروط به این نیست که شخص سه روز غذائی برای خوردن نیابد، بلکه هرگاه مضطر به این کار شود می تواند از آن بخورد» اه

ذکات (ذبح) شرعی

تعریف ذکات

ذکات در اصل بمعنای خوشبو کردن است، مثلاً می گویند: (رائحة ذکیة) یعنی بوی خوش، و دلیل اینکه ذبح ذکات نامیده می شود اینست که اباحه شرعی، آن را پاک می کند.

منظور از ذکات در اینجا ذبح حیوان است، چون خوردن گوشت هیچ حیوان حلال - گوشتی - بجز ماهی و ملخ بدون ذبح جایز نیست.

خوردن ذبیحه چه کسی حلال نیست

ذبح مسلمان و اهل کتاب حلال است، مرد باشد یا زن:

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ﴾

(المائدة: ۵)

«و خوراک اهل کتاب برای شما حلال است».

بخاری می گوید: «ابن عباس گوید: طعام آنها یعنی: ذبح شده آنها».^۱

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۵۲۸]، خ (۹/۶۳۶)، آیه از سوره مائده است.

از کعب بن مالک روایت است: (أن امرأة ذبحت شاة بحجر، فسل النبي ﷺ عن ذلك، فأمر بأكلها)^۱ «زنی گوسفندی را با سنگ ذبح کرد، از پیامبر ﷺ در این باره سؤال شد، پیامبر به خوردن آن دستور داد».

وسیله ذبح

ذبح با هر وسیله برنده‌ای جایز است، بجز دندان و ناخن:
از عبایه بن رفاعه از جدش روایت است که گفت: ای رسول خدا! (گاهی اوقات) کارد نداریم، پیامبر ﷺ فرمود: (ما أنهر الدم و ذکر اسم الله فكل، لیس الظفر و السن، أما الظفر فمدی الحبشة، و أما السن فعظم)^۲ «(اگر با) آنچه خون را برید، ذبح و اسم خدا برده شد، بخور، غیر از ناخن و دندان چون ناخن چاقوی اهل حبشه، و دندان استخوان است».

از شداد ابن اوس روایت است: دو چیز را از پیامبر ﷺ حفظ کردم پیامبر ﷺ فرمود: (إن الله كتب الإحسان علی کل شیء، فإذا قتلتم فأحسنوا القتلة، و إذا ذبحتم فأحسنوا الذبح، ولیحد أحدکم شفرته فلیرح ذبیحته)^۳ «خداوند نیکی کردن، بر هر چیز را واجب کرده است؛ پس هرگاه می‌کشید به بهترین شیوه بکشید، و هرگاه ذبح می‌کنید به بهترین شیوه ذبح کنید، و هر کدام از شما چاقویش را تیز و ذبیحه‌اش را راحت نماید».

چگونگی ذبح

حیوانات دودسته‌اند: دسته‌ای از آنها ذبحشان مقدور است و دسته‌ای دیگر غیرمقدور.

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۵۲۷]، خ (۹/۶۳۲/۵۵۰۴).

(۲) متفق علیه: خ (۹/۶۳۱/۵۵۰۳)، م (۳/۱۵۵۸/۱۹۸۶)، د (۸/۱۷/۲۸۰۴)، ت (۳/۲۵/۱۵۲۲)، نس (۷/۲۲۶)، جه (۲/۱۰۶۱/۳۱۷۸).

(۳) صحیح: [الإرواء ۲۵۴۰]، م (۳/۱۵۴۸/۱۹۵۵)، ت (۲/۴۳۱/۱۴۳۰)، د (۸/۱۰/۲۷۹۷)، نس (۷/۲۲۷)، جه (۲/۱۰۵۸/۳۱۷۰).

حیواناتی که ذبحش مقذور است از حلق و گودی زیر گلو ذبح می‌شود. و حیوانی که سر بریدنش مقذور نیست ذبح آن عبارت است از ریختن خون آن به هر طریقی که ممکن باشد:

از ابن عباس روایت است: محل ذبح، حلق و گودی زیر گلو است. ابن عمر، ابن عباس و انس گویند: «هرگاه سر قطع شود (خوردن) اشکالی ندارد». از رافع بن خدیج روایت است: گفتم ای رسول خدا! فردا با دشمن روبرو خواهیم شد، (و از آنان حیوان به غنیمت می‌گیریم) و کارد به همراه نداریم (چکار کنیم؟) پیامبر ﷺ فرمود: (أعجل - أو أرن - ما أنهر الدم و ذکر اسم الل فکل، لیس السن و الظفر، و سأحدثک، أما السن فعظم، و أما الظفر فمدی الحبشة) «عجله کن یا با هر وسیله‌ای که خون را جاری کند، (آن را) ذبح کند، و (اگر) اسم خدا بر آن برده شد، بخور، به جز دندان و ناخن، و به شما خواهم گفت: دندان، استخوان است، و ناخن چاقوی اهل حبشه»، صحابی گوید: شتران و گوسفندانی را به غنیمت گرفتیم، شتری از آنها فرار کرد مردی آن را با تیر زد و گرفت پیامبر ﷺ فرمود: (إن لهذه الإبل أوابد كأوبد الوحش، فإذا غلبکم منها شی فافعلوا به هكذا)^۱ «این شترها ترسی همانند ترس حیوانات وحشی دارند که از انسان فرار می‌کنند پس هرگاه شتری از دست شما فرار کرد با آن اینطور (عمل) کنید».

ذبح جنین

هرگاه جنین بصورت زنده از شکم مادر خارج گردد، باید ذبح شود، ولی اگر مرده خارج شود، ذبح مادرش، ذبح آن محسوب می‌شود:

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۱۸۵]. اوابد: جمع آیده است، یعنی حیوان وحشی‌ای که از انسان گریزان است و منظور از «فافعلوا به هكذا» اینست که آنرا با تیر بزیند و اگر ممکن شد آن را سر ببرید و اگر ممکن نشد آن را بکشید و سپس از آن بخورید.

از ابوسعید روایت است: از پیامبر ﷺ درباره جنین سؤال کردیم فرمود: (کَلَوْهٖ اِنْ شَتَّمْتُمْ فَاِنْ ذَكَاتِهٖ ذَكَاتَةُ اُمِّهٖ) ^۱ «اگر خواستید آنرا بخورید چون ذبح مادرش، ذبح آن محسوب می‌شود».

بسم الله گفتن هنگام ذبح

شرط حلال بودن حیوان، گفتن بسم الله هنگام ذبح آن است؛ لذا هر کس به طور عمد آنرا ترک کرد؛ ذبیحه‌اش حلال نیست: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾ (أنعام: ۱۱۸)
«پس از گوشت چهارپایانی بخورید که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن برده‌اند، اگر به آیات خدا ایمان دارید».

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ (أنعام: ۱۲۱)
«از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است؛ چراکه خوردن از چنین گوشتی نافرمانی (از دستور خدا) است بیگمان شیاطین مطالب و سوسه‌انگیزی را به طور مخفیانه به دوستان خود القا می‌کنند تا اینکه با شما منازعه و مجادله کنند و اگر از آنان اطاعت کنید، بی‌گمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود».

از رافع بن خدیج روایت است که پیامبر ﷺ به او فرمود: (مَا أَنَهَرَ الدَّمَ وَ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ) ^۱ «(اگر با) وسیله‌ای که خون را جاری کند ذبح شد، و اسم خدا بر آن برده شد، بخور».

(۱) صحیح: [ص. د ۲۴۵۱]، د (۸/۲۶/۲۸۱۱).

(۱) تخریج در صفحه قبلی.

رو کردن (حیوان) به قبله

مستحب است که هنگام ذبح، حیوان را رو به قبله قرار دهد و دعای مذکور در حدیث زیر را بخواند:

از جابر بن عبدالله روایت است: (ذبح النبی ﷺ يوم الذبح كبشین أقرنین أملحین موجئین فلما وجههما قال: إني وجهت وجهي للذي فطر السموات والأرض على ملة إبراهيم حنیفاً و ما أنا من المشركین، إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلك أمرت و أنا من المسلمین، اللهم منك و لك عن محمد و أمته، بسم الله و الله أكبر ثم ذبح) ^۱ «پیامبر ﷺ در روز عید قربان دو قوچ شاخدار و سیاه مائل به سفیدی و اخته شده را ذبح کرد، وقتی انها را رو به قبله کرد، گفت: (إني وجهت وجهي للذي فطر السموات والأرض على ملة إبراهيم حنیفاً و ما أنا من المشركین، إن صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلك أمرت و أنا من المسلمین، اللهم منك و لك عن محمد و أمته، بسم الله و الله أكبر) بیگمان من رویم را به سوی ذاتی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من بر دین ابراهیم حنیف بوده و از مشرکین نیستم، نمازم، قربانی، زندگی و مرگم برای الله پروردگار عالمیان است که هیچ شریکی ندارد و به این امر شده‌ام و من از مسلمانان هستم، خداوندا! (این قربانی‌ای است) از تو و برای تو، از (طرف) محمد و امتش بسم الله و الله اکبر، سپس (حیوان را) ذبح کرد».

(۱) صحیح: [ص. د ۲۴۲۵]، د (۷/۴۹۶/۲۷۷۸).

صید (شکار)

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾ (مائده: ۲)

«و هر وقت که از احرام به در آمدید و از سرزمین حرم خارج شدید، شکار کنید».

و می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾ (مائده: ۴)

«از تو سؤال می‌کنند که چه چیز بر آنان حلال شده است؟ بگو بر شما چیزهای پاک حلال شده است، و (نیز شکاری که) حیوانات شکاری صید می‌کنند و شما بدانها آموخته‌اید از آنچه خدا به شما آموخته است؛ پس از صیدی که چنین حیواناتی برای شما نگه می‌دارند، بخورید و نام خدا را بر آن ببرید».

صید دریا در هر حالتی جایز است و صید خشکی هم همینطور، مگر در حالت احرام که جایز نیست: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَ طَعَامَهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حُرْمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا﴾ (مائده: ۹۶)

«صید دریا و خوردن آن برای شما (مقیمان که آنرا تازه به تازه می‌خورید) و برای (شما) مسافران (مؤمن که آنرا خشکیده یا یخ زده و یا بصورت کنسرو می‌خورید) حلال است، ولی مادام که در حال احرام هستید، صید خشکی برای شما حرام است».

صید چه کسانی حلال است

هر کس ذبیحه‌اش حلال است، صیدش نیز حلال است.

ابزار صید

صید گاهی با اسلحه برنده مانند شمشیر و چاقو و تیر انجام می‌گیرد و گاهی با حیوانات شکاری: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ ﴾

(مائده: ۴)

«ای مؤمنان مسلماً خداوند شما را با (تحریم) برخی از صید که دستها و نیزه‌های شما بدانها می‌رسند آزمایش می‌کند».

و می‌فرماید:

﴿ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا

(مائده: ۹۴)

أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ ﴾

«و (نیز شکاری که) حیوانات شکاری صید میکنند و شما بدانها آموخته‌اید از آنچه که خدا به شما آموخته است؛ پس از صیدی که چنین حیواناتی برای شما نگه می‌دارند بخورید».

هرگاه صید به وسیله اسلحه انجام گیرد، لازم است گلوله یا نیزه بدن آن را پاره کرده و در آن فرو رود.

و هرگاه صید با حیوانات شکاری، انجام گیرد لازم است که حیوان تعلیم داده شده باشد، و از نخجیر نخورد و با حیوان شکاری حیوان دیگری یافت نشود.

و برای حلال بودن صید، گفتن بسم الله هنگام پرتاب تیر یا فرستادن حیوان شکاری شرط است:

از عدب بن حاتم رضی الله عنه روایت است: از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره صید با معراض ^(*) سؤال کردم فرمود: «إِذَا أُصِبْتَ بِحَدِّهِ فَكُلْ، فَإِذَا أَصَابَ بَعْرَضَهُ فَقَتِلْ فَإِنَّهُ وَ قَيْدٌ، فَلَا تَأْكُلْ» «هرگاه حیوان را با نوک تیزش زدی، بخور، ولی اگر عرض آن به حیوان برخورد کرد و آن را کشت، آن حیوان (موقوذة^(**)) است پس نخور، گفتیم: سگم را می‌فرستم، فرمود: «إِذَا أُرْسِلَتْ

(* چوبی است که به هر دو سر آن آهنی تیز بسته شده است.

کلبکو سمیت فکل) «هرگاه سگت را فرستادی و بسم الله گفتی، بخور»، گفتیم: اگر سگ (از آن) خورد چی؟ فرمود: (فلا تأکل، فإنه لم یمسک علیک، و إنما أمسک علی نفسه) «آنها نخور؛ زیرا آنها برای تو نگرفته بلکه برای خود گرفته است» گفتیم: سگم را می‌فرستم و (در کنار شکار) سگی دیگر را با آن می‌یابم (چی)؟ فرمود: (لا تأکل فإنما سمیت علی کلبک و لم تسم علی الآخر)^۱ «آنها نخور؛ زیرا تو تنها بر سگ خودت بسم الله گفته‌ای نه بر دیگر».

صید بوسیله سگ غیر معلّم (آموزش داده نشده)

نخجیری که بوسیله سگ غیر معلّم شکار شود حلال نیست مگر اینکه بصورت زنده یافته شود و ذبح گردد:

از ابو ثعلبه خشنی روایت است: گفتیم: ای پیامبر خدا! ما در سرزمین اهل کتاب زندگی می‌کنیم، آیا می‌توانیم در ظرفهایشان غذا بخوریم؟ و در سرزمینی هستیم که شکار زیاد است، و با کمان و سگ غیر معلّم و معلّم خود صید می‌کنم، کدامیک از آنها برایم درست است؟ فرمود: (أما ما ذکرت من أهل الکتاب فإن وجدت غیرها فلا تأکلوا فیها، و إن لم تجدوا فاغسلوها و کلوا فیها، و ما صدت بقوسک فذکرت اسم الله فکلف و ما صدت بکلبک المعلم فذکرت اسم الله فکل، و ما صدت بکلبک غیر معلم فأدرکت ذکاته فکل)^۱ «اما آنچه از اهل کتاب گفتی، اگر ظرفی غیر از آن یافتی، در ظرف آن نخورید، و اگر نیافتید آن را بشوئید و در آن بخورید، و حیوانی را که با کمان یا سگ

*** موقوذة جزو حیوانات محرّمی است که در آیه (۳) سوره مائده ذکر شده است و آن حیوانی است که با ضربات چوب و سنگ کشته می‌شود.

(۱) متفق علیه: خ (۹/۶۰۳/۵۴۷۶)، م (۱۹۲۹ - ۳/۱۵۲۹/۳)، نس (۷/۱۸۳).

(۱) متفق علیه: خ (۹/۶۰۴/۵۴۷۸)، م (۳/۱۵۳۲/۱۹۳۰)، جه (۲/۱۰۶۹/۳۲۰۷)، نس (۷/۸۱) در روایت

نسائی اهل کتاب ذکر نشده است.

معلم صید کردی و نام خدا را بر آن بردی بخور، (اما) حیوانی را که با سگ غیر معلم صید کردی اگر (قبل از مردن) آنرا ذبح کردی، بخور».

هرگاه نخجیر در آب بیافتد

اگر نخجیر در آب بیافتد (و بمیرد) خوردن آن حرام می شود: به دلیل فرموده پیامب ﷺ به عدی بن حاتم: (إِذَا رَمَيْتَ سَهْمَكَ فَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، فَإِنْ وَجَدْتَهُ قَدْ قَتَلَ فَكُلْ، إِلَّا أَنْ تَجِدَهُ قَدْ وَقَعَ فِي مَاءٍ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي، الْمَاءُ قَتَلَهُ أَوْ سَهْمَكَ)^۱ «هرگاه تیرت را انداختی نام خدا را بیاور (بسم الله بگو)، اگر آن را کشته یافتی بخور، مگر اینکه در آب افتاده باشد چون در اینصورت نمی دانی آیا آب آنرا کشته یا تیر تو».

هرگاه نخجیر دو یا سه روز پس از زدن یافته شد

اگر کسی تیرش را پرتاب کرد و به نخجیر خورد، و پس از دو یا سه روز بعد از آن پیدا شد اگر نگنبدیده بود می تواند آنرا بخورد:

از عدی بن حاتم روایت است که پیامبر ﷺ به او فرمود: (و إِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ لَيْسَ بِهِ إِلَّا أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ)^۲ «و اگر به طرف نخجیر (تیر) پرتاب کردی و بعد از یک یا دو روز آنرا یافتی و بجز اثر تیر تو چیز دیگری بر آن نبود آنرا بخور».

از ابو ثعلبه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا رَمَيْتَ بِسَهْمِكَ فِغَابِ عُنُقٍ، فَأَدْرَكْتَهُ، فَكَلَهُ مَالَمِ يَنْتَنُ)^۱ «هرگاه تیرت را پرتاب کردی و (نخجیر) ناپدید شد، سپس آنرا پیدا کردی، در صورتیکه بدبو نشده، آنرا بخور».

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۵۵۶]، م (۱۹۲۹ - ۳/۱۵۳۱/۷).

(۲) صحیح: [مختصر م ۱۲۳۹]، خ (۹/۶۱۰/۵۴۸۴).

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۲۴۲]، م (۱۹۳۱ - ۳/۱۵۳۲/۱۰).

قربانی

تعریف قربانی

قربانی عبارت از ذبح کردن چهار پایانی در روز عید قربان و ایام تشریق بمنظور نزدیکی به خداوند متعال است.

حکم قربانی

قربانی بر کسی که توانایی داشته باشد واجب است؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (من كان له سعة و لم يضح فلا يقربن مصلانا)^۱ «هر کس توانایی (مال) دارد و قربانی نکند به مصلاهی ما نزدیک نشود».

«وجه استدلال از این حدیث آن است که چون پیامبر ﷺ توانمندی را که قربانی نکند، از نزدیک شدن به مصلی نهی کرده، این امر دلالت بر آن دارد که شخص، واجبی را ترک کرده که اگر بوسیله نماز هم به خدا تقرب بجوید، به خاطر ترک آن، نفعی برای او ندارد».

از مخفف بن سلیم روایت است: در عرفه نزد پیامبر ﷺ ایستاده بودیم، فرمود: (یا أيها الناس إن علی کل أهل بیت فی کل عام أضحیة و عتیره) «ای مردم بر هر خانواده‌ای در هر سال قربانی و عتیره واجب است» آیا می‌دانید عتیره چیست؟ عتیره همان چیزی است که مردم به آن رجبیه گویند.^۱

(۱) حسن: [ص. ج ۲۵۳۲]، جه (۲/۱۰۴۴/۲۱۲۳).

(۱) حسن: [ص. جه ۲۵۳۳]، ت (۳/۳۷/۱۵۵۵)، د (۷/۴۸۱/۲۷۷۱)، جه (۲/۱۰۴۵/۳۱۲۵)، نس

(۷/۱۶۷) رجبیه حیوانی بود که در ده روز اول رجب قربانی می‌کردند. «مترجم».

ولی عتیره به دلیل فرموده پیامبر ﷺ که فرمود: (لا فرع و لا عتیره)^۱ «فرع و عتیره ای نیست»^(*) منسوخ شده است.

و باید دانست نسخ عتیره مستلزم نسخ قربانی نیست.

از جندب بن سفیان بجلی روایت است: روز عید قربان پیامبر ﷺ را دیدم که فرمود: (من ذبح قبل أن یصلی فلیعد مکانها آخری، و من لم یذبح فلیذبح)^۲ «هر کس قبل از نماز (عید)، قربانی کند باید (بعد از نماز) حیوان دیگر را به جای آن قربانی نماید، و هر کس قربانی نکرده، قربانی کند».

ظاهر این حدیث بر وجوب قربانی دلالت می کند، بویژه اینکه به اعاده آن امر شده است.^۳

چه حیواناتی قربانی شود؟

تنها گاو، گوسفند و بز و شتر، برای قربانی جایز است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ﴾

(حج: ۳۴)

«ما برای هر ملتی قربانی را مقدر کردیم تا به نام خدا چهارپایانی را ذبح کنند که خدا بدیشان عطا نموده است».

(۱) متفق علیه : خ (۹/۵۹۶/۵۴۷۳)، م (۳/۱۵۶۴/۱۹۷۶)، د (۸/۳۲/۲۸۱۴)، ت (۳/۳۴/۱۵۴۸)، نس (۷/۱۶۷).

(*) فرع عبارت بود از اولین زاییده شتر که مشرکان آنرا سر می بردند تا برکت در نسل شتر ماده بیافتد. «مترجم».

(۲) متفق علیه : خ (۱۰/۲۰/۵۵۶۲)، م (۳/۱۵۵۱/۱۹۶۰)، جه (۲/۱۰۵۳/۳۱۵۲)، نس (۷/۲۲۴).

(۳) السیل الجرار (۷۵، ۴/۷۴) با تصرف.

شتر و گاو برای چند نفر کفایت می‌کند؟

از ابن عباس روایت است: (کنا مع الرسول ﷺ فی سفر فحضر الأضحی، فاشترکنا فی الجزور عن عشرة والبقرة عن سبعة)^۱ «در سفری با پیامبر ﷺ بودیم، عید قربان فرا رسید، هر ده نفرمان در یک شتر و هر هفت نفرمان در یک گاو شریک شدیم».

برای مرد و خانواده‌اش یک گوسفند (یا بز) کافی است

از عطاء بن یسار روایت است: (سألت أبا أيوب الأنصاری: کیف كانت الضحایا فیکم علی عهد رسول الله ﷺ؟ قال: کان الرجل فی عهد النبی ﷺ یضحی بالشاة عنه وعن أهل بینه فیاکلونو یطعمون، ثم تباهی الناس فصار کما تری)^۲ «از ابویوب انصاری سؤال کردم در زمان پیامبر ﷺ قربانی در میان شما چگونه بود؟ گفت: در زمان پیامبر ﷺ مرد یک گوسفند (یا بز) را از طرف خود و خانواده‌اش قربانی می‌کرد، از آن می‌خوردند و به مردم هم می‌دادند، سپس مردم دچار مباحات شدند تا به این روز رسیدند که می‌بینی».

چه حیواناتی برای قربانی جایز نیست

از عبید بن فیروز روایت است: به براء بن عازب گفتم: قربانی‌هایی را که پیامبر ﷺ دوست نداشت یا از آن نهی می‌کرد برایمان بگو، گفت: پیامبر ﷺ با دستش اینطوری اشاره کرد، در حالیکه دست من کوتاهتر از دست او است، و فرمود: (أربع لا تجزی فی الأضحی: العوراء البین عورها، و المریضة البین مرضها، والعرجاء البین ظلعهما، و الکسیرة التي لا تنقی) «چهار نوع حیوان برای قربانی جایز نیست، حیوان کوری که کور بودنش واضح باشد، حیوان بیماری که بیماری‌اش آشکار باشد، حیوان لنگی که لنگی‌اش آشکار باشد و حیوان عضو شکسته‌ای که بهبود نمی‌یابد».

۱) صحیح: [ص. جه ۲۵۳۶]، جه (۲/۱۰۴/۳۱۳۱)، ت (۲/۱۹۴/۹۰۷)، نس (۷/۲۲۲).

۲) صحیح: [ص. جه ۲۵۴۶]، جه (۲/۱۰۵۱/۳۱۴۷)، ت (۳/۳۱/۱۵۴۱).

براء گفت: من مکروه می‌دانم که گوش (حیوان قربانی) عیب‌دار باشد، و گفت: هر نقصی را در حیوان ناپسند دیدی آن را رها کن (و از قربانی کردن آن خودداری کن) بدون اینکه آنرا بر کس دیگری حرام کنی.^۱

بزغاله‌ای که عمرش یک سال یا کمتر از آن است برای قربانی جایز نیست، به دلیل حدیث براء بن عازب (رض) که گفت: (ضحی خال لی یقال له أبو بردة قبل الصلاة فقال له رسول الله ﷺ شائك شاة لحم، فقال: یا رسول الله، إن عندی داجنا جذعة من المعز، قال: اذبحها، ولا تصلح لغيرک، ثم قال: من ذبح قبل الصلاة فإنما یذبح لنفسه، و من ذبح بعد الصلاة فقد تم نسکه و أصاب سنة المسلمین)^۲ «دایی‌ام ابو بردة قبل از نماز (عید) قربانی کرد، پیامبر ﷺ به او فرمود: گوسفندت برای خوردن گوشت است، (جای قربانی را نمی‌گیرد) ابو بردة گفت: ای رسول خدا! بزغاله‌ای دارم (که عمرش یک سال یا کمتر از آن است و در خانه به او علف داده می‌شود). پیامبر ﷺ فرمود: آنرا ذبح کن و این کار برای غیر از تو جایز نیست. سپس فرمود: کسی که قبل از نماز (عید) ذبح کند برای خودش ذبح کرده و کسی که بعد از نماز، ذبح کند قربانی‌اش را به طور کامل انجام داده و از سنت و روش مسلمانان پیروی کرده است».

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۵۴۵]. جه [۲/۱۰۵۰/۳۱۴۴]، د [۷/۵۰۵/۲۷۸۵]، نس [۷/۲۱۴]، ت

(۳/۲۷/۱۵۳۰) ترمذی این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است.

(۲) متفق علیه: خ [۱۰/۱۲/۵۵۵۶]، م [۳/۱۵۵۲/۱۹۶۱]، و با این معنی ترمذی و ابوداود و نسائی این

حدیث را روایت کرده‌اند، ت [۳/۳۲/۱۵۴۴]، د [۷/۵۰۴/۲۷۸۳]، نس [۷/۲۲۲].

عقیقه

تعریف عقیقه

عقیقه با فتح عین حیوانی است که به مناسبت تولد نوزاد ذبح می‌شود.

حکم عقیقه

عقیقه بر پدر نوزاد واجب است:

برای پسر دو گوسفند همسن، و برای دختر یک گوسفند، ذبح می‌شود:
از سلمان بن عامر ضبی روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: (مع الغلام عقیقه، فأهريقوا عنه دما، وأميطوا عنه الأذى)^۱ «با تولد نوزاد پسر عقیقه داده شود، لذا به مناسبت تولدش خونی را بریزید (حیوانی را ذبح کنید) و ناپاکی را از او دور کنید (موی سرش را بتراشید)».

از عائشه روایت است: (أمرنا رسول الله ﷺ أن نعق عن الغلام شاتين و عن الجارية شاة)^۲ «پیامبر ﷺ به ما دستور داد که برای تولد پسر دو گوسفند، و برای تولد دختر یک گوسفند را ذبح کنیم».

از حسن بن سمره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (كل غلام مرتهن بعقيقته، تذبح عنه يوم السابع و يحلق رأسه ويسمي)^۱ «هر نوزادی به خاطر عقیقه‌اش در گرو است که باید در روز هفتم تولد عقیقه ذبح، و سر نوزاد تراشیده و نام‌گذاری شود».

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۵۶۲]، خ (۹/۵۹۰/۵۴۷۲)، د (۸/۴۱/۲۸۲۲)، ت (۳/۳۵/۱۵۵۱)، نس (۷/۱۶۴).

(۲) صحیح: [ص. جه ۲۵۶۱]، جه (۲/۱۰۵۶/۳۱۶۳)، ت (۳/۳۵/۱۵۴۹).

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۵۶۳]، جه (۲/۱۰۵۶/۳۱۶۵)، د (۸/۳۸/۲۸۲۱)، ت (۳/۳۸/۱۵۵۹)، نس

(۷/۱۶۶).

وقت عقیقه

سنت است که در روز هفتم تولد، حیوان ذبح شود، اگر در روز هفتم نشد، در روز چهاردهم و اگر در روز چهاردهم نشد، در روز بیست و یکم ذبح شود: از بریده روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (العقیقة تذیح لسبع، أو لأربع عشرة، أو لإحدى و عشرين)^۱ «عقیقه در روز هفتم یا چهاردهم یا بیست و یکم ذبح شود».

آنچه در حق نوزاد مستحب است**۱- تحنیک (شیرین کردن کام نوزاد)**

از ابوموسی رضی الله عنه روایت است: (ولد لی غلام فدتیت به للنبی ﷺ فسماه إبراهیم، فحنکه بتمرّة و دعا له بالبرکة و دفعه إلی و کان أكبر ولد أبی موسی)^۲ «خدا پسری به من داد او را نزد پیامبر ﷺ بردم، او را ابراهیم نام نهاد و با خرمایی کامش را شیرین کرد و برایش دعایی برکت کرد، سپس او را به من برگرداند، او بزرگترین فرزند ابوموسی بود».

۲- تراشیدن موی سر نوزاد در روز هفتم و به وز موی سرش نقره، صدقه دادن
از حسن بن سمره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (کل غلام مرتهن بعقیقه، تذیح عنه یوم السابع و یحلق رأسه و یسمی)^۱ «هر نوزادی به خاطر عقیقه‌اش در گرو است، که باید در روز هفتم عقیقه ذبح، و سر نوزاد تراشیده و نام‌گذاری شود».
از ابورافع روایت است: وقتی حسن به دنیا آمد پیامبر ﷺ به فاطمه فرمود: (احلقی رأسه، و تصدقی بوزن شعره فضة علی المساکین)^۱ «سرش را بتراش و به وزن مویش نقره به مساکین صدقه بده».

(۱) صحیح: [ص. ج ۴۱۳۲]، هق (۹/۳۰۳).

(۲) متفق علیه: خ (۹/۵۸۷/۵۴۶۷)، این لفظ بخاری است، م (۳/۱۶۹۰/۲۱۴۵)، مسلم در این حدیث جمله (و دعا له) را ذکر نکرده است.

(۱) تخریج در صفحه ی قبلی.

۳- ختنه کردن در روز هفتم

به دلیل حدیثی که طبرانی در (المعجم الصغیر)^۲ از جابر روایت کرده که گفت: (أن رسول الله ﷺ عَقَّ عَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَخَتَنَهُمَا لِسَبْعَةِ أَيَّامٍ) پیامبر ﷺ برای حسن و حسین عقیقه داد و در روز هفتم آنها را ختنه کرد.^۱

و به دلیل حدیثی که طبرانی در (الأواسط)^۳ از ابن عباس روایت کرده که گفت: (سبعة من السنة في الصبي يوم السابع: يسمي، ويختن، ويماط عنه الأذى، وتثقب أذنه، ويعق عنه، ويحلق رأسه، ويلطخ بدم عقيقته، ويتصدق بوزن شعر رأسه ذهباً أو فضة) «هفت چیز در روز هفتم تولد سنت است: نامگذاری، ختنه، برداشتن اذیت از او، سوراخ کردن گوش (برای دختران)، دادن عقیقه، تراشیدن موی سر، آغشته کردن او به خون عقیقه^(*)، و به وزن موی سرش طلا یا نقره صدقه دادن».

(۱) حسن : [الإرواء ۱۱۷۵]، أ (۳۹۰/۶)، هق (۹/۳۰۴).

(۲) طح (۲/۱۲۲/۸۹۱)، هق (۸/۳۲۴).

(۳) طس (۵۶۲/۳۳۴/۱)، البانی این حدیث را در «تمام المنة» (۶۸) آورده است، و اگرچه در هر دو حدیث ضعف هست اما یکی از آنها دیگری را تقویت می‌کند چون مخرج آنها مختلف است و در آنها متهم وجود ندارد. اه

(*) آنچه لازم به یادآوری است این است که از آغشته کردن نوزاد به خون عقیقه نهی شده است.

وصیت

تعریف وصیت

وصیت از (وصیت الشی اوصیه) گرفته شده است، وقتی که آن چیز را وصل کرده باشی: لذا وصیت کننده آنچه را در زمان حیاتش دارد به بعد از مرگش وصل می‌کند. در اصطلاح شرع عبارت است از سفارش شخص مبنی بر اینکه پس از مرگ او (وصیت کننده) جنس، قرض و یا منفعتی را به کسی دیگر (موصی له) واگذار کرده و ببخشند.

حکم وصیت

وصیت بر هر کس که مالی (قابل وصیت) داشته باشد واجب است: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴾ (بقره: ۱۸۰)

«هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارایی فراوانی از خود به جای گذاشت، وصیت بر شما واجب شده است (و باید) برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته وصیت کند، این حق واجبی است بر پرهیزکاران».

از عبدالله بن عمر (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (ما حق امری مسلم له شیء یوصی فیه، بیبیت لیلتین إلا و وصیته مکتوبة عنده)^۱ «هر مسلمانی که مالی قابل وصیت داشته باشد، حق ندارد دو شب بخوابد مگر اینکه وصیت‌نامه‌اش را کنار خود قرار دهد».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۳۵۵/۲۷۳۸)، م (۳/۱۲۴۹/۱۶۲۷)، د (۸/۶۳/۲۸۴۵)، ت (۲/۲۲۴/۹۸۱)، ج ه

(۶/۲۳۸)، نس (۲/۹۰۱/۲۶۹۹).

در مال چه مقدار وصیت مستحب است

از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است:

(جاء النبی ﷺ یعودنی و أنا یمکة و هو یکره أن یموت بالأرض التي هاجر منها، قال: «یرحم الله ابن عفرأ»، قلت یا رسول الله أوصی بمالی کله؟ قال: لا، قلت: فالشطر؟ قال: لاقلت: الثلث؟ قال: فالثلث، والثلث کثیر، إنک إن تدع ورثتک أغنیاء خیر من أن تدعهم عالة یتکفون الناس فی أیدیهم، و إنک مهما أنفقت من نفقة فإنها صدقة، حتی اللقمة التي ترفعها إلی فی امرأتک، و عسی الله أن یرفعک فینتفع بک ناس و یضربک آخرون، ولم یکن له یومئذ إلا ابنة) ^۱ «در مکه بودم که پیامبر ﷺ به عیادت من آمد، او دوست نداشت در سرزمینی که از آن هجرت کرده است بمیرد، فرمود: خداوند ابنعفرأ را رحمت کند، گفتم ای رسول خدا! آیا می‌توانم تمام دارایی‌ام را وصیت کنم؟ فرمود خیر، گفتم پس نصف؟ فرمود خیر، گفتم پس یک سوم؟ فرمود: یک سوم، هر چند یک سوم هم زیاد است، چون اگر وارثان خود را بعد از خودت بی‌نیاز گردانی بهتر از آنست که آنان را مستمند رها کنی و دست نیاز به سوی مردم دراز کنند. هر چیزی را که انفاق می‌کنی صدقه است حتی لقمه‌ای که به همسرت می‌دهی، امید است که خداوند تو را شفا دهد تا کسانی به واسطه تو نفع ببرند (مسلمانان از غنایمی که به دست تو از مشرکین گرفته می‌شود بهره ببرند) و کسانی دیگر نیز از تو ضرر ببینند (مشرکانی که به دست تو هلاک می‌شوند)، سعد بن ابی وقاص در آن روز بجز یک دختر (وارث دیگری) نداشت».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۳۶۳/۲۷۴۲)، این لفظ بخاری است، م (۳/۲۵۰/۱۶۲۸)، د (۸/۶۴/۲۸۴۷)، نس

وصیت برای وارث جایز نیست

از ابوامامه باهلی روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که در خطبه حجه الوداع می فرمود: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقِّهِ، فَلَا وَصِيَّةَ لِّوَارِثِ) ^۱ «به راستی خداوند حق هر صاحب حقی را داده است، لذا وصیتی برای وارث نیست».

آنچه در ابتدای وصیت نوشته می شود

از انس رضی الله عنه روایت است: اصحاب پیامبر ﷺ در ابتدای وصیت هایشان می نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، این وصیتی است که فلانی پسر فلانی کرده است، شهادت می دهم که هیچ معبود بر حقی که سزاوار عبادت باشد جز الله نیست، یکتا است و هیچ شریکی ندارد، و اینکه محمد بنده و فرستاده او است، و اینکه قیامت برپا خواهد شد، هیچ شکی در آن نیست، و خداوند مردگان را زنده می کند، و به کسانی از خانواده ام که بعد از من به جای می مانند وصیت می کنم که اگر ایمان دارند تقوای خدا را پیشه کنند و رابطه بین خود را اصلاح، و از خدا و رسول او اطاعت نمایند، و آنها را وصیت می کنم به آنچه ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را وصیت کردند: ﴿يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ «ای پسرانم خداوند دین (اسلام) را برای شما برگزیده، پس نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید».^۲

چه زمانی وصیت عملی می شود؟

مورد وصیت بعد از وفات وصیت کننده و پس از پرداخت بدهیهایش، به موصی له (فردی که برای او وصیت شده) تعلق می گیرد، و در صورتی که بدهی اش تمام ترکه و مالش را در برگیرد، چیزی به (موصی له) نمی رسد:

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۱۹۴]، جه (۲/۹۰۵/۲۷/۳)، د (۸/۷۲/۲۸۵۳)، ت (۳/۲۹۳/۲۲۰۳).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۶۴۷]، قط (۴/۱۵۴/۱۶)، هق (۶/۲۸۷).

از علی روایت است: (قضى رسول الله ﷺ بالدين قبل الوصيه، و أنتم تقرؤونها من بعد وصية يوصي بها أو دين) ^۱ «پیامبر ﷺ به پرداخت بدهی قبل از اجرای وصیت حکم کرد، در حالی که شما می‌خوانید ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ﴾ «حق (موصی له)، پس از وصیتی که بدان وصیت شده و پرداخت بدهی‌هایی که بر عهده میت است، داده می‌شود».

یادآوری

اول

چون اکثر مردم این زمان در مسایل دینی بویژه در مسایل مربوط به احکام جنائز مرتکب بدعت می‌شوند، لذا بر مسلمان واجب است وصیت کند که طبق سنت نبوی تجهیز و تدفین شود، تا به فرموده خداوند متعال عمل کرده باشد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴾

(تحریم: ۶)

«ای مؤمنان، خود و اهل و خانواده خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افزونینه آن انسان‌ها و سنگ‌ها است، فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر و زورمند و توانا هستند، از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

لذا اصحاب پیامبر ﷺ به این امر وصیت می‌کردند، و آثار زیادی از آنها در این باره نقل شده است، از جمله:

(۱) حسن: [ص. جه ۲۱۹۵]، [الإرواء ۱۶۶۷]، جه (۲/۹۰۶/۲۷۱۵)، ت (۳/۲۹۴/۲۲۰۵).

از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت است: پدرم هنگام بیماری که بر اثر آن فوت کرد گفت: (أَلْحِدُوا لِي لِحْدًا وَانصِبُوا عَلَيَّ اللَّبْنَ نَصْبًا، كَمَا صَنَعَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ) '«لحدی برایم بسازید و خشتی را بر رویم نصب کنید همچنانکه برای پیامبر ﷺ این کار شده است».

دوم

اگر مردی فرع وارثی داشته باشد و در زمان حیات او بمیرد بر آن مرد واجب است که وصیت کند تا به اندازه سهم متوفی به فرزندان این فرع داده شود، یا وصیت کند که قسمتی از دارایی اش در حدود یک سوم - هرچند یک سوم هم زیاد است - برای آنان در نظر گرفته شود، و اگر فوت کرد و برای فرزندان فرزندش به اندازه‌ای که بر او واجب بوده تا برای آنان وصیت کند، وصیت نکرد، به آنان داده شود؛ چون این قرضی است برگردن میت، اگر فوت کرد و برای آنان حقی را تعیین نکرد، این قرض ضایع نمی‌شود. امروزه در دادگاهها هم به همین صورت عمل می‌شود.

(۱) مراجعه شود به احکام الجنائز ألبانی (ص ۸).

فرائض

تعریف فرائض^(*) ۱

فرائض جمع فریضه است و فریضه از فرض گرفته شده و بمعنی تقدیر (اندازه تعیین) است: خداوند متعال می‌فرماید:

(بقره: ۲۳۷)

﴿فَنَصَفُ مَا فَرَضْتُ﴾

«یعنی نصف آنچه را که تعیین کرده‌اید (به آنها بدهید)».

فرض در شرع عبارت است از سهم تعیین شده برای وارث.

تحدیر از ارتکاب ظلم در میراث

عربها در زمان جاهلیت قبل از اسلام مردان و بزرگسالان را از ارث بهره‌مند و زنان و کودکان را از آن محروم می‌کردند، وقتی اسلام آمد، خداوند هر صاحب حقی را از حقش بهره‌مند کرد، و این حقوق را

(نساء: ۱۲)

﴿وَصِيَّةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾

«وصیتی از طرف خدا».

(نساء: ۱۱)

﴿فَرِيضَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾

«فریضه‌ای از طرف خدا».

نامید، سپس مسلمانان را از مخالفت با شرع خدا در فرائض برحذر داشته و آنها را مورد تهدید قرار داد:

می‌فرماید:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ

(نساء: ۱۳-۱۴)

حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

(*) فقه السنة (۳/۴۲۴).

«این حدود خدا است و هر کسی از خدا و پیامبرش اطاعت کند، خدا او را به باغهای بهشت وارد می‌کند که در آن رودبارها روان است و جاودانه در آن می‌ماند و این پیروزی بزرگی است، و آن کسی که از خدا و پیامبرش نافرمانی و از مرزهای خدا تجاوز کند خداوند او را به آتش وارد می‌گرداند، و جاودانه در آن می‌ماند و برای او عذاب خوارکننده‌ای هست».

آنچه از مال میت به ارث برده می‌شود

هرگاه کسی فوت کرد ابتدا باید از ترکه او هزینه‌های تجهیز و تدفین، سپس بدهی‌هایش پرداخت شود، آنگاه وصیتش اجرا گردد و بعد از آن مالی باقی ماند بر ورثه‌اش تقسیم می‌شود به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ﴾ «(سهم شما) پس از انجام وصیت مرده و پرداخت بدهی‌هایش می‌باشد»

و به دلیل گفته‌ی علی علیه السلام: (قضی رسول الله صلی الله علیه و آله بالدين قبل الوصية)^۱ «پیامبر صلی الله علیه و آله به پرداخت بدهی قبل از وصیت حکم کرد».

اسباب ارث گرفتن

اسبابی که به موجب آن، فرد مستحق ارث می‌گردد، سه چیز است:

۱- نسب

به دلیل فرموده خداوند متعال

﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾

(احزاب: ۶)

«و خویشاوندان نسبت به همدیگر از اولویت بیشتری برخوردارند».

۲- ولاء(*)

به دلیل حدیث ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: (الولاء لحمة لحمة النسب)^۱ «ولاء ارتباطی مانند ارتباط نسبی است».

(۱) تخریج در ص (۵۵۷).

۳- نکاح

به دليل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ﴾

(نساء: ۱۲)

«و برای شما نصف دارایی همسرانتان است».

موانع ارث

۱- قتل

از ابوهريره روايت است كه پيامبر ﷺ فرمود: (القاتل لا يرث) ^۱ «قاتل (از مقتول) ارث نمی برد».

۲- اختلاف دين

از اسامه بن زيد (رض) روايت است كه پيامبر ﷺ فرمود: (لا يرث المسلم الكافر، ولا الكافر المسلم) ^۲ «مسلمان از كافر و كافر از مسلمان ارث نمی برد».

* (ولاء رابطه‌ای است كه به واسطه آزاد كردن برده حاصل می شود و به آن ولای عتاق (آزاد كردن) نیز گویند. و یا به رابطه‌ای گفته می شود كه به واسطه موالاة (دوستی) حاصل می گردد و به آن ولای موالاة (دوستی) گویند. ولای موالاة (دوستی)، توافق و عقدي است كه بين دو نفر منعقد می شود كه چون یکی از آنها وراث نسبی ندارد، به دیگری می گوید: تو مولای من هستی یا تو ولی من هستی، و هرگاه فوت كردم از من ارث می بری، و اگر مرتكب جنایتي غير عمد شدم ديه شرعی ام را باید پرداخت کنی. ولای موالاة (دوستی) نزد ابوحنيفه سبب گرفتن ارث است اما نزد جمهور علماء فاقد اعتبار است. «مترجم».

(۱) صحيح: [ص. ج ۷۱۵۷]، كم (۴/۳۴۱)، هق (۱/۲۹۲).

(۲) صحيح: [ص. ج ۴۴۳۶]، [الإرواء ۱۶۷۲]، ت (۳/۲۸۸/۲۱۹۲)، جه (۲/۸۸۳/۳۶۴۵).

(۳) متفق عليه: خ (۱۲/۵۰/۶۷۶۴)، م (۳/۱۲۳۳/۱۶۱۴)، ت (۳/۲۸۶/۲۱۸۹)، جه (۲/۹۱۱/۲۷۲۹)، د

(۸/۱۲۰/۲۸۹۲).

۳- بردگی

چون برده و آنچه متعلق به او است، ملک سیدش است، لذا اگر از خویشاوندانش ارثی به او رسید، به سیدش تعلق می‌گیرد، نه به او.

مردانی که ارث می‌برند

مردانی که ارث می‌برند ده گروهند:

۱ و ۲- پسر و پسر پسر، و هر چه به پایین:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ (نساء: ۱۱)

«خداوند درباره (ارث بردن) فرزندانان به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب

می‌گرداند که سهم یک مرد به اندازه سهم دو زن است».

۳ و ۴- پدر و پدرش و هر چه به بالا:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَالْأَبَوَانِ لِلْكَوْنِ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ﴾ (نساء: ۱۱)

«و به هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد».

جد به منزله پدر است به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ)^۱ «من پسر

عبدالمطلب هستم».

۵ و ۶- برادر و پسر برادر و به پایین:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَكَلْدٌ﴾ (نساء: ۷۶)

«(واگر خواهی بمیرد و) فرزندی نداشته باشد برادر (پدری و مادری یا پدری)

همه ترکه را به ارث می‌برد».

(۱) متفق علیه : خ (۱۲/۱۱/۶۷۳۲)، م (۳/۱۲۳۳/۱۶۱۵)، ت (۳/۲۸۳/۲۱۷۹)، و بنحوه رواه : د

(۸/۱۰۴/۲۸۸۱)، جه (۲/۹۱۵/۲۷۴۰).

۷ و ۸- عمو و پسر عمو اگرچه دور هم باشند:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (أَلْحَقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرَ)^۱ «سهمها را به صاحبان آن برسانید. آنچه باقی ماند، مال نزدیکترین خویشاوندان مرد به میت، است».

۹- شوهر:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

(نساء: ۱۲)

﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ﴾

«و برای شما نصف دارایی همسرانتان است».

۱۰- سیدآزاد کننده برده:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ)^۲ «ولاء برای کسی است که برده را آزاد کرده باشد».

زنانی که ارث می‌برند

زنانی که ارث می‌برند هفت گروهند:

۱ و ۲- دختر و دختر پسر و هر چند پدرش پایین باشد:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

(نساء: ۱۱)

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾

«خداوند درباره (ارث بردن) فرزندانان به شما فرمان می‌دهد».

۳ و ۴- مادر و جد:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

(نساء: ۱۱)

﴿وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ﴾

(۱) متفق علیه: (۸/۲۷/۴۳۱۵)، م (۳/۱۴۰۰/۱۷۷۶)، ت (۳/۱۱۷/۱۷۳۸).

(۲) متفق علیه: خ (۱/۵۵۰/۴۵۶)، م (۲/۱۱۴۱/۱۵۰۴)، د (۱۰/۴۳۸/۳۹۱۰)، ج (۲/۸۴۲/۲۵۲۱).

«و به هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد».

۵- خواهر:

بدلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ﴾ (نساء: ۱۱)

«و به هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد».

﴿إِنِ امْرَأَةٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ﴾

(نساء: ۱۷۶)

«اگر مردی فوت کرد و فرزندی نداشت و دارای خواهری بود (پدر و مادری یا پدری) نصف ترکه از آن اوست».

۶- همسر:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾ (نساء: ۱۲)

«و برای زنانان یک چهارم از ترکه شما به آنان می‌رسد».

۷- سیده (زن آزاد کننده برده:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (الولاء لمن أعتق) «ولاء برای کسی است که برده را آزاد کرده باشد».

کسانی که از ترکه (مال به جا مانده از میت) ارث می‌برند

مستحقان ترکه سه گروهند: اصحاب فروض، عصبه و رحم. فرضهای تعیین شده در قرآن شش نوع هستند: نصف، یک چهارم، یک هشتم، دو سوم، یک سوم و یک ششم.

نصف (یک دوم) سهم پنج دسته است

۱- شوهر، در صورتیکه همسرش فرزند نداشته باشد:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وُلْدٌ﴾ (اجماع: ۷۹)

«و برای شما نصف دارایی بجای مانده همسرانتان است اگر فرزندی نداشته

باشند».

۲- دختر:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ﴾ «و اگر ورثه تنها

یک دختر باشد، نصف ترکه از آن اوست».

۳- دختر پسر:

چون به اجماع امت دختر پسر به منزله دختر است.

ابن منذر گوید: «اجماع امت بر این است که اگر میت فرزند صلبی (که از پشتخود

او است) نداشته باشد، پسران پسر او بمنزله پسران او و دختران پسر او بمنزله دختران

او هستند».

۴ و ۵- خواهر پدری و مادری و خواهر پدری:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿إِنْ امْرَأَةٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهَا وُلْدٌ وَ لَهَا أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا

تَرَكَ﴾ «اگر مردی فوت کرد و فرزندی نداشت و دارای خواهری بود، نصف ترکه از آن

اوست».

ربع (یک چهارم) سهم دو دسته است

۱- شوهر در صورتیکه همسرش فرزند داشته باشد:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَاوَدٌ﴾ «و برای زنان یک چهارم ترکه شما است، اگر فرزندی نداشته باشید».

ثمن (یک هشتم) سهم یک گروه است

زنی که شوهرش فرزند داشته باشد:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَاوَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾ «و اگر شما فرزندی داشتید، سهم همسرانتان یک هشتم ترکه است».

ثلثان (دو سوم) سهم چهار گروه است

۱ و ۲- دو دختر (و یا بیش از آن) و دو دختر پسر:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾ «پس اگر فرزندانان همه دختر بودند و تعدادشان (دو یا) از دو بیشتر بود دو سوم ترکه سهم ایشان است».

۳ و ۴- دو خواهر شقیقه (پدری و مادری) و دو خواهر پدری:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ﴾ «و اگر دو خواهر باقی بمانند دو سوم ترکه را به ارث می‌برند».

ثلث (یک سوم) سهم دو گروه است

۱- مادر، اگر حجب (منع) نشده باشد:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاوَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾ «و اگر مرده دارای فرزند نباشد و تنها پدر و مادر از او ارث ببرند، یک سوم ترکه به مادر می‌رسد».

۲- دو برادر یا بیش از آن و دو خواهر مادری، یا بیشتر:

به دليل فرموده خداوند متعال: ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ، فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ﴾ «و اگر مردی یا زنی به گونه کلاله از آنها ارث برده شد و فرزندی و پدری نداشتند و برادر (مادری) یا خواهر (مادری) داشتند، سهم هر یک از آن دو یک ششم ترکه است و اگر بیش از آن (تعداد، یعنی یک برادرمادری و یک خواهر مادری) بودند، آنها در یک سوم با هم شریک‌اند».

سدس (یک ششم) سهم هفت گروه است

۱- مادر زمانی که میت فرزند یا برادرانی داشته باشد:

به دليل فرموده خداوند متعال ك

﴿وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكَدَّ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَدٌّ وَوَرِثَهُ أَبُوَاهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ، فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ﴾ (اجماع: ۸۴)
 «اگر مرده‌ای دارای فرزند و پدر و مادر باشد به هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد و اگر مرده دارای فرزند (یا نوه) نباشد و تنها پدر و مادر از او ارث ببرند، یک سوم ترکه به مادر می‌رسد و اگر مرده (علاوه بر پدر و مادر) برادرانی (یا خواهرانی از پدر و مادر یا از یکی از آنها) داشته باشد، به مادرش یک ششم ترکه می‌رسد».

۲- جده در صورت نبودن مادر:

ابن منذر گوید: «اجماع کرده‌اند بر اینکه اگر میت مادر نداشته باشد، جده یک ششم ترکه را به ارث می‌برد».

۳- یک برادر یا خواهر مادری:

به دليل فرموده خداوند متعال:

﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَكُلُّهُ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا

السُّدُسُ﴾

(النساء: ۱۲)

«و اگر مردی یا زنی به گونه کلاله از آنها ارث برده شد (و فرزندی و پدری نداشتند) و برادر (مادری) یا خواهر (مادری) داشتند سهم هر یک از آندو یک ششم ترکه است».

۴- دختر پسر با دختر صلبی:

به دلیل حدیث ابوقیس که گفت: «از هزیل بن شرحبیل شنیدم که گفت: از ابوموسی درباره دختر و دختر پسر و خواهر سؤال شد، گفت: دختر نصف ترکه و خواهر نصف دیگر آن را به ارث می‌برد، نزد ابن مسعود هم برو او هم مانند من فتوی می‌دهد، از ابن مسعود سؤال شد و سخن ابوموسی را برایش بازگو کردند. گفت: پس من (دراین موضوع) حق را گم کرده و از هدایت یافته‌گان نیستم.

به آنچه پیامبر ﷺ در این باره حکم کرده است، حکم می‌کند، و بر این اساس نصف ترکه به دختر و یک ششم آن به دختر پسر تعلق می‌گیرد، که این یک ششم مکمل دو سوم است، و آنچه باقی می‌ماند به خواهر تعلق می‌گیرد.

نزد ابوموسی رفتیم و آنچه را که ابن مسعود گفته بود برایش بازگو کردیم، گفت: تا زمانی که این عالم شایسته در میان شما است، از من سؤال نکنید»^۱.

۵- خواهر پدری، با خواهر شقیقه (پدری و مادری) به قیاس بر دختر پسر با دختر

صلبی، مکمل دو سوم هستند.

۶- پدر زمانی که میت فرزند داشته باشد:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكُلٌّ﴾ (اجماع: ۸۴)

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۶۸۳]، خ [۱۲/۱۷/۶۷۳۶]، د [۸/۹۷/۲۸۷۳]، ت (۳/۲۸۵/۲۱۷۳) در روایت

ابوداود و ترمذی جمله آخر «نزد ابوموسی ...» وجود ندارد.

«اگر مرده‌ای دارای فرزند و پدر و مادر باشد به هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکه می‌رسد».

ابن منذر گوید^۱: «براینکه حکم جد (پدر بزرگ) در صورت نبودن پدر مانند پدر است اجماع کرده‌اند».

عصبه

تعریف آن^۲

عصبه جمع عاصب است مانند طالب و طلبه، عصبه، پسران مرد و نزدیکان پدری او هستند و مقصود از آنها در اینجا کسانی‌اند که پس از پرداخت سهم اصحاب فروض بقیه ترکه به آنها تعلق می‌گیرد، و اگر از ترکه برایشان باقی نماند، چیزی به آنان نمی‌رسد، مگر اینکه عاصب پسر باشد؛ چون پسر در هیچ حالتی، از ارث محروم نمی‌شود. همچنین اگر از اصحاب فروش کسی یافت نشد، عصبه تمام ترکه را به ارث می‌برند:

از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أَلْحَقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لِأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرَ)^۳ «سهمها را به صاحبان آن برسانید، آنچه باقی می‌ماند مال نزدیکترین خویشاوند مرد به میت است».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَوَلَدٌ ﴾ «(و اگر خواهری بمیرد (و) فرزندی نداشته باشد برادر (پدری و مادری یا پدری) همه ترکه را به ارث می‌برد». در این آیه تمام ترکه به برادری که تنها است نسبت داده شده و بقیه عصبه هم بر او قیاس شده است.

(۱) الاجماع (۸۴).

(۲) فقه السنه (۳/۴۳۷).

(۳) تخریج در ص (۵۶۴).

اقسام عصبه^۱

عصبه دو نوع‌اند: عصبه نسبی و عصبه سببی:

۱- عصبه سببی

عصبه‌ای است که سبب آن آزادی برده باشد، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (الولاء لمن أعتق)^۲ «ولاء برای کسی است که برده را آزاد کرده باشد».

و می‌فرماید: (الولاء لحمة كلحمۃ النسب)^۳ «ولاء ارتباطی مانند ارتباط نسب است». معتق (آزاد کننده برده) مرد باشد یا زن تنها در صورتی از معتوق (برده آزاد شده) ارث می‌برد که عصبه نسبی نداشته باشد:

از عبدالله بن شداد از دختر حمزه روایت است: (مات مولای و ترک ابنة، فقسم رسول الله ﷺ ماله بینی و بین ابنته، فجعل لی النصف و لها النصف)^۴ «مولایم (برده آزاد شده‌ام) فوت کرد و دختری از خود به جای گذاشت، پیامبر ﷺ مالش را بین من و دخترش تقسیم کرد، نصف مال را به من و نصف دیگر را به او داد».

۲- عصبه نسبی

عصبه نسبی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- عصبه بالذات: که عبارتند از مردان وارث، بجز شوهر و فرزند مادر.
- ۲- عصبه بالغیر: دختران و دختران پسر و خواهران شقیقه (پدر و مادری) و خواهران پدری.

(۱) فقه السنة (۳/۴۳۷).

(۲) تخریج در ص (۵۶۴).

(۳) تخریج در ص (۵۶۲).

(۴) حسن: [ص. جه ۲۲۱۰]، جه (۲/۹۱۳/۲۷۳۴)، کم (۴/۶۶).

پس هر کدام از اینها با برادرش، و بوسیله او عصبه می‌شوند، و به اندازه نصف سهم او ارث می‌برند:

به دلیل فرموده خداوند متعال: ﴿وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ «و اگر برادران و خواهران با هم باشند هر مردی به اندازه سهم دو زن ارث می‌برد».

۳- عصبه مع الغیر: که عبارتند از خواهران با دختران:

به دلیل حدیث ابن مسعود: (و ما بقی فلالأخت)^۱ «و آنچه باقی می‌ماند برای خواهر است».

حجب و حرمان^۲

تعریف حجب و حرمان

حجب در لغت به معنی منع، و منظور از آن منع شخص معینی از تمام یا بخشی از میراث به علت وجود شخصی دیگر است.

حرمان: منع شخص معینی از میراث به سبب وجود یکی از موانع ارث از قبیل قتل و امثال آن است.

انواع حجب

حجب دو نوع است: حجب نقصان و حجب حرمان.

حجب نقصان عبارت است از: کم شدن میراث یکی از ورثه به علت وجود شخصی دیگر و به پنج نفر تعلق می‌گیرد:

۱- شوهر، در صورتیکه همسرش فرزند داشته باشد، از نصف به یک چهارم حجب می‌شود.

(۱) تخریج در ص (۵۶۴).

(۲) فقه السنه (۴۴۱، ۳/۴۴۰).

۲- همسر در صورتیکه شوهرش فرزند داشته باشد، از یک چهارم به یک هشتم حجب می‌شود.

۳- مادر هنگام وجود فرع وارثی از یک سوم به یک ششم حجب می‌شود.

۴- دختر پسر.

۵- خواهر پدری.

حجب حرمان عبارت است از محروم شدن شخصی از تمام میراث به علت وجود شخصی دیگر مانند محروم شدن برادر از میراث هنگام وجود پسر، حجب حرمان به شش نفر زیر تعلق نمی‌گیرد، هرچند حجب نقصان به آنها تعلق می‌گیرد:

۱ و ۲- پدر و مادر.

۳ و ۴- پسر و دختر.

۵ و ۶- زن و شوهر.

حجب حرمان غیر از این شش نفر، دیگر ورثه را در برمی‌گیرد.

حجب حرمان بر دو اساس استوار است:

۱- آنانی که به واسطه شخصی دیگر به میت منتسب می‌شوند، در صورت وجود آن

شخص ارث نمی‌برند.

مانند پسرِ پسر که با وجود پسر ارث نمی‌برد، بجز فرزندان مادر چون آنان علی‌رغم اینکه به واسطه مادر به میت منتسب می‌شوند، باز هم با وجود او از میت ارث می‌برند.

۲- نزدیکتر بر دورتر مقدم می‌گردد، بنابراین پسر، پسر برادرش را حجب می‌کند و

اگر در یک درجه باشند هر کدام از آنها دارای قرابت قویتری باشد، مقدم می‌شود، مانند

برادر شقیق (پدر و مادری) که برادر پدری را حجب می‌کند.

حدود

تعریف حدود

حدود جمع حد است و حد در اصل: مانع میان دو چیز است. و در لغت به معنی منع و بازداشتن است.^۱ و در اصطلاح «مجازات‌هایی است که شریعت برای گناهان مشخص کرده تا از وقوع در امثال آن جلوگیری کند».^۲

جرایم حدود (گناهانی که شریعت برای انجام دهندگانش حد معینی بیان کرده است)

«قرآن و سنت مجازات و کیفرهای مشخصی را برای جرایم معینی مقرر داشته که جرایم حدود نامیده می‌شود و عبارتند از: زنا، قذف (تهمت ناروا)، دزدی، شرابخواری، محاربه، ارتداد و بی‌غی و تجاوز».^۳

فضیلت اجرای حدود

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (حد يعمل به فی الأرض خیر لأهل الأرض من أو یمطروا أربعین صباحاً)^۴ «حدی که در روی زمین اجرا می‌شود برای زمینیان بهتر از باریدن چهل روز باران است».

(۱) فقه السنة (۲/۳۰۲).

(۲) منار السبیل (۲/۳۶۰).

(۳) فقه السنة (۲/۳۰۲).

(۴) حسن : (ص. جه ۲۰۵۷)، جه (۲/۸۴۸/۲۵۳۸)، نس (۸/۷۶).

اجرای حدود بر خویشاوند، بیگانه، با شرافت و طبقات پایین، یکسان و واجب است
از عباده بن صامت روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أقيموا حدود الله في القريب و البعيد، و لا تأخذكم في الله لومة لائم)^۱ «حدود خدا را بر هر خویشاوند و بیگانه اجرا کنید و ملامت هیچ ملامتگری شما را از اجرای حد باز ندارد».

از عائشه روایت است: اسامه درباره زنی که دزدی کرده بود با پیامبر ﷺ صحبت کرد، پیامبر فرمود: (إنما هلك من كان قبلكم أنهم كانوا يقيمون الحد على الوضيع و يتركون على الشريف، و الذی نفسى بیده لو فاطمة فعلت ذلك لقطعتم يدها)^۲ «همانا کسانی که قبل از شما بوده‌اند به این خاطر هلاک شدند که حد را بر انسانهای ضعیف اجرا می‌کردند ولی از اجرای آن بر انسانهای شریف خودداری می‌نمودند، قسم به ذاتی که جانم در دست او است اگر فاطمه (دخترم) این کار را می‌کرد، دستش را قطع می‌کردم».

کراهت سفارش در حدود آنگاه که قضیه به سلطان (قاضی) رسید

از عائشه (رض) روایت است: قضیه سرقت زن مخزومی قریش را اندوهگین ساخت و گفتند: چه کسی در این باره با پیامبر ﷺ صحبت می‌کند؟ چه کسی جرأت این کار را دارد بجز اسامه، محبوب پیامبر ﷺ بنابراین اسامه با پیامبر ﷺ در این باره صحبت کرد، پیامبر فرمود: (أتشفع في حد من حدود الله؟) «آیا در مورد حدی از حدود خدا سفارش می‌کنی؟». سپس بلند شد و خطبه خواند و فرمود: (يا أيها الناس إنما ضل من كان قبلكم أنهم كانوا إذا سرق الشريف تركوه و إذا سرق الضعيف فيهم أقاموا عليه الحد، و أيم الله لو أنفاطمة بنت محمد سرقت لقطع محمد يدها)^۳ «ای مردم! پیشینیان شما به این دلیل گمراه شدند که وقتی انسانی شریف سرقت می‌کرد، بر او حد جاری نمی‌کردند ولی هر گاه

(۱) حسن : (ص. ۲۰۵۸، جه ۲/۸۴۹/۲۵۴۰).

(۲) صحیح : (الإرواء ۲۳۱۹)، خ (۱۲/۸۶/۶۸۸۷).

(۳) متفق علیه : خ (۱۲/۸۷/۶۷۸۸)، م (۳/۱۳۱۵/۱۶۸۸)، د (۱۲/۳۱/۴۳۵۱)، نسس (۸/۷۴)، ت

(۲/۸۵۱/۲۵۴۷)، جه (۲/۴۴۲/۱۴۵۵).

ضعیفی از آنها سرقت می‌کرد حد را بر او جاری می‌کردند. قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد سرقت کند محمد دست او را می‌برد».

پوشاندن عیب مؤمن مستحب است

از ابوهریره روایت است: پیامبر ﷺ فرمود: (من ستر مسلما ستره الله فی الدنيا و الآخرة)^۱ هر کس عیب مسلمانی را بپوشاند، خدا عیب او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند. و نیز مستحب است که بنده عیب خودش را بپوشاند؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (کل أمتی معافی إلا المجاهرین، وإن من المجاهرة أن يعمل الرجل باللیل عملا، ثم یصبح و قد ستره الله علیه، فیقول: یا فلان عملت البارحة کذا و کذا و قد بات یستره ربه و یصبح یشرف سترالله علیه)^۲ «تمام اتمم مورد عفو قرار می‌گیرند مگر کسانی که (گناهی انجام می‌دهند و آنرا) آشکار می‌کنند، و از جمله آشکار کردن گناه این است که کسی، شب گناهی را انجام دهد و تا صبح خدا گناهی را پوشیده دارد اما او در روز بگوید: فلانی: دیشب فلان گناه و فلان گناه را انجام داده‌ام، در حالی که پروردگارش آن را پوشانده، ولی او پوششی را که خدا بر عیب او قرار داده بر می‌دارد (گناهی را آشکار می‌کند)».

حدود، کفاره گناهان هستند

از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است: در مجلسی با پیامبر ﷺ بودیم، فرمود: (بایعونی علی أن لا تشركوا بالله شیئا ولا تسرقوا ولا تزنوا) «با من بیعت کنید بر اینکه هیچ کسی و هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید و سرقت و زنا نکنید» سپس تمام آیه (مربوط به بیعت زنان را) تلاوت کرد و گفت: (فمن وفى منکم فأجره علی الله، و من أصاب من ذلك شیئا فعوقب به فو کفارته، و من أصاب من ذلك شیئا فستره الله علیه فهو إلی الله، إن شاء

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۸۸۸]، م (۴/۲۰۷۴/۲۶۹۹)، ت (۲/۵۳۹/۱۴۴۹)، ج ۵ (۱/۸۲/۲۲۵)، د (۱۳/۲۸۹/۴۹۲۵).

(۲) متفق علیه: خ (۱۰/۴۸۶/۶۰۶۹)، م (۴/۲۲۹۱/۲۹۹۰).

غفرله و إن شاء عاقبه)^۱ «هر کس به این بیعت وفا کرد پاداشش نزد خداوند است و هر کس مرتکب یکی از این گناهان شد و کیفر آن را دید، (اجرای حد) کفاره آن است، و هر کس گناهی انجام داد و خداوند گناه او را پوشاند، حکم آن به خدا برمی‌گردد اگر بخواهد او را عفو کند و اگر بخواهد عذابش دهد».

چه کسی حدود را اجرا کند^۲

اجرای حدود تنها بر عهده امام و جانشین او است؛ چون پیامبر ﷺ و خلفای بعد از او در زمان حیاتشان شخصاً حدود را اجرا می‌کردند و پیامبر ﷺ گاهی در اجرای حدود برای خود جانشین تعیین می‌کرد و می‌گفت: (واغد یا أنیس إلی امرأة هذا فإن اعترفت فارجمها)^۳ «ای انیس فردا نزد زن این مرد برو، اگر اعتراف کرد او را رجم کن».

سید می‌تواند حد را بر برده خود اجرا کند، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (إذا زنت الأمة فتبین زناها فلیجلدها الحد ولا یثرب علیها، ثم إن زنت الثانية فلیجلدها الحد ولا یثرب علیها، ثم إن زنت الثالثة، فلیبعها ولو بحبل من شعر)^۴ «هرگاه ثابت شد کنیزی مرتکب زنا شده است، (سیدش) باید حد تازیانه را بر او اجرا کند و بیش از آن او را توبیخ نکند، پس اگر برای بار دوم زنا کرد دوباره باید او را تازیانه بزند و از توبیخ او خودداری نماید، و اگر برای بار سوم زنا کرد، باید او را بفروشد هرچند به قیمت ریسمانی از مو هم باشد».

(۱) متفق علیه : خ (۱/۶۴/۱۸)، م (۳/۱۳۳۳/۱۷۰۹)، نس (۷/۱۴۸).

(۲) منار السبیل (۲/۳۶۱).

(۳) بزودی در بیان قصه‌ای خواهد آمد.

(۴) متفق علیه : خ (۱۲/۱۶۵/۶۸۳۹)، م (۳/۱۳۲۸/۱۷۰۳).

حد زنا

زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسراء: ۳۲)

«و (با انجام مراحل و انگیزه‌های زنا) به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و راه و روشی بد است».

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است: از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم کدامین گناه بزرگتر است؟ فرمود: (أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نَدَا وَهُوَ خَلْقَكَ) «اینکه برای خدا شریک قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است» گفتم: بعد از آن چی؟ فرمود: (أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ) «فرزندت را از ترس اینکه با تو غذا بخورد بکشی» گفتم بعد از آن چی؟ فرمود: (أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ)^۱ «با زن همسایه‌ات زنا کنی».

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ (فرقان: ۶۸ - ۷۰)

«و کسانی که با خدا معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و عبادت نمی کنند و انسانی که الله خودش را حرام کرده به قتل نمی رسانند مگر به حق و زنا نمی کنند، چرا که هر کس این (کارهای ناشایست) را انجام دهد، کیفر آنرا می بیند و در روز قیامت عذابش مضاعف می شود و برای ابد در جهنم به ذللی می ماند

۱) متفق علیه: خ (۱۲/۱۱۴/۶۸۱۱) ف م (۱/۹۰/۸۶)، د (۶/۴۲۲/۲۲۹۳)، ت (۵/۱۷/۳۲۳۲).

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

در حدیث طولانی‌ای که سمره بن جندب درباره رؤیای پیامبر ﷺ روایت کرده آمده که پیامبر ﷺ فرمود: (فانطلقنا فأتينا على مثل التنور، قال: وأحسب أنه كان يقول: فإذا فيه لغط و أصوات، قال: فاطلعنا فيه، فإذا رجال و نساء عراة، و إذا هم يأتهم لهب ن أسفل منهم، فإذا أتاهم ذلك اللهب ضوضوا، قال: قلت لهما: ما هؤلاء، قالوا: و أما الرجالو النساء العراة الذين في مثل التنور فهم الزناة و الزواني)^۱ «رفتیم تا به (چاهی) مانند تنور رسیدیم، (راوی) گوید: گمان می‌کنم پیامبر ﷺ فرمود: که از آن سروصداهایی به گوش می‌رسید، فرمود به آن نگاه کردیم، زنان و مردان عربانی را دیدیم که شعله‌های آتش از زیر آنها بلند می‌شد و وقتی که به آنها می‌رسید، داد و فریاد می‌زدند. پیامبر به آندو (فرشته همراه) گفت: اینان چه کسانی هستند؟ جواب دادند: مردان و زنان عربانی که در چاه تنور مانند بودند، زنان و مردان زناکار هستند».

از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا یزنی العبد حین یزنی و هو مؤمن، و لا یسرق حین یسرق و هو مؤمن، و لا یشرب حین یشرب و هو مؤمن، و لا یقتل و هو مؤمن، قال عکرمة: قلت لابن عباس، کیف ینزع الإیمان منه؟ قال هکذا - و شبک بین أصابعه ثم أخرجها - فإن تاب عاد إليه هکذا - و شبک بین أصابعه)^۲ «بنده زناکار در حال زنا مؤمن نیست و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و شرابخوار در حال نوشیدن شراب مؤمن نیست و (قاتل) در حال قتل مؤمن نیست. عکرمة گوید: به ابن عباس گفتم: چگونه ایمان از او سلب می‌شود؟ گفت: اینطور: - وانگشتانش رادر هم فروکرد،

(۱) صحیح: [ص. ج ۳۴۶۲، خ (۱۲/۴۳۸/۷۰۴۷)].

(۲) صحیح: [ص. ج ۷۷۰۸، خ (۱۲/۱۱۴/۶۸۰۹)، نس (۸/۶۳) در روایت نسائی قسمت موقوف حدیث نیامده است.

سپس آنها را درآورد و گفت: اگر توبه کرد، ایمان اینطور به او برمی گردد - وانگشتانش را در هم فرو برد-».

اقسام زناکاران

شخص زناکار محصن و یا غیر محصن است:

اگر شخصی آزاد، محصن (ازدواج کرده) و مکلف^۱ و مختار مرتکب زنا شدف باید رجم شود تا بمیرد:

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: (أن رجلاً من أسلم، أتى رسول الله ﷺ فحدثه أنه قد زنى، فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله ﷺ فرجم، و كان قد أحسن)^۲ «مردی از قبیله اسلم نزد پیامبر ﷺ آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر ﷺ دستور داد تا رجم شود، آن مرد محصن (ازدواج کرده) بود». از ابن عباس (رض) روایت است که روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه برای مردم خطبه خواند و گفت: (إن الله بعث محمداً بالحق، و أنزل عليه الكتاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم، غقرأناها و عقلناها و وعیناها، رجم رسول الله ﷺ و رجمنا بعده، فأخشی إن طال بالناس زمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم فی کتاب الله، فیضلوا بترك فريضة، أنزلها الله، والرجم فی کتاب الله حق علی من زنى إذا أحسن من الرجال و النساء، إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف)^۳ «به راستی خداوند محمد ﷺ را به حق مبعوث و قرآن را بر او نازل کرد. از جمله آیاتی که خداوند نازل کرد آیه رجم است، که آنرا خواندیم و درک و حفظ نمودیم. پیامبر ﷺ (طبق آن زناکار محصن را) رجم کرد و ما هم بعد از او

(۱) المحصن: کسی است که قبلاً با ازدواجی صحیح عمل آمیزش را انجام داده باشد. المكلف: کسی است که بالغ و عاقل باشد، پس بر کودک و دیوانه حد اجرا نمی‌شود به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (رفع القلم عن ثلاثة) «تکلیف از سه دسته برداشته شده است» که بارها بیان شده است.

(۲) صحیح: [ص. د ۳۷۲۵]، ت (۲/۴۴۱/۱۴۵۴)، د (۱۲/۱۱۲/۴۴۰۷).

(۳) متفق علیه: خ (۱۲/۱۴۴/۶۸۳۰)، م (۳/۱۳۷۱/۱۶۹۱)، د (۱۲/۹۷/۴۳۹۵)، ت (۲/۴۴۲/۱۴۵۶).

رجم کردیم. بیم دارم اگر زمان طولانی بر مردم بگذرد، کس بگوید: به خدا قسم ایه رجم را در کتاب خدا نیافتیم، در نتیجه با ترک واجبی که خداوند نازل کرده گمراه شوند، رجم در کتاب خدا حق است و باید بر هر زن و مرد محصنی اجرا شود، و این زمانی است که شهود گواهی دهند یا زن حامله گردد یا به آن اعتراف کنند»^(*).

حد برده

اگر برده یا کنیزی مرتکب زنا شود، رجم نمی‌گردد بلکه باید پنجاه تازیانه به او زده شود، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾

(نساء: ۲۵)

() امام صنعانی در سبیل السلام در شرح این اثر می‌گوید: اسماعیلی این اثر را با افزوده‌ای به این شرح روایت کرده و آن هم قول عمر است که بعد از (أو الإعتراف) می‌گوید: (وقد قرأناها: الشيخ و الشیخة فارجموهما البتة) «ما این آیه را خوانده‌ایم که می‌فرماید: الشيخ و الشیخة فارجموهما البتة» یعنی اگر مرد و زن محصن زنا کردند حتماً آنان را رجم کنید».

و در روایتی از نسائی آمده که این آیه در قرآن در سوره (الأحزاب) است.

همینطور امام مالک در الموطأ این افزوده را از یحیی ابن سعید از ابن مسیب روایت کرده است.

و در روایتی دیگر این افزوده آمده که آیه می‌فرماید: ﴿و إِذَا زَنِيَ فَا رَجْمُوهُمَا الْبَتَّةَ نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَ

اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ «اگر مرد و زن محصن زنا کردند حتماً آنان را رجم کنید تا پند و عبرتی از جانب

خدا برای مردم باشد، و خداوند بلندمرتبه و حکیم است».

و در روایتی دیگر آمده که عمر گفت: (لولا أن يقول الناس زاد عمر في كتاب الله لكتبتهما بیدی) «اگر

به این خاطر نمی‌بود که مردم می‌گویند: عمر به کتاب خدا اضافه کرده است با دست خودم این آیه را

می‌نوشتیم، و این آیه از آیاتی است که تلاوت آن نسخ شده است ولی حم آن باقی است و علمای اصول

آنها قسمتی از اقسام نسخ به حساب آورده‌اند. «مترجم».

«اگر پس از ازدواج از ایشان (جاریه‌ها) زنا سرزد عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی پنجاه تازیانه) است».

از عبدالله بن عیاش مخزومی روایت است: (أمرني عمر بن الخطاب في فتية من قریش، فجلدنا ولائد من ولائد الإمارة، خمسين خمسين في الزنا) ^۱ «عمر بن خطاب به من و جماعتی از جوانان قریش دستور داد تا تعدادی از جاریه‌های امارت را به خاطر زنا تازیانه بزینیم، به هر کدام از آنها پنجاه تازیانه زدیم».

بر کسی که به زور وادار به زنا شود حدی نیست

از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است: (أتى عمر بن الخطاب رضی الله عنه بامرأة جدها العطش، فمرت على راع فاستسقت، فأبى أن يسقيها إلا أن تمكنه من نفسها، ففعلت فشاور الناس في رجمها، فقال على رضی الله عنه هذه مضطرة أرى أن تخلصي سبيلها، ففعل) ^۲ «زنی را نزد عمر بن خطاب آوردند که تشنگی بر او چیره شده بود و از کنار چوپانی گذشته و از او درخواست آب کرده بود، چوپان دادن آب را بر او تا انجام عمل زشت امتناع ورزیده بود، آن زن هم (از روی ناچاری) قبول کرده بود. لذا عمر درباره رجم آن زن با مردم مشورت کرد، علی رضی الله عنه گفت: این زنجبور به انجام این کار شده است؛ به نظر من باید او را به حال خودش بگذارید، عمر رضی الله عنه همین کار را کرد».

حد غیر محصن (ازدواج نکرده)

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾

(نور: ۲)

(۱) حسن: [الإرواء ۲۳۴۵]، ما (۵۹۴/۱۵۰۸)، هق (۸/۲۴۲).

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۱۱۳]، هق (۸/۲۳۶).

«هر یک از زن و مرد زناکار (ازدواج نکرده) را صد تازیانه بزنید و در (اجرای قوانین) دین خدا رأفت نسبت بدیشان نداشته باشید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان بر اجرای حد بر ایشان حاضر باشند».

از زید بن خالد جهنی روایت است: (سمعت النبی ﷺ یأمر فیمن زنی و لم یحصن جلد مائة و تغریب عام)^۱ «شنیدم پیامبر دستور داد فرد غیر محصنی که مرتکب زنا شده بود را صد تازیانه بزنند و یکسال تبعید کنند».

از عباده بن صامت روایت است: پیامبر ﷺ فرمود: (خذوا عنی عنی، قد جعل الله لهن سبیلا، البکر بالبکر جلد مائة و نفی سنة، و الثیب بالثیب، جلد مائة و الرجم)^۲ «از من یاد بگیرید از من یاد بگیرید، خداوند چاره زنان زناکار را مشخص کرده است. غیر محصن (ازدواج نکرده) صد تازیانه و یکسال تبعید، و محسن (ازدواج کرده) زناکار صد تازیانه و سنگسار کردن».

با چه چیزی حد ثابت می شود

حد به یکی از دو چیز ثابت می شود:^۳ اقرار یا شهود:

حد با اقرار ثابت می شود؛ چون پیامبر ﷺ ماعز و غامدیه را بخاطر اقراری که کردند رجم کرد:

از ابن عباس (رض) روایت است: (لما أتیمنا عز بن مالک النبی ﷺ قال له، لعلک قبلت أو غمزت أو نظرت، قال لا یا رسول الله، قال: أنکتها؟ - لا یکنی - قال: فعند ذلك أمر برجمه)^۴ «وقتی ما عز بن مالک نزد پیامبر ﷺ آمد، پیامبر به او گفت: شاید او را بوسیده‌ای

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۳۴۷]، خ (۱۲/۱۵۶/۶۸۳۱).

(۲) صحیح: [مختصر م ۱۰۳۶]، م (۳/۱۳۱۶/۱۶۹۰)، د (۱۲/۹۳/۴۳۹۲)، ت (۲/۴۴۵/۱۴۶۱)، ج ه (۲/۸۵۲/۲۵۵۰).

(۳) فقه السنه (۳/۳۵۲).

(۴) صحیح: [ص. د ۳۷۲۴]، خ (۱۲/۱۳۵/۶۸۲۴)، د (۱۲/۱۰۹/۴۴۰۴).

یا لمس یا نگاه کرده‌ای، گفت: نه ای رسول خدا، پیامبر ﷺ (با لفظ صریح) فرمود: آیا با او جماع کرده‌ای - به کنایه نگفت - (ابن عباس) گوید: در این هنگام پیامبر دستور به رجم او داد».

از سلیمان بن بریده از پدرش روایت است: (أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَاءَتْهُ امْرَأَةٌ مِنْ غَامِدٍ مِنَ الْأَزْدِ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ طَهِّرْنِي، فَقَالَ: وَيْحَكَ أَرَجَعِي فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: أَرَاكَ تَرِيدُ أَنْ تَرْتَدَّتِي كَمَا رَدَدْتَ مَاعِزَ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَتْ: إِنَّهَا حَبْلِي مِنْ زَنَاءٍ، قَالَ: أَنْتِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهَا: حَتَّى تَضَعِي مَا فِي بَطْنِكَ، قَالَ: فَكَفَلَهَا رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ حَتَّى وَضَعَتْ، قَالَ: فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: قَدْ وَضَعْتَ الْغَامِدِيَّةَ، فَقَالَ: إِذْنِ لَانْرَجْمَهَا وَنَدَعِ وَلَدَهَا صَغِيرًا لَيْسَ بِهِ مِنْ يَرْضَعُهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ: إِلَيَّ رِضَاعُهُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَالَ: فَرَجْمَهَا) ^۱ «زنی غامدی از قبیله ازد نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! مرا پاک کن، پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو! برگرد و از خدا طلب استغفار و توبه کن، (زن) گفت: می‌بینم که می‌خواهی من را هم مانند ماع بن مالک رد کنی، پیامبر ﷺ فرمود: چه کرده‌ای؟ (آن زن) گفت: او در اثر زنا حامله شده است. فرمود: تو؟ گفت: بله، پیامبر به او فرمود تا وقتی وضع حمل نکنی حد بر تو جاری نمی‌شود، (سلیمان) گوید: مردی از انصار سرپرستی او را برعهده گرفت تا وضع حمل کرد. (سلیمان) گوید: سپس آن مرد نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: زن غامدیه وضع حمل کرده است، پیامبر فرمود: در این حالت او را رجم نمی‌کنیم، که بچه کوچکش تنها بماند و کسی نباشد که به او شیر بدهد، مردی از انصار بلند شد و گفت: ای رسول خدا! شیر دادن او بر عهده من. (سلیمان) گوید: پیامبر ﷺ او را رجم کرد».

اگر کسی که به زنا اقرار کرده است، از اقرارش پشیمان شود حد بر او جاری نمی‌شود؛ به دلیل حدیث نعیم بن هزال که گوید:

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۰۳۹]، م (۳/۳۲۱/۱۶۹۵).

ماعز بن مالک، یتیمی بود تحت سرپرستی پدرم، و با یکی از زنان محله زنا کرد ... تا جایی که گفت: پیامبر دستور داد که او را رجم کنند، پس او را به حره بردند. وقتی که او را رجم کردند، و دید که سنگ به شدت به او می‌خورد بی‌تابی کرد و پا بفرار گذاشت، عبدالله بن انیس او را دید، در حالی که دوستانش نتوانستند او را بگیرند، عبدالله سم شتری را برداشت و او زد، و او را کشت، سپس نزد پیامبر ﷺ آمد و جریان را برایش تعریف کرد، پیامبر فرمود: (هلا ترکتموه لعله أنیتوب فیتوب الله علیه)^۱ «چرا او را به حال خودش رها نکردید، شاید توبه می‌کرد و خداوند توبه او را قبول می‌کرد».

حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام

اگر مردی اعتراف کند که با فلان زن زنا کرده است، حد تنها بر او جاری می‌شود و اگر زن هم به این امر اعتراف کرد، بر او هم حد جاری می‌شود در غیر اینصورت حد جاری نمی‌شود.

از ابوهریره و زید بن خالد روایت است: «دو خصم نزد پیامبر ﷺ شکایت بردند، یکی از آنها گفت: میان ما با کتاب خدا داوری کن، دیگری - که از دوستش به مسائل شرعی آگاهتر بود - گفت: آری ای پیامبر خدا میان ما به کتاب خدا داوری کن، و به من اجازه بده صحبت کنم، پیامبر ﷺ فرمود: صحبت کن، آن مرد گفت: پسر من عسیف این مرد بود - مالک گوید: عسیف بمعنی کارگر است - و با همسر او زنا کرده، به من خبر دادند که پسر من باید رجم شود، من هم صد گوسفند و کنیزم را در عوض این کار دادم، سپس از اهل علم سؤال کردم به من گفتند که سزای پسر من صد تازیانه و یکسال تبعید است و تنها همسر آن مرد باید رجم شود. پیامبر ﷺ فرمود: (أما والذی نفسی بیده، لأقضین بینکما بکتاب الله، أما غنمک و جاریتک فرد علیک) «قسم به ذاتی که جانم در دست او است بین شما به کتاب خدا داوری می‌کنم، گوسفندان و کنیزت به خودت برمی‌گردند، و پسر

(۱) صحیح: [ص. د ۳۷۱۶]، د (۴۳۹۶/۹۹/۱۲).

او را صد تازیانه زد و یک سال تبعید کرد و به انیس اُسلمی دستور داد که نزد آن مرد برود، اگر اعتراف کرد رجمش کند، آن زن اعتراف کرد و او را رجم کرد.^۱

ثبوت زنا با شهادت شهود

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾
(نور: ۴)

«کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند؛ سپس چهار شاهد نمی آورند؛ بدیشان هشتاد شلاق بزنید و هرگز گواهی دادن آنان را نپذیرید، و چنین کسانی فاسق هستند».

اگر چهار مرد مسلمان، آزاد و عادل شهادت بدهند که آلت تناسلی فلان مرد را در فرج فلان زن مانند فرورفتن میل در سرمه دان، و ریسمان در چاه، دیده اند بر آن زن و مرد حد جاری می شود.

ولی اگر سه نفر شهادت بدهند و چهارمی شهادت ندهد، حد قذف (تهمت) بر آن سه نفر جاری می شود، به دلیل آیه کریمه و حدیثی که از قسامه بن زهیر روایت است: «وقتی جریان ابوبکره و مغیره روی داد - و حدیث را روایت کرد - گفت شاهدان را صدا زد، ابوبکره و شبل بن معبد و ابوعبدالله نافع شهادت دادند. وقتیکه این سه نفر شهادت دادند عمر رضی الله عنه گفت ک کار عمر سنگین شد. وقتی زیاد آمد، عمر گفت: این شاءالله بر چیزی جز حق شهادت نده، زیاد گفت: من به زنا شهادت نمی دهم ولی کار زشتی را دیدم، عمر گفت الله اکبر حد را بر آنان (سه نفر) جاری کنید، پس آنان را تازیانه زدند، (قسامه) گوید: بعد از آنکه عمر ابوبکره را زد، ابوبکره گوید: شهادت می دهم که او زناکار است، عمر خواست که دوباره او را تازیانه بزند ولی علی او را از

۱) متفق علیہ: خ (۶۸۲۸، ۱۲/۱۳۶/۲۷)، م (۱۶۹۸، ۳/۱۳۲۴/۹۷)، د (۱۲/۱۲۸/۴۴۲۱)، ت

(۸/۲۴۰)، نس (۲/۸۵۲/۲۵۴۹)، جه (۲/۴۴۳/۱۴۵۸).

این کار منع کرد و گفت: اگر می‌خواهی او را تازیانه بزنی این را رجم کن، عمر او را به حال خود رها کرد و تازیانه نزد^۱.

حکم کسی که با یکی از محارمش زنا کند

اگر کسی با یکی از محارمش زنا کند، حد او کشتن است فرق نمی‌کند محصن یا غیر محصن باشد.

و اگر او را به ازدواج خود درآورد باید کشته شود و دارایی‌اش نیز مصادره گردد: از براء روایت است: (لقت عمی، و معه الراية، فقلت: أين تريد؟ قال: بعثنی رسول الله ﷺ إلی رجل تزوج امرأة أبیه بعده، أن أضرب عنقه و آخذ ماله)^۲ «عمومی را دیدم که پرچمیبه دست داشت، گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: پیامبر ﷺ مرا به سوی مردی فرستاده که بعد از (مگر و یا ...) پدرش با همسر او ازدواج کرده، تا گردنش را بزخم و دارایی‌اش را مصادره کنم».

حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند

از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من وقع علی بهیمة فاقتلوه و اقتلوا البهیمة)^۳ «هر کس با حیوانی آمیزش کرد او و حیوان را بکشید».

حد لواط

هرگاه مردی با مردی دیگر عمل لواط را انجام دهد، حد آن کشتن است خواه محصن یا غیر محصن باشند: از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من وجدتموه یعمل

(۱) سند آن صحیح است: [الإرواء ۸/۲۹]، هق (۸/۳۳۴).

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۳۵۱]، [ص. ج ۲۱۱۱]، د (۱۲/۱۴۷/۴۴۳۳)، نس (۶/۱۱۰)، ترمذی و ابن ماجه این حدیث را بدون جمله «و آخذ ماله» روایت کرده‌اند: ت (۲/۴۰۷/۱۳۷۳)، جه (۲/۸۶۹/۳۶۰۷).

(۳) حسن صحیح: [ص. ت ۱۱۷۶]، ت (۳/۸/۱۴۷۹)، د (۱۲/۱۵۷/۴۴۴۰)، جه (۲/۸۵۶/۲۵۶۴).

عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به) ^۱ «هر کسی را یافتید که عمل قوم لوط را انجام داد، فاعل و مفعول را بکشید».

حد قذف

تعریف قذف

قذف عبارت است از متهم ساختن کسی به زنا، به اینصورت که به کسی دیگر بگوید: ای زناکار! یا الفاظ دیگری که از آنها اتهام به زنا فهمیده می‌شود.

حکم قذف

قذف از جمله گناهان کبیره و حرام است:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾
(نور: ۲۳)

«کسانی که زنان پاکدامن بی‌خبر (از هر گونه آلودگی) و ایماندار را به زنا متهم می‌کنند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دور و عذاب عظیمی دارند».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا: و ما هن يا رسول الله؟ قال: الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وأكل الربا، و أكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات) ^۲ «از هفت (گناه) هلاک کننده پرهیزید، گفتند: ای رسول خدا آنها چه هستند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خدا، سحر، کشتن کسی که خداوند (قتل) آنرا حرام کرده مگر به حق، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ هنگام رودرو شدن با دشمن، و نسبت دادن زنا به زنان مؤمن و پاکدامن و بی‌خبر».

۱) صحیح: [ص. ۲۰۷۵]، ت (۳/۸/۱۴۸۱) ف د (۱۲/۱۵۳/۴۴۳۸)، جه (۲/۸۵۶/۲۵۶۱).

۲) متفق علیه: [ص. ج ۱۴۴].

هر کس مسلمانی را به زنا متهم کند (و نتواند با آوردن چهار شاهد آن را ثابت کند)، به او هشتاد تازیانه زده شود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾
(نور: ۴)

«کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند؛ سپس چهار شاهد نمی‌آورند؛ بدیشان هشتاد شلاق بزنید و هرگز گواهی دادن آنان را نپذیرید، و چنین کسانی فاسق هستند».

لعان

هرگاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری می‌شود، مگر اینکه دلیل بیاورد یا لعان کند:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾
(نور: ۶ - ۹)

«کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می‌کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن چهار بار خدا را به شهادت بطلبد (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او می‌زند) دروغگو است عذاب (رجم) را از او دفع می‌نماید، و در مرتبه پنجم (باید بگوید که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید».

از ابن عباس روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر ﷺ همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحماء زنا کرده، پیامبر ﷺ فرمود: (البینة أو حد فی ظهرك) «باید دلیل بیاوری

وگر نه حد بر پشتت جاری می‌شود، گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، می‌رود و شاهد پیدا می‌کند؟! پیامبر ﷺ فرمود: (البینة أو حد فی ظهرك)، شاهد وگر نه حد بر پشتت جاری می‌شود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو هستم، و حتماً خداوند آیه‌ای نازل خواهد نمود و پشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ را تا ﴿إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ بر پیامبر ﷺ نازل کرد، پیامبر ﷺ رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر ﷺ فرمود: (إن الله يعلم أن أحدكما كاذب فهل منكما تائب) «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او رانگه داشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب می‌کند، ابن عباس گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید بطوریکه گمان کردیم از لعان پشیمان می‌شود (و اقرار می‌کند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم را نمی‌برم و رفت، پیامبر ﷺ فرمود: (أبصروها فإن جاءت به أكحل العينين سابغ الإلتين، خدلج الساقين، فهو لشريك بن سحماء، فجاءت به كذلك، فقال النبي ﷺ لولا ما مضى من كتاب الله لكان لي و لها شأن) ^۱ «نگاه کنید اگر بچه‌اش متولد شد و چشمهای سیاه، باسنهای بزرگ، و پاهای پرگوشت داشت، بدانید که آن بچه از شریک بن سحماء است، وقتی بچه را به دنیا آورد به او نگاه کردند و دیدند که به همان شکلی است که پیامبر ﷺ توصیف کرده بود، پیامبر ﷺ فرمود: اگر به خاطر حکم کتاب خدا نبود که طبق آن، لعان اجرای حد را از زن رفع می‌کند، می‌دانستم با او چه کار کنم».

(۱) صحیح: [الإرواء ۲۰۹۸]، خ (۴۴۹/۴۷۴۷)، د (۳۴۱/۲۲۳۷)، ت (۵/۱۲/۳۲۲۹)، ج —

احکام پس از لعان

هرگاه زن و شوهر ملاءنه کردند، با لعنت کردنشان احکام زیر اجرا شود:

۱- جدایی بین آن دو

به دلیل حدیث ابن عمر که گفت: (لاعن النبی ﷺ بین رجل و امرأة من الأنصار و فرق بينهما)^۱ «پیامبر ﷺ زن و مردی از انصار را ملاءنه داد و آنها را از هم جدا کرد».

۲- تحریم ابد

به دلیل قوم سهل بن سعد: (مضت السنة فی المتلاعنین أن یفرق بینهما، ثم لا یجتمعان أبدا)^۲ «سنت درباره زن و مردی که لعان کنند، این است که بین آنها جدایی انداخته شود و هرگز نتوانند دوباره با هم ازدواج کنند».

۳- زن لعان کننده با لعان مستحق مهریه‌اش می‌گردد

به دلیل حدیث ایوب از سعید بن جبیر که گفت: «به ابن عمر گفتم (حکم) مردی که همسرش را به زنا متهم می‌کند چیست؟ گفت: پیامبر ﷺ بین زن و مردی از بنی عجلان جدایی انداخت و فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب فهل منکما تائب) «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید. آیا کس از شما هست که توبه کند؟» آندو سرباز زدند. پیامبر ﷺ فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب، فهل منکما تائب؟)، «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید. آیا کسی از شما هست که توبه کند؟» باز هم سرباز زدند پیامبر ﷺ فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب، فهل منکما تائب؟) دوباره آندو سرباز زدند و در نتیجه پیامبر ﷺ آنها را از هم جدا کرد.

(۱) متفق علیه : خ (۹/۴۵۸/۵۳۱۴)، م (۲/۱۱۳۳/۹/۱۴۹۴).

(۲) صحیح : [الإرواء ۲۱۰۴]، د (۶/۳۳۷/۲۲۳۳)، هق (۷/۴۱۰).

ایوب گوید: عمرو بن دینار به من گفت: چیزی در این حدیث هست که نگفته‌ای، (عمرو) گفت: آن مرد پرسید: پس مالم چی؟ گوید: پیامبر فرمود: (لامال لک إن كنت صادقا فقد دخلت بهاء و إن كانت كاذبا فهو أبعد منك) «هیچ مالی به تو تعلق نمی‌گیرد چون اگر در ادعایت صادق باشی آن مال حقی است که به واسطه نزدیکی با زنت از آن او است و اگر دورغ گفته باشی به طریق اولی مال به تو تعلق نمی‌گیرد».^۱

۴- بچه‌ای که از زن لعان کننده متولد شود، به او داده می‌شود

به دلیل حدیث ابن عمر: (أن النبی ﷺ لاعن بین رجل و امرأته، فانتفی من ولدها، ففرق بینهما و أحلق الولد بالمرءة)^۲ «پیامبر ﷺ بین زن و شوهری ملاعنه داد، مرد فرزند زنش را از خود نفی کرد، پیامبر ﷺ آنها را از هم جدا کرد و فرزند را به زن داد».

۵- ثبوت ارث بین زن ملاعنه و فرزندش

به دلیل قول ابن شهاب در حدیث سهل بن سعد: (فكانت السنة بعدهما أن يفرق بين المتلاعنين، و كانت حاملا، و كان ابنها يدعى لأمه) قال: (ثم جرت السنة في ميراثها أنها ترثه، و يرث منها ما فرض الله له)^۳ «بعد از (لعان آن زن و شوهر) سنت بر اینست که اگر زنی که از هم جدا شوند و اگر آن زن حامله بود، فرزندش به مادرش نسبت داده می‌شود» گفت «سپس سنت درباره میراث زن بر این است که زن از فرزندش، و فرزند او به اندازه‌ای که خداوند تعیین کرده است، ارث ببرد».

(۱) متفق علیه: خ (۹/۴۵۶/۵۳۱۱)، م (۲/۱۱۳۰/۱۴۹۳)، د (۲۲۴۱، ۶/۳۴۷/۴۱)، نس (۶/۱۷۷).

(۲) متفق علیه: خ (۹/۴۶۰/۵۳۱۵)، م (۲/۱۱۳۲/۱۴۹۴)، د (۶/۳۴۸/۲۲۴۲)، ت (۲/۳۳۸/۱۲۱۸)، نس (۶/۱۷۸)، جه (۱/۶۶۹/۲۰۶۹).

(۳) متفق علیه: خ (۹/۴۵۲/۵۳۰۹)، م (۲/۱۱۲۹/۱۴۹۲)، د (۶/۳۳۹/۲۲۳۵).

حد شرابخواری

تحریم شراب

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُمْ مُنْتَهُونَ ﴾
(مائده: ۹۰ - ۹۱)

«ای مؤمنان، شرابخواری و قماربازی و بت‌ها و تیرها (و سنگ‌ها و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیب‌گویی) بکار می‌برید، پلیدند و از عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید، شیطان می‌خواهد از طریق شرابخواری و قماربازی در میان شما عداوت و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا دست می‌کشید و بس می‌کنید؟».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(لا يزني الزاني حين يزني و هو مؤمن، ولا يشرب الخمر حين يشرب و هو مؤمن)^۱
«زناکار در حالی که زنا می‌کند ایمان ندارد، و شراب‌خوار در حالی که شراب می‌خورد ایمان ندارد».

از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(الخمر أم الخبائث، فمن شربها لم تقبل صلاته أربعين يوماً فإن مات و هي في بطنه ما ميتة جاهلية)^۲ «شراب ام‌الخبائث (اساس پلیدیها) است، پس هر کس آنرا بنوشد تا چهل

(۱) صحیح: [ص. ج ۷۷۰۷].

(۲) حسن: [ص. ج ۳۳۴۴]، طس (۳۸۱۰).

روز نمازش قبول نمی‌شود و اگر بمیرد در حالیکه شراب در شکمش باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

از ابن عباس روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

«الخمير أم الفواحش، و أكبر الكبائر، من شربها وقع على أمه و خالته و عمته»^۱ «شراب ام الفواحش و از بزرگترین گناهان است، کسی که آنرا بنوشد، به مادر و خاله و عمه‌اش تجاوز می‌کند».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مدمن الخمر كعابد وثن)^۲.

«معتاد به شراب همانند بت پرست است».

از ابودرداء روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا يدخل الجنة مدمن الخمر)^۳.

«معتاد به شراب وارد بهشت نمی‌شود».

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لعنت الخمر على عشرة أوجه: بعينها، و عاصرها، و معتصرها، بائعها، و مبتاعها و حاملها، و المحمولة إليه، و آكل ثمنها، و شاربها، و ساقيتها)^۴ «شراب از ده جهت لعنت شده است: خود شراب، کسی که راب را دست می‌کند، کسی که به درخواست او شراب گرفته می‌شود، فروشنده، خریدار، حمل کننده، کسی که شراب برای او حمل می‌شود، خورنده پول آن و خورنده خود آن و ساقی آن».

شراب چیست

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (كل مسكر خمر، و كل خمر حرام)^۵ «هر مست‌کننده‌ای شراب و هر شرابی حرام است».

(۱) حسن: [ص. ج ۳۳۴۵]، طب (۱۱/۱۶۴/۱۱۳۷۲).

(۲) حسن: [ص. ج ۲۷۲۰]، [الصحيحه ۶۷۷]، جه (۲/۱۱۲۰/۳۳۷۵).

(۳) صحيح: [ص. جه ۲۷۲۱]، [الصحيحه ۶۷۸]، جه (۲/۱۱۲۱/۳۳۷۶).

(۴) صحيح: [ص. جه ۲۷۲۵]، جه (۲/۱۱۲۱/۳۳۸۰)، این لفظ ابن ماجه است، د (۱۰/۱۱۲/۳۶۵۷).

(۵) صحيح: [ص. جه ۲۷۳۴]، م (۲۰۰۳ - ۳/۱۵۸۸/۷۵-)، جه (۲/۱۱۲۴/۳۳۹۰).

از عایشه (رض) روایت است: از پیامبر ﷺ درباره «بتع» سؤال شد - بتع شرابی است که از عسل گرفته می‌شد، و اهل یمن آنرا می‌خوردند - پیامبر ﷺ فرمود: (کل شراب أسکر فهو حرام)^۱ «هر نوشیدنی که مست کند، حرام است».

از ابن عمر (رض) روایت است: عمر بر منبر ایستاد و گفت: (أما بعد: نزل تحريم الخمر و هي من خمسة: العنب، والتمر، والعسل، والحنطة، والشعير، والخمر ما خامر العقل)^۲ «اما بعد: حکم تحریم خمر نازل شده در حالیکه خمر از پنچ چیز گرفته می‌شود: انگور، خرما، عسل، گندم و جو، و خمر هر آن چیزی است که عقل را بپوشاند».

از نعمان بن بشیر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إن من الحنطة خمراً، و من الشعير خمراً، و من الزبيب خمراً، و من التمر خمراً، و من العسل خمراً)^۳ «همانا از گندم شراب گرفته می‌شود، از جو شراب گرفته می‌شود، و از مویز شراب گرفته می‌شود، از خرما شراب گرفته می‌شود، و از عسل شراب گرفته می‌شود».

کم و زیاد (در تحریم) شراب تفاوتی ندارد

از عبدالله بن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (کل مسکر حرام، و ما أسکر کثیره فقليله حرام)^۴ «هر مست‌کننده‌ای حرام است و هر چه مقدار زیاد آن مست‌کننده باشد، مقدار اندک آن نیز حرام است».

(۱) متفق علیه: خ (۱۰/۴۱/۵۵۸۶)، این لفظ بخاری است، م (۳/۱۵۸۵/۲۰۰۱)، د (۱۰/۱۲۲/۳۶۶۵) ف ت (۳/۱۹۳/۱۹۲۵)، نس (۸/۲۹۸).

(۲) متفق علیه: خ (۱۰/۳۵/۵۵۸۱)، م (۴/۲۳۲۲/۳۰۳۲)، د (۱۰/۱۰۴/۳۶۵۲)، نس (۸/۲۹۵).

(۳) صحیح: [ص، جه ۲۷۲۴]، جه (۲/۱۱۲۱/۳۳۷۹)، (۲/۱۱۴/۳۶۹۵۹)، ت (۳/۱۹۷/۱۹۳۴).

(۴) صحیح: [ص، جه ۲۷۳۶]، جه (۲/۱۱۲۴/۳۳۹۲)، نسائی دو قسمت این حدیث را بصورت جداگانه روایت کرده است. (۸/۲۹۷، ۳۰۰).

از عایشه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (کل مسکر حرام، وما أسکر الفرق منه فملاء الکف منه حرام)^۱ «هر مست‌کننده‌ای حرام است و هر چیزی که خوردن یک «فرق»^(*) از آن انسان را مست کند، یک مشت از آن نیز حرام است».

حد شرابخوار

هرگاه شخص مکلفی با اختیار خود شراب بخورد و بداند که شراب است، چهل تازیانه به او زده می‌شود، ولی حاکم می‌تواند بنا به صلاح‌دید خود تا هشتاد تازیانه به او بزند: به دلیل حدیثی که حصین بن منذر روایت کرده: (أن علیا جلد الولید ابن عقبه فی الخمر أربعین، ثم قال: جلد النبی ﷺ أربعین، و أبوبکر أربعین، و عمر ثمانین، و کل سنة، و هذا أحب إلی) ^۲ «علی به خاطر شرابخواری چهل تازیانه به ولید بن عقبه زد، سپس گفت: پیامبر ﷺ به شرابخوار چهل تازیانه و ابوبکر چهل تازیانه و عمر هشتاد تازیانه می‌زد، تمام اینها سنت است، ولی من این (چهل تازیانه) را بیشتر دوست دارم».

هرگاه کسی نوشیدن شراب را تکرار کند و هر بار حد بر او جاری شود و باز هم نوشیدن آن ادامه دهد، امام می‌تواند او را بکشد:

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إذا سکر فاجلدوه، فإن عاد فاجلدوه، ثم قال فی الرابعة: فإن عاد فاضربوا عنقه)^۳ «هرگاه کسی شراب نوشید به او تازیانه بزنید، اگر تکرار کرد دوباره او را تازیانه بزنید، اگر باز هم تکرار کرد او را تازیانه بزنید، سپس در مرتبه چهارم فرمود: اگر تکرار کرد گردنش را بزنید».

(۱) صحیح: [ص، ج ۴۵۵۲]، ت (۳/۱۹۴/۱۹۲۸)، د (۱۰/۱۵۱/۳۶۷۰).

(*) پیمانهای است به وزن شانزده رطل.

(۲) صحیح: [مختصر م ۱۰۴۷]، م (۳/۱۳۳۱/۱۷۰۷).

(۳) حسن صحیح: [ص، ج ۲۰۸۵]، ج (۲/۸۵۹/۲۵۷۲)، د (۱۲/۱۸۷/۴۴۶۰)، نس (۸/۳۱۴).

چه زمانی حد بر شرابخوار جاری می‌شود؟

حد بر شرابخوار پس از یکی از دو حالت زیر جاری می‌شود:^۱

۱- اقرار.

۲- شهادت دو نفر عادل.

دعای شر بر شرابخوار جایز نیست

از عمر بن خطاب روایت است که در زمان پیامبر ﷺ مردی بود بنام عبدالله و ملقب به حمار که پیامبر ﷺ را می‌خندانید پیامبر به خاطر شرابخواری، او را تازیانه زده بود، روزی او را آوردند و پیامبر دستور داد که او را تازیانه بزنند. مردی از میان جماعت گفت: خداوندا! او را لعنت کن، چقدر او را برای تازیانه زدن می‌آورند! پیامبر ﷺ فرمود: (لا تلعنوه فوالله ما علمت أنه يحب الله و رسوله)^۲ «او را لعنت نکنید، (چون) به خدا قسم نمی‌دانی که او خدا و رسول او را دوست دارد».

از ابوهریره روایت است: مرد مستی را نزد پیامبر ﷺ آوردند، دستور داد که او را بزنند بعضی از ما با دست، و بعضی با نعل، و بعضی با لباس، او را زدیم، وقتی آن مرد رفت شخصی گفت: چه کرده خدا او را خوار کند، پیامبر ﷺ فرمود: (لا تکنوا عون الشیطان علی أخیکم)^۳ «بر علیه برادران یاور شیطان نباشید».

حد سرقت (دزدی)

یکی از دستورات مهم اسلام، حفظ و نگه‌داری اموال است. اسلام امر نموده تا مال از راه حلال کسب شود (و اصل در هر چیز مباح بودن است) و کسب آنرا از راه حرام نهی کرده، و راههای کسب حرام را هم بیان کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

(۱) فقه السنة (۲/۳۳۶).

(۲) صحیح: [المشكاة ۲۶۲۱]، خ (۱۲/۷۵/۶۷۸۰).

(۳) صحیح: [ص. ج ۷۴۴۲]، خ (۱۲/۷۵/۶۷۸۱)، د (۱۲/۱۷۶/۴۴۵۳).

﴿ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ﴾ (أنعام: ۱۱۹)

«و بطور یقین آنچه را که بر شما حرام کرده، برایتان بیان نموده است».

سرقت یکی از کسب‌های حرام است:

و آن عبارت است از گرفتن و برداشتن مال دیگران به صورت پنهانی و پوشیده.^۱
و از گناهان کبیره می‌باشد، و حد آن بوسیله کتاب، سنت، و اجماع امت، ثابت است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حکیم ﴾

(مائده: ۳۸)

«دست‌های مرد و زن دزد را قطع کنید (این) کیفر عملی است که انجام داده‌اند و مجازاتی است از جانب خدا، و خداوند (بر کار خود) چیره (و در قانونگذاری خویش) حکیم است».

از عبدالله بن عمر (رض) روایت است: (آن رسول الله ﷺ قطع سارقا فی مجن قیمته ثلاثه دراهم)^۲. «پیامبر ﷺ دست دزدی را بخاطر (دزدیدن) سپری که سه درهم ارزش داشت قطع کرد».

ابن منذر گوید: اجماع کرده‌اند که هرگاه دو مسلمان آزاد و عادل گواهی دهند که شخصی دزدی کرده واجب است دستش قطع شود.

پس اگر شخصی بالغ و عاقل با اختیار خودش دزدی کرد، سپس به آن اعتراف نمود، یا دو نفر عادل به دزدی او گواهی دادند، واجب است که حد بر او جاری شود. مشروط بر اینکه آن مال به حد نصاب رسیده و در مکانی محفوظ قرار گرفته باشد.

از عائشه (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا تقطع ید السارق إلا فی ربع دینار فصاعدا)^۱. «دست دزد قطع نمی‌شود مگر در یک چهارم دینار و بیشتر از آن».

(۱) المغنی (۸/۲۴۰).

(۲) متفق علیه : خ (۹۷۱۲/۶۷۹۵)، م (۳/۱۳۱۳/۱۶۸۶)، ت (۳/۳/۱۴۷۰)، د (۱۲/۵۱/۴۳۶۳)، ن (۸/۷۶).

ابن منذر گوید: اجماع کرده‌اند که قطع کردن دست دزدی واجب است که به اندازه نصاب، از مالی که در مکان محفوظی قرار گرفته، دزدی کرده باشد.^۲
 حرز: هرآنچه که در آن مال نگهداری و حفظ شود حرز گویند: مانند: منزل، خزانه، و مکان قفل شده، و مانند اینها... .

صاحب «روضه‌الندیه» (۲/۲۷۷) گوید:

حرز آن است که مردم همانند آن را برای حفظ و نگهداری مال به شمار آورند، بنابراین خانه مخصوص نگهداری گاه (که به آن کاهدان می‌گویند) برای گاه، حرز محسوب می‌شود، تویله برای حیواناتی مانند: گاو، گوسفند، ... حرز به شمار می‌آید و محل نگهداری خرما (خرمن‌گاه) حرز به حساب می‌آید.

از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است: از رسول الله ﷺ سؤال شد: حکم خرمایی که بر درخت آویزان است چیست؟ فرمود: (من أصاب منه بفيه من ذی حاجة غیر متخذ خبنة فلا شی علیہ، و من خرج بشیء فعلیه غرامة مثلیه و العقوبة، و من سرق منه شیئا بعد أن یؤویه الجرین، فبلغ ثمن المجن فعلیه القطع)^۳. «هر نیازمندی که از آن بخورد و با خودش نبرد، گناهی بر او نیست، و هر کس چیزی از آن را با خود ببرد باید دو برابر آن را بعنوان غرامت بپردازد و مجازات شود، و هر کس از آن از محل نگهداریش (خرمن‌گاه) به ارزش سپری دزدید دستش قطع شود».

هر کسی مالش به سرقت رفت می‌تواند قبل از آنکه قضیه سرقت به سلطان (قاضی) کشیده شود، از سارق گذشت کند.

صفوان ابن امیه گوید: در مسجد بر گلیم خود که سی درهم ارزش داشت، خوابیده بودم، مردی آمد و آنرا ربود، آن مرد را گرفتند و نزد پیامبر ﷺ آوردند، دستور داده شد،

(۱) متفق علیه: خ (۱۲/۹۶/۶۷۸۹)، م (۳/۱۳۱۲/۱۶۸۴) واللفظ، ت (۳/۳/۱۴۶۹)، د (۱۲/۵۱/۴۳۶۲).

ن (۸/۷۷)، جه (۲/۸۶۲/۲۵۸۵).

(۲) الإجماع (۱۳۹/۶۱۵).

(۳) حسن: [ص. د ۳۶۸۹]، د (۱۲/۵۶/۴۳۶۸)، جه (۲/۵۶/۸۵۶ و ۲/۸۶۶)، ن (۸۵/۸).

که دستش قطع شود، گوید: (پیش پیامبر ﷺ آمدم گفتم: آیا دست او را به خاطر سی درهم قطع می‌کنی؟ من آن را به او نسیه می‌فروشم)، پیامبر ﷺ فرمود: (فها لا كان هذا قبل أن تأتيني به) 'چرا قبل از اینکه او را بیاورند این کار را نکردی'.

فایده: صاحب الروضه الندیه (۲/۲۷۹) گوید:

علما اتفاق نظر دارند که رهگاه سارق برای بار اول دزدی کرد، دست راستش قطع شود و هرگاه بار دوم دزدی کرد پای چپش قطع شود، و در اینکه بار سوم دزدی کند پس از قطع دست و پایش چه شود؟ اختلاف هست، اکثر علما گفته‌اند دست چپش قطع شود [استاد ما در «التعليقات الرضية ۳/۲۹۸» گوید: همین حکم نزد بیهقی از ابوبکر و عمر به صحت رسیده است (۲۸۴/۸)]، و اگر پس از آن برای بار چهارم دزدی کرد، پای راستش هم قطع می‌شود، و اگر پس از آن دزدی کرد تعزیر و زندانی شود. أه

حد حرابه (راهزنی)

تعریف حرابه^۲

حرابه عبارت از شورش گروهی از مسلمانان در دارالاسلام بوسیله هرج و مرج، ریختن خون، غارت اموال، تجارت به ناموس و از بین بردن محصولات و کشتن مخلوقات، به قصد تضعیف و تهدید دین، اخلاق و نظم و قانون است.

حکم حرابه

حرابه از بزرگترین جرایم است و به همین خاطر مجازات آن نیز از سخت‌ترین مجازات‌هاست:

خداوند متعال می‌فرماید:

(۱) صحیح: [ص. د: ۳۶۹۵]، د (۶۲/۴۳۷۱ و ۱۲/۶۳)، جه (۲/۸۶۵/۲۵۹۵).

(۲) فقه السنة (۲/۳۹۳).

﴿ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ (مائده: ۳۳)

«کیفر کسانی که (بر حکومت اسلامی می‌شورند و بر احکام شریعت می‌تازند و بدینوسیله) با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است که کشته یا به دار زده شوند، یا دست و پای آنها در جهت عکس یکدیگر بریده شود، یا اینکه از جایی به جایی تبعید گردند و یا زندانی شوند. این رسوایی آنان در دنیا است و برای ایشان در آخرت مجازات بزرگی است.»

از انس رضی الله عنه روایت است: (قدم علی النبی صلی الله علیه و آله نفر من عکل فأسلموا، فاجتوا المدينة، فأمرهم أن يأتوا إبل الصدقة فشربوا من أبقائها و ألبانها، ففعلوا فصحوا، فارتدوا فقتلوا رعاتها، واستاقوا الإبل فبعث في آثارهم فأتى بهم، فقطع أيديهم و أرجلهم، و سمل أعينهم، ثم لم يحسمهم حتى ماتوا) ^۱ «چند نفری از قبیله عکل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و مسلمان شدند، آب و هوای مدینه با آنان سازگار نشد، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان دستور داد به صحرا پیش شتران صدقه برونند و از ادرار و شیر آنها بخورند، این کار را کردند و بهبود یافتند، سپس مرتد شدند و ساربان شترها را کشته و شترها را دزدیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله چند کسانی را در پی آنان فرستاد، آنان را گرفتند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، او هم دستها و پاهایشان را قطع و چشمانشان را کور کرد و تا مرگ رهایشان نکرد.»

توبه راهزنان قبل از دستگیری

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ (مائده: ۳۴)

«مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما بر آنان از کرده خود پشیمان شوند و توبه کنند، چه بدانید که خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است.»

(۱) متفق علیه.

جنايات (*)

(*) مطالب این بخش از دو کتاب (فقه السنه) و (منار السبيل) با تخلص و با توجه به روایات صحیح گردآوری کرده‌ام

تعریف جنایات

جنایات جمع جنایت و مصدر و از (جنى یجنى جنایه) است، جنی الذنب یعنی گناه را به سوی خود کشاند، کلمه جنایات هر چند مصدر است به صورت جمع آمده چون انواع مختلفی دارد، چراکه جنایت گاهی بر نفس و گاهی بر اعضاء واقع می‌شود، گاهی عمدی است و گاهی غیر عمدی.^۱

و در اصطلاح شرع عبارت است از تجاوز به بدن به گونه‌ای که موجب قصاص یا غرامت مالی شود.^۲

احترام و ارزش خون و نفس مسلمانان

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا، وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا، وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾
(نساء: ۲۹ - ۳۰)

«و خودکشی نکنید، بی‌گمان خداوند نسبت به شما مهربان بوده است، و کسی که چنین کاری را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتکب شود او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم، و این کار بر خدا آسان است.»

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾
(نساء: ۹۳)

«و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی آماده می‌کند.»

(۱) سبیل السلام (۳/۲۳۱).

(۲) منار السبیل (۲/۳۱۵).

و می‌فرماید:

﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾

(مائده: ۳۲)

«و همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.»

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (اجتنبوا السبع الموبقات، قیل یا رسول الله و ما هن؟ قال: الشرك بالله، والسحر، و قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، و أكل ما الیتیم، و أكل الربا، والتولی يوم الزحف و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات)^۱ «از هفت (گناه) هلاک‌کننده پرهیزید، گفته شد: ای رسول خدا! آنها چه هستند؟ فرمود: شریک قرار دادن به خدا، سحر، کشتن کسی که خداوند آن را حرام کرده است مگر به حق، خوردن مال یتیم، خوردن ربا، فرار از میدان جنگ در روز مقابله با دشمن، و تهمت زدن به زنان مؤمن و پاکدامن و بی‌خبر».

از عبدالله بن عمر بن خطاب (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لزوال الدنيا أهون علی الله من قتل رجل مسلم)^۲ «از بین رفتن دنیا نزد الله آسان‌تر است از کشتن انسانی مسلمان».

از ابوسعید خدری و ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (لو أن أهل السماء و أهل الأرض اشترکوا فی دم مؤمن لأکبهم الله فی النار)^۱ «اگر تمام ساکنان آسمان و زمین در کشتن مؤمنی شرکت کنند، خداوند همه آنها را در آتش (جهنم) می‌اندازد».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۳۹۳/۲۷۶۶)، م (۱/۹۲/۸۹)، د (۸/۷۷/۲۸۵۷)، نس (۶/۲۵۷).

(۲) صحیح : [ص. ج ۵۰۷۷]، ت (۲/۴۲۶/۱۴۱۴)، نس (۷/۸۲).

از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روايت است كه پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: (أول ما يقضى بين الناس في الدماء) ^۲ «اولين چيزى كه درباره آن (در قيامت) بين مردم قضاوت مى شود خونها (ى ريخته شده) است».

همچنين از او روايت است كه پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: (يجى الرجل آخذا بيد الرجل فيقول: يا رب: هذا قتلنى، فيقول الله له: لم قتلته؟ فيقول: قتلته لتكون العزة لك، فيقول: فإنها لى، ويجى الرجل آخذا بيد الرجل، فيقول: إن هذا قتلنى، فيقول الله له، لم قتلته؟ فيقول: لتكون العزة لفلان، فيقول: إنها ليست لفلان، فبوء بإثمه) ^۳. (در روز قيامت) مردى مى آيد در حالى كه دست مرد ديگرى را گرفته است مى گويد: پروردگارا! اين شخص مرا كشته است، خداوند به او مى فرمايد: چرا او را كشته اى؟ مى گويد: او را كشتم تا عزت تنها براى تو باشد، خداوند مى فرمايد: عزت براى من است، مردى ديگر مى آيد در حالى كه دست مردى را گرفته است و مى گويد: اين شخص مرا كشته است؟ خداوند به او مى گويد: چرا او را كشته اى؟ مى گويد: تا عزت براى فلانى باشد، خداوند مى فرمايد: عزت براى فلانى نيست. و اين گناهش (قتل) بر گناهان ديگران افزوده مى شود».

خودكشى حرام است

از ابوهريره رضي الله عنه روايت است كه پيامبر صلى الله عليه وآله فرمود: (من تردى من جبل فقتل نفسه فهو فى نار جهنم، يتردى فيه خالدًا مخلدًا فيها أبداً، و من تحسى سما فقتل نفسه، فسمه فى يده يتحساه فى نار جهنم خالدًا مخلدًا فيها أبداً، و من قتل نفسه بحديدة فحديدته فى يده يجأ بها فى بطنه فى نار جهنم خالدًا مخلدًا فيها أبداً) ^۴ «هر كس خودش را از كوهى پرت كرده و

(۱) صحيح: [ص. ج ۵۲۴۷]، ت (۲/۴۲۷/۱۴۱۹).

(۲) متفق عليه خ (۱۲/۱۸۷/۸۸۶۴)، م (۳/۱۳۰۴/۱۶۷۸)، ت (۲/۴۲۷/۱۴۱۸)، نس (۷/۸۳).

(۳) صحيح: [ص. نس ۳۷۳۲]، نس (۷/۸۴).

(۴) متفق عليه: خ (۱۰/۲۴۷/۵۷۷۸)، م (۱/۱۰۳/۱۰۹)، ت (۳/۲۶۰/۲۱۱۶)، د (۱۰/۳۵۴/۳۸۵۵).

ابوداود جمله بعد از «و من تحسى سما...» را روايت نكرده است، نس (۴/۶۷).

بکشد همیشه، به صورت استمرار در جهنم پرت می‌شو و تا ابد در آن باقی می‌ماند، و هر کس با خوردن سم خودکشی کند، وارد جهنم می‌شود در حالی که سم را در دست گرفته و آنرا می‌خورد و تا ابد در آتش جهنم به همین عذاب گرفتار می‌ماند، و هر کس با آهنی خودش را بکشد، در آتش جهنم آن را به شکمش فرو می‌برد، و در آنجا تا ابد باقی می‌ماند».

از جنذب بن عبدالله روایت است که پیامبر ﷺ فرمود:

(کان فیمن کان قبلکم رجل به جرح، فجزع، فأخذ سکینا، فحزبها یده، فما رقأ الدم حتی مات، قال الله تعالی: بادرنی عبدی بنفسه، حرمت علیه الجنة) ^۱ «در گذشتگان قبل از شما مردی زخمی بر بدن داشت، بی‌تابی کرد و کاردی را برداشت و با آن دستش را برید. خون بند نیامد تا اینکه فوت کرد، خداوند متعال فرمود: قبل از آنکه بنده‌ام را بمیرانم مبادرت به خودکشی کرد، لذا بهشت را بر او حرام کردم».

از جابر روایت است که طفیل بن عمرو دوسی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا قلعه‌ای محکم و نیرویی بازدارنده نمی‌خواهی؟ (جابر گوید: آن قلعه‌ای از دوس بود (در جاهلیت) پیامبر ﷺ پیشنهاد او را رد کرد، چراکه خداوند افتخار پشتیبانی و نصرت را به انصار داده بود، وقتی پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرد طفیل بن عمرو نیز با یکی از افراد قومش به آنجا هجرت نمود، آب و هوای مدینه با آنها سازگار نشد، لذا آنمرد مریض شد و بی‌تابی کرد، و در نتیجه با تیرهای نوک پهنی که داشت انگشتانش را قطع کرد، خون از دودستش جاری شد تا مُرد، طفیل بن عمرو او را با هیئتی زیبا در حالی که دستش را پوشانده بود در خواب دید، به او گفت: پروردگارت باتوجه چه کرد؟ گفت: به خاطر هجرتی که به سوی پیامبرش ﷺ کرده بودم مرا بخشید، سپس طفیل گفت: چرا دستهایت را پوشانده‌ای؟ گفت: به من گفتند: آنچه را خود از بین برده‌ای

(۱) متفق علیه : خ (۶/۴۹۶/۳۴۶۳)، م (۱/۱۰۷/۱۱۳).

برایت درست نمی‌کنیم، طفیل این خواب را برای پیامبر ﷺ بازگو کرد پیامبر فرمود: خدایا دودستش را نیز بیخش»^۱.

آنچه به سبب آن قتل مباح می‌شود

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ (إسراء: ۳۳)

«و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را - جز به حق - حرام کرده است».

از ابن عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله، و أن محمدا رسول الله، و يقيموا الصلاة و يؤتوا الزكاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحق الإسلام و حسابهم على الله)^۲ «به من امر شده که با مردم بجنگم تا اینکه شهادت دهند أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله «معبودی بر حق جز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده اوست» و نماز را برپا دارند و زکات را بدهند. پس هرگاه اینها را کردند از من خون و اموالشان را حفظ کردند، مگر به حقی از اسلام و حساب آنان با خدا است».

پیامبر ﷺ این حق را که موجب مباح شدن قتل می‌شود، با این فرموده خود تفسیر کرده است:

(لا يحل دما مری مسلم يشهد أن لا إله إلا الله، و أنى رسول الله، إلا بإحدى ثلاث: النفس بالنفس، و الثيب الزانى و المفارق لدينه التارك للجماعة)^۳ «ریختن خون هیچ انسان مسلمانی که شهادت أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله را می‌گوید حلال نیست

(۱) صحیح: [مختصر م ۹۷]، م (۱/۱۰۸/۱۱۶).

(۲) متفق علیه: خ (۱/۷۵/۲۵)، م (۱/۵۳/۲۲).

(۳) متفق علیه: خ (۱۲/۲۰۱/۶۸۷۸)، م (۳/۱۳۰۲/۱۶۷۶)، د (۱۲/۵/۴۳۳۰)، ت (۲/۴۲۹/۱۴۲۳)، نس

(۷/۹۰)، جه (۲/۸۴۷/۲۵۳۴).

مگر به سه چیز: نفس در مقابل نفس، زناکار محصن، مرتدی که جماعت مسلمانان را ترک کرده است».

انواع قتل

قتل سه نوع است، عمد و شبه عمد و خطا.

قتل عمد: قتلی است که فردی مکلف قصداً انسان بی‌گناهی را با وسیله‌ای بکشد که غالباً گمان می‌رود انسان با آن کشته می‌شود.

قتل شبه عمد: قتلی است که شخصی قصد زدن کسی را با وسیله‌ای کند که معمولاً کشنده نیست و (با زدن آن) بمیرد.

قتل خطا: عبارت است از اینکه مکلف کار مباحی را مانند: پرتاب کردن نیزه به سوی نخجیر یا شبیه آن، انجام می‌دهد که بدون اراده، نیزه و غیره به انسانی برخورد کرده و کشته می‌شود.

پیامدهای قتل

در دو نوع قتل شبه عمد و خطا کفاره بر قاتل و دیه بر بستگان پدری قاتل واجب می‌گردد: به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (نساء: ۹۲)

«هیچ مؤمنی را سزوار نیست که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا. کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید برده مؤمنی را آزاد کند، و خونبهایی هم به بستگان مقتول بپردازد، مگر اینکه آنان در گذرند. اگر هم مقتول، مؤمن و متعلق

به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود، آزاد کردن برده مؤمنی دیه اوست. و اگر مقتول، از زمره قومی بود که (کافر بودند و) میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود، پرداخت خونبها به بستگان مقتول و آزاد کردن برده مؤمنی دیه اوست. اگر هم دسترسی (به آزاد کردن برده) نداشت، باید (قاتل) دو ماه پیایی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند (این را برای) توبه (شما) مقرر داشته است و خداوند آگاه و حکیم است».

و اما در قتل عمد، ولی مقتول مختار است که قاتل را قصاص کرده یا او را مورد عفو قرار داده و دیه بگیرد، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ (بقره: ۱۷۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشته‌شدگان، قصاص بر شما فرض شده است. آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن، پس اگر برای کسی (از جنایتش) از ناحیه برادر (دینی) خود گذشتی شد، باید نیک رفتاری شود و پرداخت با نیکی انجام گیرد. این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان، پس اگر کسی بعد از آن (گذشت و خوشنودی از دیه) تجاوز کند (و از قاتل انتقام بگیرد) او را عذاب دردناکی خواهد بود».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من قتل له قتیل فهو بخیر النظرین إما أن یؤدی و إما أن یقاد)^۱ «هر کس یکی از بستگانش کشته شد، مختار است که دیه را از قاتل بگیرد و یا او را قصاص کند».

(۱) متفق علیه : خ (۱۲/۲۰۵/۶۸۸۰)، م (۲/۹۸۸/۱۳۵۵).

این دیه‌ای نیست که به سبب قتل واجب گردیده باشد، بلکه به جای قصاص گرفته می‌شود و به این خاطر اولیاء مقتول می‌توانند که بر غیر دیه هم به تفاهم برسند هرچند بیشتر از مقدار دیه باشد:

به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (من قتل مؤمناً متعمداً دفع إلی أولیاء المقتول، فإن شاءوا قتلوا، وإن شاءوا أخذوا الدیة، وهی: ثلاثون حقة، و ثلاثون جذعة، و أربعون خلفة، و ما صولحوا علیه فهو لهم، و ذلك لتشدید العقل)^۱ «هر کس مؤمنی را عمداً کشت، در اختیار اولیای مقتول قرار داده شود، اگر خواستند او را بکشند و اگر خواستند دیه بگیرند، و دیه عبارت است از سی حقه^(ا)، و سی جذعه^(ب)، و چهل خلفه^(ج)، و بر هرچه مصالحه کنند، به اولیای مقتول تعلق می‌گیرد، و اینکار برای تشدید خونبها است.»
و گذشت بدون دریافت مال بهتر است:

به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾

(بقره: ۲۳۷)

«و اگر گذشت کنید به تقوی نزدیکتر است.»

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (وما زاد الله عبداً بعفو إلا عزاً)^۲ «خداوند بوسیله عفو و بخشش تنها عزت و سربلندی بنده‌اش را افزایش می‌دهد.»

(۱) حسن: [ص. ت ۱۱۲۱]، ت (۲/۴۲۳/۱۴۰۶)، جه (۲/۸۷۷/۲۶۲۶).

(أ) حقه: شتری که به چهار سال رسیده باشد. جمع آن (حقاق) است.

(ب) جذعه: مؤنث (جذع) است و آن بره دو ساله و گوساله سه ساله و شتر پنج ساله است.

(ج) خلفه: شتر حامله است.

(۲) صحیح: [ص، ت ۱۸۹۴]، م (۴/۲۰۰۱/۲۵۸۸)، ت (۳/۲۵۴/۲۰۹۸).

شرايط وجوب قصاص

قصاص تنها با وجود شرايط زير واجب مي گردد:

۱- مکلف بودن قاتل، لذا بر کودک و ديوانه و شخص خوابيده قصاصي نيست: به دليل فرموده پيامبر ﷺ: (رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبي حتى يبلغ، و عن المجنون حتى يفيق، و عن النائم حتى يستيقظ)^۱ «تکليف از سه دسته برداشته شده است: کودک تا بالغ شود، ديوانه تا به هوش آيد، و خوابيده تا بيدار شود».

۲- بي گناهي مقتول، به اين معني که مقتول بخاطر يکي از اسباب مذکور در حديث ذيل مهذور الدم نباشد: (لا يحل دم امرى مسلم يشهد أن لا إله إلا الله أنى رسول الله، إلا بإحدى ثلاث، النفس بالنفس، والثيب الزانى، و المفارق لدينه التارك للجماعة)^۲ «خون هيچ انسان مسلماني که شهادت آن لا إله إلا اله و أن محمداً رسول الله را بگويد حلال نيست مگر در يکي از اين سه حالت: نفس در مقابل نفس، ازدواج کرده زناکار (محصن) و مرتدي که جماعت مسلمانان را ترک کرده است».

۳- مقتول فرزند قاتل نباشد:

به دليل فرموده پيامبر ﷺ: (لا يقتل والد بولده)^۳ «هيچ پدری به خاطر کشتن فرزندش کشته نمي شود».

۴- قاتل مسلمان و مقتول کافر نباشد:

به دليل فرموده پيامبر ﷺ: (لا يقتل مسلم بكافر)^۴ «هيچ مسلماني به خاطر کشتن کافري کشته نمي شود».

(۱) صحيح: [ص. ج ۳۵۱۲].

(۲) صحيح: [ص. ج ۷۶۴۱].

(۳) صحيح: [الإرواء ۲۲۱۴]، ت (۲/۴۲۸/۱۴۲۲)، جه (۲/۸۸۸/۲۶۶۱).

(۴) حسن صحيح: [ص. ت ۱۱۴۱]، خ (۱۲/۲۶۰/۶۹۱۵)، ت (۲/۴۳۲/۱۴۳۳)، نس (۸/۲۸).

۵- قاتل آزاد و مقتول برده نباشد: حسن گوید: (لایقتل حر بعد)^۱ «شخص آزادی به خاطر کشتن برده‌ای، کشته نمی‌شود».

گروهی به خاطر کشتن یک نفر کشته می‌شوند

اگر جماعتی در قتل یک نفر شرکت کنند، همه آنها کشته می‌شوند، به دلیل حدیثی که مالک سعید بن مسیب روایت است کرده است: (أن عمر بن الخطاب قتل نفرا، خمسة أو سبعة برجل واحد قتلوه قتل غيلة^(*))، و قال: لو تمالأ علیه أهل صنعاء لقتلتهم جميعاً)^۲ «عمر

(۱) صحیح مقطوع: [ص. د ۳۷۸۷]، د (۱۲/۲۳۸/۴۴۹۴)، و این مذهب جمهور علماء است که به دلایل زیادی که خالی از ایراد نیست، استدلال کرده‌اند. شنیطی (ره) در -أضواء البیان- این دلایل را نقل کرده سپس گفته است: اگرچه تک تک این روایات زیاد خالی از اشکال نیست، ولی یکدیگر را تقویت کرده، بطوریکه می‌توان به مجموع آنها استدلال کرد، و این ادله (اینکه شخص آزاد بر اثر کشتن برده کشته نمی‌شود) با موارد زیر تقویت می‌شوند:

أ) علماء اجماع کرده‌اند بر اینکه نباید به خاطر قطع اعضای برده‌ای از آزاد قصاص اعضا که ارزش آن از نفس کمتر است گرفته شود، بنابراین وقتی که به خاطر عبد از آزاد قصاص اعضا گرفته نشود به طریق اولی قصاص نفس گرفته نمی‌شود و فقط داود و ابن ابی لیلی با عدم قصاص حر از عبد در کمتر از نفس مخالفت کرده‌اند.

ب) علماء اجماع کرده‌اند بر اینکه اگر عبدی از روی خطا کشته شود باید قیمت آن پرداخت شود نه دیه آن، اما جماعتی آنرا مقید کرده‌اند به اینکه نباید قیمت آن از دیه آزاد بیشتر باشد.

ج) اگر شخصی آزاد، برده‌ای را متهم به زنا کند، نزد اکثر علماء حد قذف بر او واجب نمی‌گردد مگر آنچه که از ابن عمر و حسن و اهل ظاهر روایت شده مبنی بر اینکه اگر شخصی آزاد جاریه‌ای صاحب فرزند را قذف کند حد بر او واجب می‌شود - ه - با اندکی تصرف.

* قتل غیله عبارت است از اینکه شخص قاتل کسی را فریب دهد تا خارج شود، سپس خود را در جایی پنهان کند و به طور ناگهانی او را بکشد.

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۰۱]، ما (۶۲۸/۱۵۸۴)، فع (۶/۲۲)، هق (۸/۴۱).

بن خطاب گروهی را که تعدادشان پنج یا هفت نفر بود، به خاطر اینکه مردی را با حيله و فریب کشته بودند، کشت، و گفت: اگر تمام اهل صنعاء در این قتل شرکت می‌کردند همه آنها را می‌کشتم».

ثبوت قصاص

قصاص به یکی از دو مورد زیر ثابت می‌شود:

۱- اعتراف

از انس روایت است: (أن یهودیا رض رأس جاریة بین حجرین، فقیل لها: من فعل بک هذا؟ أفلان، أفلان؟ حتی سمی الیهودی فأومات برأسها، فجی بالیهودی فاعترف، فأمر به النبی ﷺ فرض رأسه بالحجارة) ^۱ «مردی یهودی سر کنیزی را بین دو سنگ کوبیده بود، به جاریه گفته شد چه کسی این کار را با تو کرد؟ فلانی؟ فلانی؟ تا اینکه نام یهودی برده شد، (جاریه) با سرش اشاره کرد، یهودی را آوردند و اعتراف کرد. پیامبر ﷺ به قصاص دستور داد و سرش را با سنگ درهم کوبیدند».

۲- شهادت دو مرد عادل

از رافع بن خدیج روایت است: مردی از انصار در خیبر کشته شد. اولیاء او نزد پیامبر ﷺ رفتند و جریان را به او خبر دادند. پیامبر ﷺ فرمود: (لکم شاهدان یشهدان علی قتل صاحبکم؟) «آیا دو شاهد دارید که بر قتل دوستان گواهی بدهند؟» گفتند: ای رسول خدا! در آنجا هیچ مسلمانی نبود، و همه آنها یهودی بودند و ممکن است جرأت انجام کارهای بزرگتر از این را هم داشته باشند، پیامبر ﷺ فرمود: (فاختاروا منهم خمسين

(۱) متفق علیه : خ (۱۲/۱۹۸/۶۸۷۶)، م (۳/۱۲۹۹/۱۶۷۲)، د (۱۲/۲۶۷/۴۵۱۲)، ت (۲/۴۲۶/۱۴۱۳)، ن

(۸/۲۲)، جه (۲/۸۸۹/۲۶۶۶).

فاستحلفوهم) «پنجاه نفر از آنان را انتخاب کنید و سوگندشان دهید» ولی آنان از سوگند خوردن امتناع ورزیدند و در نتیجه پیامبر ﷺ خودش خونبهای مقتول را پرداخت کرد.^۱

شرایط طلب قصاص

برای گرفتن قصاص سه شرط لازم است:

۱- قصاص گیرنده (ولی مقتول) باید مکلف باشد تا بتواند قصاص را بگیرد، پس اگر صاحب قصاص (ولی مقتول) کودک یا دیوانه باشد جنایتکار (قاتل) تا هنگام مکلف شدن قصاص گیرنده حبس می‌شود.

۲- تمام اولیاء دم باید برگرفتن قصاص اتفاق نظر داشته باشند؛ لذا اگر بعضی از آنها از قصاص صرف نظر کردند، قصاص انجام نمی‌شود:

از زید بن وهب روایت است: (أن عمر رضی الله عنه رفع إلیه رجل قتل رجلا، فأراد أولیاء المقتول قتله، فقالت أخت المقتول - و هی امرأة القاتل -: قد عفوت عن حصتی من زوجی، فقال عمر: عتق الرجل من القتل)^۲ «مردی را نزد عمر رضی الله عنه آوردند که شخصی را کشته بود، اولیاء مقتول خواستند او را بکشند، ولی خواهر مقتول - که زن قاتل بود - گفت از سهمی که برای قصاص شوهرم داشتم گذشتم، عمر گفت: آن مرد از قتل نجات پیدا کرد».

همچنین از زید بن وهب روایت است: (وجد رجل عند امرأته رجلا، فقتلها، فرفع ذلك إلی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فوجد علیها بعض إخوتها، فتصدق علیه بنصیبه فأمر عمر رضی الله عنه لسائرهم بالدیة)^۳ «شخصی، مردی را نزد همسرش دید، او (زنش) را کشت، جریان را نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه بردند، یکی از برادران آن زن (از کار او) عصبانی شد و سهم دیه خود را به آن مرد بخشید، عمر رضی الله عنه دستور داد که به بقیه برادرانش دیه داده شود».

(۱) صحیح لغیره [ص. د ۳۷۹۳]، د (۱۲/۲۵۰/۴۵۰۱).

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۲۲۲]، عب (۱۰/۱۳/۱۸۱۸۸).

(۳) صحیح: [الإرواء ۲۲۲۵]، هق (۸/۵۹).

۳- در قصاص بجز جنایتکار (قاتل) نباید به کسی دیگر ظلم شود: پس هرگاه قصاص بر زنی حامله واجب شد، تا وضع حمل نکند، و به نوزاد (از شیر اول زایمان) لباً^۱ ندهد، نباید کشته شود:

از عبدالله بن بریده از پدرش روایت است: «زنی غامدی از پیامبر ﷺ سؤال کرد و گفت: من زنا کرده‌ام، پیامبر فرمود برگرد، او هم برگشت، روز بعد نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: مثل اینکه می‌خواهی همانطوریکه ماعز بن مالک را رد کردی مرا نیز رد کنی؟ به خدا قسم من حامله هستم، پیامبر ﷺ به او فرمود: برگرد، آن زن برگشت، روز بعد نزد پیامبر ﷺ آمد، و پیامبر ﷺ فرمود: برگرد تا وضع حمل کنی، آن زن برگشت، وقتی وضع حمل کرد، کودک را با خودش آورد و گفت: این کودکی است که به دنیا آورده‌ام، پیامبر فرمود: برگرد و به او شیر بده تا وقتی که دوران شیرخوارگی‌اش تمام شود، پس از آنکه دوران شیرخوارگی (طفل) تمام شد، او را با خود در حالیکه چیزی در دست داشت و می‌خورد آورد، دستور داده شد تا کودک به یکی از مسلمانان داده شود، سپس دستور داده شد تا چاله‌ای برایش حفر کرده و او را رجم کنند، او را رجم کردند، خالد از جمله کسانی بود که او را رجم می‌کرد، سنگی را به او زد و قطره‌ای از خون آن زن روی گونه‌اش افتاد، خالد به او ناسزا گفت، پیامبر ﷺ به او فرمود: مواظب باش خالد، قسم به ذاتی که جانم در دست اوست این زن توبه‌ای کرد که اگر مأمور ظالم وصول مالیات این توبه را می‌کرد بخشوده می‌شد، و دستور داد تا بر او نماز خوانده شود، بر او نماز خوانده شد و دفن گردید»^۲.

(۱) لباً یعنی: شیر اول زایمان، و این شیر برای کودک ضروری است و کشتن مادر قبل از این شیردادن به بچه ضرر می‌رساند، بعد از آن اگر کسی پیدا شد که به بچه شیر بدهد بچه به او داده می‌شود و مادرش کشته می‌شود، به دلیل حدیث مسلم، و اگر چنین کسی پیدا نشد به حال خود رها می‌شود تا دو سال تمام به بچه شیر بدهد، به دلیل حدیث ابوداود که تخریج آن در حدیث بعدی می‌آید.

(۲) صحیح: [ص. د ۳۷۳۳]، م (۳/۱۳۲۱/۱۶۹۵)، د (۱۲/۱۲۳/۴۴۱۹) سیاق حدیث روایت ابوداود است.

قصاص با چه وسیله‌ای انجام شود؟

اصل در قصاص این است که قاتل با همان شیوه‌ای که مقتول را کشته، کشته شود، چون همانندی و برابری همین را می‌طلبد و خداوند متعال فرموده است:

﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ (بقره: ۱۹۴)

«هر که راه تعدی و تجاوز بر شما را پیش گرفت، بر او همانند آن تعدی و تجاوز کنید.»

و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ (نحل: ۱۲۶)

«هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به همان اندازه مجازات کنید و کیفر دهید که درباره‌ی شما روا شده است.»

و پیامبر ﷺ سر یهودی را با سنگ درهم کوبید همچنانکه یهودی سر زنی را با سنگ درهم کوبیده بود.^۱

قصاص حق حاکم است

قرطبی گوید: «هیچ اختلافی در این نیست که اجرای قصاص تنها برعهده حکام است، و بر آنها واجب است که قصاص و حدود و دیگر کارها را انجام دهند، چون خداوند تمام مؤمنین را به اجرای قصاص دعوت کرده در حالیکه برای تمام مؤمنین این امکان فراهم نمی‌شود که قصاص را اجرا کنند. پس حاکم را به جای خودشان قرار می‌دهند تا اجراکننده قصاص و سایر حدود باشد.»^۲

در بیان علت این امر صاوی در حاشیه‌اش بر «جلالین» گفته است: «هرگاه ثابت شد که قتل، عمدی و ظالمانه است، بر حاکم شرع واجب است قاتل را در اختیار ولی مقتول قرار دهد و حاکم هرچه ولی مقتول انتخاب کرد اعم از کشتن، بخشیدن و یا دیه گرفتن،

(۱) تخریج در ص (۶۱۶).

(۲) الجامع لاحکام القرآن (۲۴۵ و ۲/۲۴۶).

باید آن را انجام دهد، و برای ولی جایز نیست که بدون اجازه حاکم بر قاتل تسلط پیدا کند، چون این کار فساد و خرابکاری به دنبال دارد. پس اگر ولی قبل از اجازه حاکم قاتل را کشت، تعزیر شود.^۱

قصاص کمتر از نفس (قصاص اعضاء)

همچنانکه قصاص در نفس ثابت است، در کمتر از آن نیز ثابت است؛ به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ، وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ، وَالْأُذْنَ بِالْأُذُنِ، وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ، وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا ﴾
(مائده: ۴۵)

«و در آن (تورات) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته شود) و چشم در برابر چشم (کور شود) و بینی در برابر بینی (قطع شود) و گوش در برابر گوش (بریده شود) و دندان در برابر دندان (کشیده شود) و جراحتها قصاص دارد.»

این حکم اگرچه بر امتهای قبل از ما واجب شده، برای ما نیز لازم الاجرا است، چون پیامبر ﷺ آن را تثبیت کرده است.

بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که: رَبِيعُ بْنُ نَضْرٍ بَنِ اَنْسٍ دَنَدَانَ بِرِيشِ كَنْزِي رَا شَكْسَتْ، بَسْتِغَانَ رِبِيعٌ بِه كَنْزِي بِرِيشِ اَنْسٍ خَسَارَتَ كَرَدْنَا وَلِي بَسْتِغَانَ كَنْزِي قَبُولَ نَكْرَدْنَا وَ كَفْتُنَا: بِاَيِّ قِصَاصِ شَوْد، بِرَادِرِ رِبِيعِ، اَنْسِ بِنِ نَضْرٍ اَمَدٌ وَ كَفْتُ: اَيُّ رَسُولِ خَدَا اَيَّا دَنَدَانَ هَاي رِبِيعِ شَكْسَتْ مِي شَوْنَا؟ قَسْمٌ بِه ذَاتِي كِه تُو رَا بِه حَقِّ مَبْعُوثِ كَرَدِه اَسْت نَبَايِدَ دَنَدَانَ هَايِشِ شَكْسَتْه شَوْنَا، بِرِيشِ اَنْسِ رضي الله عنه فَرَمُود: (يَا اَنْسُ كِتَابَ اللّٰهِ الْقِصَاصِ) «اَيُّ اَنْسِ حَكْمِ كِتَابِ خَدَا قِصَاصِ اَسْت».

(۱) فقه السنة (۲/۴۵۳).

آن قوم رضایت دادند و ربیع را بخشیدند، پیامبر ﷺ فرمود: (إِنْ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَيَّ اللَّهُ لِأَبْرَهُ) ^۱ «از میان بندگان خدا کسانی هستند که اگر بر خدا سوگند یاد کنند، خداوند سوگندشان را نمی‌شکند».

شرایط قصاص کمتر از نفس

برای قصاص کمتر از نفس شرایط زیر رعایت شود:

- ۱- مکلف بودن جنایتکار.
- ۲- عمدی بودن جنایت: چون خطا، قصاص نفس را که اصل است واجب نمی‌کند، پس قصاص کمتر از نفس را بطریق اولی نباید واجب کند.
- ۳- خون آسیب‌دیده باید برابر با خون جانی (آسیب‌رساننده) باشد، لذا از مسلمانی که کافر ذمی‌ی را و آزاده‌ای که برده‌ای را و همچنین پدری که فرزندش را زخمی کرده باشند، قصاص گرفته نمی‌شود.

قصاص اعضای بدن

برای قصاص اعضای بدن سه شرط لازم است:

- ۱- امکان گرفتن قصاص، بطور کامل و بدون ستم، به اینصورت که قطع کردن از مفصل، مانند آرنج و مچ یا از جایی باشد، که حد معینی دارد، مانند نرمی بینی که شامل نرمه آن می‌شود نه استخوان آن، بنا بر این ضربه نیزه و چاقو به داخل بدن^(*) و قطع قسمتی از ساعد و استخوان کوچکتر از دندان قصاص ندارند.
- ۲- همانند بودن دو عضو در نام و محل، بنا بر این عضو راست در قصاص عضو چپ، و عضو چپ در قصاص عضو راست، و انگشت کوچک (خنصر) در قصاص انگشت کنار آن (بنصر)، و انگشت کنار انگشت کوچک (بنصر) در قصاص انگشت کوچک (خنصر) قطع نمی‌شود، چون اسم آنها یکی نیست. و عضو اصلی در قصاص عضو فرعی قطع نمی‌شود چون محل و استفاده‌ای که از آنها می‌شود با هم یکی نیست.

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۲۲۸]، خ (۵/۳۰۶/۲۷۰۳)، د (۱۲/۳۳۳/۴۵۶۶)، ن (۸/۲۷)، ج (۲/۸۸۴/۲۶۹۴).

۳- برابری اعضای آسیب‌رساننده و آسیب‌دیده در سلامتی و کمال، بنابراین عضو سالم در قصاص عضو فلج قطع نمی‌شود همانطور که دستی سالم در قصاص دستی که انگشتان آن قطع شده، قطع نمی‌شود ولی عکس آن جایز است.

قصاص زخمهای عمدی

قصاص زخمهای عمدی واجب نیست مگر آنکه قصاص ممکن باشد بطوریکه با زخم شخص آسیب‌دیده مساوی شود بدون کم و زیاد، پس وقتی که همانندی و برابری در اعضاء تحقق پیدا نکند مگر با تجاوز از حد یا به خطر انداختن یا ضرر رساندن، در اینصورت قصاص واجب نیست بلکه دیه واجب می‌شود.^۱

دیه

تعریف دیه

دیه مالی است که بسبب جنایت واجب می‌گردد و به آسیب‌دیده یا ولی او داده می‌شود که هم موارد موجب قصاص را در برمی‌گیرد و هم غیر آن را. به دیه، عقل نیز گفته‌اند، چراکه وقتی قاتل کسی را می‌کشد چند شتری را به اندازه دیه جمع می‌کرد و با عقال (ریسمان) آنانرا در حیات خانه اولیای مقتول می‌بست تا به آنها تحویل دهد.

گفته می‌شود: (عقلت عن فلان) «یعنی دیه جنایتش را دادم».

دلیل وجوب دیه فرموده خداوند متعال است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ

(* مانند : شکم، پشت، سینه، حلق، مثانه.

إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَ
كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۹۲﴾

(نساء: ۹۲)

«هیچ مؤمنی را سزوار نیست که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا، کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید برده مؤمنی را آزاد کند، و دیه‌ای هم به بستگان مقتول بپردازد، مگر اینکه آنان در گذرند. اگر هم مقتول، مؤمن و متعلق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود، آزاد کردن برده مؤمنی دیه اوست. و اگر مقتول، از زمره قومی بود که (کافر بودند و) میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود، پرداخت دیه به کسان مقتول و آزاد کردن برده مؤمنی دیه اوست. اگر هم دسترسی (به آزاد کردن عبد) نداشت، باید (قاتل) دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند (این را برای) توبه (شما) مقرر داشته است و خداوند آگاه و حکیم است.»

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است: (أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَىٰ أَنْ مَنْ قَتَلَ خَطَأً فَدَيْتُهُ مِائَةٌ مِنَ الْإِبِلِ، ثَلَاثُونَ بَنْتِ مَخَاضٍ، وَ ثَلَاثُونَ بَنْتِ لَبُونٍ، وَ ثَلَاثُونَ حَقَّةً، وَ عَشْرَةَ بَنِي لَبُونٍ ذَكَرُ) «پیامبر ﷺ حکم کرد که هر کس به خطا کشته شد، دیه او صد شتر است، سی بنت مخاض، سی بنت لبون و سی حقه، و ده بنی لبون نر». همچنین از او روایت است: «قیمت دیه در زمان پیامبر ﷺ هشتصد دینار یا هشتصد هزار درهم بود و دیه اهل کتاب، در آن زمان نصف دیه مسلمانان بود، راوی گوید: حکم

(۱) حسن: [ص. جه ۲۱۲۸]، د (۱۲/۲۸۳/۴۵۱۸)، جه (۲/۸۷۸/۲۶۳۰)، ن (۸/۴۳).

بنت مخاض: شتر از یک سالگی تا دو سالگی تمام بنت مخاض نامیده می‌شود، چون مادرش ذات مخاض یعنی حامله است.

بنت لبون: یعنی شتر ماده‌ای که به سال سوم وارد شده تا آخر سومین سال، و لبون یعنی صاحب شیر و شتر سه ساله نر این لبون و ابن مخاض نامیده می‌شود.

حقه: شتری که سه سال را تمام کرده و به چهار سالگی وارد شده باشد، حقه نامیه شده است چون در این سه استحقاق سوار شدن و بار کردن را پیدا می‌کند.

بر همین منوال بود تا عمر(ره) خلافت را بدست گرفت، او خطبه‌ای خواند و گفت: آگاه باشید که (قیمت) شتر افزایش یافته است، (راوی) گوید: عمر دیه را بر صاحبان طلا، هزار دینار و بر صاحبان نقره دوازده هزار و بر صاحبان گاو دویست گاو و بر صاحبان گوسفند دو هزار گوسفند و بر صاحبان حلال (لباس)^۱ دویست لباس تعیین کرد. (راوی) گوید: عمر دیه اهل ذمه را بر همان حال گذاشت و افزایش نداد.^۲

قتلی که با آن دیه واجب می‌شود

از جمله مسائلی که علماء بر آن اتفاق دارند این است که در قتل خطا و شبه‌عمد و قتل عمدی که قاتل در آن فاقد یکی از شروط تکلیف، مانند کودک و دیوانه باشد و همچنین در قتل عمدی که حرمت مقتول بیشتر از حرمت قاتل باشد، مانند آزاده‌ای که برده‌ای را بکشد، دیه واجب می‌گردد. همچنین دیه بر کسی که در خواب بر شخص دیگری بیافتد و او را بکشد و کسی که بر روی کسی دیگر سقوط کند و او را بکشد نیز واجب می‌شود.

انواع دیه

دیه یا مغلظه است یا مخففه، دیه مخففه در قتل خطا واجب می‌شود و دیه مغلظه در قتل شبه‌عمد.

اما دیه قتل عمد: در صورتیکه ولی مقتول قاتل را عفو کند، عبارت است از هر اندازه‌ای که با هم توافق کنند: به دلیل حدیث مرفوعی که از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش بیان شد: (من قتل متعمدا دفع إلی أولیاء المقتول، فإن شاءوا قتلوا، و إن شاءوا أخذوا الدیة، و هی: ثلاثون حقة، و ثلاثون جذعة، و أربعون خلفة، و ما صولحوا علیه فهو

(۱) الحلل: با ضم حاء و فتح لام، جمع حله بمعنی پوشش و رداء است، از هر نوعی که باشد. بعضی هم گفته‌اند حلال نوعی از لباسهای یمنی است و تا دو لباس نباشد، حله نامیده نمی‌شوند. عون المعبود (۱۲/۲۸۵).

(۲) حسن: [الإرواء ۲۲۴۷]، د (۱۲/۲۸۴/۴۵۱۹).

لهم، وذلك لتشديد العقل) «کسی که عمداً کسی را کشت، در اختیار اولیای مقتول قرار داده شود اگر خواستند او را بکشند و اگر خواستند دیه بگیرند. و آنهم سی حقه و سی جذعه و چهل لفه است و یا بر هر چه به توافق برسند، به اولیای مقتول تعلق می‌گیرد، و اینکار برای تشدید دیه است».

دیه مغلظه عبارت است از صد شتر که چهل تایی آنها آبستن باشند، به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (ألا إن دية الخطأ شبه العمد ما كان بالسوط والعصا مائة من الإبل: منها أربعون في بطونها أولادها)^۱ «آگاه باشید که دیه قتل خطای شبه عمدی که با تازیانه و عصا صورت گرفته، صد شتر است که باید چهل شتر آنها آبستن باشند» و شترها باید تنها از مال قاتل پرداخت شود.

اما پرداخت دیه خطا و شبه عمد بر عهده عاقله قاتل یعنی عصبه او است، که عبارتند از نزدیکان مرد از جانب پدر که بالغ و توانگر و خردمند باشند. و عاقله، افراد کور و مبتلا به بیماری مزمن و پیرو را هم اگر ثروتمند باشند در برمی‌گیرد، ولی شامل زنان، فقرا، کودکان، افراد دیوانه و کسی که هم دین جنایتکار نیست، نمی‌شود چون مبنای این کار تعاون و همکاری است و این افراد صلاحیت همکاری را ندارند.

دلیل وجوب پرداخت دیه بر عاقله حدیث ابوهریره است که گفت: (اقتلت امرأتان من هذیل فرمت إحداهما الأخری بحجر فقتلتها وما فی بطنها، فقضی النبی ﷺ أن دية جنینها عبد أول ولیده، و قضی بدية المرأة علی عاقلتها)^۲ «دو زن از قبیله هذیل با هم دعوا کردند، یکی از آنها سنگی را به طرف دیگری پرتاب کرد و زن و بچه‌ای را که در شکمش بود کشت، پیامبر ﷺ دیه جنین آن زن را برده یا کنیزی تعیین کرد و دیه زن را بر عهده عصبه زن گذاشت».

(۱) صحیح: [ص. جه ۲۱۲۶]، د (۱۲/۲۹۲/۴۵۲۴)، جه (۲/۸۷۷/۲۶۲۷)، ن (۸/۴۱).

(۲) متفق علیه: خ (۱۲/۲۴/۶۷۴۰)، م (۳/۱۳۰۹/۱۶۸۱)، ن (۸/۴۷۸/۴۷).

دیه اعضاء

هر انسانی اعضایی دارد که بعضی از آنها تک عضوی هستند مانند بینی و زبان و ذکر، و بعضی از آنها دو عضوی هستند مانند دو چشم و دو گوش و دو دست.

اعضایی هم وجود دارد که بیش از دو عضواند.

پس هرگاه شخصی یکی از اعضای تک‌عضوی یا دو‌عضوی شخص دیگری را از بین برد، دیه کامل بر او واجب می‌شود و هرگاه از دو عضوی، یک عضو را از بین برد، نصف دیه بر او واجب می‌شود.

بنابراین با از بین بردن بینی یا دو چشم تمام دیه و با از بین بردن یک چشم و دو پلک یک چشم نصف دیه و با پلک یا چشم یا چهارم دیه واجب می‌شود. و با بریدن تمام انگشتان دو دست یا دو پا دیه کامل، و با از بین بردن هر انگشت، ده شتر دیه واجب می‌شود، و از بین بردن تمام دندانها موجب دیه کامل می‌شود و هر دندان پنج شتر دیه دارد:

از ابوبکر بن عبیدالله بن عمر از عمر روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (فی الأنف الدية إذا استوعب جدعه مائة من الإبل، و فی الید خمسون، و فی الرجل خمسون، و فی العین خمسون، و فی الآمة ثلث النفس، و فی الجائفة ثلث النفس، و فی المنقلة خمس عشرة، و فی الموضحة خمس، و فی السن خمس، و فی کل أصبع مما هنالك عشر) ^۱ «هرگاه تمام بینی برده شود دیه کامل یعنی صد شتر واجب می‌گردد، و دیه بریدن یک دست یا یک پا یا یک چشم پنجاه شتر است، و در ضربه (آمه^(۱)) یک سوم دیه کامل، و در ضربه جائفه^(ب)) یک سوم دیه کامل و در ضربه (منقله^(ج)) پانزده شتر و در ضربه (موضحه^(د)) پنج شتر، و در از بین بردن هر دندان پنج شتر، و در قطع کردن هر انگشت، ده شتر واجب می‌شود».

از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش از جدش روایت است که پیامبر ﷺ نامه‌ای را برای اهل یمن نوشت و در آن فرائض و سنتها و دیه‌ها را مشخص کرد در

(۱) صحیح بشواهد: [الإرواء ۲۲۳۸]، [ص. نس ۴۵۱۳]، بز (۲/۲۰۷/۱۵۳۱)، هق (۸/۸۶).

این نامه آمده بود: (أن فی النفس الدية مائة من الإبل، و فی الأنف إذا أوعب جدعه الدية، و فی اللسان الدية، و فی الشفتین الدية، و فی البيضتين الدية، و فی الذکر الدية، و فی الصلب الدية، و فی العينين الدية، و فی الرجل الواحدة نصف الدية، و فی المأمومة ثلث الدية، و فی الجائفة ثلث الدية، و فی المنقلة خمس عشرة من الإبل، و فی کل أصبع من الأصابع من الدی و الرجل عشر من الإبل، و فی السن خمس من الإبل، و فی الموضحة خمس من الإبل)^۱ «صد شتر ديه قتل نفس است، بریدن بینی از بیخ ديه کامل دارد، بریدن زبان ديه کامل و دو لب ديه کامل، دو بیضه ديه کامل، ذکر ديه کامل، پشت (کمر) ديه کامل، دو چشم ديه کامل، یک پا نصف ديه، ضربه (آمه) یک سوم ديه امل، ضرب (جائفه) یکسوم ديه کامل، ضربه (منقله) پانزده شتر، قطع هر انگشت از انگشتان دست و پا ده شتر، هر دندان پنج شتر، و ضربه (موضحه) پنج شتر ديه دارد».

ديه از کار انداختن اعضاء

هرگاه شخصی دیگری را بزند و در نتیجه عقل یا یکی از حواسش مانند شنوایی، بینایی، بویایی یا چشائیش از بین برود و یا توان صحبت کردن را بطور کامل از دست بدهد؛ در هر یک از این موارد ديه کامل واجب می‌گردد:

از عوف روایت است: «قبل از فتنه ابن اشعث از پیرمردی شنیدم - سپس عوف آن مرد را وصف کرد - گفتند: این مرد ابومهلّب عموی ابوقلابه بوده است، که گفت: با

أ) (آمه) ضربه‌ای است که بر اثر آن جمجمه شکسته شود بطوریکه بین پوست سر و مخ لایه‌ای نازک باقی ماند.

ب) (جائفه) هر ضربه‌ای که به داخل بدن (مانند شکم و پشت و سینه و حلق و مثانه) برسد.

ج) (منقله) ضربه‌ای است که استخوان را از جایی به جایی دیگر منتقل کند.

د) (موضحه) ضربه‌ای است که به استخوان برسد.

۱) صحیح بشواهد [الإرواء ۲۲۷۵]، [ص. نس ۴۵۱۳]، ما (۶۱۱/۱۵۴۵)، ن (۵۹، ۵۸، ۵۷/۸).

سنگی به سر مردی زده شد و شنوایی، گویایی، عقل و قدرت نزدیکی با زنان را از دست داد، بنابراین عمر دیه او را چهار دیه کامل تعیین کرد.^۱

هرگاه چشم سالم انسان یک چشم بیرون آورده شد، دیه کامل به او تعلق می‌گیرد، عمر، پسرش عبدالله و علی بن ابی طالب همینگونه حکم کردند:

از قتاده روایت است: از ابومجلز شنیدم که گفت: (سألت عبدالله بن عمر عن الأعمور تفقد عينه، فقال عبدالله بن صفوان: قضی فیہ عمر رضی اللہ عنہ بالدية، فقلت: إنما أسأل ابن عمر فقال: أوليس يحدثك عن عمر) ^۲ «از عبدالله بن عمر درباره انسان یک چشمی که چشمش را بیرون آورده باشند سؤال کردم، عبدالله بن صفوان گفت: عمر رضی اللہ عنہ برای آن دیه کامل تعیین کرد، گفتم: از ابن عمر سؤال می‌کنم، گفت: آیا او از عمر برایت روایت نمی‌کند؟».

قتاده از خلاس روایت کرده که علی رضی اللہ عنہ در مورد شخص یک چشمی که چشمش درآورده شود، می‌گفت: (إن شاء أخذ الدية كاملة و إن شاء أخذ نصف الدية، و فقاء بالأخرى إحدى عيني الفاقی) ^۳ «اگر خواست دیه کامل را بگیرد و اگر این را نخواست نصف دیه را بگیرد و به جای نصف دیگر یکی از چشمان جانی را درآورد».

دیه شجاج

شجاج ضرباتی است که به سر و صورت وارد می‌شود و ده نوع‌اند:

- ۱- خارصه: ضربه‌ای است که بوسیله آن پوست خراش بردارد اما خون بیرون نیاید.
- ۲- دامیه: ضربه‌ای است که پوست را خون‌آلود کند.
- ۳- باضعه: ضربه‌ای است که شکاف و پارگی بزرگی را در گوشت ایجاد کند.
- ۴- متلاحمه: ضربه‌ای است که در گوشت فرو رود.

(۱) حسن: [الإرواء ۲۲۷۹]، ش (۹/۱۶۷/۶۹۴۳)، هق (۸/۸۶).

(۲) اسناد آن صحیح است: [الإرواء ۲۲۷۰] ف هق (۸/۹۴)، ش (۹/۱۹۶/۷۰۶۰)، ابن ابی شیبہ این حدیث را بدون جمله: «فقلت ... الخ» روایت کرده است.

(۳) ش (۹/۱۹۷/۷۰۶۲)، هق (۸/۹۴).

۵- سمحاق: ضربه‌ای است که بر اثر آن بین گوشت و استخوان فقط لایه نازکی باقی ماند.

در این پنج نوع زخم نه قصاص وجود دارد^۱ و نه ارش معینی، بلکه در آنها حکومت واجب می‌گردد.^۲

۶- موضحه: ضربه‌ای است که به استخوان می‌رسد و دیه آن پنج شتر است.

۷- هاشمه: ضربه‌ای است که در استخوان را می‌شکند و دیه آن ده شتر است.

۸- منقله: ضربه‌ای است که استخوان را از جایی به جای دیگر انتقال دهد و دیه آن پانزده شتر است.

۹- مأمومه یا آمه: ضربه‌ای است که بر اثر آن جمجمه شکسته شود بطوریکه بین پوست سر و مخ فقط لایه نازکی باقی بماند، و دیه آن یک سوم دیه کامل است.

۱۰- دامغه: ضربه‌ای است که به مخ رسد و دیه آن نیز یک سوم دیه کامل است.

(۱) چون همانندی امکان ندارد.

(۲) ابن منذر می‌گوید: تمام کسانی که قول آنانرا به خاطر داریم اجماع کرده‌اند بر اینکه معنی حکومت این است که هرگاه شخصی زخمی شد و برای زخم او دیه معینی وجود نداشت، گفته می‌شود: اگر این شخص برده بود قبل از زخمی شدنش چقدر ارزش داشت؟ یا قبل از ضربه‌ای که به او وارد شده چقدر ارزش داشت؟، اگر گفته شود صد دینار، گفته می‌شود حالا که این زخم بر او وارد شده و بهبود یافته چقدر ارزش دارد؟ اگر گفته شود، نود و پنج دینار ارزش دارد، در اینصورت شخص جانی باید یک بیستم دیه را به آسیب دیده بپردازد و اگر گفتند نود دینار ارزش دارد، یک دهم دیه برا و واجب می‌گردد، و هر اندازه ارزش آن کم و زیاد شود، مانند این مثال بر آن حکم می‌شود - اه از الاجماع (۱۵۱/۶۹۷).

دیه جائفه

جائفه: به ضربه‌ای گویند که به داخل بدن، مانند: شکم، پشت، سینه، حلق و مثانه فرو رود، و با آن یک سوم دیه واجب می‌شود: به دلیل محتوای نامه‌ای که عمرو بن حزم روایت کرده: (وفی الجائفة ثلث الدية) «ضربه جائفه یک سوم دیه دارد».

دیه زن

زنی که از روی خطا کشته شود، دیه‌اش نصف دیه مرد است. همچنین دیه اعضاء و زخمهای زن نصف دیه اعضاء و زخمهای مرد است:

از شریح روایت است: (أتانی عروة البارقي من عند عمر أن جراحات الرجل و النساء تستوی فی السنن و الموضحة، و ما فوق ذلك فدية المرأة على النصف من دية الرجل)^۱ «عروه بارقی از پیش عمر نزد آمد (و گفت) دیه شکستن دندان و ضربه موضحه بین زنان و مردان یکسان و در بیشتر از آن، دیه زن نصف دیه مرد است».

دیه اهل کتاب

هرگاه اهل کتاب به خطا کشته شوند دیه آنها، نصف دیه مسلمان است بنابراین دیه یک مرد آنها نصف دیه یک مرد مسلمان، و دیه یک زن آنها نصف دیه یک زن مسلمان است.

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است: (أن رسول الله ﷺ قضی أن عقل أهل الكتابین نصف عقل المسلمین و هم الیهود والنصارى)^۱ «پیامبر ﷺ دیه اهل کتاب یعنی یهودیان و نصاری را نصف دیه مسلمانان تعیین کرد».

(۱) سند آن صحیح است: [الإرواء ۷/۳۰۷]، ش (۹/۳۰۰/۷۵۴۶).

(۱) حسن: [الإرواء ۲۲۵۱]، جه (۲/۸۸۳/۲۶۴۴)، ت (۲/۴۳۳/۱۴۳۴) ن (۸/۴۵)، ابنماجه و ترمذی این حدیث را با الفاظ متقارب روایت کرده‌اند، ولی ابوداود (۱۲/۳۲۳/۴۵۵۹)، این حدیث را با لفظ (دیه المعاهد نصف دية الحر) «دیه ذمی نصف دیه حر مسلمان است» روایت کرده است.

دیه جنین

هرگاه بر اثر جنایت عمدی یا از روی خطا بر مادر، جنین بمیرد بدون اینکه مادرش فوت کند، برده یا کنیزی دیه آن است، فرقی نمی‌کند در شکم مادر مرده باشد یا از مادرش جدا شده و مرده به دنیا آمده باشد، و دختر یا پسر تفاوتی ندارد. و اگر مادرش هم فوت کند، باید دیه او نیز پرداخت شود:

از ابوهریره روایت است: (اقتلت امرأتان من هذیل فرمت إحداهما الأخری بحجر فقتلتها و ما فی بطنها، فاختصموا إلی رسول الله ﷺ فقضی أن دیة جنینها عبد أو أمة، و قضی بدیة المرأة علی عاقلتها، ورثها ولدها و من معه)^۱ «دو زن از قبیله هذیل با هم دعوا کردند. یکی از آنها سنگی را به طرف دیگری پرتاب کرد و زن و بچه‌ای را که در شکمش بود کشت. قضیه را نزد پیامبر ﷺ بردند. پیامبر ﷺ دیه جنین را برده یا کنیزی تعیین کرد و دیه زن را برعهده عصبه (بستگان پدری) زن قاتل قرار داد که پسر مقتول و دیگر وارثان او، آن را به ارث بردند».

ولی اگر نوزاد زنده به دنیا بیاید و سپس بمیرد، دیه کامل واجب می‌شود، اگر پسر باشد صد شتر و اگر دختر باشد پنجاه شتر دیه اوست؛ چون یقین داریم که مرگ او بر اثر جنایت بوده و در نتیجه به غیر جنین تشبیه می‌شود.

(۱) متفق علیه.

قضاوت

مشروعیت قضاوت

قضاوت به دلیل قرآن، سنت و اجماع امت مشروع است:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَن احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ (مائده: ۴۹)

«و در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است».

و می‌فرماید:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص: ۲۶)

«ای داود ما تو را در سرزمین به عنوان خلیفه قرار دادیم (تا قوانین خدا را اجرا

کنی) پس در میان مردم به حق قضاوت کن».

از عمرو بن عاص روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود:

(إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ)^۱

«هرگاه حاکم از روی اجتهاد حکمی را صادر کند و حکمش مطابق حق شود، دو اجرا

دارد و اگر از روی اجتهاد حکمی را صادر کند و دچار اشتباه شود یک اجر دارد».

همچنین مسلمانان بر مشروعیت قضاوت اجماع کرده‌اند.

حکم قضاوت

قضاوت فرض کفایه است و بر امام واجب است که بر حسب نیاز در هر منطقه‌ای

کسانی را بعنوان قاضی تعیین کند تا میان مردم قضاوت نمایند، چون پیامبر ﷺ میان مردم

قضاوت می‌کرد، و علی را برای قضاوت به یمن فرستاد و خلفای راشدین هم در زمان

خلافتشان، قضاوت را در سرزمین‌های مختلف برعهده گرفتند.^۲

(۱) متفق علیه: خ (۱۳/۳۱۸/۷۳۵۲)، م (۳/۱۳۴۲/۱۷۱۶)، د (۹/۴۸۸/۳۵۵۷)، جه (۲/۷۷۶/۲۳۱۴).

(۲) منار السبیل (۲/۴۵۳).

فضیلت قضاوت

از عبدالله بن مسعود روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لا حسد إلا فی اثنتین، رجل آتاه الله مالا فسلطه علی هلكته فی الحق، و رجل آتاه الله حکمة فهو یقضی بها و یعلمها)^۱ «حسادت جایز نیست مگر در دو مورد: مردی که خدا به او مالی داده و او را در مصرف کردن آن در راه حق مسلط کرده، و مردی که خدا حکمتی به او داده، با آن قضاوت می‌کند و آنرا به دیگران آموزش می‌دهد».

خطیر بودن پست قضاوت

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من جعل قاضیا بین الناس فقد ذبح بغير سکین)^۲ «کسی که به عنوان قاضی در میان مردم تعیین شد، گویا بدون کارد ذبح شده است».

و از ابوبریده روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (القضاة ثلاثة: اثنان فی النار، و واحد فی الجنة: رجل علم الحق ففقی به فهو فی الجنة، و رجل قضی للناس علی جهل فهو فی النار، و رجل جار فی الحکم فهو فی النار)^۳ «قضاوت سه دسته هستند: دو دسته آنان در آتش جهنم و یک دسته در بهشت‌اند، مردی که حق را می‌داند و به آن قضاوت می‌کند در بهشت است، مردی است از روی جهل بین مردم قضاوت می‌کند، در آتش است، و نیز مردی که در قضاوت ظلم می‌کند، در آتش جهنم است».

(۱) متفق علیه : خ (۱۳/۲۹۸/۷۳۱۶)، م (۱/۵۵۹/۸۱۶)، جه (۲/۱۴۰۷/۴۲۰۸).

(۲) صحیح : [ص. ج ۶۱۹۰]، د (۹/۴۸۶/۳۵۵۵)، ت (۲/۳۹۳/۱۳۴۰)، جه (۲/۷۷۴/۲۳۰۸).

(۳) صحیح : [ص. ج ۴۴۴۶]، د (۹/۴۸۷/۳۵۵۶)، جه (۲/۷۷۴/۲۳۱۵).

نهی از درخواست قضاوت

از عبدالرحمن بن سمره روایت است که پیامبر ﷺ به من فرمود: (یا عبدالرحمن لاتسأل الإمارة، فإنک إن أعطيتها عن مائة وکلت إليها، و إن أعطيتها عن غیر مسألة أعنت علیها) «ای عبدالرحمن! درخواست امارت مکن، چون اگر قضاوت به درخواستت به تو واگذار شود، خداوند تو را به حال خودت رها می‌کند، ولی اگر بدون درخواست به تو واگذار شود، خداوند در امر قضاوت تو را یاری می‌کند».

چه وقتی مرد برای قضاوت شایستگی پیدا می‌کند؟

حافظ(ره) در (فتح الباری) (۱۳/۱۴۶) گوید:

«ابوعلی کرابیسی یار شافعی در کتاب خود (آداب القضاء) گوید: تا جایی که من می‌دانم هیچ اختلافی بین علمای سلف نیست که شایسته‌ترین فرد به قضاوت در میان مسلمانان کسی است که: فضیلت، راستگویی، علم و ورعش آشکار، قاری کتاب خدا و عالم به اکثر احکام آن باشد، از سنت پیامبر ﷺ آگاه بوده و اکثر آن را از حفظ داشته باشد، از اقوال صحابه و محل اتفاق و اختلاف و اقوال فقهای تابعین آگاهی داشته باشد، صحیح را از غیر صحیح تشخیص داده و در مسائل جدید با کتاب خدا عمل کند، اگر در آن نیافت از سنت نبوی پیروی کند و اگر در آنهم نیافت به آنچه اصحاب بر آن اتفاق کرده‌اند عمل نماید و اگر دید اصحاب در آن مسئله اختلاف کرده‌اند به قولی عمل کند که به قرآن نزدیکتر است، سپس به سنت، سپس به فتوای بزرگان اصحاب، و علاوه بر فضیلت و تقوا با اهل علم بسیار گفتگو و مشورت کند و زبانش را از منکر و شکمش را از حرام حفظ کند، پاکدامن باشد، سخن طرفین دعوی را بفهمد، عاقل باشد و پیرو و هوسی و هوس نباشد. در ادامه (کرابیسی) گوید: هرچند می‌دانیم در روی زمین افرادی

(۱) متفق علیه : خ (۱۳/۱۲۳/۷۱۴۶)، م (۳/۱۲۷۳/۱۶۵۲)، د (۸/۱۴۷/۲۹۱۳)، ت (۳/۴۲/۱۵۶۸)، نس

که تمام این صفات را داشته باند کم‌اند اما باید در هر زمان کامل‌ترین و بهترین اشخاص برای قضاوت انتخاب شوند». اه

زنان نباید منصب قضاوت را به عهده بگیرند

از ابوبکره روایت است: وقتی که خبر به پیامبر ﷺ رسید که فارس دختر کسیری را به پادشاهی برگزیده‌اند فرمود: (لن یفلح قوم ولوا أمرهم امرأة)^۱ «قومی که سرپرستی خود را به زنی واگذار کنند، هرگز رستگار نمی‌شوند».

آداب قاضی

بر قاضی واجب است که بین طرفین دعوی در نگاه کردن و سخن و نشست و برخاستن و مراجعه عدالت را رعایت کند:^۲

از ابوملیح هذلی روایت است: عمر بن خطاب در نامه‌ای به ابوموسی اشعری نوشت: (أما بعد: فإن القضاء فريضة محكمة، و سنة متبعة، فافهم إذا أدى إليك، فإنه لا ينفع تكلم بحق لانفاد له، و اس بين الناس في وجهك، و مجلسك، و عدلك، و لا يطمع شريف في حيفك)^۳ «اما بعد: قضاوت فريضه‌ای بسیار سنگین، و سنتی تبعیت شده است. پس هرگاه به تو واگذار شد بدان! سخن حقی که با قاطعیت نباشد سودی ندارد، و در نگاه، نشست و برخاست و عدالتت بین مردم به برابری رفتار کن و کاری نکن که انسان صاحب منصبی به جلب کردن تو طمع بورزد».

(۱) صحیح: [ص. ج ۵۲۲۵]، خ (۱۳/۵۳/۷۰۹۹)، ت (۳/۳۶۰/۲۳۶۵)، نس (۸/۲۲۷).

(۲) منار السبیل (۲/۴۶۰).

(۳) صحیح: [الإرواء ۲۶۱۹]، قط (۴/۲۰۶/۱۵).

حرام است قاضی رشوه و هدیه بگیرد

از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (لعنة الله على الراشي و المرتشي)^۱ «لعن خدا بر رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده باد».

از ابوحمید ساعدی روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (هدايا العمال غلول)^۲ «گرفتن هدیه توسط کارگزاران (و قضات) خیانت است».

صدور حکم توسط قاضی در حال عصبانیت، حرام است

از عبدالملک بن عمیر روایت است: از عبدالرحمن بن ابی بکره شنیدم که می‌گفت: ابوبکره در نامه‌ای به پسرش که در سجستان بود نوشت: در حال عصبانیت بین دو نفر قضاوت نکن، چون از پیامبر ﷺ شنیده‌ام که می‌فرمود: (لا يقضين حكم بين اثنين و هو غضبان)^۳ «هیچ قاضی‌ای در حال عصبانیت بین دو نفر قضاوت نکند».

قضاوت قاضی حقی را تغییر نمی‌دهد

کسی که در قضاوت حقی از برادرش به او داده شد، آن را نگیرد؛ چون قضاوت قاضی هیچ حرامی را حلال و حلالی را حرام نمی‌کند:

از ام سلمه همسر پیامبر ﷺ روایت است: پیامبر ﷺ صدای دعوایی را در کنار خانه‌اش شنید، به طرف دعوی‌کنندگان رفت و فرمود: (إنما أنا بشر، و إنه یأتینی الخصم فلعل بعکم أن یكون أبلغ من بعض، فأحسب أنه صادق، فأقضى له بذلک، فمن قضیت له بحق

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۸۷۱]، جه (۲/۷۷۵/۲۳۱۳)، ت (۲/۳۹۷/۱۳۵۲).

(۲) صحیح: [الإرواء ۲۶۲۲]، أ (۵/۴۲۴)، هق (۱۰/۱۳۸).

(۳) متفق علیه: خ (۱۳/۱۳۶/۷۱۵۸)، م (۳/۱۳۴۲/۱۷۱۷)، ت (۲/۳۹۶/۱۳۴۹)، د (۹/۵۰۶/۳۵۷۲)، نس

(۸/۲۳۷)، جه (۲/۷۷۶/۲۳۱۶).

مسلم فإنما هی قطعة من النار، فلیأخذها أو لیترکها)^۱ «همانا من یک انسان هستم و طرفین دعوی نزد من می‌آیند، و شاید بعضی از شما سخنورتر از دیگری باشد، و در نتیجه من او را صادق بدانم و بر اساس گفته‌هایش به نفع او حکم کنم، و حق دیگری (مسلمانی) را به او بدهم، (باید بداند که) این برای او قطعه‌ای از آتش است، می‌خواهد آن را بگیرد یا نگیرد».

دعاوی و بینات (دادخواست‌ها و بینه‌ها)

دعاوی جمع دعوی و در لغت به معنی طلب و دادخواست است: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾

(فصلت: ۳۱)

«آنچه می‌خواهید در آنجا برای شما هست».

و در اصطلاح شرع عبارت است از اینکه کسی خود را مستحق چیزی بداند که نزد شخصی دیگر و یا به عهده او است.

مدعی: کسی است که ادعای حقی را می‌کند و هرگاه دست از مطالبه بردارد، رها می‌شود.

مدعی علیه: کسی است که حقی از او مطالبه شود و هرگاه ساکت بماند، به حال خود رها نمی‌شود.^۲ (بلکه باید سوگند بخورد).

بینات: جمع بینه و به معنی نشانه است مانند شاهد و مثل آن.

اصل در مشروعیت دعوی و بینه، حدیث ابن عباس از پیامبر ﷺ است که فرمود: (لو يعطى الناس بدعواهم، إدعى ناس دماء رجال و أموالهم، ولكن اليمين على المدعى عليه)^۱

(۱) متفق علیه: خ (۵/۱۰۷/۲۴۵۸)، م (۱۷۱۳ - ۳/۱۳۳۷/۵)، د (۹/۵۰۰/۳۵۶۶)، ت (۲/۳۹۸/۱۳۵۴).

نس (۸/۲۳۳)، جه (۲/۷۷۷/۲۳۱۷).

(۲) فقه السنة (۳/۳۲۷).

«اگر هر آنچه مردم ادعا کنند، به آنها داده شود افرادی ادعای خون و اموال مردم را خواهند نمود، لیکن سوگند بر مدعی علیه است».

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (البینه علی المدعی، والیمین علی المدعی علیه)^۲ «بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است».

گناه کسی که ادعای چیزی کند که از او نیست

از ابوذر روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود:

(من ادعی ما لیس له فلیس منا، و لیتبوا مقعده من النار)^۳ «هرکس ادعای چیزی را کند که به او تعلق ندارد از ما نیست و باید جایگاهش را در جهنم آماده کند».

گناه کسی که با سوگند دروغ می خواهد مالی را بدست آورد

از عبدالله بن مسعود روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من حلف علی یمین و هو فیها فاجر یقتطع بها مال امری مسلم، لقی الله و هو علیه غضبان)^۴ «هرکس سوگندی دروغین بخورد تا با آن مال مسلمانی را تصاحب کند، در روز قیامت در حالی خدا را ملاقات می کند که بر او خشمگین است».

از ابوامامه حارثی روایت است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: (لا یقتطع رجل حق امری مسلم بیمینه، إلا حرم الله علیه الجنة و أوجب له النار) «هرکس با سوگندش حق انسان مسلمانی را بگیرد حتماً خداوند بهشت را بر او حرام و آتش جهنم را بر او واجب

۱) متفق علیه : م (۳/۱۳۳۶/۱۷۱۱)، خ (۸/۲۱۳/۴۵۵۱)، بخاری در ضمن یک داستان این حدیث را روایت کرده است، جه (۲/۷۷۸/۲۳۲۱).

۲) صحیح : (ص. ج ۲۸۹۶)، ت (۲/۳۹۹/۱۳۵۶).

۳) صحیح : (ص. جه ۱۸۷۷)، م (۱/۷۹/۶۱)، جه (۲/۷۷۷/۲۳۱۹).

۴) متفق علیه : خ (۶۶۷۷، ۱۱/۵۵۸/۷۶)، م (۱۱/۱۲۲/۱۱۳۸)، د (۸/۶۷/۳۲۲۷)، ت (۴/۲۹۲/۴۰۸۲)، جه (۲/۷۷۸/۲۳۲۳).

می‌کند» مردی پرسید ای رسول خدا! هرچند چیز کم‌ارزشی باشد؟ پیامبر فرمود: (و إن كان سواکا من أراك) ^۱ «اگرچه سواکی از درخت اراک هم باشد».

راههای اثبات ادعا

راههای اثبات ادعا عبارتند از: اقرار، شهادت و سوگند. ^۲

اقرار

اقرار یعنی اعتراف به حق، و حکم به آن در صورتیکه اقرار کننده مکلف و مختار باشد واجب است. ^۳

پیامبر ﷺ ماعز وزن غامدیه و جهنیه را با اقرار خودشان رجم کرد. و فرمود: (واغد یا أنیس إلی امرأة هذا فإن اعترفت فارجمها) ^۴ «ای انیس فردا نزد زن آن مرد برو، اگر (به زنا) اقرار کرد او را رجم کن».

شهادت

حضور شخص برای شهادت در مورد حقوق انسانها فرض کفایه است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾ (بقره: ۲۸۲)

«و چون شاهدان را برای شهادت خوانند، باید از این کار خودداری نورزند».

اما ادای شهادت فرض عین است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ (بقره: ۲۸۳)

(۱) صحیح: [ص. جه ۸۸۲]، جه (۲/۷۷۹/۲۳۲۴) و بنحوه: م (۱/۱۲۲/۱۳۷)، نس (۸/۲۴۶).

(۲) فقه السنه (۳/۳۲۸).

(۳) منار السبیل (۲/۵۰۵).

(۴) مراجعه شود به حد زنا.

«و شهادت را پنهان نکنید و هر کس آنرا پنهان دارد قلبش گناه کار است.»
 بر شاهد واجب است که حق را بگوید هرچند به زیانش باشد، به دلیل فرموده
 خداوند متعال:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ
 الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن
 تَعْدُوا وَإِن تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴾ (نساء: ۱۳۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد
 بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید هرچند که شهادتتان به زیان خودتان یا
 پدر و ماد روخویشاوندان باشد، اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا
 یا ندار باشد (شما را از ادای شهادت حق منصرف نکند) چراکه (رضای)
 خداوند از (رضای) هر دوی آنها بهتر است، پس از هوا و هوس پیروی نکنید
 که منحرف می‌گردید، و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی
 بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است.»

شهادت بدون آگاهی حرام است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴾ (زخرف: ۸۶)

«مگر کسانی که آگاهانه بر حق شهادت و گواهی داده باشند.»

شهادت دروغ از بزرگترین گناهان کبیره است: به دلیل حدیث ابوبکره از پیامبر ﷺ که
 فرمود: (أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟) «آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره با خبر نکنم؟»
 گفتیم بله ای رسول خدا! فرمود: (الإشراك بالله و عقوق الوالدين) «شریک قرار دادن
 برای خدا و نافرمانی والدین» و در حالی که تکیه داده بود نشست و فرمود: (أَلَا و قول
 الزور، و شهادة الزور) «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت به ناحق از بزرگترین

گناهان کبیره هستند» پیامبر ﷺ پیوسته این جمله را تکرار می‌کرد، تا اینکه گفتیم ای کاش دیگر این جمله را تکرار نکند.^۱

شهادت چه کسانی پذیرفته می‌شود؟

شهادت تنها از مسلمان بالغ، عاقل و عادل پذیرفته می‌شود. بنابراین شهادت کافر قبول نمی‌شود هرچند بر کافری دیگر شهادت دهد، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ (طلاق: ۲)

«و دو نفر عادل از خودتان را به شهادت گیرید».

و می‌فرماید:

﴿مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾ (بقره: ۲۸۲)

«از میان کسانی شاهد بگیری که مورد رضایت و اطمینان شما هستند».

«درحالی‌که شخص کافر، عادل نیست، و مورد رضایت نیست، و از ما هم نیست».^۲

شهادت کودک مورد قبول نیست، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَأَسْتَشْهَدُوا شَهِيدِينَ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ (بقره: ۲۸۲)

«او دو نفر از مردان خود را به شهادت گیرید».

و کودک جزو مردان نیست.

شهادت شخص کم عقل، دیوانه و امثال آنها پذیرفته نمی‌شود؛ چون سخن آنان در حق خودشان قبول نمی‌شود، پس در حق دیگران بطریق اولی قابل قبول نیست.

شهادت فاسق قابل قبول نیست به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ﴾ (طلاق: ۲)

«و دو نفر عادل از خودتان را به شهادت گیرید».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۲۶۱/۲۶۵۴)، م (۱/۹۱/۸۷).

(۲) منار السبیل (۲/۴۸۶).

و به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لاتجوز شهادة خائن و لا خائنة، ولا زان و لا زانية، و لا ذی غمر علی أخیه)^۱ «شهادت مرد وزن خائن و زناکار جایز نیست، و همچنین شهادت شخصی که نسبت به برادرش کینه دارد، جایز نیست».

چند شاهد کافی است؟

حقوق دو نوعند: حقوقی که متعلق به خداوند متعال است و حقوقی که متعلق به انسانها است:^۲

حقوق انسانها سه نوع اند:

۱- حقوقی که در آنها کمتر از شهادت دو مرد مورد قبول نیست: و آن در مواردی است که نفعی مالی در آن نباشد، و به مردان مربوط است، مانند ازدواج و طلاق:

خداوند متعال می فرماید:

﴿ فَإِذَا بَلَغَ الْإِنْسَانُ أُمَّةً نَفْسًا فَعَلَى الْإِنْسَانِ مَا كَفَى ﴾

﴿ فَإِذَا بَلَغَ الْإِنْسَانُ أُمَّةً نَفْسًا فَعَلَى الْإِنْسَانِ مَا كَفَى ﴾

«و هنگامی که مدت عده آنان نزدیک به پایان آمد، یا از ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید و یا بطرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید و بر آنان دو مرد عادل از میان خودتان را به شهادت گیرید».

و پیامبر ﷺ می فرماید: (لانکاح إلا بولی و شاهدی عدل)^۳ «نکاح صحیح نیست مگر با حضور ولی و دو شاهد عادل» همانطور که ملاحظه می شود در آیه و حدیث شاهد به لفظ مذکر آمده است.

(۱) حسن: [ص. جه ۱۹۱۶] ف د (۱۰/۱۰/۳۵۸۴)، جه (۲/۷۹۲/۲۳۶۶)، در روایت ابن ماجه بجای عبارت «ولا زان ولا زانية» عبارت و «لوا محدود فی الإسلام» - یعنی شهادت زن و مردی که حد بر آنها جاری شده نیز پذیرفته نمی شود- آمده است.

(۲) متن الغایة و التقریب.

(۳) تخریج در ص (۳۷۰).

۲- حقوقی که در آن شهادت دو مرد، یا یک مرد و دو زن، یا شهادت یک مرد و سوگند مدعی پذیرفته می‌شود: و آن حقوقی است که مال در آن هدف است مانند خرید و فروش، اجاره، رهن و امثال اینها، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ (بقره: ۲۸۲)

«و دو نفر از مردان خود را به شاهد بیگیرید و اگر دو مرد نبودند یک مرد و دو زن از میان کسانی شاهد بگیرید که مورد رضایت و اطمینان شما هستند تا اگر یکی (از آنان) فراموش کرد دیگری به او یادآوری کند».

از ابن عباس روایت است: (آن رسول الله ﷺ قضی بالیمن مع الشاهد)^۱ «پیامبر ﷺ با سوگند و یک شاهد (به نفع مدعی) قضاوت کرد».

۳- حقوقی که در آن شهادت دو مرد، یا یک مرد و دو زن، یا چهار زن قابل قبول است، و این حقوقی است که عموماً مردان از آن آگاهی ندارند؛ مانند: شیر دادن، ولادت، و عیبهای داخلی زنان.

اما در حقوق خداوند متعال شهادت زنان مورد قبول قرار نمی‌گیرد؛ زهری گوید: (لا یجلد فی شی من الحدود إلا بشهادة رجلین) «در هیچ حدی تازیانه زده نمی‌شود مگر با شهادت دو مرد».

حقوق خداوند متعال سه نوع‌اند:

۱- حقوقی که در آن شهادت کمتر از چهار مرد پذیرفته نمی‌شود، مانند زنا:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾ (نور: ۴)

(۱) صحیح: [ص. جه ۱۹۲۰]، م (۳/۱۳۳۷/۱۷۱۲)، جه (۲/۷۹۳/۲۳۷۰)، د (۱۰/۲۸/۳۵۹۱).

«و کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند؛ سپس چهار شاهد نمی آورند؛ به آنان هشتاد تازیانه بزنید».

۲- حقوقی که در آن شهادت دو مرد کفایت می کند، و بجز زنا سایر حقوق خدا از این قبیل هستند. همانطوریکه در سخن زهری قبلاً بیان شد.

۳- حقوقی که یک شاهد در آن معتبر است، مانند رؤیت هلال ماه رمضان.^۱

سوگند

هرگاه مدعی از آوردن دلیل ناتوان شود و مدعی علیه ادعای او را انکار کند هیچ حقی برای مدعی نیست بجز سوگند مدعی علیه؛ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ (البینه علی المدعی واليمين علی المدعی علیه)^۲ «بینه بر مدعی و سوگند بر مدعی علیه است».

از اشعث بن قیس کندی روایت است: بین من و مردی بر سر چاهی خصومتی روی داد، دعوای خود را نزد پیامبر ﷺ بردیم. پیامبر ﷺ فرمود: (شاهد اک او یمینه) «دو شاهدت را بیاور یا (طرف دعوایت باید) سوگند بخورد، گفتم: او بی پروا سوگند می خورد. پیامبر ﷺ فرمود: (من حلف علی یمین یستحق بها مالا، و هو فیها فاجر، لقی الله و هو علیه غضبان) «کسی که سوگند دروغین بخورد تا با آن مالی را بدست آورد روز قیامت در حالی خدا را ملاقات می کند که بر او خشمگین است» خداوند فرموده او را تصدیق کرد و سپس پیامبر ﷺ این آیه را خواند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا - إِلَىٰ - وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۳ «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی بفروشد - تا - آنان عذاب دردناکی دارند».

(۱) مراجعه شود به فصل روزه.

(۲) تخریج در ص (۶۳۸).

(۳) قبلاً بیان شد.

جهاد(*)

(*) مباحث این بخش را می‌توانید در کتابم (الحرب والسلام فی الإسلام فی ضوء
سوره محمد) که رساله‌ی فوق لیسانس است، بطور تفصیلی مطالعه نمایید.

تعریف جهاد^۱

جهاد از (جهد) گرفته شده و به معنی طاقت و مشقت است. گفته می‌شود (جاهد یجاهد جهادا و مجاهدة) یعنی تمام تلاش و توانائی خود را به کار برد و در جنگ با دشمن و دفاع از خود مشقات زیادی را تحمل کرد.

جهاد تنها زمانی جهاد حقیقی نامیده می‌شود که هدف از آن کسب رضای خدا و اعلائی کلمه الله و به اهتزاز درآوردن پرچم حق، و از بین بردن باطل، و بذل جان در راه رضامندی خدا باشد، و اگر هدف از جهاد اهداف دنیوی دیگر غیر از موارد گفته شده باشد، جهاد حقیقی نامیده نمی‌شود.

پس هر کس به منظور کسب مقام یا بدست آوردن غنیمت یا نشان دادن شجاعت یا رسیدن به شهرت، بجنگد، هیچ اجر و پاداشی نزد خدا ندارد:

از ابوموسی روایت است: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: کسی به خاطر غنیمت می‌جنگد و دیگری بخاطر شهرت، و کسی دیگر به خاطر نشان دادن مقامش، کدامیک در راه خدا است؟ پیامبر ﷺ فرمود: (من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله)^۲ «کسی که به خاطر اعلائی کلمه الله بجنگد او در راه خدا جهاد کرده است».

تشویق بر جهاد

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من آمن بالله و رسوله، و أقام الصلاة و صام رمضان، كان حقا على الله أن يدخله الجنة، جاهد في سبيل الله أو جلس في أرضه التي ولد فيها) «هر کس به خدا و رسول او ایمان بیاورد و نماز را اقامه کند و روزه ماه رمضان را بگیرد، بر خدا حق است (حق فضل و بخشش) که او را وارد بهشت کند، چه در راه

(۱) فقه السنة (۴۰، ۳/۲۷).

(۲) متفق علیه : خ (۶/۲۷/۲۸۱۰)، م (۳/۱۵۱۲/۱۹۰۴)، د (۷/۱۹۳/۲۵۰۰)، ت (۳/۱۰۰/۱۶۹۷)، ج (۲/۹۳۱/۲۷۸۳).

خدا جهاد کرده و چه در زمینی که در آن متولد شده نشسته باشد؛ گفتند: آیا به مردم مژده ندهیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: (إن فی الجنة مائة درجة أعدھا الله للمجاهدین فی سبیل الله، ما بین الدرجتین كما بین السماء و الأرض، فإذا سألتم الله فاسألوه الفردوس، فإنه أوسط الجنة، و أعلى الجنة، و فوقه عرش الرحمن، منه تفجر أنهار الجنة) ^۱ «همانا در بهشت صد درجه است که خداوند آنها را برای مجاهدین در راه خدا آماده کرده است. فاصله هر دو درجه مانند فاصله آسمان و زمین است، لذا هرگاه از خدا خواستید فردوس را بخواهید که بهترین و بالاترین قسمت بهشت است و بالای آن عرش رحمان قرار دارد و رودهای بهشت از آن سرچشمه می‌گیرند».

همچنین از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (مثل المجاهد فی سبیل الله، کمثل الصائم القائم بآیات الله، لا یفتر من صیام و لاصلاة حتی یرجع المجاهد فی سبیل الله) ^۲ «مثال مجاهد در راه خدا مانند روزه‌دار و نمازگزار با خشوعی است که با تلاوت آیات قرآنی شب‌زنده‌داری می‌کند، و از نماز و روزه خسته نمی‌شوند تا وقتی که مجاهد در راه خدا از جهاد برگردد».

همچنین از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (انتدب الله لمن خرج فی سبيله لا یخرجه إلا إیمان بی و تصدیق برسلی، أن أرجعه بما نال من أجر و غنیمه، أو أدخله الجنة) ^۳ «خداوند ضمانت کرده برای کسی که در راه او خارج شود (و فرموده) تنها به خاطر ایمان به من و تصدیق پیامبرانم خارج شود، اینکه او را با غنیمت و پاداش برگردانم، یا اینکه او را وارد بهشت کنم».

(۱) صحیح: [ص. ج ۲۱۲۶]، [الصحیحة ۹۲۱]، خ (۶/۱۱/۲۷۹۰).

(۲) صحیح: [ص. ج ۵۸۵۱]، م (۳/۱۴۹۸/۱۸۷۸)، ت (۳/۸۸/۱۶۶۹).

(۳) متفق علیه: خ (۱/۹۲/۳۶)، م (۳/۱۴۹۵/۱۸۷۶).

فضیلت شهادت در راه خدا

از مسروق روایت است: از عبدالله بن مسعود درباره این آیه سؤال کردیم:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا، بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾

(آل عمران: ۱۶۹)

«و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مشمارید بلکه آنان زنده هستند

و به ایشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود».

گفت: ما در این باره از پیامبر ﷺ سؤال کردیم فرمود: (أرواحهم فی أجواف طير خضر، لها قنادیل معلقة بالعرش، تسرح من الجنة حيث شاءت، ثم تأویالی تلك القنادیل، فاطلع إليهم ربهم اطلاعة فقال: هل تشتهون شيئاً؟ قالوا: أی شی نشتهی، و نحن نسرح من الجنة حيث شئنا، ففعل بهم ذلك ثلاث مرات، فلما رأوا أنهم لن يتركوا من أن يسألوا، قالوا: یا رب نريد أن ترد أرواحنا فی أجسادنا حتى نقتل فی سبيلک، مرة أخرى، فلما رأى أن ليس لهم حاجة تركوا)^۱ «ارواح آنها در شکم پرندگان سبز رنگ قرار دارد، و برای آنها قندیلهای (چراغهایی) است که به عرش آویخته شده‌اند، و در هر جای بهشت که بخواهند می‌روند، سپس به طرف این قندیلهای (چراغها) برمی‌گردند، پروردگارشان به آنان نگاهی می‌کند، و می‌فرماید: آیا چیزی میل دارید؟ می‌گویند: اشتهای چه چیزی را داشته باشیم درحالی که در هر جای بهشت، که بخواهیم می‌رویم، خداوند این سؤال را سه بار تکرار می‌کند، وقتی که (شهداء) می‌بینند رها نمی‌شوند مگر اینکه چیزی را درخواست کنند، می‌گویند: پروردگارا! می‌خواهیم ارواح ما به اجسادمان برگردانده شود تا یک بار دیگر در راه تو کشته شویم، وقتی خداوند می‌بیند هیچ نیازی ندارند، آنان را به حال خود رها می‌کند».

از انس روایت است که ربیع دختر براء، مادر حارثه بن سراقه، نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا در مورد حارثه برایم سخن نمی‌گوئی - حارثه در روز جنگ

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۰۶۸]، م (۱۸۸۷/۲/۱۵۰۳)، ت (۴۰۹۸/۴/۲۹۸).

بدر تیری نامعلوم به او برخورد کرد و او را کشت - اگر در بهشت باشد صبر می‌کنم، و اگر غیر آن باشد تا بتوانم بر او گریه می‌کنم. پیامبر ﷺ فرمود: (یا أم حارثة إنها جنان فی الجنة، و إن ابنک أصاب الفردوس الأعلى)^۱ «ای ام حارثه در بهشت باغ و باغات زیادی وجود دارد، و پسرت به فردوس اعلی رسیده است».

از مقدم بن معدیکرب روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (للشهید عند الله ست خصال، یغفر له فی أول دفعة، و یری مقعده فی الجنة، و یجار من عذاب القبر، و یأمن من الفزع الأكبر، و یوضع علی رأسه تاج الوقار، الیاقوتة منها خیر من الدنيا و ما فیها، و یزوج ثنتین و سبعین زوجة من الحور العین، و یشفع فی سبعین من أقربائه)^۲ «شهید نزد خدا شش خصلت دارد: با ریخته شدن اولین قطره خون او گناهان بخشیده می‌شود، و جایگاهش را در بهشت می‌بیند و از عذاب قبر محفوظ می‌ماند و از فزع اکبر (هول قیامت) در امان می‌ماند و بر سرش تاج وقار گذاشته می‌شود، که تنها یک یاقوت از آن از دنیا و آنچه در آن است بهتر است، و هفتاد و دو زن از حوریان (چشم‌درشت) بهشتی را به ازدواجش درمی‌آورند، و برای هفتاد نفر از نزدیکانش شفاعت می‌کند».

از ابوهریره روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (الشهید لا یجد ألم القتل إلا کما یجد أحدکم ألم القرصة)^۳ «شهید درد کشته شدن را احساس نمی‌کند مگر به اندازه درد نیشگون».

۱) صحیح: [ص. ج ۷۸۵۲]، خ (۶/۲۵/۲۸۰۹)، ت (۵/۹/۳۲۲۴).

۲) صحیح: [ص. ج ۲۲۵۷]، ت (۳/۱۰۶/۱۷۱۲)، ج (۲/۹۳۵/۲۷۹۹).

۳) حسن صحیح: [ص. ج ۲۲۶۰]، ت (۳/۱۰۹/۱۷۱۹)، ج (۲/۹۳۷/۳۸۰۲)، نس (۶/۳۶).

وعید عذاب برای کسی که جهاد را ترک کند

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ. إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾
(توبه: ۳۸ - ۳۹)

«ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود (برای جهاد) در راه خدا حرکت کنید سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خشنودید؟ تمتع و کالای این جهان در برابر تمتع و کالای آن جهان چیز کمی بیش نیست، اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را عذاب دردناکی می‌دهد و قومی دیگر را جایگزینتان می‌کند و هیچ زبانی به خدا نمی‌رسانید و خدا بر هر چیزی توانا است».

و می‌فرماید:

﴿ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَتْلُوا بَأيديكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ﴾
(بقره: ۱۹۵)

«و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خویش به هلاکت نیافکنید».

ابن کثیر گوید: «لیث بن سعد از یزید بن حبیب از أسلم ابی عمران روایت کرده که گفت: مردی از مهاجرین در قسطنطنیه به صف دشمن حمله کرد بطوریکه صف آنان را شکافت، ابویوب انصاری هم با ما بود، جماعتی گفتند: این مرد با دست خودخودش را به هلاکت انداخت، ابویوب گفت: ما بهتر این آیه را می‌دانیم، این آیه در شأن ما نازل شد: ما پیامبر ﷺ را همراهی کردیم و با او در بسیاری از غزوات شرکت کردیم و او را یاری دادیم، وقتی اسلام گسترش پیدا کرد و آشکار شد ما جماعت انصار از روی مهربانی گردهم آمدیم، گفتیم: خداوند به وسیله نصرت پیامبرش و یاری او ما را عزت بخشید تا اینکه اسلام گسترش پیدا کرد و مسلمانان زیاد شدند و پیامبر را بر اهل و

اموال و اولاد ترجیح دادیم، اکنون جنگ تمام شده است و به میان اهل و اولادمان برمی‌گردیم و در میان آنان می‌مانیم، خداوند این آیه را در شأن ما نازل فرمود:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (بقره: ۱۹۵)

«و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خویش به هلاکت نیافکنید.»

این حدیث را ابوداود و ترمذی و نسائی و عبد بن حمید در تفسیرش و ابن ابی حاتم و ابن جریر و ابن مردویه و حافظ ابویعلی موصلی در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک همگی از حدیث یزید بن ابی حبیب روایت کرده‌اند، و ترمذی گفته است: این حدیث حسن، صحیح و غریب است، و حاکم گفته است: این حدیث موافق شرط شیخین است، ولی آنرا تخریج نکرده‌اند.^۱

از ابن عمر (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعَيْنَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذَلَا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ).^۲

«هرگاه به صورت عینه معامله کردید، و دم گاوها را گرفتید (به کشاورزی پرداختید) و به کشت و زرع مشغول شدید و جهاد را ترک کردید، خداوند ذلتی را بر شما چیره می‌کند که تا به دیتان بازنگردید آنرا از شما بر نمی‌دارد.»

حکم جهاد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ

عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۱۶)

(۱) صحیح: [ص. د ۲۱۸۷]، تفسیر ابن کنیر (۱/۲۲۸)، د (۷/۱۸۸/۲۴۹۵)، ت (۳/۲۸۰/۴۰۵۳)، کم (۲/۲۷۵).

(۲) صحیح: [ص. ج ۴۲۳].

«جهاد بر شما فرض شده در حالیکه آن برایتان ناخوشایند است، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

جهاد فرض کفایه است، به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾
(نساء: ۹۵)

«مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل) می‌نشینند با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان خود در راه خداوند جهاد می‌کنند، خداوند مرتبه والایی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه خانه‌نشینان است مگر اینکه چنین خانه‌نشینان دارای عذری باشند، و خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و خانه‌نشینان معذور) وعده نیکو داده است».

«بنابراین خداوند متعال خبر داده که برتری از آن مجاهدان است، و وعده نیکو هم برای آنان و برای خانه‌نشینان است، پس اگر خانه‌نشینان واجبی را ترک کرده بودند برای آنان عاقبت بدی بود نه وعده نیکو»^۱.

باید دانست که بسیار جهاد کردن مستحب است به دلیل آیات و روایات وارد شده در این باره، و حداقل یک بار در سال واجب است؛ چون پیامبر ﷺ از وقتی که دستور جهاد به او داده شد هر سال آنرا انجام می‌داد، و اقتداء به پیامبر ﷺ واجب است و چون جهاد فرضی است که تکرار می‌شود لذا حداقل در سال یکبار واجب است؛ مانند روزه و زکات، و اگر بیشتر از یک بار در سال نیاز شود، تکرار آن واجب می‌گردد، چون واجبی کفایی است و تعداد دفعات آن به میزان نیاز بستگی دارد. والله اعلم. اه.

(۱) تفسیر طبری (۲/۳۴۵).

«اما لازم است ما و همهٔ مردم بدانیم که در اسلام قبل از آغاز جنگ باید اعلام شود تا مردم مختار باشند که در بین قبول اسلام یا دادن جزیه یا جنگ یکی را انتخاب کنند، و اگر پیمانی در میان باشد شروع جنگ باید بعد از اعلام نقض عهد و پیمان باشد، - اگر مسلمانان بیم داشته باشند که کفار با وجود عهدی که با آنان بسته شده پیمان شکنی می‌کنند - و احکام نهائی اسلام تنها عهد و پیمان را با اهل ذمه‌ای جایز می‌داند که زندگی مسالمت‌آمیز در زیر سایه اسلام و ادای جزیه را قبول کرده‌اند در غیر اینصورت آنرا جایز نمی‌داند، مگر اینکه مسلمانان دچار ضعف شوند، که در اینصورت وضعیت آنان تغییر پیدا می‌کند و حکم آنان همان حکم مرحله‌ای خواهد بود که مسلمانان در حالت ضعف شبیه به حالت آنان از آن پیروی کرده‌اند (یعنی می‌توانند با دیگر کفار عهد و پیمان ببندند)»^۱.

آداب جهاد

از بریده رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی امیری را به عنوان فرمانده لشکر یا گروهی تعیین می‌کرد در تنهایی او را به تقوای خدا و خوش رفتاری با مسلمانان هم‌رزمش توصیه می‌کرد و سپس می‌فرمود:

(أغزوا باسم الله، فی سبیل الله، قاتلوا من كفر بالله، أغزوا ولا تغلوا ولا تغدروا، و لا تمثلوا، ولا تقتلوا ولیدا، فإذا لقيت عدوك من المشركين فادعهم إلى ثلاث خلال فإن أجابوك فاقبل منهم و كف عنهم، أدهم إلى الإسلام فإن أجابوك فاقبل منهم و كف عنهم، ثم ادعهم إلى التحول من دارهم إلى دار المهاجرين، و أخبرهم أنهم إن فعلوا ذلك فلهم ما للمهاجرين، و عليهم ما عليهم، فإن أبوا أن يتحولوا منها فأخبرهم أنهم يكونون كأعراب المسلمين، يجري عليهم حكم الله تعالى، الذي يجري على المؤمنين، ولا يكون لهم من الغنيمة و الفی شی، إلا أن يجاهدوا مع المسلمين، و إن هم أبوا فسلهم الجزية، فإن هم

(۱) الظلال.

أجابوك فاقبل منهم و كف عنهم، فإن أبوا فاستعن بالله عليهم و قاتلهم)^۱ «با نام خدا و در راه خدا بجنگید، و با هر کس که به خدا کفر می‌ورزد، قتال و جنگ کنید و از خیانت در گرفتن غنایم و پیمان‌شکنی و مثله کردن کشته‌شدگان و کشتن کودکان خودداری نمائید، پس هرگاه با دشمنان مشرک روبرو شدی، آنان را به یکی از سه خصلت دعوت کن، اگر جواب مثبت دادند، از آنان بپذیر و با آنان جنگ نکن. آنان را به اسلام دعوت کن اگر قبول کردند از آنان بپذیر و با آنان جنگ نکن، سپس آنان را دعوت کن تا دیار کفر را ترک کرده و به دیار مهاجرین بیایند و به آنان بگو اگر این کار را بکنند، حقوقی که برای مهاجرین هست برای آنان نیز خواهد بود، و آنچه به ضرر مهاجرین هست به ضرر آنان نیز خواهد بود، سپس اگر از آمدن به دیار مهاجرین سرباز زدند به آنان بگو که مانند بادیه‌نشین‌های مسلمان هستند، حکم خداوند متعال که بر مؤمنین جاری می‌گردد، بر آنان نیز جاری می‌شود، و در این صورت سهمی از غنیمت و فی (مالی که بدون جنگ و جهاد بدست مسلمانان بیافتد) به آنها تعلق نمی‌گیرد، مگر اینکه همراه با مسلمانان جهاد کنند. اگر بازهم سرباز زدند، از آنان جزیه بخواه اگر جواب مثبت دادند از آنان قبول کن و با آنان جنگ نکن، اگر بازهم سرباز زدند علیه آنان از خدا کمک بخواه و با آنان بجنگ».

از ابن عمر (رض) روایت است: (وجدت امرأة مقتولة في بعض مغازی رسول الله ﷺ فنهی رسول الله ﷺ عن قتل النساء و الصبیان)^۲ «زنی پیدا شد که در یکی از غزوه‌های پیامبر ﷺ کشته شده بود، پس پیامبر ﷺ از کشتن زنان و کودکان نهی فرمود».

پیامبر ﷺ معاذ بن جبل را به یمن فرستاد تا مردم آنجا را به اسلام دعوت کند، وصیت پیامبر ﷺ به معاذ این بود که: (إنک تأتي قوما أهل کتاب فادعهم إلى شهادة أن لا

(۱) صحیح: [مختصر م ۱۱۱۱]، م (۳/۱۳۵۶/۱۷۳۱)، ت (۲/۴۳۱/۱۴۲۹)، ترمذی این حدیث را بصورت مختصر روایت کرده است.

(۲) متفق علیه: خ (۶/۱۴۸/۳۰۱۵)، م (۳/۱۳۶۴/۱۷۴۴)، د (۷/۳۲۹/۲۶۵۱)، ت (۳/۶۶/۱۶۱۷)، جه (۲/۹۴۷/۲۸۴۱).

إله إلا الله و أنى رسول الله، فإن هم أطاعوك لذلك فأعلمهم بأن الله تعالى افترض عليهم خمس صلوات فى كل يوم وليلة، فإن هم أطاعوك لذلك، فأعلمهم بأن الله تعالى افترض عليهم صدقة تؤخذ من أغنيائهم، فترد على فقرائهم، فإن هم أطاعوك لذلك، فأياك و كرائم أموالهم واتق دعوة المظلوم، فإنه ليس بينها و بين الله حجاب) ^۱ «تو به میان قومی می‌روی که اهل کتاب‌اند، آنان را به شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله، دعوت کن، اگر از تو اطاعت کردند، به آنان خبر بده که خداوند در طول شبانه‌روز پنج نماز را بر آنان واجب کرده است، پس اگر اجابت کردند، به آنان یاد بده که خداوند زکات را بر آنان واجب کرده که از سرمایه‌دارانشان گرفته شود و در اختیار فقرايشان قرار گیرد، اگر اطاعت کردند، از (گرفتن) اموال با ارزش آنان، (به عنوان زکات) پرهیز کن، و از دعای مظلوم بپرهیز، چون بین آن و خدای پرده‌ای نیست و (دعایش اجابت می‌شود)».

جهاد بر چه کسانی واجب است؟

جهاد بر هر مسلمان بالغ، عاقل، آزاد و مردی که توانایی جنگیدن، و مقدار مالی که باری نفقه خود و خانواده‌اش کفایت کند، داشته باشد، واجب است. وجوب جهاد بر مسلمان و عدم وجوب آن بر کافر واضح است، چون جهاد جنگ با کافران است.

اما وجوب آن بر بالغ و عدم وجوب آن بر کودک بدلیل گفته ابن عمر است که گوید: (عرضت على رسول الله ﷺ يوم أحد و أنا ابن أربع عشرة سنة، فلم يجزنى، ثم عرضت عليه يوم الخندق و أنا ابن خمس عشرة فأجازنى) ^۲ «روز جنگ أحد در حالی که چهارده سال داشتم مرا نزد پیامبر ﷺ بردند، و به من اجازه (جهاد) نداد، سپس در پانزده سالگی در روز جنگ خندق مرا نزد او بردند و به من اجازه شرکت در (جهاد) را داد».

(۱) متفق علیه.

(۲) متفق علیه : خ (۵/۲۷۶/۲۶۶۴)، م (۳/۱۴۹۰/۱۸۶۸)، ت (۳/۱۲۷/۱۷۶۳)، نس (۶/۱۵۵)، د

(۱۲/۸۰/۴۳۸۳).

دلیل وجوب جهاد بر عاقل و عدم وجوب آن بر غیرعاقل حدیث: (رفع القلم عن ثلاثه...) ^۱ است.

دلیل وجوب جهاد بر مردان و عدم وجوب آن بر زنان حدیث عائشه است: (یا رسول الله هل علی النساء جهاد، قال: جهاد لاقتال فیہ، الحج و العمرة) ^۲ «ای رسول خدا آیا جهاد بر زنان واجب است، فرمود: جهادی که در آن جنگ نیست، حج و عمره است».
دلیل عدم وجوب جهاد بر مریض و نادر فرموده خداوند متعال است:

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ

حَرْجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (توبه: ۹۱)

«بر ناتوانان و بیماران و کسانی که چیزی ندارند تا آنرا صرف جهاد کنند گناهی نیست هرگاه اینان با خدا و پیامبرش خالص باشند».

اما دلیل عدم وجوب جهاد بر برده این است که برده ملک سیدش است و بدون اجازه او نمی تواند جهاد کند.

چه زمانی جهاد فرض عین می شود؟

جهاد تنها در حالات زیر فرض عین می شود:

۱- مکلف در میدان جنگ حاضر شده باشد:

خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا﴾ (أنفال: ۴)

«ای مؤمنان هنگامی که با گروهی (از دشمنان در میدان جنگ) روبرو شدید پایدرای نمائید».

و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ﴾

(أنفال: ۱۵)

(۱) قبلاً در چند جا بیان شد.

(۲) صحیح: [ص. جه ۲۳۴۵]، جه (۲/۹۶۸/۲۹۰۱)، أ (۱۱/۱۸/۲۱)، قط (۲/۲۸۴/۲۱۵).

«ای مؤمنان! هنگامی که با انبوهی کافران (در میدان نبرد) روبرو شدید، به آنان پشت نکنید».

۲- هرگاه دشمن قسمتی از سرزمین مسلمانان را اشغال کند.

۳- هرگاه حاکم به کسی از مکلفین دستور خروج دهد به دلیل فرموده پیامبر ﷺ: (لا هجرة بعد الفتح ولكن جهاد ونية، و إذا استنفرتم فانفروا) «بعد از فتح (مکه) هجرتی نیست بلکه هرچه هست جهاد و نیت است، هرگاه حاکم دستور خروج برای جهاد صادر کرد خارج شوید».

اسیران جنگ

اسرای کفار دو دسته‌اند:

دسته‌ای که به محض اسارت برده و کنیز می‌شوند، و عبارتند از زنان و کودکان، چون پیامبر ﷺ از کشتن کودکان و زنان نهی کرده است^۱، و اسرا را مانند مال غنیمت تقسیم می‌نمود.

دسته‌ای که به محض اسارت برده نمی‌شوند و عبارتند از: مردان بالغ. حاکم مختار است که بنا به مصلحت آنها را بکشد و یا به عنوان برده نگه دارد و یا بر آنان منت گذارد و آنان را آزاد کند و یا آنان را در مقابل گرفتن مالی یا آزاد کردن افرادی از اسرای مسلمانان تحویل کفار دهد:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ﴾ (أنفال: ۶۷)

«برای هیچ پیامبری شایسته نیست که اسیران جنگی داشته باشد تا آنکه در زمین بسیار کشتار کند...».

(۱) متفق علیه: خ (۶/۳/۲۷۸۳)، م (۲/۹۸۶/۱۳۵۳)، ت (۳/۷۴/۱۶۳۸)، د (۷/۱۵۷/۲۴۶۳).

(۲) قبلاً بیان شد.

پیامبر ﷺ مردان بنی قریظه را کشت و مردان بنی مصطلق را به عنوان برده نگه داشت، و بر ابوالعاص بن ربیع و ثمامه بن اثال منت نهاد و بلاعوض آندو را آزاد کرد و اسرای بدر را در مقابل مال آزاد نمود، و دو مرد از اصحابش را با مردی از مشرکین بنی عقیل مبادله کرد، خداوند متعال می فرماید:

﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ

فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وِإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ﴾ (محمد: ۴)

«و هنگامی که با کافران روبرو می شوید گردنهایشان را بزنید و همچنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را ضعیف و درهم می کوبید در این هنگام (اسیران) را محکم ببندید، بعداً یا بر آنان منت می گذارید (و بدون عوض آزادشان می کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیة می گیرید، تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می نهد و نبرد پایان می گیرد».

سلب

(و من قتل قتیلاً فله سلبه)^۱ «هر کس شخص (کافری) را (در میدان جهاد) بکشد، سلبش به او تعلق می گیرد» سلب عبارت است از تمام وسایلی که مقتول به همراه دارد، مانند: لباس، زیور آلات، اسلحه و همچنین اسبی که بر آن کشته شده است.

غنائم

بعد از جنگ غنائم تقسیم می شود: چهار پنجم آن به کسانی داده می شود که در جنگ شرکت کرده اند، به پیاده یک سهم و به سواره سه سهم داده می شود: خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ ... ﴾ (أنفال: ۴۱)

(۱) متفق علیه : خ (۶/۲۴۷/۳۱۴۲)، م (۳/۱۳۷۰/۱۷۵۱)، ت (۳/۶۱/۱۶۰۸)، د (۷/۳۸۵/۲۷۰۰).

«و بدانید که همه غنائمی که به دست می‌آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیامبر و ... است».

از ابن عمر روایت است: (رأیت المغانم تجزأ خمسة أجزاء ثمیسهم علیها، فما لرسول الله ﷺ فهو له یتخیر) «دیدم که غنائم به پنج قسمت تقسیم می‌شد، سپس سهمها جدا می‌شدند و برای پیامبر یک سهم را برمی‌گزیدند».

همچنین از ابن عمر روایت است: (أن رسول الله ﷺ أسهم یوم خیبر، للفارس ثلاثة أسهم، للفارس سهمان و للرجل سهم) ^۱ «پیامبر ﷺ روز خیبر سهمها را مشخص کرد، به سواره سه سهم داد، دو سهم برای اسب و یک سهم برای مرد سوارکار».

از ابن عباس روایت است: (أن النبی ﷺ أعطی الفارس ثلاثة أسهم، و أعطی الراجل سهما) ^۲ «پیامبر ﷺ به سواره سه سهم و به پیاده یک سهم داد».

از غنیمت تنها به کسانی سهم داده می‌شود که پنج شرط زیر را بصورت کامل داشته باشند: اسلام، بلوغ، عقل، حریت و مرد بودن، پس اگر یکی از این پنج شرط در او وجود نداشت اندکی از غنیمت به او داده می‌شود اما سهم مشخصی دریافت نمی‌کند؛ چون از جمله کسانی نیست که جهاد بر آنها واجب باشد:

از عمیر مولای ابن لحم روایت است: (غزوت مع مولای یوم خیبر و أنا مملوک، فلم یقسم لی من الغنیمة، و أعطیت من خرثی المتاع سیفا و کنت أره إذا تقلدته) ^۳ «در روز جنگ خیبر با مولایم در جنگ شرکت کردم، چون برده بودم از غنایم جنگی چیزی به من ندادند ولی از وسایل کهنه شمشیری به من دادند که وقتی آنرا روی شانه‌هایم قرار می‌دادم، به زمین کشیده می‌شد».

(۱) صحیح: [ص. ۲۳۰۳]، جه (۲/۹۵۲/۲۸۵۴)، این لفظ ابن ماجه است و بخاری و مسلم و ابوداود

آن را بدون لفظ «خیبر» روایت کرده‌اند،: خ (۶/۶۷/۲۸۶۳)، م (۳/۱۳۸۳/۱۷۶۲)، د (۷/۴۰۴/۲۷۱۶).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۲۲۷]، هق (۶/۲۹۳).

(۳) حسن: [ص. ۲۳۰۴]، ت (۳/۵۸/۱۶۰۰)، د (۷/۴۰۲/۲۷۱۲)، جه (۲/۹۵۲/۲۸۵۵).

از ابن عباس روایت است: (کان رسول الله ﷺ یغزو بالنساء فیداوین الجرحی، و یحذین من الغنیمه، فأما بسهم فلم یضرب لهن) ^۱ «پیامبر ﷺ زنان را به جنگ می برد تا مجروحان را مداوا کنند و قسمتی از غنیمت را به آنان می داد ولی سهمی برای آنان تعیین نکرد».

مصارف خمس

یک پنجم غنیمت به پنج سهم تقسیم می شود: سهمی برای رسول خدا ﷺ و بعد از او ﷺ در مصالح مسلمانان صرف می شود، سهمی برای نزدیکان پیامبر ﷺ، که عبارتند از: بنی هاشم و بنی مطلب، سهمی برای یتیمان، سهمی برای مساکین، و سهمی برای مسافران (وامانده در راه): خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ

الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ﴾

(و بدانید که همه غنائمی که به دست می آورید یک پنجم آن متعلق به خدا و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مساکین و ابن سبیل است).

فی

تعریف فی

فی از (فاء) گرفته شده و به معنی برگشت است.

در شرع عبارت است از آنچه بدون جنگ از کفار گرفته شود، مانند مالی که کفار از ترس مسلمانان به جای گذاشته باشند، و جزیه و خراج و اموال اهل ذمه ای که صاحب آن بمیرد و وارثی نداشته باشد.

۱) صحیح: [مختصر م ۱۱۵۱]، م (۳/۱۴۴۴/۱۸۱۲)، د (۷/۳۹۹/۲۷۱۱)، ت (۳/۵۷/۱۹۵۸).

عقد ذمه

ذمه عبارت است از: عهد و امان:

و عقد ذمه عبارت است از اینکه حاکم یا نماینده او به بعضی از اهل کتاب یا دیگر کفار اجازه دهند که با دو شرط بر کفرشان بمانند:

۱- پرداخت جزیه.

۲- التزام به بعضی از احکام اسلامی.^۱

دلیل مشروعیت این عقد فرموده خداوند متعال است:

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴾
(توبه: ۲۹)

«با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز قیامت ایمان دارند و نه چیزی را که خدا و فرستاده‌اش تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند و نه آیین حق را می‌پذیرند، جنگ و کارزار کنید تا زمانی که خاضعانه به اندازه توانایی جزیه را بپردازند.»

پس از عقد ذمه، چه چیزی واجب می‌گردد

هرگاه عقد ذمه بسته شد جنگ با اهل ذمه حرام می‌شود و حفاظت اموال، آبرو (ناموس)، تضمین آزادی‌شان و جلوگیری از آزار رساندن به آنان واجب می‌گردد،^۲ به دلیل فرموده پیامبر ﷺ:

(و إذا لقيت عدوك من المشركين فادعهم إلى ثلاث خصال أو خلال، فأيتهم ما أجابوك فاقبل منهم و كف عنهم، أَدْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَجَابُوكَ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ وَ كَفْ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ

(۱) فقه السنة (۳/۶۴).

(۲) فقه السنة (۳/۶۵).

أبوا فسلهم الجزية، فإنهم أجابوك فاقبل منهم و كف عنهم^۱ «هرگاه با دشمنان مشرک روبرو شدی آنان را به یکی از سه خصلت دعوت کن. هر کدام را قبول کردند از آنان بپذیر و با آنان جنگ نکن، آنان را به اسلام دعوت کن اگر جواب مثبت دادند، از آنان قبول کن، و با آنان جنگ نکن، ولی اگر سرباز زدند از آنان جزیه بخواه، اگر جواب مثبت دادند از آنان قبول کن و با آنان جنگ مکن».

احکامی که بر اهل ذمه جاری می‌شود

احکامی که متعلق به حقوق انسانها در اسلام است، مانند: عقود (قراردادها)، و خسارت جنایات و قیمت تلف‌شده‌ها و حدود بر اهل ذمه جاری می‌شود:^۲

از انس روایت است: (أن يهوديا رض رأس جارية بين حجرين قيل: من فعل هذا بك؟ أفلان؟ أفلان؟ حتى سمي اليهودي، فأومات برأسها، فأخذ اليهودي فاعترف، فأمر النبي ﷺ به فرض رأسه بين حجرين)^۳ «مردی یهودی سر کنیز را بین دو سنگ درهم کوبید، به او گفته شد: چه کسی این کار را با تو کرد؟ فلانی؟ فلانی؟ همین که نام یهودی برده شد، با سرش اشاره کرد، یهودی را گرفتند و اعتراف کرد، پیامبر ﷺ دستور داد سرش را بین دو سنگ کوبیدند».

از ابن عمر روایت است: (أن النبي ﷺ أتى يهوديين قد فجرأ بعد إحصانها فرجمهما)^۴ «زن و مرد یهودی که محصن بودند و مرتکب زنا شده بودند نزد پیامبر ﷺ آورده شدند، پیامبر ﷺ آندو را رجم کرد».

(۱) تخریج درص (۶۱۶).

(۲) منارالسبیل (۲/۲۹۸).

(۳) متفق علیه : خ (۱۲/۱۹۸/۶۸۷۶)، م (۳/۱۲۹۹/۱۶۷۲)، نس (۸/۲۲)، د (۱۲/۲۶۷/۴۵۱۲)، ت (۲/۴۲۶/۱۴۱۳).

(۴) صحیح : [الإرواء ۱۲۵۳].

چه وقت عهد نقض می‌شود؟

هر کس از اهل ذمه از ادن جزیه یا التزام به احکام اسلام خودداری کند، عهدش را شکسته؛ چون به شرط عهدش وفا نکرده است.

همچنین با تجاوز کردن به مسلمانان یا دشنام به خدا و رسول او عهد نقض می‌شود: از عمر رضی الله عنه روایت است: (أنه رفع إليه رجل أراد استكراه امرأة مسلمة على الزنا، فقال: ما على هذا صالحناكم، فأمر به فصلب في بيت المقدس)^۱ «مردی نزد او برده شد که می‌خواست زن مسلمانی را به زنا مجبور کند، (عمر) به او گفت: بر این امر با شما مصالحه نکردیم و دستور (قتل او را) داد، آن مرد در بیت المقدس به دار آویخته شد». از علی رضی الله عنه روایت است: (أن يهودية كانت تشتم النبي صلى الله عليه وسلم و تقع فيه، فخنقها رجل حتى ماتت، فأبطل رسول الله صلى الله عليه وسلم دمها)^۲ «یک زن یهودی به پیامبر صلى الله عليه وسلم دشنام داده و به او ناسزا می‌گفت، مردی او را خفه کرد تا مُرد، پیامبر صلى الله عليه وسلم او را مهدور الدم (کسی که ریختن خونش مباح است) دانست».

موجبات نقض عهد

هرگاه کسی از اهل ذمه عهدش را نقض کرد، مانند اسیر با او رفتار می‌شود، اگر مسلمان شد کشتنش حرام است و اگر اسلام نیاورد حاکم مختار است، او را بکشد یا بر او منت گذاشته و بلاعوض یا با گرفتن فدیة او را آزاد نماید، همچنانکه قبلاً در حکم اسیران گفته شد.

(۱) حسن: [الإرواء ۱۲۷۸]، ابن أبي شيبة (۲/۸۵/۱۱)، هق (۹/۲۰۱).

(۲) سند آن صحیح است: [الإرواء ۵/۹۱]، د (۱۲/۱۷/۴۳۴۰)، هق (۹/۲۰۰).

جزیه از چه کسانی گرفته می‌شود؟

از نافع از اسلم روایت است: (أن عمر رضی اللہ عنہ كتب إلى أمراء الاجناد: لا تضربوا الزیة علی النساء والصبيان، ولا تضربوها إلا علی منجرت علیه المواسی) ^۱ «عمر رضی اللہ عنہ به فرماندهان سپاه نوشت: بر زنان و کودکان جزیه تعیین نکنید بلکه جزیه را تنها بر کسانی تعیین کنید که تیغ را بکار برده‌اند (مردان بالغ)».

مقدار جزیه

از معاذ رضی اللہ عنہ روایت است: (أن النبی صلی اللہ علیہ وسلم لما وجهه إلى اليمن، أمره أن يأخذ من كل الم دینارا أو عدله من المعافرة) ^۲ «وقتی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم او را به یمن فرستاد دستور داد که از هر مرد بالغی یک دینار یا به اندازه آن از لباس معافی (نوعی لباس یمنی) جزیه بگیرد».

گرفتن بیشتر از این مقدار هم جایز است، به دلیل حدیث اسلم: (أن عمر بن الخطاب ضرب الجزیة علی أهل الذهب أربعة دنانیر، و علی أهل الورق أربعین درهما، و مع ذلك أرزاق المسلمین و ضیافة ثلاثة أيام) ^۳ «عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ جزیه صاحبان طلا را چهار دینار و صاحبان نقره را چهل درهم تعیین کرد و علاوه بر آن می‌بایست مواد خوراکی مسلمانان را تأمین و سه روز آنان را مهمان کنند».

حاکم باید حال دارا و ندار را رعایت کند به دلیل گفته ابن ابی نجیح: «به مجاهد گفتم: چرا جزیه اهل شام چهار دینار و اهل یمن یک دینار است؟ گفت: به خاطر آسانگیری (ثروتمندی اهل شام و نداری اهل یمن)» ^۴.

(۱) صحیح: [الإرواء ۱۲۵۵]، هق (۹/۱۹۵).

(۲) صحیح: [الإرواء ۱۲۵۴]، د (۸/۲۸۷/۳۰۲۲).

(۳) صحیح: [الإرواء ۱۲۶۱]، هق (۹/۱۹۵).

(۴) صحیح: [الإرواء ۱۲۶۰]، خ (۶/۲۵۷) بخاری این حدیث را بصورت معلق روایت کرده است.

عتق (آزاد کردن بردگان)

تعریف عتق^۱

عتق - با کسره عین - یعنی رفع مالکیت.

أزهري گوید: عتق از (عتق الفرس) یعنی اسب سبقت گرفت، و (عتق الفرخ) جوجه پرواز کرد، گرفته شده است؛ این واژه را به این دلیل برای برده به کار برده‌اند که او به وسیله عتق نجات پیدا می‌کند، و به هر جا که بخواهد می‌رود.

تشویق بر آزاد کردن برده و فضیلت آن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ ...﴾ (بلد: ۱۱ - ۱۶)

«آنکس که ناسپاس است) خویشتن را به گردنه (رهایی از شقاوت) نمی‌زند. تو

چه می‌دانی آن گردنه چیست، آزاد کردن برده است».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (أیما رجل أعتق امرءاً مسلماً استنفذ

الله بكل عضو منه عضواً منه من النار)^۲ «هرکس برده مسلمانی را آزاد کند به ازای هر

عضوی که آزاد می‌کند، خداوند عضوی از او را از آتش جهنم نجات می‌دهد».

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (ثلاثة یؤتون أجرهم مرتین:

رجل من أهل الكتاب آمن بنبيه و أدرك النبی صلی الله علیه و آله فآمن به، و اتبعه و صدقه، فله أجران، و

عبد مملوک ادى حق الله و حق سیده فله أجران، و رجل كانت له أمة فغذاها فأحسن غذاها،

۱) فتح الباری (۵/۱۴۶).

۲) متفق علیه : خ (۵/۱۴۶/۲۵۱۷)، م (۲/۱۱۴۸/۲۴/۱۵۰۹).

ثم أدبها فأحسن تأديبها و علمها فأحسن تعليمها، ثم أعتقها وتزوجها فله أجران) ^۱ «سه گروه هستند که به آنان دو بار اجر داده می‌شود؛ اهل کتابی که به پیامبرش ایمان آورده سپس پیامبر اسلام ﷺ را دریافته و به او هم ایمان آورده و از او پیروی و او را تصدیق کند، برای او دو اجر است، و برده‌ای که هم حق خدا و هم حق سیدش را ادا کند، دو اجر دارد، و مردی که کنیزی داشته باش خوراک او را به خوبی داده و او را به خوبی تربیت کرده، او را آموزش داده سپس او را آزاد کرده و به ازدواج خود درمی‌آورد، او هم دو اجر دارد».

آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟

از ابوذر رضی الله عنه روایت است: (سألت النبي ﷺ أي العمل أفضل؟ قال إيمان بالله و جهاد في سبيله، قلت: فأى الرقاب أفضل؟ قال أعلاها ثمنا و أنفسها عند أهلها) ^۲ «از پیامبر ﷺ سؤال کردم چه عملی برتر است؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او، گفتم: آزاد کردن چه برده‌ای بهتر است؟ فرمود: برده‌ای که قیمت بیشتری دارد و نزد صاحبش از همه برده‌هایش با ارزشتر باشد».

چه وقت آزاد کردن برده مستحب است

از اسماء بنت ابوبکر (رض) روایت است: (أمر النبي ﷺ بالعتاقه في الكسوف) ^۳ «پیامبر ﷺ هنگام خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی به آزاد نمودن برده دستور داده است».

(۱) متفق علیه : م (۱/۱۳۴/۱۵۴)، این لفظ مسلم است، خ (۱/۱۹۰/۹۷)، ت (۲/۲۹۲/۱۱۲۴)، نس (۶/۱۱۵).

(۲) متفق علیه خ (۵/۱۴۸/۲۵۱۸)، م (۱/۸۹/۸۴).

(۳) تخریج در ص (۱۵۴).

اسباب آزادی^۱

آزادی برده به این صورت است که مالک بمنظور کسب رضای خدا بلاعوض او را آزاد نماید. به دلیل احادیثی که قبلاً در فضیلت عتق بیان شد.

همچنین برده با مالکیت آزاد می‌شود؛ به اینصورت که اگر کسی خویشاوند محرمی را به ملکیت خود درآورد، (خودبخود) آزاد می‌شود:

از سمره بن جندب روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من ملک ذا رحم محرم فهو حر)^۲ «هر کس مالک خویشاوند محرمی شد (آن خویشاوند خود به خود) آزاد است».

هرگاه قسمتی از برده آزاد شد، تمام آن آزاد می‌شود و اگر دو نفر در برده‌ای شریک باشند و یکی از آنها سهم خود را آزاد کند، اگر آزاد کننده غنی باشد برده قیمت‌گذاری می‌شود و سهم شریکش را می‌دهد و به این ترتیب برده بصورت کامل آزاد می‌گردد:

از عبدالله بن عمر (رض) روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: (من أعتق شركا له في عبد فكان له مال يبلغ ثمن العبد، قوم العبد عليه قيمة عدل، فأعطى شركاءه حصصهم و عتق عليه العبد، و إلا فقد عتق منهما عتق)^۳ «هر کس سهم خود را از برده شراکتی آزاد کرد و به اندازه قیمت برده پول داشت، باید برده عادلانه قیمت‌گذاری شود، سهم هر کدام از شرکایش را بدهد و به این ترتیب برده به نام او آزاد می‌شود و اگر مالی نداشت که به قیمت برده برسد، برده به اندازه سهم او آزاد شده است».

اگر آزاد کننده مالی نداشته باشد (که با آن سهم شرکایش را بخرد و برده را بصورت کامل آزاد کند)، برده به اندازه سهم او آزاد می‌شود، و بر برده لازم است که تلاش کند تا خود را بصورت کامل آزاد نماید، به اینصورت که کار کند تا برای سیدش مبلغی را که با آن آزاد می‌شود بدست آورد:

(۱) منار السبیل (۲/۱۱۰).

(۲) صحیح: [ص. جه ۲۰۴۶]، د (۱۰/۴۸۰/۳۹۳۰)، ت (۲/۴۰۹/۱۳۷۶)، جه (۲/۸۴۳/۲۵۲۴).

(۳) متفق علیه: خ (۵/۱۵۱/۲۵۲۲)، م (۲/۱۱۳۹/۱۵۰۱)، د (۱۰/۴۶۶/۳۹۲۱)، ت (۲/۴۰۰/۱۳۶۱).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من أعتق نصبا - أو شقیصا - فی مملوک، فخلاصه علیه فی ماله إن کان له مال، و إلا قوم علیه فاستسعی به غیر مشقوق علیه)^۱ «هر کس سهم خود را از برده‌ای آزاد کند، اگر پول داشته باشد آزاد کردن بقیه برده بر عهده خود او است ولی اگر پول نداشته باشد، برده قیمت‌گذاری می‌شود و از برده بدون اینکه سخت‌گیری کنند بخواهند تا کار کند و بقیه خود را آزاد نماید».

تدبیر

تدبیر عبارت است از تعلیق آزادی برده به مرگ سید، مثل اینکه سید به برده‌اش بگوید: هرگاه مُردم بعد از مرگ من آزادی، بنابراین هرگاه سید مُرد، اگر قیمت برده از یک سوم کل مالش بیشتر نبود، آزاد می‌شود:^۲

از عمران بن حصین روایت است: (أن رجلا كان له ستة مملوکین، لیس له مال غیرهم فأعتقهم عند موته، فجزأهم رسول الله صلی الله علیه و آله أثلاثا، ثم أقرع بینهم فأعتق اثنين، و أرق أربعة، و قال له قولا شديدا)^۳ «مردی دارای شش برده بود و مالی بجز آن نداشت و آزادی آنان را منوط به مرگ خود کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به سه گروه تقسیم کرد، سپس بین آنان قرعه انداخت، در نتیجه دو نفر از آنان را آزاد کرد و چهار نفر دیگر را بصورت برده باقی گذاشت، و در مورد آن مرد سخن تندی گفت».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۱۵۶/۲۵۲۷)، م (۲/۱۱۴۰/۱۵۰۳)، د (۱۰/۴۵۲/۳۹۱۹)، ت (۲/۴۰۱/۱۳۵۸)، ج (۲/۸۴۴/۲۵۲۷).

(۲) منار السبیل (۲/۱۱۶).

(۳) صحیح : [مختصر م ۸۹۵]، م (۳/۱۲۸۸/۱۶۶۸)، د (۱۰/۵۰۰/۳۹۳۹)، ت (۲/۴۰۹/۱۳۷۵)، نس (۴/۶۴).

فروش و یا هبه مدبر (تدبیر شده) جایز است

از جابر بن عبدالله روایت است: (بلغ النبی ﷺ أن رجلا من أصحابه أعتق غلاما له عن دبر، لم یکن له مال غیره، فباعه بثمانمائة درهم، ثم أرسل بثمانه إليه) ^۱ «به پیامبر ﷺ خبر رسید که یکی از اصحابش برده‌ای داشته و او را مدبر (آزادی او را منوط به مرگ خود) کرده است و بجز آن مال دیگری نداشته، لذا پیامبر ﷺ آن برده را به هشتصد درهم فروخت و پولش را برای سیدش فرستاد».

کتابت**تعریف کتابت ^۲**

کتابت عبارت است از تعلیق آزادی برده در برابر عوضی معین.

حکم کتابت

هرگاه برده به سیدش بگوید: مرا مکاتب کن، چنانچه می‌داند توانایی بدست آوردن پول را دارد واجب است تقاضای او را قبول کند: به دلیل فرموده خداوند متعال:

﴿وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾
(نور: ۳۳)

«کسانی از برده‌هایتان که خواستار (آزادی خود با) عقد قرار داد شدند، با ایشان عقد قرارداد ببندید اگر در ایشان خیری سراغ دارید».

از موسی بن انس روایت است: (أن سيرين سأل أنسا الكتابة - و كان كثير المال - فأبى، فانطلق إلى عمر ﷺ فقال: كاتبه، فأبى فضربه بالدرّة و يتلوا عمر ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ﴾

(۱) متفق علیه : خ (۱۳/۱۷۹/۷۱۸۶)، م (۲/۶۹۲/۹۹۷)، د (۱۰/۴۹۵/۳۹۳۸).

(۲) فتح الباری (۵/۱۸۴).

عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» فکاتبه)^۱ «سیرین از انس خواست که او را مکاتب کند - سیرین ثروت زیادی داشت - اما انس کتاب او را قبول نکرد، سیرین نزد عمر رضی الله عنه رفت، عمر گفت: او را مکاتب کن، انس باز هم سر باز زد. عمر در حالیکه آیه ﴿فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ را تلاوت می‌کرد شلاقی به او زد، در نتیجه انس او را مکاتب کرد».

چه وقت مکاتب آزاد می‌شود؟

هرگاه مکاتب تمام مالی که پرداخت آن را به عهده گرفته بود به سیدش داد یا سید از حش صرفنظر کرد، آزاد می‌شود و تا زمانیکه تمام مالی را که باید به سیدش بدهد نپردازد به صورت برده باقی می‌ماند:

از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (المکاتب عبد ما بقى عليه من كتابته درهم)^۲ «مکاتب مادام که از قراردادش درهمی بر او باقی مانده باشد، برده است».

فروش مکاتب

فروش مکاتب در صورت رضایت خودش صحیح است:

از عمره بنت عبدالرحمن روایت است که بریره نزد عائشه ام‌المؤمنین (رض) آمد و از او تقاضای کمک کرد (تا او را در کتابتی که با سیدش کرده بود یاری دهد) عایشه به او گفت: اگر کسانی که با تو کتابت کرده‌اند راضی باشند که تمام قیمتت را یک دفعه پرداخت کنم و تو را آزاد نمایم، این کار را می‌کنم، بریره جریان را برای اهلش (کسانی که با او کتابت کرده بودند) بازگو کرد، گفتند: خیر، مگر اینکه ولای تو از ما باشد، (ارث تو به ما برسد) مالک گوید: یحیی گفت: عمره می‌پنداشت (می‌گفت): عائشه جریان را

۱) سند آن صحیح است: [الإرواء ۱۷۶۰]، خ (۵/۱۸۴) بخاری این حدیث را بصورت معلق روایت کرده است.

۲) حسن [ص. د ۳۳۲۳]، [الإرواء ۱۶۷۴]، د (۱۰/۴۲۷/۳۹۰۷).

برای پیامبر ﷺ بازگو کرده، و پیامبر به عائشه فرموده است: (اشتریها و أعتقها فإنما الولاء لمن أعتق)^۱ «او را بخر و آزادش کن که ولأ فقط حق آزاد کننده است».

ولاء

ولاء به فتحه واو و مد الف عبارت است از وارث شدن آزاد کننده، مال آزاد شده را پس از مرگ او (آزاد شده).

صاحب ولأ زمانی ارث می برد که میت خویشاوندان نسبی (عصبه) نداشته باشد، همانطور که قبلاً بیان شد.

فروش ولأ و هبۀ (بخشیدن) آن جایز نیست، به دلیل حدیث ابن عمر: (نهی النبی ﷺ عن بیع الولاء و هبته)^۲ «پیامبر ﷺ از فروش و بخشیدن ولأ نهی کرده است».

(۱) متفق علیه : خ (۵/۱۹۴/۲۵۶۴)، م (۲/۱۱۴۱/۱۵۰۴).

(۲) متفق علیه : [مختصر م ۸۹۸]، خ (۵/۱۶۷/۲۵۳۵).

خاتمه

از خداوند حُسن خاتمه را می‌طلبیم

این بود پایان مطالبی که می‌خواستیم آنها را در این کتاب مختصر، جمع‌آوری کرده و ترتیب دهم. اگر در نوشتن مطالب این کتاب به حق و صواب رسیده باشم، این همان چیزی است که آرزو داشتم، و اگر غیر از این باشد از خدا می‌خواهم که مرا ببخشد و از گناهانم درگذرد.

فصل عتق (آزاد کردن) را در آخر کتابم قرار دادم تا آنرا به فال نیک بگیرم و سبب آزادی‌ام از آتش جهنم و داخل شدنم در رحمت خداوند توانا و بسیار آمرزنده گردد. از خداوند سبحان می‌خواهم که این کتاب را در آسمان و زمین مورد قبول قرار دهد و به واسطه آن اجری برایم بنویسد و گناهی را از من بردارد و آنرا نزد خود برایم زاد و توشه‌ای قرار دهد. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ «روزی که مال و فرزندان نفعی نمی‌رسانند مگر کسی که با قلب سلیم به حضور خدا رسیده باشد».

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

مراجع

- ١- القرآن الكريم چاپ الشمرلى
- ٢- أحكام الجنائز چاپ المكتب الإسلامى
- ٣- آداب الزفاف چاپ المكتبه الإسلاميه
- ٤- الإجماع چاپ المكتبه الإسلاميه
- ٥- إحكام الأحكام چاپ دارالكتب العلميه
- ٦- إرشاد السارى چاپ المكتب الإسلامى
- ٧- إرواء الغليل چاپ دارالمعرفه
- ٨- الأم چاپ دارالمعرفه
- ٩- بدايه المجتهد چاپ دارالمعرفه
- ١٠- تحفه الأحوذى چاپ دارالفكر
- ١١- تفسير القرآن العظيم چاپ دارالمعرفه
- ١٢- التقريب لفقہ ابنالقيم الجوزيه چاپ المكتبه الإسلاميه
- ١٣- تمام المنه چاپ دارالفكر
- ١٤- جامع البيان چاپ دارالمعرفه
- ١٥- الروضه النديه چاپ دارالمعرفه
- ١٦- زالمعاد چاپ مؤسسہ الرسالہ
- ١٧- سبيل السلام چاپ مكتبه الرسالہ الحديثه
- ١٨- السلسله الصحيحه چاپ المكتب الإسلامى
- ١٩- سنن ابن ماجه چاپ دارالفكر
- ٢٠- سنن البيهقى چاپ دارالمعرفه
- ٢١- سنن الترمذى چاپ دارالفكر
- ٢٢- سنن الدارقطنى چاپ دارالمحاسن
- ٢٣- سنن الدارمى چاپ حديث آكادمى باكستان
- ألبانى سال ١٩٨٦ م
- ألبانى سال ١٤٠٩ هـ
- ابن المنذر سال ١٩٨٢ م
- إبن دقيق العيد
محمد ابراهيم شقره
- ألبانى سال ١٩٨٥ م
- شافعى سال ١٩٧٣ م
- ابن رشد القرطبى سال ١٩٨١ م
- مباركفورى سال ١٩٧٩ م
- ابن كثير سال ١٩٨٣ م
- بكر ابوزيد
- ألبانى سال ١٤٠٨ هـ
- ابن جرير طبرى سال ١٩٨٤ م
- صديق حسن خان سال ١٩٧٨ م
- ابن القيم جوزيه سال ١٩٨٦ م
- أمير صنعانى سال ١٩٧١ م
- ألبانى سال ١٩٨٥ م
- ابن ماجه
- بيهقى
- ترمذى سال ١٩٨٣ م
- دارقطنى
- دارمى سال ١٩٨٤ م

۲۴- سنن النسائي	چاپ دارالفکر	سال ۱۹۳۰ م	نسائي
۲۵- السيل الجرار	چاپ دارالکتب العلميه	سال ۱۹۸۵ م	شوکاني
۲۶- صحی ابن خزيمه	چاپ المکتب الإسلامی	سال ۱۹۷۵ م	ابن خزيمه
۲۷- صحیح الجامع	چاپ المکتب الإسلامی	سال ۱۹۶۹ م	ألبانی
۲۸- صحیح سنن ابن ماجه	چاپ المکتب الإسلامی	سال ۱۹۸۹ م	ألبانی
۲۹- صحیح سنن ابی داود	چاپ المکتب الإسلامی	سال ۱۹۸۹ م	ألبانی
۳۰- صحیح مسلم	چاپ دارالفکر	سال ۱۹۸۳ م	ترتیب محمد فؤاد عبدالباقي
۳۱- صحیح مسلم بشرح النووی	چاپ دار إحياء التراث العربی	سال ۱۹۷۲ م	نووی
۳۲- صفه صلاه النبي ﷺ	چاپ مکتبه المعارف	سال ۱۹۹۱ م	ألبانی
۳۳- شرح الزرقانی علی الموطأ	چاپ دارالمعرفه	سال ۱۹۷۸ م	زرقانی
۳۴- شرح السنه	چاپ المکتب الإسلامی	سال ۱۹۸۳	بغوی
۳۵- شر معانی الآثار	چاپ دارالکتب العلميه	سال ۱۹۷۹ م	طحاوی
۳۶- عون المعبود	چاپ دارالفکر	سال ۱۹۷۹ م	شمس الحق عظیم آبادی
۳۷- فتح الباری	چاپ دارالمعرفه		ابن حجر عسقلانی
۳۸- الفتح الربانی	چاپ دار الشهاب		أحمد عبدالرحمن البنّا
۳۹- فقه السنه	چاپ دار الفکر	سال ۱۹۷۷ م	سید سابق
۴۰- فی ظلال القرآن			سید قطب
۴۱- كشف الأستار عن زوائد البراز	چاپ مؤسسه رساله	سال ۱۴۹۸۴ م	هیثمی
۴۲- کفایه الأخیار	چاپ دارالمعرفه		تقی الدین حصنی
۴۳- مجمع الزوائد	چاپ مؤسسه المعارف	سال ۱۹۸۶ م	هیثمی
۴۴- المجموع شرح المهدب	چاپ دارالفکر		نووی
۴۵- مجموع فتاوی ابن تیمیه	چاپ الرئاسه العامه لشئون الحریمین الشریفین جمع و ترتیب عبدالرحمن محمد بن قاسم		

أبو محمد بن حزم	چاپ دارالآفاق الجديده	٤٦- المحلي
منذرى	چاپ مكتبه السنه الحمديه	٤٧- مختصر سنن ابى داود
حاكم محمد بن عبدالله	چاپ دارالكتب العلميه	٤٨- المستدرک
سال ١٩٨٥ م		
تحقيق ألبانى تبريزى.	چاپ المكتب الاسلامى	٤٩- مشكاه المصاييح
ابن ابى شبيهه	چاپ الدار السلفيه هند	٥٠- مصنف ابى ابى شبيهه
سال ١٩٧٩ م		
طبرانى تحقيق حمدى السلفى	چاپ مكتبه ابن تيميه	٥١- المعجم الكبير
ابن قدامه مقدسى	چاپ رئاسه اداره البحثو العلميه و الإفتاء	٥٢- المغنى
سال ١٩٨١ م		
ابن قدامه مقدسى	چاپ المؤسسه السعديه	٥٣- المقنع
سال ١٩٨٤ م		
إبراهيم بنضويان	چاپ المكتب الاسلامى	٥٤- منار السبيل
	چاپ دار الكتب العلميه نورالدين هيشمى	٥٥- مواردالضمان الى زوائد ابن حبان
أبو إسحاق شاطبى	چاپ دارالمعرفه	٥٦- الموافقات
سال ١٩٧٣ م		
شوكانى دكتور مصطفى خرم دل	نشر إحسان	٥٧- نيل الأوطار ٥٨- (ترجمه آيات) تفسير نور